



شهید آیت

مجلس خبرگان به عنوان نماینده مردم اصفهان به مجلس رفت و در تصویب اصل ولایت فقیه نقش بی بدیلی را ایفا کرد و برای اولین بار در طول تاریخ سیاسی کشور ما، توانست نقش بی بدیل روحانیت مجاهد را در قانون اساسی جا بیندازد.

وی در انتخابات مجلس شورای اسلامی با کسب ۶۴ درصد آرای مردم تهران به مجلس راه یافت و بر گستره عمق افشاگری‌های خود در باره رئیس جمهور وقت افزود و با تسلط بر اوضاع سیاسی-اجتماعی ایران و نیز پیگیری جنبش‌های خاورمیانه، با کلامی مستدل و اعتقادی راسخ، نقاب از چهره نفاق برداشت و در روشنگری برای خلع بنی صدر، نقش یگانه‌ای را ایفا کرد. او همواره نگران نفوذ مهره‌هایی در انقلاب اسلامی بود که نهضت‌های پیشین ملت ایران را به شکست کشانده بودند. او در اصولی که بدان‌ها پایبند بود، هرگز مسامحه به خرج نداد و با آنکه دشمنانش از او با بدترین الفاظ یاد می‌کردند، هرگز حرف زنده‌ای بر زبان نراند. هرگز در انتقاد و مبارزه از حدود اخلاق اسلامی خارجی نمی‌شد.

به اسلام و کارآیی آن در اداره جامعه و جهان اعتقاد عمیق داشت و می‌گفت نباید اسلام را در مرزهای ایران محصور کنیم، بلکه باید با تلاش و مجاهدت به جهانی کردن اسلام بیندیشیم. او به خط نه شرقی و نه غربی، سخت معتقد بود و از همین رو طیف وسیعی از نیروهای چپ و راست علیه او موضع‌گیری کردند.

شهید آیت اراده‌ای بسیار قوی داشت و بسیار پر کار و پر تلاش بود. او ساعت‌ها وقت خود را صرف تدریس و مطالعه می‌کرد و در تحلیل مسائل ایران و جهان، مورخ، تحلیلگر و مفسر ویژه‌ای بود. به‌رغم تهدیدات مکرری که می‌شد، اعتقادی به محافظ و ماشین ضدگلوله نداشت و در ۴۳ سالگی، در حالی که وجودش سراپا عشق به مردم و امام و انقلاب بود، به طرز ناجوانمردانه‌ای ترور شد و در صبح ۱۴ مرداد ۱۳۶۰ به شهادت رسید. یادش گرمی و راهش پررهرو باد.

سر دبیر

شهید حسن آیت در تاریخ معاصر ایران به دلیل ذکاوت حیرت‌انگیزی که غیر از دشمنان، گاه دوستان را نیز به واکنش وامی‌داشت، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. او در خانواده‌ای روحانی و کشاورز دیده به جهان گشود. پدر بزرگ مادری‌اش آیت‌الله سیدعلی نجف‌آبادی از روحانیون و رجال بزرگ روزگار خویش و فقیهی سرآمد بود. پدرش نیز روحانی بود و خانواده از ابتدا در نهایت فقر و تنگدستی و باسرافرازی از ارتزاق با نان حلال و دسترنج کشاورزی می‌زیست و به این شکل بود که شهید آیت مسائل جامعه خود را با پوست و گوشت احساس کرد و از همان اوان نوجوانی تصمیم گرفت با مطالعات وسیع و تحلیل مسائل سیاسی، به علل فقر گسترده و جهل عمیق در جامعه خویش پی ببرد.

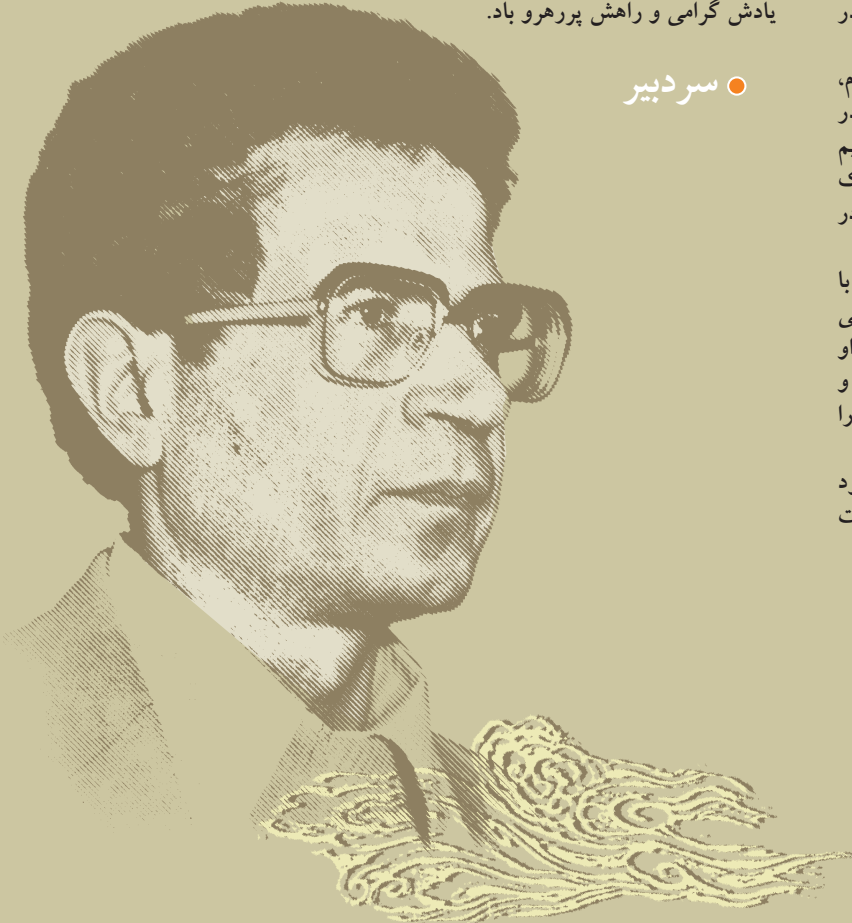
شهید آیت دانش حوزوی را تا حد فقه و اصول در نجف‌آباد اصفهان کسب کرد و سپس به تهران آمد و در دانشسرای عالی به تحصیل در رشته ادبیات فارسی پرداخت، سپس در رشته جامعه‌شناسی به تحصیل ادامه داد و با آنکه رتبه اول را به دست آورد، برخلاف رسم معمول که باید برای ادامه تحصیل به خارج اعزام می‌شد، بورس تحصیلی را به او ندادند. در سال ۱۳۴۱ به دانشکده حقوق رفت و همزمان دوره روزنامه‌نگاری را در مؤسسه اطلاعات گذراند و با زبان‌های عربی، انگلیسی و فرانسه آشنا شد.

به‌رغم کسب مدارج علمی بالا، به دلیل سرسختی در مبارزه با رژیم شاه، او را به شهر دامغان تبعید کردند و سال‌ها در دبیرستان‌های آنجا به تدریس مشغول بود و پس از چند سال به تهران برگشت و در مدارس جنوب شهر به تدریس پرداخت. او که از دوران نوجوانی با احکام اسلامی و تاریخ معاصر به‌خوبی آشنا شده بود، به‌خوبی تغییر و تحولات جامعه در طی سال‌های مبارزه برای احقاق حقوق ملت در نهضت ملی را دنبال و تحلیل می‌کرد و با ذهنی وقاد و زیرکی بی‌همتا، علل شکست این نهضت عظیم را به‌خوبی درک و بیان کرد. همین تعمق و تأمل‌های گسترده بود که او را با شگردهای دشمنان داخلی و خارجی انقلاب اسلامی آشنا کرد و در دورانی که کمتر کسی خطر ربه‌یافته شدن آثار انقلاب توسط لیبرال‌ها و ملی‌گراها را درک می‌کرد، با پایداری عجیبی به افشاگری پرداخت و آبرو و جان خود را در گرو این پایداری‌ها نهاد.

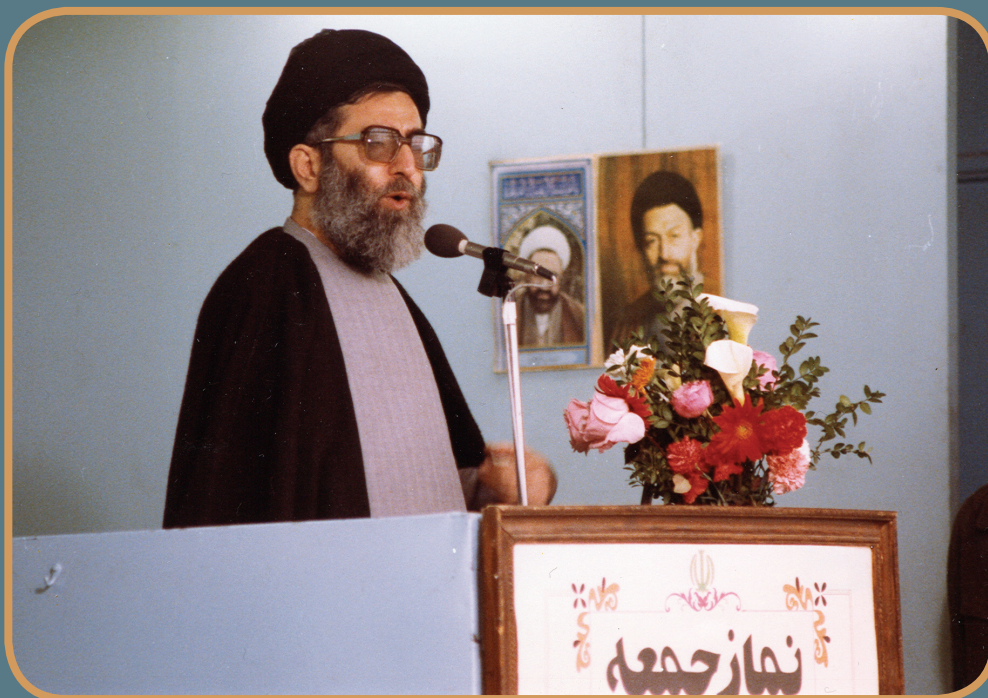
او همه توان و هوش خود را صرف مبارزه کرد. وی پس از تبعید امام، در حالی که امید خود را یکسره از گروه‌های سیاسی از دست داده بود، در شرایطی که هزاران تن برای مطالعه یک کتاب یا اعلامیه در زندان‌های رژیم اسیر بودند، در سال ۴۵ با تیزهوشی و تهوری عجیب اقدام به ایجاد یک گروه سیاسی مخفی کرد و توانست عده زیادی از افراد شایسته‌ای را که در خط امام بودند، گرد هم آورد.

با اوج‌گیری مبارزات ملت ایران، شهید آیت از اولین کسانی بود که با سخنرانی‌های خود در دانشگاه‌ها و مساجد به تبیین مبانی انقلاب اسلامی و خط امام پرداخت و در روشنگری اذهان توده‌ها نقش والایی داشت. او از همان روزهای اول انقلاب به مقابله با عوامل مرتبط با غرب پرداخت و به‌رغم امیدی که عوامل استعمار به جبهه ملی داشتند، این خط انحرافی را رسوا کرد.

وی از مؤسسين حزب جمهوری اسلامی و عضو شورای مرکزی آن بود و پس از مدتی به عنوان دبیر سیاسی حزب انتخاب شد. وی در انتخابات



شهید دیگری که در همین روزها سالگرد شهادت اوست، شهید آیت است که از چهره‌های مبارز و شجاع بود و در برهه حساسی آزمایش خوبی را در این انقلاب نشان داد. رحمت و مغفرت الهی را برای آن شهید آرزو می‌کنم
۱۰ مرداد ۱۳۶۵. خطبه‌های نماز جمعه تهران



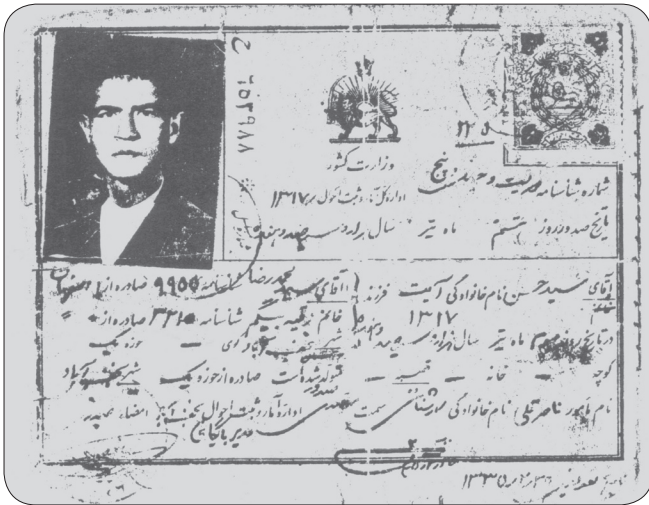
۱۳۵۸. حزب جمهوری اسلامی، از چپ: شهید دکتر آیت، هانی الحسن سفیر وقت فلسطین، آیت‌الله خامنه‌ای و شهید آیت‌الله دکتر بهشتی.



۱۳۵۹. دیدار نمایندگان دوره اول مجلس شورای اسلامی با امام خمینی، شهید دکتر آیت در کنار آیت‌الله خامنه‌ای، شهید آیت‌الله محلاتی و آیت‌الله امام کاشانی.

آیت، شهیدی از تبار غدیر

مروری بر زندگی، زمانه و کارنامه شهید کتر سید حسن آیت
محمد علی کریمی



شهید آیت از ابتدای حرکت امام خمینی، تمام قوای خود را در خدمت خط امام قرار داد و با استفاده از امکاناتی که در اختیار داشت، با تشریح اهمیت نقش روحانیت مجاهد در تاریخ، هر چه بیشتر مردم را به حقانیت راه امام تشویق کرد. وی در همین راستا یک گروه سیاسی و نظامی مخفی را ایجاد کرد و از این طریق توانست افراد شایسته بسیاری را حول محور خط امام متمرکز کند. این گروه توانست خدمات ارزنده‌ای به انقلاب اسلامی کند. آیت پیرامون این گروه که به همراه دوستانش در سال ۱۳۴۵ ایجاد کرد، می‌گوید:

«این تشکیلات اصل را بر ایجاد حکومت و نظام اسلامی، ابتدا در ایران و سپس در سطح جهانی گذاشت و معتقد بود که تنها با تکیه بر این فکر و ایده، یعنی جهان‌شمول شدن اسلام است که می‌توان مردم مسلمان کشورهای عقب‌نگه داشته شده را بسیج کرد.» (۵)

در مرانامه این تشکیلات آمده است:

«اسلام کامل‌ترین دین و پاسخ‌گویی کلیه احتیاجات انسانی در هر زمان و مکان و بهترین تضمین برای صیانت از ارزش‌های مادی و معنوی بشریت است.» (۶) در اصل دیگر آمده است: «بدون در دست گرفتن قدرت سیاسی، امکان استقرار حق و عدالت ممکن نیست و در دست گرفتن این قدرت در جوامعی که تحت سلطه دیکتاتوری است، جز از طریق زور و انقلاب میسر نیست.» (۷)

وی از همان روزهای ابتدای اوج‌گیری انقلاب و در شرایطی که دستگاه‌های تبلیغاتی غرب در صدد برپا کردن جبهه ملی جدیدی بودند تا به این طریق به مقابله با جریان اصلی انقلاب، یعنی خط امام پردازند، به مقابله با عوامل شناخته شده این جریان پرداخت و با توجه به اطلاعات و شناخت وسیعی که از پرونده تک‌تک رهبران جبهه ملی داشت، در باره آنها دست به افشاکاری‌های ارزنده‌ای زد و نقش حقیقی آنان را به ملت معرفی کرد. او در رسوا کردن این خط انحرافی و خطرناک وابسته به آمریکا کوشش بی‌نظیری از خود نشان داد.

معلم و در بخش ادبیات فارسی لیسانس و در ادامه در سال ۱۳۴۰ با رتبه اول، در رشته جامعه‌شناسی از موسسه علوم اجتماعی دانشگاه تهران فوق لیسانس گرفت، اما به دلیل تسلط ملی‌گرایان در موسسه علوم اجتماعی از دریافت بورس تحصیلی و اعزام به خارج محروم ماند. وی بلافاصله با قبولی در کنکور وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۴۵ موفق به اخذ مدرک لیسانس از دانشکده حقوق شد.

مدتی به عضویت حزب زحمتکشان درآمد و همراه با رهبر آن دکتر مظفر بقایی به مبارزه علیه حکومت پهلوی و جریان ملی‌گرایی پرداخت. خود

آیت اذعان دارد که ارتباط کاری وی با بقایی و حزیش تا زمان حیات آیت‌الله کاشانی ادامه داشته (۳) و بعد از آن به دلیل اختلاف‌های فکری و نظری با او از حزیش جدا شده است.

بقایی و حزیش در فضای تهمت و توهین به آیت‌الله کاشانی، جزو معدود افرادی بودند که لاف‌ها در ظاهر به ایشان احترام گذاشتند و علیه ایشان جبهه‌بندی نکردند (۴). بقایی در جریان ملی شدن صنعت نفت، در ابتدا از یاران و دوستان نزدیک مصدق محسوب می‌شد، اما کم‌کم با آشکار شدن اختلافات از هم جدا شدند و کارشان به دشمنی کشید، طوری که بقایی در زمان حکومت مصدق به اتهام قتل سرتیپ افشار طوس دستگیر و زندانی شد.

شهید آیت در دهه ۴۰، به دلیل فعالیت‌های سیاسی علیه رژیم به دامغان تبعید و در دبیرستان‌های آنجا مشغول تدریس شد. پس از گذراندن دوران تبعید به تهران بازگشت و علاوه بر دبیرستان‌های جنوب تهران، در دانشگاه ملی (شهید بهشتی)، علم و صنعت، حوزه علمیه قم، مدرسه عالی قضایی قم، مدرسه عالی لاهیجان و مدرسه عالی اراک نیز به تدریس پرداخت.

آیت یکی از اصولی‌ترین افراد بود. با هیچ کس شوخی نداشت. هیچ‌گاه حتی در مورد بدترین دشمنانش، حرف‌های زنده و زشت به کار نمی‌برد. همواره با مسائل به شیوه‌ای اصولی برخورد می‌کرد. دشمنانش را آن‌طور که بودند می‌دید و می‌گفت: «هی دانم که او در این مورد پیروز می‌شود. می‌دانم که از من قوی‌تر است، اما من باید در مقابل او بایستم.»

شهید سید حسن آیت به تاریخ سوم تیر ۱۳۱۷ در نجف‌آباد اصفهان در خانواده‌ای روحانی و کشاورز پا به عرصه گیتی نهاد. پدرش سید محمدرضا، علاوه بر اینکه روحانی بود به کشاورزی نیز می‌پرداخت. سید حسن از جانب مادر نوه مرحوم آیت‌الله سید علی نجف‌آبادی از علمای بزرگ عصر خود در اصفهان نیز محسوب می‌شد. در کتاب رجال اصفهان در مورد مرحوم نجف‌آبادی چنین آمده: «در علوم معقول سرآمد اعوان و هم‌زمان خود بوده و در فقه نیز مشهور و مشاور مرحوم آقا مدرس‌های می‌باشد.» (۱)

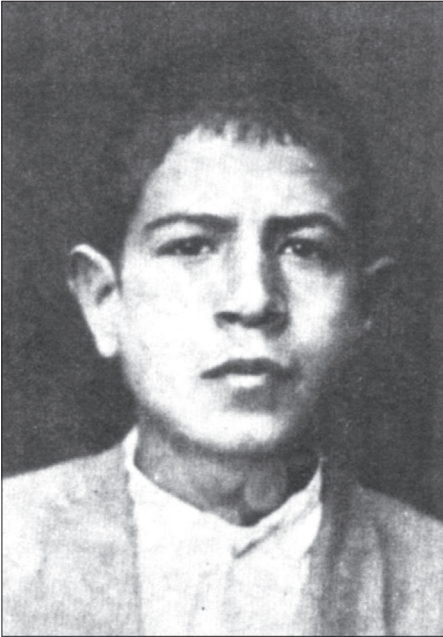
خانواده آیت در نهایت فقر و تنگدستی به سر می‌بردند و تنها راه گذران زندگی ایشان کشاورزی بود؛ به این ترتیب سید حسن از همان دوران کودکی طعم تلخ فقر را با پوست و گوشت خود لمس می‌کرد. او دوران ابتدایی و متوسطه را در شهرهای نجف‌آباد و اصفهان گذراند.

از همان نوجوانی علاقه خاصی به مسایل سیاسی و اجتماعی داشت و اغلب هزینه مختصری را که بابت تهیه غذا در اختیارش قرار می‌گرفت، صرف خرید روزنامه و نشریات مختلف می‌کرد و با علاقه خاصی به مطالعه آنها می‌پرداخت و بریده مطالب مهم روزنامه‌ها را جمع می‌کرد. جالب اینجاست که در آن زمان، یعنی اواخر دهه ۲۰ و اوایل دهه ۳۰، آن هم در آن سن و سال، کمتر کسی دست به چنین کارهایی می‌زد.

ایام نوجوانیش (۱۵ سالگی) با یکی از مهم‌ترین اتفاقات تاریخ معاصر کشورمان، یعنی نهضت ملی شدن صنعت نفت مقارن بود. او به دلیل خاستگاه مذهبی و تیزبینی و درایت خاصی که داشت، به جرگه حامیان آیت‌الله کاشانی در آمد. خود او از آن ایام چنین یاد می‌کند: «من از همان سال‌های ۱۳۳۲ که روزنامه شورش به عنوان ارگان تبلیغاتی استعمارگران و به عنوان بزرگ‌ترین مدافع مصدق، سنگین‌ترین اتهامات را بر آیت‌الله کاشانی وارد می‌ساخت و بدترین دشمنان را به ایشان می‌داد، به مظلومیت این شخصیت مجاهد اسلامی پی بردم و راه او را، راه اسلام و آزادی تشخیص دادم.» (۲)

دوران تحصیل او در دانشگاه مقارن با ایام کودتای ۲۸ مرداد بود. وی در این زمان نیز در خط آیت‌الله کاشانی بود و در آن جو اختناق و سرکوب نیز دست از فعالیت به نفع آن مرحوم نکشید. به اذعان آیت در سال‌های اوج اختناق و استبداد، این آیت‌الله کاشانی بود که به تنهایی علم مبارزه را بر دوش کشید و در زمانه‌ای که مدعیان آزادی و استقلال به گوشه‌ای خزیدند و یا تبدیل به عمله ظلم و ستم حکومت پهلوی شدند، در مقابل دستگاه جابرانه طاغوت ایستاد. اعتراض به حکومت غیرقانونی زاهدی و ارسال نامه و تلگراف به مجامع بین‌المللی و به خصوص سازمان ملل برای ابطال انتخابات فرمایشی مجلس و یا مقاومت در برابر تجدید رابطه با انگلیس و مبارزه در قضیه نفت و تشکیل کنسرسیوم، گواه روشنی بر این ادعاست.

مبارزه بی‌امان مرحوم آیت با جریان ملی‌گرایی و افشای خط نفاق، همواره او را دچار مشکلات عدیده‌ای می‌کرد. آیت ابتدا در سال ۱۳۳۷ در دانشسرای عالی تهران در رشته تربیت



حذف نام آیت از لیست حزب جمهوری اسلامی شدند و اعلام کردند که حاضرند هر ۳۰ نفر معرفی شده از طرف حزب و گروه‌های ائتلافی را بپذیرند، منوط به اینکه نام آیت در بین کاندیداها نباشد.

آیت یکی از اصولی‌ترین افراد بود. با هیچ کس شوخی نداشت. هیچ‌گاه حتی در مورد بدترین دشمنانش، حرف‌های زننده و زشت به کار نمی‌برد. همواره با مسائل به شیوه‌ای اصولی برخورد می‌کرد. دشمنانش را آن طور که بودند می‌دید و می‌گفت: «می‌دانم که او در این مورد پیروز می‌شود. می‌دانم که از من قوی‌تر است، اما من باید در مقابل او بایستم». هیچ وقت در انتقادهای او برخوردی از حدود اخلاق اسلامی خارج نمی‌شد. آن روزی که بنی‌صدر به ریاست جمهوری رسید و می‌خواست به طریقی در حزب جمهوری اسلامی شکاف و افراد حزب را به جان هم بیندازد، خیلی علاقه داشت که با آیت تماس بگیرد. پیغام‌های زیادی هم داده بود که بگویند آیت بیاید اینجا بنشینیم با هم صحبت کنیم. مناعت طبعی که در آیت بود حکم کرد که پیغام بدهد: «من با شما کاری ندارم. اگر شما کاری دارید، تشریف بیاورید منزل ما». بالاخره دو تن از دوستان وی واسطه شدند که جای ثالثی انتخاب شود و در آن جلسه، بنی‌صدر و آیت تا ۲ یا ۳ نیمه‌شب و به مدت ۴ یا ۵ ساعت مذاکره کردند. آن روز بنی‌صدر کوشش کرده بود آیت را به سمت خود بکشاند و در مقابل حزب قرار دهد، اما آیت با وی برخورد کرده و گفته بود: «اگر باز هم انتخاب شوی، من مخالف تو هستم و به تو رای نخواهم داد، اما اگر در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی و درست حرکت کنی و در خط اسلام باشی، از تو حمایت خواهم کرد، اما اگر انحراف پیدا کنی در مقابلت خواهم ایستاد.» (۱۱) ظاهر آیه دنبال همین جلسه بود که بنی‌صدر متوجه شد نمی‌تواند با او کنار بیاید و تلاش کرد چهره او را در جامعه خراب کند. او و اطرافیانش تلاش زیادی کردند تا آیت در انتخابات مجلس رای نیابند و پس از اینکه در این مورد توفیق نیافتند، سعی کردند با ایجاد جنجال نوار و پرونده دروغین فساد اخلاقی در دامغان، جلوی تصویب اعتبارنامه وی را

کشور است، به‌طور قانونی و رسمی در اختیار رهبر انقلاب قرار داد. کوشش بی‌نظیر وی در رسمی کردن نهاد سپاه پاسداران در قانون اساسی و قرار دادن فرماندهی آن در اختیار رهبر انقلاب نیز از دیگر خدمات گرانبهای او به انقلاب است. مشروح مذاکرات مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی به‌خوبی نقش مثبت و درخشان او را در تصویب این اصول نشان می‌دهد.

بخشی از سخنان آیت پیرامون این مباحث در مجلس خبرگان بدین شرح است:

«من یکی از طرفداران و مدافع جدی این اصل (ولایت فقیه) هستم و شاید قبول نمایندگی این مجلس هم برای این بود که تا آنجائی که در قدرت دارم، در گذراندن این اصل کمک کنم، چون حکومت اسلامی را بدون این اصل، مستقر نمی‌بینم، یعنی این اصل باید اجرا شود. دلایل عقلی و نقلی بسیاری در این مورد هست. دلایل نقلی اش در کتب فقه ذکر شده است و آقای مراد زهی (مخالف) که اشاره کردند کتاب ولایت فقیه امام را خوانده‌اند و در آنجا ولایت امر مخصوص ائمه قلمداد شده است، گویا بقیه کتاب را نخوانده‌اند که ایشان عینا اشاره کرده‌اند که ولایت امر در غیبت امام با فقهاست. در کتاب، ضمن این بحث آمده است که بعد از ائمه، فقها همه اختیارات را به عهده دارند.

دلیل عقلی این مسئله هم مشخص است که هر کاری را باید به متخصص و کسی که در آن کار وارد است واگذار کرد که این یک امر بدیهی است، البته متخصص عادل و باتقوا. حتی اگر بخواهید برای خانه‌تان در بسازید، پیش متخصص می‌روید و یا اگر بخواهید پیش پزشک بروید، پیش متخصص آن رشته می‌روید. هر کار دیگری را هم که بخواهیم، به همین نحو است و لذا برای امر حکومت که مهم‌ترین امر است، هیچ دلیلی ندارد که پیش متخصص نرویم.

دوستان اگر کتاب ژان ژاک روسو را مطالعه کرده باشند که حتما مطالعه کرده‌اند، می‌دانند که اصولا در آن کتاب مبنای دموکراسی بر یک پیمان اجتماعی است و روسو می‌گوید بشر، اول به صورت انفرادی زندگی می‌کرد و بعد انسان‌ها به خاطر اینکه زندگیشان پیش برود، آمدند و با یکدیگر پیمان بستند و از قسمتی از آزادی‌ها صرف‌نظر کردند تا بتوانند به زندگی بهتری دست پیدا کنند. او همه دموکراسی را بر مبنای این اصل پیش می‌برد. اگر آن پیمان اجتماعی در تاریخ یک بار تحقق پیدا کرده باشد، در اسلام است.» (۱۰)

آیت در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ در اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی با کسب ۱۳۴۶۸۹۹ رای به عنوان نماینده مردم تهران انتخاب شد. در ایام قبل از انتخابات مجلس، دفتر هماهنگی رئیس جمهور و در راس آن بنی‌صدر خواستار

با پیروزی انقلاب، همراه با شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی و سایر هم‌زمان وی از موسسین حزب جمهوری اسلامی و عضو شورای مرکزی این حزب بود و از همان ابتدا به عنوان دبیر سیاسی حزب برگزیده شد. آیت جلسات قبل از تاسیس حزب را این طور توصیف می‌کند:

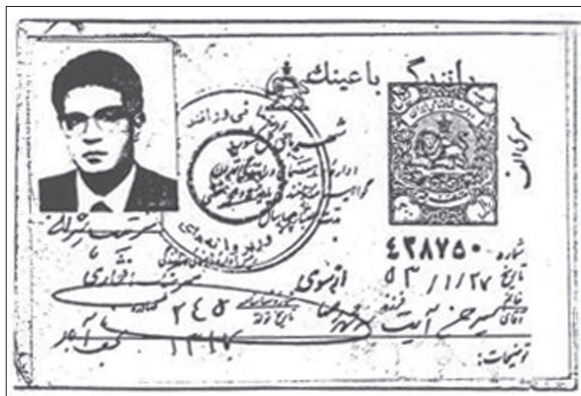
«موقعی که داشتیم حزب جمهوری را به‌طور علنی پایه‌گذاری می‌کردیم، سران حزب فکر می‌کردند پیمان و بازگان و بنی‌صدر و سبحانی و مدنی هم قابل همکاری هستند و حتی این موضوع را مطرح کردند. من از همان اول گفتم اینها نمی‌توانند با شما همکاری کنند و اگر دعوتشان کنید، کار را از دست شما می‌گیرند و خراب می‌کنند، ولی آن موقع این حرف‌ها قابل درک نبود، اما به تدریج که پیش رفتند، موضوع برای اینها روشن شد.» (۸)

در جای دیگری به فلسفه تشکیل حزب اشاره می‌کند: «قبل از انقلاب به صورت احزاب بدون اسم و رسم، مشکل بودیم و مخفی کاری می‌کردیم و هر دسته یا حزب، شاخه سیاسی و نظامی و ایدئولوژیک داشت. هر حزبی می‌توانست دولت تشکیل دهد و از نظر افراد هم کاملا غنی بودیم و به آن صورت که می‌گویند قحط‌الرجال است، صحت ندارد، زیرا سن این به اصطلاح رجال حتما نباید از ۵۰ سال بیشتر باشد تا مثلا وزیر شوند. ما بیشتر معتقد به استفاده از نیروهای جوان هستیم. چه اشکال دارد مثلا یک جوان ۲۵ یا ۳۰ ساله وزیر شود؟ البته ممکن است تجربه

پس از ساعت‌ها گفتگو، بنی‌صدر کوشش کرد آیت را به سمت خود بکشاند و در مقابل حزب قرار دهد، اما آیت با وی برخورد کرد و گفت: «اگر باز هم انتخاب شوی، من مخالف تو هستم و به تو رای نخواهم داد، اما اگر در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی و درست حرکت کنی و در خط اسلام باشی، از تو حمایت خواهم کرد.»

کمتری داشته باشد، ولی صداقتش صد برابر بیشتر است و این برای ما ارزش دارد، زیرا همین افراد انقلاب کرده‌اند و همین‌ها می‌توانند آن را پیش ببرند. همان طور که در اشغال سفارت آمریکا شاهد بودیم، می‌خواهیم توسط تشکیلات حزبی، چنین نیروهای ناشناخته‌ای را جذب کنیم و به کار بگیریم. بعد از انقلاب تمام گروه‌های مخفی ما به صورت یک حزب واحد شروع به فعالیت علنی کردند و حزب سعی داشت بیشتر روی خط امام حرکت کند و ترجیح داد با مردم باشد تا روشنفکران. البته نه اینکه با روشنفکران قطع رابطه کند، ولی بیشتر به رای مردم که اکثریت بودند، عمل می‌کرد و مردم هم از این مسئله استقبال کردند.» (۹)

آیت در مرداد ۵۸ در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی به عنوان نماینده مردم استان اصفهان انتخاب شد و ماندگارترین و به یادماندنی‌ترین خدمات خود را تقدیم اسلام و انقلاب کرد. آیت به‌خوبی می‌دانست که علت شکست انقلاب مشروطه و نهضت ملی ایران چیزی جز غلبه فراماسون‌ها و غرب‌زده‌ها و کنار گذاشتن روحانیت مجاهد نبود؛ به همین دلیل برای اولین بار در طول تاریخ سیاسی ایران و با الهام از نظریه مترقی ولایت فقیه، نقش سازنده و بارز روحانیت مجاهد را به عنوان یک اصل اساسی در قانون اساسی وارد کرد و در ادامه با درایت والای خود، مسئله فرماندهی کل قوا را که در واقع اساس قدرت



دانشگاه حضور و غیاب نمی‌کرد، من بودم. اگر احیانا هم حضور و غیاب می‌کردم، همیشه اعلام می‌کردم که من کسی را به علت غیبت از امتحان محروم نمی‌کنم. حضور و غیابی نمی‌شد. و اگر برای خالی نبودن عریضه که دانشکده اعتراض نکند، گاهی غیبتی گذاشته می‌شد آن هم محسوب نمی‌شد و نمی‌گذاشته‌ام به حد نصاب برسد.

در این لحظه بشارتی که خود از نمایندگان حاضر در مجلس بود، گفته‌های شهید آیت را تأیید کرد. آیت ادامه داد:

«از بنده سؤال کرده‌اند که صریحا بگویند آیا انقلاب سفید تدریس می‌کردید یا نه؟ نه بنده انقلاب سفید تدریس نمی‌کردم.»

در پاسخ به اتهام فساد اخلاقی می‌گوید:

«یکی از رذل‌ترین دستگاه‌های ما ساواک بود. ما فکرش

جلسه بررسی اعتبارنامه آیت در مجلس شورای اسلامی حقا و انصافا از عبرت آموزترین رخدادهای تاریخ انقلاب اسلامی است، زیرا پرده از چهره حقیقی برخی از مدعیان خط امام و انقلاب برداشته شد و خون به ناحق ریخته شهید آیت، نقاب از چهره تزویر و ریای مدعیان دروغین حق و حقیقت برانداخت.

را هم نمی‌کردیم که رذل‌تر از ساواک هم پیدا می‌شوند که تفاله‌های آنها را ببلعند و نشخوار کنند. حالا ماجرای دامغان را برای شما شرح می‌دهم تا ببینید چه کسانی قی کرده‌های ساواک را می‌بلعند. وقتی من به دامغان وارد شدم، وضعیت فرهنگی آنجا را مثل همه شهرهای ایران و از یک جهاتی بدتر از سایر شهرهای ایران دیدم. من در فرهنگ بودم و از نظر امور مالی وضع بسیار بدی وجود داشت. از نظر امور امتحانی هم وضع بسیار بدی بود و خوشاوندان کارمندان مدارس از اطراف می‌آمدند و در دامغان امتحان متفرقه می‌دادند و راحت قبولشان می‌کردند. منتقدین سئوالات را برای ایشان می‌نوشتند. حتی سئوالات امتحانات نهائی که همه‌اش در پاکت لاک و مهر و موم شده بود، با بازرس می‌ساختند و پاکت‌ها را بازمی‌کردند و سئوالات را می‌نوشتند.

از نظر سیاسی هم دامغان وضع بسیار ناجوری داشت. می‌دانید که ارتشبد نصیری اهل سمنان بود و آن منطقه را شدیداً تحت کنترل داشت. من از نظر اداری و مالی و همچنین تا حدودی از نظر سیاسی، دبیران را متشکل کردم و دیگر نمی‌شد افراد را بی‌خودی قبول و یا زدنی کرد. دبیرانی که جرئت نمی‌کردند پیش رئیس فرهنگ بروند، دسته‌جمعی تهدید می‌کردند که دست از کار خواهند کشید و خواسته‌های مشروع خودشان را به کرسی می‌نشانند.

آن موقع شاه قرآنی را چاپ کرده بود و به همه جامی فرستاد، البته پولش را هم می‌گرفت. این قرآن را به دبیرستان آوردند.

من عضو شورای مالی دبیرستان بودم و یکی از کارهایی که کردم این بود که با خرید این قرآن مخالفت کردم. آقای سلامتیان آن موقع در پاریس بودند و نمی‌دانند در ایران چه خبر بود و اینکه یک دبیر توی دامغان با خرید قرآن آریامهر مخالفت کند، یعنی چه. این توی پرونده ساواک منعکس است. یادتان هست که به هر مناسبتی از مردم پول می‌گرفتند. یک روز خرج جشن‌های شاهنشاهی، یک روز خرج تاج‌گذاری... در پرونده منعکس است که آیت صریحا

اعتراض کردند، بسیاری در مجلس خندیدند و تعجب کردند و همین طور بسیاری در خارج مجلس. من هم از خوشحالی که داشتم خندیدم، ولی تعجب نکردم، بلکه خوشحال شدم، برای آنکه به مصداق تعریف‌الاشیاء باضدادها، من به ضد من شناخته می‌شدم. کسی که خواهیم دید در جبهه ملی دوم با شاپور بختیار و خسرو قشقایی چه در داخل و چه در خارج همکاری داشته است، کسی که در جبهه ملی چهارم در سال ۵۷، آن جبهه ملی که امام اخیراً به حدی ناراحت بودند که فرمودند بروند گم بشوند، هم سخنگو بود و هم معاون و کسی که الان دفتر به اصطلاح هماهنگی رئیس جمهوری و مردم را تشکیل داده و سنجش افکار این دفتر اعلام کرده است که امام خمینی در بین مردم ۴۸ درصد طرفدار دارد و بنی‌صدر ۲۸ درصد...» در این هنگام مرحوم شیخ صادق خلخالی داد و فریاد به راه انداخت و خطاب به رئیس مجلس گفت: «چرا می‌گذارید آقای آیت رسوایی به بار بیاورد؟ اینها دارند مردم را خفه می‌کنند.» در این هنگام رئیس مجلس (هاشمی رفسنجانی) با قاطعیت خطاب به خلخالی دستور سکوت داد و گفت که در صورت ادامه چنین رفتاری، وی را اخراج خواهد کرد.

آیت ادامه داد:

«متصدی سنجش افکاری که اعلام کرده بود مسعود رجوی نماینده اول تا سوم تهران خواهد شد، با من مخالفت کرده است و این باعث افتخار من است. معلوم می‌شود ضربتی که من به اینها وارد کردم، آن قدر کاری و مؤثر بوده که آنها را گیج کرده و دیوانه‌وار دست به هرکاری می‌زنند.»

وی در پاسخ به اتهام مخالفت با ۱۶ آذر می‌گوید:

«این شماره اطلاعات سه شنبه ۱۶ آذر ۱۳۴۰ است. توجه کنید ۱۹ سال پیش از قول من بالای آن تیر هست اعلامیه اللهیار صالح. به شما بگویم که این روزنامه آن قدر تأثیر کرد که چند بار چاپ شد. الان فرصت ندارم جزئیات مسئله را بگویم، فقط قسمتی از آن را می‌خوانم. در آن روزنامه نوشته است: آقای آیت، دانشجوی فوق لیسانس رشته علوم اجتماعی اظهار داشت: ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا. چند روز دیگر روز ۱۶ آذر است. ۸ سال پیش در چنین ایامی به دستور سپهبد زاهدی و به منظور تجدید رابطه ننگین و اسارت‌آور با انگلستان، سه تن از رزمندگان راه راستی و آزادی را در صحن مقدس دانشگاه به ضرب گلوله از پای درآوردند. دولت زاهدی مانند سایرین تصور می‌کرد که با شکنجه می‌شود رستاخیز عظیم ملت را متوقف ساخت، ولی اکنون پس از ۸ سال هم آنها و هم ما به رای‌العین می‌بینیم که نه تنها آن کشتار و وحشیانه نهضت ملی را متوقف نساخت، بلکه نیروی جدیدی به آن داد. هر سال شور و هیجانی در این ایام برپا می‌شود و به نهضت ملی قدرت می‌بخشد. این درسی است که تاریخ به دیکتاتورها داده است که هیچ‌گاه قتل و شکنجه از سیر جبری تاریخ که به طرف آزادی و گسستن زنجیرهای اسارت پیش می‌رود، نمی‌تواند جلوگیری کند. جا دارد که در اینجا به روان پاک آن شهدای راه آزادی درود بفرستیم و از کشتندگان آنها اظهار تنفر کنیم.»

«آقای سلامتیان دیروز فرمودند که آیت در روزهای ۱۶ آذر سر کلاس می‌رفته و برای دانشجویانی که سر کلاس نمی‌رفتند، غایب می‌گذاشته است. نظر آیت در ۱۳۴۰ راجع به ۱۶ آذر، یعنی آن روزی که جبهه ملی دوم اصلاح‌طلبان نبودند آیه قرآن بخوانند، مطلبی بود که خواندم، البته حالا گاهی مطالبشان را با آیه قرآن شروع می‌کنند! یکی از دانشجویان من، آقای بشارتی اینجا هستند و می‌توانند سوابق را بگویند. می‌توانید پرسید، ولی اساساً تنها کسی که سر کلاس‌های

در مجلس بگیرند که باز هم کاری از پیش نبرند. جلسه بررسی اعتبارنامه آیت در مجلس شورای اسلامی حقا و انصافاً از عبرت‌آموزترین رخدادهای تاریخ انقلاب اسلامی است، زیرا پرده از چهره حقیقی برخی از مدعیان خط امام و انقلاب برداشته شد و خون به ناحق ریخته شهید آیت، نقاب از چهره تزویر و ریای مدعیان دروغین حق و حقیقت برانداخت.

روزنامه کیهان در باره این جلسه چنین نوشت:

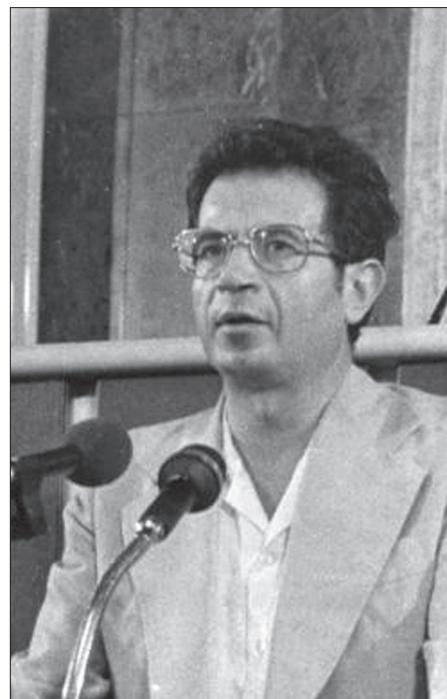
«در یک جلسه متشنج و پر هیجان اعتبارنامه آیت تصویب شد. پنج‌شنبه گذشته (۲ مرداد ۵۹) مجلس شورای اسلامی یکی از شلوغ‌ترین و بی‌سابقه‌ترین و متشنج‌ترین جلسات خود را پشت سر گذاشت. جو بسیار غیرعادی بود و هم از طرف وکلای مجلس و هم از طرف تماشاچی‌ها، بارها به تشنج کشید. این جلسه که اعتبارنامه حسن آیت در آن مورد رسیدگی قرار گرفت، اتفاقات و عکس‌العمل‌های بسیاری را به همراه داشت. (۱۲)

احمد سلامتیان و شیخ صادق خلخالی از پرسروصداترین مخالفان آیت بودند. سلامتیان مسئول دفتر هماهنگی بنی‌صدر و نماینده اصفهان، در نطق خود عنوان کرد: «دکتر آیت در دو زمینه اشتباه به فساد و نادرستی دارد: ۱- فساد و نادرستی سیاسی ۲- فساد و نادرستی اخلاقی.» وی در ادامه نطق خود آیت را متهم به همکاری با دستگاه مطبوعاتی و اطلاعاتی رژیم پهلوی، تدریس انقلاب سفید در دانشگاه، ارتباط با دکتر مظفر بقائی و عضویت در حزب زحمتکش، حضور در سر کلاس در روزهای ۱۶ آذر و منظور کردن غیبت برای دانشجویان غایب، بوسیدن دختر نوجوانی در کلاس درس یکی از مدارس دخترانه دامغان در دهه ۴۰، ابراز مخالفت با بنی‌صدر و مقابله عملی با بنی‌صدر برای برانداختن او از مقام ریاست جمهوری و... نمود. (۱۳)

آن‌گاه که نوبت به آیت رسید، عنان سخن را در دست گرفت و به دفاع از خود پرداخت:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم، مکروا و مکروا و مکروا و الله خیر الماکرین. گفت آن یار کز او گشت سردار بلند / جرّمش آن بود که اسرار هویدامی کرد.

روزی که جناب آقای احمد سلامتیان به اعتبارنامه من



۱۳۵۸. شهید دکتر آیت در حال اعلام نطق قبل از دستور در مجلس شورای اسلامی.



که هوادار آقای آیت بودند با مخالفان ایشان که عناصری نبودند که بشود به آنها اعتماد کرد، پیش آمد. من در موارد کلی آقای آیت نظری ندارم، نه ایشان را رد می‌کنم و نه تأیید، اما جریان بیش از یک شایعه نبود و آنهایی که این شایعه را راه انداختند، بیشتر از دروغ‌پردازها و عناصر رژیم بودند». (۱۵)

در همان زمان علی معلم دامغانی، شاعر عرصه انقلاب و دفاع مقدس، نامه سرگشاده‌ای بدین مضمون منتشر ساخت:

«ای امت رسول خدا! نویسنده این سطور شاهد و شاعر این شایعه (اتفاق دبیرستان دخترانه دامغان) است و در پراکندن این خبر نقشی سزاوار توجه داشته است. آن روزها دوره اول دبیرستان را می‌گذراندم. خانمی

از اولیای دبیرستان پروین اعتصامی در رهگذری به من برخورد و شایعه را به من تلقین کرد. ما شعرا هم که گاهی پیرو گمراهانیم. من شعری ساختم در واقعه مشکوک و به یکی از آشنایان دادم و غروب آن روز همه آن را زمزمه می‌کردند و خبر فاش شد، در حالی که هیچ‌گونه خبر خود من که در اشاعه آن مرد اول بودم، نسبت به اصل خبر مطمئن نبودم. سه روز بعد خانم دیگری از دبیران همان دبیرستان با من صحبت کرد و قضیه را توطئه خانم... و تحریک... قلمداد نمود و ما دریافتیم که چه ناجوانمردی‌ای شده است و شعری در رد شعر اول نوشتیم که به کار فلاتی است و فلاتی را غدر کرده‌اند که البته این شعر رواج چندانی نیافت؛ ولیکن عوام بر اثر این شایعه که بزرگ شده بود غوغا کردند و کار به سیاست کشید که آن روز ما را از آن خبری نبود و امروز اسناد ملی که ما خیال می‌کردیم از این اسناد فقط آنهاش اهمیت دارد و معتبر است که دلالت ربط کسی یا مثلاً دولت‌سرائی یا دولتمردی باشد و می‌بینیم که نخیر حتی پرونده‌سازی‌های طاغوت تا آن درجه اهمیت دارد که شخصیت موجبی را که حداقل سلامت او را مردم در این چند گاه پس از انقلاب که فصل فرو افتادن میوه‌های کرم‌زده این باغ است، امتحان کرده و دانسته‌اند که در فرهنگ و اطاعت اسلامی بر بسیاری رجحان دارد، مورد تهمت و بازخواست و بی‌آبرویی قرار می‌دهند. من آیت را جز یک بار ندیده‌ام و به یاد هم ندارم که با او سخن گفته باشم و چون اهل شعرم از چهره عبوس و جدی او هم لذتی نمی‌برم. این نامه را به خاطر خدا و برای امت مسلمان نوشتم، با آرزوی اینکه بر مجلس شورای اسلامی، اگر اخلاق اسلامی سایه نخواهد افکند، ان‌شاءالله حریت و جوانمردی حاکم شود». (۱۶)

آیت دفاعیات خود را با این جملات به پایان می‌برد که:

«بنده از سال ۵۰ با دکتر بقایی اصلاً ارتباط نداشتم. از سال ۴۲ تا ۵۰ من با بقایی رابطه سیاسی نداشتم. رابطه من با بقایی در سال ۴۰ و موقعی است که آیت‌الله کاشانی زنده بود. من در جناح آیت‌الله کاشانی بوده‌ام و با بقایی و به اتفاق آیت‌الله کاشانی بودم که بر ضد آن دستگاه مبارزه می‌کرد». (۱۷)

در پایان جلسه و بعد از ۳ ساعت و ۱۰ دقیقه از ۱۹۹ نفر نماینده حاضر در مجلس ۱۷۰ نفر در رای‌گیری

پول نداد. در چهارم آبان، یعنی روز تاج‌گذاری من به تهران برگشتم و در دامغان نماندم، چون جشن‌های تاج‌گذاری بود و فقط کسانی به سفر می‌رفتند که نمی‌خواستند در جشن‌ها شرکت کنند. برحسب اتفاق من آن زمان مریض خیلی سختی شدم. درد کلیه که ۲ ماه طول کشید و اینها حقوق مرا قطع کردند و تا چند ماه بعد هم حقوق مرا ندادند تا بعد مجدداً حقوقم را پرداختند. حقوق آبان یا آذر را من به کسی وکالت داده بودم که در غیابم بگیرد. ایشان حقوق را گرفته و از ترسش یک کمی از آن را به عنوان خرج جشن تاج‌گذاری داده بود. من رفتم و این پول را پس گرفتم.

توجه داشته باشید که این جور کارها آن موقع خیلی دل و جگر می‌خواست. در هر صورت اینها همه انباشته شد. بعد از آن عناصر ناپاک طاغوتی خواستند از زمینه ناجور من پیش ساواک حداکثر استفاده را ببرند. سایر افرادی را که

می‌گفت: «من یکی از طرفداران و مدافع جدی این اصل (ولایت فقیه) هستم و شاید قبول نمایندگی این مجلس هم برای این بود که تا آنجائی که در قدرت دارم، در گذراندن این اصل کمک کنم، چون حکومت اسلامی را بدون این اصل، مستقر نمی‌بینم، یعنی این اصل باید اجرا شود. دلالت عقلی و نقلی بسیاری در این مورد هست».

با من بودند تهدید می‌کردند که برایتان پرونده می‌سازیم و آبرویتان را می‌بریم. بعد از عید که من به دامغان رفتم، شنیدم دانش‌آموزی که وابسته به ساواک بود گفته بود که من برای اینکه آبروی فلاتی (آیت) را ببرم، سر کلاس بین جمع او را خواهم بوسید! این به گوش من رسید و من مراقب خودم بودم. به هر حال او نتوانست چنین کاری بکند و چنین اتفاقی هم نیفتاد، اما در شهر شایع کردند که این اتفاق افتاده! البته همان موقع هم نه مردم و نه دبیرها قبول نکردند. مردم تظاهرات کردند و در خیابان‌ها برای اولین بار اعلامیه پخش و از من دفاع کردند. دبیرها هم اکثرشان به نفع من اعتصاب کردند». (۱۴)

شهید شاهچراغی، نماینده دامغان در مجلس در این زمینه اعلام کرد:

«در مورد جریان دامغان باید عرض کنم که بیش از یک شایعه نبود و همان زمان هم اختلاف شدیدی بین عده‌ای



صیحه‌گا ۱۴ مرداد ۱۳۶۰، اتومبیل حامل شهید دکتر آیت پس از ترور.

شُرکت کردند. از این تعداد ۱۱۴ نفر رای موافق و ۳۰ نفر رای مخالف و ۲۶ نفر رای ممتنع دادند. بدین ترتیب اعتبارنامه سید حسن آیت به تصویب رسید. (۱۸)

از چهره‌های شاخصی که در جریان رای‌گیری به آیت رای منفی دادند می‌توان به این افراد اشاره کرد:

محمد مجتهد شبستری، احمد صدر حاج سید جوادی، محسن مجتهد شبستری، مهدی بازرگان، محمدجواد حاجتی کرمانی، ابراهیم یزدی، احمدسلامتیان، بدالله سبحانی، هاشم صباغیان، کاظم سامی، عزت‌الله سبحانی. (۱۹)

و سرانجام روز موعود فرا رسید. در حالی که کمتر از ۴۰ روز از جنایت هولناک و دهشتناک انفجار ۷ تیر و شهادت یارانش در حزب جمهوری اسلامی نگذشته بود که پرستوی جا مانده از قافله دلدادگان کوی دوست نیز به کاروان شاهدان کربلای سرچشمه پیوست.

ساعت ۶:۵۰ صبح چهارشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۶۰، هنگام خروج از منزل برای عزیمت به محل کارش (مجلس شورای اسلامی) مورد آماج حدود ۶۰ گلوله نفاق قرار گرفت و روح سترگش در دم از قفس جان رها گشت و به سوی دلداری عروج کرد.

پی‌نوشت:

- ۱- آیت حسن - درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران ص ۱
- ۲- همان ص ۴
- ۳- همان ص ۷۳
- ۴- همان ص ۶
- ۵- همان ص ۸
- ۶- همان ص ۸
- ۷- همان ص ۸
- ۸- شهروند امروز، سال سوم، شماره ۵۱، یکشنبه ۲ تیر ۸۷ ص ۶۵
- ۹- درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران ص ۱۰
- ۱۰- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی ۱۱- قانون اساسی - ج ۲ ص ۱۰۸۴
- ۱۲- درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران ص ۱۷
- ۱۳- کیهان شماره ۱۰۵۴ شنبه ۴ مرداد ۵۷
- ۱۴- درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران صص ۵۰ تا ۵۸
- ۱۵- همان ۵۸ تا ۷۴
- ۱۶- همان ص ۷۴
- ۱۷- همان ص ۷۷ و ۷۸
- ۱۸- همان ص ۷۳
- ۱۹- همان ص ۷۵ و روزنامه کیهان شماره ۱۱۰۵
- ۲۰- درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران ص ۷۶



در بیان حق، اهل مصلحت‌اندیشی نبود

«شهید دکتر آیت و حزب جمهوری اسلامی»
در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر جواد منصوری

آیا در شورا و در حزب مخالف عمده‌ای هم داشت؟

دو گروه کوچک از مخالفان ایشان بودند. چند نفر بودند که می‌گفتند حرف‌های آقای آیت درست است، ولی با شیوه‌ای که ایشان بیان می‌کند، باعث تحریک طرف مقابل و موجب دو دستگی در میان جریان‌های مختلف و حتی بین نیروهای خودی می‌شود و دیگران را به حزب بدبین می‌کند. اینها نمی‌گفتند حرف‌های آقای آیت غلط است، بلکه می‌گفتند وجودش برای وجهه حزب خوب نیست. آنها می‌گفتند این نوع صراحت و پافشاری و پیگیری طبعاً مورد قبول خیلی‌ها نیست و ناراحتند.

یک عده هم بودند که اساساً حرف‌های ایشان را قبول نداشتند. اینها چند نفر بیشتر نبودند و می‌گفتند آقای آیت دارد یکطرفه صحبت می‌کند و این قدر که به دولت موقت ایراد می‌گیرد، اگر خود ایشان یکی از وزرا بود، این قدر ایراد نمی‌گرفت، در حالی که تمام ایرادهای ایشان متوجه مسائل اجرایی نبود، بلکه به تفکرات، موضع‌گیری‌ها، نحوه ارتباطات و

توجه و دلسوزی بسیار برایم جالب بود و احساس رضایت می‌کردم که چنین شخصیتی در نظام هست. در عین حال غبطه می‌خورم که چرا خودم این طور نیستم، درحالی که من فرمانده سپاه و از صبح تا شب درگیر مسائل مملکت بودم، اما در عین حال می‌دیدم که ایشان چگونه تمام روزنامه‌ها، اعلامیه‌های گروه‌ها را که در دانشگاه پخش می‌شد، چطور با دقت می‌خواند، جمع می‌کرد و در بحث‌ها و سخنرانی‌ها به جملات خودشان استناد می‌کرد. روزنامه‌های ضد انقلاب را کامل و دقیق می‌خواند و مطالب را در می‌آورد و این واقعا برای من جالب بود.

عده‌ای تصور می‌کنند که شهید آیت به یک سری اطلاعات محرمانه و طبقه‌بندی شده از این طرف و آن طرف دسترسی داشت، درحالی که ابداً این طور نبود. تمام مطالب ایشان به استناد اعلامیه‌ها و روزنامه‌های خود گروه‌ها بود. از تمام مطالب آنها یادداشت بر می‌داشت و بر اساس گفته‌های خود آنها تحلیل می‌کرد که نکته بسیار مهمی بود. دغدغه‌های شهید آیت در شورای مرکزی حزب چه بود که او را از دیگر اعضای حزب متمایز می‌کرد؟

بسیاری از مطالبی که ایشان می‌گفت، مورد تأیید اکثریت اعضای شورا بود و با آن مطالب مخالفتی نداشتند. نکته مهم صراحت و شهامت ایشان در مطرح کردن آن مطالب بود. مثلاً ما یک استنباطی داشتیم که فرضاً بنی‌صدر با غربی‌ها در ارتباط است، اما شهید آیت با صراحت و قاطعیت می‌گفت که این جمله، این ادعا، این خبر و این عکس این مطلب را اثبات می‌کند و باید جلوی این قضیه ایستاد. ایشان پافشاری و صراحتش بر اساس یافته‌ها و تحلیل‌هایش بود. غالب مطالبش مورد تأیید اکثر اعضای شورا بود.

درآمد

کیفیت و علل مخالفت‌های شهید آیت با برخی از مواضع حزب جمهوری اسلامی که بعدها صحت بسیاری از آنها بر همگان معلوم شد، یکی از برهه‌های مهم زندگی آن شهید بزرگوار است که در باره آن بحث چندان دقیقی نشده است. در این گفتگو این مبحث مهم در کنار نکات شنیدنی و عبرت‌آموز دیگری مطرح شده‌اند که در پژوهش‌های تاریخ انقلاب بسیار مفید تواند بود.

از چه مقطعی و چگونه با مرحوم آیت آشنا شدید و در شخصیت او چه ویژگی‌های بارزی را یافتید؟ در فروردین ماه ۱۳۵۸ من به دعوت شهید بهشتی، عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی شدم. در اولین جلسه‌ای که شرکت کردم، شاید نیمی از اعضای شورای مرکزی برای من افراد جدیدی بودند و قبلاً ما با آنها آشنائی نداشتیم، از جمله آنها شهید دکتر آیت بود.

در فاصله دو سال و چند ماهی که در شورای مرکزی حزب به‌طور مرتب شرکت و بحث داشتیم و بعضی مواقع، علاوه بر شورای مرکزی، ایشان را در جلسات شورای سیاسی یا شورای تشکیلات می‌دیدم، ویژگی‌های شخصیتی ایشان را این گونه تشخیص دادم که اولاً مردی بود بسیار باهوش با حافظه بسیار قوی و قدرت تحلیل بالا. از طرف دیگر فردی بسیار دلسوز و متدین بود و واقعا در انجام رسالت دینی خود هیچ آرامش نداشت. خیلی‌ها هستند که اوضاع نابسامان کشور یا دنیا و وضعیت مملکت و مردم را می‌بینند و عادی از کنار آن می‌گذرند، ولی ایشان واقعا نسبت به مسائل حساسیت داشت و گاهی این

● مردی بود بسیار باهوش با حافظه
● بسیار قوی و قدرت تحلیل بالا. از
● طرف دیگر فردی بسیار دلسوز و
متدین بود و واقعا در انجام رسالت
دینی خود هیچ آرامش نداشت.
● خیلی‌ها هستند که اوضاع نابسامان
کشور یا دنیا و وضعیت مملکت و
مردم را می‌بینند و عادی از کنار آن
می‌گذرند، ولی ایشان واقعا نسبت به
مسائل حساسیت داشت.

ما در جمهوری اسلامی از همان ابتدا یک ضعف بزرگ داشتیم که تا امروز هم داریم. این مسئله بسیار مهمی است و آن هم این است که تکلیف آدم‌ها و عملکردشان در نهایت امر کاملاً روشن نمی‌شود، یعنی اگر کسی می‌آید و علیه کسی حرف می‌زند، سرانجام معلوم نمی‌شود که آیا ایشان تهمت زد یا درست گفت؟ اگر تهمت زد، چرا با او برخورد نکردید؟ اگر درست گفت، چرا راجع به طرف مقابل هیچ اقدامی نکردید؟

رفتارهای دولت موقت انتقاد داشت و لذا گروه دوم غالباً نمی‌توانستند آقای آیت را قانع کنند و معمولاً در حد گفتگو و بحث می‌گذشت، ولی گروه اول پافشاری داشتند که آقای آیت نباید این حرف‌ها را بزند.

یکی از دغدغه‌های شهید آیت مسئله نفوذی‌ها در حزب بود. این موضوع را چقدر ابراز می‌کرد؟ شهید آیت نسبت به یکی دو نفر در شورای مرکزی حزب و چند نفر در کل حزب نظر مخالف داشت و معتقد بود که این افراد با دیدگاه‌های حزب هماهنگ نیستند. یاد نمی‌آید که ایشان مطرح کرده باشد که این افراد نفوذی گروه‌های مخالف هستند، اما در مواضعی به شدت با دیدگاه‌های آنان مخالف بود. مثلاً با آقای موسوی خیلی مخالف بود، ولی کمتر به صراحت در این باره صحبت می‌کرد و بیشتر استناداتش به روزنامه جمهوری اسلامی بود و می‌گفت آقای موسوی که سردبیر است، با حزب هماهنگ نیست. بعضی از مواقع آقای موسوی می‌گفت: «اما می‌خواهیم در روزنامه نظرات متفاوتی را بنویسیم و معنایش این نیست که با آن نظرات موافق هستیم.» گاهی هم مطلب به گونه‌ای بود که در همین حد هم نمی‌شد دفاع کرد، مثل آن داستانی که روزنامه آمد و آقای رضا اصفهانی را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری معرفی و یا در یکی دو مورد از مصدق دفاع کرد. اینها مواردی بود که نمی‌شد به راحتی نظر آقای موسوی را درباره‌شان پذیرفت.

جالب این بود که شهید بهشتی و شهید باهنر و چند نفر دیگر که اعضای شورای انقلاب و شورای مرکزی حزب بودند، نمی‌توانستند جواب آیت را در این مورد بدهند و آخرین حرفشان این بود که با توجه به دیدگاه‌های انقلاب یا نظر امام یا مصلحت‌اندیشی‌هایی این کار را کردیم، ولی مرحوم آیت می‌رفت و سوابق و دیدگاه‌های آدم‌هایی از قبیل قطب‌زاده و بنی‌صدر را می‌آورد و مطرح می‌کرد و می‌گفت اینهایی که این پرونده‌ها را دارند و این حرف‌ها را زده و این کارها را کرده‌اند، نه تنها صلاحیت شرکت در شورای انقلاب را ندارند که حق ندارند در هیچ گروه اسلامی باشند. البته بعدها معلوم شد که بسیاری از نظریات مرحوم آیت درست

بوده است، چون اولاً پرونده جاسوسی این افراد در آمد و ثانیاً اینها اطلاعاتی را از شورای انقلاب به بیرون می‌دادند. تصمیمات نامناسبی هم که گاهی شورای انقلاب در باره مسائل مملکت می‌گرفت، همه مؤید نظرات مرحوم آیت بود.

شهید بهشتی معتقد بود که همه گروه‌ها باید در شورای انقلاب نماینده‌ای داشته باشند تا بتوان آنها را مدیریت کرد. قاعدتاً مرحوم آیت در این زمینه اصطکاک فکری با ایشان داشت. این مسئله چقدر در حزب مشهود بود؟

بحث شهید بهشتی به افرادی برمی‌گشت که سلامت سیاسی داشتند و در نهایت دیدگاه‌های متفاوتی صلاحیت امنیتی اینها حرف داشت و این چیزی بود که نمی‌توانستند جوابش را بدهند.

نکته دوم این بود که در حزب می‌شد گرایش‌های متفاوت را دور هم جمع کنیم و تا حدودی هم شورای مرکزی حزب چنین وضعیتی داشت، ولی شورای انقلاب علی‌القاعده باید متشکل از افرادی می‌بود که افکار بسیار نزدیکی به هم داشتند، چون می‌خواستند درباره مسائل کلان مملکت تصمیم‌گیری کنند، بنابراین نشان دادن کسی مثل قطب‌زاده در کنار فردی چون شهید باهنر درست نبود. این نوع ترکیب‌ها مانع از تصمیم‌گیری برای مملکت می‌شود، بنابراین، حضور افرادی با گرایش‌های متفاوت با حضور عناصر ناسالم و ناصالح فرق دارد.

شواهد نشان می‌دهند شهید آیت با آنکه عضو شورای مرکزی حزب بود، گاهی چندین بار با تصمیمات آن هماهنگی نشان نمی‌داد یا دست کم الزامات نظام را بر الزامات حزبی ترجیح می‌داد. این مسئله در چند جا خودش را نشان داد. یکی از آن برهه‌ها، انتخابات دور اول ریاست جمهوری بود که حزب در انتخاب کاندیدای مناسب گرفتار شد. ابتدا مرحوم شهید بهشتی مدنظر حزب بود که امام نپذیرفتند، بعد جلال‌الدین فارسی کاندید شد که مسئله تبار افغانی او را مطرح کردند و نهایتاً دکتر حبیبی کاندید شد که اصلاً مورد قبول شهید آیت



نبود و به همین دلیل خودش رفت و کاندید نشد. چگونه می‌شود این رفتار را توجیه کرد که فردی که خود عضو شورای مرکزی است، به تصمیمات حزب پایبند نباشد و هر جا که تصمیمات حزب با اعتقاداتش همخوانی ندارد، رویکرد متفاوتی را انتخاب کند؟

شهید آیت در مورد روزنامه جمهوری بارها و در جاهای مختلف موضع‌گیری کرده و با استناد به مطالبی که در روزنامه نوشته شده بود، می‌گفت این مطالب غلطند و بیانگر مواضع حزب نیستند. این موردی بود که ایشان به طور شاخص در مقابل حزب ایستاد.

در مورد قضیه انتخابات هم حرف ایشان این بود که من بروم و کاندید بشوم که اگر چنانچه در جریان انتخابات اتفاق غیرمنتظره‌ای پیش آمد، به هر حال حزب یک کاندیدا داشته باشد.

پس این حرکت ایشان چندان هم مبین ساز مخالف زدن با حزب نبود، بلکه نوعی مصلحت‌اندیشی بود.

بله، حتی این مطلب را در خاطراتش هم نوشته است. اتفاقاً حزب هم با کاندید شدن ایشان مخالفت نکرد. ایشان در جریان انتخابات علیه حزب صحبتی نکرد و موضع مخالفی نگرفت، بلکه قضیه خیلی عادی گذشت، بنابراین کاندیدا شدن ایشان را نمی‌توانیم موضع‌گیری در مقابل حزب تلقی کنیم، اما در چند مورد علیه حزب موضع گرفت، از جمله در مورد دولت موقت، دیدگاهش کاملاً با حزب مخالف بود. حزب معتقد بود که امام نظرشان این است که ما این دولت را یک جوری نگه داریم تا نهادهای جمهوری اسلامی مثل ریاست جمهوری و مجلس شکل بگیرند و بعد دولت قانونی بیاید و این دولت هم برود و می‌فرمودند تا آن زمان سکوت کنید. شهید آیت با استدلال می‌گفت این دولت دارد انقلاب را به انحراف می‌کشاند و عوامل خارجی را در دستگاه‌های ما نفوذ می‌دهد و چندین مورد را هم رو کرد. شاید اولین کسی که جاسوس بودن عباس امیرانظام را مطرح کرد، شهید آیت بود.

حتی قبل از گرفتن سفارت امریکا...

بله، ایشان با مقدم مراغه‌ای و چند نفر دیگر به شدت مخالف بود و بعدها معلوم شد که نظرش کاملاً صائب بوده است. می‌گفت دولت موقت، صالح نیست و هر چه بیشتر بماند، بیشتر به ضرر نظام است، ولی شورای انقلاب از دولت موقت حمایت می‌کرد. بعضی از اعضای حزب نظر شورای انقلاب و بعضی‌ها هم نظر مرحوم آیت را قبول داشتند. اتفاقاً خود من در باره دولت موقت نظر شهید آیت را قبول داشتم و معتقد بودم هر چه این دولت زودتر برکنار شود، به نفع مملکت است، برای اینکه فرمانده سپاه بودم و می‌دیدم که این دولت دارد چه ضرباتی به مملکت می‌زند. یک آدم توده‌ای (تیمسار مدنی) را به عنوان استاندار خوزستان منصوب کرده بودند. آدم مسئله‌داری که بعداً معلوم شد جاسوس است. معلوم بود که این کارها بی‌دلیل نیست. می‌خواستند مملکت را به هم بریزند. عواملی در دولت موقت بودند که سوابق و پرونده‌هایشان کاملاً معلوم و مشخص بود.



بزرگ داشتیم که تا امروز هم داریم. چون این مسئله بسیار مهمی است، می‌خواهم که سوتیتر و برجسته شود و آن هم این است که تکلیف آدم‌ها و عملکردشان در نهایت امر کاملاً روشن نمی‌شود، یعنی اگر کسی می‌آید و علیه کسی حرف می‌زند، سرانجام معلوم نمی‌شود که آیا ایشان تهمت زد یا درست گفت؟ اگر تهمت زد، چرا با او برخورد نکردید؟ اگر درست گفت، چرا راجع به طرف مقابل هیچ اقدامی نکردید؟ این معضلی است که همچنان در جمهوری اسلامی بلا تکلیف باقی مانده است و امروز هم ده‌ها مورد داریم که حرف‌هایی علیه دیگران زده می‌شود، نه گوینده به بازجویی کشیده می‌شود و نه طرف اتهام و این در سطح جامعه ابهام عجیبی را به وجود آورده است و از ضعف‌های بزرگ ماست.

ما در سال ۵۸ و ۵۹ بارها این موضوع را مطرح کردیم که آقای دستگاه قضائی! شما بیایید و حرف‌هایی را که افراد در باره دیگران می‌زنند، از لحاظ قضائی بررسی کنید، ولی عملاً توجه نکردند و این مسئله بسیار عجیبی است. آقای بنی‌صدر سخنرانی می‌کرد و می‌گفت در لانه جاسوسی (سفارت امریکا) اسنادی علیه آقای بهشتی پیدا شده است. نمی‌رفتند آقای بنی‌صدر را بیاورند و بگویند این اسنادی که

مرحوم آیت نسبت به آقای موسوی از مدت‌ها قبل یعنی از ابتدای سال ۵۸ حرف داشت و این موضع‌گیری ایشان، مسئله جدیدی نبود. می‌گفت من یقین دارم که این آقا شایستگی این پست را ندارد، بنابراین نمی‌توانم به سکوت یا موافقت حزب اکتفا کنم. صحبت‌های شهید دیالمه در باره آقای موسوی هم از لحاظ تاریخی مسئله مهمی است.

می‌گوئید کجاست؟ چه کسی گفته؟ کو؟ و یا آقای بهشتی را ببرند و ببرند آقای! این حرف‌ها را در باره شما می‌زنند. چه دفاعی دارید؟ از هیچ کدام نمی‌پرسیدند و حرف همین طوری می‌ماند توی هوا. صدها و هزاران حرف از این قبیل داریم که از اول انقلاب افراد گفته‌اند و هنوز هم می‌گویند و بالاخره معلوم نمی‌شود حق با کیست یا با چه کسی نیست؟ این از جمله موارد بسیار مهمی است که فضا

غیر از استانداران، بسیاری از وزرا و معاونین آنها و مسئولین آدم‌های بی‌صلاحیتی بودند. البته من معتقدم آنهایی هم که تا حدودی از دولت موقت دفاع می‌کردند، بنا به ملاحظه امام بود و خودشان نظر موافق نسبت به دولت موقت نداشتند.

اوج تضاد شهید آیت با بعضی از موضع‌گیری‌های حزبی، انتخاب میرحسین موسوی برای تصدی وزارت امور خارجه بود. در اینجا بود که ایشان مجامله را کلا کنار گذاشت و بعد از نماز مغرب و عشاء در ۷ تیر، با قاطعیت گفت که من علیه موسوی در مجلس سخنرانی خواهم کرد و حتی آن موج عاطفی عظیمی که بعد از فاجعه حزب ایجاد شد، مانع از این نشد که تصمیمش را تغییر بدهد. این رویکرد ایشان چقدر بازتاب مثبت و منفی داشت و چقدر موجب شد که افراد از اطراف ایشان پراکنده شوند؟ چون در آن شرایط و وضعیتی که بعد از فاجعه ۷ تیر در جامعه ایجاد شده بود، انجام این کار شجاعت و تعهد خاصی را می‌طلبد. ایشان این کار را بر چه مبنائی انجام داد و چقدر برایش هزینه‌بر بود؟

من یادم نمی‌آید که در جلسه مرکزی حزب، کاندیدا شدن آقای موسوی برای وزارت امور خارجه مطرح و بعد هم تأیید شده باشد. این را می‌توانید از دیگران تحقیق کنید، چون الان هرچه فکر می‌کنم، اصلاً این مطلب یادم نمی‌آید و نکته مهمی هم هست. حدس می‌زنم که این مسئله بین آقای رجائی، آقای بهشتی و آقای خامنه‌ای گذشته باشد. البته مطلبی است که می‌توانید درباره‌اش تحقیق کنید، ولی حدس من بیشتر روی این است. نکته دوم اینکه مرحوم آیت نسبت به آقای موسوی از مدت‌ها قبل یعنی از ابتدای سال ۵۸ حرف داشت و این موضع‌گیری ایشان، مسئله جدیدی نبود.

نکته سوم اینکه پست وزارت امور خارجه یک پست عادی نبود. آقای آیت می‌گفت من یقین دارم که این آقا شایستگی این پست را ندارد، بنابراین نمی‌توانم به سکوت یا موافقت حزب اکتفا کنم. صحبت‌های شهید دیالمه در باره آقای موسوی هم از لحاظ تاریخی مسئله مهمی است. این صحبت‌ها برای خود من تازگی داشت، یعنی واقعا تعجب می‌کردم که این مطالب را از کجا آورده و چطور حزب بی‌اطلاع مانده بود؟ احتمال می‌دهم که بخشی از آن مطالب یا حتی همه آنها را شهید آیت به شهید دیالمه داده بود.

چون مطالب فراتر از سن و تجربه شهید دیالمه بود و به کسی مثل شهید آیت می‌خورد.

من هم به همین دلیل می‌گویم که شنیدن این مطالب از زبان شهید دیالمه خیلی برایم عجیب بود. من همان موقع حدس زدم اینها مطالبی هستند که شهید آیت فکر کرده بهتر است شهید دیالمه بگوید و ایشان دنباله مطلب را بگیرد و همین‌طور هم شد، معذالک ایشان در جلسه رأی اعتماد گفت: «چون فضای کشور فضای خاصی است، صحبت نمی‌کنم، ولی رأی منفی می‌دهم.» من تصور می‌کنم حرف‌هایی که شهید دیالمه زد، حرف‌های مرحوم آیت بود. البته ما در جمهوری اسلامی از همان ابتدا یک ضعف

را غبارآلود می‌کند و موجب سوءاستفاده عده‌ای و رواج بازار تهمت زدن می‌شود.

داستانی را در این زمینه برای شما نقل می‌کنم تا معلوم شود تفاوت رفتار ما با دیگران تا چه حد است. زمانی که من سفیر ایران در پاکستان بودم، در انگلستان مجله‌ای به زبان عربی به نام «الدستور» چاپ می‌شد. در آن مجله مقاله‌ای در سه صفحه، به قلم آقای علیرضا نوری‌زاده علیه من نوشته شده بود. او در آنجا گفته بود که: «جواد منصوری از اول انقلاب پایه‌گذار شبکه تروریسم بین‌المللی بوده و هر تروری که در دنیا انجام شده، کار این آدم است، الان هم به پاکستان رفته که حکومت آنجا را سرنگون کند و ترورهای مخالفین ایران را در آنجا انجام بدهد.» و از این حرف‌ها. چند نفر را هم معرفی کرده بود که اینها هم دستیاران او هستند. من یک وکیل پاکستانی را خواستم و به او گفتم علیه نوری‌زاده اعلام جرم کند و قضیه را برایش توضیح دادم که چه کاره بوده‌ام و در پاکستان هم به عنوان سفیر آمده‌ام و حرف‌های این آقا سراپا کذب محض است. سریعاً هم به وزارت امور خارجه پاکستان رفتم و قبل از اینکه آنها روزنامه را ببینند، خودم بردم و نشانشان دادم و گفتم: «آقا! چنین چیزی را نوشته و من هم اعلام جرم کرده‌ام. شما هم در جریان باشید و فردا نگوئید که یک تروریست آمده که اوضاع پاکستان را به هم بزند» اتفاقاً آنها خیلی تشکر کردند.

این شکایت ما به یکی از دادگاه‌های انگلیس رفت. آن دادگاه مدیر مسئول مجله را می‌خواهد و می‌گوید: «این مطالب در این نشریه نوشته شده و این اعلام جرم هم آمده. اگر سند دارید، پای حرفتان بمانید و در دادگاه مطرح کنید، ولی اگر سند ندارید، اگر دادگاه تشکیل شود، باید ۱/۵ میلیون پوند جریمه به فرد مورد اتهام بدهید». مدیر مسئول رفت و مجله



من معتقدم او شهید قضیه مجلس خبرگان شد.

در مجلس خبرگان قانون اساسی، حزب جمهوری اسلامی این توفیق را به دست آورد که بخش اعظم کرسی‌ها را اشغال کند. دکتر آیت هم به لحاظ توانایی‌هایی که از خود نشان داد، در جایگاه هیئت رئیسه قرار گرفت و جالب اینکه پاسخ بسیاری را از اعتراضات را هم او می‌داد! برای مخدوش کردن چهره او، عده‌ای این شبهه را مطرح کردند که آیت نفوذی حزب زحمتکشان و دکتر بقائی در مجلس خبرگان است. دلیلی هم که اقامه می‌کردند این بود که دکتر بقائی خرده حساب اساسی با ملیون و مصدقی‌ها دارد و لذا با نفوذ در مجلس خبرگان سعی کرده ابتدا ملیون را حذف کند و بعد خودش بماند و روحانیون! البته در آن مقطع هم مرحوم دکتر بهشتی و هم سایر اعضای شورای مرکزی مطالبه مدرک کردند که شما بر چه اساسی می‌گویند که دکتر آیت عضو حزب زحمتکشان

است، چون ایشان سال‌ها قبل از حزب زحمتکشان بیرون آمده است. جالب اینجاست که این اتهام هنوز هم دارد تکرار می‌شود. فکر می‌کنید ریشه این اتهام در چیست؟

عده‌ای هستند که مطالب خودشان را مطرح می‌کنند و هیچ توجهی به پاسخی که داده می‌شود، نمی‌کنند و دائما حرف خودشان را تکرار می‌کنند. مهم‌تر اینکه هیچ دادگاه صلاحیت‌داری هم نمی‌آید حرف فصل‌الخطاب بزند، در نتیجه این حرف‌ها می‌ماند، لذا این حرف هم ممکن است تا صد سال دیگر هم تکرار شود، چون تکلیف قضیه در جایی معلوم نشده است. اشکال کار قضائی ما این است.

اما قرائن نشان می‌دهند که این حرف اصلا منطقی نیست، چون شهید آیت چندین سال قبل از انقلاب از حزب زحمتکشان بیرون می‌آید و حتی یکی دو تا گروه درست می‌کند و در جریان انقلاب موضعی را اتخاذ می‌کند که صددرصد مخالف موضع حزب زحمتکشان و دکتر بقائی است. ایشان کاملا موضع امام و انقلاب و اسلام را می‌گیرد، در حالی که دکتر بقائی تا ۲۲ بهمن هنوز دنبال قانون اساسی شاه بود و امکان ندارد که شهید آیت با این مواضع موافق بوده باشد.

علاوه بر این، سایر مواضع شهید آیت مجموعا با مواضع حزب زحمتکشان هماهنگی ندارد، بنابراین، این مطلب در حالت خوش‌بینانه‌اش می‌تواند یک توجیه و در حالت بدبینانه‌اش اتهام و تهمت برای تضعیف مرحوم آیت و توهین به ایشان باشد.

در نظام ما هنوز هم این مشکل وجود دارد که کسانی که در جلو بردن کشتی انقلاب و دفع خطرها از آن نقش داشته‌اند و دارند، زودتر از دوستان، توسط دشمنان شناخته می‌شوند، به همین

دلیل تا یک روز قبل از شهادت مرحوم آیت، در روزنامه کیهان که آن موقع توسط آقای خاتمی اداره می‌شد، مقاله مفصلی علیه ایشان نوشته شد و احتمالا آخرین مطلبی هم که مرحوم آیت نوشت، پاسخ به آن مقاله بود.

آقای خاتمی کسی است که در جریان رأی به اعتبارنامه آقای آیت، رأی ممتنع داد. علتش این است که اینها عده‌ای بودند که به هر حال به صلابت و موضع‌گیری صریح شهید آیت اعتقاد نداشتند، چون آیت مخالف بنی‌صدر بود. این مسائل خیلی قابل مطالعه هستند.

یکی دیگر از سرفصل‌های زندگی شهید نقشی است که در مقام نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی ایفا کرد. این نقش به حدی پررنگ بود که گاهی عملا در مجلس اجازه صحبت به او نمی‌دادند، چون از افشاگری‌های جدید او می‌ترسیدند. در اولین نطقی که ایشان در مجلس کرد، گفت خدا را شکر می‌کنیم که دوستان بعد از مدت‌ها به ما وقت دادند که چند کلمه حرف بزنیم! به نظر شما او در بنی‌صدر چه دیده بود که به راحتی گریبان او را رها نمی‌کرد، آن هم در شرایطی که بسیاری از دوستان و همفکران مرحوم آیت حتی در حزب جمهوری اسلامی، به‌رغم مخالفت با بنی‌صدر، فرصت را برای حرف زدن در باره او مناسب نمی‌دیدند.

برای مرحوم آیت جاسوس بودن بنی‌صدر محرز بود. البته فهمیدن این مسئله چندان هم دشوار نبود، چون در سال ۵۸، اداره دوم ارتش پیغام داده بود که پرونده این آقایان در اینجا هست و اگر می‌خواهید، می‌توانید ببینید. ببینید، منتهی نمی‌رفتند.

منظور روابطی است که با رژیم قبلی داشتند؟

نخیر، با آمریکا و اسرائیل رابطه داشتند. پرونده‌های یزدی، قطب‌زاده و بنی‌صدر در آنجا بود و روابطشان با سرویس‌های جاسوسی بقیه کشورها محرز بود. در سال ۶۱، بعد از طرح ترور و کودتا توسط قطب‌زاده، بعد از اینکه همه قضایا گذشته بود و می‌خواستند اعدامش کنند، در کیفرخواستش نوشتند سابقه ارتباط با سرویس‌های جاسوسی دارد! بنی‌صدر هم بعد از اینکه فرار کرد نوشتند با «سیا» در ارتباط بوده و پول هم گرفته و رابط او با «سیا» هم این آدم بوده و این حرف‌ها. یکی از عوامل ارتباطی بنی‌صدر با دیگران، رئیس دفترش، تقوی بود. او غیر از عضویت در «سیا»، هشت سال رابط ایران و اسرائیل بود. بعد از انقلاب این آدم می‌شود رئیس دفتر بنی‌صدر! آیت اینها را می‌دید، می‌فهمید و می‌گفت چون احساس می‌کرد نمی‌شود سکوت کرد.

متأسفانه ما یک سری ملاحظات و ضعف‌هایی داریم و با کسانی که حرف‌های درست یا نادرست می‌زنند، برخورد شایسته نمی‌کنیم و در نتیجه در این مسائل می‌مانیم. برای نمونه در روز دوم اسفند ۱۳۵۸ خبر فرماندهی کل قوای بنی‌صدر در مطبوعات درج شد.

من روز سوم اسفند از فرماندهی سپاه استعفا دادم و گفتم من می‌دانم او آدم خائنی است و نمی‌توانم با او کار کنم، ولی خیلی‌ها حاضر نبودند این کار را بکنند و می‌گفتند ما می‌مانیم و با او کار می‌کنیم تا ببینیم

- عده‌ای تصور می‌کنند که شهید آیت به یک سری اطلاعات محرمانه و طبقه‌بندی شده از این طرف و آن طرف دسترسی داشت، در حالی که ابتدا این طور نبود. ایشان روزنامه‌های ضد انقلاب را کامل و دقیق می‌خواند و مطالب را در می‌آورد و تمام مطالبش به استناد اعلامیه‌ها و روزنامه‌های خود گروه‌ها بود.

را تعطیل کرد! یعنی در فاصله‌ای که ما داشتیم اعلام جرم را تنظیم می‌کردیم و برای دادگاه انگلستان می‌فرستادیم، یک شماره از آن نشریه درآمد و بعد از آن مجله تعطیل شد!

در دنیا به احکام به این شکل رسیدگی می‌کنند. بعد هم دادگاه به ما اطلاع داد که شما همچنان می‌توانید قضیه پیگیری کنید و خسارت بخواهید، ولی چندان فایده‌ای ندارد، چون اگر محکومش کنیم، پولی ندارد بدهد و مجله‌اش هم که تعطیل شده است. ما هم دیگر پیگیری نکردیم. شما در ایران چند مورد را سراغ دارید که محاکم قضایی این گونه برخورد کرده باشند؟ اگر این مطلب را بتوانید منعکس کنید، نکته مهمی را روشن می‌کند که وظیفه قوه قضائیه در دنیا این است. اینکه نمی‌شود که هر کسی هر حرفی را بتواند بزند و هر چیزی را بتواند بنویسد و انسان از هیچ طریقی نتواند از خود دفاع کند یا طرف را به محاکمه بکشد.

یکی از سرفصل‌های مهم دکتر آیت پس از انقلاب، نقش نمایانی بود که در مجلس خبرگان قانون اساسی ایفا کرد.



ضربات خود را وارد می‌کنند.

شهید آیت الگویی نوعی رفتار سیاسی در دوران پس از انقلاب است که علاوه بر مواجهه قاطع و صریح با مخالفین و معاندین انقلاب، در برابر کج‌تابی‌های مسئولین خودی و مشکلات داخلی هم زبان تندی داشت. برای بیش از یک دهه چهره و نام او مسکوت گذاشته شد و بعضی‌ها به دلیل مخالفت‌هایی که از جانب او مطرح شده بود، حتی نمی‌خواستند به او شهید هم بگویند و آن الگویی رفتاری هم چندان تکرار نشد و افراد به محافظه‌کاری و توجیه وضعیت موجود روی آوردند. بعضی‌ها هم که کلاً لیبرال مسلک شدند

گروهی در حزب معتقد بودند که آقای آیت یکطرفه صحبت می‌کند و زیادی به دولت موقت ایراد می‌گیرد و اگر خود ایشان یکی از وزرا بود، این قدر ایراد نمی‌گرفت، در حالی که ایرادهای ایشان عمدتاً متوجه مسائل اجرایی نبود، بلکه به تفکرات، موضع‌گیری‌ها، نحوه ارتباطات و رفتارهای دولت موقت انتقاد داشت.

و حتی حاضر نشدند با دشمنان هم مواجهه صریح داشته باشند. علت مهجور ماندن این رفتار سیاسی که اینک پس از سه دهه، نیاز آن به شدت احساس می‌شود و اگر نهادینه شده بود، بسیاری از مشکلات اساساً به وجود نمی‌آمدند، چه بوده است؟
روایتی داریم که می‌فرماید مؤمن از یک سوراخ، دو بار گزیده نمی‌شود. وقتی که همه ما سرنوشت شهید آیت را دیدیم، طبیعتاً معنای آن این بود که نباید طریق او را ادامه بدهیم. ضرب‌المثل عامیانه‌ای هم داریم که می‌گوید هر کسی که روزگار مادر مرا دید، دیگر زن پدرم نشد! وقتی افراد دیدند که شهید

چه می‌شود.

اما جمله‌ای که اشاره کردید که دشمن نیروهای ما را بهتر می‌شناسد، کاملاً درست است و باید هم بشناسد، چون این یکی از کارهای مهم هر دولت و حکومتی است. اگر ما این کار را نمی‌کنیم و توانش را نداریم، دلیل ندارد که دیگران هم این کار را نکنند. هر یک از ما ولو یک مسئولیت کوچک اجتماعی هم داشته باشیم، پرونده مفصلی در دستگاه‌های جاسوسی کشورهای دیگر داریم. آنها روان‌شناسی سیاسی دقیق و سوابق افراد، خانواده و اقوام، نقطه ضعف‌ها و نقطه قوت‌ها را بررسی می‌کنند و لذا وقتی می‌خواهند اقدامی کنند، همه این اطلاعات را در اختیار دارند. اگر ما این کار را انجام نمی‌دهیم، مشکل از ماست.

خیلی‌ها معتقدند بنی‌صدر با ۱۱ میلیون رأی انتخاب شده و شهید بهشتی و اعضای حزب معتقد بودند ما نباید از آغاز مخالفت‌مان را با او شروع کنیم و باید به او مجال بدهیم خودش را نشان بدهد و لذا رفتار شهید آیت در آن مقطع با ارکان نظام هماهنگی نداشت. به عنوان مثال رویکردی که در آن نواری که توسط مجاهدین ضبط و بعد پخش شد. این گونه داوری‌های شهید آیت در مورد بنی‌صدر، آن هم در مقطعی که امام و اعضای حزب تصمیم داشتند تا مدتی سیاست صبر و انتظار را در پیش بگیرند تا وضعیت معلوم شود، سؤال‌برانگیز است. به نظر شما شهید آیت فرآیند مخالفت با رئیس‌جمهور را یک کمی زود کلید نزد؟

اولاً این صحبت مال سال ۶۰ هست، یعنی یک سال و نیم بعد از ریاست جمهوری بنی‌صدر. کودتای نواری و این حرف‌ها در اواخر سال ۵۹ مطرح شد، اما نکته حائز اهمیت این است که شهید آیت بسیاری از ملاحظاتی را که در کشور ما معمول است، قبول نداشت و صراحت و تندی او به دلیل همین مسئله بود و بعدها هم در بسیاری از موارد، دقیقاً معلوم شد که حق با او بوده است، منتهی همان طور که اشاره کردید شاید از باب مصلحت، هنوز این نوع موضع‌گیری‌ها زود بود. ممکن است اگر مهندس بازرگان نخست‌وزیر نشده بود، خود ما هم تا امروز می‌گفتیم ای کاش او نخست‌وزیر شده و ای کاش نهضت آزادی دولت موقت را تشکیل داده بود، ولی شدند و ماهیت خود را نشان دادند و تمام شد. در مورد بنی‌صدر هم شاید ما چنین چیزی را بگوئیم که ملی‌گراها خودشان را نشان دادند و بساطشان جمع شد، ولی این استدلال به نظر من صحیح نیست که ما آدم‌ها را بیاوریم تا ماهیت خودشان را نشان بدهند و آنها را برداریم و دو باره یک عده دیگر را بیاوریم. مملکت را به این شکل نمی‌شود اداره کرد.

به هر حال ما در این زمینه‌ها در مجموع اشتباهات زیادی داریم. به عنوان نمونه یکی از اشتباهات جدی که در جمهوری اسلامی مطرح بوده و هنوز هم هست، این است که انتقاد از دولت، به منزله تضعیف دولت تلقی می‌شود. این بزرگ‌ترین اشتباه و به اعتقاد من بزرگ‌ترین ضربه به دولت و به نظام است، چون به این شکل اجازه نمی‌دهند دولت اصلاح شود و اشتباهات و غفلت‌ها روی هم جمع می‌شوند و

آیتی که حرف درست زد، منتهی صریح و برخلاف مصلحت‌اندیشی‌ها زد، به آن سرنوشت مبتلا شد، سعی کردند این کار را نکنند، ولی با وجود این افرادی را داشتیم که حرفشان را می‌زدند و من باید حقشان را ادا کنم، مثلاً مرحوم آقای زواره‌ای. ایشان در صراحت و بیان مطالب کمتر از شهید آیت نبود، منتهی معمولاً حرف‌هایش را رسانه‌ای نمی‌کرد.

این ویژگی تا حدی به خود شما هم منتقل شده است، یعنی در صحبت‌های خصوصی مطالب انتقادآمیزی را مطرح می‌کنید، ولی در بیرون به عنوان یک اصولگرای دواشته مطرح هستید.

این نشان‌دهنده کم‌اطلاعی کسانی است که این حرف‌ها را می‌زنند. افراد دیگری هم بودند و هستند که صراحتاً ایرادها را می‌گفتند و می‌گویند، منتهی اهل این نبودند که در تریبون‌ها و رسانه‌ها بگویند. استدلالشان هم این بود که شاید با رسانه‌های کردن این حرف‌ها فضای جامعه ملتهب شود و عده‌ای سوءاستفاده کنند. آنها چنین استدلال می‌کنند که اگر قرار است اشتباهی رفع و کاری درست شود، در جلسات خصوصی هم که بگوئیم، انجام می‌شود و اگر قرار نیست درست شود، با رسانه‌ای کردن آنها هم نمی‌شود.

مرحوم زواره‌ای هیچ وقت حاضر نشد حرف‌هایی را که در جلسات خصوصی می‌زد و بعضاً هم حرف‌های تندی بودند، رسانه‌ای کند. بسیاری از مسئولین هم به دلیل همین انتقادات تند و شدید از ایشان خوششان نمی‌آمد. ایشان در هیچ دوره‌ای هم مسئولیت بالائی نداشت. یک بار در دوره‌ای که رئیس ثبت بود، به دیدارش رفتم و پرسیدم: «چه می‌کنید؟» ایشان گفت: «هیچ! از صبح تا شب نشسته‌ایم و می‌نویسیم ثبت با سند برابر است.»

اشاعه الگویی رفتاری شهید آیت چقدر می‌توانست به نفع ما باشد؟

به هر حال اگر مسئولین انتقادپذیر بودند، قطعاً افرادی صادقانه مطالب را مطرح می‌کردند، اما روحیه انتقادپذیری وجود ندارد. آقای می‌گفت من موارد متعددی رفتم و انتقاداتم را گفتم و دیدم آقایان اصلاً خوششان نیامد. پرسیدم حرفم درست است یا غلط؟ گفتند حرفت درست است.

خاطره شخصی خاصی از مرحوم آیت دارید؟

در یک جلسه شورای مرکزی حزب در باره کاندیداهای مجلس اول بحث بود. حزب تعدادی از جمله مرحوم فخرالدین حجازی را لیست کرده بود. یادم هست که مرحوم آیت خیلی از این تصمیم عصبانی شد و گفت: «این افرادی که شما در لیست حزب گذاشته‌اید، سوای اینکه در حزب نیستند، دائماً هم این طرف و آن طرف علیه حزب حرف می‌زنند. به چه دلیلی اینها را گذاشته‌اید؟» می‌گفتم: «اینها مسلمانند و در انقلاب بوده‌اند.» می‌گفت: «اولاً باید از آدم‌های حزب بگذارید و ثانیاً آنها باید عملاً شایستگی‌های خود را اثبات کنند. صرف رأی آوردن که دلیل نشد.» البته این حرف‌ها را با شور و حرارت زیاد هم می‌زد. بعدها دیدیم که حرف‌هایش درست است. می‌گفت چرا افرادی را می‌گذارید که بعداً علیه حزب فعالیت کنند؟ که واقعاً هم همین طور شد و آنها علیه حزب فعالیت کردند. ■



دکتر محمد

دکتر بهشارتی از دانشجویان دکتر آیت و از جمله افرادی است که در موضع گیری های شهید آیت علیه بنی صدر و مهندس موسوی همواره با او هم عقیده و همراه بود. در این گفتگوی مفصل به نکاتی در ارتباط با تفکر سیاسی شهید آیت اشاره شده که برای مورخان تاریخ معاصر، بسیار تأثیر گذار و ارزشمند خواهد بود.

«جستارهایی در منش سیاسی شهید دکتر آیت» در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر علی محمد بهشارتی

فریاد زد که موسوی را از حزب بیرون بیندازید

می کرد. حتی علیه همین خانم زهرا رهنورد هم سخنرانی و مصاحبه می کرد.

اختلافش با بنی صدر بر سر چه بود؟

اختلاف آیت با او مثل اختلاف شهید بهشتی یا اختلاف مقام معظم رهبری با بنی صدر بود. بنی صدر قانون اساسی مبتنی بر اسلام را قبول نداشت و چون لیبرال و سکولار بود، دلش میخواست ایران مثل فرانسه باشد به همین دلیل هرچه در توان داشت به کار برد که به آن نتیجه ای که میخواست برسد. در جنگ تا سال ۶۰ که فرمانده کل قوا بود، هیچ پولی به سپاه نداد، چون با او مخالف بودند. این را خیلی ها می دانستند. خود ما چند بار علیه او صحبت کردیم، اما آقای آیت تندتر از همه صحبت می کرد، به خصوص در زمانی که او هنوز در قدرت بود و هنوز جانشینی فرماندهی کل قوا از او سلب نشده بود. دکتر آیت بنی صدر را نماد لیبرالیسم می دانست. جبهه ملی و نهضت آزادی، چون هر دو از دور خارج شده بودند، به بنی صدر دل بسته بودند. مشاورین برجسته بنی صدر، همه از نهضت آزادی بودند که در سخنرانی معروف روز ۴ اسفند هم همگی در کنار بنی صدر به ردیف ایستاده اند. آقای آیت تیزتر از بقیه بود و زودتر و بهتر از بقیه بنی صدر را شناخت، به همین دلیل اسناد حاکی است که دستور ترور شهید آیت را خود بنی صدر به منافقین داد و در واقع آنها با هم به این جمع بندی رسیدند که بزرگترین مزاحم آنها آقای آیت است.

شما قطعاً جلسه اعتبارنامه شهید آیت را به خاطر دارید. از ناگفته های آن جلسه بگویید؟

آقای آیت موقعی که نطق می کرد، خیلی تند بود. موقعی که می خواست بین طرح و لویای حرف بزند، با بهانه و بی بهانه، با ارتباط و بی ارتباط، علیه

اخراج کردند. البته ایشان پس از چندی به دعوت آقای محمد باقر لیبیسی رئیس دفتر آقای ناطق نوری در دوران وزارت کشور، به دارالتبلیغ قم رفت که زیر نظر آقای شریعتمداری اداره می شد و چند صبحی برای طلاب جامعه شناسی تدریس کرد. البته بعد از مدتی، از آنجا هم به دستور آقای شریعتمداری اخراجش کردند!

در مورد شخصیت ایشان به نکاتی اشاره کنید.
آدم بسیار شجاع و صریحی بود. در زندگی شخصی بسیار ساده زیست بود. وقتی چیزی را تشخیص می داد، هیچ کس جلودارش نبود. نفاق را بر نمی تابید و بسیاری از افرادی را که بعدها به مقامی رسیدند، قبول نداشت. قبل از این که بنی صدر به آن روز بیفتند، او ردش می کرد. آقای موسوی را پیش از آنکه به نخست وزیری برسد، با اینکه هم حزبی بودند، با مواضع تند و تیزی رد

● آدم بسیار شجاع و صریحی بود
● در زندگی شخصی بسیار ساده
● زیست بود. وقتی چیزی را تشخیص

می داد، هیچ کس جلودارش نبود.
● نفاق را بر نمی تابید و بسیاری

از افرادی را که بعدها به مقامی
رسیدند، قبول نداشت. قبل از

این که بنی صدر به آن روز بیفتند،
او ردش می کرد. آقای موسوی را

پیش از آنکه به نخست وزیری
برسد، با اینکه هم حزبی بودند، با

مواضع تند و تیزی رد می کرد. حتی
علیه همین خانم زهرا رهنورد هم

سخنرانی و مصاحبه می کرد

در مورد نحوه آشناییتان با شهید آیت توضیح بدهید.

ایشان استاد حقوق دانشکده حقوق بودند و جامعه شناسی تدریس می کردند. ما هم در آن زمان دانشجوی ایشان بودیم.

چه سالی؟

سال ۵۱. در آن زمان بسیاری از اساتید خود فروخته و تحت تأثیر وعده و وعیدهای شاه بودند. دانشگاه به طور کلی از حالت سیاسی خارج شده بود، اما دکتر آیت از این جهت متفاوت و یک استاد برجسته و مبارز بود. اظهار نظرها و موضع گیری های ایشان همه نشان از مخالفت با رژیم داشت. طبعاً ما هم که آن روزها انقلابی بودیم، به ایشان گرایش پیدا کردیم. درس ما هم که جامعه شناسی بود که اساساً یک درس سیاسی است.

اگر خاطره ای از آن دوران دارید بفرمایید؟

ما در واحدهایی را که با ایشان داشتیم، اکثراً نمره های بسیار بالا می گرفتیم. یاد هست یک روز امتحان جامعه شناسی داشتیم و من در پاسخ به سئوالات دکتر آیت، تمام نقطه نظرات ایشان را نوشتم. بعد در برگه امتحانی نوشتیم با اجازه استاد و شروع کردم به رد کردن تمام نظرات ایشان. جالب اینکه اصلاً به ایشان بر نخورد و به نظرات من احترام گذاشتند و نوشتند نمره شما بالاتر از بیست است! خب واقعا کدام استادی هست که از او انتقاد کنی و این طور برخورد کند؟ دکتر آیت در آن دوره از این جهت ممتاز بود.

ساواک به واسطه فعالیت های تان در دانشگاه با شما برخوردی نکرد؟

چرا، ما را در دانشگاه دستگیر کردند. البته طبیعی هم بود، چون همه می دانستند که ما مخالف رژیم هستیم. دکتر آیت را هم به همین دلیل از دانشگاه



● بررسی اعتبارنامه آیت بهانه
 ● بود و در واقع، جلسه محاکمه
 ● او بود که در تاریخ هم ماند. در
 ابتدای شروع کار مجلس به بهانه
 بررسی اعتبارنامه دکتر آیت، یک
 جنگ لفظی جدی بین لیبرال‌ها
 و حزب‌اللهی‌ها شروع شد. ظاهر
 قضیه این بود که می‌خواستند
 اعتبارنامه آیت را بررسی کنند، اما
 تیزبین‌ها و واقع‌گراها می‌دانستند
 پشت سر این موضوع مسایل
 مهم‌تری هست. آیت به عنوان
 سخنگوی ضدیت با لیبرالیسم
 نباید در مجلس باشد.

به سئوالتان جواب بدهم. شنیدم که طرح ترور در دفتر بنی‌صدر تهیه شده بود، اما چیزی که روشن است و به طور مشخص می‌شود گفت این است که ترور کننده‌ها منافقین بودند و دستور را هم خود بنی‌صدر داده بود. آنها در دفتر روزنامه انقلاب اسلامی، پرونده‌هایی علیه مخالفینشان داشتند که برجسته‌ترین آنها آیت بود. اما مجموعه افرادی که با بنی‌صدر هم‌دل بودند و از ترور آیت ناخرسند نبودند، شاید یکی هم آقای موسوی بود، اما این معنایش این نیست که ایشان موافق ترور بوده است. این اتهام حجت شرعی می‌خواهد و ماها که دین داریم نمی‌توانیم بی جهت به کسی اتهام بزنیم.

حرف آخر

شهید آیت بسیار ترس و بی‌باک بود و همین بی‌باکی هم کار دستش داد. ایشان حق استادی گردن ما داشت. شهید آیت حق به گردن انقلاب و خط امام دارد. در برابر لیبرالیسم ایستادن خیلی شجاعت می‌خواست، چون همه چیز دست آنها بود: از وزارت خارجه تا وزارت داخله، از ارتش تا بودجه، همه چیز دست بنی‌صدر بود. یک گروه مسلح هم داشت به نام منافقین که هرکس را که مخالف بود، سوراخ سوراخ می‌کردند. آیت می‌دانست که او را می‌کشند و وقتی هم شهید شد، کسی تعجب نکرد. ■

موسوی! اینها آن گونه که باید، از انقلاب پاسداری نمی‌کردند. برای مثال در سال ۶۵ رفته بودم مشهد. استاندار را دیدم گفت: «دارم می‌روم تهران» گفتم: «آقا فردا دارد می‌آید مشهد. حالا تو می‌خواهی بروی تهران؟» شانه اش را بالا انداخت و گفت: «برو بابا!» به رئیس‌جمهور این مملکت تا این حد بی‌احترامی می‌کردند. تصور کنید رئیس‌جمهور آمده مشهد، آن وقت استاندار دارد از استان خارج می‌شود. برایشان عادی بود. شهید آیت عمیقاً اینها را می‌شناخت و مخالفشان بود.

هنوز مهندس موسوی سر کار نیامده بود که تشخیص داد و فریاد زد موسوی به درد این مملکت نمی‌خورد. او را بیرون بیندازید. ولی خیلی‌ها زبان به اعتراض باز و از موسوی دفاع کردند. فضایی که علیه آیت بود، فضای بسیار تلخی بود. زبان محاوره آیت را هیچ کس نمی‌پسندید.

با گذشت ۳۰ سال از ترور شهید آیت هنوز ابهاماتی در مورد ترور ایشان وجود دارد. به نظر شما چرا تا کنون به این ابهامات پاسخی داده نشده است؟

این را باید از قوه قضائیه پرسید. دقیقاً نمی‌توانم

لیبرال‌ها و بنی‌صدر حرف می‌زد. معلوم است که آنها نمی‌توانستند او را تحمل کنند.

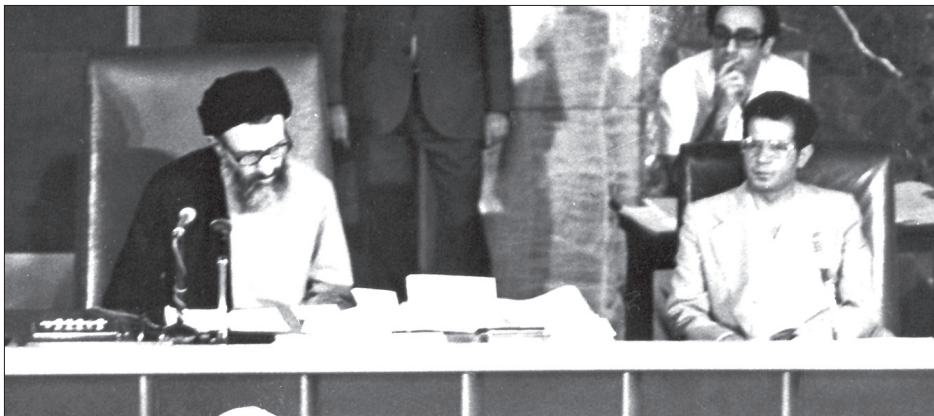
زیانش تند بود و به همین دلیل دوستان کمی داشت. بررسی اعتبارنامه آیت بهانه بود و در واقع، جلسه محاکمه او بود که در تاریخ هم ماند. در ابتدای شروع کار مجلس به بهانه بررسی اعتبارنامه دکتر آیت، یک جنگ لفظی جدی بین لیبرال‌ها و حزب‌اللهی‌ها شروع شد. ظاهر قضیه این بود که می‌خواستند اعتبارنامه آیت را بررسی کنند، اما تیزبین‌ها و واقع‌گراها می‌دانستند پشت سر این موضوع مسایل مهم‌تری هست. آیت به عنوان سخنگوی ضدیت با لیبرالیسم نباید در مجلس باشد. هواداران آقای آیت هم می‌گفتند اتفاقاً به همین دلیل که از او می‌ترسند و دارند با او مبارزه می‌کنند، باید در مجلس باشد تا بالاخره از او بترسند.

اختلاف شهید آیت با میر حسین موسوی بر سر چه بود؟

جنبه‌های منفی او این بود که یک آدم به اصطلاح چپ بود. آدم تندویک‌کننده‌ای بود، آن هم دنده عقب!

یعنی چه؟

یعنی اینکه وقتی نخست‌وزیر شد، همه آنها را که حزب‌اللهی بودند و ایمان و اعتقاد راستینی به انقلاب داشتند، بیرون کرد. آقای ناطق نوری وزیر کشور، عسگر اولادی وزیر بازرگانی، آقای پرورش وزیر آموزش و پرورش، احمد توکلی وزیر کار همه را اخراج کرد. دکتر ولایتی وزیر خارجه را هم می‌خواست عوض کند که امام نگذاشت. در یک مقطعی همه اعضای کابینه اش را از چپ‌ها انتخاب کرده بود. معلوم هم نبود اینها را از کجا آورده بود! آقای بهزاد نبوی اصلاً خانواده‌اش غیر مذهبی‌اند و به اتهام مبارزات مارکسیستی به زندان آمده بود و در زندان نمازخوان شد! بعد حالا یکدفعه شده بود همه کاره مملکت و مغز منفصل





درآمد

دکتر غفوری فرد به جده معتقد است که اگر به آرا و نظرات شهید آیت در باره بنی صدر، مهندس موسوی و لیبرال‌ها توجه می‌شد، بسیاری از وقایعی که خسارت‌های سنگینی را بر انقلاب تحمیل کردند، پیش نمی‌آمدند. وی که پس از سال‌ها و فرونشستن بسیاری از غبارهایی که فتنه‌انگیزان برانگیختند، به حوادث پس از انقلاب می‌نگرد، با دریغی عمیق از بصیرت و تیزهوشی شهید آیت که امروز بدان بسیار نیازمندیم، یاد می‌کند.

■ «منش فکری و سیره سیاسی شهید دکتر آیت»
در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر حسن غفوری فرد

اگر مابه نظر ایش گوش می‌کردیم بسیاری از اتفاقات نمی‌افتادند

قدیمی را داشت که اغلب هم خراب می‌شد. من یک پیکان داشتم و خیلی شب‌ها من ایشان را می‌رساندم. در یکی از این شب‌ها ایشان به من گفت نظرت در مورد شورای مرکزی حزب چیست؟ گفتم در حال حاضر کسانی که در شورای مرکزی جمع شده‌اند، اندیشه‌هایشان به هم نزدیک نیست. می‌خواهم بگویم از همان اول اختلاف بین بنده و شهید آیت با آقای مهندس موسوی و دیگران در شورای حزب بود. از همان اول هم مثلاً بنده با آقای بادامچیان، آقای دکتر جاسبی، آقای ناطق نوری یک گروه بودیم. آقای مهندس موسوی و دیگران هم یک گروه. از همان اول در روزنامه، آقای مهندس موسوی تصمیم می‌گرفت که کدام مقالات چاپ شود و لذا مقاله‌هایی که ما علیه گروهک منافقین می‌نوشتیم، چاپ نمی‌کرد. ایشان معمولاً مقاله‌های علیه مصدق و یا به نفع آقای آیت‌الله کاشانی را هم چاپ نمی‌کرد. این اختلافات از همان روز اول بود و همین باعث شد که حزب با آن عظمت و استحکام نتواند ادامه حیات بدهد.

به نظر می‌رسد این اختلاف صرفاً بر سر چند مقاله و یا تاریخ معاصر مصدق و کاشانی نبوده و خیلی بیشتر از این بوده. لطفاً در این باره بیشتر توضیح بفرمایید؟

شهید آیت یکی از مخالفین سرسخت ملی‌گرایان و با مصدق‌گراها بسیار مخالف بود. از همان روز اول هم احساس خیلی‌ها این بود که مهندس موسوی گرایش‌های سیاسی چپ دارد. جالب اینکه نخست‌وزیر یکی از کشورهای اروپای شرقی که به ایران آمده بود، می‌گفت در کشور ما بخش خصوصی مثلاً ۲۵ درصد است. آن وقت همان موقع مهندس

بود؟ یکی از اختلافاتی که ما با ایشان داشتیم، مسئله منافقین بود. من از همان اول که در خارج بودم، علیه منافقین که در سال ۵۴ تغییر ایدئولوژی دادند و آن گروه اصلی سازمان مجاهدین خلق را به شهادت رساندند و مسعود رجوی را سر کار آوردند، صحبت کرده و مطلب نوشته بودم. بعد هم که انقلاب شد، بنده و شهید آیت مقالاتی را در مورد گروه منافقین می‌نوشتیم، اما آقای موسوی که آن زمان مسئول روزنامه بود، این مقالات را چاپ نمی‌کرد.

چرا؟ می‌گفت صلاح نمی‌دانیم که الان با منافقین درگیر بشویم. این در حالی بود که بنده و شهید آیت عقیده داشتیم منافقین همان موقع در گوشه و کنار این مملکت با ما درگیر شده بودند. یک بخش از این اختلافات هم به شورای مرکزی حزب کشیده شده بود. من همان روزهای اول، این اختلافات داخل حزب را شناختم و گوشزد کردم. خدا رحمت کند شهید باهنر را. ایشان یکی از ماشین آریاهای

● شهید دکتر آیت تسلط بسیار بالایی به تاریخ، به خصوص تاریخ صد سال اخیر داشت. من هم علاقه زیاد داشتم، بنابراین از محضرش استفاده می‌کردم و هر موقع که فرصت می‌شد، سئوالاتم را می‌پرسیدم. شهید آیت به تمام معنا یک آدم ولایتی بود.

نحوه آشنایان با شهید آیت چگونه بود؟ من در اوایل اسفندماه سال ۵۷ به دعوت شهید باهنر وارد شورای مرکزی حزب جمهوری و در آنجا با شهید دکتر آیت آشنا شدم و در حقیقت همکاریمان شروع شد. علاوه بر این در فاصله کوتاهی روزنامه جمهوری اسلامی درست شد. شهید آیت و بنده جزو اولین کسانی بودیم که در این روزنامه مقاله می‌نوشتیم. ایشان جزو منتقدین دولت بازرگان و به صریح اللهجه بودن و انتقاد نسبت به ملی‌گراها معروف بود.

شهید دکتر آیت تسلط بسیار بالایی به تاریخ، به خصوص تاریخ صد سال اخیر داشت. من هم علاقه زیاد داشتم، بنابراین از محضرش استفاده می‌کردم و هر موقع که فرصت می‌شد، سئوالاتم را می‌پرسیدم. شهید آیت به تمام معنا یک آدم ولایتی بود. پس از طرح اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان، بسیار کمک کرد تا این اصل تصویب شود. یکی از مخالفان اصلی او بنی صدر بود. بنی صدر فکر می‌کرد رئیس‌جمهور می‌شود و رئیس‌جمهور هم باید بالاترین مقام مملکت باشد و تمام اختیارات را در دست داشته باشد. جالب است بدانید که بنی صدر نسخه نهایی قانون اساسی را امضا نکرد.

بحث ولایت فقیه و کار کردن روی مسئله فرماندهی کل قوا از پیشنهادات مرحوم آیت و دیگران بود. البته ولایت فقیه در اسلام آمده بود و خود امام هم کتابی در این زمینه نوشته بودند، اما در اینکه به صورت قانون درآید و اختیارات ولی فقیه مشخص شود، آیت نقش فوق‌العاده زیادی داشت و از مخالفان اصلیش هم بنی صدر بود.

اختلاف آیت با میر حسین موسوی بر سر چه

آقای موسوی در همان دور اول هم با مقام معظم رهبری اختلاف پیدا کرد؟

بله درست است. یک روز آقای مهندس میرسلیم که مشاور عالی مقام معظم رهبری بود، به من زنگ زد و گفت بیا که با تو کار دارم. من می‌دانستم چه کار دارد و قبل از اینکه بروم لیستی تهیه کردم. وقتی آنجا رفتم گفت آیت‌الله خامنه‌ای، آقای موسوی را قبول ندارند. حضرت امام هم گفته‌اند من دخالت نمی‌کنم. بنابراین پرونده این دولت خدمتگزار بسته شده. حالا بگو نخست وزیر بعدی چه کسی باشد؟ اما ظاهراً در آن زمان آقای محسن رضایی به امام نامه می‌نویسد و می‌گوید که اگر نخست وزیر عوض بشود، ما در جنگ تضعیف می‌شویم. امام هم که اولویت اولشان جنگ بود، می‌گویند همین نامه موجب شد که امام از ایشان حمایت کنند. تا آن موقع هم اختلافات خیلی رو نشده بود. هر چند در آن موقع هم مثلاً فرض بکنید که ماها که در دولت طرف مقام معظم رهبری و در اقلیت بودیم، تحت فشار قرار می‌گرفتیم و بودجه‌هایمان را قطع می‌کردند.

جالب اینکه من در یک زمانی در سخت‌ترین شرایط، سدی را در جنوب استان سیستان بلوچستان می‌ساختم. یکدفعه بودجه آن پروژه را صفر کردند. چند تا پروژه دیگر هم داشتیم که داشت تمام می‌شد، اما بودجه نمی‌دادند. این طوری کارشکنی می‌کردند تا دست ما را ببندند.

چرا؟

چون ما با مقام معظم رهبری بودیم و با ایشان تماس داشتیم. حتی من یک جلسه رفتم خدمت آقا صحبت کنم بعد از جلسه به ایشان گفتم اگر اجازه بدهید خبر این دیدار پخش نشود، چون اگر نخست‌وزیر بفهمد، بیشتر ما را در منگنه قرار می‌دهد. یعنی ما حق نداشتیم خبر ملاقاتمان را با رئیس‌جمهور مملکت اعلام کنیم. بالاخره من رفتم خدمت مقام معظم رهبری و گفتم



پایگاه تبلیغاتی خیلی خوبی برای ایشان بود. خود آقای موسوی یک موقعی می‌گفت: «من می‌توانم وزیر امور خارجه خوبی بشوم، ولی نخست‌وزیر خوبی نمی‌توانم بشوم.» این را خودش می‌گفت و اصلاً هم فکر نمی‌کرد در این حد‌ها مطرح بشود.

نظر شهید آیت چه بود؟

شهید آیت از روز اول به شدت با افرادی مثل مهندس موسوی و ملی‌گراها مخالف بود و شدیداً هم اعتراض می‌کرد و معتقد بود مهندس موسوی اندیشه‌های چپ دارد. ایشان حتی با عضویت موسوی در شورای مرکزی هم مخالف بود، حالا چه رسد به این که بخواهد وزیر امور خارجه یا نخست‌وزیر شود.

حتماً می‌دانید برای پست نخست‌وزیری، انتخاب اول مقام معظم رهبری مهندس موسوی نبود. انتخاب اول ایشان دکتر ولایتی بود، اما مجلس به ایشان رای نداد. بعد افراد دیگری مثل پرورش، مهندس غرضی، دکتر نوربخش و... مطرح شدند و چون پس از انفجار نخست‌وزیری و در آن شرایط می‌خواستیم سریع نخست‌وزیر معرفی بشود، در نهایت مقام معظم رهبری ایشان را معرفی کردند آقای مهندس موسوی تمام حیات سیاسی خودش را صد در صد مدیون مقام معظم رهبری است، یعنی این مقام معظم رهبری بودند که او را کشیدند بالا و او هم بعداً نمک‌نشناسی کرد. بگذریم.

موسوی می‌گفت که بخش خصوصی نباید مثلاً بیش از ۲۰ درصد باشد. منظورم این هست که آنهایی که کمونیست بودند، می‌گفتند ۲۵ درصد، اما در کشور ما ۲۰ درصد بود.

به هر حال دیدگاه ایشان یک مقدار چپ بود و به همین علت هم از روز اول مخالفین جدی داشت. همان طور که شما گفتید بحث نوشتن یک مقاله نبود. شهید آیت و آقای بادامچیان خیلی مخالفت می‌کردند، اما من با اینکه مخالف بودم، ولی شخصاً خیلی اهل مجادله نیستم، به همین علت هم بالاخره از دستگاه دولت آقای مهندس موسوی استعفا دادم، در حالی که رأی بالایی را هم از مجلس گرفته بودم. بالاترین رأی را در دولت آقای موسوی اول آقای نژادحسینیان بود که ۱۸۹ رأی داشت. دوم من بودم که ۱۷۹ رأی داشتم. خود آقای موسوی با حمایت امام ۱۳۰ تا رأی داشت، یعنی ۵۰ تا رأی کمتر از من. رأی آقای موسوی، هم در مجلس و هم در کنگره حزب جمهوری اسلامی خیلی از من کمتر بود، با این حال هم من و هم آقای حسینیان، هر دو استعفا دادیم.

نکته دیگر هم اینکه شهید آیت، آقای بادامچیان و جلال فارسی و امثال اینها در انقلاب نقششان خیلی شفاف‌تر و عمیق‌تر از نقش آقای مهندس موسوی بود. خانم ایشان دو تا کتاب نوشته بودند و قدری معروف شده بودند، اما مهندس موسوی داخل حزب که آمد، معروف شد. در واقع قبل از انقلاب خانم زهرا رهنورد بود که آقای موسوی را معروف کرد

- پس از طرح اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان، بسیار کمک کرد تا این اصل تصویب شود. یکی از مخالفان اصلی او بنی‌صدر بود. بنی‌صدر فکر می‌کرد رئیس‌جمهور می‌شود و رئیس‌جمهور هم باید بالاترین مقام مملکت باشد و تمام اختیارات را در دست داشته باشد. جالب است بدانید که بنی‌صدر نسخه نهایی قانون اساسی را امضا نکرد.

قبل از انقلاب یک جلساتی در خانه آقای دکتر لواسانی بود که سخنران اصلی اش مهندس بازرگان و همین خانم رهنورد بودند، اما آقای موسوی به هیچ عنوان شناخته شده نبود.

یادم هست اوایل انقلاب من یک جایی داشتم سخنرانی می‌کردم. یکی از دوستان گفت: «آن جوانی را که آنجا نشسته دیدی؟» گفتم: «آره» گفت: «به او می‌گویند میرحسین. آدم خوبی است.» می‌خواهم بگویم بنده، شهید عباس پور، شهید قندی و دکتر شیبانی در جامعه دانشگاهی شناخته شده بودیم، اما آقای مهندس موسوی شاید بین هنرمندان شناخته شده بود، ولی در جامعه سیاسی و در جامعه روشنفکری، فرد شناخته شده‌ای نبود.

بعد از انقلاب هم ایشان آمد در حزب و مسئولیت روزنامه را به ایشان دادند و روزنامه هم بالاخره یک

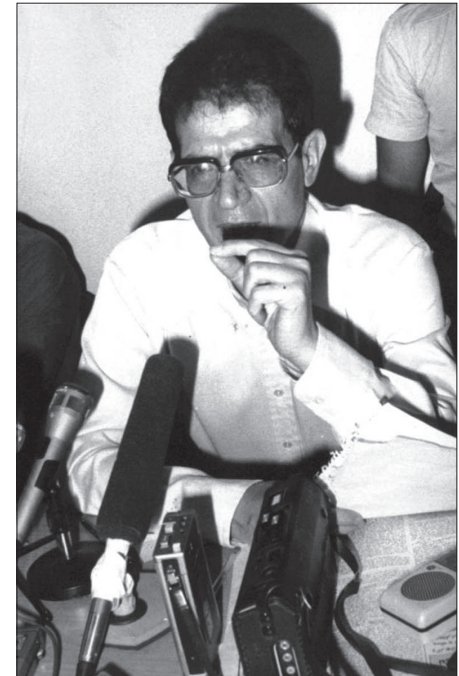


● بحث ولایت فقیه و کار کردن روی مسئله فرماندهی کل قوا از پیشنهادات مرحوم آیت و دیگران بود. البته ولایت فقیه در اسلام آمده بود و خود امام هم کتابی در این زمینه نوشته بودند، اما در اینکه به صورت قانون در آید و اختیارات ولی فقیه مشخص شود، آیت نقش فوق العاده زیادی داشت و از مخالفان اصلیش هم بنی صدر بود.

همین دفتر بعدها مشکلاتی برای ما ایجاد کرد و یک مقداری از اختلافاتی که ما داشتیم بر سر همین دفتر بود، بنابراین من هنوز این اعتقاد را ندارم که خدای ناکرده، ایشان وابسته یا مثلاً فراماسون بوده، اما برای خیانت کردن هم ضرورتاً لازم نیست که انسان حتماً وابسته به یک حزب باشد. همین که برخلاف مسیری که در کشور هست، حرکت کنیم، خیانت است.

وقتی امام یک چیز می‌گویند و نخست‌وزیر چیز دیگری می‌گوید و جور دیگری عمل می‌کند، وقتی وزیر نمی‌تواند با رئیس جمهور ملاقات کند، اینها خیانت نیست؟ به نظر من همین مسائل از دلایل انحراف ایشان است. ما نباید همیشه دنبال این بگردیم که ببینیم مثلاً فردی وابسته به فراماسونها و یا مثلاً سیا هست یا نه؟ ممکن هست شخصی به جایی وابسته نباشد، ولی خیانت کند.

در کل من مهندس موسوی را آدم وابسته‌ای نمی‌دانم، اما این را قبول دارم که در دوران ایشان، انقلاب خیلی خسارت دید. مخالفت او با مقام معظم رهبری به عنوان رئیس جمهور وقت و اینکه بالاخره



آقا! اینها می‌خواهند به من ضربه بزنند و به وزارت نیرو، برق و آب مملکت ضربه می‌خورد. بگذارید من بروم کنار که اینها یک نفر را بیاورند که قبولش داشته باشند و به او امکانات بدهند. در دور اول، این اختلافات تا حد زیادی پنهان بود، ولی در دور دوم با توجه به اینکه موسوی فکر می‌کرد حمایت امام را دارد، دیگر ناسازگاری‌ها بیشتر شد.

به نظر شما آقای موسوی عنصر وابسته بود؟ من خودم به این نتیجه نرسیدم و گرنه جزو هیئت دولتش نمی‌شدم، ولی مرحوم آیت به شدت به آقای میرحسین موسوی مشکوک بود. یکی از کسانی که الان هم از مسئولین است و تقریباً هم با آیت هم‌اندیشه بود، می‌گفت آیت همان سال‌هایی که تازه جنگ شروع شده بود، می‌گفت خدایا! ما را از شر دوتا حسین نجات بده، یکی صدام حسین، یکی میرحسین موسوی.

البته من این نظر را نداشتم که اگر داشتم، عضو هیئت دولتش نمی‌شدم. الان هم در پیشگاه خدا حجت ندارم که بگویم آقای مهندس موسوی وابسته بودند، اما اعتقاد این است که مثلاً آن طوری که من ولایت فقیه را قبول دارم، ایشان قبول نداشت؛ آن طوری که من حرف ولی فقیه و حتی حرف سلسله مراتبی مثل رئیس‌جمهوری را که انتخاب شده و مورد تأیید امام بود، قبول داشتم، ایشان قبول نداشت و بیش اندازه به افکار و اندیشه‌های خودش پایبند بود.

مثلاً در همان سال‌های ۶۰ جلساتی در دولت تشکیل می‌شد که مقام معظم رهبری به عنوان رئیس‌جمهور، مهندس موسوی به عنوان نخست‌وزیر، آقای هاشمی‌رفسنجانی و آیت الله سید جعفر کریمی شرکت می‌کردند و بنا بود میانی اقتصاد اسلامی نوشته شود. از همان جا معلوم بود که یک سری دیدگاه‌های مهندس موسوی مثلاً در زمینه اقتصادی ایشان با دیدگاه‌های ما تفاوت دارد. ایشان دفتر تحکیم وحدت را به شدت تأیید می‌کرد و احتمالاً بودجه‌هایی را هم برایشان تخصیص می‌داد و

قضیه منجر شد به اینکه عده زیادی از وزرا، آقای ناطق نوری، آقای مرتضی نبوی، آقای نژاد حسینیان و دیگران کناره‌گیری کنند، برای مملکت خسارت به بار آورد و جانشینان آنها هم به هیچ‌وجه در حد آنها نبودند. اینها فقط به خاطر اختلاف سلیقه‌ای که با مهندس موسوی داشتند، کنار گذاشته شدند.

البته این را هم بگویم که یک دفعه آقای مهندس موسوی به من گفت ما با افکار شما و آقای ناطق بیشتر نزدیک هستیم تا با افکار مثلاً بهزاد نبوی، ولی در عمل این جور نبود و من فکر می‌کنم حمایتی که ایشان از بهزاد نبوی، افزوده و دیگران کرد، خیلی بیشتر از این بود که مثلاً از ماها کرد و همان طور که گفتم دست و بال ما را بسته بود

در ترور شهید آیت ابهامات زیادی وجود دارد. به نظر شما ترور ایشان با بقیه ترورها فرقی دارد؟

نه، من زیاد فرقی با بقیه ترورها نمی‌بینم. ترور ایشان با ترور آقای هاشمی‌رفسنجانی و ترور امام‌جمعه‌ها تفاوتی نداشت. یادم هست وقتی دولت آیت الله مهدوی کنی تشکیل شد، آقای هاشمی گفتند هر کسی نخست‌وزیر یا وزیر بشود، احتمال ترورش بالای ۵۰ درصد است. بالاخره شهید آیت هم یکی از افراد فعال و مدافع سرسخت نظام جمهوری اسلامی ایران بود و در خطر بود در کل هر کسی که در رأس مسئولیتی بود و یا نسبت به نظام حساسیت داشت، در معرض خطر بود. ممکن است در مورد شهید آیت، علاوه بر اینها دفاع ایشان از ولایت فقیه و مخالفتش با مصدق و ملی‌گراها هم موثر بوده باشد.

بعضی از منتقدین شهید آیت معتقدند که ایشان بسیار آدم به اصطلاح تلخ و بیش از حد بدبینی بوده است. نظر شما چیست؟

تلخی دو جور است. یک تلخی به علت آن است که انسان طبیعتاً از حوادث نگران و اوقاتش تلخ است. یک تلخی هم آن است که مثلاً فرد بد اخلاق است. خدا رحمت کند مرحوم دکتر دستجردی را. ایشان به علت مسئولیت حساسی که داشتند، نسبت به سرنوشت انقلاب بسیار نگران و دائم در اضطراب بودند. تلخی مرحوم آیت هم از همین جنس بود. من شهید آیت را یک آدم صد در صد معتقد می‌دانم که تسلطش بر مسائل تاریخی خیلی خوب بود. دقت نظر بسیار خوبی داشت. به شدت به ساده‌نگری‌هایی که بعضی از ما داشتیم، اعتراض داشت و خطرات را گوشزد می‌کرد.

شاید اگر ما به بعضی از نظراتش گوش می‌کردیم، بسیاری از این اتفاقات نمی‌افتادند. شاید آن موقع فکر می‌کردیم که ایشان بدبین است و یا می‌گفتیم با طرف مشکل شخصی دارد، ولی الان که فکر می‌کنیم، می‌بینیم ایشان واقع بین بود. شاید حتی لازم بود که در آن شرایط، ما هم بدبین می‌بودیم. اگر ما در اوایل انقلاب، یک مقدار بدبینی داشتیم، این بلاها سرمان نمی‌آمد. اگر آن موقع یک مقدار دقت بیشتری می‌کردیم، جریان کلاهی و جریان کشمیری پیش نمی‌آمد. اگر ما یک مقداری مثل ایشان واقع بین یا یک ذره شکاک بودیم و نسبت به بعضی از عوامل شک می‌کردیم خیلی از اتفاقات نمی‌افتادند. ■



انسان شناس عجیبی بود

«سلوک نظری و عملی دکتر شهید آیت»

در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر منوچهر محمدی

درآمد

بیش عمیق سیاسی و درک درست رویدادهای تاریخی که در شهید آیت نمود و جلوه یگانه‌ای داشت، متأسفانه در دوران خود او آن گونه که باید مورد اعتنا قرار نگرفت و نظام از بابت تساهل در باره خطراتی که او به کرات در باره آنها هشدار می‌داد، متحمل خسارات سنگینی شد.

اینک پس از ۳۰ سال صحت بسیاری از نگرانی‌های او اثبات شده و دوستانش بار دیگر فرصت یافته‌اند تا از او و ضرورت حضور اندیشمندان دقیقی چون شهید آیت سخن بگویند. این گفتگو نیز سرشار از این نکات است.

تنها بخشی که از حزب توده جدا و به حزب زحمتکشان ملحق شد، سکولار بودند، مانند خلیل ملکی، جلال آل‌احمد، دیوشلی که بخشی از آنها بعداً از حزب جدا شدند و نیروی سوم را تشکیل دادند. بارها بین بدنه مذهبی حزب و دکتر بقائی بر سر سکولار بودن او اختلاف پیش آمد و آیت خطاب به دکتر بقائی نامه مفصلی نوشت که جامعه یک جامعه اسلامی و دینی است. شما اگر می‌خواهید به این جامعه خدمت کنید، باید مثل آنها فکر کنید. با شروع نهضت امام، تقریباً اکثر بدنه مذهبی از حزب زحمتکشان جدا شدند، از جمله من و آیت و امثال ما، چون ما رهبری را پیدا کردیم که همواره آرزوی او را داشتیم. امام هم نسبت به این بدنه مسلمان عنایت داشتند و این‌طور نبود که فکر کنید آن را قبول نداشتند، چون از طریق آیت‌الله کاشانی، دقیقاً این مجموعه را می‌شناختند. بعد از انقلاب، هم منافقین و هم جبهه ملی سعی کردند در باره این دوره از زندگی شهید آیت سیاه‌نمایی کنند، ولی به نظر من همین دوره هم، دوره مثبت و شکوفایی زندگی آیت بود.

در آن مقطع فضای عمومی دانشگاه‌ها متأثر از فضای مصدقی بود و از دکتر بقائی هیولائی ساخته بودند. از درگیری‌های فکری آیت در دانشگاه چه خاطراتی دارید؟

از مصدق یک قهرمان ملی ساخته بودند و سعی می‌کردند از او، یک آدم ضد سلطنت و ضد امپریالیسم بسازند. برای امثال آیت و من که شناخت خوبی از مصدق داشتیم و تاریخچه زندگی او را خوب می‌دانستیم، روشن بود که این حرف‌ها واقعیت ندارند، بنابراین بین ما و این مجموعه، درگیری جدی وجود داشت، البته در این زمان هنوز حزب زحمتکشان با این عنوان فعالیت نمی‌کرد و تحت عنوان «سازمان نگهدارنده آزادی» بود. این سازمان محدود به اعضای حزب زحمتکشان نبود، لذا صحنه تبدیل به صحنه مقابله این دو طرز تفکر شده بود. یک طرز تفکر مصدقی که به نظر من شاه هم از آن حمایت می‌کرد. بیشترین وحشت شاه از نفوذ مذهب در درون دانشگاه بود و آیت همیشه در موضع افشاگری، دست پری داشت و

عجیبی برای الهیار صالح و جبهه ملی ایجاد کرد. دکتر صدیقی در صبح‌های جمعه جلسه‌ای در منزلش داشت که آیت از مشتری‌های دائمی آنجا بود و آنها را سؤال‌پوچ می‌کرد، طوری که بالاخره مجبور شدند آن جلسات را تعطیل کنند.

خیلی‌ها معتقدند که حزب زحمتکشان، برای آیت ایده‌آل نبود، ولی چون در آن مقطع، حزب زحمتکشان از نظر او بهترین امکان برای فعالیت‌های سیاسی بود و به جبهه ملی‌ها هم به شدت بدبین بود، ناگزیر به حزب زحمتکشان آمد.

حزب زحمتکشان ملت ایران در همان دوره جبهه ملی، به وسیله دکتر بقائی و تا حدودی به توصیه مرحوم آیت‌الله کاشانی ایجاد شد، چون بچه مسلمان‌هایی که می‌خواستند فعالیت سیاسی کنند، جایی نداشتند بروند. حزب زحمتکشان ملت ایران در واقع دو تا شعار داشت یکی شعار «نصر من الله و فتح قریب» و ما برای راستی و آزادی قیام کرده‌ایم و مورد تأیید مرحوم آیت‌الله کاشانی هم بود. بدنه این حزب، به‌خصوص در شهرهایی مثل اصفهان که آیت هم از آنجا آمده بود، مذهبی بود. دکتر بقائی یک آدم لیبرال و سکولار بود، ولی بدنه حزب زحمتکشان، مذهبی و متدین بود. بدنه حزب تا بعد از انقلاب هم مذهبی بودند، اصل ولایت فقیه را قبول داشتند و در دفاع از امام هم در همه جا حضور داشتند. به عبارتی بدنه مکملی قیام ۱۵ خرداد، بچه‌های مذهبی حزب زحمتکشان بودند.

مرحوم آیت مردی بود بسیار متدین، اهل مطالعه و عمیق که می‌توانست آینده را خیلی خوب پیش‌بینی کند. هوش غریزی قوی و شگفت‌آوری داشت و انسان شناس عجیبی بود. شجاع هم بود و در ابراز آرا و عقاید و نظرات خود، هیچ وقت محافظه‌کاری صورت نمی‌داد.

آشنائی شما با دکتر آیت چگونه بود و چه ویژگی‌های بارزی را در او یافتید که منجر به ادامه این آشنائی شد؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. در سال‌های ۳۸، ۳۹ عضو حوزه دانشجویی حزب زحمتکشان بودم و به جلسات کرسی آزاداندیشی روزنامه اطلاعات هم می‌رفتم و در آنجا با مرحوم آیت آشنا شدم و این آشنائی تا زمان شهادت ایشان ادامه یافت. مرحوم آیت مردی بود بسیار متدین، اهل مطالعه و عمیق که می‌توانست آینده را خیلی خوب پیش‌بینی کند. هوش غریزی قوی و شگفت‌آوری داشت و انسان‌شناس عجیبی بود. شجاع هم بود و در ابراز آرا و عقاید و نظرات خود، هیچ وقت محافظه‌کاری صورت نمی‌داد.

یادم هست یک عنصر نفوذی از ساواک در حوزه دانشجویی حزب زحمتکشان آمده بود که تنها کسی که او را شناخت آیت بود و آن‌قدر تلاش کرد تا او را اخراج کردند، بدون اینکه هیچ بی‌بینه‌ای وجود داشته باشد. جالب اینجاست که آن شخص مواضع تند ضد سلطنت هم می‌گرفت، ولی آیت او را شناخت که گفت باید ساواکی باشد و همین‌طور هم بود.

در همان سال‌ها آیزنهاور در آمریکا به قدرت رسید و دکترینی ارائه داد که اگر خطر کمونیسم کشوری را تهدید کند، چنانچه آن کشور از ما بخواهد، ما آمادگی داریم وارد آن کشور شویم و نیروهایمان را پیاده کنیم! الهیار صالح که جزو سران جبهه ملی بود، بلافاصله اعلام قبولی کرد. او در کاشان جشن تولد ولیعهد را هم گرفته بود؛ بعد هم نماینده اول تهران شد. البته آن انتخابات منحل شد، چون کندی به قدرت رسید و نوعی دموکراسی و آزادی را اعلام کرد. شهید آیت تحت این عنوان که نامه‌ای از کاشان به دست من رسیده، در پاسخ به آن نامه صوری نوشت: «چرا می‌گوئید الهیار صالح ضد سلطنت است؟ کسی که جشن تولد ولیعهد را می‌گیرد، ضد سلطنت است؟ چرا می‌گوئید الهیار صالح ضد امریکائی است؟ کسی که دکترین آیزنهاور را می‌پذیرد، ضد امریکایی است؟» واقعاً رسوائی

۱۳۳۱. مظفر بقائی در میان برخی اعضای حزب زحمتکشان ایران.



آن حرکت امثال نامجو، کلاهدوز و صیاد شیرازی بودند. ظاهر جلسات ما تفسیر قرآن بود. این جلسات کاملاً محرمانه بودند و نهایتاً هم لو رفت، منتهی در این موقع من به شرکت نفت رفتم و در آنجا مشغول به کار شدم. البته این هم یک حرکت سیاسی و برای عملیات انفجاری بود. مدتی هم ممنوع‌الخروج شدم. بعد از انقلاب، آیت‌فعالیتش را در اصفهان دنبال کرد و من هم برای ادامه تحصیل به امریکا رفتم و رابطه ما تقریباً قطع شد تا بعد از انقلاب که به ایران برگشتم، مجدداً با هم ارتباط پیدا کردیم.

شیوه مبارزه مسلحانه آیت بسیار خطرناک بود، چون نفوذ در ارتش،

هوشمندی زیادی می‌خواهد. آیت با چه تجربه و دیدی آن شبکه پیچیده را در ارتش پدید آورد، شبکه‌ای که در جریان اوج‌گیری انقلاب فوق‌العاده تأثیر گذار بود.

جریان ۱۵ خرداد راه را بر هر نوع مبارزه مسالمت‌آمیز بست و جوانان به این نتیجه رسیدند که راهی جز برخورد مسلحانه باقی نمانده است. در این زمینه سه گروه با سه شیوه مبارزه مسلحانه شروع به فعالیت کردند. اول گروه مؤتلفه مانند صفار هرندی، امانی، بخارائی و ... که به ترور پرداختند و همگی مذهبی بودند. یک گروه به شیوه سازمان مجاهدین خلق، با استفاده از تجربیات مارکسیست‌ها و کمونیست و مقداری تغییر ایدئولوژی وارد میدان شدند. آیت راه دیگری را در پیش گرفت که آن نفوذ در بدنه نیروهای مسلح بود و این کار را دقیقاً با تأیید روحانیت و حضرت امام انجام داد. من فکر نمی‌کنم آیت می‌خواست جنگ مسلحانه به راه بیندازد، بلکه دنبال این بود که بتواند در مواقع خطر، ارتش را از درون ارتش خنثی کند تا بتوان از بدنه ارتش استفاده کرد.

آیت مخالفینی هم در جبهه خودی داشت. پس از اینکه به ایران برگشتید و با هم دیدار کردید، از این مخالفت‌ها چه می‌گفت؟

اتفاقاً من بلافاصله بعد از اینکه برگشتم، با شهید آیت ملاقات داشتم و از وضعیتش پرسیدم. اوج فشارها بود، به‌خصوص در حزب جمهوری اسلامی که به عنوان دبیر سیاسی حزب انتخاب شده بود و سلسله درس‌ها و مباحثی را هم گذاشته بود و مشخص بود که مبارزه همه‌جانبه‌ای را برای جلوگیری از نفوذ فرصت‌طلب‌ها و ملی‌گراها شروع کرده است. شناخت عمیقی هم نسبت به همه اینها داشت، چون اطلاعات او فوق‌العاده گسترده و عمیق بود. آیت مطالعات مستمر و طولانی داشت و طبیعی است که در این عرصه وارد شود و انصافاً بسیار خوب هم وارد شد. یادم هست یک بار در جلسه‌ای شرکت داشتم که بحث آن نواری شد که منافقین پخش کرده بودند، گفتم: «دکتر! پیش‌بینی‌هایت همه درست از کار درآمدند، اما آن نوار خیلی زود منتشر شد.» گفتم: «من که نمی‌خواستم منتشر کنم، اینها منتشر کردند.»

آیت در مجلس خبرگان قانون

به نظر من نوشته‌های آیت و سخنرانی‌های او اتفاقاً امروز کاربردهای زیادی دارد، به‌خصوص که بسیاری از پیش‌بینی‌های او تحقق پیدا کرده است. من معتقدم که شخصیت و افکار آیت باید مجدداً بازخوانی و تحلیل جدیدی از او ارائه شود. انصافاً کتاب‌ها و سخنرانی‌های آیت امروز به درد نسلی می‌خورد که در آن دوران نبوده است.

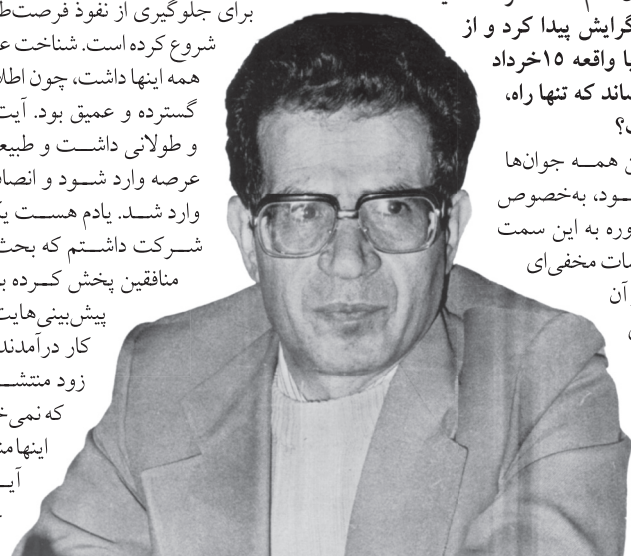
کرسی آزاد روزنامه اطلاعات، میدان مبارزه و درگیری این دو خط بود. مخصوصاً پس از روی کار آمدن دموکرات‌ها، شاه مجبور شد همه را آزاد بگذارد که حرفشان را بزنند. آیت همواره در تلاش بود تا ثابت کند که مصدق و جبهه ملی ضد سلطنت نیستند و به‌خصوص توبه‌نامه‌های اکثر آنها را که بعد از ۲۸ مرداد توبه کرده بودند، افشا می‌کرد. مصدقی‌ها در مقابل حرکت حضرت امام هم موضع منفی گرفتند، درحالی که اعضای حزب زحمتکشان در دفاع از امام جزوهای را منتشر و حتی به شاه اخطار کردند. به هر حال دوران، دوران درگیری این دو نحله فکری بود و توده‌ای‌ها هم از جبهه ملی حمایت می‌کردند. فضا، فضای بدی بود و بچه مسلمان‌های حزب، به زحمت می‌توانستند در فضای دانشگاه، خودشان را کاملاً بروز بدهند و از چند جهت در فشار بودند.

آیا شهید آیت در یکی دو سال آخر عمر آیت‌الله کاشانی رفت و آمد داشت و آیا خود شما از آن روزها خاطره‌ای دارید؟

آن روزها ما خیلی جوان بودیم ۱۸، ۱۹ سال بیشتر نداشتیم، ولی با خانواده آیت‌الله کاشانی رابطه نزدیکی داشتیم و با آقای دکتر محمود کاشانی در یک دانشکده بودیم. با فرزند دیگرشان سیداحمد هم که طیب بود، در کرمان رابطه داشتم. ارتباط ما بیشتر با خانواده مرحوم آیت‌الله کاشانی بود تا با خودشان. این ارتباطات بعدها هم ادامه پیدا کرد تا زمانی که مواضع سیاسی آنها تغییراتی پیدا کرد. من بیشتر در شهرستان بودم و در تهران نبودم، ولی آیت بیشتر از من رفت و آمد داشت و در ارتباط بود، ولی من از نزدیک با نوع رابطه آنها آشنائی نداشتم.

پس از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲، با اینکه حزب زحمتکشان موضع مثبتی در قبال امام اتخاذ کرد، اما آیت به مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کرد و از حزب بیرون آمد. آیا واقعه ۱۵ خرداد او را به این نتیجه رساند که تنها راه، مبارزه مسلحانه است؟

مبارزه مسلحانه بین همه جوان‌ها طرفدار پیدا کرده بود، به‌خصوص دانشجویان در این دوره به این سمت کشیده شدند. ما جلسات مخفی‌ای داشتیم که آیت هم در آن بود. البته بعدها عده‌ای رفتند و به سازمان مجاهدین خلق پیوستند، اما آیت مستقلاً حرکتی را شکل داد که در



از ویژگی‌های بارز آیت این بود که مدارک و اسناد را جمع می‌کرد، بعد حرف می‌زد و در مورد آن دو هم قطعاً بی‌مدرک حرف نمی‌زد. اخیراً کتابی نوشته‌ام به نام «آزمون بزرگ» در باره فتنه سال ۸۸ و بخشی را به میرحسین موسوی اختصاص داده‌ام. واقعیت امر این است که آیت و دیالمه شناخت خیلی خوبی از او داشتند و بنابراین با او مقابله می‌کردند و امروز هم ثابت شده که درست فهمیده بودند، منتهی متأسفانه پس از ۳۰ سال خسارت.

شما چگونه با موسوی همکاری می‌کردید؟

من همکاری خاصی نداشتم و قبل از او توسط شهید رجایی به این پست منصوب شده بودم، یعنی رئیس دفتر و در عین حال معاون نخست‌وزیر بودم، بنابراین ارتباط

امثال آیت که عمیقاً به مسائل سیاسی نگاه می‌کردند، حرف‌هایشان امروز خیلی به درد می‌خورد و من جدا به نسل جوان توصیه می‌کنم که مجدداً به سراغ آثار آیت بروند و اگر مجموعه‌ای از آثار او منتشر شود، بسیار برای نسل جوان مفید و مؤثر خواهد بود.

داشتیم، همکاری نداشتم. ما کار خودمان را می‌کردیم و او هم کار خودش را می‌کرد. حتی من هیچ وقت در کابینه شرکت نمی‌کردم، مگر اینکه مسائل مربوط به دفتر خدمات بین‌الملل مطرح بود، ولی گاهی که جلسه داشتند و من هم حضور داشتم، وحشت میرحسین موسوی از آیت را خیلی خوب احساس می‌کردم. میرحسین موسوی خیلی محافظه‌کار و محتاط بود و این اطرافیش بودند که سعی می‌کردند او را بزرگ کنند.

از آخرین ملاقاتی که با آیت داشتید و از شهادت او خاطره‌ای دارید؟

موقعی که به شهادت رسید، من استاندار سیستان و بلوچستان بودم و در تهران نبودم. از آنجا که مسئله امنیتی برای همه مطرح بود، ما را هم از اینکه در تجمعات شرکت کنیم، منع کردند، بنابراین نتوانستم در تشییع او شرکت کنم. آخرین ملاقات من با آیت بعد از انتشار نوار بنی‌صدر بود که به کودتا مشهور شد. در آخرین جلسه‌ای که با آیت داشتم، جلال‌الدین فارسی هم حضور داشت و در باره این نوار بحث کردیم و اینکه هر چند همه آن واقعیت‌هایی بود که وجود داشت، اما زود منتشر شد. این ملاقات در دفتر تحقیقات حزب در خیابان نجات‌اللهمی صورت گرفت.

به نظر شما آیت برای جوانانی که امروز فعالیت سیاسی می‌کنند، حرفی برای گفتن دارد؟

به نظر من نوشته‌های آیت و سخنرانی‌های او اتفاقاً امروز کاربردهای زیادی دارد، به‌خصوص که بسیاری از پیش‌بینی‌های او تحقق پیدا کرده است. من معتقدم که شخصیت و افکار آیت باید مجدداً بازخوانی و تحلیل جدیدی از او ارائه شود. انصافاً کتاب‌ها و سخنرانی‌های آیت امروز به درد نسلی می‌خورد که در آن دوران نبوده است. امثال آیت که عمیقاً به مسائل سیاسی نگاه می‌کردند، حرف‌هایشان امروز خیلی به درد می‌خورد و من جدا به نسل جوان توصیه می‌کنم که مجدداً به سراغ آثار آیت بروند و اگر مجموعه‌ای از آثار او منتشر شود، بسیار برای نسل جوان مفید و مؤثر خواهد بود. ■

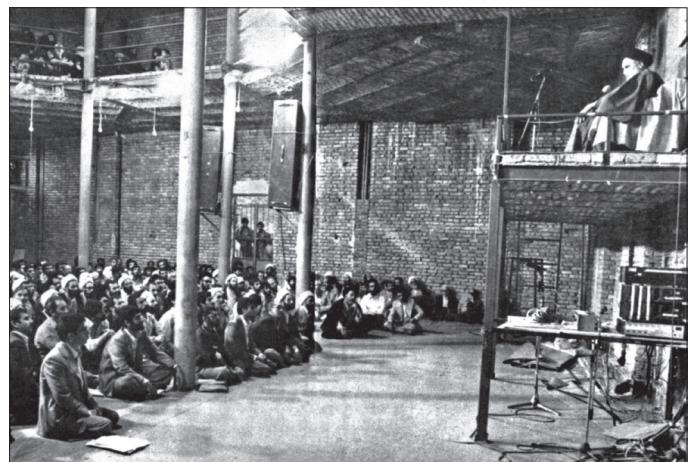
بنی‌صدر صورت گرفت. در آن موقع بنی‌صدر ۱۴، ۱۵ ساله بود، بنابراین با این شناخت که کودتای ۲۸ مرداد در درون بیت بنی‌صدر شکل گرفت و بنی‌صدر هم در خارج از کشور به کنفدراسیون که مصدقی و توده‌ای بودند و هیچ یک از بچه مسلمان‌ها در آن نقش نداشتند، ملحق شد، بنابراین آیت با سوءظن شدیدی با بنی‌صدر برخورد می‌کرد. بعد هم حرکت او را دنبال کرد و دید که این فرد از همان اول، خودش را رئیس جمهور می‌داند. از طرفی او در مجلس خبرگان قانون اساسی با اصل ولایت فقیه مخالفت کرد. طبیعی است که در ذهن آیت همه این قطعات در کنار هم چیده می‌شوند و او به این نتیجه می‌رسد که بنی‌صدر یک عنصر نفوذی است. لازم نیست اسناد لانه جاسوسی در آید تا او به این نتیجه برسد.

البته کسانی هم که اسناد را درآوردند، به بنی‌صدر خیلی ارفاق کردند، البته آنها ادعا می‌کنند که امام اجازه ندادند! به هر حال آیت، این فرد را می‌شناخت و دوستانی هم که در خارج از کشور بودند، این اطلاعات را به او می‌رساندند که او جزو کنفدراسیون است. آیت نگاه می‌کند و می‌بیند کودتای ۲۸ مرداد با تأیید و نظارت دکتر مصدق صورت می‌گیرد، برادرزاده دکتر مصدق، سرتیپ دفتری با حکم دکتر مصدق کودتا می‌کند. من در نامه‌ای که بعد از لوایح دوقلو به آقای خاتمی نوشتم، اشاره کردم این لوایح دوقلوی شما عیناً مثل کاری است که دکتر مصدق کرد، بسا این تفاوت که او به تدریج آورد، شما یکمرتبه با هم آوردید. نوشته که دکتر مصدق اول لایحه انتخابات را آورد که انتخابات را مطابق میل او انجام بدهیم. بعد که مجلس تشکیل شد و نیم‌بند بود، آمد و لایحه اختیارات قانونگذاری را از مجلس گرفت که اول ۶ ماهه بود و بعد یک ساله. بعد مجلسی‌ها به دستور و توصیه او استعفا دادند، بعد هم رفتند و بعد هم کودتا کرد. گفتم شما دارید عیناً همین برنامه را تکرار می‌کنید. گفتم این هم کار مصدق نبود، توصیه امریکایی‌ها بود. کسی مثل آیت که همه این وقایع تاریخی را دقیقاً و عمیقاً می‌داند، بهتر می‌تواند از ذهنش مجسم کند که چه اتفاقاتی افتاده و چه اتفاقاتی قرار است بیفتد.

از میرحسین موسوی چه می‌گفت و سر چه چیزی با او دعوا داشت؟

او معتقد بود که موسوی اعتقادی به ولایت فقیه و روحانیت ندارد. دعوای او با موسوی، بر سر مصدقی بودن او بود و می‌گفت که او در حزب و در حاکمیت، نفوذی است، بنابراین با موسوی هم در روزنامه جمهوری اسلامی و هم در خود شورای مرکزی حزب به شدت درگیر شد و حتی در قضیه وزارت امور خارجه و نخست‌وزیری او هم به شدت موضع‌گیری کرد. میرحسین موسوی فوق‌العاده از آیت می‌ترسید. من در سال‌های ۵۹، ۶۰ در دفتر خدمات و امور بین‌الملل، معاون موسوی بودم و از نزدیک، این مسئله را می‌دیدم. هر جا اسم آیت می‌آمد، وحشت می‌کرد و نگران می‌شد. آیت گذشته میرحسین موسوی را به دقت بررسی کرده بود و خوب می‌دانست که او چه کاره است. هم او و هم همسرش را خیلی خوب می‌شناخت. یکی

حزب مقاومت کند، صراحتاً کناره‌گیری کرد و گفت: «من به حضرت امام احترام می‌گذارم و ایشان را قبول دارم، ولی با اصل ولایت فقیه مخالف هستم». ابدأ این اصل را قبول نداشت. حتی جمله جالبی دارد که می‌گوید: «اگر آقای بازرگان گفته ما اول ایرانی هستیم، بعد مسلمان، بنده اعلام می‌کنم که اول ایرانی هستیم، آخرش هم ایرانی هستیم». آیا شما پس از انقلاب با دکتر بقائی برخوردی داشتید؟ حدود ۱۷ شهریور ۵۷ بود. من امتحان جامع داده بودم و قرار بود برای تکمیل رساله‌ام که در باره نفت بود به وین بروم. به تهران آمدم و ملاقاتی با دکتر بقائی داشتم. او به شدت تغییر کرده بود. به او گفتم: «مثل اینکه شما به آقای شریعتمداری نزدیک‌تر شده‌اید تا به آقای خمینی». گفت: «بله»، درحالی که قبلاً به شدت با آیت‌الله شریعتمداری درگیر بود و گفت: «من الان به هیچ‌وجه آقای خمینی را قبول ندارم، چون از اصول خارج شده و دارد مردم را به کشتن می‌دهد» و لذا من از همان زمان از او مأیوس شدم و به این نتیجه رسیدم که دیگر قابلیت اصلاح ندارد، منتهی آدم سیاسی کاری نبود. زندگی او هم زندگی فوق‌العاده ساده و از حد متوسط هم پائین‌تر بود. از لحاظ اقتصادی هم چیزی نداشت. البته از لحاظ اخلاقی مشکل داشت، اما از لحاظ سیاسی و اقتصادی مشکلی نداشت و به جایی، حتی به امریکایی‌ها هم وابسته نبود. البته مثل بسیاری از آقایان از جمله بازرگان به امریکا متمایل بود، ولی وابسته نبود. بنابراین من از همان روزها و از قبل از انقلاب از دکتر بقائی بریدم. دانی من از نزدیکان دکتر بقائی بود و وقتی او به کرمان می‌آمد، به منزل دانی من می‌آمد و من گاهی



۱۳۵۷ هجری قمری، آیت‌الله و سایر نمایندگان دوره اول مجلس شورای اسلامی در دیدار با امام خمینی.

او را در آنجا می‌دیدم. بعد از انقلاب که برگشتم، مجدداً ملاقاتی با دکتر بقائی داشتم و دیدم که فاصله زیادی بین افکار ما وجود دارد.

آیا می‌خواستید که او را به جریان انقلاب بیاورید؟

عملی نبود. دکتر بقائی کسی نبود که بشود به سادگی روی او اثر گذاشت. من از همان قبل از انقلاب از او مأیوس شدم و بعد از انقلاب هم هر وقت ملاقاتی داشتیم، فقط جر و بحث بود. دیگر هیچ رابطه‌ای با او نداشتم. شناخت آیت از بنی‌صدر و برخوردش با او قاعدتاً حاصل رابطه و شناخت طولانی از یک فرد است، درحالی که بنی‌صدر در خارج بود و آیت در اینجا. به نظر شما این شناخت حاصل چه بود؟

حاصل شناختی که آیت از خانواده بنی‌صدر داشت. می‌دانید که ملاقات روزولت با زاهدی در منزل پدر



■ درآمد

ماجرای جلسه پرسر و صدای تصویب اعتبارنامه شهید آیت یکی از وقایع مهم سال‌های نخست انقلاب است که موضع‌گیری نمایندگان مختلف، مقاسد حقیقی آنها را به خوبی آشکار کرد. شنیدن جزئیات آن رویداد از زبان کسی که در جریان ریز مسائل بوده است، شنیدنی است.

در لو دادن ملی گراها پیش‌تاز بود

■ حاشیه‌های طرح اعتبارنامه شهید دکتر آیت

در مجلس اول» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ جعفر شجونی

جناب‌عالی از چه مقطعی با شهید دکتر آیت آشنا شدید و چه ویژگی‌هایی را در او بارز و برجسته دیدید؟

برای اولین بار در مجلس اول با مرحوم شهید آیت آشنا شدم، اما به محض اینکه چهره ایشان را دیدم، متوجه شدم که ۲۰ سال قبل یعنی در سال‌های ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ در منزل آیت‌الله کاشانی دیده بودم. ایشان از افرادی بود که همراه دیگر جوانان در جلسات و گردهم‌آیی‌هایی که در منزل آیت‌الله کاشانی تشکیل می‌شد، شرکت می‌کرد و دیدن مظلومیت آقای کاشانی بسیار روی او تأثیر گذاشته بود. او می‌دید که در جریان نهضت ملی شدن نفت، میلیون‌ها نفر در فقر و محنت مذهبی نهضت بالا رفتند و به جایی رسیدند، ولی به محض اینکه قدرت را در دست گرفتند، یکی یکی رفقای سابق خود را کنار گذاشتند، بعد هم که تنها شدند، به توده‌ها یا مجال دادند و حساسیت تمام مذهبیون و متدینین را برانگیختند و بعد از آن هم نهضت را عملاً تحویل شاه و زاهدی دادند. تازه بعد از ۲۸ مرداد آقایان رفتند و از مواهب سیاسی و اقتصادی دستگاه هم برخوردار شدند. مقاطعه‌های مهم و پر پول برمی‌داشتند، حقوق‌های کلان دریافت می‌کردند و در مجموع به آلف و اولوف رسیدند.

این در حالی بود که جریان مذهبی نهضت بیشترین ضربه را از عهدشکنی و نارقیسی این جریان خورد. شهید نواب صفوی و یارانش به فاصله دو سه سال تیرباران شدند و آیت‌الله کاشانی هم به جایی رسیده بود که واقعا روزگار را به عسرت می‌گذراند. یادم هست که در دوران طلبگی، حدود سال ۳۸، ۳۹ از قم به تهران آمدم و به محضر آیت‌الله کاشانی رفتم و دو سه ساعتی خدمتشان بودم. در همان حین فقیری آمد و از آقا پول خواست. ایشان هم بیان و تکیه کلام خاص خودش را داشت و گفت: «بی‌سواد! من که پولی ندارم. مصدق ما را خانه‌نشین کرد و دیگر کسی به ما پول نمی‌دهد.» با این همه چون آدم بسیار کریم‌النفس و بزرگواری بود، به اندرونی منزل رفت و یک دیگ مسی با در آن را آورد و به آن فقیر داد و گفت: «بی‌سواد! ببر این را بفروش، نصف پولش را

نمی‌ترسید.

شهید آیت در هدایت جریان انقلابی مجلس در دوره اول چقدر نقش داشت و سهم او در روشن شدن رگه‌های التقاط و انحراف در سال‌های اول انقلاب چقدر بود؟

ملی‌گراها در آن ایام متوجه شده بودند که اگر آیت به مجلس بیاید، قطعاً برای اینها دردسرساز خواهد شد، چون در مجلس خبرگان توانایی و قدرت مدیریت او را دیده بودند و می‌دانستند که او برایشان مشکل درست می‌کند، لذا از همان اول کاری کردند که بتوانند او را از مجلس بیرون کنند، برنامه‌ریزی هم کرده بودند که در جلسه تصویب اعتبارنامه‌اش، او را از چشم نمایندگان بیندازند. مرحوم آیت از یک طرف هوش بالایی داشت و می‌دانست اینها حرف قابل‌ذکری برای گفتن ندارند و ثانیاً اطلاع مردم از نحوه رفتار ملی‌گراها در مجلس می‌تواند آبرویشان را خدشه‌دار کند و در نتیجه درخواست کرد که جلسه اعتبارنامه او به صورت علنی برگزار شود. این مسئله، امر غیرمتعارفی بود، اما چون ایشان اصرار داشت، انجام شد و مخالفین و موافقین علنی حرف‌هایشان را زدند و سرانجام هم معلوم شد چه کسانی به ایشان رأی منفی دادند.

همان‌طور که مرحوم آیت حدس زده بود، اینها از فرط نداشتن مدرک برای حرف‌هایشان، چنان مسائل سخیف و مبتدلی را دستاویز قرار داده بودند که واقعا شرم‌آور بود. مفاد مذاکرات آن روز مجلس را مطالعه کنید تا بهتر متوجه منظورم بشوید. به نظر من یکی از عرصه‌هایی که جریان اصیل انقلاب از ضد انقلاب تفکیک شد و می‌توان چهره‌های هر دو جریان را به خوبی از هم تشخیص داد، همان چهره‌هایی بودند

برای خودت بردار، نصف باقی را برای من بیاور.» بعد از یک ساعت آن فرد آمد و ۷ یا ۱۷ تومن داد به آقای کاشانی. آقای کاشانی پرسید: «بی‌سواد! چند فروختی؟» او هم گفت: «آقا! باقی‌اش را حلال کنید.» ظاهراً بیشتر از آنچه که نصفش را به آقای کاشانی داد، فروخته بود. مرحوم آیت‌الله کاشانی که روزگاری رئیس مجلس بود و برای اوج گرفتن نهضت ملی آن همه مرامت کشید، با این شرایط روزگار می‌گذراند ولی این آقایان رفته بودند و از کنار دستگاه حساسی

● مطالعات خوبی داشت و بسیار
● مستدل و مستند صحبت
● می‌کرد. سرسخت و آشتی‌ناپذیر
● بود و لذا جماعت ملی‌گرا را
● خوب لو می‌داد. ما آن زمان
● به شوخی می‌گفتیم که آیت
● جانورشناس خوبی است!

می‌خوردند و وارد معاملات اقتصادی می‌شدند. دیدن این قضایا تأثیر شدیدی روی مرحوم آیت گذاشته بود و نگران بود که اینها با نفوذ در جریان انقلاب بخواهند مجدداً همان جریان را تکرار کنند، یعنی از اعتبار و نفوذ دینی و معنوی امام استفاده کنند و بعد که به جایی رسیدند، همان بلایی را به سر انقلاب بیاورند که به سر نهضت نفت آوردند، روی همین اصل از همان اول شروع کرد به لو دادن اینها. این قضیه خیلی هم برایش گران تمام شد، اما ایشان انصافاً محکم تا به آخر ایستاد و از چیزی هم

تیرماه ۱۳۵۹، نقش پیش از دستور در مجلس شورای اسلامی.



پرونده را از داخل ماشین او دزدیدند و معلوم نشد از کجا سر در آورد.

از جریان شهادت دکتر آیت چه خاطره‌ای دارید؟

اتفاقاً همان تیمی که می‌خواست ایشان را ترور کند، من را هم در لیست ترورش گذاشته بودند. آن روزی که ایشان را ترور کردند، من در زیرزمین مجلس ساکن شده بودم. چند روز قبل از ترور، روی شَم شخصی خودم متوجه شدم که اینها در پی ترور من هستند، لذا اوایل به صورت نامنظم به خانه می‌رفتم، یعنی رفت و آمدم به منزل روی ساعت خاصی نبود تا اینها نتوانند درست بفهمند کی می‌روم و کی می‌آیم. بعد که دیدم قضیه جدی‌تر شده، رفته و در طبقه پائین مجلس ساکن شدم. در آنجا بود که خبر شهادت مرحوم آیت را شنیدم. واقعا ناخوانم‌دانه و به شدیدترین وجه ممکن، او را به رگبار بسته و ۶۰ تا گلوله به او زده بودند، درحالی که یک آدم با دو سه تا گلوله شهید می‌شود. این تعداد گلوله، حقد و کینه اینها را نسبت به شهید آیت نشان می‌دهد، همان طور که در کربلا با نیزه و شمشیر و سنگ و آخر سر هم با اسب بر بدن حضرت اباعبدالله(ع) تاختند. اینها هدفشان فقط کشتن امام حسین(ع) نبود، بلکه می‌خواستند کینه خود را به این شکل خالی کنند. شهادت آقای آیت انصافاً خیلی مظلومانه بود.

وقتی تیم پنج نفره‌ای را که ایشان را ترور کرده بودند، دستگیر کردند و به تلویزیون آوردند. یکی از آنها کسی بود به نام فیلی که قبل از انقلاب با ما در زندان بود. او در اعترافاتش گفته بود که چهار نفر را در برنامه ترورمان داشتیم: آیت، شجونی، افتخار جهرمی و معادیخواه. آیت را ترور کردیم، ولی در مورد شجونی خیلی اذیت و علاف شدیم، چون نامنظم می‌آمد و می‌رفت و زمان آمدن و رفتنش مشخص نبود، نتوانستیم این کار را بکنیم. به هر حال قسمت ما نبود که همراه با ایشان شهید شویم. ■

ایشان می‌آمد نطق کند، واقعا علائم وحشت در چهره نمایندگان ملی‌گرا یا وابستگان به آنها، کاملاً مشخص بود، چون او هم مطالعات خوبی داشت و هم بسیار مستدل و مستند صحبت می‌کرد.

سرسخت و آشتی‌ناپذیر هم بود و لذا این جماعت را خوب لو می‌داد. ما آن زمان به شوخی می‌گفتیم که آیت جانورشناس خوبی است! به لحاظ شخصیتی هم آدم بسیار موقر و محکمی بود. ما شوخی و بذله‌گویی زیاد می‌کردیم، ولی یادم نیست که ایشان بیاید و بگوید و بخندد و وقتش را به این کارها بگذراند. خیلی جدی می‌نشست و مشغول مطالعه و جمع‌بندی کارها و مطالعاتش می‌شد.

من خیلی به او علاقه داشتم و در مواقع تنفس می‌نشستم و با او صحبت می‌کردم و چای می‌خوردم. چون می‌دید که من هم سابقه این ملی‌گراها را از ۲۵ سال پیش دارم، یک وقت‌ها می‌گفت: «آقای شجونی! این آقایان ملی‌گرا بعد از انقلاب به‌اشتباه تصور کردند بوی کباب می‌آید. خبر ندارند که دارند خر داغ می‌کنند! اینها این دفعه در محاسباتشان اشتباه کرده‌اند» و انصافاً هم به خاطر جدیتش در مبارزه با اینها خیلی سختی کشید. تبلیغات گسترده‌ای علیه ایشان و مرحوم شهید بهشتی به راه افتاده بود و گاهی از اوقات بعضی از خودی‌ها هم مردم می‌شدند و نمی‌توانستند دفاع کنند.

خاطرم هست بعضی از افراد در مجلس آن قدر نسبت به آقای بهشتی حقد و کینه داشتند که حتی نمی‌خواستند اسم ایشان را به زبان بیاورند. این آقای معین فر یک روز» سر قضیه لایحه قصاص آمد و به من گفت: «این محمد حسینی چه می‌گوید. من ماندم که دارد از چه کسی حرف می‌زند؟ پرسیدم: «محمد حسینی کیست؟» گفت: «همین بهشتی را می‌گویم دیگر.» گفتم: «خب دارد حرف قرآن را می‌زند.» گفت: «ما مخالفیم.» گفتم: «خب باش! چه کارت کنم؟» گفت: «ما اصلاً ولایت فقیه را هم قبول نداریم.» گفتم: «به درک که قبول نداری.»

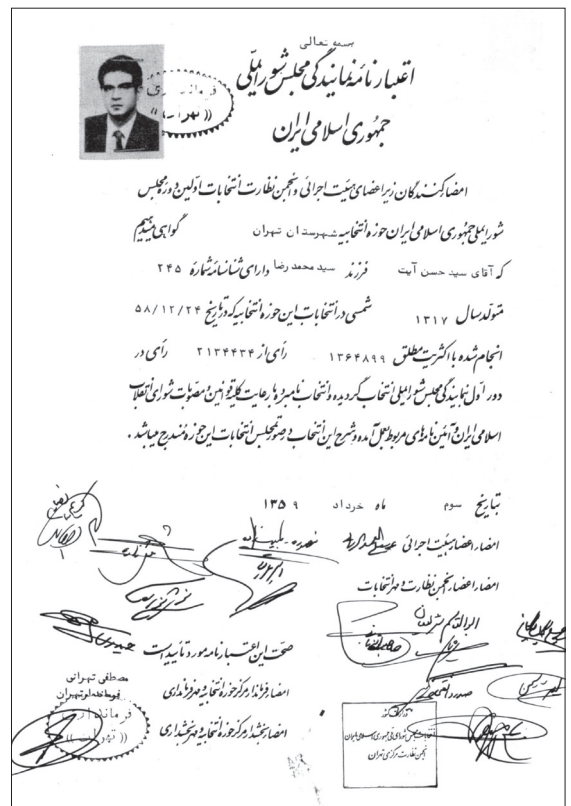
نسل جدید واقعاً تصورش را هم نمی‌تواند بکند که انقلاب به چه شکل پیش رفت و این مشکلات را پشت سر گذاشت. در همین چند ماه اخیر و در سال گذشته و فتنه‌ای که این آقایان به راه انداختند، کم مطلبی نبود. البته همین آقای میرحسین موسوی هم از مخالفین جدی مرحوم آیت بود و مرحوم آیت به شدت روی پست و مقام دادن به او حساسیت داشت. شیوه مدیریت او در روزنامه جمهوری اسلامی را هم قبول نداشت، به‌خصوص تعریف‌هایی که از مصدق کرده بود.

مرحوم آیت در آخر عمرش می‌خواست به مجلس بیاید و علیه وزیر امور خارجه شدن میرحسین موسوی صحبت کند که آن فاجعه پیش آمد. خانمش نقل می‌کرد که پرونده‌ای را جفت و جور کرده بود که آن روز به مجلس بیاورد و صحبت کند. بعد از ترور،

که به آیت رأی موافق و مخالف دادند. مخالفین جز تک و توکی که تحت تاثیر تبلیغات قرار گرفته و به او رأی مخالف داده بودند، عمدتاً کسانی بودند که در آن ایام چوب لای چرخ انقلاب می‌گذاشتند و یا بعدها برای نظام مسئله‌ساز شدند و عمده کسانی که به عنوان شخصیت‌های انقلاب برای حراست از نظام تلاش کردند - اعم از کسانی که شهید شدند یا ماندند

- به لحاظ شخصیتی آدم بسیار موقر و محکمی بود. ما شوخی و بذله‌گویی زیاد می‌کردیم، ولی یادم نیست که ایشان حتی یک بار آمده و حرفی زده یا خندیده باشد و وقتش را به این کارها بگذراند. خیلی جدی می‌نشست و مشغول مطالعه و جمع‌بندی کارها و مطالعاتش می‌شد.

- افرادی بودند که آن روز به آیت رأی مثبت دادند. مرحوم آیت آن روز با درایت و دوراندیشی خاصی زمام جلسه را به دست گرفت و ما هم به خاطر شناخت و علاقه‌ای که به او داشتیم، آن روز به او رأی اعتماد دادیم. بعد از اینکه اعتبارنامه‌اش تصویب شد، به طرق دیگری در باره‌اش کارشکنی می‌کردند، مثلاً به شکل مرموز و سئوال‌برانگیزی به او وقت نطق قبل از دستور نمی‌دادند. آن طور که خاطر من هست و بعدها هم آمارش را خواندم هیئت رئیسه تا ۸ ماه به او اجازه نطق پیش از دستور نداد و بعد شاهد هستیم وقتی که



در شاعری درس بسیار مهمی به من داد

«منش اخلاقی شهید دکتر آیت» در گفت و شنود شاهد یاران
با علی معلم دامغانی

درآمد

استاد علی معلم دامغانی از مفاخر ادبی معاصر، روزگاری از روی جوانی و بی تجربگی، شبیه‌ای را در باره شهید آیت مطرح کرد که طاعنان و کسانی که در قلب خود، بیمارند، آن را درشت‌نمائی کردند، اما استاد، بزرگوارتر از آنند که بگذارند این شبهه‌افکنی تداوم یابد و با نهایت شجاعت، ماقع را در این گفتگو بیان و بار دیگر وسعت دید و بلندی اندیشه خود را اثبات کرده‌اند.

است که از پدر به فرزند انتقال پیدا می‌کند. شاید سایر چیزهایی که فرزند خانواده به میراث می‌برد، این قدر اهمیت و ارجمندی نداشته باشد، اما این یکی تا دم مرگ حفظ می‌شود. آیت آن روزها در شهر ما از جمله معدود دبیرانی بود که نماز می‌خواند، عرق نمی‌خورد و عاری از تظاهرات منورالفکری و روشنفکری‌ای بود که در میان ادبا و اهالی ادبیات، باب بود و آن را مایه فخر خودشان می‌دانستند.

بسیاری از چهره‌های نامی ادبیات را چه در این زمان و چه آن زمان می‌شناسیم که بعد از گذراندن دوران مدرسه و تلمذ در خدمت استادان بزرگی چون ادیب نیشابوری و دیگر بزرگان خراسان و قم، ناگهان موج روشنفکری چنان آنان را با خود برد که هرگز باز نیامدند و گم شدند. شد غلامی که آب جوی آرد/ آب جوی آمد و غلام برود.

و این نمونه‌ها کم نبودند، ولی هستند آدم‌هایی که آیت را از نزدیک دیدند. آیت اگر انقلابی هم نبود، مسلمان بود. اگر این حوادث هم پیش نمی‌آمد، سیاسی بود. آنچه که من در مورد ایشان شنیدم وابستگی نزدیک ایشان به آیت‌الله کاشانی و به سلسله بزرگانی بود که در آن عصر در مقابل حکومت شاه می‌جنگیدند، از جمله مرحوم نواب و دار و دسته‌اش و شخصیت‌هایی که در بازار تهران وجود

موفقی بودند و خیلی زود گل کردند و مورد علاقه دانش‌آموزان قرار گرفتند. مناطق کویری دانش‌آموزان تقریباً هوشیار و اگر از من نرنجند تا یک حدودی پر فضول و اهل پرسش و پاسخ دارد، یعنی معلمی در بعضی از شهرها مشکل است، از جمله شهرهایی که در حاشیه کویر هستند. بچه‌ها شما را به خود رها نمی‌کنند و دائماً کشف می‌کنند که آیا چیزی دارد یا نه و وای به روزی که چیزی نداشته باشد. باید خیلی زود، آن منطقه را ترک کند و برگردد و اگر دوام آورد، یعنی از آن چیزی که مدعی آن است، برخوردار است.

آقای آیت چنین شخصیتی داشت و زود در دامغان جا افتاد و به صورت عمیق هم جا افتاد. به طور طبیعی بین معلم‌ها، ادبا و دبیران و غیره رقابت‌هایی هم وجود داشت. بعدها این درگیری‌ها و ذوق شاعرانه من که شاید سال‌های تمرین را می‌گذراندم، موجب خلق لطیفه بسیار مشهوری در باره ایشان شد. زمانی که در مجلس خواستند چهره ایشان را به واسطه بعضی از موضوعات فرعی مخدوش کنند، این لطیفه را دستاویز قرار دادند. البته من در روزنامه کیهان از شخصیت ایشان دفاع و با صراحت اعلام کردم که بین من و ایشان هیچ نوع نزدیکی، دوستی و حُب فوق‌العاده‌ای جز خویشاوندی که به وجود آمده بود و یک جور احترام قبیلگی را باعث می‌شد، وجود نداشت، ولی آقایان بر اساس مطلبی کودکانه که بیشتر به ما مربوط می‌شد و نه به شخصیت آقای آیت، آن معرکه را به راه انداختند.

در ابتدای انقلاب نسبت به خیلی چیزها حساسیت وجود داشت. حتی بعضی از آقایان به من تلفن کردند و بی‌میل نبودند که جریان را با مبالغه و غلو توأم کنم، در حالی که انصافاً جا نداشت و من نه به خاطر خویشاوندی و نه به خاطر دوستداری آقای آیت، فقط به خاطر خود حقیقت و آنچه که به ایشان نسبت می‌دادند، سخنی گفته بودم، اما دیگران از آن برداشت شیطانی کرده بودند. آیت متعلق به سرزمین ساده‌دل‌ترین مردمانی بود که طبیعت مذهبی بسیار صلبی دارند و دین و مذهب آنها میراثی



استاد شما در کدام قسمت از پازل داستان زندگی مرحوم شهید آیت قرار می‌گیرید؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. دلیل مهاجرت دکتر آیت به عنوان معلم فلسفه و ادبیات به شهر کویری دامغان که تبعیدگاه محسوب می‌شد، برای بسیاری از چهره‌های فرهنگی، آب و هوای خشک و کویری و عدم امکانات بود و چهره‌های فرهنگی که به این منطقه تبعید می‌شدند تقریباً در یک جور انزوا، تنهایی و غربت قرار می‌گرفتند. اگرچه بعدها ثابت شد که حضور این افراد در این شهر مؤثر بوده و چهره‌های انقلابی از جمله روحانیون و دانشگاهی‌های این شهر، در سپاه، بسیج و در زمینه‌های فرهنگی شرکت داشتند. این شخصیت‌ها همه به‌نوعی مؤثر بودند، ولی حکومت به تصور خودش آنها را به دامغان تبعید کرده بود.

ما یک روز در شهرمان با چهره‌های آشنا شدیم که من چون به ادبیات علاقمند بودم، برایم جالب بود و اگر ادیبی به دامغان می‌آمد - مثلاً دکتر مروج که از چهره‌های ادبی ایران بود - و یا شهید آیت، شخصاً برایم مهم بود، البته من از نظر ادبیات این موضوع را مطرح می‌کنم. هر چند که شهر و منطقه ما هرگز از ادبا خالی نبوده است، خانواده یغمایی‌ها در سمنان، خانواده شریعت‌پناهی‌های سمنان در دامغان، خانواده معلم که در نسل آخرینش تقریباً روحانیت را یک مقداری کنار گذاشته بودند و قانع بودند به کارهای کشاورزی و لیکن میراث فرهنگی به صورت ادبیات و مسائل مذهبی در درون قبيله کاملاً آشکار و زنده بود. به هر حال ایشان (آیت) تشریف آوردند و دبیر بسیار

می‌شود گفت او از سلسله
دانشگاهیان برگزیده وابسته به
روحانیت مبارز آن روزگار بود و
با آنها ارتباطات بسیار نزدیکی
داشت که ما بعد از انقلاب متوجه
شدیم. شخصیت بسیار کتوم
و راز نگاهداری داشت و حتی
خویشاوندان نزدیکی در دامغان
هم چندان متوجه شان و پایگاه وی
نشدند.



داشتند. می‌شود گفت او از سلسله دانشگاهیان برگزیده و ابسته به روحانیت مبارز آن روزگار بود و با آنها ارتباطات بسیار نزدیکی داشت که ما بعد از انقلاب متوجه شدیم. شخصیت بسیار کتوم و رازنگهداری داشت و حتی خویشاوندان نزدیکش در دامغان هم چندان متوجه شأن و پایگاه وی نشدند.

بعدها وقتی انقلاب شد و خلاقیت احساس کردند می‌توانند از بسیاری از رازها پرده بردارند، آن وقت خیلی‌ها متوجه شدند که این مرد سالیان درازی است که در این جهات زحمت کشیده، کارهای بسیاری را از پیش برده، با بسیاری از اهل سیاست و کیاست دمخور بوده، از یک سو به بازار، آیت‌الله کاشانی و از یک سو به دانشگاه و به حوزه قم مرتبط بوده و به علاوه فرزند نجف‌آباد بوده است. اینها در واقع فرمول مرکب شخصیت این آدم است. اما آن قصه را که اگر برخی در آغاز انقلاب، آن را دستاویز اخبار سیاسی نمی‌کردند، شاید فراموش شده بود و حداقل امروز کسی آن را به یاد نمی‌آورد، این بود که در مجلس عنوان کردند که ایشان در زمانی که در دامغان معلم بوده و در دبیرستان دخترانه درس می‌گفته، دختری را در کلاس بوسیده است. درصدد برآمدند که با اصرار و ابرام این را اثبات کنند و از جمله برگه‌های اثباتی که در دست داشتند، شعری بود که من گفته بودم. آن شعر را من در عالمی و سن و سالی گفته بودم که اگر قاضی عادل می‌خواست آن را دآوری کند، اصلاً سند محسوس نمی‌کرد، چون در آن سن و سال، حتی اگر شاعر خبری را هم نقل کند، آن خبر تمایزش نسبت به کذب بیشتر از صدق است.

چند سال داشتید؟

سال دوم دبیرستان بودم.

چه سالی می‌شد؟

دقیقاً سالش را به یاد نمی‌آورم. یادم هست اندکی بالاتر از دبیرستان دخترانه دامغان، ورزشگاهی بود که گاهی جوانان می‌رفتند و آنجا ورزش می‌کردند. من یک روز از آن ورزشگاه آمدم بیرون، رئیس دبیرستان می‌دانست که من با شعر سر و کار دارم و در بعضی از محافل یک چیزهایی خوانده بودم. ایشان چشمش که به من افتاد، صدام زد و گفت: «فلاتی! شنیدی که در دبیرستان چه اتفاق افتاده؟» آن روزها به نظرم آقای آیت خوستگار بود، اما هنوز داماد عمومی من نشده بود. آقای مدیر ادامه داد که: «این دبیر صاحب کرامت ما در درس روانشناسی موضوع شهامت را مطرح می‌کند و در این مقوله صحبت‌هایی بین جوانان و مرد عاقلی که می‌خواهد حرف خودش را به کرسی بنشانند، رد و بدل می‌شود. بچه‌ها هم شیطنستان

وقتی انقلاب شد و خلاقیت احساس کردند می‌توانند از بسیاری از رازها پرده بردارند، آن وقت خیلی‌ها متوجه شدند که این مرد سالیان درازی است که در این جهات زحمت کشیده، کارهای بسیاری را از پیش برده، با بسیاری از اهل سیاست و کیاست دمخور بوده، از یک سو به بازار، آیت‌الله کاشانی و از یک سو به دانشگاه و به حوزه قم مرتبط بوده است.

باشد برای من این قصه را روایت کرد و من برحسب روایت ایشان و مثلاً ذوق کودکانه شاعری که در واقع کودکی مضاعف است، این را نوشته‌ام و این ارزش دآوری ندارد و شما خودتان را به گناه نیندازید. این از ناحیه خود من در حد یک شوخی بوده است، چون من ندیده‌ام و برایم سخت است که این قصه را با ابعادی که از دو سه نفر از دخترانی شنیده‌ام که در کلاس بودند، بپذیرم. قطعاً قضیه دقیق‌تر و عمیق‌تر از این بوده است.

آقای آیت آدم پخته‌ای بود و به هیچ‌وجه ماجراجو نبود. ظاهراً مثل یک کوه آرام بود و بعدها بود که فهمیدیم درونش به اندازه دجله جوش و خروش است. هیچ کس از ظاهر ایشان پی نمی‌برد که یک آدم سیاسی باشد و نیز به‌خصوص رفتارش به هیچ‌وجه دلالتی بر هوسباره بودنش نداشت. به هر حال این بیچاره‌ای که قرار بود داماد خانواده ما بشود، واقعاً آدم ارجمندی بود و اعم از اینکه به دامغان می‌آمد یا نمی‌آمد و سال‌ها در آنجا بچه‌های ما را تربیت می‌کرد یا نمی‌کرد، ذاتاً آدم سیاسی، فوق‌العاده جدی و مسئولی بود. تصور اینکه بعضی از آدم‌ها اساساً اهل بازی و بازیچه باشند، سخت است و ایشان از آن قسم آدم‌های بود که گمان بازی و بازیچه بر او بردن، به کلی منتفی بود.

مثلاً فرض کنید در عالم ادبیات یک نفر از من بپرسد که حافظ شراب می‌خورد یا نه؟ من اصلاً شرم می‌شود که به این سؤال پاسخ بدهم. در باره مردی که خود می‌گوید قرآن را با ۱۴ روایت، زبَر می‌خواند، اساساً طرح چنین سئوالی خطاست. به قول مقام معظم رهبری، الان شاید قاریان بزرگ جهان بتوانند با سه چهار روایت قرآن بخوانند، اما حافظ در شعرش ادعا می‌کند که با ۱۴ روایت می‌خواند! بدیهی است شأن چنین شخصی اجل از آن است که گرفتار مسائل پیش افتاده عوامانه‌ای از جنس میخانه و خرابات و این مسائل باشد. او مانند هر شاعر دیگری از این کلمات برای رسانیدن مسائلی والا و ارجمند استفاده کرده است.

سرمشق تمام شاعران، خود قرآن بوده است. خود قرآن وقتی می‌خواهد بهشت را وصف کند، به شرابا ظهورا و شرابی که مزاجش کافور و زنجبیل است، انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها، حور، قصور و خیلی چیزهای دیگر اشاره دارد و بدین وسیله، از این گونه نهادهای قابل فهم آدمی استفاده می‌کند. شعرا هم در واقع اقتدا به قرآن کرده‌اند و اگر اقتدای به قرآن هم نکرده باشند، از زبان مردم، نمادهایی ساخته‌اند به عنوان نردبانی برای آسمان و از همین روی، شأن مردی مثل حافظ بسیار بالاتر از این ماجراهاست.

مردی مثل خاقانی گاهی از شراب حرف می‌زند و می‌گوید اینکه من گاهی به ضمیر اول شخص از شراب خوردن حرف می‌زنم، کسی مباد که خطا بیندیشد که شراب خوردن همچو منی، نسبت گناه به فرشته دادن است. یا کسانی مثل نظامی گنجوی، خاقانی، مولانا، حافظ، سعدی، این شخصیت‌ها در واقع شخصیت‌های روحانی پاکباز از همه جا رسته‌ای هستند که از این زبان استفاده کرده‌اند تا مفاهیم عالی را به ما منتقل سازند، اما هستند قومی که چهار کلمه ادبیات یاد گرفته‌اند، اما هنوز خلق و خوی عوام‌الناس، آن هم از نوع مبتذلش دارند و اینها هستند که مثلاً می‌گویند آن تلخوشی که صوفی ام‌الخبائثش خواند، تعبیری جز شراب ندارد و حافظ اگر هم در دوره پیری می‌نمی‌خورد، قطعاً در جوانی خورده است!

گل می‌کند و حرف را از این سو به آن سو می‌کشاند. بالاخره یکی از دخترها که جرئت بیشتری دارد، می‌گوید این شهامتی که شما به صورت مفهومی از آن دفاع می‌کنید و سخن می‌گویید، آیا به صورت مصداقی در حدی هست که اگر یکی از ما مثلاً به عنوان فرزند شما و به عنوان نسبتی که میان شاگرد و معلم هست بگوییم مرا بیوس، بیوسید؟ تا جائی که من می‌دانم و از دختران دیگر شنیده‌ام، ایشان ابتدا کمی جا می‌خورد، چون گمان نمی‌کند شیطنستان تا این حد باشد. اما حرف به جائی رسیده بوده که ایشان نمی‌توانسته از آن برگردد و روی این حرف تأکید می‌کند که من مثل پدر شما هستم و آن دختر خانم پرفضول را می‌بوسد.»

بعد شما فکر می‌کنید یک چنین موضوعی برای یک شاعر نوجوان، کم دستاویزی است؟ من چند بیتی سر هم کردم که الان یاد نیست، چون دیگر نخوستم به یاد بیآورم. شاید در کیهان آن سال‌ها، یک دو سه بیتی از آن چاپ شده باشد. من در آن شعر شرح دادم که در کلاس چنین بحثی می‌شود و دختری سؤال می‌کند و معلم جواب می‌دهد که بوسیدن اصولاً خطای فاحشی نیست، یک جور اظهار علاقه و محبت است و نهایتاً این اتفاق می‌افتد. وقتی خانم مدیر این حرف را به من گفت، یک ساعت بعدش این شعر را گفتم.

یکی از خویشاوندان سببی ما که خدا رحمتش کند، کارمند ارشد بانک کشاورزی بود و روی رقابت‌های خویشاوندی و حساسیت‌هایی که روی عمومی ما داشت این شعر را به لطایف الحیل از دست من بیرون آورد و فردا دست هر کسی یک برگه از این شعر بود و با تبلیغی که روی آن انجام گرفت، موضوع از دیوارهای آن شهر کوچک بیرون رفت. آدم‌هایی را که یک مقدار متعصب بودند، با دبیرستان وارد جنگ و پرخاش شدند که یعنی چه؟ این مسائل چه معنا دارد؟ آیا موضوع حقیقت دارد؟ ندارد؟

در مرحله بعد من ناچار شدم عین مسئله را شرح بدهم که ای مردم! من در آن کلاس نبوده و این چیزها را به چشم ندیده‌ام. یکی از کسانی که احتمالاً او هم ندیده است برای اینکه رئیس دبیرستان است و نمی‌توانسته در کلاس بوده

● ● ●
به من گفت می خواهی ادیب بشوی،
دنبال دانش های حاشیه ای نباش تا
وسوسه درست گفتن و بلیغ گفتن
و نیکو گفتن، تو را از اصل معبود
دور نیندازد و دچار دغدغه نشوی.
گاهی شعر درست هست یا نیست
و مثلا مطابق اوزان عروضی هست
یا نیست. همین کافی است که شما
روی ۲ بیت چند بار بنویسی و خط
بکشی و مچاله کنی و دور بیندازی
و دیگر ادامه ندهی. شاعر باید یک
چیزهایی را نداند تا با دل و با تمام
وجود، کارش را پیش ببرد.

است که عمده آن حرف‌ها، حتی اگر صورتی از آن
قضیه هم اتفاق افتاده باشد، به آن معنی نیست که دیگران
دیدند. در بسیاری از موارد یک پدر روحانی ممکن است
فرزندش را ببوسد، ولی از بوسه تا بوسه، از زمین تا
آسمان فرق است. شیطان بر شانه ضحاک بوسه می‌زند،
مار می‌روید. بسیاری از بوسه‌ها کلید جهنم و شهوتند و
بسیاری از بوسه‌ها در حقیقت بر دست پیر، پدر، مادر حتی
پا و صورت کسی که شأن دارد و در واقع خداوند به آن
توصیه کرده، کلید بهشت است. باید شخص با چه نیتی
وارد ماجرا شده است. آنچه من شنیدم از آدم‌های مغرض
بود و آنچه که مرا تحریک به نوشتن آن اشعار کرد، نشاط
اضافی بود که آدم در جوانی دارد.

تعبیر من این است که اگر کودک باشی، شعر هم بگویی،
در واقع می‌شود کودکی مضاعفاً کودک همین طوری
هم شیطنت دارد. شیطنت شعر را هم که به آن اضافه
کنید، می‌شود یک درد بی‌درمان و خلاصه یک روز باید
نسبت خودت را با حرفی که زده‌ای، روشن کنی. من
می‌توانم با صمیمیت تام و تمام و بدون قید خویشاوندی
و وابستگی بگویم که امروز بسیار بیشتر از هر روز دیگری
باور دارم که کل این قضیه، ساخته و پرداخته اذهانی نبوده
که می‌خواستند غوغایی به پا کنند و مسائل دیگری در آن

این جور مسائل نکن. تا می‌توانی مطالعه کن. بعد هم
یک مطلبی را به من گفت که هنوز هم سر کلاس‌هایم
اگر کسی در مورد شعر از من بپرسد، من همان حرف
ایشان را به او می‌زنم. ایشان به من گفت: «برای شاعر
بودن احتیاج ناداری عروض بخوانی، بدیع بخوانی، علوم
بلاغی بخوانی. اینها برای یک ادیب خوب است، ولی
یک شاعر باید شعر بخواند و با صدای بلند و درست
هم بخواند، یعنی ۲ تا مصراع میزان‌هایش درست باشد
و شنونده را جذب و جلب کند. هرچه شعر را درست‌تر
بخوانی، ترازوی ذهن تو زودتر تنظیم می‌شود و هرچه
بیشتر بخوانی، دسترسی تو به کلمات مورد نظر و مصالح
شعر کامل‌تر می‌شود.»

من هنوز هم شیوه‌ای را که به بر و بچه‌هایی که به من
مراجعه می‌کنند که چه جوری شاعرتر بشویم یا شاعر
بشویم، توصیه می‌کنم همین حرفی است که آن آدم خوب
که خدا رحمتش کند، به من گفت. نمی‌دانم تا چه حد این
مسئله که من به‌نوعی در آن دخیل بودم، از جهت شرعی
جرم است، ولی واقعیت این است کسانی که می‌خواستند
از آن در مجلس استفاده کنند، اشتباه کردند و به آنهایی که
در غیر این مورد آن را نقل کردند، می‌گویم که او مسلمان
و سیاسی بود و اصلاً چنین شخصیتی خودش را قربانی
چنین مسائل پیش پا افتاده و مبتذلی نمی‌کند. اصلاً در آئین
این‌گونه آدم‌ها نیست که خودشان را در ماجراهایی از این
دست داخل کنند، بنابراین بر اساس عقل و خرد جمعی
و چیزهایی که انسان بعد از سالیان دراز می‌فهمد، متوجه
می‌شود که در قضاوت در باره دیگران هرگز نباید عجله و
زود مردم را متهم کرد و به‌خصوص از ابزاری که خداوند
در اختیار انسان قرار می‌دهد، نباید سوءاستفاده کرد.

فرمودید مرحوم شهید آیت در دیداری که با ایشان در
ایستگاه راه آهن دامغان داشتید، شما را تشویق و ترغیب
به پیگیری در هنر تان و در باب شعر و شاعری کرد. به
نظر می‌رسد این رفتار از سوی ایشان، آن هم پس از آن
اتفاق تلخ که شما نیز به‌نوعی در آن سهیم بودید، نشانه
مناعت طبع اوست که نه تنها از دست شما ناراحت
نشده، بلکه حضرت تعالی را تشویق هم کرده است؟
مسئله همین طور است، برای همین برای من مسجل

اینها حرف‌های کودکان‌های است. اینجا مشرق زمین است
و بزرگان قائلند به اینکه اگر قرار است برای کسی اتفاق
مهمی بیفتد، در جوانیش می‌افتد. اگر در جوانی به ثواب
گرایید و راه درست را پیش گرفت، شاید عنایت خدا
دستش را بگیرد و به جایی برسد و گرنه اینکه سال‌ها
بمانی و همه اشتهایت از بین برود، یعنی طبیعت، میل را
از تو سلب کند، آن وقت دیگر توبه محسوب نمی‌شود.
در زمانی که بسیاری از اعمال، عین گرفتاری و بیماری
است و شما خودت‌تان را عقب می‌کشید، نمی‌توانید ادعا
کنید توبه کرده‌ام.

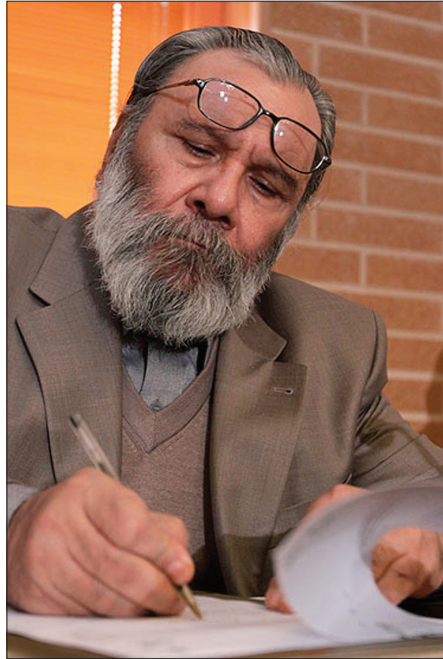
به هر حال در این مورد هم می‌خواهم عرض کنم باز هنوز
ما زنده‌ایم و آن بزرگوار (آیت) در عالم دیگری است. یک
نکته را شاید نباید با صمیمیت شهرستانی خودم ناکفته
بگذارم که از خشکی و عبوسی و سکوت خاص ایشان
خوشم نمی‌آمد. ایشان به جد سخن نمی‌گفت و جز با
کسانی که همتا و همپای او بودند، سخن نمی‌گفت و در
واقع با جوان بانشاطی که دلش می‌خواهد شعر بگوید،
شوخی کند، لطایف ادبی بشنود، چندان از در لطف و
محبت در نمی‌آمد. من از این گونه سخت‌گیری‌های
ایشان یک جور حتی دلخوری داشتم، یعنی خوشم
نمی‌آمد. حتی تا همین اواخر هم که چندین مرتبه بعد از
انقلاب به منزلشان رفتم و بعدها هم سال‌ها در منزل ایشان
ساکن بودم، یعنی خانه ایشان در اجاره من بود و خانواه به
خاطر رنجی که در آنجا برده بودند، به جای دیگری منتقل
شده بودند، باز خاطره همان حالت عبوسی ایشان در من
بود و من آن حالت را دوست نداشتم؛ بنابراین این نکته
هم باید گوش‌زد اهل خرد باشد که حرف‌هایی که یک
نوجوان در شعرش می‌آورد و نقل قصه هم از زبان دو سه
تا خانم که همکار ایشان بوده و او هم چهره خشنی داشته
که لابد خانم‌ها در دفتر دبیرستان با حضور وی هر حرفی
را نمی‌توانسته‌اند بزنند و هر شوخی‌ای را نمی‌توانسته‌اند
بکنند، لابد نتیجه چنین حالاتی هم هست.

می‌خواهم بگویم ایشان به خاطر اینکه در شریعت خشک
بود و به هیچ وجه عیبی در این موضوع متوجه ایشان
نیست، مورد چنین شایعات و سخن‌هایی قرار گرفت.
اتهام ایشان این بود که پای چیزی که به آن اعتقاد داشت،
به جد ایستاد. یک اخلاق مطابق حال و فعال خودش
داشت که ملکه‌اش شده بود و نمی‌توانست از آن حالت
بیرون بیاید و به حال دیگری تظاهر کند؛ بنابراین اطرافیان
از او خوششان نمی‌آید و هیچ کدام از آنها با او دوستی
نداشتند و لذا کسانی را تحریک و تشویق به پراکندن
داستان‌هایی که نقل کردم، می‌کردند و من فکر می‌کنم تنها
کسی که از همه بیشتر رنجید، خود ایشان بود.

اما این نکته هم گفتنی است که من یک شب، مسیر
یک کیلومتری به راه‌آهن دامغان را که آن وقت‌ها تقریباً
تفریحگاه مردم دامغان بود، طی کردم و رفتم آنجا تا قدم
زدم. قطار می‌رفت و مسافرها را تماشا می‌کردم. معلم‌ها
هم به آنجا می‌آمدند. یک شب در آنجا با آقای آیت روبرو
شدم. سلام کردم. ایشان ابتدا رفت، بعد ایستاد و مرا صدا
زد. من تا شعر گفته بودم، یکی شعری که ایشان را
متهم کرده بودم و یکی هم شعری که یک جور برائت
بود. شعر دومی چندان گل نکرد، یعنی جماعت، آن را
ناشنیده گرفتند. آن روزها مدعی شده بودم که شعر دوم
از من است و شعر اول از من نیست (با خنده). ایشان به
من گفت: «فلانی! هر دو شعر از توست و کارت خیلی
خوب است. قدر خودت را بدان و خودت را مشغول



تابستان ۱۳۵۸ - حضور در جمع بسیجیان نور اصفهان



مقیم بودند. وی در عین حال بسیار مورد احترام شاه شاه بود، چون وقتی شاه بیمار شد، برای اولین بار هلی کوپترها و هواپیماها برای بردن ایشان به سمنان آمدند تا او را به بیمارستانی در تهران ببرند. این شخصیت عجیب و غریب در صدسالگی ازدواج کرد و خداوند به او فرزندی داد که آخرین معلم حکمت بود و شاید پس از ایشان، حوزه هم تعطیل شد. ایشان سحرگان که از خواب برمی خاست، شاگردان زیادی در محضرش حضور داشتند و نوبت به نوبت، کاتب امالی ایشان بودند. در مرحله اول ایشان تفسیر املاء می کرد و شاگردان می نوشتند، بعد وارد مسائل فقهی می شد و در یک مرحله هم شعر می گفت. باور کردنی نیست که علامه می نشست و به همان شیوه تفکر و تأملش در فلسفه و فقه، سرش را پائین می انداخت و مثلاً ۲۰۰ بیت یک قصیده را به شاگردانش املاء می کرد و آنها می نوشتند. امروز این قصائد هست. شاید در مقایسه با قصائد خاقانی و بعضی از شعرایی که فقط شاعر بودند، شعر چندان بلندی نباشد، ولی اشعاری است که به یک حکیم تعلق دارد.

خب! ما بخت این را داشتیم که گاهی در حوزه کرامت ایشان برویم، در گوشه‌ای بنشینیم و استفاده بکنیم. دیگر اینکه برادر خانمش، همان خانمی که در سن صد سالگی گرفته بود، شاگرد آن کلاس بود. ما واسطه‌ای داشتیم که بدان واسطه می توانستیم در کلاس ایشان حضور پیدا یابیم و فرمایشاتشان را گوش کنیم. در شاهرود هم همین طور، ۲،۳ چهره برجسته از خاندان جلالی‌ها بودند که از سادات بسیار ارجمند و صحیح‌النسب شاهرودند، از جمله آقای مهدی جلالی و آقای مهندس جلالی. مهدی جلالی از شعرای بسیار توانای شاهرودند.

منظور اینکه اطراف ما خالی نبود. آقای آیت هم همان طور که عرض کردم، در واقع تمایلی به مسائل سیاسی نبود و می شود گفت ایشان آن گاه شکفت که شما مثلاً از آیت‌الله کاشانی می پرسیدی، از دکتر بقایی می پرسیدی، از نواب می پرسیدی، با توانایی تمام وارد عرصه می شد و همه وجودش لبریز از نشاط سخن گفتن می شد، در حالی که به مسائل دیگر چندان میلی نداشت، با این همه، آن حرفی که در آن شب در راه‌آهن دامغان به من زد، هنوز هم شیوه من در تعلیم شعر به کسی است که به من رجوع می کند که اول عروض و قافیه بخوان. اگر می خواهی ادیب بشوی دنبال دانش‌های این چنینی نباش تا وسوسه درست گفتن و بلیغ گفتن و نیکو گفتن، تو را از اصل معبود دور نیندازد و دچار دغدغه نشوی. گاهی شعر درست هست یا نیست و مثلاً مطابق اوزان عروضی هست یا نیست. همین کافی است که شما روی ۲ بیت چند بار بنویسی و خط بکشی و مجاله کنی و دور بیندازی و دیگر ادامه ندهی. شاعر باید یک چیزهایی را نداند تا با دل و با تمام وجود، کارش را پیش ببرد.

ایشان توصیه‌اش این بود که به جای این کار شعر بخوان و با صدای بلند هم بخوان. در این صورت است که ترازوی ذهنت هم درست می شود و مصالحی را که می خواهی از مفردات و ترکیبات به دستتانی می آید، کلماتی که ضد یکدیگرند یا در واقع مثل یکدیگرند، یعنی مراعات النظیرند یا متضاد، اینها در واقع خودشان را به شما نشان می دهند و شما از شعرای بزرگ‌تر می آموزید که شعر چگونه زیبا می شود و از خود شعر، یعنی مصداق می آموزید، چون مفهوم تا یک حدودی آدم را گم می کن. و انصافاً حرف درستی بود، خدا رحمتش کند. ■

و وقتی سال‌ها پیش آقایان در مجلس این را طرح کردند من در کیهان دفاعیه‌ای نوشتم و صراحتاً گفتم که ماجرا چه بوده، چون نخواستم مسئله‌ای که برای خود من هم یقینی نبود، اسباب خدشه برای مرحوم آیت شود. البته آن آدم در آن زمان بزرگ‌تر از این بود که این حرف‌ها به او خدشه وارد کند، ولی به هر حال کاری را که از دستم برمی آمد، انجام دادم.

آیا تشویق و ترغیب شما به دقت در ظرائف و دقائق شعر و شاعری توسط مرحوم آیت، آیا برای شما جذبه‌ای ایجاد کرد؟

من فکر می‌کنم چند مرتبه به تکرار این معنا را گفتم که آقای آیت ذاتاً خشک بود و گاهی این خشکی، باعث تردامنی می‌شود، یعنی دیگران چون نمی‌توانند شما را تحمل کنند، نسبت‌هایی به شما می‌دهند تا یا از جنس خودشان تلقی شوید یا بدتر از خودشان. آیت اهل شوخی و خنده و مسائلی از این قبیل به حدی که در حضور هر کسی بگوید و بخندد، نبود. آنچه که من شنیدم در سر کلاس، استاد بسیار خوب و مسلطی بود و در عین حال شوخ‌طبعی‌های یک سویه یک استاد را هم داشت، اما نمی‌شد با او شوخی کرد.

در آن دوران، بین ما و ایشان فاصله تقریباً بزرگی وجود داشت. ما تازه ادبیات را شروع کرده بودیم و قوت بحث و فحوض نداشتیم و حتی درست سؤال پرسیدن که خودش یک کمالی است، از ما بر نمی‌آمد، چون بخش اعظم دانش، سؤال درست پرسیدن است. من حتی همین قدر هم پرسش نداشتیم که بتوانم بهانه و از سردی طبیعت ایشان عبور کنم. آیت با شعرا و ادبای شهر و دیار ما از جمله میرزا محمدعلی کشاورز، میرزا علی‌اصغر کشاورز یا میرزا محمدعلی طاهر که صاحب اثر بودند و صاحب علم و بسیاری از آنها از شاگردان مرحوم ادیب نیشابوری بودند، سر و کار داشت.

شهر ما خالی از استاد نبود. بعداً هم که من به سمنان رفتم، در آنجا علاوه بر فرزندان یغسا و نوادگانش، از حوزه درس شخصیت‌های دیگر هم استفاده کردم. روزگاری که ما در سمنان بودیم، شخصیت‌های بزرگی مثل علامه حائری مازندرانی که طیب هم بود، در آنجا

دخیلند، خصوصاً که عرض کردم این شخص در آنجا تبعید بود و او را آورده بودند آنجا که بدنامش کنند و نگذارند در مسیری که با صراحت پیگیر آن بود، حرکت کند.

ایشان حتی به عمومی من گفته بود من معلم نیستم، یک آدم سیاسی‌ام، چون یک معلم همه وجودش صرف کار تعلیم و درس است، در حالی که من به محصولات بزرگ‌تری در کلیات عالم فکر می‌کنم. یادم هست که ایشان یک شب پیرامون مسئله سپاه و ارتش با دیگران صحبت می‌کرد. در حاشیه این را شنیدم که کسی گفت آخر چه معنا دارد که شما هم ارتش را تثبیت می‌کنید و می‌خواهید باشد و هم سپاه را ایجاد می‌کنید. دو تا نیروی نظامی در یک کشور چه معنا دارد؟ ایشان جواب دادند: «اگر توفیق داشته باشیم، این را هم ارتقاء می‌دهیم. ۳ تا باشد از ۲ تا بهتر است. دست کم اینکه جلوی کودتاها را می‌گیرد.»

این حرفی است که من در حاشیه بودم و شنیدم. حالا نمی‌دانم این حرف را از قول خودش می‌گفت یا از قول امام و یا از قول شورایی که با هم کار می‌کردند، اما این حرف را شنیدم که قائل بود به این که ۲ تا نیرو در کشوری مثل کشور ما که غزب در آن مطامع بسیار زیادی دارد و پیوسته درصدد تحریک است و بسیاری از ما هم تحریک‌پذیر هستیم، ضروری است و باید بسیاری از کفه‌ها را متعادل و به نوعی رفتار کنیم که دشمن نتواند رسوخ کند.

این سیاسی است و درست هم فکر می‌کند و بسیاری از حوادث هم نشان می‌دهند که حضور این ۲ نیرو راهگشا بود. چه کسی می‌داند که نزدیک نشدن به حوادثی از قبیل کودتا شاید به خاطر همین بود که این ۲ قوه با هم بودند. وقتی مسئله نوژه پیش آمد، اگر نیروهای دیگری در معرکه نبودند، شاید ارتش تبعیت می‌کرد و پیش از آنکه بتوان کاری کرد، مهار امور از دست می‌رفت.

آدم‌هایی از قبیل آیت سیاست را می‌فهمیدند، بنابراین این قصه باید یک لطفیه تلقی شود و بیشتر از این نباید برایش حساب باز کرد. اصل ماجرا را هم اگر بر دروغ محض نگذارند، باید بر اشتباه در دریافت از نیات یک انسان بگذارند، چون این ویژگی‌ها هستند که حقیقت را معنا می‌کنند و با توجه به شأن آدمی چون آیت، نسبت دادن این نکته به او که در کلاس، به دختری که در مقام درس و بحث فرزند او محسوب می‌شود، نظر سوئی داشته، مثل نسبت دادن حیض است به فرشته و نسبت دادن شراب خوردن است به حافظ، آن هم در زمانه‌ای که برای نماز خواندن به کسی جایزه نمی‌دادند و برای مسلمان بودن به کسی احترام نمی‌گذاشتند.

این نسبت من بود با موضوعی که روزگاری اتفاق افتاد

- آیت اهل شوخی و خنده و مسائلی
- از این قبیل به حدی که در حضور
- هر کسی بگوید و بخندد، نبود.
- آنچه که من شنیدم در سر کلاس،
- استاد بسیار خوب و مسلطی بود و
- در عین حال شوخ‌طبعی‌های یک
- سویه یک استاد را هم داشت، اما
- نمی‌شد با او شوخی کرد.

بسیار انسان مخلصی بود

«سلوک فردی و سیاسی شهید دکتر آیت»
در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر علی قائمی

درآمد

تدریس در دارالتبلیغ در سال‌های قبل از انقلاب و سپس همراهی در مجالس خبرگان و اول و همفکری در مواضع اصلی از جمله دفاع از اصل ولایت فقیه، شناخت دقیقی از شهید آیت را توسط دکتر قائمی رقم زده است که در این گفتگوی مفصل با دقت زیاد در باره آنها سخن گفته شده است.



از چه زمانی و چگونه با مرحوم شهید آیت آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم ما با جناب آیت از پیش از انقلاب و هنگامی که در قسمت جامعه‌شناسی مطالعاتی داشت، سلام و علیک داشتیم و هر دو در مؤسسه دارالتبلیغ که زیر نظر آیت‌الله شریعتمداری اداره می‌شد، جامعه‌شناسی تدریس می‌کردیم. مرحوم مطهری هم در آنجا تدریس می‌کرد. این نکته را هم عرض کنم که کسر شأن ایشان نیست که بگوئیم دکتر جامعه‌شناسی نیست. ایشان فوق لیسانس جامعه‌شناسی داشت. در حزب جمهوری اسلامی فعال بود و یکی از ارکان به حساب می‌آمد. من عضو حزب نبودم، ولی از سال ۴۸ و زمانی که ایشان در اروپا و آلمان بود و من هم در کشور فرانسه، با ایشان آشنا شدم. ایشان بارها از من خواست عضو حزب بشوم، ولی من گفتم حاضرم هر خدمتی که هست انجام بدهم، اما عضو نمی‌شوم. به حزب هم واقعا معتقد بودم و آن را قبول داشتم، ولی به دلایلی عضویت حزب را نپذیرفتم.

مرحوم آیت یکی از اعضای مهم حزب بود و در آنجا فعالیت‌های خوبی داشت. من هم به حزب آمد و شد داشتم و گاهی نظراتی از من می‌خواستند و من هم شرکت می‌کردم، تا اینکه بالاخره مسئله خبرگان مطرح شد. اساسا آشنایی بیشتر من با مرحوم آیت در خبرگان بود. قبل از آن به صورت جسته و گریخته با هم ارتباط داشتیم، گو اینکه مقداری هم پیش و کم رابطه علمی وجود داشت.

ایشان در خبرگان جزو منشی‌های خبرگان بود. در مجلس خبرگان تا آن مقداری که من یاد می‌آید ۵ نفر عضو هیئت رئیسه بودند. در رأس همه آیت‌الله منتظری بود. ایشان رئیس مجلس بود. مستحضر هستید که ایشان آن موقع به دلیل نزدیکی‌اش با امام آبروی بسیار داشت، تا حدی که صحبت جانشینی‌اش پس از امام مطرح بود، منتهی اداره مجلس به عهده مرحوم بهشتی بود.

آقای منتظری از لحاظ فقاقت خیلی بالاتر از مرحوم بهشتی بود، ولی آقای بهشتی اروپا دیده بود و کارها

و مسایل مربوط به امور و جریان‌های سیاسی را بهتر می‌دانست. ایشان در جای رئیس مجلس می‌نشست و آقای منتظری در کنارش و در حقیقت معاونش بود. آیت به عنوان منشی خبرگان در بالا می‌نشست و جزو هیئت رئیسه مجلس بود و کارها را سر و سامان می‌داد. بعدها انس بیشتری با هم پیدا کردیم.

بعد از مجلس خبرگان رسیدیم به مجلس شورای اسلامی که من هم حضور داشتم. آن چیزی که مایه درخشیدن مرحوم آیت شد، درگیری او با بنی‌صدر بود و سلامتیان که در حقیقت دست راست بنی‌صدر به حساب می‌آمد و مخالف جدی آیت بود. بگویم در آنجا زیاد شد و پرده‌ها کنار رفت. اتهاماتی که بر آیت وارد کرده بودند، مخصوصا اتهام سلامتیان و قیحانه بود. آیت هم خیلی مردانه از خودش دفاع کرد تا حدی که رای مجلس به نفع او تمام شد. حزب جمهوری اسلامی با بنی‌صدر مخالف بود. امام اصرار داشتند به اختلافات دامن نزنید. شهید بهشتی در رأس حزب و آقای هاشمی رفسنجانی و دیگران سعی داشتند به سکوت بگذرانند، ولی گاهی بحث مخالف‌ها و موافق‌ها در مجلس شدت می‌گرفت. البته اکثریت در مجلس با اعضای حزب جمهوری اسلامی بود.

شما جامعه‌شناسی خوانده‌اید؟

من دکترای علوم تربیتی و نیز دکترای جامعه‌شناسی دینی از دانشگاه سوربن پاریس دارم.

پس باید سلامتیان و بنی‌صدر را می‌شناختید، چون آنها هم سال‌ها در فرانسه بودند؟

بله، با بنی‌صدر گاهی هم‌کلاسی بودیم. با دکتر حسن حبیبی هم همین‌طور. البته این نکته را عرض کنم برخلاف آنچه را که شایع است، بنی‌صدر معروف بود به دکتر بنی‌صدر، ولی دکترانگرفته بود. داستان این‌طور است که در فرانسه برخلاف اینجا، اختیار در دست استاد است. هر استادی در دوره دکتری، استاد راهنمای ۵ دانشجویست و اینها درست مثل بچه‌های او و دائما همراهش هستند. رأی کلی و نهائی با استاد است و مثلا اگر بگویند آقا! تو لیاقت نداری دکتر را

بگیری، حرفشان حجت است. یک نمونه ساده عرض کنم. در سال اول دوره دکترای در رشته علوم تربیتی درس می‌خواندم. یک روز به استادم گفتم آقا! من این مطالب را بلدم. ایشان گفت بسیار خوب اگر مایل هستی، من حرفی ندارم و امتحانت می‌کنم و از من امتحان تخصصی گرفت، یعنی به صورت سؤال و جواب. من نمی‌دانستم نتیجه چیست تا اینکه بالاخره یک روز استاد به من گفت نامه‌ای نوشته‌ام. برو و از دفترم بگیر. من هم رفتم و نامه را گرفتم و دیدم خطاب به دانشگاه نوشته او را برای سال دوم دکترای ثبت نام کنید، در حالی که هنوز سال اول تمام نشده بود، یعنی اختیارات اساتید به این میزان است.

در آنجا امتحان کتبی خیلی کم دارند و اغلب امتحاناتشان به صورت گفتگو است. مثلا من با فلان استاد صحبت می‌کنم و گپ می‌زنم و تصور می‌کنم که یک گفتگوی معمولی است، در حالی که او دارد حرف‌هایی را دو ماه قبل زده، چک می‌کند تا ببیند فهمیده‌ام یا نه؟ به همین دلیل است که وقتی می‌خواهی تز بگیری، استاد می‌گوید حالا یک سال صبر کن، دو سال صبر کن. من دوستانی داشتم که در همان دانشگاه پاریس، دوره دکترایشان ۱۶ سال

آن چیزی که مایه درخشیدن مرحوم آیت شد، درگیری او با بنی‌صدر بود و سلامتیان که در حقیقت دست راست بنی‌صدر به حساب می‌آمد و مخالف جدی آیت بود. بگویم در آنجا زیاد شد و پرده‌ها کنار رفت. اتهاماتی که بر آیت وارد کرده بودند، مخصوصا اتهام سلامتیان و قیحانه بود. آیت هم خیلی مردانه از خودش دفاع کرد تا حدی که رأی مجلس به نفع او تمام شد.



همان جا هم چاپ شد. ببینید این که بگوئیم آیت در آنجا درس می‌داد که شأن او را کم نمی‌کند. شب شهید مطهری هم درس می‌داد، همان مطهری‌ای که پاره تن امام بود. بعد هم که متوجه شدیم امام موافق نیستند، نرفتیم و من تا زمانی که آقای شریعتمداری فوت کرد، دیگر ایشان را ندیدم.

مطالبتان در مورد خبرگان ناتمام ماند.

مرحوم آیت از اصل ولایت فقیه خیلی دفاع می‌کرد. بسیاری از روحانیون با این اصل مخالف بودند، از جمله شیخ علی‌تهرانی که در خبرگان برسر همین مسئله ولایت فقیه با او دست به یقه شدم. مسئله دیگر در آن زمان این بود که آیا زن می‌تواند به عنوان رئیس جمهور معرفی شود یا نه؟ یک عده مثل مقدم مراغه‌ای و شیخ علی‌تهرانی دفاع می‌کردند. این را عرض بکنم من از ۸ سالگی تا به الان در کار طلبگی هستم و حتی بعد از انقلاب خیلی هم اصرار بود که لباس روحانیت بپوشم. بعضی از آیات جلسه‌ای ترتیب دادند و لباس آوردند، اما من قبول نکردم. شیخ علی‌تهرانی فکر می‌کرد من یک فکلی خالص هستم و سر مسئله ریاست جمهوری زن، خیلی جیغ می‌زد که حتماً بایستی زن رئیس جمهور شود. من با او بحث کردم که این امر در اسلام سابقه ندارد. حضرت رسول(ص) وقتی به جنگ می‌رفتند، هیچ وقت به دخترشان فاطمه(س) نفرمودند تو جانشین من باش.

شیخ علی‌تهرانی می‌گفت نخیر سند داریم. من هم گفتم سند را بیاور. گفت الان که ندارم، مشهد که رفتم، می‌آورم گفتم بسیار خوب کی می‌روی مشهد؟ گفت این هفته. گفتم روز شنبه من منتظرم سند را بیاوری. گفت باشد. روز شنبه آمد و اول کسی که موی دماغش شد، من بودم و گفتم آقا سند؟ گفت وقت نکرده‌ام هنوز. گفتم: اشکالی ندارد. کی می‌خواهی دو باره بروی مشهد؟ گفت هفته بعد. گفتم هفته بعد منتظرم. هفته بعد هم گذشت و هفته بعد آمد و خبری نشد. گفتم تو خیال کردی که من اسیر دست تو هستم و تو را ول می‌کنم؟ من این کاره‌ام، کار طلبگی کرده‌ام. تو می‌خواهی به حساب اینکه فکلی هستم، مرا رد کنی؟ و دست به یقه شدید. آقای منتظری از آن بالا آمد پائین و گفت قائمی! تو را به پیغمبر قسم می‌دهم صرف نظر کن. دست کشیدم و گفتم تو فکر کردی من بخور تو هستم؟ داستان ما خیلی مفصل است. ایشان به نظر من خیلی خیانت کرد. خیانت عمدی هم کرد، نه اینکه بگوئیم اشتباه کرد. سر همین اصل ولایت فقیه، زمانی که بحث‌های مختلفی شد و هر کسی نظری داد. آخر بنا شد رأی بگیرند. این قضیه دقیقاً به یاد من هست. مجلسی که ما بودیم یک در شرقی داشت، یک در غربی. همین که خواستند رأی بگیرند، بنی‌صدر از در غربی رفت بیرون.

شما به چشم خودتان دیدید که خارج شد؟ برخی می‌گویند او مدافع اصل ولایت فقیه بود و این طور نبود که رأی نداده باشد.

نخیر، روز قیامتی هم هست. من با چشم‌های خودم دیدم. الان بنی‌صدر چه تأثیری در سرنوشت من دارد و من چه نفعی از این حرف می‌برم؟ این را که می‌گویم، روز قیامت باید جواب بدهم چرا؟ من کنار در شرقی نشسته بودم و روبروی من هم در غربی در دید من بود و می‌دیدم که چه کسی می‌رود بیرون و چه کسی

وقتی که مرا به دارالتبلیغ دعوت کردند، با دو سه نفر صحبت کردم. یکی شهید مطهری بود که من مختصری شاگردی ایشان را کرده بودم. ایشان به من گفت برو و چند ساعتی درس بده. من هفته‌ای یک روز می‌رفتم قم و در آنجا دو تا کلاس داشتم. با آیت‌الله سبحانی هم مشورت کردم. ایشان هم در آنجا درس می‌داد. یک سال درس دادم، بعد از یک سال در باره تدریس مرحوم آیت در جامعه‌شناسی از من سؤال کردند که گفتم در این زمینه خوب و صاحب‌نظر است و ایشان هم آمد. پس این طور نبود که کسی سعایت کند و بیرونش کنند. اتفاقاً آقای شریعتمداری خیلی خوب از او استقبال کرد. پسرش هم همین طور. هر دو تأییدش کردند. بعضی‌ها می‌خواهند یک مقدار آب و روغن قضا را زیاد کنند. من الان سنم ۷۴ است و عمرم در تألیف گذشته است، بنابراین به دنبال پست، زنده باد و مرده باد نیستم که بخواهم مطلبی خلاف واقع بگویم. تا کی درس دادید؟

تا نزدیکی‌های انقلاب. آیت هم همین طور. بعد از اینکه امام تشریف آوردند، خیردار شدید که در مورد دارالتبلیغ نظر موافق ندارند و آمدیم بیرون.

یعنی شما تا آخرین لحظه آنجا فعالیت می‌کردید؟ بله، من هفته‌ای یک بار می‌رفتم قم و در چند تا مؤسسه درس می‌دادم. یکی مؤسسه در راه حق بود که آقای مصباح اداره می‌کرد. یکی مؤسسه‌ای بود به نام پیام امام علی و دیگری مؤسسه عدل علی. من اول صبح می‌رفتم قم و در این مؤسسات می‌چرخیدم. ما در کلاس‌ها با هم بودیم. مرحوم مطهری می‌رفتند درس می‌دادند و می‌آمدند بیرون، بعد من می‌رفتم درس می‌دادم. همین طور آقای سبحانی و مرحوم آیت. گاهی موازی هم، من در یک کلاس درس می‌دادم و او هم در کلاس دیگری. آیت جامعه‌شناسی و من هم روان‌شناسی درس می‌دادم. من گاهی تعلیم و تربیت و گاهی جامعه‌شناسی هم تدریس می‌کردم. در آنجا که بودم، یک کتاب جامعه‌شناسی نوشتم و

طول کشید. دوستان دیگری داشتیم که ۱۱ سال طول کشید که الان بعضی از اینها در تهران استاد دانشگاه هستند. بنی‌صدر برخلاف قول معروف، اهل درس و بحث نبود.

پس آن کتاب‌هایی که نوشته چه هستند؟

کتاب‌های مهمی نیستند.

آن بحث‌های اقتصادی چه؟

چیزی ندارد، به هر حال ما این کاره هستیم. برخلاف ایشان آقای حسن حبیبی است. من کسی را از لحاظ جامعه‌شناسی حقوقی نمی‌شناسم که به این میزان علم و اطلاع داشته باشد. اصل پیش‌نویس قانون اساسی را ایشان نوشت. نمی‌خواهم بگویم پیش‌نویس ایشان تصویب شد، چون بالغ بر ۳۶ اصل پیش‌نویس به مجلس خبرگان آمد و جرح و تعدیل کردند و اصلاحاتی شد. اگر یادتان باشد آقای خاتمی هم معروف بود به دکتر خاتمی، در حالی که ایشان دانشجوی دوره فوق لیسانس الهیات بود که درشش را تمام هم نکرده بود. فوق لیسانس بود، ولی معروف بود به دکتر.

به هر حال بنی‌صدر با ولایت فقیه موافقت نداشت، نه تنها او، بلکه چند تا از روحانیون هم که الان معروفند به طرفداری از ولایت فقیه، آن موقع مخالف بودند. الان خیلی چیزها دیگر فراموش شده است. منظور اینکته تنها بنی‌صدر مخالف نبود، خیلی‌های دیگر هم مخالف بودند. بعضی‌ها هم که طرفداری می‌کردند می‌گفتند دامنه اختیارات نباید به این وسعت باشد. بعضی از افراد شخصی برخلاف انتظار اینها بیش از حد بر ولایت فقیه اصرار داشتند. به عنوان مثال خودم را عرض کنم. من از سال ۱۳۴۸ و هنگامی که امام در نجف مسئله ولایت فقیه را مطرح کردند، ولایت فقیه

- حزب جمهوری اسلامی با بنی‌صدر مخالف بود. امام اصرار داشتند به اختلافات دامن نزنید. شهید بهشتی در رأس حزب و آقای هاشمی رفسنجانی و دیگران سعی داشتند به سکوت بگذرانند، ولی گاهی بحث مخالف‌ها و موافق‌ها در مجلس شدت می‌گرفت. البته اکثریت در مجلس با اعضای حزب جمهوری اسلامی بود.

را درس می‌دادم. شاگردانم هم الان هستند که گواهی می‌دهند. نوشته‌هایشان هم هست.

کجا درس می‌دادید؟

در شهرستان‌های مختلف. من در سال ۵۳ آمدم ایران و در قم در دارالتبلیغ درس می‌دادم.

یکی از شاگردان شهید آیت می‌گفت خیلی اجازه ندادند شهید آیت در دارالتبلیغ درس بدهد.

نه، مطلب چیز دیگری است. الان خیلی‌ها می‌خواهند خودشان را انقلابی نشان بدهند و از این حرف‌ها می‌زنند. نه این طور نیست. دروغ است. من در عمرم یک دقیقه هم مقلد آقای شریعتمداری نبوده‌ام، ولی این حرف‌هایی شدید و غلیظی را هم که در مورد ایشان می‌زنند که این را بیرون کرد و این جور حرف‌ها را قبول ندارم. اساساً چنین خلقیاتی نداشت.

■ مرداد ۱۳۵۸، قم، دکتر علی قائمی و نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی در دیدار با امام خمینی.



می کردیم، حرفمان مثل توپ صدا می کرد، چون یک فرد روحانی اگر از این اصل حرف می زد، طبیعی به نظر می رسید، اما امثال من و مرحوم آیت که روحانی نبودیم و لذا وقتی ما در مورد ولایت فقیه صحبت می کردیم، گوش ها باز می شدند و می گفتند عجب! یک فکلی دارد در این مورد صحبت می کند. تعجب می کردند و خجالت می کشیدند که چطور ما دفاع می کنیم و آنها دفاع نمی کنند. رک بگویم، مرحوم آیت وقتی می گفت ولایت فقیه، بعضی از آقایان مجتهد خجالت می کشیدند که چطور این دفاع می کند و ما دفاع نمی کنیم.

آیا شهید آیت از منظر فقهی در باره ولایت فقیه بحث می کرد یا از منظر جامعه شناسی؟

نه، فقط بحث اسلام بود و نه جامعه شناسی. البته من یک مطلبی را به شما بگویم که ۹۰ درصد جامعه شناسان دنیا لامذهبنده! من خودم جامعه شناسی دینی مذهبی خوانده ام. جامعه شناسی دینی که اثبات دین نیست، بلکه در باره این موضوع بحث می کند که مثلاً این قانون در بهائیت این طور است، در نظریه کنفوسیوس این طور، در اسلام این طور. حالا خودتان قضاوت کنید کدام بهتر است. اصلاً معتقد و متعهد به وحی نیست و می گوید آداب و رسومی در جامعه بوده، بعضی از آداب و رسوم یک مقدار تقدس پیدا کردند شد و مردم پیرو آنها شدند، مثل اعتقاد به اینکه عدد ۱۳ نحس است که با اینکه از لحاظ علمی حرف غلطی است، ولی در میان مردم ما جا افتاده. آنها می گویند بعضی از موضوعات مقدس هم به تدریج تقدس پیدا کرده و شده اند دین!

● آیت در پیگیری مسئله ولایت فقیه و در امور و کارهایی که داشت مخلص بود. این را معتقدم و برای اخلاص می توانم در قیامت شهادت بدهم. ● هنگامی که شهید شد، جنازه اش را آوردند به مجلس. رفتیم و پارچه روی صورتش را کنار زدیم و خیلی گریه کردیم.

هم زدش بودند. الان همه قاطی شده اند. آدم اهل مبارزه و کسی که توسط ساواک دستگیر می شد، به مبارز بودن معروف می شد. ساواک برای آیت پرونده درست کرد که او در دبیرستانی که درس می داد، دختری را بوسیده است. سلامتی این مطلب را در مجلس گفت. من مرحوم آیت را در زندان به عنوان یک آدم نمازخوان و آدم اهل عبادت می شناختم.

ایشان را در زندان دیده بودید؟

نه، ولی از افرادی که دیده بودند، شنیده بودم. در زندان قصر و جاهای دیگر من به بهانه های مختلف برای دیدن آنها می رفتم. به علاوه دو برادر من هم در زندان بودند. آن وقت ها می رفتم آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان را می دیدم و خود اینها هم در آنجا خبر داشتند و لذا من انحرافی در آیت نمی دیدم. بعدها هم که آمد به خبرگان، دیدم که حقیقتاً به ولایت فقیه علاقمند است. خود این خیلی مهم است، چون همان طور که اشاره کردم بعضی از آقایانی که الان آیت الله هستند، به این اصل اعتقاد نداشتند و یا قبول داشتند، اما نه ولایت مطلقه فقیه.. سخنرانی هایشان هم هست.

نکته ای از بنی صدر می خواستید بیان کنید...

به بنی صدر گفتم شنیده ام می خواهی رئیس جمهور بشوی. جوابی نداد، اول من از جلسات و ستادهایی که تشکیل داده بود، خبر داشتم، منتهی به رخ او نمی کشیدم. حتی در مجلس خبرگان هم داشت

زمینه سازی می کرد، منتهی آخرش می خواست بگوید مردم مرا انتخاب کردند، در حالی که مردم نبودند و حیل هایی بود و ثروت زیاد سلامتیان و یک عده دیگر پشت سر او بود.

شهید آیت در مجلس خبرگان چگونه دیدید؟

ایشان یکی از طرفداران قوی اصل ولایت فقیه بود. وقتی افرادی مثل من که شخصی بودیم، از این اصل دفاع

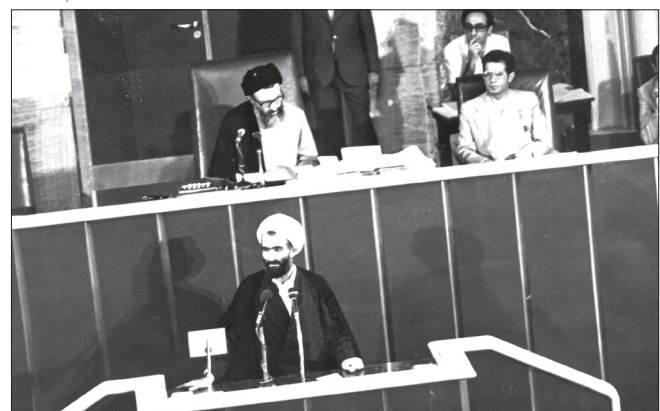
می آید داخل. همین که موقع رأی گیری شد، بنی صدر بلند شد و رفت و در رأی گیری شرکت نکرد. یک عده از روحانیون هم رأی ندادند. پس فردا بنی صدر آمد به او گفتم چه شد که گذاشتی رفتی؟ گفت من در مشهد سخنرانی داشتم. گفتم نمی توانستی یکی دو دقیقه صبر کنی و رأی بدهی و بعد بروی؟ خندید و خلاصه نشان داد که مایل به تصویب این اصل نبوده است.

این گذشت و امام فرمود کسانی که به اصل ولایت فقیه رأی ندادند، حق ندارند برای ریاست جمهوری کاندید شوند. من رفته بودم به دانشگاه بابل، چون نماینده مازندران در مجلس خبرگان بودم. جمعیتی آمده بود و تبلیغات ریاست جمهوری هم مطرح بود. یکی بلند شد و گفت: آقا! آقای بنی صدر به اصل ولایت فقیه رأی داد؟ گفتم نه. همین قضیه ای را که برای شما تعریف کردم، در آنجا هم گفتم. بعد آمدیم دانشگاه بابل. در آنجا هم از من سؤال کردند و من همین طور جواب دادم. ۳، ۴ روز بعد از من بنی صدر آمده بود دانشگاه بابل سخنرانی. یکی بلند شده و گفته بود: آقا! گفته اند شما به اصل ولایت فقیه رأی ندادید؟ او کلک زده و گفته بود: من سید ابوالحسن بنی صدر هستم. سیدم، فرزند علی ام. آیا من با امیر المؤمنین (ع) مخالف هستم؟ مردم عوام اند دیگر و بابت این جمله او علیه من شعار دادند که مرگ بر قائمی.

این گذشت و شیخ علی تهرانی آمد آنجا. از او پرسیدند آقا! آقای بنی صدر رأی داد؟ علی تهرانی گفت: با این دو چشم خودم دیدم که ایشان رأی داد. آنجا بود که فهمیدم این شیخ دین ندارد. بعداً با علی تهرانی مجدداً درگیر شدم که مگر تو دین نداری؟ روز قیامت چه جوابی می دهی؟ استدلالش این بود که مصلحت ایجاب می کرد که این را بگویم. گفتم مصلحت با دین سازگار نیست. بنی صدر در عمل هم نشان داد که مخالف این اصل بوده است. بعد هم که در روزنامه اش نوشت ما نظرسنجی کرده ایم و مقبولیت من از امام بیشتر است. مرحوم آیت سر همین مسئله اصل ولایت فقیه، بعداً در مجلس با بنی صدر درگیری داشت.

اشاره کردید که قبل از انقلاب با شهید آیت ارتباط علمی داشتید. این ارتباط چگونه بود؟

پیش از انقلاب افراد بیشتر از الان همدیگر را می شناختند. در آن دوره دو تیب آدم داشتیم. یک تیب افرادی که اهل نماز و متدین بودند، یک عده



■ پاییز ۱۳۵۸، مجلس خبرگان قانون اساسی، شهید دکتر آیت در کنار شهید آیت الله بهشتی.



با موسوی که موافق نبودید؟
اصلا و ابدا
الان چطور؟

الان هم هیچ با او موافق نیستیم. در دوران مطلبی وقتی که نخست‌وزیر شد من با او دعوا کردم، منتهی وقتی امام می‌گفت وحدت را نشکنید، رای می‌دادیم، در عین حال حرف‌هایمان را هم می‌زدیم. یک بار رفتم نخست‌وزیری. چند نفر از جمله چند نفر از نمایندگان مجلس هم آمده بودند و بحث در مورد منافقین بود. منافقین قسمتی از کوهی در بابل را گرفته بودند و ظاهراً داشتند سیب‌زمینی می‌کاشتند. به مهندس موسوی گفتم این قضیه عادی نیست. بروید آنجا را کنترل کنید. عذر آورد و گفت هر وقت بخواهیم، می‌توانیم جلوی آنها را بگیریم. گفتم الان می‌شود با کمی نیرو جلوی آنها را گرفت، بعداً مشکل بشود این کار را کرد. دیدم یکی به دو می‌کند. گفتم تو منطقه را بیشتر می‌شناسی یا من؟ من مال آنجا هستم. تا اینکه چند نفر از نمایندگان گفتند آقا دعوا را بگذارید کنار. من با او موافق نبودم و از لحاظ کاری ضعیف می‌دانستم. کاری را که نمی‌توانست انجام بدهد، می‌آمد می‌انداخت گردن من و شما. آقا جان! تو نخست‌وزیری، قدرت دست توست. چرا این حرف‌ها را می‌زنی؟ از این مسائل زیاد داشتیم. در انتخابات ۸۸ هم به او رای ندادم و به تمام دوستان و بستگانم هم گفتم که آدم ضعیفی است، با اینکه خامش شاگرد من بود. داستان میرحسین موسوی را خود امام هم راضی نبود و به کس دیگری امام معتقد بود، امام می‌گفت سابقه کار سیاسی ندارد، زیر بازویش را بگیرد و حمایت کنید.

و سخن آخر؟

آیت در امر ولایت فقیه و در امور و کارهایی که داشت مخلص بود. این را معتقدم و برای اخلاصش می‌توانم در قیامت شهادت بدهم. هنگامی که شهید شد، جنازه‌اش را آوردند به مجلس. رفتم و پارچه روی صورتش را کنار زدم و خیلی گریه کردم. آدمی بود معتقد به انقلاب و اسلام. تا آنجایی که من اطلاع دارم در زندان هم یک آدم مذهبی بوده است و اهل نماز. خدا رحمتش کند، پاک زندگی کرد و پاک مرد. اصل مسئله این است که نام آیت با شهادت ثبت شد. این افتخار است. ■

در دبیرستان که درس می‌داده، دختری را بوسیده است. آیت عصبانی شد و گفت فکر نمی‌کردم این قدر رذل باشید. این حرفی بود که ساواک آن وقت برای من درست کرد، آن وقت شما هم داری همان حرف را تکرار می‌کنی؟ معلوم است که رذل‌تر از ساواک هستی. تنها فحشی که از آیت شنیدم. مجلس شده بود محل درگیری این دو تا. آیت به عنوان نماد حزب و سلامتیان

هم نماد جریان بنی‌صدر.

شما در خبرگان برخوردی بی‌سن بنی‌صدر و آیت دیدید؟

بنی‌صدر زرنگی هائی داشت، از جمله اینکه یک کلمه از من می‌گرفت و می‌دانست مثلاً من این کلمه را از روی حساب می‌گویم، بعد می‌آمد و از آن به اسم خودش استفاده می‌کرد تا اینکه در یکی از روزها در جلسه صبح خبرگان که خصوصی بود، در باره فلسفه حرف بی‌مبنائی زد. آقای جوادی املی بلند شد و گفت این مزخرفات چه معنائی دارند؟ فکر نکن این جا میدان خالی است. حرف از لحاظ فلسفی غلط است. بنی‌صدر شروع کرد به بحث و آخر سر وقتی افتاد در هچل، گفت در مسافرت به قم از آقای طالقانی این را شنیدم. آقای جوادی املی گفت شاید ایشان در این قسمت با فلسفه آشنا نبوده است. می‌خواهم بگویم بنی‌صدر زرنگ بود، دمش را به تله نمی‌داد، یعنی هرگز اشکال خودش را علنی نمی‌کرد و مراقب بود. این است که آیت نباید با او دعوا می‌کرد و نکرد. در خبرگان یادم نمی‌آید با هم بحثی داشته باشند.

دلیل تمرکز آیت روی بنی‌صدر چه بود و ره‌ایش نمی‌کرد؟

به عقیده من وقتی بنی‌صدر رئیس جمهور شد، چنان خودش را گم کرد که خودش را از امام هم بالاتر دانست.

از جلسه اعتبار آیت چیزی یادتان می‌آید؟

سر مسئله اعتبارنامه آیت، سلامتیان دست بلند کرد که من اعتراض دارم و آمد همان حرف‌هایی را که اشاره کردم، گفت. آیت هم آمد ایستاد و با قدرت پاسخ داد و اعتبارنامه‌اش هم به‌رغم پیش‌بینی‌ها رای خوبی آورد.

در مجلس شورای اسلامی، آیت را چطور دیدید؟ خیلی خوب، در مجلس هر کسی نمی‌توانست حرف بزند، به این دلیل که هر کسی به صورت نوبتی وقت صحبت پیش از دستور داشت و هر ۶ ماه و ۸ ماه یک بار، ۱۰ دقیقه وقت به یک نفر می‌رسید. بر این اساس دیگر آیت نمی‌توانست میدان‌داری بکند. در مجلس خبرگان یک مقدار آزادی بیشتر بود.

آیت چرا اینقدر با میرحسین موسوی مخالف بود؟ نمی‌دانم.

برگردیم به خبرگان. شخصی‌ها در خبرگان، حرفشان گل می‌کرد چرا؟ چون یک آدم فکلی دانشگاهی و تحصیلکرده است که دارد می‌گوید ولایت فقیه باید باشد و استدلال هم می‌کند. داستان مجلس خبرگان این‌طور بود که هر روز از صبح تا ظهر بحث می‌کردیم و تمام بحث‌هایی که باید در مورد ماده‌ای می‌شد، صبح‌ها انجام می‌شد.

این دیدی که فرمودید نسبت به قول شما فکلی‌ها در مجلس خبرگان وجود داشت، در مورد شهید آیت هم صدق می‌کرد؟

بله، آیت انسان خوب و شریفی بود و اخلاصش را نشان داد، بر فرض که قبلاً هرچه بود. آنچه که ما بعداً دیدیم نجابت بود و دقت. خود امام هم در یکی از اعلامیه‌هایش فرمود امروز افراد ملاک است، واقعیتش این است که از وقتی من آقای آیت را شناختم که

آدمی بود معتقد به انقلاب و اسلام. تا آنجایی که من اطلاع دارم در زندان هم یک آدم مذهبی بوده است و اهل نماز. خدا رحمتش کند، پاک زندگی کرد و پاک مرد. اصل مسئله این است که نام آیت با شهادت ثبت شد. این افتخار است.

حدود سال‌های ۵۱، ۵۲ بود، او را به پاکی شناختم. آیت آدم خوبی بود و اخلاصش را در حد خودش نشان داد. آیت بیشتر از روحانیون از اصل ولایت فقیه دفاع می‌کرد و چون شخصی بود، اثرش هم بیشتر بود.

در خبرگان چقدر با مرحوم شهید آیت رفاقت داشتید؟

زیاد، در آن جلسات با هم هم‌فکر شده بودیم. امری که در انسان نهادینه بشود، انسان روی آن می‌ایستد. این طور نبود که او به خاطر اینکه آوازه و شهرت پیدا کند، از ولایت فقیه دفاع کند. یک عده اصلاً به ولایت فقیه رای ندادند و حالا ادعا می‌کند که طرفدار ولایت فقیه هستند ولی به این قرآن دروغ می‌گویند. من دیدم آیت این حرف را نمی‌زند که وزیر بشود، وکیل بشود. شاید اگر می‌دوید، مثلاً می‌شد وزیر علوم. حساب که می‌کردم می‌دیدم اگر می‌خواهد به پست برسد، الان وقتش است. در مجلس آبرو داشت و می‌توانست، در خبرگان هم که آبرو داشت و می‌توانست، ولی دنبال این حرف‌ها نبود.

علت هجمه بنی‌صدر و جریانات وابسته به او، قبل از انتخابات اولین دوره مجلس و همچنین بعد از آن به شهید آیت چه بود؟

بگویند آیت و حزب جمهوری. شهید بهشتی هم مورد هجمه بود، منتهی ایشان عادتی که داشت که اگر صد تا فحش به او می‌دادی، می‌گفت خب! دیگر فرمایشی ندارید؟ آیت این طور نبود و دفاع می‌کرد، یعنی حرف امثال سلامتیان را تحمل نمی‌کرد، ولی منطقی بود و مثل آنها تهمت نمی‌زد و توهین نمی‌کرد. من در طول این مدتی که با هم بودیم، نشنیدم که او حتی یک حرف رکبک به سلامتیان زده باشد. فقط وقتی سلامتیان در مجلس گفت آقایان! ایشان



شخصیتی فوق العاده داشت

«سلوک فردی و سیاسی شهید دکتر آیت» در گفت و شنود

شاهد یاران با ابراهیم اسرافیلیان

درآمد

در میان دوستان شهید آیت شاید کمتر کسی به اندازه دکتر اسرافیلیان که از دوران کودکی با او همراهی صمیمی بوده است، از زیر و بم زندگی و افکار او آگاهی داشته باشد. ایشان با وجود مشغله فراوان در دو نوبت ما را به حضور پذیرفتند و با نهایت حوصله و دقت، در باره آن شهید بزرگوار مطالبی را عنوان کردند که در کمتر گفتگویی می توان نظایر آنها را پیدا کرد.

ابتدا با توجه به شناخت عمیقی که از شهید آیت دارید، از پیشینه خانوادگی وی برایمان بگوئید.

بسم الله الرحمن الرحیم. مرحوم آیت از یک خانواده مذهبی و در عین حال سیاسی بود. پدر بزرگ مادری ایشان مرحوم آسید علی آیت نجف آبادی بود که در زمان رضاشاه یکی از کسانی بود که در برابر مسئله حجاب و بعضی از مسائل رضاشاه مقاومت می کرد.

نام پدر بزرگ مادری ایشان هم آیت بود؟

بله، اساساً این نام خانوادگی را پدر بزرگ مادری ایشان گرفت، چون در اواخر عمر ایشان بود که گرفتن نام خانوادگی ابداع و سبج احوال واجب شد. ایشان با گرفتن این نام خیلی هم دقیق کار کرد. مثلاً در فامیل آنها جوان ۱۸ ساله ای بود که این احتمال می رفت که دو سال بعد او را به سربازی ببرند. رفت و سن او را ۹۰ سالگی گرفت، یعنی جوری گرفت که در شناسنامه اش ۹۰ سالش بود. این جوان دو سه سال پیش که فوت کرد، فکر کنم بر اساس شناسنامه نزدیک به ۱۸۰ سال عمر داشت. آن مرحوم چنین کارهایی هم می کرد. خود مرحوم آیت هم غیر از اینکه از یک خانواده مذهبی بود، خودش هم مذهبی بود. پدرش هم روحانی بود، منتهی کشاورزی می کرد و از روحانیت درآمد و جوهرات نداشت. با اینکه درآمد سالانه کشاورزی بسیار اندک بود، ولی او سالیانه خمس همان را هم می پرداخت.

مرحوم آیت از زمان کودکی دنبال مسائل سیاسی بود، انگار که این ویژگی را نژادی از پدر بزرگش به ارث برده بود و در عین حال که فردی مذهبی بود، علاقه عجیبی هم به مسائل سیاسی داشت. از سنین کودکی روزنامه ها را می گرفت و دقیق مطالعه می کرد. یادم هست که در نجف آباد روزنامه نمی آمد و او ده شاهی و یک قرانی را جور می کرد و به مسافرانی که به اصفهان می رفتند، می داد و از آنها

روزنامه ها را برایش بخرند، بعد هم با دقت آنها را می خواند و مطالب مهمش را می برید و نگه می داشت. اینکه از کجا تشخیص می داد که کدام مطالب، مهم هستند؟ خدا می داند و من نمی دانم. تا مدت ها محل اختفای اینها داخل دیوار بود تا بعدها که یک صندوقچه فلزی پیدا کرد. این صندوقچه حلبی و بزرگ بود و او تمام این مدارک و اسناد را داخل این صندوقچه می گذاشت و همیشه هم آن را دنبال خودش می برد. تا اینکه دوره دبستان تمام شد و دوره دبیرستان هم به همین ترتیب بود. در دوره دبیرستان او، سروصدای نهضت ملی نفت بلند شده بود و او با بعضی از بچه ها بحث می کرد.

شما در آن دوران از دوستان صمیمی مرحوم آیت بودید؟

واقعیت این است که من تا سال ۴۱ وارد مسائل سیاسی نشدم و مایل هم نبودم این کار را بکنم، ولی با هم دوست و رفیق بودیم و از سال ۴۱ به بعد بود که در مسائل سیاسی هم در کنار هم بودیم.

در گفتگوهای دوستانه ای که با هم داشتید، آیا سعی می کرد بحث مسائل سیاسی را هم وسط بکشد و شما را به نوعی علاقمند کند؟

بله، صحبت های سیاسی می کرد، ولی در آن دوره نه او آن چنان از نظر اطلاعات قوی بود که بتواند مرا جذب کند و نه من آن چنان اشتیاقی به این مسائل داشتم، ولی او خودش دنبال این مسائل بود تا بالاخره دوره دبیرستان در اصفهان تمام شد.

● ● ●
مرحوم آیت از زمان کودکی دنبال مسائل سیاسی بود، انگار که این ویژگی را نژادی از پدر بزرگش به ارث برده بود و در عین حال که فردی مذهبی بود، علاقه عجیبی هم به مسائل سیاسی داشت. از سنین کودکی روزنامه ها را می گرفت و دقیق مطالعه می کرد. یادم هست که در نجف آباد روزنامه نمی آمد و او ده شاهی و یک قرانی را جور می کرد و به مسافرانی که به اصفهان می رفتند، می داد و از آنها برای بخرند

در آن دوران دیپلم ۵ داشتیم و بعد از دیپلم ۵ به جای پیش دانشگاهی فعلی، دیپلم ۶ می گرفتند که تخصصی بود و دیپلم ۶ ادبی و ریاضی و طبیعی داشتیم. ایشان دیپلم ۶ ادبی را در اصفهان گرفت و بعد در کنکور شرکت کرد و به تهران آمد و زندگی فوق العاده فقیرانه ای را شروع کرد. درآمد او در آن سال ها از راه کشاورزی پدرش شاید به بیش از ۵۰ تومان نمی رسید. مادرش قالی بافی می کرد و از دستمزد خود مقداری را برای او می فرستاد که تحصیل کند.

اشاره کردید که مرحوم آیت در دبیرستان هم گرایش سیاسی داشت. مبنای تحلیل او برای اینکه به جای جریان مصدق، به جریان آیت الله کاشانی و دکتر بقائی تمایل پیدا کند، چه بود؟

اوایل طرفدار دکتر بقائی نبود، بلکه طرفدار آیت الله کاشانی و از مریدان ایشان بود. مرحوم آیت در جریان ملی شدن نفت، سخت از آیت الله کاشانی طرفداری می کرد. وقتی مصدق لایحه اختیارات را به مجلس برد، دکتر بقایی کرمانی و آیت الله کاشانی و عده دیگری به آن رای ندادند و بعد هم آن دسیسه ها شد و آیت الله کاشانی بعد از ۲۸ مرداد تقریباً خانه نشین و به عبارتی از سیاست کنار گذاشته شد. در آن دوره بعضی از افرادی که از مریدان آیت الله کاشانی بودند، وقتی به ایشان مراجعه می کردند و می پرسیدند که چگونه فعالیت های سیاسی خود را ادامه بدهند، ایشان دکتر بقائی کرمانی و حزب زحمتکش را توصیه می کردند و می گفتند: «اگر دیگران مستندات دارند، خبر ندارم، ولی حداقل من از دکتر بقائی خیانتی را سراغ ندارم».

دکتر بقائی کرمانی در اعتقاداتی که داشت، بسیار آدم شجاعی بود، حالا ممکن است یک کسی بگوید اعتقاداتش غلط بود، من به آن کاری ندارم، ولی در



اجتهادی هم که کرده، به موعش خدمتتان عرض خواهم کرد که بیشتر جنبه طنز دارد. بله، او مطالعات زیادی داشت و نه تنها تا سطح، بلکه بیشتر از آن هم اطلاعات داشت. متون عربی را هم خوب می فهمید و هم می توانست خوب بنویسد.

در تهران چگونه همدیگر را پیدا کردید؟

در آن موقع برای سوار شدن به اتوبوس باید ۹ تومن کرایه می دادید. من ۷ تومن دادم و روی چهارپایه نشستم. آن

روزها جاده اصفهان به تهران خاکی بود و وقتی به تهران می رسیدیم، از شدت خاک آلودگی شناخته نمی شدیم. من ۴ تا یک تومانی در جیبم داشتم و هر مسافرخانه‌ای که رفتم، گفتند باید شبی ۳ تومان کرایه تخت بدهی. پشت ترانسپورت شمس‌العماره، یک مسافرخانه درویش بود که دوقلوی بازارچه مروی بود و در کوچه باریکی به عرض ۲ متر قرار داشت. بنا شد شبی ۴ ریال بدهم و روی سقف آن بخوابم و این ۴ ریال هم آن قدر روی هم جمع شد که نتوانستم بپردازم و بالاخره لحاف و تشک را گذاشتم و فرار کردم.

تقریباً ده پانزده شب در آن مسافرخانه بودم و مسافرخانه‌چی فشار آورد که پول بده و من هم نداشتم، به همین دلیل فرار کردم و به پارک شهر رفتم و دیدم آیت هم آنجا است. گفتم: «تو اینجا چه می کنی؟» گفت: «من هم پول مسافرخانه را نداشتم بدهم و به اینجا آمدم.» گفتم: «من چیزی نخورده‌ام، تو غذا خورده‌ای؟» گفت: «من ۴۸ ساعت است که غذا نخورده‌ام.»

او چون یک سال زودتر از من به تهران آمده بود، نوشتش شده بود که در کوی دانشگاه به او اتاق بدهند. اتاق‌ها هم به این شکل بود که سالن‌هایی ساخته بودند و می گفتند اینها در زمان آمریکائی‌ها ساخته شده و پارتیشن گذاشته بودند، منتهی سقف همه قسمت‌ها با هم ارتباط داشت. اتاق را که به او دادند، من هم مخفیانه می آمدم و در آن می خوابیدم. البته بعد از مدتی فهمیدند و چند نفری بودیم که بیرونمان کردند. دکتر علی کنی رئیس امور دانشجویان بود و ما را به ساواک برد. در آنجا سرهنگ انصاری نامی بود. دکتر کنی به ما گفت: «اگر از این به بعد به کوی دانشگاه بروید و آنجا بخوابید، من شما را تحویل ساواک و سرهنگ انصاری می دهم.» من از روی درد استیصال گفتم: «آیا ما را به جانی می برند که دیوار و سقف دارد؟» گفت: «معلوم است که دارد» گفتم: «پس ما همان جا می خوابیم» واقعیت هم این بود که نه جا داشتیم و نه پول. او نگاهی به ما انداخت و مطلب را تمام کرد و ما سرجای اولمان و به اتاق آیت برگشتیم. مدتی در آنجا بودیم و سختی‌هایی بود که گذشت.

در زمانی که شما و مرحوم آیت به تهران آمدید، گروه‌هایی بودند که سنگ پیروی از دکتر مصدق

در همان دوره‌ای هم که در اصفهان بودم، باز با او ارتباط داشتیم؛ حال و احوال می کردیم و به هم نامه می نوشتیم. گاهی هم به نجف‌آباد می آمد و همدیگر را می دیدیم.

آن زمانی که ایشان به تهران آمد، شما در نجف‌آباد بودید یا در اصفهان؟

در آن زمان در اصفهان بودم و به دبیرستان ادب می رفتم و در کلاس ششم ریاضی با دکتر مهدی گلشنی همدوره بودم. بعد که آیت به تهران آمد و کنکور داد و قبول شد و من هم سال بعد به تهران آمدم و باز با هم ارتباط داشتیم.

شرایط و وضعیت مالی شما و مرحوم آیت چگونه بود؟

او وضعش یک کمی بهتر از من بود، چون من از ناحیه هیچ کس هیچ کمکی دریافت نمی کردم. واقعیت این است که من از ۵ سالگی کارگری می کردم، به این ترتیب که برای شخصی به نام حیدرعلی پزشکی که کشاورز بود، گوسفندهایش را می چراندم و او هم روزی یک قرص نان به من می داد. بعد هم به همین ترتیب در مشاغل مختلفی از جمله آهنگری و قنادی و سنگ تراشی و پارچه‌بافی و بنائی شاگردی می کردم و درآمد مختصری داشتم. تا کلاس ششم متوسطه هم پول کتاب نداشتم، ولی خداوند عنایت کرده بود و حافظه بسیار قوی داشتم که وقتی مطالب گفته می شد، یادم می ماند، به طوری که اکثر اوقات وقتی مسائل ریاضی روی تخته سیاه نوشته می شد، من در همان وقت راه‌حلش را می گفتم. وقتی ششم ریاضی را تمام کردم و خواستم به تهران بیایم، تنها سرمایه‌ای که داشتم، یک جلیقه بود و یک کتاب جامع‌المقدمات که هر دو را به ۱۱ ریال فروختم.

مگر شما طلبگی هم کرده بودید؟

با مرحوم آیت و فرد دیگری به نام گلستانه، یک سه ماه تعطیلات تابستان را پیش شیخی به نام شیخ معزی رفتیم و جامع المقدمات را تمام کردیم، بعد هم من خودم به طور پراکنده مطالعاتی داشتم.

آیت در شرح احوال خود در مجلس نوشته بود که تا سطح خوانده است. آیا ادامه داده بود؟

آیت اصولاً وضعش از نظر مسائل طلبگی با من کاملاً متفاوت بود. او مطالعات خیلی وسیعی داشت، حتی اگر هم گفته که تا سطح خوانده، بعضی اوقات مطالبی را عنوان می کرد که ما می گفتیم مجتهد است!

آنچه که اعتقاد داشت، خیلی شجاع بود، به طوری که در زمانی که حضرت امام قیام کردند و بازداشت شدند و اسدالله علم با یکی از روزنامه‌های خارجی مصاحبه کرد که ۱۵ نفر از روحانیون طراز اول را بازداشت کرده‌ایم و اینها محاکمه می شوند و این به معنای آن بود که اعدام خواهند شد....

و یا احتمال اعدامشان بود....

بله، تا آنجا که من اطلاع دارم، دکتر بقائی جزو اولین کسانی بود که به روحانیون هشدار و اعلامیه داد و اعلامیه او هم موجود است. او در آنجا با لحن بسیار کوبنده‌ای توطئه دربار را محکوم کرد و از روحانیون خواست همگی حول و حوش حضرت آیت‌الله خمینی مجتمع شوند و مرجعیت اعلای ایشان را اعلام کنند و از مخالفت با هم دست بردارند و مراقب باشند که یک وقتی دستگاه فریبشان ندهد و بین آنها تفرقه نیندازد و با وعده و وعیدهایی آنها را از هم جدا نکند. این اعلامیه بسیار مفصل و موجود است.

یا در موارد دیگری مثل مسئله کاپیتولاسیون، هم حضرت امام و هم دکتر بقائی اعتراض کردند. به یاد ندارم که تاریخ اعتراض کدامیک مقدم بود، ولی تا آنجا که به یاد دارم دکتر بقائی به نطق زهتاب فرد در مجلس شورای ملی که به مسئله کاپیتولاسیون اعتراض کرده بود، استناد و مسئله کاپیتولاسیون را محکوم کرد. مقاله‌ای هم نوشت که عنوانش این بود: «هست یا نیست؟» منظورش این بود که آیا بودن کاپیتولاسیون افتخار است یا از بین بردن آن؟ چون پدر کاپیتولاسیون را برد و افتخار کرد که برده و پسر آورد و افتخار می کند که آورده!

دکتر بقائی در موارد دیگری هم فعالیت می کرد. او هرچند در نطق‌هایش به حضرت امام حسین(ع) و بعضی از آیات قرآن تکیه می کرد و حتی در مورد مسئله مجتمع شدن روحانیون حول محور حضرت امام، می گوید که ایشان در آن اعلامیه شجاعانه‌ای که داده، گفته: الیوم، تقیه حرام است و اعلام حقایق واجب است، شما هم اعلام کنید، منتهی خیلی مذهبی نبود.

شما یک سال بعد از آیت به تهران رفتید. چطور همدیگر را پیدا کردید؟ وضعیتش چطور بود و چگونه مدارج ترقی را طی کرد؟

من و آیت هیچ وقت از هم جدا نشده بودیم. من

- در درجه اول با آیت‌الله کاشانی
- ارتباط داشت. در زمانی هم که
- مرحوم آیت‌الله بروجردی زنده بودند، در مسئله تقلید از ایشان تقلید می کرد. از منبری‌ها به مرحوم فلسفی خیلی علاقه داشت. علمائی را که در دانشگاه بودند، می شناخت و می گفت بعضی از اینها آدم‌های عمیقی هستند، ولی چندان پایبند دین نیستند.

را به سینه می‌زدند. چه شد که آیت حزب زحمتکشان را انتخاب کرد و تحلیل او از این انتخاب چه بود؟

بعد از اینکه مرحوم آیت‌الله کاشانی تقریباً منزوی شدند، بعضی از پیروانشان به ایشان مراجعه کردند که ما می‌خواهیم فعالیت سیاسی داشته باشیم. چه باید بکنیم؟ آنها مدعی هستند که آقای کاشانی گفتند تنها کسی را که می‌توانم به او اعتماد کنم، دکتر بقائی و حزب زحمتکشان است و مرحوم آیت هم به آنها پیوست. او اطلاعات سیاسی فوق‌العاده وسیع و اطلاعات عمومی زیادی داشت.

بیشتر به چه موضوعاتی علاقه نشان می‌داد؟ برنامه‌های مطالعاتی او به چه شکل بود؟ آیا موضوعات را به شکل هدفمند دنبال می‌کرد یا مطالعاتش پراکنده بودند؟ سیر مطالعاتش به چه شکل بود؟

سیر مطالعاتش هم هدفمند بود، هم پراکنده، کما اینکه خود من هم به همین شکل مطالعه می‌کنم. من هر کتابی را که به دستم برسد، می‌خوانم و معمولاً هم وقتی شروع می‌کنم تا کتاب تمام نشود، آن را زمین نمی‌گذارم. او بسیار در این زمینه پیگیرتر و قوی‌تر بود، ولی معمولاً کتاب‌هایی را که حقوقی و سیاسی بودند، می‌خواند. در زمینه ادبیات هم مطالعات زیادی داشت. کتاب‌های نیمچه فلسفی و تقریباً همه زمینه‌هایی را که به علوم انسانی مربوط می‌شدند، مطالعه می‌کرد. سرگذشت افراد سیاسی آن زمان را از روی روزنامه‌ها و نوشته‌ها و مجلات بررسی می‌کرد، به طوری که وقتی با کسی روبرو می‌شد، در همان نیم ساعت اول می‌فهمید که او وابسته به کدام دار و دسته است و یا زمینه‌های فکری او چیست.

هنگامی که در تهران بود، مطالعات دینی او چقدر توسعه پیدا کرد و آیا هر قدر جلوتر می‌رفت، مذهبی‌تر می‌شد؟

نمی‌توانم بگویم مذهبی‌تر می‌شد، ولی می‌توانم بگویم اعتقاداتش محکم‌تر و عمیق‌تر می‌شد. مطالعاتی که می‌کرد، روی اعتقاداتش اثر می‌گذاشت.

با کدام یک از علما و شخصیت‌های دینی اعم از حوزوی و غیرحوزوی ارتباط بیشتری داشت؟

در درجه اول با آیت‌الله کاشانی ارتباط داشت. در زمانی هم که مرحوم آیت‌الله بروجردی زنده بودند، در مسئله تقلید از ایشان تقلید می‌کرد. از منبری‌ها به مرحوم فلسفی خیلی علاقه داشت. علمائی را که در دانشگاه بودند، می‌شناخت و می‌گفت بعضی از اینها آدم‌های عمیقی هستند، ولی چندان پایبند دین نیستند.

مثلاً چه کسانی؟

مثلاً فروزانفر را می‌گفت که آدم بسیار عمیقی است، ولی چندان متدین نیست، اما مرحوم جلال‌الدین همائی را بسیار عمیق و متدین می‌دانست. به مرحوم محمود شهابی علاقه داشت، اما به سید محمد مشکوة چندان علاقه‌ای نداشت.

شما که با مرحوم آیت رفاقت دیرینه داشتید، چرا وقتی که او به حزب زحمتکشان رفت، با او نرفتید؟

من از سال ۴۱ فعالیت‌های سیاسی را شروع کردم،

یعنی از وقتی که حضرت امام اعلامیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را دادند و خود من هم آن اعلامیه را پخش کردم. محرک من در سیاست، مذهب بود و هیچ علاقه‌ای به خود سیاست نداشتیم. یک وقتی هم که دیدم ناچارم یا سیاست را داشته باشم یا مذهب را، سیاست را کنار گذاشتم. موقعی که حضرت امام را بازداشت کردند، به بیابان می‌رفتم و نماز می‌خواندم و گریه می‌کردم که خدایا! ایشان آزاد شود یا مثلاً این شعر را می‌خواندم که: «ای ایزد بی‌نیاز آخر مپسند/

● **او مطالعات خیلی وسیعی داشت.**
● **بعضی اوقات مطالبی را عنوان**
● **می‌کرد که ما می‌گفتیم مجتهد است!**
● **مطالعات زیادی داشت و نه تنها تا سطح، بلکه بیشتر از آن هم اطلاعات داشت. متون عربی را هم خوب می‌فهمید و هم می‌توانست خوب بنویسد.**

دیوان همه آزاد و سلیمان دربند».

مگر امام را از قبل دیده بودید که این قدر به ایشان علاقه داشتید؟

من امام را در سال ۴۲ در یک سخنرانی دیده بودم. حتی به قم هم می‌رفتم و سخنرانی‌های ایشان را ضبط می‌کردم. یک نفری بود به نام آشیخ اسدالله روح‌اللهی که ضبط صوتی را زیر عبایش می‌گذاشت و سخنرانی امام ضبط می‌کرد. بعد هم نوارها را تکثیر می‌کردیم و من گاهی یکی دو تایی آنها را این طرف و آن طرف پخش می‌کردم.

واسطه علاقه شما به امام، آقای منتظری بود یا خودتان رفتید؟

آقای منتظری بودند. بعد از اینکه حضرت امام دستگیر شدند، آیت‌الله منتظری به نجف‌آباد آمدند. در آنجا مسجدی هست به نام مسجد بازار. همه مردم را در آنجا جمع و صحبت بسیار مفصلی کردند، طوری که مردم خیلی تحریک شدند. تا آنجا که یادم هست مردم حتی شب در مسجد متحصن شدند و به خانه‌هایشان نرفتند. ایشان و پسرش محمد منتظری خیلی دنبال قضیه بودند.

من از همان ابتدا معتقد بودم و هنوز هم هستم که اگر کسی عضو حزب یا دسته‌ای بشود، موقعی می‌رسد که دستورات حزب با عقاید انسان جور نیست و به آنها اعتقادی ندارد، ولی چون وابسته به آن حزب یا گروه است، ناچار است به آن دستور عیناً عمل کند، روی این حساب من حتی برای یک ساعت هم عضو هیچ حزب و دسته‌ای نشده‌ام. حتی حزب جمهوری اسلامی هم که

آمد، خیلی تبلیغ کردم که دیگران عضو بشوند، ولی خودم عضو نشدم. یادم هست که مرحوم سید رضا زواره‌ای مدت‌ها دنبال من بود و می‌گفت: «تو همه جا تبلیغ می‌کنی، پس چرا خودت عضو نمی‌شوی؟» و من می‌گفتم نمی‌خواهم.

ظاهراً شما حتی مادر خانمتان را هم عضو حزب جمهوری اسلامی کردید...

بله، من مادر خانم را تشویق کردم که عضو این حزب شود و بعدها به من می‌گفت: «عجب آدمی هستی! من پسرزن را وادار کردی که عضو حزب شوم، ولی خودت نشدی؟» گفتم: «حساب شما از من جداست».

در سال گذشته که موجی علیه شما و سخنانتان به راه افتاد، افرادی خواستند شما را به نوعی شیفته و علاقمند به دکتر بقائی نشان بدهند. حالا که عنوان کردید که هرگز عضو حزبی نشدید، آیا به دکتر بقائی علاقه داشتید؟

من تا به حال نسبت به هیچ کسی علاقه و شیفتگی نداشته‌ام، جز یک تن که صراحتاً می‌گویم هرگز موفق نشدم به دستورات ایشان عمل کنم و ایشان کسی جز پیغمبر اسلام (ص) نیست. من با هر کسی در حدی که تشخیص می‌دادم آدم درستی است، همراهی می‌کردم و هر وقت هم تشخیص می‌دادم کارهایش درست نیست، دنبالش نمی‌رفتم. حتی در مورد مرحوم آیت با اینکه از بچگی با هم دوست بودیم، در مواردی که کارهایی می‌کرد که نمی‌پسندیدم، دنبال نمی‌کردم، ولی در زمان خودش می‌دیدم که او درست فهمیده، ولی در زمان خودش اگر تشخیص می‌دادم که درست نیست، نمی‌رفتم. نامه‌ای که شهید آیت به دکتر بقائی نوشته و نیز اسناد و گفته‌های اعضای حزب زحمتکشان نشان می‌دهد که روابط درونی حزب زحمتکشان به هیچ وجه مورد پسند و قبول مرحوم آیت نبوده است، به همین دلیل هم چند سالی تحمل کرد و بعد هم به آن شکل بیرون آمد. یک بار هم شما در گفت‌وگویی اشاره کرده بودید که آیت حزب زحمتکشان را پوششی برای فعالیت‌های خود کرده بود، چون این حزب از نظر او خیرالموجودین بود. آیا همین‌طور است؟

یکی دو روز بعد از جریان سال ۴۲ بود که من به



۱۳۳۱. آیت‌الله کاشانی در حال گفت‌وگو با مظفر بقائی کرمانی.

مرحوم آیت بهرغم اعتقاد به مبارزه مسلحانه، هیچ وقت جذب این گروه‌ها نشد و با آنها همکاری نکرد. علت چیست؟ چون اولاً آیت دقیقاً این گروه‌ها را می‌شناخت و چریک‌های فدائی خلق و سازمان مجاهدین را منحرف می‌دانست.

این شناخت از کجا برای او حاصل شده بود؟ مطالعات وسیعی داشت و نظریه‌های گروه‌های چپ را خوانده بود. درباره فراماسونرها اطلاعات جامعی داشت و می‌دانست به چه چیزهایی اعتقاد دارند. در باره گروه‌های مختلف مطالعات زیادی داشت و با حافظه فوق‌العاده عجیبی که داشت، در مورد همه این اطلاعات حاضرالذهن بود، برای همین با هر کسی که صحبت می‌کرد، شاید در همان یکی دو ساعت اولیه می‌فهمید که متعلق به کدام گروه است. در نامه‌ای هم که به دکتر بقائی نوشته، صراحتاً اعلام کرده که ایران یک کشور مسلمان شیعه است و اگر کسی بخواهد در اینجا حکومتی را برقرار کند، تنها راهش برقراری یک حکومت شیعه است. تا آنجا که به یاد دارم او این نامه را در سن ۲۴، ۲۵ سالگی نوشته بود. آدم فوق‌العاده‌ای بود.

پس علت عدم همکاری او با گروه‌هایی که مبارزه مسلحانه می‌کردند این بود که اعتقاد داشت اینها دین و مذهب درست و حسابی ندارند؟

غیر از اینکه می‌گفت دین و مذهب درست و حسابی ندارند، معتقد بود که پخته هم عمل نمی‌کنند. می‌گفت اینها خیلی عجله دارند. می‌گفت اگر انسان تفنگ دستش بگیرد و دو سه نفر را بکشد، طرف مقابل هوشیار می‌شود. روش او بسیار پخته بود. یکی دو نمونه را در این مورد عرض می‌کنم. یکی از روش‌های مرحوم آیت این بود که هیچ وقت اجازه نمی‌داد افرادی که با او کار می‌کنند، تلفن کسی را یادداشت کنند. افراد باید تلفن‌های ضروری را حفظ می‌کردند. آنها آدرس هیچ کسی را نباید در جایی می‌نوشتند. در مورد کسانی که ضرورت نداشت با آنها کار کنند، نه اسمشان را باید می‌دانستند و نه آدرسشان را. اگر مثلاً قرار بود فقط یک بار استثنائاً با کسی کار کنند، به عنوان ناشناس با او کار می‌کرد.

یادم هست آن اواخر و قبل از اینکه امام تشریف بیاورند، بنزین کم شده بود. من می‌دیدم که یک نفر با لباس شخصی گالن بنزینی را دم در خانه آیت می‌آورد و تحویل می‌دهد و می‌رود. وقتی پرسیدم او کیست، جواب داد یک بنده خدائی است که برای ما بنزین می‌آورد. بعدها فهمیدم که او مرحوم نامجو بوده است، ولی آیت هیچ وقت اسمش را نگفت. نامجو معاون دانشکده افسری بود و باعث شد دانشکده افسری بدون اینکه از بینی کسی خون بیاید، تحویل مذهبی‌ها داده شود، یعنی رئیس دانشکده را ترسانند و گفت الان افسرها می‌ریزند و همه چیز را از بین می‌برند و ما را هم می‌کشند. البته نه به این سادگی که بنده عرض می‌کنم.

یک وقتی مرحوم آیت از من پرسید: «آیا کارت عضویت هیئت علمی دانشگاه را گرفته‌ای یا نه؟» گفتم: «نه، چطور مگر؟» گفت: «برو بگیر، کار دارم. جوانی هست که می‌خواهد وارد ارتش شود و تا به

یک وقتی مرحوم آیت از من پرسید: «آیا کارت عضویت هیئت علمی دانشگاه را گرفته‌ای یا نه؟» گفتم: «نه، چطور مگر؟» گفت: «برو بگیر، کار دارم. جوانی هست که می‌خواهد وارد ارتش شود و تا به حال شغل درست و حسابی هم پیدا نکرده و گفته‌اند که یک کارمند باید ضامن او شود. تو برو ضمانتش را بکن» اسم او را هم به من نگفت. بعدها فهمیدم که او مرحوم کلاه‌دوز بوده است.

قرار داد؟

من فکر می‌کنم همین طور است، چون آیت واقعا با آن شیوه‌ها موافق نبود. او در میان سیاستمداران، دکتر بقائی را خائن نمی‌دانست، ولی با راه و شیوه او موافق نبود. حتی با اینکه دکتر بقائی او را از حزب بیرون کرد و گاهی هم پشت سرش بد و بیراه می‌گفتند، اگر گاهی صحبتی می‌شد، تا حدودی از دکتر بقائی دفاع می‌کرد و می‌گفت: «آدم درستی است، منتهی راه و مسیرش اشکال دارد».

از بعضی از گفته‌ها و نوشته‌های مرحوم آیت این طور برمی‌آید که او معتقد بود عده‌ای اطراف دکتر بقائی را گرفته‌اند و اجازه نمی‌دهند حزب تحول پیدا کند. آیا شما این انتقاد را از زبانش شنیده بودید؟

گاهی اوقات در لفافه چنین چیزهایی را می‌گفت، اما به صورت صریح چیزی از او نشنیدم. می‌گفت افرادی هستند که نمی‌گذارند حزب زحمتکشان به مسیر درستی برود.

یک بار اشاره کردید که مرحوم آیت بعد از بیرون آمدن از حزب زحمتکشان، گاهی آن را با عنوان «مرحوم حزب زحمتکشان» مطرح می‌کرد.

از سال ۴۷ به بعد هر وقت از حزب زحمتکشان اسمی برده می‌شد، می‌گفت بگوئید مرحوم حزب زحمتکشان، چون آن را یک حزب مرده می‌دانست. گاهی هم می‌گفت: «خدا رحمتش کند. این حزب یک وقتی یک کارهایی کرده، ولی حالا مرده‌ای است که هیچ کاری از دستش بر نمی‌آید».

اشاره کردید که دکتر آیت معتقد به مبارزه مسلحانه بود. بعد از تبعید امام گروه‌ها و سازمان‌هایی بودند که مسیر مبارزه مسلحانه را طی کردند. مهندس

بازرگان در دادگاه سال ۴۱ گفت ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما حرف می‌زنیم و بعد از ما گروه‌هایی می‌آیند که با اسلحه با شما حرف خواهند زد. حزب ملل اسلامی، سازمان مجاهدین خلق و هیئت مؤتلفه اسلامی که با زدن حسنعلی منصور، مبارزه مسلحانه را شروع کرد، فعال بودند، اما

تهران آمدم و مرحوم آیت اوضاع را برایم تشریح کرد. گفتم چه باید کرد؟ گفت دو راه وجود دارد که یکی آسان است و دیگری مشکل. راه آسان این است که برویم بمیریم. راه مشکل این است که اسلحه به دست بگیریم و با این رژیم بجنگیم. از آن به بعد هم طرفدار مبارزه مسلحانه با رژیم بود، روی همین حساب هم از آن زمان شروع کرد به نفوذ در ارتش و با افرادی که احتمال می‌داد زمینه دارند، وارد مذاکره و صحبت شد و بعد از مدتی که اطمینان پیدا کرد، به تدریج با آنها وارد فعالیت مبارزاتی شد. یادم هست در ماه‌های اول یکی دو تا اسلحه سبک هم جمع‌آوری کرده بود. کارش نفوذ در ارتش بود و کارهایش بسیار ماهرانه و حساب شده بودند.

مرحوم آیت تا سال ۴۷ در حزب زحمتکشان بود. با توجه به سخنان شما او هم‌زمان نفوذ در ارتش را هم آغاز کرده بود. این مسئله نشان می‌دهد که او چندان اعتقادی به مشی حزب زحمتکشان نداشته و در عین حال که در آن حزب عضو بوده، کار خودش را می‌کرده.

درست است، او کار خودش را می‌کرد و حتی گاهی اوقات تقیم می‌زد که این روش شما درست نیست تا در سال ۴۷ که اعضای حزب به جلسات سالانه فرییدن اصفهان رفته بودند که به قول آیت کشتک و بادمجان‌شان را بخورند. آیت در آنجا اعتقادش را صریحاً اعلام کرد و گفت که با روش حزب زحمتکشان کاری از پیش نمی‌رود. دکتر بقائی معتقد بود که بایستی در چهارچوب قانون اساسی، حکومت را از دست شاه گرفت و شاه باید سلطنت کند، نه حکومت، ولی مرحوم آیت می‌گفت: «نه شاه زیر بار چنین حرفی می‌رود، نه شما موفق به این کار می‌شوید» آیت گاهی اوقات نق می‌زد، ولی در سال ۴۷ صریحاً موضع خود را اعلام کرد و گفت: «من طرفدار مبارزه مسلحانه هستم و شیوه شما را قبول ندارم» آن طور که من شنیدم در آنجا شخص دکتر بقائی اعلامیه‌ای داد و اخراج آیت را از حزب زحمتکشان رسماً اعلام کرد.

مرحوم آیت در نامه‌اش به دکتر بقائی نوشته که شما قبلاً مرا به لقب کج فکر مفتخر کرده بودید و در این اواخر لقب منحرف را هم به بنده اعطا کرده‌اید. آیا به خاطر همین مخالفت‌های آیت بود که دکتر بقائی او را با چنین القابی مورد خطاب



۱۳۳۲. نمایی از یکی از جلسات حزب زحمتکشان ایران.



یک بعد از نیمه شب بود که در اتاقم را زدند. در را باز کردم و دیدم محمد منتظری و فردی به نام احمد است که با حمید وحید پسر دکتر وحید دستجردی که رئیس هلال احمر بود، برادر بود. حمید وحید اقداماتی کرده و تحت پیگرد رژیم شاه بود. اینها با احمد فرار کرده بودند. نمی دانم حمید کجا رفته بود، ولی احمد آمد. محمد هاشمی برادر آقای هاشمی رفسنجانی هم بود. محمد منتظری گفت: «بلند شو برویم فلان جا و دکتر وحید را ببینیم».

دکتر وحید مثل اینکه وجوهاتی را جور کرده بود که بیاورد به آنها بدهد. اینها آمدند و تا اذان صبح با هم صحبت کردند. محمد هم دائما سیگار می کشید. به او گفتم: «محمد! این قدر سیگار نکش» گفت: «طوری نیست» از احمد پرسیدم: «مثل اینکه خواب نرفته. قضیه چیست؟» گفت: «ما پرروز از سوریه به بغداد رفتیم. در فرودگاه بغداد این و آن را دیده و صحبت کرده، دیروز ظهر رفتیم فرانسه و در فرودگاه پاریس برای عده‌ای صحبت کرد، دیشب آمدیم لندن و در آنجا هم با یک عده صحبت کرد و حالا آمده‌ایم اینجا». گفتم: «محمد! بگیر یک کمی بخواب. این جوری از پا در می آئی.» گفت: «حالا آن قدر بخوابیم که حد و حساب نداشته باشد.» خدا رحمتش کند.

با آیت چه نوع رابطه‌ای داشت؟

بسیار رابطه نزدیکی داشتند. محمد در زمینه ارتش و مبارزات مسلحانه کار می کرد، منتهی بیشتر روی آموزش افراد در خارج از کشور متمرکز و اغلب در لبنان و سوریه بود و اسلحه و این جور چیزها تهیه می کرد. در داخل هم با عده‌ای ارتباط داشت، از جمله با مرحوم آیت، منتهی ارتباطشان به شکلی بود که کسی نمی توانست دقیقاً بفهمد اصل قضیه چیست.

مرحوم در دوران دانشجویی در حزب زحمتکشان هم فعالیت می کرد. او چقدر روی دانشجویان دیگر تاثیر داشت؟

روی آنها تاثیر بسیار زیادی داشت. با اینکه همیشه جیبش خالی بود، ولی همواره سعی می کرد حقیقتاً دانشجو باشد. همین که لیسانس ادبیاتش را گرفت، بلافاصله رفت و برای فوق لیسانس جامعه‌شناسی ثبت نام کرد. فوق لیسانس را که گرفت، بلافاصله به دانشکده حقوق رفت و اسم نوشت و چهار سال هم دانشجوی دانشکده حقوق بود. به این ترتیب سعی می کرد همواره در فضای دانشگاه و دانشجویی باشد و در آنجا هم معمولاً افراد را شناسایی و با آنها بحث می کرد و سعی داشت افرادی را که به درد بخور بودند، جذب کند. آنهایی را هم که به درد بخور نبودند، نسبت به آنها شناخت پیدا می کرد.

یکی از توصیه‌های همیشگی او این بود که در هر محلی که هستید، سعی کنید ساواکی‌های آن محل را شناسائی کنید. خود من در نجف آباد ۸۰ نفر را شناسائی کرده بودم. آیت در دانشگاه تهران حدود ۶۰، ۷۰ نفر را شناسایی کرده بود. می گفت: «دانشجویی بود که خیلی به من ارادت می ورزید و مرا با ماشینی برای شنا و این طرف و آن طرف می برد. من هم می دانستم که او چه کاره است، ولی به روی خود نمی آوردم. یک روز با هم برای شنا

حسین ابراهیمی بود که پدرش مکتب‌خانه‌ای را درست کرده بود. من آن موقع دوره دبستان را تمام کرده بودم و از من دعوت کردند که شب‌ها بروم آنجا و درس بدهم. در آنجا یکی از شاگردان ما محمد منتظری بود، کتاب‌های ابتدائی و حلیه‌المتقین و این طور چیزها را درس می دادم و با او آشنا شدم. او نزد عمویش که چاقوساز بود، کار می کرد. بعد به قم رفت و طلبه شد و بسیار طلبه تیزهوشی هم بود. محمد منتظری با مرحوم آیت و با خود من ارتباط داشت.

یادم هست در سال ۴۷ ایدا انتظار نداشتم محمد را ببینم، چون شنیده بودم در خارج از کشور است. در صارمیه اصفهان خانه‌ای را کرایه کرده بودم. یک شب دیدم در می زنند. رفتم دیدم محمد است. گفت برویم زیرزمین. رفتیم و یک مشت مطالبی را به من گفت و موضوعاتی را با من در میان گذاشت که باید این کار و آن کار را کرد و رفت. یک دفعه دیگر بعد از فوت یا شهادت دکتر شریعتی بود. من خودم

● آیت در خارج از کشور افرادی را داشت که با او در ارتباط بودند و میلیون‌ها شناسائی می کردند. او در میان بسیاری از دانشجویان خارج از کشور نفوذ داشت. او معتقد بود که بنی صدر در تمام عمر، یک بار سرش به سجده حق نرفته است!

معتقدم دکتر شریعتی شهید شد. به آثار او، مخصوصاً نشر علاقه داشتم.

قاعدتا مرحوم آیت خیلی به او علاقه نداشته؟

نه نداشت، ولی من از نوشته‌های شریعتی بدم نمی آمد. دوره‌ای که در انگلستان به صورت تبعید یا فرار رفته بودم، یکی کتاب‌های دکتر شریعتی را تبلیغ می کردم و دیگر کتاب‌های مرحوم مطهری را، درحالی که این دو با هم اختلاف نظر داشتند. در آنجا در ساوث‌همپتون اتفاقی را کرایه کرده بودم. یک شب

حال شغل درست و حسابی هم پیدا نکرده و گفته‌اند که یک کارمند باید ضامن او شود. تو برو ضمانتش را بکن» اسم او را هم به من نگفت. بعدها فهمیدم که او مرحوم کلاهدوز بوده است. شهید صیاد شیرازی بود، سرهنگ رحیمی بود، خیلی‌ها بودند که چون زنده هستند، شاید صحیح نباشد نامشان را ببرم. مرحوم آیت با همه اینها ارتباط داشت و به این شکل در بدنه ارتش نفوذ کرده بود.

یکی از شیوه‌های مبارزه مسلحانه همین ایجاد شبکه نفوذی در ارتش است. قبل و بعد از انقلاب، چقدر توانستید به ابعاد این شبکه پی ببرید و این شبکه تا چه حد در انقلاب نقش ایفا کرد؟

ابعاد کاری که کرد خیلی وسیع بود. یکی از آنها رژه همافرهای نیروی هوایی بود. یکی دیگر که من دقیقاً در جریان بودم، تیراندازی به افسران گارد در پادگان لویزان بود. روزهای تاسوعا و عاشورا بنا بود اینها بروند و با بمب ناپالم مردمی را که برای راه پیمائی آمده بودند، بمباران کنند. افسران وظیفه کمین می کنند و هنگامی که فرماندهان گارد به ناهارخوری می روند، آنها را به رگبار می بندند. آن روز به همه افسران گارد غذا و مشروب فراوان داده بودند، چون انسان هر قدر هم بی وجدان باشد، نمی تواند راحت روی مردم بمب ناپالم بیندازد. عمداً آنها را مست کرده بودند که بتوانند این کار را بکنند. افراد نفوذی آیت، همه آنها را به رگبار بسته و درو کرده بودند. من اتفاقاً منزل آیت بودم که تلفن زنگ زد. مرحوم آیت تلفن را جواب داد و گفت: «حالا یک نفس راحتی می کشیم» گفتم: «قضیه چیست؟» گفت: «مسئله‌ای بود و الحمدلله تمام شد» و باز هم نگفت قضیه چیست.

یکی از جنبه‌های مبارزه مسلحانه مرحوم آیت، ارتباط با محمد منتظری و تیم او در خارج از کشور بود. از آغاز ارتباط آنها با هم و ابعاد آن چه خاطراتی دارید؟

من در کلاس ابتدائی معلم محمد منتظری بودم، به این معنی که اگر اشتباه نکنم پدرش پسرعمه‌ای داشت به نام شیخ غلامحسین ابراهیمی که پدر شیخ

دکتر محمد مصدق



خواهد شد که او از یک خانواده ملی‌گرا نیست، بلکه از یک خانواده سلطنتی قاجار است و طبق مطلبی که خودش هم در خاطراتش نوشته، پایان‌نامه دکترای او راجع به ارث در اسلام است که اگر بخواهیم به قرآن مراجعه کنیم، در دو صفحه توضیح داده شده و در رساله او هم در سه چهار صفحه! بعد هم که به ایران برگشته، سمت‌هایی که بلافاصله به او داده‌اند، اینهاست. استاندار شیراز بدون موافقت وزیر کشور! بعد هم قسم‌نامه فراماسونری اوست. بعضی‌ها می‌گویند که بعداً توبه کرده. در جلد سوم کتاب فراماسونری هست که بر سر کسانی که خواستند برگردند، چه بلایهائی آمد. این یک راه کاملاً یک طرفه است و برگشتی ندارد.

مثل دستگاه‌های اطلاعاتی...

شاید حتی برتر. در دستگاه‌های اطلاعاتی شاید کسی بتواند از کشور خارج شود و وقتی خارج شد، دیگر تمام است. مثلاً اگر یک نفر ساواکی زمان شاه می‌توانست از کشور فرار کند و به خارج برود، دیگر کسی نمی‌توانست با او کاری کند، اما فراماسونری یک تشکیلات جهانی است و اگر کسی به آنها خیانت کند، در هر نقطه جهان که باشد کلکش را می‌کنند. این هم مسئله قابل تأملی است. وقتی انسان شرح حال مصدق را می‌خواند، متوجه می‌شود که شاید چندان هم با ملی شدن نفت موافق نبوده است، ولی در موقعیتی قرار گرفته که ناچار شده این کار را بکند.

خودش نوشته که دکتر فاطمی پیشنهاد ملی شدن نفت را داد.

این را نمی‌دانم، ولی آن نامه معروفی که مرحوم آیت‌الله کاشانی یک روز قبل از ۲۸ مرداد به مصدق نوشته، بسیاری از نکات را روشن می‌کند. نامه موجود است، خط شناس هم هست و کسی نمی‌تواند منکر شود که این خط آیت‌الله کاشانی نیست. خط مصدق هم هست که جواب داده. در آنجا آیت‌الله کاشانی می‌نویسد: «ما با چنین تلاش‌ها و برنامه‌هایی نفت را از انگلیس گرفتیم، ولی شما دارید با طرح و نقشه‌های خاصی آن را به آمریکایی‌ها می‌دهید. زاهدی را که با هزار ترفند آوردیم به مجلس که او را تحت نظر داشته باشیم و شما آزادش کردی

کنند. بعد گفتند: شما این اعلامیه‌های مضره را پخش کرده‌اید. گفتیم: من نمی‌دانم چیست. گفتند: اینها را از شما گرفته‌اند. من هم سفت و محکم ایستادم که خیر از من نگرفته‌اند. پرسیدند: محتوایشان چیست. جواب دادم: از کجا بدانم؟ یکی‌شان را بدهید بخوانم تا ببینم چیست.» خلاصه به کلی منکر شده بود. گفته بودند: «مگر می‌شود؟» گفته بود: «چرا نشود؟ مامورین شما

رفته‌اند و اینها را از کسی گرفته‌اند و طرف فرار کرده. اینها هم برای اینکه دست خالی برنگردند، آمده‌اند سراغ من بدبخت!»

یکی دو دفعه این جور دستگیر شد که زرنگی کرد و بیرون آمد، اما ساواک در مجموع خیلی نتوانست مچ او را بگیرد. مرا هم که دو سه بار بازداشت کردند، هیچ چیزی نتوانستند از من بگیرند. آن اواخر و در سال ۴۹ به خاطر یکی دو تا سخنرانی که در اصفهان و «کانون جهان اسلام» داشتم، به عنوان انتقال اجباری به دانشگاه اهواز فرستادند. همان موقعی بود که شاه و حسن البکر با هم اختلاف داشتند و حدود دو سه هفته‌ای بیشتر نشد که مرا به دانشکده پلی تکنیک (امیرکبیر فعلی) فرستادند و باز ما فعالیت‌های خودمان را به صورت‌هایی که می‌دانستیم ادامه می‌دادیم.

اینها می‌دانستند داریم یک کارهایی می‌کنیم، اما نمی‌توانستند مچ ما را بگیرند، چون روش آنها به شکلی بود که مدرک می‌خواستند و واقعا بی‌مدرک، کمتر کاری می‌کردند. با اینکه ۱۴ سال سابقه کار داشتم، اینها برای من حکم نزدند، ولی حقوق مرا تمام و کمال و به صورت علی‌الحساب می‌دادند. بعد از یک سال نامه‌ای به دست ما دادند و به عنوان عنصر نامطلوب و ضد نظام شاهنشاهی و محرک دانشجویها از کار برکنارمان کردند و من ناچار شدم به صورت نیمه فراری به انگلیس بروم.

چنین به نظر می‌رسد که هرچه بیشتر به پیروزی انقلاب نزدیک می‌شدیم، مرحوم آیت نسبت به اشغال مناصب حکومتی توسط ملی‌گراها در نظام جدیدی که داشت شکل می‌گرفت، احساس نگرانی بیشتری می‌کرد و حتی نحوه برخوردش با اینها، دست کمی از نحوه برخوردش با شاه نداشت. نقل می‌شود که حتی یک بار گفته بود اینها یک بار در نهضت ملی خودشان را نشان دادند و حالا دو باره دارند همان کارها را می‌کنند و به مخاطبین گفته بود شما برای اولین بار است که دارید این فیلم را تماشا می‌کنید، ولی ما دفعه دوم است که آن را می‌بینیم. چرا این قدر نسبت به حضور ملی‌گراها در مناصب حساسیت داشت؟ اگر کسی زندگینامه مصدق را بخواند، کاملاً متوجه

به سد کرج رفتیم. در فرصتی که او برای یک لحظه زیر آب رفت، من دفترچه‌ای را که در جیب او بود درآوردم و زیر سنگی گذاشتم و داخل آب برگشتم. بعد هم تا دو سه روز آن طرف‌ها نرفتم. بعد از دو سه روز که مطمئن شدم او دیگر آن طرف‌ها نمی‌رود که دنبال دفترچه‌اش بگردد، رفتم و دفترچه را برداشتم و اسامی تعداد زیادی از ساواکی‌های دانشگاه را در دفتر او پیدا کردم.» خیلی زرنگ بود.

یک دفعه سر جریان سخنرانی‌ای که تحت عنوان «از خرافات تا حقیقت» کردم، گرفتار شدم. در آن سخنرانی در مورد حکومت‌های دیکتاتوری صحبت کردم و گفتم مثلاً در عربستان سعودی، مردم آن قدر فقیرند که سر راه نخجیرگاه شاه می‌ایستند و جوهای هضم نشده درسته را از میان پهن اسب‌های شاه در می‌آورند و می‌خورند. آن روز ساواک مرا خواست و گفت: «چی گفتی؟» دیدم اگر بگویم که نگفته‌ام، ممکن است اینها صدایم را ضبط کرده باشند. گفتم: «من زیاد حرف زدم، نمی‌دانم این را هم گفته‌ام یا نه. حالا بگیریم گفته باشم، مگر چه اشکالی دارد؟» گفتند: «ما هم شاه داریم.» گفتم: «مسلم است که داریم.» گفتند: «خب! به او بر می‌خورد.» گفتم: «مگر خدای نکرده می‌خواهید بگویند که شاه ما هم این طور است؟» وقتی مطلب را به این شکل گفتم، کوتاه آمدند. ورقه‌ای را دادند که پر کردم.

موقعی که می‌خواستم برگردم، سوار ماشین کرایه اصفهان نجف‌آباد شدم. نورنژاد رئیس ساواک نجف‌آباد هم پهلوی من نشسته بود. گفت: «کجا بودی؟» گفتم: «ساواک.» این فکر کرد من هم جزو مامورین هستم. گفت: «چه خبر؟» گفتم: «خبرها پیش شماست. اوضاع می‌خواهد چطور بشود؟» و او بنا کرد به گفتن بعضی از مسائل! گفتم: «رفقا در نجف‌آباد جانشان در خطر است. اینها چه کار باید بکنند؟» او چند نفر را معرفی کرد، من جمله یک نفر به اسم رجب علی داوری که بعدها توبه کرد. یک نفر داروخانه‌دار هم بود به اسم شایگان.

ساواک چقدر توانست از مرحوم آیت مچ‌گیری کند و اساساً سر و کارش به ساواک افتاد؟

یک دفعه مقداری اعلامیه همراهش بود که مأموران سر رسیده و او را گرفته بودند می‌گفت: «اول مرا به جاهائی بردند که یک مقدار خنجر و شمشیر و این چیزها بود. معلوم بود که می‌خواستند مرا ارباب

- آیت چیزی را که می‌خواست بگوید، تا صد درصد مطمئن نبود و برایش سند نداشت، نمی‌گفت. آیت حداقل چیزی را که مطمئن بود این بود که میر حسین موسوی به درد وزارت امور خارجه و سردبیری روزنامه و این مسائل نمی‌خورد و فکر می‌کرد دستنی پشت سر او هست و او را به سمت جلو هل می‌دهد. شاید هم آن دست را می‌دید، ولی گاهی هست که انسان بعضی چیزها را نمی‌تواند بگوید.

ببرد. آیا واقعا به حزب جمهوری هم مثل حزب زحمتکشان نگاه می‌کرد؟

نه، حداقلش در اول کار نه، چون تا آنجا که من اطلاع دارم، آیت از بنیانگزاران حزب جمهوری بود و حتی اساسنامه حزب را خودش نوشت. اینها اول بار در کانون توحید که آقای موسوی اردبیلی در آنجا بود، جمع می‌شدند. مرحوم بهشتی بود، آیت بود و آقای موسوی اردبیلی و ... که نشستند و اساسنامه نوشتند. خود آیت جزو پایه‌گزاران حزب بود، ولی بعدها حزب جمهوری اسلامی صورت دیگری پیدا کرد. اولاً در جریان بنی‌صدر نسبت به آیت بی‌مهری کردند. آیت با تائید دکتر حبیبی به عنوان رئیس جمهور مخالف بود، ولی به حرفش گوش ندادند. با تائید ضمنی بنی‌صدر توسط حزب مخالف بود، ولی باز گوش به حرفش ندادند.

با جلال‌الدین فارسی که اولین کاندیدای حزب بود چطور؟

با فارسی موافق بود، حتی آیت بود که فارسی را به عنوان کاندید ریاست جمهوری معرفی کرد، منتهی باز برای او هم دسیسه‌ای درست کردند که جد چندم او افغانی بوده که این هم از آن حرف‌های عجیب و غریب بود. در زمانی که اجداد آقای فارسی در افغانستان بودند، افغانستان جزو ایران بود. اگر خدای نکرده روزی آذربایجان از ایران جدا شود، کسی که در زمانی که آذربایجان جزو ایران بوده، زایچه اینجا بوده، حالا که جدا شده، باز هم ایرانی حساب می‌شود یا نه؟ این هم از آن استدلال‌های عجیب و غریبی بود که اختراع کردند! بنابراین آقای فارسی ایرانی است. این دسیسه را بیشتر شیخ علی تهرانی دنبال کرد و بعد هم گفتند برای اینکه از ابتدا در مورد اولین رئیس جمهور مملکت شبه‌ای نباشد، ایشان کنار بروند.

من عضو خبرگان نبودم، ولی به مجلس خبرگان می‌رفتم. ما همگی تاکید بسیار زیادی روی مرحوم بهشتی داشتیم که ایشان رئیس جمهور بشود. بعد گفتند حضرت امام فرموده‌اند روحانی نباشد، در هر حالی که اگر مرحوم بهشتی رئیس جمهور می‌شد، قضایا خیلی فرق می‌کرد و جریان به شکل دیگری

که برای کودتا آماده شود.» ایشان همه موارد را تک به تک ذکر می‌کنند و می‌گویند: «اگر این حرف‌ها درست نیست، شما بگوئید تا من همین امشب مردم را بسیج کنم که مقابل این جریان بایستند.» نامه را هم دکتر سالمی می‌برد و به مصدق می‌دهد. مصدق هم جواب می‌دهد که من به حمایت مردم مستظهر هستم.

اینها چیزهایی هستند که در تاریخ نوشته شده و نمی‌شود انکارشان کرد. آیت عمیقاً معتقد بود که اینها هیچ کدامشان نه ملی هستند نه طرفدار ملی شدن نفت. مثلاً متین دفتری، داماد مصدق و همین‌طور خود مصدق و افراد زیادی از آنها جزو تشکیلات فراماسونری بودند. بعضی از اینها مثل بازرگان و سحابی آدم‌های مذهبی بودند که ساده‌لوحی کردند و در این جناح رفتند، ولی بعضی‌ها قضیه ساده‌لوحی و این حرف‌ها در باره‌شان مصداق ندارد.

آیت می‌گفت اگر اینها بیابند قضیه ۲۸ مرداد یا بدتر از آن تکرار می‌شود، به همین دلیل قبل از اینکه حضرت امام به ایران تشریف بیاورند و در مدتی که در فرانسه تشریف داشتند، مرتباً تلفنی به محمد منتظری که در فرانسه و در خدمت امام بود، هشدار می‌داد که امثال بنی‌صدر، قطب‌زاده، یزدی و ... نه اعتقادی به اسلام دارند، نه اعتقادی به این مملکت و فقط دنبال حکومت هستند. مواظف و مراقب باش. بعدها هم دیدیم که چگونه شد.

یادم هست روزی که مرحوم بازرگان نخست‌وزیر شد، به منزل مرحوم آیت رفتم و دیدم خیلی پکر است. گفتم: «چرا این قدر ناراحتی؟» گفت: «انقلاب اخته شد.» عین عبارتش این بود. گفتم: «چطور؟» روزنامه اطلاعات را نشان داد که نوشته بود بازرگان نخست‌وزیر شد. گفت: «با این وضع، انقلاب تمام شد و آن جوری که باید باشد، دیگر نیست. مسیر انقلاب عوض شد.» این نظر او بود.

یزدی و قطب‌زاده و بنی‌صدر قبل از انقلاب خارج از کشور بودند. مرحوم آیت اینها را چگونه شناخته بود؟

اولاً آیت در خارج از کشور افرادی را داشت که با او در ارتباط بودند و اینها را شناسائی می‌کردند. تنها در داخل ایران نبود. او در میان بسیاری از دانشجویان خارج از کشور نفوذ داشت. همین بنده ناچیز که جزو جریان خاصی هم نبودم، موقعی که در انگلیس بودم، از خود من هم اطلاعات می‌گرفت. از بقیه هم اطلاعات دقیقی می‌گرفت. او معتقد بود که بنی‌صدر در تمام عمرش سرش به سجده حق نرفته است.

از اولین اقداماتی که بعد از پیروزی انقلاب، خبر آن اعلام شد، تاسیس حزب جمهوری اسلامی بود. بعضی‌ها با توجه به نحوه ورود و خروج آیت به حزب زحمتکشان معتقدند که رفتش به حزب جمهوری هم مثل رفتن به حزب زحمتکشان بود، یعنی اعتقاد کافی نداشت و رفت تا از ظرفیت آن استفاده کند و اهداف خودش را پیش

آیت خودش این را به من گفت که در مجلس خبرگان به آقای بهشتی و به آقای منتظری گفتم: «چرا از ولایت فقیه دفاع نمی‌کنید؟» هر دو جواب دادند: «ما می‌دانیم که ولایت فقیه باید باشد، منتهی در این جوی که هست و با وجود این ملی‌گراها و کمونیست‌ها می‌ترسیم کل قانون اساسی معطل بماند. اجازه بده اصل قانون اساسی به تصویب برسد، متمم می‌آوریم و در آن متمم اصل ولایت فقیه را می‌گنجانیم.» آیت گفته بود: «خیر! باید در همین جا تکلیف روشن شود.»

در می‌آمد.

در یکی دو سال اول، مرحوم آیت چقدر برای حزب وقت می‌گذاشت؟

خیلی وقت می‌گذاشت و خیلی هم به آن امید بسته بود، ولی بعد که دید مسیر حزب به صورت دیگری در آمد، خیلی پیگیر مسائل حزب نمی‌شد. چند سال بعد دیدیم که تشخیص ا و چیزی که در همان ابتدا دید، چقدر درست بوده، چون می‌گفت بالاخره این تشکیلات را از هم می‌پاشند، چون با اهدافی که دارند، جور در نمی‌آید. کما اینکه بعداً دیدیم افرادی که می‌خواستند همه چیز در دستشان باشد، دیدند که دارد مهار کار از دستشان خارج می‌شود و آمدند و پیشنهاد انحلال حزب را دادند و چنان بلائی بر سر کسانی که در شهرستان‌ها عضو حزب و آدم‌های صادقی بودند، آوردند که تاریخ از بیان آن شرم دارد. بعضی از اینها کارمند بودند و از کار برکنارشان کردند. چرا؟ به جرم اینکه عضو حزب جمهوری یا جزو فعالان در فلان شهرستان بوده‌اند! خیلی آنها را اذیت کردند. با افرادی مثل من که نمی‌توانستند کاری کنند، ولی به افرادی به عنوان نقطه ضعف می‌گفتند که این عضو حزب است. آقای موسوی و آقای هاشمی که جزو اعضای اصلی بودند، بی‌گناه بودند، ولی دیگران را در یک شهرستان دورافتاده به جرم اینکه عضو حزب بوده‌اند، از کار برکنار می‌کردند! بعد از انحلال حزب چنین جو آزردهنده‌ای را به وجود آوردند.

یکی از نگرانی‌های اصلی مرحوم آیت که موجب نوعی احساس غبن در مسئله حزب شده بود، مسئله نفوذی‌ها بود. ایشان معتقد بود که عده‌ای عجولانه یا ساده‌لوحانه و یا حتی در بعضی از موارد، خائنامه، افرادی را به حزب راه داده‌اند که مسئله‌ساز خواهند شد. مشکلات اساسی حزب، فاجعه ۷ تیر و حوادث بعدی، هم از همین افراد نفوذی نشأت گرفت. از نگرانی‌های مرحوم آیت در این زمینه‌ها چه خاطراتی دارید؟



۱۳۵۸. شهید محمد منتظری در جمع خبرنگاران.



را دم در حزب برسان که ماشینش را بردارد. من هم رفتم و بعد از آن هم ایشان را ندیدم.

فراز مهم عملکرد آیت بعد از انقلاب در مجلس خبرگان قانون اساسی است. در جریان تبلیغات مجلس خبرگان و در روزنامه‌های آن زمان، اسم و عکسی از آیت نیست. در میان انقلابیون هم چندان بروز و ظهور نداشت، ولی در تهران رأی خوبی آورد. شناخت مردم پایتخت از او چگونه محقق شد که توانست حتی در برابر مسعود رجوی که آن همه تبلیغات درباره‌اش شد، رای بیاورد، چون اگر مثلا از نجف‌آباد رای می‌آورد، می‌شد گفت مردم آنجا از او شناخت دارند، ولی مردم پایتخت چگونه به او رأی دادند/

علت اینکه رای آورد این بود که از موقعی که انقلاب داشت سر و صورتی پیدا می‌کرد و اوضاع داشت دگرگون می‌شد، از جمله کسانی بود که مرتباً در جاهای مختلف و در مساجد سخنرانی می‌کرد. یادم هست من و یکی از رفقا نزد آقای فلسفی رفتیم و گفتیم: «آقا! شما این مطلب را روی منبر اعلام کنید.» گفت: «این مورد را اگر یک نفر بگوید فایده ندارد، بلکه باید از چند حلقوم بیرون بیاید، مثلا یکی دکتر آیت و افراد نظیر ایشان باید این مطلب را بگویند. ما هم می‌گوئیم تا جا بیفتد.» بنابراین آیت در جای جای تهران زیاد سخنرانی کرده بود و او را می‌شناختند. دوستان و رفقای او هم برایش تبلیغ می‌کردند. علت اینکه روزنامه‌ها درباره‌اش تبلیغ نمی‌کردند، رو راست بگویم این است که خیلی از او خوششان نمی‌آمد. یکی از روزنامه‌ها، روزنامه بنی صدر بود، یکی روزنامه میزان بود. بقیه روزنامه‌ها هم هر کدام وابسته به حزب و جناحی بودند و از او خوششان نمی‌آمد.

جالب اینجاست که روزنامه جمهوری اسلامی به سردبیری میرحسین موسوی هم درباره او چیزی نمی‌نوشت.

همین طور است. حتی این روزنامه هم که ارگان حزب جمهوری اسلامی بود با آیت خیلی خوب

می‌شد که به بیمارستان مصطفی خمینی برود و از زخمی‌هایی که حزب دموکرات و کومله به وجود آورده بودند، عیادت کند. گفتیم: «من با شما صحبت دارم» گفت: «اینجا توی ماشین کنارم بنشین تا صحبت کنیم». ایشان تا آن ساعت هنوز ناهار نخورده بود و تا ساعت ۱۲ شب هم نرسید چیزی بخورد. دو نفر دیگر هم در ماشین نشستند و نتوانستیم حرفم را بزنم. در بیمارستان از تک‌تک زخمی‌ها عیادت کرد، آنها را بوسید و نوازششان کرد و دلداریشان داد تا اذان مغرب شد. رفتیم برای نماز و من فکر کردم بعد از نماز می‌توانم با ایشان صحبت کنم.

بعد از نماز مغرب ایشان باز به عیادت زخمی‌ها ادامه داد تا ۱۲ شب. بعد از ۱۲ شب گفت دکتر بیبا برویم. من بیکانم را دم در حزب گذاشتم و با ماشین ایشان رفتم. من بودم و ایشان و راننده. گفتیم: «آقای بهشتی! چنین مسائلی هست و باید بیشتر مراقبت کنید. اولاً به این تهمت‌هایی که می‌زنند. جواب بدهید. شما مال خودتان نیستید.» گفت: «ما نیامده‌ایم که از خودمان دفاع کنیم.» گفتیم: «صحبت دفاع از خود نیست، از حق این مردم شهیدپرور دفاع کنید، چون شما مال خودتان نیستید. شما الان پرچم هستید.» حتی یک مثال زدیم و گفتیم: «خدای نکرده جسارت نشود. یک پارچه ممکن است به خودی خود ارزشی نداشته باشد، ولی وقتی پرچم شد، بسیار ارزشمند می‌شود. شما که الحمدلله بدون این چیزها هم انسان ارزشمندی هستید، ولی با تمام این اوصاف، شما فعلاً پرچم هستید و اینها هر تهمتی که به شما بزنند، در واقع تهمت به جمهوری اسلامی و به ملت و به انقلاب زده‌اند. از خودتان دفاع کنید و یک مقداری هم روی بعضی از این افرادی که در حزب هستند، دقت بیشتری کنید و مراقبشان باشید. بعضی از اینها مشکوک هستند.» گفت: «مثل کی؟» گفتیم: «فکر می‌کنم این آقای کلاهی آدم مناسبی نباشد.» صریح‌تر از این نگفتم، چون قبلاً صریحاً گفته بودند و مرحوم بهشتی نپذیرفته بود. بعد هم دم منزل ایشان رسیدیم و به راننده‌اش گفت که دکتر

می‌گفت اینها حتی مرحوم آیت‌الله مفتوح را که شهید انقلاب شد، با آنکه آن قدر مخلص بود، به عنوان عضو حزب نپذیرفتند! ولی با افرادی موافقت کردند که به هیچ وجه صلاحیت عضویت نداشتند.

ظاهراً شما و مرحوم آیت به ماهیت بعضی از افرادی که در آینده به انقلاب لطمه زدند، پی برده و با مرحوم دکتر بهشتی هم در این زمینه صحبت کرده بودید، نمونه آن کلاهی بود که شما داستانی هم در این زمینه دارید. ممنون می‌شویم که آن داستان را هم نقل کنید.

من مستقیماً راجع به کلاهی با دکتر بهشتی صحبت نکردم، ولی به دوستان گفته بودم و آنها رفته و با ایشان صحبت کرده بودند، چون کلاهی دانشجوی دانشگاه علم و صنعت بود. آن روزها عکس فارغ‌التحصیلان هر سال دانشکده را در کتابی چاپ می‌کردند و عکس او هم بود. کلاهی جزو افراد فعال مجاهدین خلق بود. من در آنجا استاد بودم و قبل از انقلاب هر کسی که به نوعی مبارزه می‌کرد، روی ما حساب می‌کرد و هر چه هم می‌شد، به گردن ما می‌گذاشتند. گروه‌هایی مثل حزب توده و راه کارگر و بقیه، عضو مشترک داشتند و وقتی جلسه می‌گرفتند، اگر تعدادشان کم بود، به بقیه گروه‌ها می‌گفتند بیایند که تعدادشان زیاد بشند.

عضو از همدیگر قرض می‌گرفتند!

دقیقاً و کلاهی جزو همان‌ها بود و می‌آمد. خیلی‌ها بودند که ما آنها را می‌شناختیم. علم غیب نداشتیم، ولی می‌دانستیم چه جور آدم‌هایی هستند. به آقایان هم تذکر داده شده بود که اینها این طوری هستند، ولی در جواب گفته بودند او جوانی است بسیار فعال که اذان صبح می‌آید و تا آخر شب می‌ماند و کار می‌کند. دقیقاً مثل جریان کشمیری در دفتر نخست‌وزیری، چون به اینها تعلیم داده بودند که خودتان را خیلی مخلص و آدم‌های موجه و متدین و فعالی نشان بدهید. نقل می‌کنند کشمیری جوری رفتار کرده بود که مرحوم رجائی او را به عنوان پیش‌نماز قبول داشت و پشت سرش نماز می‌خواند! اینها به این شکل رفتار می‌کردند و در نتیجه اگر کسی می‌رفت و می‌گفت که اینها این طور آدم‌هایی هستند، کسی حرفش را قبول نمی‌کرد.

آخرین ملاقاتی که با مرحوم بهشتی داشتم، حدود ساعت ۴ بعد از ظهر بود و ایشان داشت سوار ماشین

- آیت یک دائرةالمعارف سیاسی بود و لااقل در ۲۰۰ سال اخیر نظیرش را کم داریم. او کاملاً به شرح احوال افراد اشراف داشت. واقعا استثنائی بود.
- فرق است بین او و فردی مثل بنده که مدرسه و دانشگاه رفته و مدرک گرفته و بعد هم سر کلاس رفته و درس داده و بعد به مناسبتی آن باز معروف روی شانه‌اش نشسته و به او گفته‌اند به موجب این ابلاغ از این به بعد چون وزیر، پس سیاستمدار هم هستی!

نمود.

اختلافاتی هم بین دکتر آیت و میرحسین موسوی بر سر اداره روزنامه جمهوری اسلامی و نیز بر سر حضور این فرد و بزرگ شدن او بدون هیچ گونه سابقه انقلابی و مبارزاتی وجود داشت. در این مورد چه خاطراتی دارید؟

در این مورد مطلب زیادی نمی‌دانم. چیزهایی بود که خود مرحوم آیت می‌دانست و خود آقایان حزبی هم بیشتر می‌دانستند، ولی به چه علتی نمی‌خواستند رو کنند؟ نمی‌دانم. قدر مسلم اینکه آیت چیزی را که می‌خواست بگوید، تا صد درصد مطمئن نبود و برایش سند نداشت، نمی‌گفت. آیت حداقل چیزی را که مطمئن بود این بود که میرحسین موسوی به درد وزارت امور خارجه و سردبیری روزنامه و این مسائل نمی‌خورد و فکر می‌کرد دستی پشت سر او هست و او را به سمت جلو هل می‌دهد. شاید هم آن دست را می‌دید، ولی گاهی هست که انسان بعضی چیزها را نمی‌تواند بگوید. آیت این‌ها را خیلی خوب می‌شناخت، چون صحت تشخیص‌هایی که داد، ۲۰ تا ۲۵ سال بعد معلوم شد. بنی‌صدر را قبل از اینکه به ایران بیاید، می‌شناخت. قطب‌زاده را همین‌طور. روزنامه‌هایش هست و من همه آنها را دارم که آیت یکی یکی اینها را گفته. همان‌هایی که از قطب‌زاده و بنی‌صدر حمایت می‌کردند، می‌بینیم که بعد از جریان حزب و این همه شهادت‌ها، باز همان‌ها را سرکار آوردند.

آیت از نظر جایگاه فکری و اندیشه و تحلیل و سابقه مبارزاتی در جایگاهی نبود که بخواهد با میرحسین موسوی دست به یقه شود، بلکه می‌گفت این فرد پتانسیل آن را ندارد که به او چنین جایگاهانی داده شود.

قصد دست به یقه شدن با او را نداشت، ولی می‌گفت حضور این آدم در چنین جایگاهی برای انقلاب خطرناک است و انقلاب نابود می‌شود.

از کجا به چنین تحلیلی رسیده بود؟

اطلاعاتش فوق‌العاده وسیع بود و هوش خارق‌العاده‌ای هم داشت. همه چیز را هم به همه کس نمی‌گفت. آدم باانصافی هم بود. با اینکه با ملی‌گراها مخالف بود، ولی کسی آمده بود از دکتر بقائی دفاع کند و به بازرگان و سحابی بد گفته بود. آیت صراحتاً گفته بود: «اینها حداقل نمازشان را می‌خوانند و اعتقادشان به اسلام، محکم است، ولی معلوم نیست دیگران این‌طور باشند.» از نظر سیاسی مهندس بازرگان و دکتر سحابی را قبول نداشت، ولی در مورد مسائل فردی و اعتقادی این‌جور دفاع می‌کرد.

من خودم هم در سخنرانی‌هایم همواره گفته و نوشته‌ام که مرحوم بدالله سحابی و مرحوم بازرگان جزو کسانی بودند که در دانشگاه مبلغ دین بودند. ما خودمان بودیم و می‌دیدیم. مسجد دانشگاه را مرحوم بازرگان باعث شد بسازند و یا مسجد دانشکده فنی را او ایجاد کرد. انسان باید انصاف داشته باشد و این چیزها را بگوید، منتهی اینها از نظر سیاسی مسیری را می‌رفتند که به خودی خود غلط بود و فرق نمی‌کرد که مغرض باشند یا نباشند.

جماعت ملی‌گراهایی که با آیت بد هستند، این‌طور استدلال می‌کنند که آیت نفوذی دکتر بقائی

در مجلس خبرگان بود تا ملیون را حذف کند و با توجه به دعوی تاریخی بقائی با ملیون، به این ترتیب می‌خواست آنها را حذف کند و خودش بماند و روحانیون و بعد هم روحانیون را حذف می‌کرد و مظفر بقائی دو باره مصدر امور می‌شد. واقعا آیت در آن مقطع می‌توانست عامل اجرایی دکتر بقائی در مجلس خبرگان باشد؟

مرحوم آیت از سال ۴۷ به‌طور کاملاً رسمی از دکتر بقائی جدا شد و طبق اعلامیه‌ای که شخص دکتر بقائی اعلام کرد، آیت را از حزب اخراج کرد. دکتر بقائی در خاطراتی هم که در آخر عمرش نوشته، تاکید کرده که او را اخراج کرده است.

صریحاً گفت که اخراجش کردم. مرحوم آیت از سال ۴۷ به بعد هر وقت صحبت از حزب زحمتکشان می‌شد، می‌گفت بگویند مرحوم حزب زحمتکشان، یعنی آن را یک حزب مرده می‌دانست. ما دو تا دکتر بقائی داشتیم که گاهی اوقات شیر تو شیر شده است. یک دکتر محمد بقائی یزدی داشتیم که پزشک رسمی ساواک و در ارتش بود و شب‌های جمعه از رادیو ارتش سخنرانی مذهبی می‌کرد و او را به عنوان سفیر شاه، پیش آقای شریعتمداری فرستاده بودند و در واقع رابط بود. در زمانی که میرحسین موسوی نخست‌وزیر شد و دکتر بقائی کرمانی را بازداشت کردند، محمد بقائی یزدی نزد آقای شریعتمداری بوده. گویا کسی می‌آید پیش آقای شریعتمداری و دکتر بقائی یزدی هم می‌رود پشت پرده. می‌پرسند چه کسی اینجا بوده، می‌گویند دکتر بقائی و این را به حساب دکتر بقائی کرمانی می‌گذارند، درحالی که دکتر بقائی کرمانی از مخالفین سرسخت آقای شریعتمداری بود، به قسمی که بعد از سال ۴۲ در جریانی دکتر بقائی در اصفهان از شریعتمداری بد می‌گوید. کسی از میان جمعیت می‌گوید: «آقای شریعتمداری مرجع است.» دکتر بقائی می‌گوید:



۱۳۵۸. شهید کر آیت در حال سخنرانی در مجمع کارکنان روزنامه اطلاعات.

«مرجع من نیست.» می‌گوید: «ایشان فقیه است.» جواب می‌دهد: «وقاحت آقای شریعتمداری بر فقاہتتش می‌چربد.» تا این حد با آقای شریعتمداری مخالف بود. بنابراین دکتر بقائی یزدی که دکتر رسمی ساواک و هم‌ردیف سرهنگ در ارتش بود و شب‌های جمعه از رادیو ارتش سخنرانی مذهبی می‌کرد با دکتر بقائی کرمانی فرق دارد. کسانی که در آن دوره بودند، اینها را می‌دیدند و می‌دانند.

دکتر بقائی در اعتقاداتش قرص و محکم بود و از بیان آنها واهمه‌ای نداشت، حالا راهش اشتباه بود،

بعضی وقت‌ها از بعضی از

برخوردهایش ناراحت می‌شدم.

مثلاً در مورد آن نواری که در باره

بنی‌صدر حرف زده بود و پخش شد،

گفتم که این یک قمار سیاسی بود

که آیت کرد، ولی حرفی به خود او

نزد. خودم آن را به حساب باخت

سیاسی گذاشتم، ولی بعدها دیدم که

حرف‌هایش درست بوده است.

امر دیگری است. یکی از اشتباهاتی که کرد این بود که مطلقاً اعتقاد به حکومت مذهبی نداشت، روی این حساب، قبل از اینکه قانون اساسی در مجلس خبرگان مطرح شود، فهمید که آیت دارد در آنجا فشار می‌آورد که اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی بگنجانند. دکتر بقائی هم محکم ایستاد و وصیت‌نامه چند ساعته‌ای را در نوار گفت.

مفاد این وصیت‌نامه موجب شد که عده‌ای از اعضای حزب زحمتکشان که اعتقادات دینی داشتند، از اطرافش پراکنده شوند...

بله، روی همین حساب گفته بود که این وصیت‌نامه سیاسی من است و بعد هم گفته بود دیگر در زمینه سیاسی از من سؤال نکنید، چون وقتی وصیت‌نامه سیاسی کرده‌ام، یعنی از نظر سیاسی مرده‌ام. در آن وصیت‌نامه سیاسی قاطعانه با حکومت مذهبی مخالفت می‌کند و می‌گوید من با این قانون اساسی و حکومت مذهبی به کلی مخالفم. بعد مثال‌های متعدد از جاهای مختلف می‌زند، از جمله از پادشاه انگلستان که از قدسین بود و چه کارهایی کرد و کار به آنجا رسید که جنازه‌اش را از قبر بیرون کشیدند و آتش زدند! این مثال‌ها یکی دو تا هم نیستند. از اول تا آخر این نوار چهار ساعته استدلال در باره این موضوع است که حکومت مذهبی درست نیست، ولی می‌گوید که من مخالفم. من این نوار را یک بار شنیده‌ام و یکی از آقایانی که این روزها خیلی حرف می‌زند، در روزنامه‌اش متن این نوار را آورده بود، ولی حالا حاشا می‌کند!

جزو‌های هم تحت عنوان «افول یک مبارز» منتشر شد.

در آنجا دکتر بقائی یکی از مثال‌هایی که می‌زند این است که آمدند به پادشاه قدیس گفتند که تورم شده و پول بی‌ارزش شده. گفت: چرا؟ علت‌هایش

یک هفته ده روز قبل از شهادت بود. به نماز جمعه رفته بودم و موقعی که برگشتم دیدم او به خانه ما آمده است و دارد نماز می خواند. نمازش که تمام شد، گفت: «فهمیدم که دور خانه ام کمین کرده اند که مرا ترور کنند، برای همین آمدم اینجا» بعد از آن هم دیگر او را ندیدم. واقعیت امر این است که کسی از آیت حفاظت درستی نمی کرد.

را برایش می گویند و اینکه پول پشتوانه ندارد. او جواب می دهد: «عکس گوسفند مرا که چاق و چله است، پشت اسکناس بیندازید، می شود پشتوانه!» دکتر بقائی حتی در این حد مسخره می کند. او می گوید من مسائل را از افق بالائی می بینم که شما نمی بینید و نمی دانید که سرنوشت جمهوری اسلامی چه خواهد شد. تا این حد تندروی می کند و به جمهوری اسلامی می تازد. حالا چطور می شود باور کرد که آیت پیرو این آدم بوده؟

دکتر بقائی بیمار بود و برای مداوا به آمریکا رفت و در اینجا شایع کردند که ایشان فرار کرده. علتش هم این بود که همین نوار وصیت نامه را در آمریکا و اروپا تحت عنوان «آن کس که گفت نه» چاپ و پخش کردند. به چه چیزی نه گفت؟ به جمهوری اسلامی. و حالا بیائیم و این همه شواهد را نادیده بگیریم؟ اینها بیمارهایی هستند که کاریشان نمی شود کرد.

مرحوم آیت در زمانی که به مجلس خبرگان رفت، هیچ ارتباط مرئی و نامرئی با دکتر بقائی نداشت؟ ایدا.

با دوستان دکتر بقائی چطور؟

با شناختی که از آیت دارم، حتی تصورش را هم نمی کنم، چون اینها از سال ۴۷ به این طرف کاملاً از هم جدا بودند و حتی اگر به هم بد هم نمی گفتند، متلک را قطعاً می گفتند، نظیر همان تعبیر مرحوم حزب زحمتکشان!

گروههایی که در مجلس خبرگان بودند، هر کدام پیشنهاداتی را برای گنجاندن در قانون اساسی می دادند. حزب زحمتکشان هم به گفته مهندس سبحانی پیشنهاد داده بود که اصل ولایت فقیه و حکومت فقها باید در قانون اساسی باشد. او ظاهراً متوجه این موضوع نیست که کسانی که این پیشنهاد را به نام حزب زحمتکشان دادند، حزب اللهی های حزب بودند، نه دکتر بقائی و همفکران او. دکتر بقائی عملاً توسط حزب اللهی های حزب زحمتکشان احاطه شد، به گونه ای که به ناچار حزب را رها کرد و رفت.

البته من از این مسئله اطلاع ندارم، ولی می دانم بعد از آن وصیت نامه، دست کم نود درصد از طرفداران دکتر بقائی از اطرافش پراکنده شدند، چون آنها آدم های متدینی بودند.

خود او هم آخر وصیت نامه خداحافظی کرد و گفت امیدوارم این حزب بماند، ولی من می روم.

بله، خودش رفت و دیگر کسی در اطرافش نماند. خیلی از کسانی که آن موقع در حزب زحمتکشان بودند، بعد از این وصیت نامه، از حزب بیرون آمدند و به نظام پیوستند و منصب و پست گرفتند و الان هم اصولگرا حساب می شوند. بسیاری از کسانی که در اطراف دکتر بقائی بودند، از میدان مرحوم آیت الله کاشانی بودند، یعنی به خاطر آیت الله کاشانی و مذهب در اطراف دکتر بقائی جمع شده بودند و بعد که قضیه به این صورت شد، از اطراف او پراکنده شدند و دور و بر امام آمدند، چون امام را حداقل تالی آیت الله کاشانی می دانستند.

از کدام حوزه به مجلس رفتید؟

از تهران. هرگز به یاد ندارم که با مرحوم آیت، چه در این زمینه، چه در زمینه دیگری به اتفاق پیش آقای منتظری رفته باشم. من با کسان دیگر، از جمله نمایندگان دور دوم مجلس و تنها پیش آقای منتظری می رفتم، ولی هیچ وقت به اتفاق آیت پیش ایشان نرفتم. دوم اینکه آنچه ما از آقای منتظری در طول عمرش دیدیم، این بود که چیزی را که به آن اعتقاد نداشت، نمی گفت و نمی نوشت - به حق و باطلش کاری ندارم. امکان نداشت کسی بتواند چیزی را به ایشان تحمیل کند، وگرنه در این چند سال آخر که افراد و گروه های مختلف زور زدند و ادارش کنند

بگویند فلان کاری را که کرده اشتباه بوده یا فلان حرف را نباید می زده، زیر بار می رفت. نه یک نفر و دو نفر، ده ها نفر هم که پیش ایشان می رفتند و حرفی را می زدند، تا خودش چیزی را قبول نداشت، امکان نداشت گوش به حرف کسی بدهد و تا آخر عمر هم از حرفش برنگشت، پس آدمی نبود که کسی بتواند با دو کلمه و سه کلمه، او را از عقیده ای برگرداند. کاری هم به حق و باطل بودن اعتقادش ندارم. آن بحث جداگانه ای است. ویژگی خلقی اش این بود که از حرفش بر نمی گشت

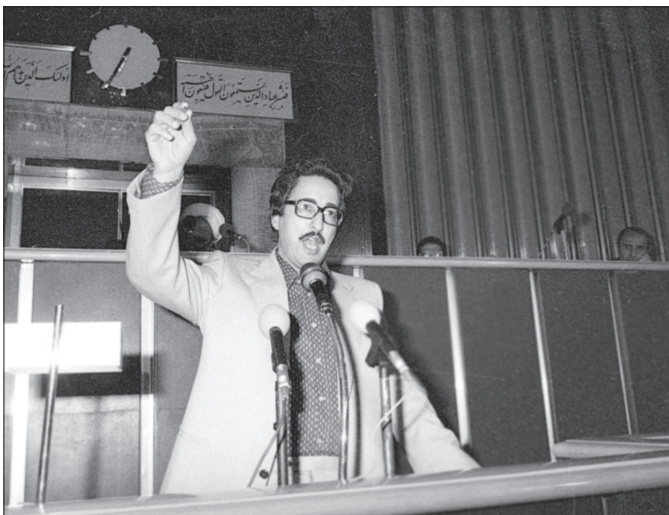
و زیر بار این حرف ها نمی رفت. مگر اینکه خودش به چیزی برسد.

آیت خودش این را به من گفت که در مجلس خبرگان به آقای بهشتی و به آقای منتظری گفتم: «چرا از ولایت فقیه دفاع نمی کنید؟» هر دو جواب دادند: «ما می دانیم که ولایت فقیه باید باشد، منتهی در این جوی که هست و با وجود این ملی گراها و کمونیست ها می ترسیم کل قانون اساسی معطل بماند. اجازه بده اصل قانون اساسی به تصویب برسد، متمم می آوریم و در آن متمم اصل ولایت فقیه را می گنجانیم.» آیت گفته بود: «خیر! باید در همین جا تکلیف روشن شود».

در مجلسی که ۶۰،۵۰ نفر از علما و مجتهدین حضور داشتند و بعضی ها در همان زمان هم در حد مرجعیت بودند، مثل آقا مرتضی حائری،

آقای صدوقی، آقای صافی، آقای مکارم، آقای دستغیب و ... آیا این حرف عقلانی است که اینها بر اساس رأی مرحوم آیت حکم بدهند؟! اصل ولایت فقیه نه حاصل تفکر دکتر بقائی است نه آیت. ولایت فقیه از موضوعاتی است که شخص امام از سال ۴۲ و ۴۳ که در نجف اشرف بودند، در درس هایی تحت عنوان حکومت اسلامی مطرح کردند که اثبات ولایت فقیه است. مرحوم آیت هم از خودش چیزی نمی گفت و همیشه به درس های حکومت اسلامی حضرت امام و آثار مرحوم نائینی اشاره می کرد.

این آقایان مخالف اصل ولایت فقیه هستند و بهتر است مرد و مردانه حرفشان را بزنند. چه کار دارند به اینکه چه کسی این اصل را در قانون اساسی آورده یا نیاورده. چرا دروغ می گویند؟ حداقل به اندازه دکتر بقائی که می گویند بد است، شجاعت داشته باشید و حرفتان را رک و صریح بزنید. دکتر بقائی مرد و مردانه آمد و گفت من مخالفم و تاوانش را هم داد. شما هم همان قدر مردانگی داشته باشید. این بازی ها چیست که در می آورید؟ چه کار دارید که چه کسی این کار را کرد. اگر موافقید بگویند خدا رحمت کند هر کسی را که این کار را کرد. اگر هم مخالفید بگویند مخالفم. جناب می خواهی حکومت



آیت الله العظمی بروجردی در حال سخنرانی در مجلس خبرگان قانون اساسی.

را به دست بگیري و رئیس جمهور این نظام بشوی و بسا اصل اصلی نظام مخالفی. اینکه می شود یک بام و دو هوا. تکلیف خودتان را حداقل با خودتان معلوم کنید.

قبل از پیروزی انقلاب که هنوز نه حکومت اسلامی در کار بود و نه هنوز امام آمده بودند، هنگام نوشتن اساسنامه جامعه اسلامی دانشگاهیان، اولین چیزی که مرحوم آیت نوشت، اصل ولایت فقیه بود و این نشان می دهد که این تفکر در او قدمت داشته و ربطی به جمهوری اسلامی ندارد.

در اوایل سال ۵۷، خیلی قبل از تشریف فرمائی امام، یک سازمان ملی دانشگاهیان درست شد و همه گروه های مخالف با رژیم، اعم از مسلمان و چپ و ... را دعوت کرد. یادم هست یک روز احسان نراقی از بعضی ها که دست اندرکار این امر بودند،

دو سه روز بود که مریض بود و از خانه بیرون نرفت. در روز شهادت یک مشت اسناد و کاغذ را جمع کرد و داخل پوشه گذاشت و صبح آن روز گفت: «باید بروم مجلس». همسرش می گوید: «گفتم: «تو مریضی، باید استراحت کنی». گفت: «نه، امروز باید سر نوشت جمهوری اسلامی مشخص شود». پوشه را پشت شیشه عقب ماشین گذاشت.

محکم روی مخالفتش با بنی صدر ایستاد؟

شاید بعضی ها این حرف مرا حمل بر غلو کنند، ولی من شخصا معتقدم آیت یک دائرةالمعارف سیاسی بود و لاقلاً در ۲۰۰ سال اخیر نظیرش را کم داریم. او کاملاً به شرح احوال افراد اشراف داشت. واقعا استثنائی بود. فرق است بین فردی مثل بنده که مدرسه و دانشگاه رفته و مدرک گرفته و بعد هم سرکلاس رفته و درس داده ایم و بعد به مناسبتی آن باز معروف روی شانه مان نشسته و به ما گفته اند از فردا صبح، وزیر هستی و «به موجب این ابلاغ» از این به بعد چون وزیری، پس سیاستمدار هم هستی با کسی که از بچگی دنبال این مسائل بوده است. اولی مثل کسی است که تا به حال کفاش بوده، ولی برایش حکم زده اند که از این به بعد شما به موجب ابلاغ این حکم جراح قلب هستید. او ممکن است لباس جراحی هم بپوشد و برود در بیمارستان امام خمینی و به عنوان رئیس بخش جراحی قلب شروع به کار کند، ولی با این ابلاغ جراح قلب نمی شود. همین طور هم کسی مثل من که هیچ سابقه کار سیاسی ندارد، با ابلاغ و حکم سیاستمدار نمی شود. تازه سیاستمدار بودن غیر از اطلاعات سیاسی، شَم سیاسی هم می خواهد. سیاست مثل شاعری است. انسان هر قدر هم شعر بلد باشد، اگر شَم شاعری نداشته باشد، نمی تواند شعر بگوید، اگر هم بگوید چیز تحفه ای از کار در نمی آید. در تاریخ ادبیات شاید از نظر تسلط بر قواعد شعری، کسی مثل جامی نداشته باشیم. در شعرهایی هم که گفته، یک دانه غلط پیدا نمی کنید، ولی به عقیده من حرام باشد اگر حتی یک خط شعر به آبداری شعرهای سعدی گفته باشد! چون روی قواعد شعر گفته.

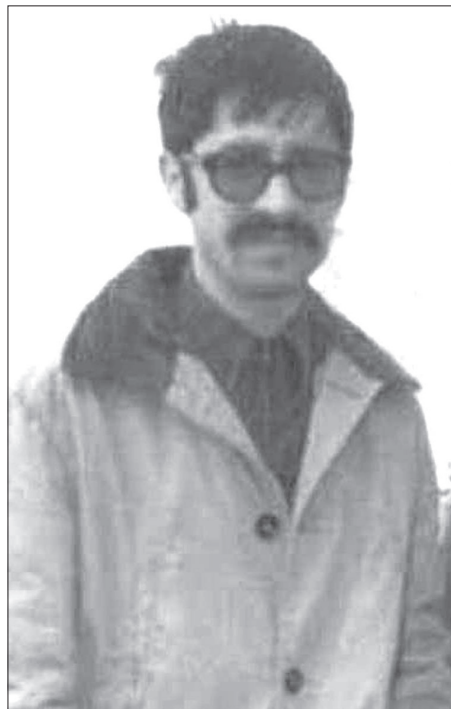
اینها با هم فرق دارند. آیت آدمی بود که واقعا افراد را می شناخت و دقیق هم می شناخت. این فرق دارد با کسی که گرفته یک گوشه خوابیده و می بیند که کسی دارد کار می کند و یا دارد نماز می خواند و ابدأ نمی تواند سر در بیاورد که این بابا آیا قبلاً مثلاً نرفته یک شیشه مشروب بخورد یا نه؟ تشخیص متدین حقیقی از متدین قلابی کار هر کسی نیست. به قول سعدی: «فقیه فربه و چاق و طیب لاغر و زرد/ نه آن خدای شناس است نه این شناسد درد». مسئله این است که هر کسی در هر صنفی که هست، سوای معلومات و اطلاعات، باید شَم آن کار را هم داشته باشد و آیت داشت، به همین دلیل هم آدمها

مراتب مختلفی داریم که از پروفیسور شروع می شود و بعد استاد، دانشیار، استادیار، مربی و آخر سر کارشناس آموزشی است. بعضی ها مربی بودند. یکی از آنها اسمش مسعود حریری بود. من در همان جلسه اول و دوم متوجه شدم که او جزو مجاهدین خلق است. به رفقا گفتم این را دعوت نکنید، گفتند: نه، این نمازش را می خواند و چنین و چنان است. در دانشگاه اتاقی گرفته و دفتر و دستک هایمان را آنجا گذاشته بودیم و آقایان، کلید اتاق را هم به او داده بودند. البته من در جلسات او را مسعود رجوی صدا می زدم، بلکه رفقا متوجه بشوند، اما فایده نداشت. تا در جریان آن که افرادی توسط کومله و دموکرات شهید شده بودند و به بهشت زهرا رفتیم، موقع برگشتن، مسعود حریری طرف راست من روی صندلی نشست. پرسید، «آیا شما واقعا معتقدید که این کشته ها، شهید هستند؟» من با صدای بلند طوری که رفقا متوجه شوند، گفتم: «هر کسی که در راه خدا مجاهدت کند و کشته شود، شهید است.» سعی کردم با سئوال و جواب کردن دست او را رو کنم و رفقا متوجه شوند که او جزو مجاهدین خلق است.

باز هم نفهمیدند...

باز هم رفقا نفهمیدند تا وقتی که مسعود رجوی دست به مبارزه مسلحانه و کشت و کشتار زد و معلوم شد که او یکی از معاونین مسعود رجوی بوده و فرار کرده. بعضی ها دوزاری شان زود نمی افتد و هر قدر هم تقلا کنید، فایده ندارد.

بنی صدر هم حمایت بسیاری از علما را داشت، هم از حمایت اعضای خانواده امام برخوردار بود، هم ۱۱ میلیون رأی داشت که هنوز هم به آن می نازد. حتی اعضای حزب جمهوری اسلامی که مسلم بود با بنی صدر بد هستند، جرئت نمی کردند با او مخالفت کنند. در چنان شرایطی مرحوم آیت یک تنه و تک و تنها با بنی صدر دست به یقه شده بود. چه علتی موجب شده بود که آیت آن طور



از جمله خود من دعوت کرد و به وزارت علوم رفتیم و گفت: «شما اگر پیشنهادات اصلاحی دارید، بدهید. شاه آمادگی برای انجام اصلاحات دارد.» هر کس چیزی گفت. بعد رو کرد به من و پرسید: «نظر شما چیست؟» گفتم: «چرا از من می پرسید؟» گفت: «پس از کی پرسیم؟» گفتم: «از آقای خمینی پرسید که چه اصلاحاتی باید بکنید؟ من کاره ای نیستم.» گفت: «شما سنگ ایشان را به سینه می زنید؟» گفتم: «من مقلد ایشان هستم، ایشان که مقلد ما نیستند که بگوئیم چه کار باید بکنند. از ایشان پرسید، هر چه گفتند ما قبول می کنیم.» او از این جواب من خیلی بدش آمد و ما هم بلند شدیم و آمدیم.

در آن جامعه دانشگاهیان مرحوم آیت اشکالاتی را تشخیص داد و گفت: «آقایان! این ره که شما می روید، به ترکستان است.» مسائلی بود که اگر مطرح کنیم، باز آقایان می گویند کدام چپ و چیزهای دیگر. می خواهند بین چپ آن زمان و حالا فرق بگذارند. تا وقتی گروه مهدی هاشمی بود، این آقایان منجمله فخرالدین حجازی به عنوان خط سوم فعالیت می کردند و همیشه از مهدی هاشمی به عنوان «آقا» اسم می بردند.

فخرالدین حجازی به مهدی هاشمی می گفت آقا؟ بله، همه شان دائما می گفتند آقا این طور گفت، آقا آن طور گفت. بعد که قضیه دار و دسته مهدی هاشمی آن جور از کار درآمد، آقای فخرالدین حجازی برای اولین دفعه اصطلاح چپ و راست را اختراع کرد. به جناح خودشان می گفتند جناح چپ و به این طرفی ها می گفتند جناح راست. این جناح راست و چپی که بعد از آن جریان پیدا شد، ربطی به چپ و راست قبل از انقلاب ندارد. قبل از انقلاب جناح چپ راه کارگر و فدائیان خلق و ... بودند و خلاصه همه قاتی بودند. مرحوم آیت گفت تا قضیه از دست نرفته، ما بیائیم و گروهی به نام جامعه اسلامی دانشگاهیان درست کنیم و اساسنامه آن را هم خودش نوشت و بند اول آن هم اعتقاد و التزام به ولایت فقیه است، این قضیه حداقل سه چهار ماه قبل از انقلاب بود. جلسه ای گذاشتیم و همه افرادی را که مسلمان یا متمم! به مسلمان بودن بودند، دعوت کردیم.

مثلاً چه کسانی؟

شهید قندی، عباس پور، دکتر علی شریعتمداری که در اصفهان بود، آقای خالقی که او هم در اصفهان بود، محمد مالکی، پیمان، دکتر نیک روش.

هاشمی ثمره چطور؟

هاشمی ثمره آن موقع دانشجوی بود و هنوز عضو هیئت علمی نبود. جامعه اسلامی دانشگاهیان مخصوص اساتید بود و ربطی به دانشجویان نداشت. خیلی ها می ترسیدند بیایند، چون هنوز از شاه نفسی در می آمد. بعضی هم معتقد بودند که تشکیل این جلسات، خطرناک است و جلسات را بعد از اذان صبح می گذاشتیم.

کسانی را که دعوت کردید همه اصل ولایت فقیه را قبول کردند؟

ما آن اساسنامه را نخواندیم، بلکه فقط دعوتشان کردیم. یکی دو جلسه گذشت و آن اساسنامه را خواندیم و بعضی ها اصلاً دیگر نیامدند. در دانشگاه



برویم و در باره وحدت حوزه و دانشگاه که بعدها اسمش را گذاشتند وحدت حوزه و دانشجو با ایشان جلسه‌ای داشته باشیم. از اساتید دانشگاه من بودم، افتخار جهرمی بود و از اساتید حوزه مرحوم آیت‌الله ربانی املشی بود. از طلاب هم شخصی بود به نام حسن پاینده. از نمایندگان دانشجویان هم هاشمی ثمره بود.

از دانشجویان شما بود؟

یادم نیست. مسلماً دانشجوی علم و صنعت بود. من هم ریاضی درس می‌دادم. او هم مهندسی خوانده و علی‌القاعده دانشجویان رشته مهندسی، درس ریاضی هم می‌گذرانند. شاید بوده باشد، ولی من یادم نیست.

اتفاقاً تنها موردی که هاشمی ثمره را دیدم همان یک مورد بود. ما دانشجو خیلی داشتیم، همه که یاد انسان نمی‌ماند. به هر حال او را دانشجویان به عنوان نماینده انتخاب کرده بودند. رفتم خدمت امام و راجع به وحدت حوزه و دانشگاه مطالبی را مطرح کردم و ایشان هم پذیرفتند و بعد پرسیدند: «من یک سؤال دارم» گفتیم: «بفرمائید.» پرسیدند: «چرا بعضی از اساتید دانشگاه ضد دین هستند؟» بنده گفتم: «اساتید دانشگاه دو دسته هستند. یک دسته فنی مهندسی‌ها که اروپائی مسلک هستند و در میان آنها بی‌دین داریم، ولی ضد دین نداریم.» امام فرمودند: «پس ضد دین‌ها کجا هستند؟» عرض کردم: «در علوم انسانی‌ها!» یک بار هم در مدرسه فیضیه جلسه‌ای بود و آقایان صحبت کردند و آخر بار، موقع غروب یکی دو نفر آمدند پیش من و گفتند جلسه‌ای داریم به عنوان حزب‌الله و شما بیایید و صحبت کنید.

به هر حال ما را سوار ماشین کردند و از کوچه پس کوچه‌های قم به خانه‌ای بردند و دیدیم در آنجا جمعیت زیادی است. در آنجا اگر اشتباه نکنم طاهری اصفهانی که بعضی‌ها با طاهری خرم‌آبادی اشتباه کرده‌اند، سخنرانی کرد. موقع سؤال و جواب شد و گفت وقت ندارم. بعد مرحوم آیت‌الله مدنی سخنرانی کرد و موقع سؤال و جواب گفت وقت ندارد. به من گفتند: «شما که می‌خواهید سخنرانی کنید، وقتی هم برای سؤال و جواب بگذارید» من گفتم: «از همان اول سؤال و جواب می‌گذاریم» سئوالات در باره بنی‌صدر بود. چون او هنوز رئیس جمهور بود، نمی‌شد بی‌سند حرف زد و لذا هر سئوالی را که جوابش را می‌دادم، سندش را هم می‌دادم تا دست به دست بگردانند. آن شب برای اولین بار شعار مرگ بر بنی‌صدر در آنجا در قم راه افتاد.

پس بر اساس همین اسناد شما هیچ وقت آیت را از برخوردهای تندش بر حذر نداشتید؟

بعضی وقت‌ها از بعضی از برخوردهایش ناراحت می‌شدم. مثلاً در مورد آن نوازی که در باره بنی‌صدر حرف زده بود و پخش شد، گفتم که این یک قمار

را خیلی خوب می‌شناخت. این توانائی مربوط به این اواخر نیست. در دوره دانشجویی هم با هر کس مناظره و مباحثه می‌کرد، خیلی راحت و مرتب و منظم محکومش می‌کرد، طوری که آخرسر آن فرد مریدش می‌شد. شناخت آیت از بنی‌صدر از دوره فوق لیسانس جامعه‌شناسی شروع شد که هم‌دوره بودند. دیگر اینکه از خارج در باره بنی‌صدر به آیت اطلاعات می‌رسید. در مورد دیگران هم همین‌طور. از نقش آنها در جبهه ملی دوم هم اطلاعات دقیقی داشت.

در مقطعی که در مجلس تند می‌رفت و تیر روزنامه‌ها هم علیه او بودند، شما سعی نمی‌کردید او را آرام کنید؟ به شما چه جوابی می‌داد؟

می‌دانستم که حرف بی‌دلیل نمی‌زند، به همین خاطر چیزی به او نمی‌گفتم. خودم هم دلائلی پیدا کرده بودم. در آن زمان برق محله‌های تهران به نوبت می‌رفت. یک شب کسی در خانه ما را زد. اگر اشتباه نکنم کسی به اسم مرتضی مهدب بود. گفت ذی‌حساب ارتش هستم و از حدود ۶۰،۵۰۰ سندی که طبق آنها بنی‌صدر به گروه‌های مختلف از جمله مجاهدین خلق و کومله و دموکرات پول داده، کپی گرفته‌ام. سؤال کردم و شما را به عنوان آدم معتمد معرفی کرده‌اند. اینها را به شما می‌دهم، ولی اگر بدانند که چنین کاری کرده‌ام، به عنوان افشای اسناد ارتش، مرا اعدام می‌کنند. گفت فردا شب نوبت برق رفتن محل ماست. شما بیا و اول بار سه تا به در بزن، بعد صبر کن و دو تا تقه بزن و بعد در بزن. فردا شب رفتم و اسناد را تحویل گرفتم و جالب اینکه نه شبی که در منزل آمد، چه‌راهش را درست دیدم، نه آن شب، چون هر دو بار در تاریکی آمد، ولی اسمش یادم مانده است. من هم از هر کدام از آن اسناد تا کپی گرفتم.

آیا از صحت اسناد مطمئن شدید؟

واقعی بود. همه سربرگ داشتند. یکی کپی را به مرحوم آیت و یکی را به مرحوم بهشتی دادم و یکی را هم نگه داشتم. یکی را هم بردم دم در مجلس که به آیت‌الله خامنه‌ای بدهم. ایشان دیر آمدند، دادم به آقای هاشمی رفسنجانی. آیت‌الله خامنه‌ای رسیدند و گفتند یکی هم به من بدهید، گفتم دیگر ندارم. اتفاقاً تنها کسی که از این اسناد برای عدم کفایت بنی‌صدر در مجلس استفاده کرد، آیت‌الله خامنه‌ای بودند. این گذشت تا روزی بنا شد خدمت حضرت امام

- آیت آدمی بود که واقعا افراد را می‌شناخت و دقیق هم می‌شناخت.
- این فرق دارد با کسی که گرفته
- یک گوشه خوابیده و می‌بینید که کسی دارد کار می‌کند و یا دارد نماز می‌خواند و ابتدا نمی‌تواند سر در بیاورد که این بابا آیا قبلاً مثلاً نرفته یک شیشه مشروب بخورد یا نه؟
- تشخیص متدین حقیقی از متدین قلابی کار هر کسی نیست.

سیاسی بود که آیت کرد، ولی حرفی به او نزد. خودم آن را به حساب باخت سیاسی گذاشتم، ولی بعدها دیدم که حرف‌هایش درست بوده است.

آخرین بار او را کی دیدید؟

شاید یک هفته ده روز قبل از شهادتش بود. به نماز جمعه رفته بودم و موقعی که برگشتم دیدم او به خانه ما آمده است و دارد نماز می‌خواند. نمازش که تمام شد، گفت: «فهمیدم که دور خانه‌ام کمین کرده‌اند که مرا ترور کنند، برای همین آمدم اینجا» بعد از آن هم دیگر او را ندیدم. واقعیت امر این است که کسی از آیت حفاظت درستی نمی‌کرد. حزبی‌ها از او خیلی خوششان نمی‌آمد و می‌گفتند چرا با رئیس جمهور در افتاده؟ متأسفانه فهمیدن حقایق قبل از وقش خطرناک است، این است که خود من دعا می‌کنم که: «خدایا! هرگز به من عقل پیش‌رس نده. اگر زودتر از موعد به انسان عقل بدهی، کار دستش می‌دهد.»

مخصوصاً اگر اختیار زبانش را هم نداشته باشد.

همین‌طور است.

چگونه از خبر شهادتش باخبر شدید؟

خانه‌اش نزدیک خانه ما بود. خانمش تعریف می‌کرد دو سه روز بود که مریض بود و از خانه بیرون نرفت. بعد یک مشت اسناد و کاغذ را جمع کرد و داخل پوشه گذاشت و صبح آن روز گفت: «باید بروم مجلس.» گفتیم: «تو مریضی، باید استراحت کنی.» گفت: «نه، امروز باید سرنوشت جمهوری اسلامی مشخص شود.» پوشه را پشت شیشه عقب ماشین گذاشت. پیکان داشت. گویا دو سه روز قبلش راننده‌اش را هم عوض کرده بودند. خانمش می‌گفت بنزی به فاصله ۴۰، ۳۰ متری ایستاده بود و داشت به ظاهر پنچری می‌گرفت. به محض اینکه آیت در ماشین نشست و راننده‌اش هم هنوز نیامده بود بنشیند، بلافاصله پنچری تمام شد و آمدند و مسلسل کشیدند و بیش از ۶۰ گلوله به او زدند. هنوز جای گلوله‌ها روی در و دیوار خانه او هست. بین دوستانی که در طول زندگی داشته‌اید، آیت چه جایگاهی دارد؟

آیت سنگ‌صبور بود. خیلی وقت‌ها می‌شد که برای من مشکلاتی پیش می‌آمد و می‌رفتم و به او می‌گفتم. او سختی‌هایی کشیده بود، همین‌طور هم من، ولی او مرا دل‌داری می‌داد. ■



درآمد

بی تردید همراهی همسری فرهیخته با متفکری که همواره در بیان عقاید و پیشگویی‌های دقیقش تنها بود و بناچار باید بار سختی‌های بی‌شماری را به دوش می‌کشید، بسیار تأثیرگذار و ارزنده است. خانم مهرانه معلم در دوران غربت شوی که از هر سو زیر فشار افکار کسانی بود که دلسوزی‌ها و نگرانی‌های عمیق او را نادیده می‌گرفتند، حتی یک لحظه در صحت برداشتهای او تردید نکرد و تا دم آخر همواره یار و یاور او بود. اینک پس از ۳۰ سال صبر و تحمل می‌بیند که شهید آیت‌چه نیکو و دقیق واقعیت‌ها را تحلیل کرده بود، باشد که در درک حقایق فرهیختگان خود هوشیارانه تر عمل کنیم. با سپاس از سرکار خانم مهرانه معلم که با وجود مشغله فراوان با ما به گفتگو نشستند و مهربانانه متن مصاحبه را ویرایش کردند

«شهید دکتر آیت در قامت یک همسر» در گفت و شنود شاهد یاران با مهرانه معلم

کاش نگرانی‌هایش را جدی گرفته بودند

می‌گفت، ولی خیلی مشخص نبود. دامغان اصولاً یک شهر مذهبی است. گرایش مذهبی شهید آیت چقدر بارز بود؟ یکی از نشانه‌های ظاهری همه مردها این بود که کراوات می‌زدند، ولی آیت خیلی وقت‌ها کراوات نمی‌زد. غیر از این نشانه، صریحاً در باره مسائل سیاسی صحبت نمی‌کرد. او به ما عربی درس می‌داد و چون به مسائل مذهبی مسلط بود، موقعی که می‌خواست مثال بزند و یا تجزیه و ترکیب به ما می‌داد، آیات انقلابی قرآن را بیان می‌کرد و می‌گفت این را تجزیه کنید. ما از روی این تأکیدها متوجه چیزهایی می‌شدیم. ما کلاً ۱۲ تا شاگرد بودیم. یادم هست در سال آخر یک بار این سؤال را مطرح کرد که آیا تا به حال چشمان کسی به نظر شما نافذ آمده است؟ هر کدام از ما به فرد یا افرادی اشاره کردیم. آخر سر از خودش پرسیدیم که به نظر او چشمان چه کسی نافذ است؟ و در آنجا بود که او اسم آیت‌الله خمینی و آیت‌الله کاشانی را آورد.

کسانی را که خودش دیده بود. از اینها نام برد. شاید می‌خواست ببیند ما چقدر متوجه موضوع هستیم. به کتاب‌های مختلفی اشاره می‌کرد. در درس انشاء هم گریزهای لازم را می‌زد. اگر غیر از این بود که کلاسش مثل بقیه دبیرها می‌شد. بخشی از جاذبه کلاس‌هایش به خاطر همین چیزها بود. آیا حرف‌هایی که سر کلاس می‌زد حساسیت‌برانگیز نشده بود؟

دستگاه روی او حساس بود که آن داستان دامغان را برایش علم کرد. آن داستان مربوط به زمانی بود که ما ازدواج کرده بودیم. جالب است که من چه از لحاظ خانوادگی و چه از لحاظ درسی در مدرسه آدم شاخصی بودم. بعد که ازدواج کردیم، من سال اول

و چه بگوید. کلاس داری او به شکلی بود که بچه‌ها تا لحظه آخر ساکت می‌نشستند و گوش می‌دادند. حتی بعدها که در دانشگاه درس می‌داد از خیلی از دانشجویها می‌شنیدم که کلاس را بسیار عالی اداره می‌کند. موقعی که در دانشگاه لاهیجان، روش تحقیق در علوم اجتماعی را درس می‌داد، خیلی از اساتید می‌رفتند و در کلاس او می‌نشستند و به مباحثی که مطرح می‌کرد گوش می‌دادند؛ خیلی جذب او شده بودند. کلاس بسیار زنده‌ای داشت، از ادبیات استفاده زیادی می‌کرد و بر این موضوع هم بسیار مسلط بود و ادبیات را خیلی خوب خوانده بود. هم قصه می‌گفت، هم شوخی و هم از ظرائف روان‌شناسی استفاده می‌کرد. بچه‌های دبیرستانی هم این چیزها را دوست دارند.

آیا گرایش سیاسی او معلوم بود؟

گرایش سیاسی او آن چندان معلوم نبود، البته ما هم در باغ نبودیم، ولی می‌دانستیم مخالف دستگاه است و از اینکه در جشن‌های مذهبی صحبت کند، استقبال می‌کند. این هم یکی از نشانه‌های گرایش او به مسائل سیاسی بود. جسته و گریخته یک چیزهایی

کاملاً یک معلم حرفه‌ای بود و می‌دانست باید با شاگرد چه برخوردی داشته باشد و چه بگوید. کلاس داری او به شکلی بود که بچه‌ها تا لحظه آخر ساکت می‌نشستند و با دقت گوش می‌دادند. حتی بعدها که در دانشگاه درس می‌داد از خیلی از دانشجویها می‌شنیدم که کلاس را بسیار عالی اداره می‌کند.

نحوه آشنائی خود با شهید آیت و ازدواج با ایشان را نقل کنید.

ازدواج ما در زمانی پیش آمد که آیت در دامغان بود. او سه سال در آنجا معلم بود و من شاگرد دبیرستان بودم. سه سال معلم من بود. بعد از سه سال درست موقعی که دیپلم می‌گرفتم، قبل از امتحانات کنکور، از من خواستگاری کرد و در ۱۵ تیر سال ۴۵ ازدواج کردیم.

ایشان چند سال داشت؟

۲۷ سال. آیت متولد ۱۳۱۷ بود و من متولد ۱۳۲۷. او دانشجوی سال آخر دانشکده حقوق بود.

این تفاوت سنی مشکل ساز نشد؟

الان شاید دخترها فکر کنند که مشکل‌ساز است، ولی آن موقع این طور نبود و رابطه شاگرد و معلمی به شکلی بود که این مسئله طبیعی جلوه می‌کرد، به خصوص وقتی که او به مدرسه ما آمد، یک‌دفعه سر و صدائی شد که آدم تحصیل‌کرده‌ای آمده و وارد مدرسه دخترانه‌ای شده است و دارد درس می‌دهد. او در دامغان در مدارس پسرانه و دخترانه درس می‌داد و برای شرکت در کلاس‌های دانشکده حقوق به تهران می‌رفت. در ترم آخر بود. آن سال‌ها دوره دانشکده حقوق سه ساله بود. بدیهی است که ما خیلی جذب چنین دبیری می‌شدیم. تازه اجازه داده بودند که دبیران مجرد در کلاس‌های دخترانه درس بدهند. معلم ادبیات ما آقای مروج، دبیر بسیار باسوادی بود که رفت و بعد از او آیت آمد. چه درس می‌داد و تدریسش چقدر جذابیت داشت؟

اولاً چون دوره دانشسرای عالی را دیده و لیسانس اولش را از آنجا گرفته بود، کاملاً یک معلم حرفه‌ای بود و می‌دانست باید با شاگرد چه برخوردی داشته باشد



البته خانواده او خیلی از خانواده من مذهبی تر بودند. ما به آن شدت مذهبی نبودیم. از نظر درآمد هم ما هم آنها آنچنان درآمدی نداشتیم. پدر من جوان تر و فعال تر بود و کار کشاورزی می کرد، پدر آیت مسن تر بود و دیگر کار کشاورزی نمی کرد؛ مضافاً اینکه دامنه کشاورزی نجف آباد هم آن قدرها گسترده نبود، درحالی که پدر من در دامغان از فعالین کشاورزی بود و حتی تا ۸۰ سالگی هم کارش را رها نکرد. ترجیح می داد برود و کویر را آباد کند و اهل کار بود. ما درآمد خیلی ویژه‌ای نداشتیم که تفوق خاصی بر خانواده آیت داشته باشیم، ولی آیت موقعی که با من ازدواج کرد، آدم تحصیل کرده‌ای بود، فوق لیسانس علوم اجتماعی داشت و حقوق آموزش و پرورش او هم بد نبود. بعد هم که در دانشگاه‌ها درس می داد.

پس زندگی متوسطی را شروع کردید.
همین طور است. او خودش چیزی نداشت. موقعی که به خواستگاری من آمد، ۵۰۰۰ تومنی را که بابت ایام تعلیق طلبکار بود، پس گرفته بود. دو تا قالیچه هم داشت که تا این اواخر هم آنها را داشتیم. کتاب و مجله هم هرچه دلان بخواید. پشتوانه مالی آنچنانی نداشت و پدر و مادرش هم کمک خاصی نمی توانستند بکنند.

چیزی هم برای خانواده باقی گذاشت؟
نه، حتی ما روی وام مسکن خانه بدهکار بودیم که شهید شد. در سال ۵۷ هم به خاطر اینکه دیابت شدید داشت، خودم دنبال بازنشستگی او رفتم. تا سالی که نماینده شد، هیچ درآمدی جز حقوق بازنشستگی نداشت. دانشگاه‌ها هم که تعطیل شده بودند. خود من بعد از اینکه لیسانس گرفتم، به عنوان کارشناس حقوقی در بیمه ایران نزدیک ۵ سال کار کردم. در آن دوره باید سن فرد به ۲۵ سال می رسید تا می توانست دنبال وکالت برود و من ۲۲ سال بیشتر نداشتیم. می خواستم برای قضاوت بروم که دنبالش هم رفتم، ولی احتمالاً باید به شهرستان می رفتم. از آنجا که ما می خواستیم در تهران مستقر باشیم، از قضاوت انصراف دادم و به بیمه ایران رفتم و استخدام

هستند. بسیاری از آنها هستند که می گویند اگر عربی را نزد آیت نخوانده بودیم، اصلاً قبول نمی شدیم، بنابراین مردم خیلی به او اعتماد داشتند و او را خیلی خوب می شناختند. او برای خود در دامغان جا باز کرده بود و مردم متوجه این موضوعات بودند. دامغان اساساً آدم‌های کنجکاو می دارد که در زندگی دیگران دقت می کنند تا ببینند چه کسی آمد و چه کسی رفت و چه کرد، به همین دلیل خیلی مراقب بودند که آیت در کدام مجالس و جشن‌ها شرکت می کند، کجاها هست، کجاها نیست، کجا صحبت کرد، کجا حرف زد. مردم این پیگیری‌ها را داشتند و خیلی به او علاقه‌مند بودند. در میان دبیران هم وجهه خاصی داشت و حرفش را رد نمی کردند و متشکل می شدند. کار به سمنان هم کشیده بود و به آنجا هم می رفت و صحبت می کرد. فکر می کنم این رفتارها حساسیت دستگاه را نسبت به او برانگیخته بود.

داستان قرآن آریامهری چه بود؟

خود او در هنگام صحبت درباره اعتبارنامه‌اش در این باره هم صحبت کرد. شاه قرآنی را چاپ کرده بود و همه را مجبور کرده بودند که آن را بخرند.

شخصی یا برای مدرسه؟

فکر می کنم برای مدرسه بود، منتهی از حقوق معلم‌ها کم کرده بودند. آیت اعتراض کرد و پولش را پس گرفت. بعد از این کار او بود که آن داستان‌ها را برایش ساختند و پس از آن به تهران منتقل شد.

خیلی‌ها معلم و استاد خوبی هستند، اما ممکن است همسر خوبی نباشند. ایشان در مقام یک همسر چه شخصیتی داشت؟

از لحاظ معنوی اگر بخواهید حساب کنید، مرد فوق‌العاده‌ای بود. من الان حتی در کار و حرفه‌ام کمتر با کسی شبیه به او برخورد می کنم. بچه‌هایم می گویند اصلاً مثل پدر، کسی را نداریم و حرف‌هایی که شما می گوئید، به الان نمی خورد. از لحاظ معنوی مرد فوق‌العاده‌ای بود و من بسیاری از درس‌های اخلاقی را واقعا از او آموختم. نه تنها من که تمام افراد خانواده‌ام تحت تاثیر شخصیت او بودند، ولی به لحاظ انجام تکالیف روزمره مثل خرید، ابتدا این طور نبود و از همان اول هم گفت که این کارها را اصلاً بلد نیستم و واقعا هم بلد نبود. می گفت کارهای زیادی هست که باید به آنها برسیم و مدیریت منزل را کلاً به من سپرده بود.

به نظر می رسد موقعی که با هم ازدواج کردید، شما از نظر مالی کمی بر شهید آیت تفوق داشتید، چون بر اساس آنچه که رفقای او می گویند خیلی محرومیت کشیده بود و مشکل مالی هم داشت و از صفر شروع کرده بود. این مسئله روی زندگی شما تأثیر نداشت؟

من بعضی از مصاحبه‌ها را دیده‌ام. بعضی‌ها قضیه را خیلی شور کرده‌اند، در حالی که این طور نبود. خانواده آیت از نظر امکانات مالی در نجف آباد کشاورزی محدودی داشتند، ولی او واقعا روی پای خودش ایستاده بود. یک خانواده چند نفره بودند و البته حقوق ثابتی نداشتند. پدر خود من هم کشاورزی داشت، ولی ما فتودال نبودیم که بگویم زمین‌ها و ثروت فراوان داشتیم. می توانم بگویم هم کفو بودیم،

امتحان دانشکده حقوق را دادم و قبول نشدم. آن روزها دانشکده‌ها جداگانه امتحان می گرفتند. سال بعد از که پسرم تازه به دنیا آمده بود و من یک ماه بعد از ایمن، دو باره کنکور دادم. دانشکده حقوق را در واقع به پیشنهاد آیت رفتم. خودم دوست داشتم فلسفه بخوانم، چون از فلسفه خیلی خوشم می آمد. آیت معلم فلسفه ما هم بود و فلسفه و اخلاق کانت و منطق را خیلی خوب درس می داد و کلاس منطق آیت برای ما خیلی جاذبه داشت. نمره‌های من همیشه ۲۰ بود و در دو سه شهرستان هم نفر اول شده بودم، ولی نرفتم و به پیشنهاد او در سال ۴۶ به دانشکده حقوق رفتم. سال اول ازدواج (سال ۴۵) را در دامغان بودیم و او هم در آنجا بود و خیلی دوندگی کرد که او را به تهران منتقل کنند. می گفت تهران جای بزرگی است و می شود فعالیت‌های وسیع‌تری کرد. همیشه می گفت: «از آب خرد، ماهی خرد خیزد/ نهنگ است آنکه با دریا سیزد» می گفت باید به محیط بزرگ‌تری برویم. خیلی دنبال انتقالش می دوید، ولی نشد و موافقت نکردند و ماند. من در سال ۴۶ قبول شدم و به تهران آمدم و او می آمد و می رفت و در دامغان در خانه پدرم بود که آن داستان را برایش علم کردند، چون تشکل دبیران و اینکه در خانه‌اش جمع می شدند و آنجا پایگاه شده بود، برای دستگاه حساسیت برانگیز شده بود. مخصوصاً مخالفتی که با خرید اجباری قرآن آریامهری کرد، بر حساسیت آنها افزود.

آن داستانی که برای شهید آیت درست کردند، چقدر زمینه باور برای مخاطبان داشت و سرانجام کار به کجا کشید؟

باور نکردند، چون خیلی مورد اعتماد مردم بود. بچه‌هایی بودند که می خواستند درس بخوانند و او گاهی در ساعت ۱۰ یا ۱۱ شب می رفت و به آنها درس می داد، آن هم تدریس خصوصی به دختران. یک خانواده شهرستانی باید به یک دبیر مرد خیلی اعتماد داشته باشد تا اجازه بدهد که به دخترشان درس بدهد. دبیران دیگر هم بودند که چنین موقعیت ممتازی نداشتند. برخی از بستگان خود من شاگرد آیت بودند و قبولیشان را در دانشگاه‌ها مدیون او

- موقعی که در دانشگاه لاهیجان،
- روش تحقیق در علوم اجتماعی
- را درس می داد، خیلی از اساتید
- می رفتند و در کلاس او می نشستند
- و به مباحثی که مطرح می کرد گوش
- می دادند؛ خیلی جذب او شده
- بودند. کلاس بسیار زنده‌ای داشت،
- از ادبیات استفاده زیادی می کرد و
- بر این موضوع هم بسیار مسلط بود
- و ادبیات را خیلی خوب خوانده بود.
- هم قصه می گفت، هم شوخی و هم از
- ظرائف روان‌شناسی استفاده می کرد.
- بچه‌های دبیرستانی هم این چیزها را
- دوست دارند.

شدم. بعد از ۵ سال با اینکه مزایای خوبی هم داشتم، استعفا دادم، چون اساساً تحمل محیط اداری برایم آسان نبود. بعد دنبال کارآموزی و کالت رفتم که خورد به اعتصاب‌ها و به جای یک سال، سه سال طول کشید و سرانجام در اردیبهشت سال ۵۸ پروانه و کالت گرفتم.

زندگی سیاسی آیت تا چه حد روی زندگی خانوادگی او سایه انداخته بود؟ با توجه به فعالیت‌ها و انگیزه‌های زیاد شهید آیت، آیا زندگی خانوادگی شما تحت تاثیر قرار نگرفته بود؟

طبیعتاً تاثیر که داشت. آیت خیلی جاها نمی‌آمد، خیلی از معاشرت‌ها را نمی‌کرد؛ ولی تاثیرش بیشتر مثبت بود، چون واقعاً روی نقش تربیتی خیلی تاکید داشت. حتی در سخنرانی‌هایش از جمله همان نوار مشهور که در آن گفته بود باید ۲۰۰ تا آدم تربیت کرد و گفتند منظورشان این است که ۲۰۰ تا آدم می‌خواهند جمع بشوند که چنین و چنان کنند، منظور آیت این نبود، بلکه به نقش تربیتی‌ای که افراد در آینده ایران خواهند داشت، فکر می‌کرد. خواهرهایم از من کوچک‌تر و تحت تاثیر تعلیمات تربیتی او بودند، چون آیت مقید بود که ما داریم آدم‌ها را تربیت می‌کنیم تا در آینده نقش‌های خود را درست ایفا کنند و به آنها خوراک‌های فکری لازم را می‌داد.

عملاً نقش یک حزب را ایفا می‌کرد.

در واقع همین طور بود، حتی در کلاس‌هایش هم تا می‌توانست همین کار را می‌کرد. می‌گفتم این همه شاگرد داری و درس می‌دهی، درحالی که می‌توانی و کالت کنی. آن روزها، هم می‌شد شغل دولتی داشته باشی و هم و کالت کنی. می‌گفت من اهل و کالت نیستم، شغل اداری هم نمی‌خواهم و سیستم رئیس و مرئوس را نمی‌توانم تحمل کنم. معلمی را به این دلیل انتخاب کرده‌ام که نه رئیس هستم و نه مرئوس. بعد هم جنبه تربیتی قضیه برایم خیلی مهم است. در یک کلاس ۶۰ نفره، یک نفر هم که درست تربیت بشود، کافی است. روی تربیت شاگردانش خیلی تاکید داشت. حتی موقعی که در دانشکده علوم و فنون ارتش درس می‌داد - که این موضوع را در زمان بنی صدر در مجلس علم کردند، در حالی که معتقد بود باید به ارتشی‌ها از نظر تاریخی و سیاسی آگاهی داد و با آنها صحبت کرد و روی آنها تاثیر گذاشت. جنبه تربیتی برایش از هر چیزی مهم‌تر بود.

هنگامی که انسان به شخصیت فردی نزدیک و

همسر او می‌شود، خیلی خوب متوجه می‌شود که شخصیت او چقدر واقعی و چقدر ساختگی بوده است. شهید آیت روی مذهب بسیار تاکید داشت و این نکته در نطق‌های مجلس و سایر سخنرانی‌هایش کاملاً مشهود بود. اشاره کردید که قبل از ازدواج گرایش‌های فوی مذهبی داشت. بعد از ازدواج و تا زمان شهادت، چقدر او را در این زمینه صادق دیدید؟

آیت صادق‌ترین آدمی است که در تمام عمرم دیده‌ام. شاخصه او صداقتش بود و به نظر من هرچه کرد، به خاطر صداقتش بود. تدبیر سیاسی داشت، با نقشه پیش می‌رفت و بی‌گدار به آب نمی‌زد، ولی اهل شیله پیله نبود. واقعا آدم صادقی بود، به‌خصوص در زندگی خانوادگی، همان چیزی بود که شب اولی که به خواستگاری من آمد، بود و گفت و حتی برای من نوشت و تأییدش را هم از من گرفت و بعد آمد و با خانواده‌ام صحبت کرد. خیلی رو راست، درآمد و دارائی خود و خانواده‌اش را گفت. حتی گفت می‌توانید بروید تحقیق کنید، اما این نکته را هم در نظر داشته باشید که افراد مختلف در باره یک فرد قضاوت‌های متفاوتی دارند. حتی اگر بخواهید در باره امام حسین (ع) هم تحقیق کنید، دوستان ایشان یک چیز می‌گویند، دشمنانشان چیز دیگری. چیزهایی که من می‌گویم عین واقعیت است و در باره هیچ چیزی غیر واقع نگفتم. درآمد این قدر است، ولی حتی ممکن است این هم نباشد و به دلایلی آن را قطع کنند. باید چنین آمادگی‌هایی را داشته باشید. دقیقاً همه را گفت و همان هم بود.

از نظر مذهبی هم به آنچه که می‌گفت واقعا اعتقاد قلبی داشت و تا آخر هم همان بود. آیت به هیچ وجه اهل تظاهر نبود. حتی روزی که ۷۲ تن شهید شدند - و جزو معدود مواردی بود که من دیدم آیت گریه کرد - لباس مشکی نپوشید. آیت اساساً لباس مشکی نداشت و از این رنگ خوشش نمی‌آمد. آن روز موقعی که می‌خواست به مجلس ترحیم برود، من برایش بلوز سرمه‌ای آوردم. پیراهن را پوشید و بعد در آورد و همان پیراهن سفید همیشگی را پوشید و گفت: «من هیچ وقت لباس تیره نپوشیده‌ام. به نظرم می‌آید اگر این را هم بپوشم، ریا کرده‌ام. نمی‌پوشم.» یک بار هم برایم تعریف کرد که با یکی از آقایان و کلا پیاده به طرف مجلس می‌رفتند که او گفت: «گمانم وقتش رسیده که ما هم ریش بگذاریم» و آیت جواب داده بود: «نمی‌توانم تغییر چهره بدهم.» آن آدم ریش گذاشت، ولی آیت هرگز این کار را نکرد. نمی‌توانست خودش را راضی کند که به چیزی تظاهر کند.

آیت آدم صد در صد مذهبی‌ای بود و هرگز برخلاف اعتقاداتش کاری نمی‌کرد، اما تظاهر به چیزی هم نمی‌کرد.

دوستان شاخص شهید آیت چه کسانی بودند؟ از چه کسانی برید و با چه کسانی تا به آخر ماند؟

آیت چندان اهل معاشرت نبود، البته در سطح خانواده و فامیل به شکل محدود معاشرت داشتیم. دوستانش را هم خیلی وارد محیط خانواده نمی‌کرد. من بسیاری از دوستان او را بعد از شهادتش شناختم و با آنها معاشرت کردم. همه احتیاط‌های لازم را در این زمینه می‌کرد و می‌گفت خیلی مایل نیستم زن و شوهرها و خانواده‌های سیاسی با ما معاشرت خانوادگی داشته باشند. برای حفظ آرامش خانواده ترجیح می‌داد این کار را نکند.

شهید آیت از نظر اخلاقی نسبت به کسانی که در گذشته با آنها کار کرده بود، نوعی وفاداری داشت، هر چند ممکن بود از نظر سیاسی با آنها مخالف باشد، مثلاً در مجلس هنگامی که بحث دکتر بقایی مطرح شد، گفت مخالفت شما با دکتر بقایی به خاطر بدی‌هایش نیست، بلکه به خاطر خوبی‌های اوست. دکتر بقایی در خاطراتش نوشته که او می‌توانست در آنجا دو تا دشنام هم به من

● ما اعتماد به نفسمان را از او می‌گرفتیم. حتی تا آخرین روز هم لای در خانه باز بود. دیگران می‌گفتند که چرا لای در را باز می‌گذارید؟ خطرناک است، ولی ما با اینکه می‌دانستیم اوضاع خطرناک است و همان شب هم به ما تلفن تهدید آمیز زدند، باز روش عادی زندگی خودمان را ادامه می‌دادیم. در بسیاری از مواقع، نامه‌های تهدید آمیز را خود من باز می‌کردم.

بدهد و برای خودش وجهه‌ای کسب کند، ولی این کار را نکرد.

آیت این طور نبود که به خاطر منفعت خودش یا روی حق بگذارد.

به‌رغم اختلافاتی که با دکتر بقایی پیدا کرد، نگاهش به او چگونه بود؟

دکتر بقایی را به عنوان یک فرد سیاسی قبول داشت و می‌گفت سیاست سرش می‌شود. به لحاظ اخلاقی هم او را آدم بدی نمی‌دانست و خیلی چیزها از جمله شجاعتش را تحسین می‌کرد، ولی مرام فکری و مسیری را که می‌خواست برود، قبول نداشت. آیت حتی در مورد بنی صدر هم که اواخر آن وضعیت پیش آمد، اهل این نبود که فحاشی کند و عین همان حرف‌هایی را که پشت سرش زده بود، روبروی او هم گفته بود.

هیچ وقت به او گفتید که این شیوه ممکن است تعبیر به پرخاش شود و باید آن را تغییر بدهد؟

آیت به چیزی که اعتقاد داشت، پای آن می‌ایستاد و با تمام وجود دفاع می‌کرد و فرقی هم نمی‌کرد که چه موضوعی باشد. آیت خیلی عصبی مزاج نبود. حتی در خانه و بیرون ندیدم که صدایش را بلند کند. ممکن بود در کلاس یا موقع سخنرانی صدایش بالا ببرد، اما در شرایط عادی و در بحث‌ها این کار را نمی‌کرد.



دکتر سید حسن آیت

حلالیت می طلبیدند. بعضی ها هم پای تلفن به من می گفتند ان شاء الله چارقد سیاه به سر کنی، ولی بعد خیلی ها تلفن می زدند و عذرخواهی می کردند که ما اشتباه کردیم و حالا داریم متوجه می شویم. بعد از شهادتش هم مردم خیلی خوب از ما استقبال کردند، ولی باز هم چندان جو مناسبی نبود و در هفتم یا چهلم آیت، تعداد کسانی که به بهشت زهرا آمدند، از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کرد.

البته جو ترور هم سنگین بود.

بله، من به بسیاری از آقایان تلفن زدم که برای سخنرانی در ختم او به مسجد بیایند و گفتند احتیاط می کنیم و نمی آئیم. دوستان آیت نیامدند و گفتند شرایط مناسب نیست.

شهید آیت در منزل درباره مخالفینش چه می گفت و چه کسانی را مخالف خود می دانست؟

جبهه ملی ها و لیبرال ها. می گفت مخالف سرسخت من اینها هستند، اما کسانی که در حزب با او مخالف بودند، بیشتر ناراحتش می کردند، چون مخالفت جبهه ملی ها برای او مشخص و روشن بود و از قبل می دانست، ولی می گفت در حزب خط و خطوطی هست که با من مخالفت می کنند و ناراحتی اش بیشتر از این جنبه بود.

از محاکمه ای که شب قبل از انفجار حزب در آنجا برایش برگزار کردند، چیزی نگفت؟

خیلی دلخور بود و می گفت برخورد خوبی نمی کنند. برخی در آنجا به او گفته بودند تو برای انقلاب چه کردی؟ در حالی که آیت انصافاً در مجلس خبرگان و پس از آن خیلی زحمت کشید. آیت بیمار بود و دیابت شدید داشت و من همیشه نگرانش بودم، چون با قند ۲۵۰، ۳۰۰ اصلاً نمی شود راه رفت، چه رسد به آن همه تلاش و هيجان. منظور اینکه با آن حال و بیماری شدید، روزی ۱۸ ساعت کار می کرد و توقع نداشت چنین برخوردی با او بشود.

آیت چندان به الزامات حزبی پایبند نبود و این هم قبل از انقلاب و در حزب زحمتکشان پیش آمد و هم بعد از انقلاب در حزب جمهوری، به محض اینکه کوچک ترین زاویه ای با حزب پیدا می کرد، بیرون می آمد. او که نمی توانست با حزب کنار بیاید، اساساً چرا کار حزبی می کرد؟

آیت به حزب و تشکل بسیار اعتقاد داشت، ولی حرف شما را قبول دارم. روز آخری که شهید شد، من طبق معمول چکیده مطالب روزنامه ها را برایش می گفتم و بعضی از مطالب مهم را می بریدم و کنار می گذاشتم.

البته خود ایشان هم به این کار عادت داشته...

موقع اسباب کشی آن قدر گونی های متعدد داشتیم که من نمی دانستم داخل آنها چیست. دائماً می گفت این گونی ها و صندوقچه آهنی فراموش نشود. جای این گونی ها و صندوقچه ویژه بود. حتی اگر یک آپارتمان کوچک هم داشتیم، اینها را باید جدا و با احتیاط نگه می داشتیم. خود من هم آرشینو خوبی از روزنامه ها جمع کرده بودم، ولی به دلیل نقل و انتقالات، بخشی از آنها از بین رفت. بخش زیادی از آن مطالب در حافظه اش بود، اما من کاغذها را جمع و جور و برایش تنظیم می کردم.

در روزهای اوج گیری ترورها ما چندان احساس خطر نمی کردیم و از او روحیه می گرفتیم. می گفت برای آدم سیاسی این اتفاقات می افتد، مهم نیست. حتی ممکن است آدم کشته هم بشود. این قدر دلواپس من نباشید. ممکن است انسان توی خیابان هم که می رود، اتفاقی بیفتد. با حفاظت که نمی شود جلوی این چیزها را گرفت. هرکسی می تواند بیاید یک گلوله بزند و برود.

را به دست دیگران می دهی که به سراغت بیایند، ولی او می گفت این چیزها اصلاً مهم نیست. اینها جو و موج است و می گذرد.

هیچ وقت او را مضطرب ندیدید؟

اصلاً، ما اعتماد به نفسمان را از او می گرفتیم. حتی تا آخرین روز هم لای در خانه باز بود. دیگران می گفتند که چرا لای در را باز می گذارید؟ خطرناک است، ولی ما با اینکه می دانستیم اوضاع خطرناک است و همان شب هم به ما تلفن تهدیدآمیز زدند، باز روش عادی زندگی خودمان را ادامه می دادیم. در بسیاری از مواقع، نامه های تهدیدآمیز را خود من باز می کردم. ما چندان احساس خطر نمی کردیم و از او روحیه می گرفتیم. می گفت برای آدم سیاسی این اتفاقات می افتد، مهم نیست. حتی ممکن است آدم کشته هم بشود. این قدر دلواپس من نباشید. ممکن است انسان توی خیابان هم که می رود، اتفاقی بیفتد. با حفاظت که نمی شود جلوی این چیزها را گرفت. هرکسی می تواند بیاید یک گلوله بزند و برود.

روابط شما با همسایه ها چگونه بود؟ موافق داشتید یا مخالف؟

بیشتر مخالف داشتیم، چون جو محل بیشتر بنی صدری بود. ما حتی برای گرفتن نفت یا گرفتن محافظ، مشکل داشتیم. محافظ ها می آمدند و طبقه بالا می خوابیدند و ما خودمان جا نداشتیم. خانه ما یک خانه قدیمی بود و من در طبقه بالا کرسی گذاشتم. حتی آن سال خاکه زغال برای منقل تهیه کردم. نفت که می آوردند، می گفتیم ما سه تا محافظ داریم که در اتاق بالا هستند و سرما می خورند، چون ما نفت را در بخاری اتاق پائین که خودمان

بودیم، می ریختیم و اضافی نمی آمد، اما برخورد هائی که با ما می شد، برخوردهای قشنگی نبودند. خود آیت رفت و در مسجد احمدیه که با او مخالف بودند، رأی داد. کلا جو محله علیه ما بود.

آیا به مرور زمان برخوردها عوض شدند یا تا روز شهادت به همین شکل ادامه داشتند؟

وقتی بنی صدر رفت، جو فرق کرد. خیلی ها تلفن می زدند و

شبهه اش بسیار منطقی بود و درست صحبت می کرد، طوری که حتی مخالفین هم احساس نمی کردند که او اهل جدل و دعواست. در ایام نزدیک به انقلاب، خیلی ها به خانه ما می آمدند و با او حرف می زدند و درددل می کردند و من یادم نمی آید سر و صدا کرده باشند. همیشه سعی می کرد با توجه به موقعیت مخاطب، او را آرام کند و حرفش را بشنود. من این صفاتی را که به او نسبت می دهند، در او ندیدم. واقعا آدمی با وسعت نظر و حوصله او در شنیدن حرف های دیگران، کمتر دیده ام.

شاید این قضاوت نتیجه تبلیغاتی بود که علیه او می شد.

حتماً همین طور است. آیت چندان آدم خنده روئی نبود و خیلی ها می گفتند عبوس و بداخلاق است، ولی باطناً این طور نبود و حتی اگر یک بچه دوساله هم نزد او می آمد، او چیزی برای او داشت که سرش را گرم و با او بازی کند. حتی با یک بچه کوچک هم مثل یک آدم مسن می توانست رابطه برقرار کند. در خانواده، همه دوستش داشتند.

خود من هم شخصاً در سخنرانی هائی که بعضاً فیلم های آن را دیده ام، شهید آیت را آدمی منطقی، دقیق و آرام یافته ام و این نوع نتیجه گیری، حاصل بمباران تبلیغاتی علیه ایشان بوده است. در دورانی که هجمه علیه شهید آیت فوق العاده زیاد بود، این تبلیغات چه تأثیری بر محیط خانواده می گذاشت؟ قطعاً ترکش های چنین آزار هائی به خانواده هم می رسید، زنگ می زدند، نامه می نوشتند. خاطراتان را از آن دوره نقل کنید.

همین طور است. خودش که خیلی خونسرد بود و می گفت این هیاهو ها همه به نفع ماست! می گفت اتفاقاً دشمن دارد با این کارهایش ما را بزرگ می کند! می گفت روی همه در و دیوارها نوشته اند مرگ بر آیت، توطئه آیت...

نوشته بودند مظفر آیت، حسن بقائی و ...

در نارمک پشت دیوار خانه ما و این طرف و آن طرف در همه جا علیه او نوشته بودند. پسر من محسن که می رفت مدرسه و برمی گشت، این چیزها را می دید و عصبانی می شد، اما خود آیت خیلی آرام بود و نوع برخوردی که با قضایا می کرد، برای ما حکم مسکن را داشت. من گاهی اوقات می گفتم به این شکلی که تو داری پیش می روی، در واقع اسلحه



در بهمن و اسفند ۵۷ فرقانی‌ها او را تهدید کردند. یک شب که تهدید تلفنی شدیم، به خانه نرفتیم ولی بعد دیدیم به این شکل نمی‌شود ادامه داد. آیت شاید فقط یک شب به خانه خواهرم آمد، ولی فردا به خانه برگشت. می‌گفت: «چه معنا دارد؟ مگر می‌شود همیشه بیرون از خانه ماند؟»

ایستاده بود و اینها را تماشا می‌کرد. خود من او را فرستاده بودم برود سر کوچه و به این طرف و آن طرف نگاهی بیندازد. گفته بودم: «اگر پدرت کشته شود، بعد خودت را سرزنش می‌کنی.» طفلک را از خواب بیدار کردم و رفت سر کوچه ایستاد که در این اثنا ماشین از ته کوچه می‌آید و محسن دقیقاً منظره را می‌بیند. موقعی که من رفتم آیت را از ماشین بیرون بکشم، فکر می‌کردم محسن هم آن طرف افتاده.

یکی از بچه‌های نیروی هوایی که فرم به تن داشت، آمد به کمک من و آیت را از ماشین بیرون کشیدیم. آقای پیرمردی هم سبب دستش بود و داشت عبور می‌کرد که بعداً به من گفتند می‌گفته خیلی دلم می‌خواهد آیت را ببینم و آن روز داشته می‌آمده که با او حرف بزنند. همسایه‌ها به تصور اینکه جنگ شده، همه قایم شده بودند. همه شیشه‌های منزل روبرویی خرد شده بود. خدا رحم کرد همه آنها در حیاط خوابیده بودند، و گرنه آنها هم کشته می‌شدند. من آن آقای محافظ را دیدم که از ماشین پیاده شده بود و توی سر خودش می‌زد. ظاهراً یک تیر هوایی هم زده بود که از سقف ماشین عبور کرده بود. پایش

خردیاری برای ده روز به مرخصی رفته و آقای دیگری جای او آمده بود.

این مرخصی دادن طبیعی بود؟

نمی‌دانم. آیت خودش چندان به این چیزها توجه نداشت. اولین بار در سال ۵۹ ماشین پیکان در اختیارش بود و در خیابان ویلا ماشین را زد دیدند. حتی موقع انتخابات ریاست جمهوری عده‌ای برای محافظت از او آمدند که ظاهراً ویژه بودند. ما مستخدمی داشتیم که حقوقش را که می‌گرفت، طلا می‌خرید و در چمدانی در طبقه بالا می‌گذاشت. ما هم تصور می‌کردیم که آن بچه‌ها مورد اعتمادند، ولی این طلاهای آن بنده خدا را بردند. به آیت که گفتیم، گفت: «بد است. آدم به چه کسی و چه بگوید؟ مثل تف سربالاست.» شهید کلاهدوز آن روزها به خانه ما می‌آمدند. آیت گفت: «من به کلاهدوز می‌گویم یک کمی بیشتر دقت کنند که آدم‌های ناجور نفوذ نکنند.»

از روز شهادت بگوئید.

من آن محافظی را که آن شب آمد، نمی‌شناختم. قبلاً راننده آیت، آقا قاسم بود که در تیراندازی آن روز، تیر به کمرش خورد و از نخاع فلج شد. سال‌ها بعد من خانمش را پیدا کردم و فهمیدم که او در آن ماجرا فلج شده است. همان روز صبح به آیت اعتراض کردم که: «قاسم دیر کرد. کلید را می‌دهی می‌روند، این چه جور محافظت کردن است؟» پشت شیشه اتاق نشسته بودم و بیرون را می‌دیدم و دیدم که قاسم آمد. به آیت اعتراض کردم که: «چرا دقت نمی‌کنی؟ این چه وضع رفت و آمد است؟ چرا کنترل نمی‌کنی؟» آیت گفت: «من نمی‌توانم چیزی به آنها بگویم. ما که جا نداریم آنها را اینجا نگه داریم.» من حتی برای خوردن غذا هم نمی‌گذاشتم بروند سپاه و خودم برایشان غذا می‌پختم. آقا قاسم مثل اینکه سه سال بعد به شهادت رسید. او

قدیمی تر بود و سه چهار ماه قبلش آمده بود. خریدار از همه قدیمی تر بود که آن روز در مرخصی بود و جای او آدم جدیدی آمده بود. غروب روز قبل، وقتی آیت به خانه آمد، به آن آقا که روی پشت بام بود، اشاره کردم و گفتم: «هر روز آدم‌های جدیدی توی این خانه می‌آیند. تو اینها را می‌شناسی؟» گفت: «نه، می‌فرستند و می‌آیند. من از کجا بشناسم؟ ذهن خودت را مشغول این چیزها نکن.»

صبح که بیدار شدیم صبحانه درست کردم و صدایش زدم که صبحانه را ببرد. حتی اسمش را هم بلد نبودیم! رفتند سوار ماشین بشوند که آن اتفاق افتاد. آن جوان داخل ماشین بود. قاسم اسلحه‌اش را روی صندلی ماشین گذاشته و پیاده شده بود و داشت چفت در را می‌انداخت که در همین اثنا تیر به کمرش خورد. محسن سر کوچه

به هر حال در روز آخر چند تا از اخبار را برایش بازگو کردم و گفتم: «هم خودت، هم من و هم بچه‌ها خسته شده‌ایم. بهتر است از مرخصی‌ات استفاده کنی. چرا می‌روی؟» گفت: «امروز قرار است لایحه [و یا طرح] مطبوعات در مجلس بررسی شود و باید بروم.»

قرار بود آن روز به کلیت کابینه شهید باهنر رأی بدهند و ایشان با وزارت امور خارجه میرحسین موسوی مخالف بود.

بله، گویا شب قبل در حزب رأی مثبت داده بود، ولی صبح گفت که می‌خواهم به مجلس بروم، یا رأی نمی‌دهم یا رأی ممتنع می‌دهم. من گفتم چطور در حزب رأی دادی و حالا می‌گویی رأی نمی‌دهم؟ گفت در اینجا به عنوان یک فرد رأی خودم را می‌دهم و در آنجا تصمیم حزبی بود.

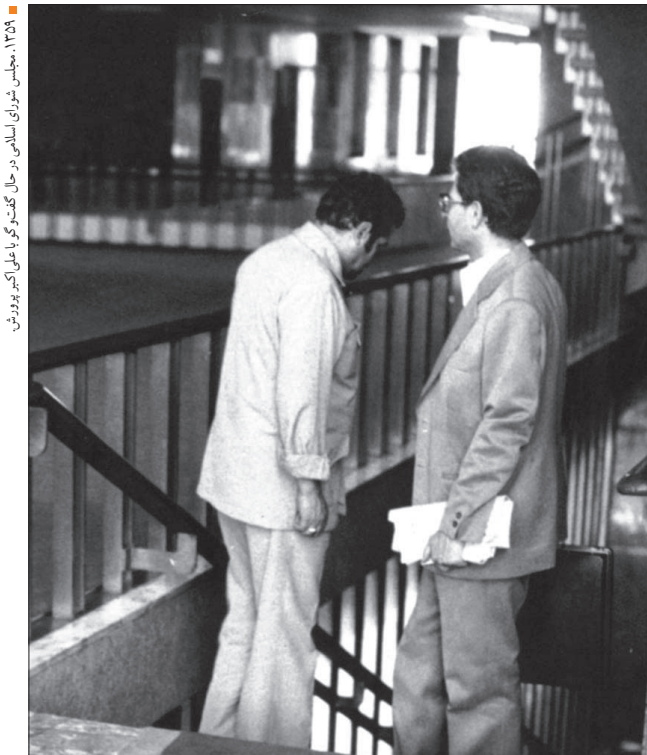
تهدیدها از کی شروع شدند و دو سه روز مانده به شهادت، چه سمت و سوئی پیدا کردند؟

تهدیدها از زمانی که گروه فرقان مطرح بود، یعنی از سال ۵۸ شروع شدند. در بهمن و اسفند ۵۷ فرقانی‌ها او را تهدید کردند. یک شب که تهدید تلفنی شدیم، به خانه نرفتیم ولی بعد دیدیم به این شکل نمی‌شود ادامه داد. آیت شاید فقط یک شب به خانه خواهرم آمد، ولی فردا به خانه برگشت. می‌گفت: «چه معنا دارد؟ مگر می‌شود همیشه بیرون از خانه ماند؟» به هر حال فرقان، آیت و عده دیگری را تهدید کرده بود. اولین تهدید را فرقان کرد. از آن به بعد هم روزی نبود که علیه آیت، در روزنامه مجاهد چیزی ننویسند.

روز ۱۴ مرداد بود که آیت شهید شد. روزهای تاریخی همیشه یادش بود و یادآوری می‌کرد. آن روز هم روز مشروطیت و چند روز بعد از ماه رمضان بود. آیت یکشنبه قبل از آن به منزل مهندس احمد کاشانی رفته بود و خانم ایشان می‌گفت به قدری خسته بود که همان جا روی مبل خوابش برد. ما هیچ وقت ندیده بودیم آیت این طور عمیق خوابش ببرد. روز سه‌شنبه هم تشییع جنازه برآزی بود که مجاهدین در میدان صد نارمک ترور کرده بودند. محسن آمد و گفت: «تشییع جنازه بود. من به فکرم رسید که حتی یک لباس مشکی هم برای این جور مواقع ندارم.» چند روز قبل از آن هم همسایه دیوار به دیوارمان آمد و گفت: «دو تا موتورسوار آمدند، از جلوی خانه شما رد شدند و از لای در خانه‌تان به داخل نگاه کردند. وقتی من پرسیدم با چه کسی کار دارید، فرار کردند.» شب قبل از ترور هم داشتیم شام می‌خوردیم که یک نفر زنگ زد و محسن گوشی را برداشت. طرف گفته بود بابات هست؟ محسن مانده بود چه بگوید که طرف قطع کرد. تلفن را که گذاشت، آیت پرسید: «کی بود؟» محسن گفت: «مشکوک بود و با لحن خشنی حرف زد. از دوستان شما نبود.» آیت: «گفت مهم نیست.» و فردای آن روز آن اتفاق افتاد. همسایه‌ها می‌گفتند دو تا ماشین آمدند.

ضاربین دستگیر شدند؟ از هویت آنها چه فهمیدید؟

بله، دستگیر شدند. روز قبل از خرید برگشتم و دیدم محافظ جدیدی آمده است. محافظ قبلی یعنی جواد



۱۳۵۹، مجلس شورای اسلامی در حال گفتگو با علی اکبر پرویش

صبحگاه ۱۴ مرداد ۱۳۶۰، پیکر دکتر آیت در پزشکی قانونی.



خانه گذاشته بودم که در آنجا خبری نشود.
خبر خیلی زود اعلام شد.
 فکر می‌کنم هفت و ده دقیقه بود که داشت از خانه می‌رفت بیرون و گفت دیرم شده که تلفن زنگ زد. با عجله دو سه دقیقه‌ای با تلفن حرف زد و با عجله کفش‌هایش را پوشید و رفت. فکر می‌کنم ساعت ۸ آمدند و با محسن مصاحبه کردند و حدود ساعت هشت و ده دقیقه بود که آقای میرسلیم اولین تسلیت را به من گفت. من بلافاصله به مادر و پدرم در دامغان زنگ زدم و گفتم آیت را کشتند.

از بازتاب‌های مثبت و منفی شهادت ایشان چیزی یادتان هست؟

شهادتش خیلی تأثیر داشت. من بسیار خوشحالم که تنها شهید شد. برایم خیلی مهم بود که آیت به کسی ضمیمه نشود. آیت برای خودش آن قدر ارزش داشت که نباید زیر سایه کس دیگری قرار می‌گرفت. به نظر من حتی دوستان آیت هم باور نمی‌کردند که او آن قدر مهم باشد که به در خانه‌اش بروند و او را شهید کنند.

آن هم با ۶۰ گلوله...

همین طور است. آن قدر برایش اهمیت قائل بودند که این قدر روی او سرمایه‌گذاری کرده بودند. حتی یک ماه قبل از شهادتش، یکی از اقوام از لندن به من زنگ زد و گفت اینجا دارند در هایدپارک لندن شعار می‌دهند که شیخ حسن آیت از ۷ تیر در رفته! منظورشان این بود که زنده مانده. به من التماس می‌کرد که توی آن خانه نمانید و به جای دیگری بروید. اصلاً به خانه ما بروید. می‌گفت گوشی را بده من خودم به آیت بگویم که حتماً بروید. هر کس هر چه می‌گفت گوش نمی‌داد و می‌گفت من از خانه‌ام جایی نمی‌روم. آرزوی شهادت داشت، ولی

● شهادتش خیلی تأثیر داشت. من
 ● بسیار خوشحالم که تنها شهید
 ● شد. برایم خیلی مهم بود که آیت
 به کسی ضمیمه نشود. آیت برای
 خودش آن قدر ارزش داشت که
 نباید زیر سایه کس دیگری قرار
 می‌گرفت. به نظر من حتی دوستان
 آیت هم باور نمی‌کردند که او آن
 قدر مهم باشد که به در خانه‌اش
 بروند و او را شهید کنند.

زخم برداشته بود و می‌لنگید. شب هم با تلویزیون و رسانه‌ها مصاحبه کرد و بعد هم دیگر خبری از او نشد. قبل از خردیاری، پسر بسیار دقیق و منظمی محافظ آیت بود که آیت خیلی هم دوستش داشت. یک روز آمد و خداحافظی کرد و به جبهه رفت. بعد از آن یکی دو نفر دیگر آمدند.
آثار مشاهده تا چه مدت روی پسر شما باقی ماند؟

یادم هست دختر کوچکم را برای تابستان نزد پدر و مادرم در دامغان فرستاده بودم. من و محسن تنها بودیم که این ماجرا پیش آمد. محسن حتماً تأثیر گرفته، ولی یادم هست که خیلی به خودش مسلط بود. آن روز وقتی به طرفم آمد، من خیلی تعجب کردم و پرسیدم تو زنده‌ای. خوشحال بودم که حداقل او طوری نشده. گفتم: «پدرت را کشتند، برو ببین محافظ پدرت چه شد؟» می‌خواستم ماشینم را بردارم و آیت را به بیمارستان برسانم، ولی جوانی گفت شما رانندگی نکن.

شهید آیت را با ماشین خودتان بردید؟

نه، چند نفر از جوان‌ها با تاکسی بردند بیمارستان رویال، پل سید خندان، البته می‌گفتند به میدان رسالت که رسیدیم تمام کرده بود. ما به تصور اینکه او را به بیمارستان بوعلی برده‌اند، داشتیم جاده تهران نو را می‌رفتیم که من به آن جوان گفتم برگرد! فکر می‌کنم داریم اشتباهی می‌رویم. محسن را هم تنها در

اینکه تک به شهادت رسید و ضمیمه به جانی و کسی نبود، به نظر من خیلی ارزش دارد.
از تشییع چه خاطره‌ای دارید؟
 جلوی مجلس تشییع خوبی شد و مردم هم خیلی استقبال کردند.
حتی مخالفین، از جمله دکتر سبحانی و اعضای نهضت آزادی هم آمدند.

به این نکته اشاره کنم که آیت از لحاظ مشی سیاسی با نهضت آزادی مخالف بود، اما از نظر شخصی به دکتر سبحانی و مهندس بازرگان احترام می‌گذاشت. روزی سر رسید نامه‌ای را آورد و گفت این را مهندس سبحانی به من داده. آیت آدمی نبود که مشی سیاسی را با مسائل دیگر قاتی کند و خیلی جاها از مشی اخلاقی آنها تعریف هم می‌کرد. او هیچ وقت اخلاقیات خوب آدم‌ها را کتمان نمی‌کرد.

از دکتر بقائی هیچ واکنشی ندیدید؟

نه، به شخص خود من چیزی نگفتند. من اساساً با دکتر بقائی ملاقاتی نداشتم و اصلاً ایشان را هیچ وقت از نزدیک ندیدم و هر تعریف و توصیفی که می‌شنیدم، از زبان خود آیت بود. یادم می‌آید که آیت دو بار وصیت‌نامه سیاسی دکتر بقائی را گوش داد و کتاب‌هایش را هم می‌داد که ما بخوانیم.

همسر دکتر آیت بودن چه حال و هوایی دارد؟

بعضی‌ها خیلی خوب او را شناختند و خیلی خوب از او یاد می‌کنند، اما از مخالفان، هم خود من و حتی فرزندانم خاطرات آزاردهنده‌ای داریم، منتهی برای ما چندان چیز عجیبی نبود و نیست، چون یک آدم سیاسی، هم مخالف دارد و هم موافق.

آیا هنوز سایه دکتر آیت بر زندگی شما هست؟

من هنوز پس از ۳۰ سال وجودش را احساس می‌کنم و نمی‌توانم به خودم بگویم نیست. همیشه برای فرزندانم نقل و خاطره‌ای دارم که پدرتان این طور می‌گفت یا این طور می‌کرد. دختر کوچکم که پس از شهادت پدرش به دنیا آمد، هیچ خاطره‌ای از او ندارد. دختر دیگرم هم شش ساله بود که پدرش شهید شد، ولی محسن خاطرات خوبی از پدرش دارد. نگذاشتم بچه‌ها بعد از شهادت پدرشان، چندان جای خالی او را احساس کنند. خود آیت ضمن اینکه نسبت به همه احساس مسئولیت داشت، اما در ایجاد وابستگی دیگران به خود تلاش نمی‌کرد و به شدت مخالف وابستگی بود. ■



مراسم تشییع پیکر شهید دکتر آیت از مقابل مجلس شورای اسلامی.



درد آمد

وسعت معلومات و تسلط شهید آیت بر مباحث گوناگون تاریخی، سیاسی و اجتماعی موضوعی است که دوست و دشمن بر آن هستند. چنین احاطه‌ای با توجه به سن کم وی بی تردید این سؤال را پدید می‌آورد که نحوه تحصیل و شیوه مطالعاتی او دارای چه نوع ویژگی‌هایی بوده که چنین نتیجه برجسته‌ای را به بار آورده است. بدیهی است پاسخ دقیق به چنین سئوالی، در کنار نکات شاخصی از زندگی شخص شهید، جز از نزدیکان وی ساخته نیست و لذا پاسخ‌های دقیق برادر شهید، می‌تواند بسیاری از نکات مبهم زندگی وی را آشکار سازد.

«شهید دکتر آیت در قامت یک برادر» در گفت و شنود

شاهد یاران با سید علی آیت

از همان کودکی نبوغ داشت

از سابقه خانوادگی و پدر و مادر شهید آیت به نکاتی اشاره کنید.

سید حسن آیت در سوم تیرماه سال ۱۳۱۷ در خانواده‌ای مذهبی و فرهیخته در شهرستان نجف‌آباد به دنیا آمد. جد مادری او آیت‌الله میر سید علی آیت نجف‌آبادی، از فقها و مجتهدین بنام و بارز زمان خود بود که صفاتی منحصر به فرد داشت. وی به‌رغم اینکه مجتهد اعلم بود، رساله‌ای از خود بر جای نگذاشت و معتقد بود فتوا و اظهارنظر مکتوب در مسائلی که با گذر زمان تغییر می‌کنند، چندان ضروری نیست، مضاف به اینکه در هر زمان مجتهدین زیادی به این کار مبادرت می‌کنند و این رسالات بعد از رحلت مجتهدین صاحب آنها از اعتبار ساقط می‌شوند و استفاده چندانی نخواهند داشت.

آیت‌الله میر سید علی آیت نجف‌آبادی مجتهدی بود که از نظر شجاعت و شهامت در روزگار خود و مدت‌ها پس از آن شهرت و معروفیت فراوانی داشت و با مطرح نمودن مسائل روز، از مسائل سیاسی گرفته تا مشکلات معیشتی مردم همواره در کنار مردم بود؛ به همین جهت حکام و مامورین محلی مشکلات و مزاحمت‌های زیادی برای سخنرانی‌ها و مناظر ایشان ایجاد می‌کردند. بستن معابر و مسیر جلسات و به هم زدن سخنرانی‌ها و ضرب و شتم مستمعین و بازداشت ایشان در کنسولگری روس‌ها در اصفهان که با همکاری حاکم وقت اصفهان انجام گرفت، از این موارد است. در این حادثه پس از بازداشت ایشان، عوامل و اوباش وابسته به حاکم اصفهان و کنسولگری به منزل آن مرحوم در نجف‌آباد یورش بردند و پس از غارت منزل به ضرب و شتم ساکنین پرداختند که در طی آن ضربه‌ای به شکم همسر باردارشان اصابت می‌کند که حاصل آن تولد فرزند پسرری بوده است که با مشکلات روحی و جسمی زیادی دست به گریبان شد. نکته جالب اینکه این بازداشت کمتر از ۲۴ ساعت به طول انجامید؛ چرا که حوادث ناگواری برای خانواده والی و کنسول رخ می‌دهد که موجب آزادی ایشان شده و اموال مسروقه نیز از طرف کنسول روس برگردانده می‌شود، ولی اموال

ولی بعداً به دلایلی درس و تحصیلات و حوزه علمیه را رها کرد و به کار کشاورزی پرداخت. مادر شهید آیت باسواد و به‌خصوص حافظ آیات و روایات زیاد و شعر و ضرب‌المثل‌های فراوان بود و به جرئت می‌توان گفت کلیات کتب کلیله و دمنه و تمام داستان‌های آن و گلستان سعدی و اشعار فراوانی را از حفظ داشت و تا آخرین روزهای حیات، علاقه فوق‌العاده شدیدی به تحصیل داشت و مشوق اصلی تحصیل فرزندان و ادامه آن، ایشان بود.

البته در آن زمان اکثر افراد و خانواده‌ها علاقه چندانی به کسب علم نداشتند و محیط هم مناسب کسب علم و معرفت نبود و عباراتی از قبیل آدم‌های باسواد اکثراً بیچاره و بینوا و گرسنه هستند، بسیار رایج بودند و در نتیجه علاقمندی به آموختن علم و دانش و مشوق آن بودن کار بسیار مشکل و طاقت‌فرسای بود، در عین اینکه خانواده از نظر معیشتی و وضع اقتصادی، فوق‌العاده در سستی و عسرت زندگی می‌کرد. این مادر مهربان و فداکار تا اواخر

مسروقه از طرف عوامل حکومتی عودت داده نمی‌شود! آیت‌الله شهید سید حسن مدرس از دوستان صمیمی آیت‌الله میر سید علی آیت نجف‌آبادی بوده و در زمانی که تحت تعقیب ماموران حکومت رضاخان بوده‌اند. مدتی را در منزل ایشان مخفی می‌شود. آیت‌الله میر سید علی آیت نجف‌آبادی ملقب به حاج آقا سید علی قبل از تحصیل علوم حوزوی به عطاری اشتغال داشت و در علم طب آن روزگار نیز تبحر داشته است و پس از مدتی به دلیل اهانت و ظلم یک آخوند بی‌سواد با نفوذ کسب و کار را رها نموده، به تحصیل علوم حوزوی می‌پردازد.

نسبت ایشان با سه واسطه به سید محسن حکیم مولف کتاب «تحفه حکیم» می‌رسد که از علما و مشاهیر زمانه خود بوده است. کلمات و جملات قصار زیادی پس از گذشت ۶۰ سال از وفات آن مرحوم در بین مردم نجف‌آباد و به‌ویژه سالخوردگان بر سر زبان‌هاست. در موقع تولد شهید حسن آیت، نوزاد را به دست آیت‌الله میر سید علی آیت می‌دهند تا در گوش او اذان بگوید. ایشان پس از اذان می‌گویند: «این آسید حسن در آینده شخصیت مهمی می‌شود و کارهای مهمی انجام می‌دهد که در تغییر سرنوشت مردم زمان خود فوق‌العاده مؤثر است.»

سید علی آیت نجف‌آبادی از علمای بسیار روشنفکر و مخالف سرسخت خرافات و بدعت‌گذاری در دین و به‌ویژه مذهب شیعه بوده است و به همین جهت نیز خانواده و فرزندان وی از افراد تحصیلکرده و از فهم و شعور بالایی برخوردار بودند. جد پدری سید حسن آیت نیز از افراد معروف و خیر نجف‌آباد و در زمان خود مرجع حل مشکلات اهالی محل زندگی خود بوده. وی که حاج سید محمد نوریان نام داشت، به خاطر مبارزه با مخالفت با اعمال ضد اسلامی رضاخان مدتی در اواخر عمر در بازداشت و زندان بوده که توسط اعمال نفوذ حاج آقا آسید علی با گروه هم‌بند خود از زندان آزاد می‌شود.

پدر شهید آیت یکی از تحصیلکرده‌های زمان خود بود و تحصیلات حوزوی را در حد اجتهاد ادامه داد. حجره ایشان در مدرسه چهار باغ اصفهان قرار داشت،

● پدر شهید آیت یکی از
● تحصیلکرده‌های زمان خود بود و
● تحصیلات حوزوی را در حد اجتهاد
● ادامه داد. حجره ایشان در مدرسه
● چهار باغ اصفهان قرار داشت، ولی
● بعداً به دلایلی درس و تحصیلات
● و حوزه علمیه را رها کرد و به کار
● کشاورزی پرداخت. مادر شهید آیت
● باسواد و به‌خصوص حافظ آیات و
● روایات زیاد و شعر و ضرب‌المثل‌های
● فراوان بود و ... علاقه فوق‌العاده
● شدیدی به تحصیل داشت و مشوق
● اصلی تحصیل فرزندان و ادامه آن،
● ایشان بود.

با توجه به وضعیت بد اقتصادی، چگونه تحصیل کرد؟

آیت به علت وضعیت بد اقتصادی عمدتاً از تهیه کتاب‌های درسی محروم بود، ولی اگر پولی به دست می‌آورد، برای خرید کتب و مجلات و روزنامه‌های مورد علاقه‌اش هزینه می‌کرد. تعدادی از دوستان و همکلاسی‌هایش نقل می‌کردند که در مواقع امتحان کتاب یکی از همکلاسی‌هایش را می‌گرفت و پس از یک تورق مختصر، کتاب را عودت می‌داد و بهترین نمرات را در امتحان کسب می‌کرد.

در اینجا بد نیست خاطره‌ای را تعریف کنم. یکی از علمای نجف‌آباد به نام آقا شیخ نعمت‌الله صالحی واقعا فردی دانشمند و باسواد بود و در خانواده بی‌بضاعت و تنگدستی بزرگ شده بود. او در سال‌های آخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰، نتیجه مطالعات و تحقیقات و حاصل مناظر و جلسات سخنرانی‌های متعدد خود در ارتباط با شهادت امام حسین(ع) را به نام «شهید جاوید» منتشر کرد که در آن زمان توسط عوامل رژیم و ساواک و از طرفی قشر حوزوی و دانشگاهی موجب تقاسیر و تعابیر مختلف قرار گرفت و هیاهوی عجیبی که بیشتر توسط عوامل حکومت دامن زده می‌شد، برپا گردید، به طوری که در خانواده‌ها بین فرزندان و پدر و مادر اختلاف و درگیری پیش آمد.

در آن موقع در نجف‌آباد چند تن از رجال که با فرزندان نوانقلابی خود دچار اختلاف و درگیری شده بودند، در ایام عید نوروز که شهید آیت برای دید و بازدید عید و دیدار خانواده به نجف‌آباد آمده بود، از او دعوت کردند در جلسه‌ای با حضور آشیخ نعمت‌الله صالحی و تنی چند از آقایان صاحب‌نام و متدین، موضوع کتاب را به بحث بگذارند. آیت به علت مشغله زیاد کتاب را تهیه نکرده و نخوانده بود، ولی بنده کتاب «شهید جاوید» را داشتم. یادم

جو و محیط موجود را به محفلی علمی و اخلاقی سوق می‌داد. به عنوان نمونه با طرح معما و بیان داستان‌های شیرین بچه‌ها را از بازی‌های آن زمان که در زمین‌های خاکی و سنگلاخ که احتمال تصادم و ضرب و جراحت وجود داشت و بیشتر منجر به درگیری و خسارات مادی و جسمانی و مشکلات ضد اخلاقی می‌شد، جمعیت را به طرف مسائل علمی و داستانی و کارهای دسته‌جمعی مفید هدایت می‌کرد که از جمله آن بازی بچه درویش و نمونه‌هایی از آن بود که به‌طور خلاصه فردی را به فاصله ۲۰ الی ۳۰ متری با جمعیت بچه‌ها زیر درخت یا بغل دیواری می‌فرستاد و با طرح سئوالاتی از بچه درویش به موضوع و موردی که یکی از افراد جمع در ذهنش نیت کرده بود دست می‌یافت و این مسئله باعث شده بود که بچه‌ها هر وقت او را می‌دیدند، بازی معمول خود را رها کنند و دور او جمع شدند و تقاضای اجرای چنین بازی‌های علمی سرگرم‌کننده را می‌کردند.

شهید آیت در نقل کتاب‌های داستان و رمان و رویدادهای تاریخی و روایات مذهبی بیانی گرم و شیوا و شیرین و در این زمینه تبحری خاص داشت. آیت با نقل داستان‌های دنباله‌داری مانند بی‌نویان و ویکتور هوگو و یا داستان حضرت یوسف با صدای غرا و دلنشینی که داشت، چنان افراد خانواده و نزدیکان را به خود جذب کرده بود که از ساعت‌ها قبل کار و زندگی و بازی را رها می‌کردند و انتظار می‌کشیدند که او بیاید و دنباله داستان را با لحن و شیوه خاص خود بیان کند. آیت از ۷-۸ سالگی که با پدر به مسجد می‌رفت، همیشه در نماز جماعت جلوتر از صف امام و امام جماعت می‌ایستاد و همیشه موقع اذان مغرب پهلوی پدر در جلوی ایوان خانه با صدای بلند اذان می‌گفت. شب‌های جمعه حداقل سه تا از سوره‌های نسبتاً بزرگ قرآن را تلاوت می‌کرد. از همان بچگی بسیار مقید و سختگیر بود و به افراد خانواده از کوچک و بزرگ فامیل و آشنایان در اجرای تکالیف مذهبی توصیه و تاکید و مخصوصاً در امر به معروف و نهی از منکر بیش از حد توصیه و پافشاری می‌کرد. بدون آنکه تظاهر و خودنمایی و حتی جایی مطرح کند، حافظ کل قرآن بود و اکثر خطبه‌های بزرگ و مهم نهج‌البلاغه و دعاهای مهم و معروف را از حفظ بود و در مورد شعر تقریباً اشعار اکثر شعرای معروف مانند: سعدی، حافظ، مولانا، فردوسی، به‌خصوص نظامی، بهار، پروین اعتصامی و ... را از حفظ بود. اشعار انقلابی و ضد استبدادی و در مدح آزادی و استقلال را با دکلمه و حالت خاص بیان می‌کرد. شعر عقاب دکتر خانلری را با اضافات خاص که توسط خود یا شاعر دیگری به آن ضمیمه شده بود چنان اجرا می‌کرد که هر فرد حتی عامی و بی‌سواد را متحیر و میخکوب می‌کرد. چنان هوش و استعداد قوی داشت که اگر یک بار مطلبی را حتی به‌طور مجمل مطالعه می‌کرد. برای همیشه در حافظه وی به‌طور کامل جای می‌گرفت.



عمر و تا زمانی که هنوز به علت رماتیسم و آرتروز فلج و زمینگیر نشده بود، علاوه بر کارهای یک خانواده ۸-۹ نفره (چون سرپرستی برادر خود را به عهده داشت) و امور جاری کشاورزی، به کار قالی‌بافی هم مشغول بود. بنابراین سید حسن آیت در چنین خانواده‌ای که سرمایه علمی نسبتاً خوب و مالی و مادی اندک داشت، پا به عرصه وجود گذاشت. مادرش یا به صورت الهام یا رویا و مکاشفه در مورد او حتی در دوران آبیستی تا آنجا که می‌توانست سنگ تمام گذاشت و مستحبات و مواردی را که در کتب دینی و طبیبی به آن تاکید شده بود، کاملاً رعایت می‌کرد. این طفل نوزاد از همان ابتدای تولد بین خانواده و اطرافیان، از احترام خاصی برخوردار بود و از همان ابتدای تولد با پیشوند آقا نامیده می‌شد. بعدها هم در اثر هوش و استعداد خارق‌العاده و پشتکار و سماجت عجیب و باورنکردنی در مطالعه و ادامه تحصیل و راهی را که انتخاب کرد و نشان داد که شایسته آن احترامات اولیه بوده است. با اینکه یکی از پایه‌های اساسی پیروزی نظام جمهوری اسلامی بود و زحمات زیادی در موفقیت و تثبیت نظام، به‌خصوص در تدوین قانون اساسی و پایه‌گذاری سپاه پاسداران و نهادهای مردمی و اسلامی نقش غیرقابل انکاری داشت.

ویژگی‌های بارز شخصیتی شهید آیت چه بودند؟
شهید آیت در خانواده‌ای با زمینه مساعد رشد کرد. اخلاق و رفتار و صفات او کاملاً منحصر به فرد بود. برای مثال در بازی‌های دسته‌جمعی محل به صورت رایج آن موقع شرکت نمی‌کرد و اگر هم گاهی اوقات شرکت می‌کرد،

- آیت هوش و استعداد عجیبی داشت و محال بود مطلبی را مطالعه کند و از فهم آن عاجز شود و یا از ذهنش پاک گردد. با اینکه رشته‌های تخصصی او ادبیات فارسی، علوم اجتماعی، الهیات، روزنامه‌نگاری و حقوق و دروس حوزوی بود، از طرف دوستانش لقب دایرةالمعارف رجال سیاسی ایران و خاورمیانه گرفته بود. قوانین اساسی اکثر کشورهای مطرح را مطالعه کرده بود و در این زمینه اطلاعات جامع و کاملی داشت.



مرحوم آقای حاج سیدعلی نجف‌آبادی

نقل است که امام، زمانی که یکی از جلسات بحث و بررسی قانون اساسی مجلس خبرگان را مشاهده می کردند، در مورد آیت که در باره اصل ولایت فقیه بحث می کرد، گفته بودند: «مجتهد بدون عبا و عمامه و ریش». آیت به زبان های انگلیسی و عربی تسلط کامل داشت و فرانسه و آلمانی را نیز در حد نیاز می دانست. به طور کلی وقت و عمرش در مطالعه و سیاست خلاصه می شد.

پاک گردد. با اینکه رشته های تخصصی او ادبیات فارسی، علوم اجتماعی، الهیات، روزنامه نگاری و حقوق و دروس حوزوی بود، از طرف دوستانش لقب دایره المعارف رجال سیاسی ایران و خاورمیانه گرفته بود. قوانین اساسی اکثر کشورهای مطرح را مطالعه کرده بود و در این زمینه اطلاعات جامع و کاملی داشت. نقل است که امام زمانی که یکی از جلسات بحث و بررسی قانون اساسی مجلس خبرگان را مشاهده می کردند، در مورد آیت که در باره اصل ولایت فقیه بحث می کرد، گفته بودند: «مجتهد بدون عبا و عمامه و ریش». آیت به زبان های انگلیسی و عربی تسلط کامل داشت و فرانسه و آلمانی را نیز در حد نیاز می دانست. به طور کلی وقت و عمرش در مطالعه و سیاست خلاصه می شد.

زمینه های شکل گیری سیره سیاسی شهید آیت کدآمد و از چه زمانی مبارزه را آغاز کرد و چگونه ادامه داد؟

همان طور که اشاره کردم، شهید آیت در یک خانواده مذهبی روحانی، با پس زمینه های سیاسی به دنیا آمده بود. پدر بزرگ های او هر دو به طریقی از رجال معروف و برجسته زمان بودند که این موضوع به نوعی در فرزندان و خانواده آنها اثر گذاشته و زمینه اولیه را به وجود آورده بود. آیت در دوران ملی شدن صنعت نفت و مبارزات آیت الله کاشانی با اینکه ۱۲-۱۳ سال بیشتر نداشت، ولی یک نوجوان کاملاً آگاه به مسائل سیاسی روز بود و به همین جهت است که می بینیم در سن ۱۴-۱۵ سالگی روزنامه ای به نام «خشم ملت» را با خط و دستنویس خود منتشر و افکار و عقاید سیاسی خود را در آن منعکس می کند و با اینکه وضع معیشتی و اقتصادی خود و خانواده اش خوب نیست، از هزینه ناچیز غذا و لباس و هر پولی که به دست می آورد، می زند و فقط برای تهیه روزنامه و مجله و به طور کلی کتب و مطبوعات سیاسی هزینه می کند.

او کوچک ترین ورق پاره های روزنامه ها و مجلات یا کتاب های سیاسی را با ولع و علاقه شدید مطالعه و مطالب مهم آن را یادداشت و جمع آوری و با مشکلات و سختی های فراوان به عنوان مدرک نگهداری می کرد. این بریده ها به خصوص بعد از انقلاب در سخنرانی ها و افشاگری های او علیه به اصطلاح لیبرال ها و ملی - مذهبی ها و فراماسون ها و کلیه باندها و گروه های چپ و راست مخالف نظام جمهوری اسلامی بسیار مفید واقع شدند و او با استناد به آن مدارک، پته آنها را روی آب ریخت و دستشان را رو کرد و به همین علت هم مورد کینه و دشمنی طیف وسیعی از چپی ها و چپ نماهای آمریکایی و انگلیسی و حتی افراد مذهبی بی اطلاعی که

با ملت عزیز ایران است.

کیفیت و ادوار تحصیل شهید آیت از آغاز تا انجام چگونه بود؟

شهید آیت تحصیلات ابتدایی خود را قبل از رسیدن به سن شش سالگی در دبستان منوچهری نجف آباد شروع کرد. البته مشکلاتی هم به خاطر عدم تطبیق سن قانونی با میزان تحصیلات در دوره دبستان پیش آمد که به علت ممتاز بودن و میزان معلومات بالای او نسبت به کلاس درس، مسئولین وقت مدرسه به نحوی مشکل را حل کردند. وی تحصیلات خود را از مقطع دبستان تا پنجم دبیرستان در نجف آباد و سال آخر دبیرستان را در اصفهان و دوران تحصیلات دانشگاهی خود را در تهران همزمان در سه رشته ادبیات فارسی، علوم اجتماعی و الهیات (معقول و منقول) در دانشسرای عالی و دانشگاه تهران ادامه داد و در همزمان به اخذ سه لیسانس در رشته های فوق نائل گردید.

او بنا به تعهدی که داشت حدود دو سال به عنوان دبیر در شهرستان فریدن از توابع اصفهان مشغول تدریس شد و به علت جو نامساعد منطقه و به اصطلاح خان خانی و اعمال نفوذ خان ها و ملاکین برای اخذ نمره برای فرزندانشان و تبعیضات زیاد، استعفای خود را تقدیم وزارتخانه متبوعه کرد و برای مدتی منتظر خدمت و به عنوان دبیر به دامغان تبعید و مشغول کار شد. در زمان منتظرالخدمتی، تحصیلات خود را در رشته فوق لیسانس علوم اجتماعی ادامه داد و موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد در رشته مذکور گردید و با اینکه رتبه اول را کسب کرد، ولی به علت اعمال نفوذ، فرد دیگری را به جای او به عنوان بورسیه به خارج فرستادند.

وی در سال های قبل از ۴۰ در کلاس روزنامه نگاری شرکت کرد و موفق به اخذ مدرک روزنامه نگاری گردید. او در کرسی آزاد دانشجویی دانشگاه تهران که در زمان نخست وزیر دکتر امینی و توسط موسسه روزنامه اطلاعات تشکیل می شد، شرکت فعال داشت. شهید آیت علوم حوزوی را همزمان با تحصیلات کلاسیک حتی قبل از دبستان در خانه و سپس در مدرسه (حوزه) ریاضی نجف آباد ادامه داد و در این رشته نیز تا درجه اجتهاد پیش رفت.

آیت هوش و استعداد عجیبی داشت و محال بود مطلبی را مطالعه کند و از فهم آن عاجز شود و یا از ذهنش



شهید دکتر آیت در دوران جوانی.

هست روز قبل از جلسه، کتاب را از من گرفت و حدوداً شاید ۱ تا ۱/۵ ساعت در گوشه اتاق نشست و مطالعه کرد. روز بعد در آن جلسه که من هم شرکت داشتم، کتاب قطور ۴۰۰ صفحه ای شهید جاوید مورد بحث و نقد و بررسی قرار گرفت. شهید آیت چنان از زوایا و اجزاء کتاب، مطالب مورد اختلاف را بیان می داشت که انگار روزها و ساعت های زیادی خط به خط آن را مطالعه دقیق کرده است.

جالب اینکه آیت الله صالحی نجف آبادی که حاصل سال ها تحقیق و مطالعات خود را در این کتاب در معرض افکار عمومی قرار داده بود و در مقابل اکثر انتقادات و ایراداتی که بعضاً از سوی علمای حوزه علمیه قم مطرح می شدند، مقاومت و استدلال های مخصوص به خود را می کرد، در مقابل ایرادات و تذکرات شهید آیت، تمام موارد مطرح شده را تایید و در چاپ دوم همه آنها را اصلاح کرد. البته بحث مدت طولانی ادامه نیافت و قرار بر این شد که در جلسات دیگری و در فرصت های مناسب بقیه موارد مورد اختلاف، بحث و بررسی شوند و اصلاحات لازم به عمل آید که لاقال بنده اطلاعی از تشکیل آن جلسات ندارم.

از تقدیم شهید آیت نسبت به رعایت احکام و موازین شرعی و به ویژه اصل امر به معروف و نهی از منکر چه خاطراتی دارید؟

آیت در مورد مال حرام و شبهه ناک، بیش از حد حساس و سختگیر بود و حتی در مواقع بسیار دشوار و بحرانی هم از مال حرام که هیچ، از اموال شبهه ناک هم در حد رفع نیاز استفاده نمی کرد. بنده از این مسئله، چند خاطره شخصی دارم که یک مورد آن را مادرمان تعریف می کرد. در نجف آباد، اقتصاد و زندگی مردم عموماً از راه کشاورزی و کارهای جانبی مثل قالی بافی صنایع دستی اداره می گردید و مردم این شهر به صورت خرده مالک، هر کدام با چند جریب زمین کشاورزی و آب مربوطه و کار بر روی زمین امرام معاش می کردند. هنوز هم عده ای از همین راه زندگی می کنند. مادر ما باغ مشترکی با خواهرشان داشتند که مرز مشترکی، سهم دو خواهر را از هم جدا می کرد. از جمله در این مرز مشترک درخت آلبالویی وجود داشت که هر کدام ادعای مالکیت آن را داشتند. آیت در سن ۵-۶ سالگی در فصل میوه، چند دانه از میوه این درخت را که شاخه های آن در زمین مربوط به مادرمان آویزان شده بود، خورد و شب به دل درد شدیدی دچار شد. مادرمان نقل می کردند که بین ناله و فریادهایش مرتباً تکرار می کرد آلبالوهائی که خورده ام، حرام بوده و خاله رضایت نداشته!

یکی از نتایج و رسوبات این اعتقادات، سال ها بعد و در موقع تدوین قانون اساسی آیت را بر آن داشت که اصل ۴۹ قانون اساسی را که عبارت است از: «دولت موظف است ثروت های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوء استفاده از موقوفات و مقاطعه کاری ها و معاملات دولتی، فروش زمین های موات و مباحات اصلی و دائر کردن اماکن فساد و سایر موارد غیر مشروع را گرفته و به صاحبان اصلی آنها رد کند و در صورت معلوم نبودن صاحبان آنها به بیت المال بدهد.» با فکر و ابتکار شخصی و با دستخط خود تنظیم کند و در جلسات غیر رسمی به امضای تک تک اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی برساند که بعداً نیز در جلسه رسمی به تصویب نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی می رسد. البته اینکه این اصل قانون اساسی تا چه حد اجرا شده و یا بالعکس در بعضی از دولت ها خلاف آن عمل شده، دیگر قضاوت آن



جمعیّت و حزبی بود که بتوان توسط آن ملتی را بسیج و پایه‌های قدرت دیکتاتوری را منهدم و نظامی مردمی بر اساس عدالت اجتماعی و آزاد و مستقل و در نهایت اسلام واقعی مستقر کرد.

او چون نه از نظر اقتصادی و نه از نظر موقعیت اجتماعی زمان خود، زمینه مساعدی برای پیاده کردن افکار و عقایدش نمی‌دید، بنابراین از ابتدا دنبال سکوی پرتابی بود که بتواند از آن طریق ایده‌های انقلابی اسلامی خود را پیاده کند؛ لذا به فکر متشکل نمودن نیروهای مستعد و کارآمد بود و به همین جهت با توجه به وضعیت سیاسی آن زمان و انقلاب‌هایی از قبیل انقلاب الجزایر بن‌بلا و انقلاب مصر عبدالناصر و کوبای فیدل کاسترو، در صدد تشکیل هسته‌های اولیه در ارتش، دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه، بازار و گروه‌های مذهبی مستعد و نفوذ در دسته‌ها و گروه‌های تشکیلاتی که تا حدودی با افکار و عقاید وی سازگاری داشتند، برآمد.

با پیروزی انقلاب معلوم شد که تا حدود زیادی در انتخاب ایده و روش خود موفق بوده است. هماهنگی و استفاده از وجود افرادی چون نامجو، کلاهدوز، صفری، رحیمی، برادری و ... در ارتش و دکتر میرعمادی، دکتر صادقی، پرورش، کلهر، اسرافیلیان، شابورد، الشریف‌ها، آزمون، نقی‌زاده و غیره در دانشگاه‌ها، آموزش و پرورش، بازار و همکاری با موسسین حزب جمهوری اسلامی از طریق حوزه، نتیجه تلاش و جدیت بی‌حد ایشان در پیروزی اهدافی بود که مدنظر و مقدمه تشکیل حکومت جهان شمول اسلامی بود.

آیت در سال‌های ۳۱-۳۲ در سن ۱۵ سالگی نامه مفصلی به آیت‌الله بروجردی مرجع شیعیان می‌نویسد که سابقه‌ای از آن نامه در دست نمی‌باشد ولی از محتوای فکر آیت چنین برمی‌آید که تقاضای دخالت آیت‌الله بروجردی در سیاست به حمایت از آیت‌الله کاشانی و اهداف موردنظر بوده است. ایشان در سال‌های ۴۱، ۴۰، ۴۲ به بعد با توجه به درگذشت آیت‌الله کاشانی و ظهور آیت‌الله خمینی کلیه فعالیت‌های خود را در چارچوب حمایت از امام خمینی و همسو و هماهنگ با افکار و عقاید و اهداف امام طرح‌ریزی نموده بود. آیت معتقد بود از این سیل عظیم انرژی و پتانسیلی که در دسته‌های عزاداری و مراسم مذهبی مختلف در بین مسلمانان شیعه وجود دارد و در زمان قبل از انقلاب اکثراً به هدر می‌رفت، می‌توان به‌خوبی در راه پیروزی اهداف انقلابی و سرنگونی نظام طاغوت استفاده نمود.

شهید آیت در سال ۴۲ در حالی که بیش از ۲۵ سال نداشت، نامه‌ای نود صفحه‌ای به دکتر مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان نوشته است. این نامه با حواشی آن در کتاب زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقایی که توسط حسین آبادیان مدرس دانشگاه و محقق تاریخ معاصر ایران و با استناد به اسناد و مدارکی که موقع بازداشت دکتر بقایی به دست آمده، به چاپ رسیده است، منتشر گردیده و تا حدودی اهداف و اعتقادات و افکار سیاسی آیت در آن مطرح شده است. مطالعه این نامه نود صفحه‌ای و کتاب درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران را به کسانی

شم و درک سیاسی درستی از وضع سیاست روز نداشتند، واقع شد و همگی علیه او یکصدا شدند و این شخصیت شجاع و مبارز راستین را در کمال مظلومیت، با مبارزان شدید تبلیغاتی و اهانت و افتراء ابتدا ترور شخصیت و سپس ترور فیزیکی کردند، این مظلومیت و ترور شخصیتی که از بعد از شهادت ایشان تا کنون نیز کم و بیش ادامه دارد.

آیت با مطالعات دقیقی که در مورد رژیم‌های سیاسی حاکم در جهان امروز داشت - به‌خصوص حکومت‌هایی که با انقلاب یا کودتا و یا کودتاهای شبه انقلاب در کشورهای مختلف حکومت را به دست گرفته بودند - معتقد بود اگر تشکیلات منسجم و قوی و منظمی وجود نداشته باشد، افکار و عقاید مردمی و عدالت‌پرور و آزادی‌خواهانه مستقل شکل نخواهند گرفت و حتی با پیروزی و در دست گرفتن موقت قدرت نیز موفقیتی به دست نخواهد آمد، چون دیری نخواهد گذشت که افکار و عقاید مخالف و تفرقه‌انگیز، با پشتوانه مافیای قدرت جهانی همچون فراماسونری و صهیونیست‌ها، مانند موریانه در تنه و ریشه درخت انقلاب رخنه می‌کنند و باعث نابودی و به انحراف کشاندن آن خواهند شد. به همین جهت از دوران نوجوانی تشکیلاتی فکر می‌کرد و اگر دوران زندگی سیاسی وی مورد بررسی قرار گیرد، معلوم می‌شود که از ابتدای کار همیشه به دنبال تشکیل گروه و دسته و

آیت در دوران ملی شدن صنعت نفت و مبارزات آیت‌الله کاشانی با اینکه ۱۲-۱۳ سال بیشتر نداشت، ولی یک نوجوان کاملاً آگاه به مسائل سیاسی روز بود و به همین جهت است که می‌بینیم در سن ۱۴-۱۵ سالگی روزنامه‌ای به نام «خشم ملت» را با خط و دستنویس خود منتشر و افکار و عقاید سیاسی خود را در آن منعکس می‌کند و با اینکه وضع معیشتی و اقتصادی خود و خانواده‌اش خوب نیست، از هزینه ناچیز غذا و لباس و هر پولی که به دست می‌آورد، می‌زند و فقط برای تهیه روزنامه و مجله و به‌طور کلی کتب و مطبوعات سیاسی هزینه می‌کند.

که می‌خواهند در باره آیت و افکار او اطلاعاتی به دست آورند یا مطلبی منتشر کنند، توصیه می‌کنم. همین طور مذاکرات مجلس خبرگان قانونی اساسی که در سه جلد منتشر شده و در دسترس می‌باشد و سخنرانی‌های پیش از دستور و رسمی ایشان در مجلس شورای اسلامی دوره اول تا روز شهادتش که البته مدت زمان کوتاهی بوده است و به‌خصوص سخنرانی و دفاع از اعتبارنامه خود در مجلس شورای اسلامی را مطالعه کنند.

به هر حال با اینکه شهید آیت عمر کوتاه ۴۳ ساله خود را در راه مبارزه با دیکتاتوری و استبداد صرف نمود و در این مسیر با ناکامی‌ها و تلخی‌ها و نامردمی‌های فراوان چه قبل از انقلاب و چه دوران ۳۰ ماه بعد از انقلاب مواجه گردید و از سوی انبوه دشمنان چپ و راست و سرویس‌های جاسوسی داخل و خارج و به قول خود ایشان خائنین وابسته به بیگانه و متعصبین نفهم داخلی مورد ظلم و اهانت و ترور شخصیت و در نهایت ترور فیزیکی قرار گرفت، ولی متأسفانه از طرف بعضی از دوستان و هم‌زمان کج سلیقه و بعضاً فرصت طلب نیز مورد بی‌مهری و عناد و دشمنی واقع شد، به طوری که حتی نام وی را از ردیف شهدا حذف کردند و حتی در تقویم‌ها و سالنامه‌ها که مناسبت‌های بی‌خاصیت و بی‌ارزش افرادی که یک روز عطسه یا سرفه کرده‌اند را در آن ذکر نموده‌اند، نام وی و روز شهادتش را حذف کردند.

البته درد دل زیاد است، او که رفت و هدفی را که دنبال می‌کرد تا لحظات و ثانیه‌های آخر زندگیش بدون اینکه تحت تاثیر این یا آن مقام مسئول و یا غیرمسئول یا توهین و هتاک و یا تمجید و تشویق قرار بگیرد، ادامه داد و انتظاری هم از بعضی افراد فرصت طلب و چسبیده به پست و مقام نداشت و در راه هدف مقدسی که داشت همه چیز خود را فدا کرد. روحش شاد و در آرامش ابدی.

به قول بعضی از دوستان و آنها که عمیقاً او را می‌شناختند، آیت کاری کرد کارستان. در مورد تدوین قانون اساسی، خصوصاً اصول مهم و سرنوشت‌ساز آن، این شهید آیت بود که حرف اول و مطالب اصولی را مطرح می‌کرد. باز یکی از دوستانش می‌گفت که موقع انتخابات و تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی، عده‌ای از آقایان می‌گفتند ما که سابقه نمایندگی و تشکیل و اداره کردن مجلس را نداریم. ایشان در جواب می‌گفت شما انتخابات را انجام دهید، برنامه‌ریزی‌ها و طرز تشکیل و اداره جلسات و سایر موارد با من، چون قوانین اساسی اکثر کشورهای مطرح دنیا از جمله فرانسه و انگلیس و سوئد و آمریکا و کشورهای اسلامی و خاورمیانه و کتب مقدس ادیان رسمی و منشورها و دستورالعمل‌های حکومت‌های گذشته ایران و سایر کشورهای پیشرفته و تمدن گذشته و حال را مطالعه کرده بود و اطلاعات دقیق و جامعی در موارد مذکور داشت.

شهید مظلوم دکتر بهشتی که خود نابغه‌ای فوق‌العاده و به فرمایش امام «یک ملت» بود، در جلسه‌ای گفته بودند این آیت سی سال از ما معممین و روحانیون جلوتر فکر می‌کند و در فتنه ۸۸ دیدیم که شهید آیت بعد از سی سال دو باره مطرح شد و موضوعاتی را که حدود سی سال قبل گفته بود می‌خواهم در تاریخ بماند، دو باره مطرح شدند. این مطلب شهید مظلوم دکتر بهشتی که خود نیز در آن زمان به علت کینه و عناد مورد هجمه و هتاک دشمن غدار واقع شد و در نهایت به شهادت رسید، اینک روشن شده است. شهید بهشتی و تعداد زیادی که در انفجار حزب

به شهادت رسیدند و تعدادی از افراد برجسته و مؤثر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی دوره اول و خبرگان قانون اساسی و از مسئولین سپاه و ارتش و ارگان‌های مختلف نظام که دشمن جنایتکار آنها را نشان کرده بود و دقیقاً همه را به شهادت رساند، اگر برخی اهمال‌کاری‌ها و ندانم‌کاری‌ها و آزمایش و خطاها و فرصت‌طلبی‌ها نبود و با قاطعیت انقلابی با دشمن نابکار برخورد می‌شد و مملکت از ابتدا به دست لیبرال‌هایی چون بازرگان و مزدورانی چون بنی‌صدر نمی‌افتاد و این همه نیروی مثبت و مدیران متعهد و انقلابی زنده مانده بودند، یقیناً امروز اوضاع مملکت از هر جهت بهتر و پیشرفته‌تر بود و مردم از رفاه و آسایش و آرامش مطلوب‌تری برخوردار بودند. شهید آیت را می‌توان مبتکر شناخت و کاشف خطوط و مهره‌های اصلی و بدلی دانست. به نظر او استعمار، صهیونیسم و مافیای قدرت در مقابل مهره‌های اصلی، مهره‌های بدلی پرورش می‌دهد که هر گاه مهره اصلی لو رفت، بدل آن و بدل‌های بعدی را به میدان بیاورد و بالاخره یکی را به ناف مردم ببندند. این گفته شهید بهشتی و چند تن از دوستان آیت است که او به علت اشراف اطلاعاتی و مطالعاتی و اینکه تاریخ گذشته را خوب خوانده بود و می‌دانست و به همین جهت هم گفته‌ها و نوشته‌هایش نشان از پیش‌بینی سال‌های آینده می‌داد؛ دلایل اثباتی فراوانی دارد.

مقاله دکتر ابراهیم یزدی، فرد نفوذی و مهره بدلی سازمان سیا در کیهان ۵ مرداد ماه ۵۹ تحت عنوان رای کبود به اعتبارنامه آیت به عنوان سردبیر و مدیر مسئول کیهان و پاسخ شهید آیت در تاریخ ۱۴ مردادماه ۵۹ اگر مجدداً مورد مطالعه قرار گیرد، مثل اینکه آیت این

روزهای فتنه ۸۸-۸۹ و روزهای برملا شدن خیانت‌های ملی - مذهبی‌ها را دقیقاً با چشم دل می‌دید و با مقاله کیهان تحت عنوان عزل بنی‌صدر توسط مردم یا نوار به سردبیری و مدیر مسئول محمد خاتمی و اعتراض شدید آیت به سرمقاله کیهان در تاریخ ۱۳۶۰/۳۰۴ و جالب‌تر حاشیه‌نویسی کیهان بر پاسخ آیت در ارتباط با مخالفت آیت به انتصاب میر حسین موسوی به وزارت امور خارجه و دلایل کیهان در تأیید موسوی در آن روز جالب و خواندنی و عبرت‌آموز است.

در این میان ارتباط ترور آیت با چاپ مقاله با مسئولیت محمد خاتمی سردبیر و مدیر مسئول وقت در کیهان و رئیس جمهور دوره اصلاحات که آیت ضمن آن شهادت خود را پیش‌بینی می‌کند، مقایسه شود روز ۳۰ تیر سال ۳۱ با ۳۰ تیر سال ۶۰ و جالب‌تر پاسخ آیت به یزدی در ۱۴ مردادماه ۵۹ و ترور او دقیقاً یک سال بعد در ۱۴ مرداد ۶۰. آنها معتقدند ترور آیت تنها توسط منافقین نبوده، بلکه نتیجه اتحاد و خیانت چپ و راست نفوذی و بدلی و طیف وسیعی از گروه‌ها و باند‌هایی بوده که دستشان در یک کاسه بوده و توسط شهید آیت ماهیت و خط فکری و وابستگی آنها بر ملا شده، انجام گردیده است.

علل محبوبیت شهید آیت در شهر اصفهان و انتخاب ایشان به نمایندگی از این شهر در مجلس خبرگان قانون اساسی را در چه می‌دانید؟

در آن زمان که حزب جمهوری اسلامی جزو تصمیم‌گیرندگان اصلی در معرفی نامزدها بود، سعی شد افراد مورد نظر بر اساس محل تولد که خواه ناخواه شهرت بیشتری در آن محل دارند و از طرفی با توجه به اینکه در دوران مبارزات تعداد زیادی از همفکران و یاران

مبارزاتی ایشان در استان اصفهان بودند و شهید آیت مرتباً در قبل از انقلاب، چه در اصفهان و چه در تهران با آنان جلسات متعدد همکاری و هماهنگی جهت مبارزه با رژیم پهلوی داشت و همچنین شناخت خانواده و جد مادری آیت و دوستان و آشنایان دوران تحصیلی نیز مؤثر بود، ولی بیشتر سخنرانی‌ها و طرح نظرات وی در دوران تبلیغات نقش اساسی را به عهده داشت و همان‌طور که برای نمایندگی دوره اول مجلس شورای اسلامی از تهران نامزد شد و با رای بالای یک میلیون و چهارصد هزار نفر جزو ۸ نفر اول نمایندگان تهران انتخاب شد.

اخلاق و رفتار شهید آیت از دوران طفولیت زبانزد تمام خویشان و آشنایان و اهل محل بود به طوری که اطرافیان و اهل محل به او می‌گفتند «آقا باوقاره» (به علت همان سنگینی و متانتی که داشت). ایشان هیچ وقت از کلمات رکیک و زننده استفاده نمی‌کرد و به جای آن، معانی متعادل و معقول را به کار می‌برد، بعدها هم که در اثر

● با اینکه شهید آیت عمر کوتاه
● ۴۳ ساله خود را در راه مبارزه با
● دیکتاتوری و استبداد صرف نمود و
● در این مسیر با ناکامی‌ها و تلخی‌ها
● و نامردمی‌های فراوان چه قبل از
● انقلاب و چه دوران ۳۰ ماه بعد از
● انقلاب مواجه گردید و از سوی انبوه
● دشمنان چپ و راست و سرویس‌های
● جاسوسی داخل و خارج و به قول
● خود ایشان خائنین وابسته به بیگانه
● و متعصبین نفهم داخلی مورد ظلم و
● اهانت و ترور شخصیت و در نهایت
● ترور جسمانی قرار گرفت، ولی
● متاسفانه از طرف بعضی از دوستان
● و هم‌زمان کج سلیقه نیز مورد
● بی‌مهری و عناد و دشمنی
● واقع شد.

مطالعات زیاد انبوهی از ضرب‌المثل‌ها و لطیفه‌ها و به قول امروزی‌ها جوک و طنز را در حافظه خود ذخیره داشت، هیچگاه در بیان ضرب‌المثل‌ها و لطیفه و متلک از لغات مستهجن و رکیک استفاده نمی‌نمود و با وجود اینکه در نطق و سخنرانی ید طولایی داشت، با تبدیل ادبیات هزل و مسخره در قالب جملات مؤدبانه و قابل هضم، منظور خود را بیان می‌کرد.

دانشجویانش نقل می‌کنند که گاهی در سر کلاس بیش از سه ساعت بدون وقفه سخنرانی می‌کرد. یکی از مراکز که ایشان در آن تدریس می‌نمود، مدرسه عالی قضایی قم بود که دانشجویان آن در حال حاضر اکثر آنها در سطوح معاون وزیر، نماینده مجلس، مدیرکل، قاضی و دادستان دادگاه‌های انقلاب و دادگستری کشور مشغول به کار بوده یا هستند. آنها نقل می‌کنند که به علت گیرایی و گرمی صدا و استفاده از شعر و حکایت و ضرب‌المثل و عنوان نمودن مطالب روز، اکثر مواقع انبوه افراد شرکت‌کننده مشتاق در کلاس‌های وی به‌حدی بود که جلسه کلاس در سالن اجتماعات و آمفی تئاتر برگزار می‌شد و با تمام شیرینی بیان و جذابیت صحبت‌ها هیچ‌گاه از کلمات و جملات زننده و زشت استفاده نمی‌کرد و به جای آن لغات و جملات پر معنا و مؤدبانه با معانی نغز و زیبا به کار می‌برد. یکی از مهارت‌های تخصصی او تبدیل داری تلخ به شربت شیرین و گوارا، حتی در بیان مسائل جدی و مواضع سیاسی بود.

آیت در مقابل سئوالات و نظرخواهی‌ها و مشورت‌ها، خیلی مختصر و مفید نظر خود را بیان می‌کرد. عموماً مسائل و مواردی را که به نظرش صحیح نبود، فقط با یک بار تذکر مختصر نظرش را مطرح می‌کرد. شهید آیت همان‌طور که در قسمتی از دفاعیات خود از اعتبارنامه‌اش بیان داشت که: «همیشه علاقمند بودم بدانم بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین چه هستند، مثلاً بزرگ‌ترین کوه در دنیا کدام است و خیلی‌ها را هم از حفظ هستم. این در جنبه مادی، در جنبه معنوی‌اش هم علاقمند بودم شجاع‌ترین و داناترین و فصیح‌ترین از جهت مثبت و از جنبه منفی هم وقیح‌ترین، کثیف‌ترین و ردل‌ترین اشخاص را بشناسم. یک معیارهایی هم برای خود قائل بودم. یک وقت بود می‌گفتند یزید کثیف‌ترین است و بعد موسی چومبه پیدا شد. گفتم نه بابا روی یزید سفید شد و بعد شاه در ایران

انقلاب اسلامی
پیشگامان و رهبران انقلاب اسلامی
مجلس خبرگان قانون اساسی
شماره ۷۵ و ۷۶ بهمن و آسفندماه ۱۳۹۰

امام: هیچکدام از گروه‌های دیگر چه سیاسی و چه غیر سیاسی هیچ دخالتی در این نهضت نداشت

فرصت طلبان توطئه‌گر کیانند
«انقلاب اسلامی» افساء نمی‌کند

طرح توطئه توسط دکتر حسن آیت
متن پیاپی شده نوازی که
رئیس جمهور از آن سخن می‌گفت
استغای ایشرف
پذیرفته نشد

جلوگیری از بحرانی داخلی کشور

آخرین گزارشات از اختلافات دکتر آیت و کیل مجلس شورای اسلامی با ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور

مصاحبه مطبوعاتی دکتر آیت بر گزار شد
دکتر آیت:
علیه من
توطئه شده است

جمهوری اسلامی
شماره ۷۵ و ۷۶ بهمن و آسفندماه ۱۳۹۰
شماره ۲ و ۳

روزنامه بنی‌صدر در ۲۸ خرداد ۱۳۵۹ ماجرای نواز را تکلیف می‌زند.

خرداد ۱۳۵۹. کنفرانس مطبوعاتی در حزب جمهوری اسلامی پس از ماجرای افشای توار.



گرفت و به قول آیت این روزنامه بزرگ‌ترین تیتیر تاریخ خودش را زد و نوشت طرح توطئه توسط دکتر حسن آیت! این روزنامه همیشه عصرها منتشر می‌شد، ولی آن روز ساعت ۱۰ صبح منتشر و دست به دست پخش شد. عصر آن روز روزنامه‌های اطلاعات و کیهان، چنان با شاخ و برگ و حاشیه‌پردازی به شایعه دامن زدند که تقریباً تمام روزنامه‌های عصر آن روز و روزهای بعد، از چپ و راست و روزی نامه‌های ارگان‌ها و جناح‌ها و دستجات مختلف که مثل قارچ سبز شده بودند، هر کدام با حمایت عوامل بیگانه به دروغ‌پردازی و شایعه‌پراکنی مشغول شدند و بی آنکه بدانند موضوع چیست، شروع به قلم‌فرسایی و محکوم کردن آیت و خط او کردند. شرایط چنان بحرانی شد که حتی دوستان و هم‌زمان آیت هم دست‌ها را به عنوان تسلیم بالا بردند و آیت در این فضا یکه و تنها باقی ماند و بعضی از دوستان بدتر از دشمن و عده‌ای آدم‌های خوش باور و ساده به این آتش دامن زدند. همه کس در همه جا از توطئه و کودتای آیت سخن می‌گفت و دوستان و هم‌زمان اندک او هم یاری مقابله و عکس‌العمل و توضیح و اظهارنظری را نداشتند. اینجانب به اتفاق پسرعموی خود که آن زمان در کمیته انقلاب اسلامی عضو بود و برادر دیگرم و یکی از دوستان، در این اوضاع وحشتناک و پرتشویش و اضطراب دو سه روز بعد از تیتیر معروف روزنامه به اصطلاح انقلاب اسلامی به سوی تهران حرکت کردیم؛ با این تصور که با این جو سنگین تبلیغات ضد آیت، دیگر از آیت که به بیماری شدید قند مبتلا بود، اثری وجود ندارد. موقع صبح که به در منزل او رسیدیم، دیدیم دیوار روبروی منزل آیت و همه جا توسط منافقین خلق و بنی‌صدرها پر از شعار ضد آیت و اینکه آیت کودتاچی اعدام باید گردد و... پر شده است.

با آیت ملاقات کردیم و قرار شد به اتفاق فرزندش محسن ۱۲ ساله به اطراف تهران و رودخانه جاجرود برویم و ناهار را در آنجا بخوریم. البته در ابتدا همین که آیت، در ورودی در منزل ظاهر شد، همه تعجب کردیم که زنده و با توجه به قند بالا، سرحال است و مثل اینکه از کودتا خبری نیست! ما واقعا خود را باخته بودیم، ولی در همان ملاقات اول و مختصر گفت و گو، روحیه گرفتیم و دیدیم او از روزنامه‌ها و اعلامیه‌های مختلف صحبت می‌کند که مثلاً فلان مقاله را در ارگان مسلمانان مبارز و یا فلان مطلب را در فلان روزنامه بخوانید که چه جالب نوشته است که البته همه فحش

می‌کنند که فلانی را خفه کرده‌اند تا ارث و میراثش را تقسیم کنند یا از پشت بام پرت کرده‌اند و یا به هر نحو غیرطبیعی اطرافیان و یا دشمنان باعث مرگش شده‌اند. در این مورد نیز دو سه نفر از پیرزن‌های وحشتناک که در تاریخ به عنوان مادر فولادزره و یا عجزوزه جادوگر معروف هستند، پس از مرگ پسرخاله شروع به تعبیر و تفسیر و این که این دو پسرخاله برای تفریح و شوخی با هم کشتی گرفته‌اند و در حین کشتی پای این یکی به شکم دیگری اصابت کرده و باعث پاره شدن روده و معده و مرگ دیگری شده است. خلاصه در شهر کوچک نجف‌آباد دهان به دهان شایعات قوت می‌گیرد که در هر کوی و برزنی نقل و گفتگو از این ماجراست. شهید آیت که یکی از دوستان بسیار صمیمی و نزدیکان و پسرخاله خود را از دست داده، حتی نمی‌تواند در مراسم ختم او شرکت کند. آیت چهارده پانزده ساله را من که آن موقع هشت نه سال داشتم دیدم که چنان از ناراحتی به خود می‌پیچید و برای اولین بار گریه او را دیدم با این حال به خود می‌پیچید، ولی خم به ابرو نمی‌آورد.

دومین قضیه را ساواک و عوامل جانی و جمعیت سازمان زنان در دامغان، محل تقریباً تبعید و کار شهید آیت رقم زدند و افراد خودفروشی چون سلامتیان که در حال حاضر به نوکری و خوش خدمتی به اربابان انگلیسی و آمریکایی در پاریس مشغول است، با همکاری باند بنی‌صدر خائن در اعتراض به اعتبارنامه ایشان مطرح کردند و گفتند این شایعه ساختگی نیز در زمان خودش در شهرستان دامغان که از نظر فرهنگی دست کمی از نجف‌آباد ندارد، لقلقه زبان‌ها بوده است.

شایعه سوم که مهم‌ترین و کثیف‌ترین نوع از حوادث زندگی شهید آیت بود و در روزنامه انقلاب اسلامی و توسط گروه خبیث بنی‌صدر - رجوی - سلامتیان و مجموعه این باند کثیف و خودفروش نوکرسفت صورت



صبحگاه ۱۴ مرداد ۱۳۶۰. نمایی از داخل اتومبیل حامل شهید دکتر آیت.

پیدا شد که گفتم روی چومبه هم سفید شد، بعد سادات پیدا شد، دیدیم روی شاه هم سفید شد. حالا نمی‌دانم چه کسی روی سادات را سفید خواهد کرد؟ یکی از رذل‌ترین دستگاه‌های ما ساواک بود، آخر ما فکر می‌کردیم که آیا رذل‌تر و خبیث‌تر از ساواک هم پیدا می‌شود که تفاله‌های ساواک را ببلعد و نشخوار کنند. حالا ماجراهای دامغان که البته به اختصار برای شما شرح می‌دهم، ببینید چه کسانی هستند که قی کرده‌های گروهک ساواک را می‌بلعد و...

و در همین راستا نیز وقایع مهم و منحصر به فرد و پر هیاهو در زندگی ایشان اتفاق می‌افتد که شاید اگر فردی غیر از او بود نمی‌توانست زیر بار این همه فشار و زخم زبان و تهمت و افترا قد علم کند که در اینجا به سه مورد از اتفاقات و شایعات فوق‌العاده سنگین و غیرقابل تحمل زندگی وی به‌طور خلاصه اشاره می‌شود.

یکی از پسرخاله‌های آیت با تفاوت سنی دو سال بزرگ‌تر، همکلاس او و از دوستان بسیار صمیمی بود که اکثر اوقات با هم بودند. او هم نوجوانی خوب و مؤدب و درسخوان بود. در حدود سن ۱۷ سالگی به بیماری آپاندیسیت مبتلا شد. در آن زمان در نجف‌آباد دکتر کلاسیک و یا کسی که اطلاعات چندانی از طب جدید داشته باشد، وجود نداشت و دو سه نفری هم که بودند، به‌طور موروثی و تجربی اطلاعاتی در مورد بعضی از امراض کسب کرده بودند که در خیلی از موارد هم غلط و خلاف علم پزشکی امروز بود.

به هر صورت یکی از این حکیم‌باشی‌ها این مرض را (شکم درد شدید منتهی الیه سمت راست شکم) در اثر سرماخوردگی شدید و قولنج تشخیص می‌دهد که باید محل درد را گرم نگه دارند و هر چه درد بیشتر می‌شود، گرم کردن را بیشتر می‌کند و در نهایت پس از داغ کردن و گذاردن اشپای داغ مانند سنگ داغ و غیره در محل درد، بالاخره آپاندیس می‌ترکد و عفونت همه امعا و احشای بیمار را آلوده می‌کند. نهایتاً بیمار را به بیمارستانی در اصفهان منتقل می‌کنند که دیگر کار از کار گذشته و وی در اثر عفونت شدید منتشره فوت می‌کند که در پرونده پزشکی بیمار نیز نوعی بیماری و علت فوت منعکس می‌گردد.

در شهر نجف‌آباد که از نظر فرهنگی از قدیم و حتی گاهی در حال حاضر هر حادثه‌ای که اتفاق می‌افتد و هر مرگی که پیش می‌آید باعث تفاسیر و شایعات و داستان‌های عجیب و غریب بر سر زبان‌ها می‌گردد. عموماً اگر یک پیرمرد یا پیرزن صد و پنجاه ساله هم فوت کند شایع

- آیت با مطالعات دقیقی که در
- مورد رژیم‌های سیاسی حاکم در
- جهان امروز داشت - به خصوص
- حکومت‌هایی که با انقلاب یا کودتا و یا کودتا‌های شبه انقلاب در کشورهای مختلف حکومت را به دست گرفته بودند معتقد بود اگر تشکیلات منسجم و قوی و منظمی وجود نداشته باشد، افکار و عقاید مردمی و عدالت‌پرور مستقل شکل نخواهند گرفت و حتی با پیروزی و در دست گرفتن موقت قدرت نیز موفقیتی به دست نخواهد آمد.

و ناسزا به آیت بود. آیت با روحی بزرگ و قلبی مطمئن و مانند کوهی استوار در مقابل ما ظاهر شد و ما حقیقتاً شرم‌منده و خجالت‌زده شدیم و پس از دیدار و مذاکره و گپ و گفت و صرف ناهار تهران را با خیال راحت ترک کردیم. درباره اخلاق و سکنتات و مشی سیاسی و افکار و عقاید و استواری و استقامت شهید آیت در مقابل حوادث و برانگیز مطلب زیاد است که ان‌شاءالله باید در موقع مناسب به رشته تحریر در آید.

از شهادت دکتر آیت چه خاطره‌ای دارید؟

شهید آیت از ابتدای پیروزی انقلاب به طرق گوناگون با نامه و تلفن و پیام‌های مختلف از سوی افراد متفاوت از پان ایرانیست‌ها گرفته تا ساواکی‌ها و منافقین و چپی‌ها، خصوصاً بعد از تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی و با پایان گرفتن کار مجلس، تقریباً تمام گروه‌های معارض و ضد انقلاب هماهنگ نقشه ترور و حذف فیزیکی آن را در سر می‌پیروانیدند که در نهایت این هدف به دست منافقین اجرا شد، ولی در پس‌زمینه آن دست افراد و گروه‌های مختلفی در کار بود و همان طور که قبلاً اشاره شد، توسط افراد و شخصیت‌هایی که بعضاً مسئولیتی نیز در جمهوری اسلامی به عهده داشتند، به اصطلاح گرا داده می‌شد که آخرین نمونه آن مقاله کیهان در ۲۱ تیرماه ۶۰ که در سوم مردادماه ۶۰ نیز مجدداً تکرار شد، به مسئولیت و سردبیری محمد خاتمی حدود ۱۰ روز قبل از ترور وی به چاپ رسید، پس از انفجار حزب جمهوری اسلامی که شهید بهشتی و ۷۲ تن از یاران انقلاب که اکثر آنها از دوستان و هم‌زمان آیت بودند، دیگر مسلم شده بود که آیت نیز رفتنی است و خودش نیز این موضوع را حس کرده بود که در پاسخ مقاله کیهان خیلی واضح به آن اشاره کرد و این شعر را نوشت که: «من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق / چار تکبیر زدم یکسره بر آنچه که هست» و یا «اگر جهان همه دشمن شود به دولت دوست / خبر ندارم از ایشان که در جهان هستند».

ایشان حتی به بعضی از افرادی که حفاظت جان وی را به عهده گرفته بودند، زیاد اعتماد نداشت و یادم هست که یک مرتبه ضمن تماس تلفنی از من خواست که اگر فرد مطمئن و واجد شرایطی را می‌شناسم، معرفی کنم که به دلایلی موضوع پیگیری نشد. تقریباً از اول مردادماه بود که قرار شد چند روزی مرخصی بگیرد و با خانواده به اصفهان و به منطقه سد امیرکبیر (زاینده‌رود) که حدود ۸۰ کیلومتری اصفهان واقع شده است، چون بیماری شدید قند داشت و لازم بود مدتی استراحت کند. مقدمات کار نیز فراهم شده بود، ولی هر روز با توجه به بهانه‌های مختلف که امروز لایحه مطبوعات در مجلس مطرح می‌شود و روز دیگر نظرخواهی برای وزیر امور خارجه و هیئت دولت است، نتوانست برود، ولی تقدیر چنان بود که شد.

شهید آیت در عصر شب ۷ تیر در جلسه‌ای که به اتفاق شهید بهشتی و تعدادی از اعضای حزب و نمایندگان تشکیل شده بود، شرکت کرد و در آن جلسه، شهید بهشتی نامزدی میرحسین موسوی را برای وزارت امور خارجه مطرح و آیت با آن مخالفت می‌کند. شهید بهشتی از آیت می‌خواهد اگر کس مناسب‌تری را می‌شناسد معرفی نماید. شهید آیت از قبل از انقلاب با افراد و گروه‌های سیاسی و دانشجویان و صاحبان فکر و نظر تماس زیادی داشت و لذا شهید بهشتی نظر او را در مورد وزارتخانه‌های مختلف می‌پرسید و اگر کسی مثلاً می‌خواست وزیری را برای فلان وزارتخانه معرفی کند و یا اگر به عنوان نخست‌وزیر می‌خواست وزرای کابینه

خود را معرفی کند، از او هم نظرخواهی می‌کرد که چه فرد یا افرادی را واجد شرایط می‌دانست.

شهید بهشتی همیشه نظرات متعدد و مختلف افراد صاحب‌نظر را جویا می‌شد و با علامت رمز در تقویم بغلی کوچکی که داشت یادداشت و نیز در حافظه خود نیز نگهداری می‌کرد. آیت در پاسخ شهید بهشتی چند نفری را به عنوان وزیر خارجه معرفی کند که در نهایت در آن جلسه مورد موافقت قرار نمی‌گیرد و آیت پس از پایان جلسه با دلخوری و با توجه به بیماری و خستگی به منزل می‌رود و در جلسه دوم که بعد از نماز مغرب و عشا تشکیل می‌شود، شرکت نمی‌کند و همین باعث می‌شود که از نقشه ترور دسته‌جمعی جان سالم به در برد، ولی خودش بارها گفته بود اینها تا مرا به هر طریقی ترور نکنند، دست بردار نیستند و دستگاه‌های امنیتی و مسئولین ذریعت هم که بیشتر مواظف و مراقب خودشان بودند تا فردی چون آیت، در حالی که شخصی مثل آقای خلخالی یک گروهان افراد پاسدار و نگهبان مراقب به خود اختصاص داده بود، او با دو نفر پاسدار که آن هم در این اواخر به علت نداشتن محل مناسب در خانه‌ای کلنگی که با قسط بانک خریداری شده بود و قسط‌هایش تا مدت‌ها بعد از شهادتش و با فروش خانه تسویه شد، شب‌ها به خانه خود یا محل استقرار کمیته و سپاه می‌رفتند! یک روز قبل از ترور نیز یکی از پاسداران اصلی به علت رفتن به مرخصی با فرد دیگری که اعمالش در موقع ترور مشکوک بود و به جای حفاظت از شهید آیت، خودش پشت صندلی او پناه می‌گیرد و بعد از رگبار مسلسل و رفتن تروریست‌ها با هفت تیر در ماشین شلیک می‌کند که گلوله سقف ماشین را شکافته و بعضی گفته‌اند کمانه کرده و این گلوله نیز اضافه بر آن ۶۲ گلوله با مسلسل کالیبر ۲۲ که تیرآهن شماره ۱۸ را نیز دریده و پاره کرده این گلوله نیز به شهید آیت اصابت می‌کند.

یادم هست روزی که فردای آن آیت ترور شد، اینجانب در ماموریت بودم و اواخر شب حدود ساعت ۱۱ شب به منزل برگشتم. پسرعمویی داشتم که البته شوهر خواهرم



هم بود. آن شب نزدیک در منزل پیشنهاد داد که شبانه به تهران برویم. با اینکه خسته بودم گفتم آماده‌ام. البته پرسیدم این وقت شب برای چه که گفت من احساس عجیبی دارم. به خاطر آماده نبودن ماشین یا حکم ماموریت که باید توسط کمیته یا سپاه جهت حمل اسلحه صادر می‌شد، سفر انجام نشد. صبح روز ترور هم حدود ساعت ۶:۵ صبح اینجانب با تعدادی از پرسنل ادارات دیگر از نجف‌آباد به اصفهان همسفر بودیم. یکی از دوستان که همسرش از اقوام نسبتاً دور ما بود، روی صندلی بغل دست من نشسته بود و سرآغ اخوی را گرفت. گفتم تا دیشب که مسئله خاصی نبوده. ایشان به خوابی که همسرش دیده بود، اشاره کرد و شکسته و بسته چیزهایی را گفت که آن موقع زیاد به آن توجهی نکردم.

به هر حال حدود ساعت ۷ صبح در محل کار خود حاضر شدم و مشغول ارجاع نامه‌ها و انجام کارهای اداری بودم که یکی از همکاران وارد اتاق شد و پس از حال و احوال مثل اینکه می‌خواست چیزی بگوید که نتوانست منظور خود را برساند. پس از رفتن او تلفنچی اداره زنگ زد و از من پرسید که آیا اخبار ساعت ۸ صبح رادیو را شنیده‌ام؟ ناخودآگاه پرسیدم آیا مسئله‌ای برای برادرم پیش آمده که او گفت نمی‌دانم. با خانواده‌اش تماس بگیرد و من متوجه موضوع شدم.

بنده به چند نفر در دوران عمرم علاقه مفروطی داشتم که حتی بعضی اوقات با عنایت به عمر طبیعی افراد پیش خود فکر می‌کردم اگر یک زمانی فلانی بمیرد، من چگونه می‌توانم تحمل کنم. یکی از آنها برادرم شهید دکتر سید حسن آیت بود. همچنین از اینکه در آن دوران جنگ شدید بین ایران و عراق که خیل شهدا را از جبهه می‌آوردند و نزدیکان و کسان آنها به‌خصوص پدر و مادرها با شجاعت و بردباری و سعه صدر بالا، بدون اینکه خم به ابرو و بیاورند، با موضوع شهادت فرزندان برخورد می‌کردند، باعث تعجب من می‌شدند، ولی درست موقعی که خبر شهادت برادر خود را شنیدم، احساس کردم قلبم تکان شدیدی خورد و ظرفیت و تحمل من چندین برابر شد، به طوری که هیچ‌گونه عکس‌العمل ناراحت‌کننده‌ای از خود نشان ندادم و توانستم شهادت مظلومانه وی را با آن همه مصیبت‌های وارده به‌خوبی تحمل کنم.

خط ۳ آن زمان به تازگی و از افرادی تشکیل شده بود که نه خط ۱، یعنی شهید بهشتی و اکثر مؤسسان و اعضای حزب جمهوری اسلامی (تقریباً اصول‌گرایان فعلی) بودند و نه خط ۲ یعنی بنی‌صدر و منافقین و ملی‌مذهبی‌ها و دار و دسته آنها را قبول نداشتند. خط ۳ آن موقع همین به اصطلاح اصلاح‌طلبان فعلی هستند که البته حالا خط ۲ و ۳ با هم متحد شده و مشارکتی‌ها و سبزه‌ها را به وجود آورده‌اند.

و سخن آخر؟

مطلب آخر اینکه پس از شهادت آیت تعداد زیادی از منافقین و سران خطوط انحرافی و چپ آمریکایی‌ها تلاش مضاعفی را جهت حذف نام آیت از لیست شهدا و بدنام کردن وی با جوسازی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها و تهمت‌های ناروا و خاطرات و مطالب کذب شروع کردند که هنوز هم به طرق مختلف و کم و بیش ادامه دارد، در حالی که ایشان در قید حیات نیست تا یک‌تنه پاسخ مزخرفات و یاهوسرابی‌های آنها را بدهد و پوزه آنها را به خاک بمالد. به هر حال نور حق از این پف‌کردن‌ها خاموش نخواهد شد و راه شهید آیت بعد از ۳۰ سال سکوت و سانسور دو باره نضح گرفته است و هر روز موفق‌تر از قبل ادامه خواهد یافت. ■



۱۳۵۸، محسن آیت در کنار پدر.

درد آمد

تحلیل افکار و رویکردهای شهید آیت در میان غبار شایعات و فرافکنی‌هایی که پیرامون شخصیت وی چه در حیات و چه پس از شهادتش وجود داشته و متأسفانه کم و بیش هنوز هم ادامه دارد، کار چندان ساده‌ای نیست، لیکن پسر او با شجاعت و صراحتی شبیه به پدر، به تحلیل دقیقی دست زده است که در این گفتگوی جالب می‌خوانید.

«شهید دکتر آیت در قامت یک پدر» در گفت و شنود شاهد یاران با محسن آیت

سخت به کار تشکیلاتی معتقد بود

و عوامل آن می‌تواند به روشن شدن بخشی از حقایق انقلاب اسلامی کمک کند. چون آن اواخر ایشان از چند جهت مورد هجوم بود. از یک طرف بنی‌صدر و حامیان او که به‌نازگی از قدرت خلع شده بودند، همه ناکامی خود را متوجه آیت می‌دانستند و از طرف دیگر جناح تازه به قدرت رسیده حزب جمهوری اسلامی که در آن زمان حمایت قاطع سران حزب را پشت سر داشت، وی را مورد حمله قرار می‌دادند. وقتی هم از جبهه

فکر می‌کنم آنچه اهمیت اساسی دارد، ترور شخصیت شهید آیت است که شناخت دلایل و عوامل آن می‌تواند به روشن شدن بخشی از حقایق انقلاب اسلامی کمک کند. چون آن اواخر ایشان از چند جهت مورد هجوم بود.

مقابل با شما می‌جنگند و هم از سنگر خودی، شرایط بسیار سختی است. به عنوان فرزند شهید آیت ریشه تاکید ایشان بر برخی نظرات مانند تلاش برای گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی را در چه می‌دانید؟ قبل از اینکه به این سؤال شما جواب بدهم،

چون آمده و شخصیتی را به واسطه تفکرات و عملکرد سیاسی، مستقیماً ترور کرده‌اند. این دیگر انکارشدنی نیست.

از شما نقل شده که گفته‌اید فرد محاکمه شده همان فرد ضارب نبوده است. آیا این موضوع را همان موقع پیگیری کردید؟ اگر پیگیری داشتید به چه نتیجه‌ای رسیدید و اگر پیگیری نکردید چرا؟

البته تفاوت‌های ظاهری و موارد مشکوک دیگری وجود داشت، ولی من چنین جمله‌ای را به‌طور خاص نگفتم، بلکه گفتم با توجه به برخی موارد مهم، اگر این حادثه مثلاً در آمریکا اتفاق افتاده بود، تحقیقات مفصل‌تری صورت می‌گرفت. چون می‌دانید که هنوز در مورد ترور جان. اف. کندی رئیس‌جمهور سابق آمریکا، اما و اگر وجود دارد و هر چند وقت یک بار در باره آن ایده‌ای مطرح می‌شود. ارزش روشن شدن ترور شهید آیت هم بیشتر از جهت حکومتی است و نه شخصی. ضمن اینکه متأسفانه واقعه در زمانی رخ داده است که کشور در هرج و مرج سیاسی و انتظامی بوده و به شواهد و قرائن توجه نشده است. حتی در شرایط فعلی هم که دستگاه‌های دولتی و انتظامی کشور در وضعیت جافتاده‌ای هستند، ترتیبات لازم برای پیگیری چنین مواردی وجود ندارد.

با این همه، فکر می‌کنم آنچه اهمیت اساسی دارد، ترور شخصیت شهید آیت است که شناخت دلایل

در زمان ترور دکتر آیت شما همراه ایشان بودید. به چه منظور ایشان را همراهی می‌کردید و در صورت امکان در باره واقعه توضیحاتی بفرمائید؟

البته من همراه نبودم، بلکه شاهد و ناظر واقعه ترور ایشان بودم. آن زمان پس از حادثه هفتم تیر، با توجه به وضع اسفناک حفاظت و تهدیدهای مکرر تلفنی، همه نگران و منتظر حادثه‌ای بودیم. حتی از طریق برخی از آشنایان خبر رسید که پس از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، عده‌ای از مخالفان در خارج از کشور شیرینی داده‌اند که "دیگر فقط حسن آیت باقی مانده و اگر ترور شود کار تمام است." البته آیت در جلسه حزب حضور داشت، ولی زودتر از انفجار، محل را ترک می‌کند و ممکن است تعجب کنید که بگویم خوشبختانه! تقدیر این بود که به‌تنهایی به شهادت برسد، چون با توجه به طیف گسترده مخالفان سیاسی ایشان، این امکان هم بود که مثلاً بگویند می‌خواستند حزب را منفجر کنند، چون او هم آنجا بود! این موضوع هم می‌توانست قابل طرح باشد، چنانکه در مورد خیلی‌های دیگر هم قابل طرح است. ما شخصیت‌های سیاسی داشته‌ایم که مثلاً در جریان جنگ جانشان را از دست داده‌اند. خوب می‌توان مطرح کرد که اتفاقی بوده است. در هر صورت مسئله از شکل تقابل فکری خارج می‌شود، ولی در مورد آیت به هیچ عنوان قابل شک نیست،

به همین دلیل است که می‌بینیم همزمان با طرح مسئله ولایت فقیه، آیت تلاش زیادی برای تامین و حفظ ارکان حکومت دموکراسی در قانون اساسی می‌کند و از جمله اصرار قاطعی بر اصل آزادی مطبوعات بدون قید "مگر..." و خیلی قوی‌تر از آنچه در قانون اساسی آمده، دارد و در این مورد حتی با یکی از علما هم درگیری لفظی پیدا می‌کند که شرح آن خواندنی است. به همین ترتیب آیت بر حفظ قدرت مجلس شورای اسلامی تاکید می‌کند و می‌گوید: "اختیار انحلال مجلس به ولی فقیه هم داده نشده و ولایت فقیه حق انحلال مجلس

که در سال‌های منجر به پیروزی انقلاب اسلامی، در خاورمیانه اتفاق افتاد، شکست جمال عبدالناصر در مقابل اسرائیل با تکیه بر اندیشه‌های ناسیونالیستی بود. به نظر می‌رسد شکست این سه حرکت و در نتیجه سرخوردگی از جریان‌های ملی و از سوی دیگر قوی بودن تعلقات مذهبی مردم ایران، زمینه اصلی برای شکل‌گیری انقلاب اسلامی را فراهم کرد.

بنابراین انقلاب ایران که از روز نخست، با صفت اسلامی معرفی و شناخته شده، یک انقلاب مذهب‌محور بوده و بدون محوریت و رهبری

با توجه به صحبت‌هایی که اخیراً مطرح شده و مراجعاتی که به وقایع ابتدای انقلاب می‌شود، لازم است به نکاتی اشاره کنم:

اولاً اینکه عده‌ای می‌خواهند شخصیت‌های سیاسی گذشته را مطابق میلشان، اصطلاحاً «به روز» کنند، هم غیرممکن است هم غیراخلاقی، چون در هر صورت امکان ندارد بگوییم اگر فلان شخصیت الان حاضر بود، قطعاً چه نظری داشت؛ به همین علت معمولاً سعی می‌شود نظرات خودشان را به آن شخص نسبت دهند که طبعاً غیراخلاقی و مردود است. البته شاید بشود بسیاری اوقات الگوبرداری کرد و گفته‌های آنها را مبنای تحقیقات فعلی قرار داد تا بر اساس آن خودمان تحلیل کنیم و شناخت بهتری هم از قضایا پیدا کنیم، ولی اینکه خودمان را جای آنها بگذاریم و از زبان آنها هرچه میلمان می‌کشیم بگوییم، به هیچ عنوان پذیرفتنی نیست.

ثانیاً شناخت ما از یک شخصیت تنها زمانی صحیح و کامل است که تمام نظرات و عملکرد او را با توجه به شرایط زمانی و مکانی بررسی و تحلیل کنیم. اینکه می‌گویند "حقیقت را بگوئید، تمام حقیقت را بگوئید و چیزی جز حقیقت را نگوئید"، برای چنین مواردی هم هست. بعضی‌ها دوست دارند برای اثبات عملکرد غلط خودشان، شخصیتی را در اتاق تاریک بگذارند و از جهتی که منافعشان اقتضا می‌کند به صورت او نور بتابانند تا چهره مورد نظرشان دیده شود. یا روزنامه نگاری را می‌بینیم که هنوز ۱۰ صفحه راجع به یک مسئله تاریخی یا سیاسی مطلب نخوانده، یک ساعت هم فکر نکرده، بعد می‌آید ۱۰ جمله از یک مقاله برمی‌دارد، ۲۰ جمله هم از جای دیگر، آنها را به هم می‌بافد و جالب اینکه آخرش هم ۳۰ صفحه تحلیل می‌دهد و قضاوت می‌کند! معروف هم می‌شود، عده‌ای هم حالا باغرض یا بی‌غرض برایش هورا می‌کشند!

- هدف اصلی از گنجاندن ولایت
- فقیه در قانون اساسی، جلوگیری از
- بی‌ثباتی و ادامه فرآیند شکل‌گیری
- یک حکومت مردمی حول یک محور
- مذهبی بوده است، چون تجربه
- تحولات قبلی نشان داده بود که با
- تکیه بر ارزش‌های صرفاً ملی، اهداف
- اصلی انقلاب محقق نمی‌شود.

خوب این بازی کردن با حقایق تاریخی است برای رسیدن به مقاصد فرصت‌طلبانه سیاسی.

اما در مورد زمینه گنجاندن ولایت فقیه در قانون اساسی باید اشاره کنم که پیش از وقوع انقلاب اسلامی دو حرکت مهم مردمی در ایران اتفاق افتاده بود: انقلاب مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت. هر دو حرکت بنیان‌های ملی داشتند و متأسفانه در اثر جریان‌سازی عوامل داخلی و خارجی هیچ کدام به نتیجه مطلوب نرسیدند و در واقع شکست خوردند. بعلاوه، رخداد مهم دیگری

فرزند شهید آیت با اشاره به نوار معروف و توطئه
بنی‌صدر گفت:

پدرم نمیخواست این جنایتکاران در مملکت جایی داشته باشند



فرزند دکتر شهید آیت

★ سال پیش بود که بنی‌صدر با عنوان کردن یک نوار که آن را یک توطئه معرفی می‌کرد، می‌خواست پدرم را بر سردار ببرد (در صفحه آخر)

★ پدرم از همان اوان جوانی در رابطه با مرحوم آیت‌الله کاشانی فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز نمود و بر این راه از هیچ‌کس هراس نداشت

را ندارد. "چون مطابق پیش‌نویس قانون اساسی، رئیس‌جمهور حق انحلال مجلس را داشت و سابقه تاریخ معاصر نشان داده بود که انحلال و حتی تضعیف قدرت مجلس به دیکتاتوری منجر شده است. از این نظر، تمام تلاش آیت در جهت ایجاد حکومتی بوده که به قول خودش "مردم دائماً مجبور نباشند مانند گذشته بین بد و بدتر را انتخاب کنند و خوب‌ها را انتخاب کنند." البته این مربوط به قانون اساسی مصوب سال ۵۸ است.

شهید آیت بعد از انقلاب به عضویت حزب جمهوری اسلامی درآمدند، در حالی که در مقطعی در قبل از انقلاب نیز در حزب زحمتکشان عضویت داشتند. نقاط اشتراک و افتراق این دو مجموعه را در چه می‌دانید؟

آیت به فعالیت تشکیلاتی و حزبی اعتقاد داشت و من فکر می‌کنم هر کسی به حکومت دموکراسی معتقد باشد، نمی‌تواند منکر نقش موثر احزاب در اداره صحیح کشور شود، منتهی احزابی که مشی سیاسی و ضوابط اداری و مالی آنها کاملاً روشن و تحت نظارت باشد؛ در غیر این صورت دائماً با باندهای سیاسی روبرو می‌شویم که برای تصاحب قدرت و ثروت و یا حفظ منافع گروهی تلاش می‌کنند.

بنابراین پس از نهضت ملی شدن صنعت نفت در سال ۳۲، آیت در مقطعی با حزب زحمتکشان ملت ایران همکاری می‌کند، چون به‌واقع معتقد بوده اداره کشور نیازمند برنامه‌های سیاسی، فرهنگی

مذهبی امکان ادامه حیات آن وجود نداشته است. از این لحاظ در مجلس تدوین قانون اساسی سال ۱۳۵۸، ایده گنجاندن ولایت فقیه از سوی شهید آیت و آیت‌الله منتظری مطرح می‌شود. البته آن طور که در صورت مذاکرات مجلس خبرگان آمده، آیت اعتقاد داشته ولی فقیه باید با تایید مردم انتخاب شود و تاکید می‌کند که: "البته من خودم طرفدار این روش هستم که یک رای‌گیری همیشه بشود که مسئله کاملاً محرز شود که این عقیده خاص خودم است." حالا اینکه چه کسانی مخالف بودند و چرا موضوع، زمینه تصویب نداشته است، محل تحقیق و بحث است.

بنابراین هدف اصلی از گنجاندن ولایت فقیه در قانون اساسی، جلوگیری از بی‌ثباتی و ادامه فرآیند شکل‌گیری یک حکومت مردمی حول یک محور مذهبی بوده است، چون تجربه تحولات قبلی نشان داده بود که با تکیه بر ارزش‌های صرفاً ملی، اهداف اصلی انقلاب محقق نمی‌شود. به هر حال با سقوط هر حکومتی عده‌ای قدرت و منافعشان را از دست می‌دهند، عده‌ای هم می‌خواهند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند و در حالی که حتی یک روز هم سختی مبارزه را تحمل نکرده‌اند، برای قدرت‌طلبی یا حفظ منافع دیگران، بیایند حکومت را در دست بگیرند. ایران هم که سابقه دموکراسی و حتی جمهوری نداشته، خیلی راحت می‌شود با جریان‌سازی‌های جعلی، تبلیغات کاذب، زد و بندهای سیاسی و یا یک کودتای ناگهانی، ورق را برگرداند و قدرت را تصاحب کرد.

و اقتصادی است که تهیه و تدوین آنها خارج از توانایی یک فرد است. از این گذشته فعالیت سیاسی نیازمند مخارجی است که اگر در یک روند قانونی و شفاف و توسط خود مردم تامین نشود، از سوء استفاده‌های مالی تامین خواهد شد و حکومت را به فسادی دچار می‌کند که اصلاح ناپذیر خواهد بود.

از این رو پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز آیت بر تاسیس و شرکت در حزب تاکید دارد و به عنوان دبیر سیاسی و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی که شخصا از بنیان‌گذاران آن بوده، فعالیت می‌کند. در واقع، این فعالیت حزبی در کنار نمایندگی مردم اصفهان در مجلس خبرگان قانون اساسی و نمایندگی مردم تهران در اولین دوره مجلس شورای اسلامی، نقش برجسته وی را در تحولات انقلاب مشخص می‌کند. چون سیاست مراتبی دارد و ما باید قبول کنیم حتی به فرض اینکه در کشور مکرراً انتخابات برگزار شود، ولی اگر قرار باشد تا به انتخابات نزدیک می‌شویم، باندها، گروه‌ها و یا احزاب موسمی که نوعاً پشوانه‌های مالی نامشخصی برای مردم دارند، شور و غوغا راه بیندازند و با تبلیغات شعاری و متمرکز، مردم را به این سو یا آن سو بکشانند و افرادی را روانه شوراها، مجلس و یا مناصب اجرایی کنند، این بعضی اوقات نتیجه‌اش از انتصابات بدتر است. بحث آن مفصل است، ولی در این موارد حتی اگر خوش‌بینانه فکر کنیم، با افرادی برنده هستند که اصول درست و حسابی ندارند و برای دستیابی به

● آیت به فعالیت تشکیلاتی و
● حزبی اعتقاد داشت و من فکر
● می‌کنم هر کسی به حکومت
دموکراسی معتقد باشد،
نمی‌تواند منکر نقش موثر
احزاب در اداره صحیح کشور
شود، منتهی احزابی که مشی
سیاسی و ضوابط اداری و مالی
آنها کاملاً روشن و تحت نظارت
باشد؛ در غیر این صورت دائماً با
باندهای سیاسی روبرو می‌شویم
که برای تصاحب قدرت و ثروت
و یا حفظ منافع گروهی تلاش
می‌کنند.

قدرت به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند و یا کسانی که صلاحیت و کفایت لازم برای اداره کشور را ندارند. این مشکل تا زمانی که یک سیستم کارآمد برای شناخت، تربیت و ترقی افراد شایسته وجود نداشته باشد، وجود دارد و تنها راه حل آن، ایجاد و تقویت احزاب با گرایش‌های متنوع و فراهم آوردن زمینه رقابت عادلانه آنهاست.

بنابراین، علت اینکه چرا آیت در دو مجموعه متفاوت یعنی حزب زحمتکشان و حزب جمهوری فعالیت داشته است، روشن می‌شود. نکته اصلی در فعالیت هدفمند سیاسی با توجه به اقتضای زمان است. در واقع در شرایط زمانی ابتدای دهه ۴۰، با توجه به پیشینه و اصول فکری آیت، انتخاب بهتری وجود نداشته است و همکاری او با حزب زحمتکشان تا زمانی که اعتقاد او به تغییر رژیم، در مجموعه حزب اثرگذار است، ادامه می‌یابد. اما نقش آیت در حزب جمهوری اسلامی به شرایط پس از پیروزی انقلاب و ضرورت بهره‌مندی از توان تشکیلاتی و نیروهای متخصص در جهت اداره کشور مربوط می‌شود که متأسفانه طولانی نیست و با وقایعی که در سال ۶۰ اتفاق می‌افتد، اوضاع کاملاً دگرگون می‌شود.

در جایی شهید آیت را فردی مستقل نامیده‌اید، در حالی که ایشان قبل از انقلاب و همچنین بعد از انقلاب هم در قالب تشکیلاتی و هم به صورت محوریت فردی، خطی مشخص و جناحی را پیگیری می‌کردند. آیا معنای خاصی از مستقل بودن در نظر دارید؟

البته معانی کلمه مستقل متنوع است، اما از یک جهت صفت «مستقل» در مقابل «وابسته» به کار می‌رود و در این مورد منظور عدم وابستگی به تفکر یا خط‌مشی خاص نیست،

چون به هر حال هر شخصیت سیاسی تفکر یا روشی را صحیح می‌داند و عملاً به آن وابسته است و یا ممکن است عضو حزب و گروهی باشد، بلکه منظور عدم وابستگی به جریاناتی است که برای تصاحب قدرت، ارتباطاتی اعم از داخلی یا خارجی داشته‌اند. مثلاً نمونه داخلی آن اینکه می‌بینیم جریانی در کانون‌های قدرت از بنی صدر حمایت می‌کرده و یا از اشخاصی که بعداً بر سر کار آمده‌اند، حمایت‌هایی شده است.

جالب اینکه این حمایت‌های خطی که سرنخ بعضی از آنها ممکن است در ارتباطات فامیلی نهفته باشد، هنوز با شدت ادامه دارد و به درگیری‌هایی در صحنه قدرت سیاسی تبدیل شده است. این مسئله به شخص خاصی هم محدود نمی‌شود و به‌ویژه در سال‌های اخیر دیده‌ایم که در نتیجه مرادفات اقتشاری که به دلیل شکل زندگی نشست و برخاست بیشتری با هم دارند، ایجاد شده و تا اندازه‌ای ریشه در نوع نظام دارد.

برخی از اعضای سابق حزب زحمتکشان اصرار شهید آیت بر ایجاد حکومت اسلامی را عامل اصلی جدایی ایشان از این حزب عنوان می‌کنند. شهید آیت بعد از فاصله گرفتن از حزب زحمتکشان به کدام یک از گروه‌ها و جریانات مبارز نزدیک شدند؟

حزب زحمتکشان حزبی بود در چارچوب قانون اساسی آن زمان و با اندیشه اصلاحی و نه انقلابی. پس از خرداد ۴۲ و خفقان شدید سیاسی، اکثر نیروهای مبارز به روش‌های انقلابی متمایل می‌شوند و شهید آیت هم با ایجاد تشکیلات مخفی که عمدتاً اعضای نظامی و دانشجویی داشته، در جهت تغییر نظام فعالیت می‌کرده است. حالا اینکه عامل اصلی جدایی آیت از حزب زحمتکشان را تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی بدانیم، جای تأمل وجود دارد. چون بین اینکه ما محور مبارزه یا حکومت را اسلام بدانیم تا اینکه بخواهیم همه ارکان حکومت را مبتنی بر قواعد دینی اداره کنیم، تفاوت زیادی وجود دارد. آیت سال‌های پیش از انقلاب و حتی مقارن آن، دروس رشته حقوق و جامعه‌شناسی را در دانشگاه تدریس می‌کرده است و نظرات او در باره سیستم‌های حکومتی موجود است.

اگر خاطره خاصی از پدر دارید، لطفاً عنوان کنید.

خاطرات که البته بسیار متعدد و متنوع هستند. بعضی از خاطرات در زمان خودش خیلی به چشم نمی‌آیند، اما بعداً اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. یادم هست روز فرزندم قانون اساسی در سال ۵۸، ایشان پیاده عازم حوزه رای‌گیری بودند که من در عالم نوجوانی پرسیدم: «حالا این قانون اساسی خوب هست؟» و پاسخ این بود که: «می‌شود به آن رای مثبت داد.» من آن موقع خیلی متوجه ارزش این «می‌شود» نبودم، ولی بعدها فهمیدم که در سیاست بعضی اوقات تشخیص اینکه ایده‌آلیست باشیم یا رئالیست، خیلی دشوار است. ■



فراماسون‌ها یکی از مهم‌ترین عوامل ترور آیت بودند

«جستارهایی در منش سیاسی شهید دکتر آیت»
در گفت و شنود شاهد یاران با فواد کریمی

شهید بهشتی اعتماد زیادی به آیت داشت و او را خیلی قبول داشت. هم از نظر فکر و اندیشه سیاسی، او را ممتاز می‌دانست، هم از نظر سلامت فردی و در بیشتر کارهای سیاسی با او مشورت می‌کرد. در واقع ایشان شهید آیت از مشاورین و نزدیکان شهید بهشتی بود.

نقش شهید آیت در تشکیل سپاه چه بود؟

بعد از پیروزی انقلاب، نیروهای انقلاب متشتت بودند. نیروهای مبارز و مسلحی که قبل از انقلاب مبارزه می‌کردند، مشخص نبود بعد از پیروزی انقلاب ادامه فعالیتشان به چه شکل خواهد بود. در جلسه‌ای که شهید آیت و شهید محمد منتظری و من و افراد دیگری بودیم، گفتیم اگر انقلاب بخواد به این ترتیب جلو برود، میان نیروهای انقلابی که انقلاب را به پیروزی رساندند، اختلافاتی به وجود می‌آید و ممکن است با یکدیگر درگیر شوند. در آن جلسه، شهید آیت این ایده را مطرح کرد که بیاییم تمام نیروهای انقلابی و مبارز را که اسلحه دارند، جمع و تشکیلات جدیدی به نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تاسیس کنیم.

چه سالی این بحث را مطرح کرد؟

تازه انقلاب پیروز شده بود و نیروهای انقلاب متشتت بودند. یک عده به عنوان کمیته انقلاب اسلامی و یک عده به عنوان گروه‌های انقلابی فعالیت مسلحانه داشتند. در آن مقطع، اکثراً شب‌ها صدای شلیک تیر شنیده می‌شد و دولت موقت نتوانست اوضاع و جریانات بعد از انقلاب را مهار کند. در آن جلسه شهید آیت، ایده تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را مطرح کرد که نظریه او و شهید محمد منتظری بود.

یادم هست در اولین تجمعی که سپاه پاسداران در دژبان پادگان برگزار و اعلام موجودیت کرد، هر دوی آنها حضور داشتند.

موضع شهید آیت نسبت به دولت موقت چه بود؟

شهید آیت در جلسات، انتقادات بسیار تندی به بازرگان می‌کرد. یادم هست در یک جلسه خصوصی به او گفتم: «تو که این همه انتقاد به بازرگان داری، چرا گذاشتی امام، او را نخست‌وزیر کند؟» گفت: «آقای کریمی! امام یک رهبر و اندیشمند سیاسی است. خواهی دید که بازرگان را کنار می‌گذارد. درست است که ما به بازرگان انتقادات شدیدی

درآمد

کریمی از دوستان شهید آیت و نماینده دور اول مجلس شورای اسلامی با دقتی بالا و دیدی وسیع به بررسی دیدگاه‌های سیاسی شهید آیت پرداخته و در این زمینه به نکات جالبی اشاره کرده که می‌تواند دستمایه ارزشمندی برای تاریخ پژوهان معاصر باشد.



بنیانگزاران حزب جمهوری اسلامی بودند. شهید بهشتی طرح حزب جمهوری اسلامی را پیشنهاد و مطرح کرد. ایشان شهید آیت را به حزب جمهوری آورد و او را مسئول کمیته سیاسی کرد. شهید بهشتی ایده‌اش این بود که تمام نیروهای متضاد سیاسی و اسلامی را در کنار هم بگذارد.

چرا؟

چون اگر این کار را انجام نمی‌داد و اینها را در یک حزب واحد جمع نمی‌کرد، اختلافات سیاسی نیروهای انقلاب باعث تضادهای درگیری‌هایی می‌شد و این درگیری‌ها بعد از پیروزی انقلاب موجب می‌شد که نیروهای اسلامی هر کدام برای

در وضعیت بسیار رعب‌آمیز و فضای

بسیار خفه‌کننده‌ای، جرقه‌های

انقلاب زده شد و انقلاب اوج گرفت.

در آن شرایط، مرحوم آیت اعتقاد

داشت که این انقلاب سربعا پیروز

می‌شود و تحلیل‌های سیاسی او در

مورد پیروزی انقلاب، یکی بعد از

دیگری خودش را نشان داد.

هم لشکرکشی کنند، بنابراین هدف حزب جمهوری اسلامی این بود که تمام افراد با اندیشه‌های اسلامی متضاد و متفاوت دور هم جمع بشوند و بتوانند با هم بحث آزاد داشته باشند و بعد به نتایج مشترکی برسند و آن نتایج مشترک اساس و پایه حزب جمهوری بشود. شهید بهشتی اعتقاد داشت که ما هیچ وقت نمی‌توانیم اندیشه‌ها را واحد کنیم و همیشه تفاوت و تضاد در اندیشه وجود دارد، اما باید مشترکات را حفظ کنیم.

رابطه شهید آیت با شهید بهشتی چگونه بود؟

نحوه آشنایی شما با شهید آیت چگونه بود؟

آشنایی من با مرحوم شهید آیت از طریق شهید محمد منتظری بود. شهید منتظری و مرحوم شهید آیت در مقطعی که در اصفهان بودند، سابقه همکاری وسیعی در مبارزه با رژیم داشتند. بعد از آنکه انقلاب اوج گرفت و راه‌پیمایی‌های تهران شروع شد، نیروهای انقلابی همه به تهران آمدند. من هم به تهران آمدم. مرحوم شهید محمد منتظری هم که به خارج متواری شده بود، به تهران برگشت و ما نیروهای انقلاب در جریان انقلاب همدیگر را پیدا کردیم. ما با شهید آیت جلسات مختلفی در زمینه نحوه ادامه مبارزه و تحلیل داشتیم. در آن شرایط انقلاب کسی باور نمی‌کرد مردمی که هیچ سلاحی در اختیار ندارند، بتوانند با رژیم طاغوت مبارزه کنند.

بعضی‌ها پیش‌بینی می‌کردند که این انقلاب هم مانند انقلاب ۱۵ خرداد ۴۲ خواهد شد، یعنی شاه موفق می‌شود با ارتش و نیروهای مسلح خود مردم را قتل عام و انقلاب را سرکوب کند.

در وضعیت بسیار رعب‌آمیز و فضای بسیار خفه‌کننده‌ای، جرقه‌های انقلاب زده شد و انقلاب اوج گرفت. در آن شرایط، مرحوم آیت اعتقاد داشت که این انقلاب سربعا پیروز می‌شود و تحلیل‌های سیاسی او در مورد پیروزی انقلاب، یکی بعد از دیگری خودش را نشان داد.

راه‌پیمایی‌هایی که برگزار می‌شدند، قبلاً برنامه‌ریزی شده بودند و یک تیم برنامه‌ریزی که در رأسشان شهید بهشتی و شهید مفتاح بودند، شهید آیت هم حضور داشت و در آنجا بررسی و تصمیم‌گیری می‌کردند که چه روزی و در کدام مسیر راه‌پیمایی برگزار شود.

فعالیت ایشان در حزب جمهوری چگونه بود؟

شهید آیت به همراه مرحوم شهید بهشتی جزو

تبدیل می‌کنید. آیا واقعاً ما می‌خواهیم دیکتاتوری جدیدی را به وجود بیاوریم؟ ما شاه را کنار زدیم که حالا دیکتاتور دیگری به نام رئیس‌جمهور را بیاوریم و حاکم کنیم».

حرف‌های شهید آیت‌کلاً جو را در مجلس برگرداند و نمایندگان را متقاعد ساخت که همه پیش‌نویس‌ها و نظرات باید مورد بررسی قرار بگیرند.

ظاهراً ایشان در بحث ولایت فقیه هم نقش داشتند؟

بله توضیح می‌دهم. در مجلس کمیسیون‌هایی برای بررسی اصول قانون اساسی تعیین شدند. در یکی از این کمیسیون‌ها، اصل ولایت فقیه مورد بحث و بررسی قرار گرفت. شهید آیت در بعد سیاسی و آیت‌الله منتظری در بعد فقهی در نوشتن اصل ولایت فقیه نقش داشتند. ما در نهایت، پیش‌نویس را با لحاظ کردن این اصل نوشتیم و به کمیسیون ارائه دادیم. در آن موقع در مورد اصل ولایت فقیه، در مجلس خبرگان تشکلت آرای بسیار زیادی وجود داشت. بعضی از نمایندگان مجلس خبرگان اساساً با اصل ولایت فقیه و محتوای آن مخالف بودند و ابایی هم از ابراز آن نداشتند. بعضی‌ها با اصل ولایت فقیه مخالف نبودند، ولی اعتقاد داشتند که اگر اصل ولایت فقیه در قانون اساسی گذاشته شود، موج مخالفت شدیدی از سوی افراد، جناح‌ها و جریانات غیرمذهبی که با انقلاب همراه بودند، به وجود می‌آید و آنان را به مخالف نظام تبدیل می‌کند. عده‌ای هم اعتقادشان بر این بود که ولایت فقیه باشد، ولی کمرنگ نوشته شود، یعنی با اختیارات محدود.

عده دیگری هم اعتقاد داشتند اختیارات ولی فقیه باید در حد اختیارات پیامبر (ص) و ائمه معصوم (ع) باشد.

شهید آیت چه اعتقادی داشتند؟

ما و شهید آیت همان اعتقادی را داشتیم که امام در کتاب ولایت فقیه نوشته بودند و الان هم در قانون اساسی هست، یعنی ولی فقیه باید همان اختیاراتی را که پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به عنوان حاکم اسلامی داشتند، داشته باشند، البته در چهارچوب قانون و ما عین این حرف امام را در قانون اساسی پیاده کردیم. مرحوم آیت هم در تهیه و هم در تدوین این اصل نقش داشت.

در باره دیدگاه مخالفین اصل ولایت فقیه صحبت کنید؟

وقتی اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان مطرح شد، اختلاف نظر در باره آن بسیار زیاد بود. یکی از اشکالاتی که در جلسات خصوصی مجلس خبرگان مطرح می‌شد، این بود که می‌گفتند اصل ولایت فقیه درست است، اما نمی‌تواند شکل قانونی پیدا کند. شما اگر راست می‌گویید شکل قانونی به آن بدهید؛ چون ولایت فقیه باید در چهارچوب قانون باشد. شهید آیت، من و آقای سید محمد خامنه‌ای نشستیم و شکل قانونی آن را نوشتیم و دادیم به آقای منتظری که از نظر فقهی تحریرش کند، اما



بله، به اضافه پیش‌نویسی که خودمان تهیه کرده بودیم. در اولین جلسه بعد از افتتاح مجلس، مهندس بازرگان که هنوز نخست‌وزیر بود، در مجلس حضور پیدا کرد و پیش‌نویس قانون اساسی را که به تصویب شورای انقلاب رسیده بود، به مجلس خبرگان تقدیم کرد و گفت: «شما نمایندگان ملت هستید، اما به اطلاع شما برسانم که این پیش‌نویس را شورای انقلاب تصویب کرده و آن را به نظر امام هم رسانده‌ایم. ایشان به بعضی از موارد آن اشکالاتی گرفته‌اند و به نظر من این مجلس برای بررسی آن اشکالات است، بنابراین آنها را در دستور کار قرار بدهید و به طور کلی، اساس کار مجلس خبرگان همین پیش‌نویس باشد که ما در شورای انقلاب تصویب کرده‌ایم».

بعد از سخنان مهندس بازرگان، عده‌ای از نمایندگان اعتراض کردند، چون آقای بازرگان خیلی از امام مایه گذاشت و در واقع معنای حرفش این بود که چون شورای انقلاب این پیش‌نویس را تصویب کرده و امام هم چند تا ایراد گرفته‌اند، دیگر حرفی بیشتر از این زده نشود، یکی از علمای حاضر در جلسه گفت: «این طور که آقای بازرگان فرمودند، نیست که تنها همین پیش‌نویس باشد. همین الان برای ما چندین پیش‌نویس آمده و ما نمی‌توانیم یک پیش‌نویس را مبنای کار خودمان قرار بدهیم. شما نمایندگان مردم هستید و باید قانون اساسی را تدوین کنید. یکی از اشکالات اساسی که پیش‌نویس این آقایان دارد، نبود اصل ولایت فقیه است. ما باید اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی مطرح کنیم». بعد از صحبت‌های آیت‌الله منتظری، شهید آیت صحبت کرد و ایرادهای اساسی و بنیادی به پیش‌نویس قانون اساسی گرفت و نه تنها به نبود اصل ولایت فقیه، بلکه در مورد حقوق ملت، تقسیم قوا و اختیارات رئیس‌جمهور هم به نکاتی اعتراض کرد. شهید آیت در آنجا گفت: «با این اختیاراتی که شما به رئیس‌جمهور داده‌اید، او را به یک دیکتاتور

داریم، اما او در این مقطع بهترین انتخاب امام بوده. او از نظر اجرایی نخست‌وزیر توانایی نیست و همین ضعف اجرایی‌اش باعث خواهد شد که نهایتاً نتواند ادامه بدهد».

در مورد نقش شهید آیت در تدوین قانون اساسی به نکاتی اشاره کنید.

یکی از وظایفی که دولت موقت باید انجام می‌داد، تدوین پیش‌نویس قانون اساسی بود. دولت این پیش‌نویس را توسط آقای دکتر حسن حبیبی نوشت و به شورای انقلاب تحویل داد.

از این مقطع تا وقتی که انتخابات مجلس خبرگان برگزار شد، من و شهید آیت و آقای سید محمد خامنه‌ای، پیش‌نویس قانون اساسی را که به تصویب شورای انقلاب رسیده بود، بررسی کردیم و اشکالاتش را درآوردیم و آنها را به اطلاع شهید بهشتی و سایرین رساندیم. بعضی از این اشکالات به نظر آنها خیلی اساسی بود.

ظاهراً شما پیش‌نویسی برای قانون اساسی نوشته بودید؟

بله، بعد از اینکه اشکالات را به شورای انقلاب ارائه کردیم، آنها به ما گفتند شما خودتان پیش‌نویسی را تهیه کنید. من، شهید آیت و سید محمد خامنه‌ای و

- شهید آیت در جلسات، انتقادات بسیار تندی به بازرگان می‌کرد. یادم هست در یک جلسه خصوصی به او گفتم: «تو که این همه انتقاد به بازرگان داری، چرا گذاشتی امام او را نخست‌وزیر کند؟» گفت: «آقای کریمی! امام یک رهبر و اندیشمند سیاسی است. خواهی دید که بازرگان را کنار می‌گذارد».

مرحوم زواره‌ای و چند نفر دیگر، یک پیش‌نویس قانون اساسی تهیه کردیم و پیش‌نویس را به مجلس خبرگان دادیم.

شما در پیش‌نویس، اصل ولایت فقیه را هم آورده بودید؟

بله، ما قبل از آنکه مجلس خبرگان شروع به کار کند، کنگره‌ای به نام کنگره نقد و بررسی قانون اساسی تشکیل دادیم. شهید آیت رئیس، من دبیر و آقای سید محمد خامنه‌ای از اعضای این کنگره بودند. ما از تمام کسانی که در سراسر کشور در قانون اساسی صاحب‌نظر بودند، خواستیم نظرات و پیشنهادات خود را برای کنگره بفرستند. محل برگزاری این کنگره هم دانشگاه تهران، تالار علامه امینی بود. عده زیادی پیش‌نویس‌هایی از قانون اساسی را برای ما فرستادند. بعضی‌ها هم گفتند ما می‌خواهیم سخنرانی کنیم. برنامه‌ریزی ما برای یک هفته بود، اما کنگره را دو هفته تمدید کردیم و در نهایت مجموعه نظرات کتبی و شفاهی آن را به مجلس خبرگان دادیم.

به علاوه آن پیش‌نویس؟

بنابراین چنین نبود که شهید آیت فقط برای تصویب اصل ولایت فقیه زحمت کشیده باشد، بلکه در مورد دیگر اصول قانون اساسی، من جمله اصول مربوط به حقوق ملت نیز بسیار تلاش کرد.

عزت‌الله سبحانی در خاطرات خود گفته دکتر مظفر بقایی، اصل ولایت فقیه را توسط آیت در مجلس مطرح کرد و اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی تحت تاثیر او، این اصل را تصویب کردند. نظر شما در این مورد چیست؟

اولاً اصل ولایت فقیه را قبل از امام، فقهای دیگر هم گفته بودند، اما امام این بحث را احیا کرد و این اصل را که شکل اجرایی حکومتی نداشت، در کتاب خود در قالب حکومت اسلامی بیان کرد. آقای سید محمد خامنه‌ای زنده است، من زنده هستم و بعضی از دوستانی هم که در آن جلسات بودند، زنده هستند و شهادت می‌دهند که ما در منزل آقای محمد خامنه‌ای نشستیم و این اصل را برای اولین مرتبه نوشتیم. بعد که اصول قانون اساسی را نوشتیم، من به اتفاق شهید آیت بردیم خدمت یکی از علمای قم و به ایشان گفتیم شما به این اصل نگاه کنید و از نظر فقهی اگر اشکالی در نوشته ما هست، اصلاح کنید و ما هم بعد از اصلاحات ایشان، آن را به مجلس خبرگان دادیم. از آن گذشته در آن مجلس هم که یک عده بچه ننشسته بودند که یکدفعه کسی بیاید و اصلی را در آنجا بیاورد. در مجلس، آیت‌الله منتظری رئیس بود. بعضی از علما و مجتهدینی در آن مجلس بودند که هنوز زنده هستند، می‌توانند شهادت بدهند که این اصل ولایت فقیه را ما نوشتیم. این اصل در مجلس پردازشی دیگر شد. از آن گذشته آیت‌الله منتظری این اصل را بردند خدمت امام. امام ملاحظه و آخرین اصلاحات را در اصل ولایت فقیه اعمال کرد، حتی دستخط امام را هم بردند خدمت افراد. افرادی که دستخط امام را دیدند، بعضاً هنوز زنده هستند و شهادت می‌دهند. بنابراین با وجود این اسناد و مدارک این گونه حرف‌ها بی‌اساس

یک اصل در قانون اساسی در آید. خب چه کسی می‌توانست این کتاب را در چهار جمله خلاصه کند؟

کسی که هم فقهت بلد باشد و هم حقوق خوانده باشد و هم سیاستمدار باشد و شهید آیت همه اینها را داشت. هم فقه خوانده بود، هم حقوق خوانده بود و هم مرد سیاست بود. البته لازم است این را هم بگویم که شهید آیت پیشنهادهای دیگری را

● شهید آیت درس‌های حوزه علمیه را گذرانده بود. درست است که به اصطلاح کت و شلواری بود، اما تمام درس‌های فقهی را می‌دانست. خودش یک فقیه بود، اما چهره فقاقت شهید آیت در چهره سیاسی او گم شده بود، چون بیشتر صبغه و رنگ سیاسی داشت.

هم در قانون اساسی از جمله اصل ششم و هفتم، اصل قانون مطبوعات و یا اصل ۴۹ که در ارتباط با غصب ثروت‌های ناشی از ربا و رشوه بود.

این توضیح را هم بدهم که یکی از نکات بسیار ظریفی که شهید آیت در قانون اساسی گنجانده و نقش اساسی و مهمی را در آینده سیاسی کشور ایفا کرد، بحث اصل عزل رئیس‌جمهور بود. در اصل ۱۱۰ شهید آیت بندی را پیشنهاد کرد که می‌گفت که اگر رئیس‌جمهور کار غیرقانونی انجام بدهد، باید در محکمه‌ای محاکمه بشود. بالاترین محکمه در جمهوری اسلامی، دیوان عالی کشور است و اگر دیوان عالی کشور، رئیس‌جمهور را محاکمه کرد و ثابت شد که رئیس‌جمهور از وظایف قانونی‌اش تخلف کرده، باید عزل بشود. این بحث مرحوم آیت در مجلس خبرگان جنجال زیادی به پا کرد، ولی نهایتاً تصویب شد و جزو بندهای اصل ۱۱۰ قرار گرفت.

چون اختلاف نظر در اصل ولایت فقیه بسیار زیاد بود، تصمیم گرفته شد پیش‌نویس اصل ولایت فقیه را خدمت امام ببرند و امام هر نظری که دادند، اعمال شود.

آیت‌الله منتظری پیش‌نویس را بردند خدمت حضرت امام. ایشان بعضی از بخش‌های آن را خط زده و فرموده بودند این چیزهایی که شما نوشته‌اید، جزو اختیارات امام و ولایت هست، اما صلاح نیست در قانون اساسی بیاید. بیشتر از این موارد را من صلاح نمی‌دانم.

چیزی را که امام مشخص کرده بودند، به عنوان اصل ۱۱۰ قانون اساسی در مجلس خبرگان به تصویب رسید، بنابراین می‌توانیم بگوییم اصولی که در حال حاضر به عنوان اصول ولایت فقیه است، نوشته مرحوم شهید آیت است، البته تغییراتی هم در کمیسیون پیدا کرد.

اعتقاد بنی‌صدر در مجلس چه بود؟

بگذارید در اینجا خاطره‌ای را برایتان تعریف کنم. بعضی وقت‌ها در غذاخوری مجلس خبرگان دور هم جمع می‌شدیم و با هم بحث می‌کردیم. یک روز بنی‌صدر گفت: «ولایت فقیه منجر به دیکتاتوری می‌شود و ما نباید ولایت فقیه را در قانون اساسی بگنجانیم. مردم رئیس‌جمهور را انتخاب کرده‌اند، بنابراین با وجود رئیس‌جمهور، دیگر نیازی به ولایت فقیه نیست. با این اختیاراتی که شما (منظورش من و آیت بودیم) در قانون اساسی به رهبر می‌دهید، فردا اگر من رئیس‌جمهور بشوم (هنوز بنی‌صدر رئیس‌جمهور نشده بود، ولی خواب رئیس‌جمهوری را می‌دید)، رهبر یک فوت به من بکند، من را باد می‌برد».

شهید آیت در جوابش گفت: «آقای بنی‌صدر چرا باید شما کاری بکنی که ولایت فقیه به شما فوت بکند که روی هوا بروی؟ برای چی؟ آیا ولایت فقیه همین طور الکی و بی‌خود و بی‌جهت تو را فوت می‌کند؟

نه، حتماً تو یک کاری می‌کنی یا یک حرفی می‌زنی، ولی با این همه بدان که ولایت فقیه‌ای که ما نوشته‌ایم، این گونه نیست.

در مجلس خبرگان روحانیون برجسته‌ای حضور داشتند. چطور شد که شهید آیت در میان آنها از این اصل دفاع کرد؟

اولاً شهید آیت درس‌های حوزه علمیه را گذرانده بود. درست است که به اصطلاح کت و شلواری بود، اما تمام درس‌های فقهی را می‌دانست. خودش یک فقیه بود، اما چهره فقاقت شهید آیت در چهره سیاسی او گم شده بود، چون بیشتر صبغه و رنگ سیاسی داشت.

دوماً اینکه شهید آیت مردی معتقد و مومن بود. سوم اینکه شهید آیت بسیار شیفته و عاشق امام بود و چهارم اینکه ولایت فقیه احتیاج به این داشت که یک شکل حقوقی و قانونی پیدا کند. ولایت فقیه‌ای که امام در کتاب ولایت فقیه نوشته بود، فقط یک کتاب بود. این کتاب باید در چند خط در قانون اساسی خلاصه می‌شد تا بشود به صورت



سخنرانی شهید دکتر آیت در جمع کارکنان روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸.

ساواک می ماند و سلامتیان بعد از سالها می آید و این پرونده را در مجلس مطرح می کند. یکی دیگر از از بحثهایی که سلامتیان مطرح کرد، عضویت آیت در حزب زحمتکشان بود. سلامتیان از شهید آیت پرسید: «آیا شما در حزب زحمتکشان بوده اید؟» آیت جواب داد: «بله من بودم، اما خود تو در چه حزبی بودی؟ تو در حزب ملت ایران که اعتقادات لائیک داشت و ضد مذهبی بود، اما حزب من، حزب زحمتکشان، اسلام و تشیع را به عنوان دین رسمی پذیرفته بود، امام را به عنوان رهبر و فقیه قبول داشت. حزب زحمتکشان در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ از امام حمایت کرد، اما شما در حزبی بودی که علیه امام بود. من از حزب زحمتکشان به عنوان تریبونی برای بیان حقایق اسلام و حکومت اسلامی استفاده کردم. سخنرانی های من در شعبه های حزب زحمتکشان را بیاورید. در آنجا من حرفم دفاع از حکومت اسلامی بوده، نه چیز دیگری».

مورد دیگری را که سلامتیان مطرح کرد، ماجرای نوار آیت بود. برخی از نمایندگان این نوار را گوش می کنند و می گویند ما هم این این انتقاداتی که آیت از بنی صدر کرده، داریم. اگر می خواهید به پرونده آیت اعتراض کنید، باید به پرونده ما هم اعتراض کنید، چون ما هم همین حرف های آیت را داریم. خلاصه اعتبارنامه آیت در کمیسیون تحقیق تصویب شد و به صحن مجلس آمد. در آنجا بنی صدر و

خلاف قانون کرد و ما به عنوان نمایندگان مجلس، به رئیس جمهور تذکر می دادیم و تذکرات قانونی ما به رئیس جمهور، او را برمی آشفست و در روزنامه انقلاب اسلامی شدیداً به شهید آیت حمله می کرد. اولین حمله ای که در مجلس به مرحوم آیت شد موقعی بود که اعتبارنامه ها مطرح شدند، چون بعد از تشکیل مجلس، اولین اقدام، تصمیم گیری در باره اعتبارنامه هاست. مجلس به شعبی تقسیم می شود. **چرا می خواستند اعتبارنامه شهید آیت را رد کنند؟**

شیوه بررسی اعتبارنامه ها این بود که بر اساس قرعه، اعتبارنامه هارا بین شعبه هایی در مجلس تقسیم می کردند. هر شعبه اعتبارنامه یک عده را بررسی می کرد. اعتبارنامه آیت در یک شعبه بود و اعتبارنامه آقای سلامتیان هم در شعبه دیگر. من پرونده ساواک آقای غضنفرپور و آقای سلامتیان را خوانده بودم و سوابق آنها را می دانستم، بنابراین وقتی اعتبارنامه های آنها در صحن مجلس مطرح شد، من به اعتبارنامه این دو نفر و تیمسار مدنی که به عنوان نماینده مردم از کرمان آمده بود. من جزو نماینده های خیلی معترض مجلس بودم. نوبت به اعتبارنامه آیت که رسید، اینها هم به اعتبارنامه آیت اعتراض کردند. پرونده هایی که مورد اعتراض قرار گرفته بود، به کمیسیون تحقیق می رفت و بررسی می شد. در آنجا آقای سلامتیان رفت و تمام دلایل و مدارکی را که علیه شهید آیت داشت، ارائه کرد.

چه دلایلی داشت؟

ایشان پرونده ای را از شهید آیت مطرح کرد که مربوط به مقطعی بود که شهید آیت به دامغان تبعید شده و معلم کلاس دخترانه بوده. در آن کلاس دختری که از عوامل ساواک بوده، برنامه ریزی می کند که در کلاس برود و او را بوسد! البته آن دختر موفق به این کار نمی شود، اما می رود و شکایت می کند و در شهر شایع می شود که آیت به او نظر سوء داشته!

چون این شکایت یک مورد اخلاقی بوده، به ساواک نمی رود، بلکه برای بررسی به شهربانی می رود. مامورین شهربانی تحقیق محلی می کنند و همه می گویند که آیت مرد بسیار مومن و متدینی است. شهربانی هم در نهایت این پرونده را بنا به استشهاد و گواهی محلی و دانش آموزشی که در آن کلاس بودند، مختومه اعلام می کند؛ اما این پرونده در

است.

اختلاف ایشان با بنی صدر چه بود؟

ما بنی صدر را می شناختیم و قبل از آنکه رئیس جمهور بشود، مخالفش بودیم. رئیس جمهور که شد، مرکزی به نام دفتر هماهنگی رئیس جمهور و مردم تشکیل داد و دفاتر آن را در سراسر کشور باز کرد. این مرکز در واقع یک حزب سیاسی بود و به اسم اینکه فقط اینها با آقای رئیس جمهور هماهنگ هستند، لیستی را ارائه داد و این در حالی بود که رئیس جمهور، یک شخصیت دولتی و رسمی است و حق ندارد از هیچ کاندیدایی حمایت کند.

در انتخابات ریاست جمهوری، مردم به بنی صدر رأی داده بودند، اما در انتخابات مجلس، هرکسی معتمد شهر خودش را می شناخت و هیچ وقت هیچ حزبی نمی توانست رأی بیاورد، چرا؟ چون مردم احزاب را نمی شناختند، بلکه نیروهای انقلابی محل خودشان را می شناختند. من چون آن زمان در اهواز مبارزه کرده و زندان رفته بودم، مردم من را می شناختند و لذا به من رأی دادند. اسم من نه تنها در لیست دفتر هماهنگی رئیس جمهور نبود، بلکه علیه من در روزنامه انقلاب اسلامی تبلیغ هم می کرد.

همین اتفاق برای مرحوم حسن آیت افتاد. نام ایشان را به عنوان مخالف رئیس جمهور اعلام کرده و گفته بودند که طرفداران رئیس جمهور نباید به حسن آیت رأی بدهند، اما با این همه حسن آیت رأی آورد و آمد مجلس.

ابتدا مخالفین بنی صدر در مجلس آن هم در خفا نه علنی، ۳ نفر بودند، اول مرحوم آیت بود، بعد من بودم، بعد مرحوم شهید دیالمه بود. ما سه تا بودیم، بعداً بقیه کم کم به ما پیوستند. یعنی آقای زواره ای هم به ما پیوست. جلال فارسی هم که به خودی خود رقیب بنی صدر بود، آمد. در آن مقطع، تحلیل افرادی این بود که بنی صدر رئیس جمهوری نیست که بتواند این مملکت را به رستگاری برساند، اما امام اعتقادشان این بود که میزان، رأی ملت است و به همین دلیل از او حمایت می کردند. امام بعدها گفتند: «من از اول با بنی صدر موافق نبودم، اما ابراز نکردم و به خاطر اینکه مردم به بنی صدر رأی داده بودند، از او حمایت کردم چون میزان، رأی ملت است».

ما هم که نماینده بودیم، در ابتدا به رئیس جمهور احترام می گذاشتیم، اما کم کم خود بنی صدر کارهای

- اساس سقوط بنی صدر را شهید آیت در قانون اساسی گذاشت. آیت بود که عدم کفایت رئیس جمهور را قانونی کرد. عقل هیچ کسی به این موضوع نرسیده بود و در واقع این قانون بود که به مجلس اجازه داد که بعد از اینکه بنی صدر تخلفات خود را شروع کرد، او را از ریاست جمهوری عزل کرد.



تأیید ۱۳۵۸. مجلس خبرگان قانون اساسی شهید آیت در کنار آیت الله بهشتی.

روز احسن بنی صدر در مجلس خبرگان قانون اساسی.

پاییز ۱۳۵۸، شهید دکتر آیت در مجلس خبرگان قانون اساسی.



آقای هاشمی چون خودش را رئیس مجلس می‌دانست، با یک سناریویی وارد مجلس می‌شد. یک عده هم در مجلس از عوامل ایشان بودند و این سناریو را اجرا می‌کردند. به نظر من در آن موقع سیاست آقای هاشمی رفسنجانی این بود که شهید آیت رأی بیاورد، ولی رأی ضعیف.

چرا؟

چون او برای ریاست یا نایب رئیسی مجلس مطرح بود و آقای هاشمی رفسنجانی

نمی‌خواست آیت رئیس و یا نایب رئیس بشود. البته افراد دیگری هم در مجلس بودند که این را می‌خواستند و برخی از آنها هنوز زنده هستند.

چه کسانی؟

کسانی که در هیئت رئیسه مجلس و یا بیرون مجلس بودند. اینها عوامل آقای هاشمی رفسنجانی بودند. آقای حسن روحانی زنده است. آقایان دیگر زنده هستند و می‌توانند دفاع کنند. اینها عواملی بودند که در مجلس دنبال این بودند که اعتبارنامه شهید آیت با رأی ضعیفی تصویب شود. البته این موضوع یک مقدار بنی‌صدر را تسلی می‌داد که خیلی ناراحت نباشد که آیت با رأی ضعیفی وارد مجلس شده است. به نظر من آن موقع سیاست این بود.

اما من و دیگران که طرفدار حق بودیم، محکم از شهید آیت دفاع کردیم و گفتیم این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟ مگر گزارش آن موقع شهربانی را نخوانده‌اید؟ مگر کمیسیون تحقیق به نفع آیت رأی نداده؟ پس چرا می‌خواهید اعتبارنامه آیت را رد کنید؟

بنی‌صدر و دیگران حق دارند هر جا می‌رسند، علیه آیت حرف بزنند و او را خراب کنند. چرا؟ چون آیت بنیانگذار قانون عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور است. البته عامل اصلی‌اش اعمال خود بنی‌صدر بود. تحلیل من و شهید آیت از همان ابتدا این بود که خود بنی‌صدر در مقابل مجلس می‌ایستد و همین هم شد

شهید آیت خواست که رای گیری علنی باشد؟

بله درست است. آخر نمی‌شد که هر کسی بیاید و بدون دلیل رای منفی بدهد. ما می‌گفتیم هر کسی که می‌خواهد رأی منفی بدهد، باید دلیل بیاورد، باید پشت تریبون حرف بزند و جوابگوی مردم و مطبوعات باشد. بر همین اساس هم شهید آیت با استفاده از حق قانونی خود گفت رأی‌گیری را علنی کنید تا هر کسی که رأی منفی داد، فردا جواب رأی خودش را بدهد و بگوید چرا رأی منفی داده است. رأی‌گیری که علنی شد، خیلی‌ها گیر کردند، چون می‌خواستند رأی منفی به آیت بدهند، ولی جوابی نداشتند، بنابراین مجبور شدند رأی مثبت و یا ممتنع بدهند. البته یک عده هم اصلاً در رأی‌گیری شرکت نکردند و مجلس را ترک کردند!

مرحوم شهید آیت نماینده‌ای بود که به تمام وظایف نمایندگی‌اش عمل می‌کرد. در قانون‌گذاری، یکی از قوی‌ترین قانون‌گذاران و قانون‌نویسان مجلس بود. همه او را به عنوان یک حقوق‌دان قبول داشتند. شهید آیت از نظر قدرت نظارت قانونی و از نظر تحقیق و تفحص در اوج بود.

نقش شهید آیت را در عزل بنی‌صدر چقدر موثر می‌دانید؟

اصلاً اصل و اساس سقوط بنی‌صدر را شهید آیت در قانون اساسی گذاشت. آیت بود که عدم کفایت رئیس‌جمهور را قانونی کرد. عقل هیچ کسی به این موضوع نرسیده بود و در واقع این قانون بود که به

نهضت آزادی‌ها خیلی تلاش کردند نمایندگان به آیت رای منفی بدهند. دلیلش هم این بود که آیت دشمن بنی‌صدر بود و او را کاملاً می‌شناخت. بنی‌صدر هم می‌دانست اگر آیت در مجلس باشد، مشکل پیدا می‌کند، بنابراین می‌خواست آیت را حذف کند.

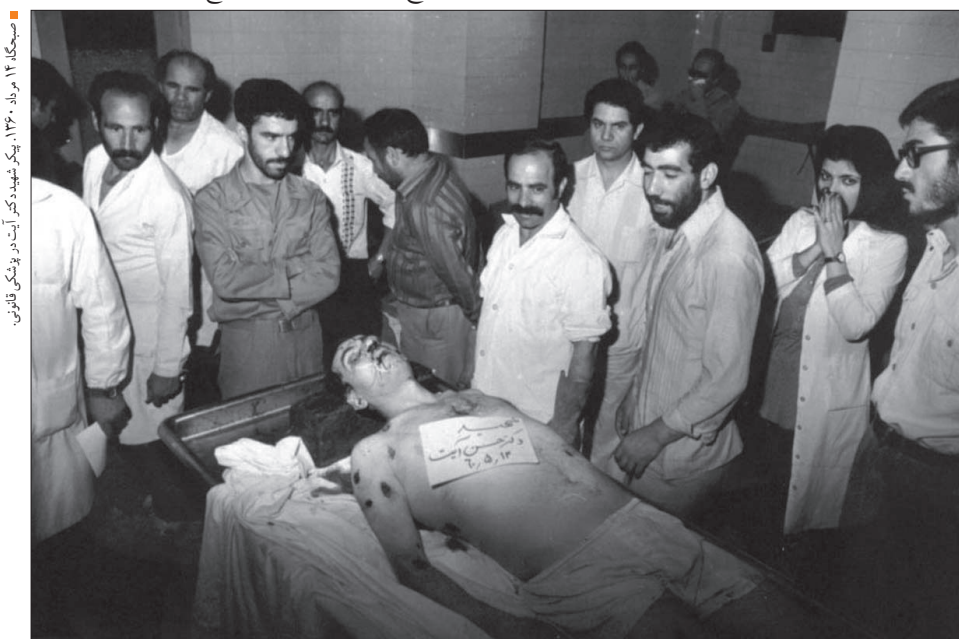
اوایل کار، بنی‌صدر هنوز در مجلس طرفدار داشت، اما چون دلایلی که علیه آیت مطرح کرد، برای محکوم کردن او کافی نبودند و البته به دلیل دفاع جانانه‌ای که آیت کرد، مجلس به او رأی مثبت داد.

موقعی که نوبت به اعتبارنامه سلامتیمان و غضنفرپور رسید، من اعتراض و پرونده آنها را رو کردم. از سوابق دوران دانشجویی‌شان گفتم که اینها آدم‌های مذهبی نبودند و به گروه‌های غیرمذهبی تعلق داشتند و فعالیت‌های ضدمذهبی می‌کردند. حالا چطور شده که می‌خواهند به عنوان نماینده مردم بیایند به مجلس شورای اسلامی؟ اینها که عقاید انحرافی دارند، نماینده کدام مردم مسلمانند؟ پرونده سلامتیمان را از روی گزارش ساواک خواندم که در چند مورد، علیه دانشجویان به ساواک گزارش داده بود. غضنفرپور که اساساً از مأموران ساواک بود.

در این مقطع از دفتر ریاست جمهوری و بنی‌صدر فشار می‌آوردند که چون اعتبارنامه آیت را تصویب کردید، اعتبارنامه سلامتیمان را هم باید تصویب کنید. در آن موقع هنوز عده‌ای از روحانیون، علما، ائمه جمعه و حتی کسانی که نماینده امام بودند، هنوز درست بنی‌صدر را نشناخته بودند.

این مجموعه فشار می‌آوردند که حالا که اعتبارنامه آیت تصویب شده، پرونده سلامتیمان را هم تصویب کنید. خلاصه عده‌ای هم می‌گفتند چون ما به آیت رأی داده‌ایم، اگر به اینها رأی ندهیم، یعنی با بنی‌صدر مخالفت کرده‌ایم و ما نمی‌خواهیم مجلس از روز اول در مقابل بنی‌صدر موضع بگیرد. بالاخره با فشار اینها اعتبارنامه سلامتیمان و غضنفرپور با رأی کمتری از آیت تأیید شد.

بگذارید در اینجا برای شما مطلبی را بگویم که تا به حال در جایی مطرح نشده است و آن نقش آقای هاشمی رفسنجانی است. در طول تاریخ سیاسی مجلس، اکثراً آقای هاشمی نقش وسط را می‌گرفتند.



صبحگاه ۱۴ مرداد ۱۳۶۰، پیکر شهید دکتر آیت در پزشکی قانونی.

آیت یک پروژه اطلاعاتی بسیار پیچیده است که باید وزارت اطلاعات روی آن مطالعه کند. با این اظهار نظرها و تحلیل‌های سیاسی ساده نمی‌شود راجع به او نظر داد.

یعنی به نظر شما این پرونده باید باز شود؟
بله این پرونده را باید وزارت اطلاعات مطالعه و بررسی کند. سرخ پروژه ترور به فراماسون‌ها برمی‌گردد. این چیزی نیست که ما بشنیم و ساده تحلیل کنیم. جا دارد خود وزارت اطلاعات یک کار اطلاعاتی وسیع بکند تا حقیقت قضیه مشخص شود.

اما این یک مقدماتی می‌خواهد. مقدماتش هم این هست که شهید آیت بیشتر به مردم معرفی شود که امیدوارم شما این کار را انجام دهید.

وقتی خبر شهادت ایشان را شنیدید کجا بودید؟
وقتی خبر شهادت ایشان رسید، من در مجلس بودم. بعد هم جنازه ایشان را آوردند به مجلس و تشییع جنازه‌ای که اصلاً در شأن ایشان نبود. گرچه شهید را فرشتگان تشییع می‌کنند. شهید پیش خدا مقام دارد و احتیاجی هم به تشییع جنازه ندارد. اما واقعا چه تشییع جنازه‌ای از آیت شد؟ هیچ! اگر می‌خواستند واقعا باید همه را جمع می‌کردند و اطلاع می‌دادند، اما متأسفانه فقط عده‌ای از نمایندگان آمدند. من همراه همسرم در کنار خانم شهید آیت بودیم و ایشان را تسلی می‌دادیم. کسی دیگر نبود. ۳۰ سال از شهادتش می‌گذرد، اما هنوز مظلومیت تشییع جنازه‌اش در خاطر من هست و تا به امروز هم مظلومیت او ادامه دارد.

شما نگاه کنید در مورد شهید آیت چند تا مقاله نوشته شده؟ چقدر گفته شده؟ پرونده ضاربین شهید آیت را چه کسی رفته باز کرده؟ چرا بعد از شهادت او حقایق را نگفتند؟ و از آیت آن چنان که باید دفاع نکردند؟ کسی که در جریان تشکیل سپاه پاسداران نقش داشته، کسی که بنای اصلی عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر گذاشته، کسی که فراماسون‌ها را افشا کرده، کسی که به انقلاب و اسلام خدمت کرده، جمهوری اسلامی باید قدران او باشد. انقلاب نباید خدمتگزاران خودش را فراموش کند.

آیت نباید در تاریخ گم شود. مردم باید بفهمند که شهید آیت چه خدماتی به آنها کرده است. اما خیلی‌ها شهید آیت را نمی‌شناسند و البته یک عده‌ای هم آیت را در هاله‌ای از ابهامات بردند تا فراموش شود، چون اگر شهید آیت را مطرح می‌کردند، دوباره اندیشه‌هایش هم مطرح می‌شدند، بنابراین بایستی او را کنار می‌گذاشتند تا حرف‌ها، جهت‌گیری‌ها و خدماتش فراموش شوند. ■



شکست داد، فاش نکرده است، در حالی که سال‌های سال گذشته و تمام کسانی که در آن زمان جاسوس انگلیس بودند، مرده‌اند، اما باز هم دولت انگلیس حاضر نیست این اسرار را فاش کند.

حالا یک کسی آمده بود که لیست فراماسون‌ها را فاش می‌کرد. بدیهی است که این از نظر بیگانگان، جرمی بسیار سنگین و نابخشودنی بود، بنابراین او باید ترور می‌شد، آن هم بسیار مظلومانه. دیگری که کمتر از شهید آیت بودند، محافظین بسیار و ماشین ضد گلوله داشتند، اما آیت نداشت. یک اشکال اساسی به ما این است که از مغزهای خود خوب دفاع نکردیم؛ از شهید مطهری خوب دفاع نکردیم و از دیگران. ما کوتاهی کردیم. کشمیری چگونه توانست در نخست وزیری نفوذ کند؟ اگر آن افرادی که کنترل می‌کردند سهل‌انگاری نمی‌کردند، کشمیری چگونه می‌توانست این کار را انجام دهد؟

ما در مورد آیت اشتباه کردیم. آیت که آن قدر شجاع بود و مطالب را صریح می‌گفت، در خطر بود و باید ماشین ضد گلوله و محافظ می‌داشت. شما یک روز پس از شهادت شهید آیت، طی نطقی در مجلس، فراماسون‌ها را عامل ترور ایشان معرفی کردید. در این باره توضیحی بفرمایید

به نظر من فراماسون‌ها یکی از مهم‌ترین عوامل ترور آیت بودند، برای اینکه شهید آیت یکی از افشاء کنندگان فراماسون‌ها بود، اما تنها فراماسون‌ها نبودند، بلکه سازمان سیا هم بود که می‌دانست اگر آیت زنده بماند، در آینده خطر بزرگی برای آنها می‌شود، بنابراین بایستی این خطر را از بین می‌بردند و او را از پیش پای خود برمی‌داشتند و بنابراین او را ترور کردند. به نظر من پروژه ترور

مجلس اجازه داد که بعد از اینکه بنی‌صدر تخلفات خود را شروع کرد، او را از ریاست جمهوری عزل کرد.

بنی‌صدر و دیگران حق دارند هر جا می‌رسند، علیه آیت حرف بزنند و او را خراب کنند. چرا؟ چون آیت بنیانگذار قانون عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور است. البته عامل اصلی‌اش اعمال خود بنی‌صدر بود. تحلیل من و شهید آیت از همان

شما نگاه کنید در مورد شهید آیت چند تا مقاله نوشته شده؟ چقدر گفته شده؟ پرونده ضاربین شهید آیت را چه کسی رفته باز کرده؟ چرا بعد از شهادت او حقایق را نگفتند؟ و از آیت آن چنان که باید دفاع نکردند؟ کسی که در جریان تشکیل سپاه پاسداران نقش داشته، کسی که بنای اصلی عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر گذاشته، کسی که فراماسون‌ها را افشا کرده، کسی که به انقلاب و اسلام خدمت کرده، جمهوری اسلامی باید قدران او باشد.

ابتدا این بود که خود بنی‌صدر در مقابل مجلس می‌ایستد و همین هم شد. اگر بنی‌صدر آن کارها را نمی‌کرد، هیچ وقت کارش به آنجا نمی‌کشید که امام فرماندهی کل قوا را از او بگیرد و مجلس هم به عدم کفایت سیاسی‌اش رأی بدهد.

امام بعد از آن که بنی‌صدر از ریاست جمهوری عزل شد، بلافاصله نمایندگان مجلس را خواستند و ما همه رفتیم خدمت ایشان. فرمودند: «هرچه بوده، گذشته. مجلس به وظیفه‌اش عمل کرده، اما آقای بنی‌صدر شخصیت روشنفکری است. برود کار تحقیقاتی کند و کتاب بنویسد.» امام آشکارا و علناً به بنی‌صدر امان دادند، اما بنی‌صدر گفت: «من رئیس‌جمهورم، ۱۱ میلیون رأی دارم، می‌روم فرانسه و ملت ایران را علیه امام می‌شورانم.» با این فکر و خیال رفت آنجا و حالا تبدیل به یک فسیل سیاسی شده.

در باره ترور شهید آیت هنوز هم ابهاماتی وجود دارند. نظر شما در این مورد چیست؟

شهید آیت به این دلیل به شهادت رسید که یک متفکر بود و یک مغز سیاسی و تحلیلگر داشت. او آدم ترس و شجاعی بود و در بیان مطالبش هیچ ترس و واهمه‌ای نداشت.

به‌علاوه، او جریان فراماسونی و عوامل جاسوسی بیگانه را می‌شناخت و گاه و بیگاه، مستقیم و غیرمستقیم، در محافل خصوصی از آنها می‌گفت. این بسیار برای سیستم جاسوسی خارجی سنگین بود و نمی‌توانستند تحمل کنند که آیت اسرار را فاش کند.

شما نگاه کنید هنوز انگلستان اسرار زمانی را که شهید رئیس‌علی دلواری با آنها جنگید و آنها را



مجلس

یکی از شبهه‌افکنی‌های گروه‌های ملی گرا در باره تصویب اصل ولایت فقیه، تأثیرپذیری شهید آیت از دکتر بقائی و خطمشی حزب زحمتکشان بوده است. در گفتگوی حاضر، آقایان محمد رشیدیان، نماینده استان خوزستان در مجلس خبرگان قانون اساسی و نیز نماینده آبادان در ادوار اول، دوم، سوم و ششم مجلس شورای اسلامی به تحلیل و واکاوی این مدعا پرداخته و مبانی آن را به نقد کشیده است.

«شهید دکتر آیت، حزب زحمتکشان و تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی»

در گفت و شنود شاهد یاران با محمد رشیدیان

ملی گراها به اعتبار نامه اورای ندادند

کردیم و دیدیم مرحوم آیت در حدود سال ۱۳۳۹ از حزب زحمتکشان بیرون آمده و گفته من به دلیل اینکه مشی حزب زحمتکشان اسلامی نیست، از آن بیرون می‌آیم. در آن زمان او سن و سال زیادی هم نداشت. اوضاع جامعه هم آشفته بود و هیچ کس نمی‌دانست چه خواهد شد. او روزنامه سال ۱۳۴۰ را که سخنرانی او را در دانشگاه چاپ کرده بود، آورد و به رئیس مجلس، آقای هاشمی رفسنجانی داد و گفت صحبت من این بوده است. در آن سخنرانی، مرحوم آیت خطاب به دانشجویان گفته بود تنها راه حق اسلام است. امثال حزب توده و دیگران، ما را فریب می‌دهند و به راه‌های انحرافی می‌کشاند.

به هر حال من ایشان را در مجلس خبرگان شناختم و هر چه را که خوانده و مطالعه و در راهش مبارزه کرده بودم، آنجا از زبان مرحوم آیت شنیدم. همیشه بر اسلام اصیل و واقعی اصرار می‌کرد و به هیچ حزب و گروهی هم وابسته نبود و در مجلس هم به تمام شبهات سلامتیان، چه در کمیسیون تحقیق و چه در جلسه علنی مجلس جواب داد. بعد رای گیری کردند و خیلی از آقایان رای ندادند که البته اینها تابع جو

کردم به خاطر شیوه معلمی من بود و مطالبی که برای بچه‌ها مطرح می‌کردم. من با همین شهرت معلمی، برای ۴ دوره مجلس و همین‌طور مجلس خبرگان رای آوردم، وگرنه، نه روحانی بودم و نه سابقه حزبی داشتم. سابقه من صرفاً تدریس بود.

چگونه با شهید آیت آشنا شدید؟

تا قبل از مجلس خبرگان، با مرحوم آیت و حتی آیت‌الله منتظری آشنائی نداشتم. از دوره دانشجویی و از مسجد هدایت با آیت‌الله طالقانی آشنا بودم و به کسانی که ایشان معرفی کردند، رای دادم. بعدها بود که فکر کردم چقدر بهتر بود که به مرحوم آیت رای می‌دادم. موقعی که ایشان عضو هیئت رئیسه شد، می‌دیدم هر چه از ذهن من می‌گذرد، ایشان همان را می‌گوید.

چه ویژگی‌هایی در شهید آیت برای شما جالب بودند؟

ایشان بسیار باهوش، شجاع، پیگیر و اهل مبارزه بود. سنی هم نداشت، ولی خیلی تجربه و مخصوصاً مطالعه داشت و صاحب قدرت تحلیل بالائی بود و تا لحظه شهادت دست از مطالعه و فعالیت دست بر نداشت. یادم هست که پس از شهادتش در مجلس بزرگداشت او که خانم ایشان و بچه‌هایش مظلومانه نشسته بودند، سخنرانی مفصلی کردم و فردا شب خواب دیدم که مرحوم آیت دارد به بهشت می‌رود و من هم همراهش هستم.

از جریان تصویب اعتبارنامه شهید آیت در مجلس شورای اسلامی چه خاطراتی دارید؟

سلامتیان از ایادی بنی‌صدر و عضو مرکز مطالعات سازمان سیا بود. من در کمیسیون تحقیق مجلس بودم و بعدها این مورد را فهمیدم. در مجلس اول گروه‌های متعددی تشکیل و بعد، از میان هر گروه یک نفر به عنوان عضو کمیسیون تحقیق انتخاب شد. در گروه ما، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای گفتند من به رشیدیان رای می‌دهم. برای من عجیب بود که ایشان به من رای دادند. دیگران هم به تبعیت از ایشان به من رای دادند و من عضو کمیسیون تحقیق شدم. وقتی مسئله اعتبارنامه مرحوم آیت مطرح شد و سلامتیان آمد و گفت که آیت عضو حزب زحمتکشان بوده و در دانشگاه از حزب دفاع کرده، ما بلافاصله رقیتم و اسناد و مدارک موجود در ساواک اعم از مکتوب و آنچه که روی نوار ضبط شده، پیدا

آیا شما هرگز عضو حزب زحمتکشان بوده‌اید شناخت شما از این حزب چقدر است؟

من همواره و از دوران نوجوانی به این موضوع فکر می‌کردم که چگونه می‌شود با حکومت فاسد شاه مبارزه کرد و سرانجام به این نتیجه رسیدم که جز از طریق مبارزه فرهنگی و بیداری مردم، به‌ویژه نسل جوان، نمی‌توان رژیم شاه را ساقط کرد. بعدها هم این مسئله برایم به صورت یقین درآمد. حضرت امام هم از همین طریق توانستند مردم را بسیج و حکومت پهلوی را ساقط کنند. الان هم در دنیا مبارزه‌ای جز مبارزه فرهنگی و تغییر نگرش‌ها به نتیجه نمی‌رسد و مبارزات صرفاً سیاسی و حتی مسلحانه، دوام و نتیجه ندارند.

من از همان کلاس سوم ابتدائی تصمیم گرفتم در آینده معلم باشم، اطلاعات خودم را بالا برم و از طریق انتقال آن اطلاعات به نسل جوان تا جایی که در توان من هست، در طریق تغییر فرهنگی بکوشم؛ در عین حال که می‌دانستم خداوند بیش از توان آدمی از او انتظار ندارد. احساس کردم باید به اندازه توانم در این مسیر تلاش کنم.

البته گاهی هم خداوند، توان اندک انسان را بسیار قوی می‌کند، طوری که مثل حضرت امام می‌تواند دنیا را تکان بدهد. کافی است انسان بتواند وارد لشکر خدا شود، دیگر قدرت بی‌حد و مرز پیدا می‌کند.

شما چرا به حزب زحمتکشان نیبوستید؟

کسی که قصد بیداری عمومی را داشته باشد و بخواهد دیگران همراهی‌اش کنند، نمی‌تواند وارد حزب شود. آن روزها دو نفر که دور هم جمع می‌شدند، ساواک حساس می‌شد و آنها را تحت نظر می‌گرفت و اگر قرار بود با نوجوانان و جوانان کار کنید، نباید وارد هیچ حزبی می‌شدید، وگرنه دست و پالتان بسته می‌شد و نمی‌توانستید کارتان را درست انجام بدهید. من با حقوق اندک معلمی ساختم و طوری رفتار کردم که کسی متوجه فعالیت‌های من نشود. سر کلاس هم از تاریخ جهان و استعمار حرف می‌زدم و با نهایت احتیاط، مسائل داخل ایران را مطرح می‌کردم. گاهی سه چهار ماه طول می‌کشید تا می‌توانستم بدون اینکه خود یا دیگری را در معرض خطر قرار بدهم، موضوعات اصلی را مطرح کنم و بچه‌های کلاس به تدریج موضوعات را به‌خوبی درک کنند.

من هرگز وارد حزبی نشدم و اگر شهرتی هم پیدا

● بسیار باهوش، شجاع، پیگیر و اهل مبارزه بود. سنی هم نداشت، ولی خیلی تجربه و مخصوصاً مطالعه داشت و صاحب قدرت تحلیل بالائی بود و تا لحظه شهادت دست از مطالعه و فعالیت دست بر نداشت.

بودند و هیچ دلیل منطقی برای این کارشان نداشتند. آن روزها کیهان زیر نظر دکتر یزدی بود. ایشان مقاله‌ای نوشت علیه مرحوم آیت. در کمیسیون مجلس بحث شد که چه کسی جواب بنویسد و بالاخره من این کار را به عهده گرفتم و به اسناد مدارک و شواهد محکم، جوابش را دادم و تک تک شبهاتی را که مطرح کرده بود، رد کردم و بعد هم تذکر دادم که اگر از این به بعد یک کلمه علیه دکتر آیت چیزی بنویسی، من خودم مدارک و اسنادی را که علیه خودت هست، رو خواهم کرد. بعد از آن نفس همه‌شان بند آمد. خواست ما جهاد در راه خدا بود، نه طرفداری از آیت. من از حقیقت خیر داشتم و چون مسئولیت داشتم، شهادت دادم. ■



درآمد

نگاه شهید آیت به جریان ملی‌گرایی و استقلال‌اندیشه او در باره جریانات انحرافی بسیار فراتر از زمان خود بود و به همین دلیل مشکلات فراوانی را برای او به وجود آورد. دکتر کاشانی با دقت و تیزبینی همیشگی خود به بررسی و نقد افکار و عملکرد وی پرداخته و در پرتو این تفحص به بسیاری از حقایق تاریخ معاصر اشاره کرده است.

«شهید دکتر آیت و مواجهه با جریان ملی‌گرایی»

در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر سید محمود کاشانی

تفکر و عمل او کاملاً ابتکار شخصی بود

زدن و آزار رساندن و این حرف‌ها هم کردند. به هر حال فضای دانشگاه هم چندان مساعد نبود، بنابراین آن جلسه برگزار نشد. در عین حال مشخص شد که این شکستی برای آنهاست که آمادگی ندارند در یک بحث رو در رو با آیت حضور پیدا کنند. چنین جریان‌هایی وجود داشتند و گهگاه این بحث‌ها در همان کرسی آزاد روزنامه اطلاعات یا در فضای دانشگاه مطرح می‌شدند.

شهید آیت چقدر در تحصیلات حقوقیش موفق و در واقع چقدر حقوقدان شد؟

آیت دوره لیسانس دانشکده حقوق را گذراند و سال‌های بعد در دامغان به‌عنوان دبیر آموزش و پرورش زندگی شغلی و کاریش را شروع کرد. پس از مدتی به تهران منتقل شد. در آن هنگام در قم دانشکده‌ای به نام دانشکده علوم قضائی تأسیس شد. من هم در سال‌های ۱۳۵۰ به بعد تدریس‌م را در دانشکده حقوق دانشگاه ملی ایران آن زمان آغاز کردم و از من خواستند افرادی

و هم استعداد لازم را داشت، پذیرفته و وارد دانشکده حقوق شد. در دانشکده حقوق آن زمان گروه موسوم به جبهه ملی فعالیت‌هایی می‌کرد، ولی غالباً حرف مثبتی برای دانشجویان نداشت و به‌ویژه سابقه منفی‌ای که مصلدق در جریان نهضت ملی ایران به وجود آورده بود، روی سر گروهک‌های جبهه ملی سنگینی می‌کرد. فاصله زمانی هم آن موقع کم بود، یعنی سال ۳۲ که پایان شکوفائی نهضت ملی بود، تا سال ۴۱، کمتر از ده سال بود. ما هم که در کنار آیت‌الله کاشانی کاملاً قضایا را شناخته بودیم و اطلاعاتمان در این زمینه از دانشجویان دیگر خیلی بیشتر بود.

در هر صورت آنها چه آن زمان چه حتی حالا، از نظر تبلیغاتی یک مقدار دست بالا را دارند و فضای دانشگاه را هم تحت تأثیر داشتند. آیت چه نقشی در شکستن آن فضا داشت و چقدر در جریان مباحثات موفق بود و توانست ذهنیت چه میزان از مخاطبین را تغییر بدهد؟

البته نکته مهم این است که رژیم شاه هم چندان تمایلی به برپا شدن بحث‌های آزاد و شناخت واقعیت‌های تاریخی نداشت، چون آن رژیم هم دارای یک نظام الیگارشویی وابسته بود. در عین حال دانشجویان بی‌علاقه نبودند که این جریان‌ها بازگو و شناخته شوند.

به یاد دارم زمانی تصمیم گرفتیم در دانشکده حقوق جلسه‌ای را برگزار کنیم و جریانات نهضت ملی نفت را مورد بحث و گفتگو قرار بدهیم. آیت اظهار آمادگی کرد و قرار شد این جلسه در روز معینی تشکیل شود. در این روز آیت با یک بغل روزنامه‌های قدیمی وارد دانشکده شد و به طرف سالنی آمد که قرار بود جلسه در آنجا برگزار شود. دانشجویان هم ابراز تمایل کردند. عده‌ای از دانشجویان هم در سالن حضور داشتند، اما آن گروهکی که احساس کرد توانائی مباحثه با آیت را ندارد و مسلماً در برابر او کم خواهد آورد، او را تهدید کرد و آن جلسه را به هم زد. حتی تهدید به

چگونه برای نخستین بار با شهید آیت آشنا شدید؟ روزنامه اطلاعات تربیون آزادی را تشکیل داده بود و دانشجویان در آن جلسات جمع می‌شدند و مسائل روز مطرح می‌شد و اینها در روزنامه اطلاعات هم به چاپ می‌رسید. در یکی از جلسات، آقای آیت در این کرسی آزاد سخنرانی کرد و این اولین باری بود که من با ایشان آشنا شدم، والا قبلاً هم به دلیل اختلاف سنی و هم به دلیل اینکه در آن زمان فعالیت‌های سیاسی در کشور امکان‌پذیر نبود و ارتباطات کاملاً قطع بود، شناختی از ایشان نداشتم.

در حقیقت خود این کرسی‌های آزاد در ایران یک تجربه تکراری است، چون وقتی فضای سیاسی کشور بسته می‌شود و غالباً بن‌بست به وجود می‌آید و دولت‌ها به جای اینکه نظام سیاسی را اصلاح و انتخابات آزاد برگزار کنند و نظام پارلمانی، مطبوعات آزاد، حکومت قانون را به وجود بیاورند، غالباً به این روش‌های مقطعی متوسل می‌شوند و وقتی هم نیازشان برطرف می‌شود، دوباره حکومت مطلقه را ادامه می‌دهند تا یک جایی سرشان به سنگ بخورد؛ بماند که در حقیقت سر ملت‌هاست که به سنگ می‌خورد، نه دولت‌ها، چون دولت‌ها به هر حال گذرا هستند، ولی این ملت‌ها هستند که باید در آنها ثبات، امنیت و پایداری وجود داشته باشد. به هر حال این سرآغاز آشنائی من با مرحوم آیت بود. بعدها هم در این کرسی‌های آزاد غالباً بحث‌هایی راجع به نهضت ملی مطرح می‌شد و ما هم متوجه شدیم که آیت اطلاعات وسیعی از جریان‌های نهضت ملی ایران دارد.

در سال بعد من در دانشکده حقوق دانشگاه تهران قبول شدم و به شهید آیت پیشنهاد کردم که شما هم که ادبیات و جامعه‌شناسی خوانده‌اید، رشته حقوق را هم بخوانید، بنابراین من سال دوم بودم که ایشان در آزمون ورودی دانشکده حقوق شرکت کرد و چون هم دانش

آیت در سنین نوجوانی، یعنی دورانی که دانش آموز دبیرستانی بود، توانسته بود با کنجکاوی و مطالعه روزنامه‌ها به واقعیت‌های سیاسی پی ببرد و از همان هنگام به شدت طرفدار آیت‌الله کاشانی و هواداران او بود، بنابراین باید این را نبوغ، روشن‌بینی و استعداد سرشار برای این شخص تلقی کرد که در شرایطی که افراد مسن و سالخورده فریب می‌خورند، او توانست واقعیت‌ها را دریاب و بهتر بتواند مسائل روز را در مقاطع مختلف تاریخی شناسائی و دنبال کند.

را برای تدریس معرفی کنم. من مرحوم آیت را معرفی کردم. ایشان در دانشکده علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی تدریس می‌کرد و از استادان موفق بود. مسئولین آن دانشکده از ایشان بسیار راضی بودند، چون دانشجویان از کلاس ایشان استقبال می‌کردند. آیت با حقوق اساسی آشنائی بسیار خوبی داشت، سوابق تاریخی ایران را خوب می‌شناخت و در تدریس جامعه‌شناسی کاملاً موفق بود. وی در مجموع جنبه‌های گوناگون را در خود جمع کرده بود. غیر از تسلطش به ادبیات فارسی و جامعه‌شناسی، دوره دانشکده حقوق را هم به‌خوبی پشت سر گذاشته بود و اطلاعات جامعی از نظر حقوق ایران و مسائل سیاسی و تاریخی ایران داشت، بنابراین فرد مؤثر و سودمندی در قضایای سیاسی ایران بود.

دوستانش نقل می‌کنند که وقتی به تهران آمد، به منزل آیت‌الله کاشانی هم رفت و آمد داشت و محضر ایشان را هم درک کرد. بعدها که با هم دوست شدید، چیزهایی از زبان ایشان شنیدید که از آنجا نقل کند و خاطرات شخصی داشته باشد؟

البته من همیشه منزل آیت‌الله کاشانی نبودم. گرچه عملاً در سال‌های آخر زندگی ایشان نقش منشی‌شان را داشتم، ولی روزهایی بود که من در دبیرستان بودم و از صبح تا عصر در منزل نبودم. در این فاصله چه بسا افراد زیادی رفت و آمد می‌کردند. احتمالاً مرحوم آیت هم به مسجد یا منزل آیت‌الله کاشانی رفته باشد، اما داستانی یادم آمد که همین‌جا بگویم. بعد از فوت آیت‌الله کاشانی نوشته‌ای از مرحوم دکتر بقائی وجود داشت که ایشان خیلی علاقه داشت این نوشته چاپ شود. ما آن را به چاپخانه‌ای در خیابان پامنار سفارش دادیم و چاپ کردند. روزی که رفتیم آنها را تحویل بگیریم، متوجه شدیم که احتمالاً مدیر چاپخانه به ساواک اطلاع داده بود.

آن اعلام جرمی نبود که دکتر بقائی به خاطر دستگیری امام کرده بود؟

الان موضوعش را به خاطر ندارم.

آقای میردامادی هم این داستان را گفت و نقل کرد که من هم در آن قضیه بودم.

به هر حال ما متن چاپ شده را از چاپخانه تحویل گرفتیم و وقتی وارد منزل خودمان (منزل آیت‌الله کاشانی) شدیم، من داخل رفتم، اما مأمورین ساواک همان‌جا آیت را دستگیر کردند.

بیرون منزل؟

بله و ایشان را یک هفته یا کمتر نگه داشتند، ولی چون این نوشته امضا داشت و مشخصات دکتر بقائی در آن آمده بود، وی را آزاد کردند. این قضیه به سال ۱۳۴۱ یا ۴۲ برمی‌گردد.

زمینه‌های پیوستن آیت به حزب زحمتکشان چه بود تا بعد به نقشی که تا زمان بیرون آمدنش در آنجا ایفا کرد، پردازیم.

اصولاً آیت استعداد سرشاری داشت. هنگامی که رویدادهای نهضت ملی ایران در حال وقوع بود، آیت دانش آموز سال‌های اول دبیرستان بود. رویدادهای نهضت ملی ایران بسیار پیچیده بود، چون از یک طرف قدرت در دست دولت و مصدق بود و از طرف دیگر رسانه‌ها هم در انحصار وی در آمده بودند. آن زمان رادیو که مهم‌ترین رسانه دولتی بود، در کنترل مصدق قرار داشت و غالباً نطق‌های طولانی، یک ساعت، یک

آیت در یکی از جلسات سازمان ننگهبانان آزادی، سخنرانی کرد و جمله جالبی گفت که شاید برای ثبت در تاریخ امروز ما هم سودمند باشد. ایشان اظهار تأسف کرد که چرا اصول قانون اساسی مشروطیت اجرا نمی‌شود؟ و گفت: «اصلی که باقیمانده و اجرا می‌شود، این است که پایتخت ایران تهران است، ولی آن اصولی که مربوط به انتخابات و احترام به حقوق مردم است، به فراموشی سپرده شده است.»

ساعت و نیمه او از رادیو پخش می‌شد. گاهی هم این نطق‌ها را چند بار تکرار می‌کردند. بخشی از روزنامه‌ها هم هوادار دولت بودند. روزنامه‌های حزب توده هم به عناوین مختلف از مخالفین دولت انتقاد می‌کردند، بنابراین آیت‌الله کاشانی و یاران او در مجلس عملاً در اقلیت قرار گرفته بودند. وقتی در جامعه‌ای برابری در اطلاعات و تبلیغات وجود نداشته باشد، زمینه فریب خوردن مردم به وجود می‌آید، چون جامعه نیازمند آزادی است و باید به دولت‌ها، مردم و اپوزیسیون فرصت برابر داده شود، و الا اگر در کشوری اپوزیسیون (گروه مخالف دولت) فرصت ابراز وجود نداشته باشد، در حقیقت دولت‌ها موفق می‌شوند با قدرت و امکانات مالی که در اختیار دارند، مردم را فریب دهند و سیاست‌هایشان را پیش ببرند.

می‌دانید که در کشورهای پیشرفته مثل انگلستان به رهبر مخالفین دولت حقوقی معادل حقوق نخست‌وزیر می‌دهند، برای اینکه او بتواند وقت خودش را بگذارد و با تمام وجود نقطه ضعف‌های کار دولت را شناسایی و در جلسات علنی مجلس از دولت انتقاد کند، ولی در آن دوران حقیقتاً حقایق از مردم پنهان مانده بود و بمباران تبلیغاتی شدیدی علیه آیت‌الله کاشانی و نمایندگان نیرومند مجلس انجام می‌شد. برای اینکه متوجه شوید فضای سیاسی تا چه حد مسموم بود، فقط



اشاره می‌کنم که نه تنها بیشتر مردم فریب خوردند، حتی گروه بزرگی از روحانیون هم حقانیت آیت‌الله کاشانی را درک نکردند؛ حال آنکه آیت‌الله کاشانی و یاران او از قانون اساسی، آزادی، حقوق مردم و اینکه قوه مقننه باید حاکمیت داشته باشد، دفاع می‌کردند.

بنابراین علی‌القاعده مردم باید این واقعت را درک می‌کردند که به نفع مردم و نهضت ملی ایران بود، ولی کار به جایی رسیده بود که بخش بزرگی از روحانیون هم فریب خورده و نسبت به آیت‌الله کاشانی بدبین شده بودند و یک موج ترور شخصیت هم در جامعه به راه افتاده بود. به هر حال جامعه‌ای که تجربه نداشته باشد،

تحت تأثیر این امواج قرار می‌گیرد. من خودم شاهد بودم غالباً وقتی آیت‌الله کاشانی در مجلسی شرکت می‌کرد یا همراه ایشان به حرم حضرت عبدالعظیم می‌رفتیم، کمتر روز و یا شبی بود که مردم به ایشان مراجعه نکنند و حلالیت طلبند. در این بین روحانیون هم می‌آمدند و از ایشان حلالیت می‌طلبیدند، چون بالاخره بعد از ناکامی نهضت ملی ایران یک کمی پرده‌ها کنار رفت و تا حدودی مظلومیت آیت‌الله کاشانی آشکار شد.

به این دلیل این سوابقه را گفتم تا به این واقعت توجه کنید که آیت در سنین نوجوانی، یعنی دورانی که دانش آموز دبیرستانی بود، توانسته بود با کنجکاوی و مطالعه روزنامه‌ها به واقعت‌های سیاسی پی ببرد و از همان هنگام به شدت طرفدار آیت‌الله کاشانی و هواداران او مثل دکتر بقائی، مکی و حائری‌زاده بود، بنابراین باید این را نبوغ، روشن‌بینی و استعداد سرشار برای این شخص تلقی کرد که در شرایطی که افراد مسن و سالخورده فریب می‌خوردند، او توانست واقعت‌ها را دریابد. در نتیجه این سرمایه‌های برای شناخت مسائل و فعالیت‌های سیاسی کشور شد. در حقیقت چراغ راهی بود که آیت بهتر بتواند مسائل روز را در مقاطع مختلف تاریخی شناسایی و دنبال کند.

این حزب چقدر پیشرفت کرد؟ آن مقداری که شما در جریان بودید، آیت چقدر توانست خود را در حزب زحمتکشان نشان بدهد و همین نبوغی که شما در مورد آن صحبت کردید، چقدر در آنجا بروز کرد؟

حزب زحمتکشان دوره‌های مختلفی داشت. یک دوره‌اش مربوط به سال‌های ۱۳۲۹، ۳۰ و ۳۱ که در آن دوران من کم‌سن و سال بودم و آیت هم در تهران نبود. ایشان در نجف‌آباد اصفهان بود و نمی‌توانست در حزب نقشی داشته باشد، ولی در سال ۱۳۳۹ بعد از هشت سال دوران استبداد و فشار به جامعه، دکتر بقائی برای نظارت بر انتخابات دوره بیستم، «سازمان ننگهبانان آزادی» را تأسیس کرد. در آن زمان هیچ تشکیلات و سازمان سیاسی در کشور وجود نداشت که در زمینه برگزاری انتخابات آزاد فعالیت کند. تمام گروه‌های وابسته به مصدق که همیشه ادعا داشتند، سکوت محض اختیار کرده بودند، چون در آن زمان تیمور بختیار رئیس سازمان امنیت بود و فضای بسیار مسمومی در کشور به وجود آمده بود، ولی دکتر بقائی که فرد شجاع و پیشگامی بود، آن سازمان را در خیابان آشیخ هادی راه انداخت. عصرهای تابستان در آنجا سخنرانی‌هایی برگزار می‌شد و این تنها اجتماعی بود که در ایران برای جلوگیری از اعمال نفوذ دولت در انتخابات تشکیل شده بود.



ظاهراً مورد حمایت مرحوم آیت‌الله کاشانی هم بود یا بعضی جلساتشان را در مسجد پامتار برگزار می‌کردند.

در انتخابات بیستم این‌طور نبود. آیت‌الله کاشانی هم در همان زمان اعلامیه‌ای صادر کردند که خوشبختانه متن آن در مطبوعات هم چاپ شد و الان موجود است. ایشان که به شدت طرفدار انتخابات آزاد و اعلام پارلمانی بودند، در حقیقت در مقام کمک به دکتر بقائی برآمدند و موجی در کشور راه افتاد.

در آن زمان «سازمان نگهداران آزادی» یک تشکیلات حزبی نبود، بلکه همچون جبهه ملی، سازمانی با هدف برگزاری انتخابات آزاد بود. جبهه ملی در سال ۱۳۲۸ از گروه‌هایی از روزنامه‌نگاران و تعدادی از نمایندگان مجلس مثل دکتر بقائی، حائری‌زاده، عبدالقادر آزاد، حسین مکی، عمیدی نوری تشکیل شد. سازمان نگهداران آزادی مرکز و تشکیلاتی برای افراد علاقمند به اصلاح اوضاع و احوال کشور شد و مرحوم آیت هم در آنجا فعال بود و در جلسات آن سخنرانی‌هایی داشت. وی هم‌زمان در دانشکده حقوق هم دانشجوی بود و من به خاطر دارم که در یکی از جلسات سازمان نگهداران آزادی، سخنرانی کرد و جمله جالبی گفت که شاید برای ثبت در تاریخ امروز ما هم سودمند باشد. ایشان اظهار تأسفک کرد که چرا اصول قانون اساسی مشروطیت اجرا نمی‌شود؟ و گفت: «اصلی که باقیمانده و اجرا می‌شود، این است که پایتخت ایران تهران است، ولی آن اصولی که مربوط به انتخابات و احترام به حقوق مردم است، به فراموشی سپرده شده است.» بنابراین این نکته در روحیات مرحوم آیت قابل توجه است که طرفدار شدید اجرای اصول قانون اساسی بود.

بعد از رویداد خرداد ۴۲ آنچه که دوستان آیت نقل می‌کنند، دریچه جدیدی به رویش باز شد و فکر جدیدی به ذهنش خطور کرد و پیگیر آن شد. او دیگر مبارزات در چهارچوب قانون، آن هم به شیوه حزب زحمتکشان و مانند اینها را نمی‌پسندید و

تا ظرفیت دموکراسی را پیدا کنند. آیت به این دلیل از حزب زحمتکشان فاصله گرفت، ولی با افرادی که در این حزب بودند ارتباط تنگاتنگی داشت، چون اکثر آنها در حقیقت هواداران آیت‌الله کاشانی و بازماندگان نهضت ملی ایران بودند که گروه خونی آیت به اینها بسیار نزدیک بود، ولی این اندیشه‌ها و افکار در حال سریان بود و این بحث‌ها وجود داشت. البته من شخصاً بیشتر طرفدار فرمول‌ها و روش‌های آیت‌الله کاشانی و تا حدی دکتر بقائی بودم. دکتر بقائی غالباً دنبال انتخابات آزاد و راه یافتن نمایندگان مردم به مجلس بود.

شما حتماً می‌دانید که آیت‌الله کاشانی در دوره‌های چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم به دلیل تلاش برای انتخابات آزاد، بازداشت شد. در دوره هفدهم تلاش زیادی کردند و توانستند عده‌ای از نمایندگان را به مجلس بفرستند و در حقیقت اینها بودند که سنگر نهضت ملی ایران را حفظ کردند. در دوره هیجدهم مجدداً آیت‌الله کاشانی به دنبال این راه‌ها بودند و به این دلیل یک مقاداری بین من و مرحوم آیت از این جهت اختلاف به وجود آمد، چون من طرفدار مبارزات مسالمت‌آمیز بودم. نه اینکه ایشان وارد فاز مسلحانه و امثال اینها شود، ولی ایشان با گروهی از ارتشی‌ها ارتباطاتی برقرار کرده بود و تا جایی که می‌دانم، البته در آن سال‌ها خارج از کشور بودم و در ایران نبودم، اما گفتگوها و بحث‌هایشان راجع به مسائل سیاسی بود و مطلقاً بحث جریان مسلحانه و یا حرکات خشونت‌آمیز نبود.

مقصود همین بود. منظور از مبارزه مسلحانه روشی نبود که مجاهدین و چریک‌های فدائی خلق فی‌المثل اگر دستشان به پاسبان سر کوجه هم می‌رسید، می‌زدند و می‌کشتند و خیال می‌کردند به دستگاه ضربه زده‌اند. این دیدگاه مورد قبول امام هم نبود و هیچ وقت هم آنها را تأیید نکرد. منظور این است که

● وقتی فضای سیاسی کشور در سایه
● تحولات انقلاب تا حدی باز شد، آیت
● سخنرانی‌های زیادی در شهرستان‌ها
● و تهران انجام داد. تشکیلات حزب
● جمهوری مجالی بود که او بهتر
● بتواند افکار و عقاید خود را مطرح
● کند، به همین دلیل هم وقتی حزب
● جمهوری اسلامی تشکیل شد، وی
● یکی از پایه‌گذاران حزب بود و بعد
● به‌عنوان دبیر سیاسی حزب از طرف
● سران حزب، به‌ویژه آقای بهشتی
● تعیین شد.

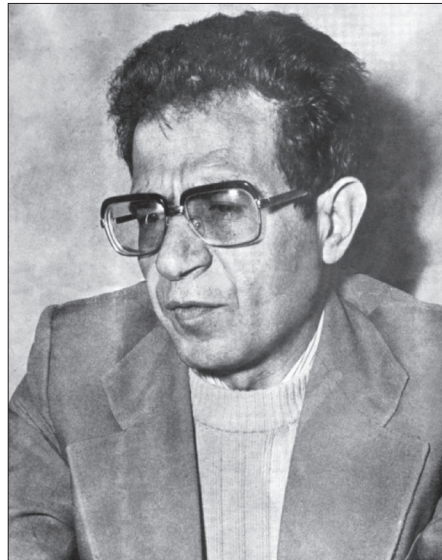
مرحوم آیت معتقد بود ما باید در ارتش نفوذ کنیم که اگر رژیم در مقطعی فکر کشتار به سرش زد، بتوانیم خودمان آن را از درون کنترل کنیم، کما اینکه ظاهراً بعد از دو سه راه‌پیمایی، او با نفوذی که در ارتش کرده و چهره‌های شاخصی را که جذب کرده بود، توانست جلوی بعضی از کشتارها را بگیرد. نه به این شکل که وارد فاز ترور و آدم‌کشی و امثال اینها شوند.

حقیقتش این است که چون در آن سال‌ها در فرانسه

اعتقاد داشت راه مبارزه با این رژیم، مبارزه مسلحانه است و از همان مقطع در خط نفوذ در ارتش افتاد و با افراد خوبی هم ارتباط برقرار کرد و شبکه‌ای را در ارتش ایجاد کرد که در انقلاب نقش زیادی داشت. از این طرف هم روند اصطکاک و فاصله گرفتن از حزب زحمتکشان تا حدی زیاد شد. به طوری که دکتر بقائی در خاطراتش می‌گوید ما او را اخراج کردیم. با توجه به اینکه با ایشان دوست بودید، از این مرحله و تحول در زندگی ایشان چه خاطراتی دارید؟

البته به دلیل اینکه از جوانی آشنا شده بودم و مدتی در یک دانشکده تحصیل می‌کردیم، ارتباطاتم را با ایشان حفظ کردم. ایشان سال‌های طولانی خارج از تهران بود، ولی هر وقت به تهران می‌آمد با هم دیدار می‌کردیم. کلاً آیت طرفدار نظام پارلمانی بود و مبارزات پارلمانی را به عنوان یک هدف انتخاب کرده بود، منتهی رژیم گذشته مسیر استبدادی را دنبال کرد و روزه‌های فعالیت سیاسی را بست، ضمن اینکه نهضت امام هم شروع شده بود و ایشان در برابر نظام شاه ایستادگی می‌کرد، ولی افرادی مثل دکتر بقائی حقیقتاً عقیده به مبارزات براندازانه نداشتند و اعتقاد داشتند که ما باید در چهارچوب همین قانون اساسی تلاش کنیم و دولت باید ناگزیر به تسلیم در برابر قانون اساسی شود؛ باید انتخابات آزاد را برگزار کنیم و مبارزه فراتر از این را مصلحت نمی‌دانست، چون آنها هم تاریخ گذشته ایران را می‌شناختند و اگر چه نسبت به رژیم گذشته انتقاد داشتند، ولی آن موقع مطلقاً اندیشه براندازی را تأیید نمی‌کردند.

افرادی که پرشور بودند، راه‌های گوناگونی را در پیش گرفتند. گروه‌ها عموماً روش مسلحانه را انتخاب کردند که کارهای نادرست و نابخردانه‌ای بود، چون به هر حال هر طرف که کشته می‌شد، از مردم این کشور بودند، ضمن اینکه آن راه‌ها نتیجه‌ای هم نداشت، چون یک مبارزه زمانی به نتیجه می‌رسد که از راه‌های مسالمت‌آمیز، تحولی روانی در مردم به وجود بیآورد



و در واقع زمانی نهضت ملی ایران شکست خورد که مصدق و عوامل انگلیس توانستند این حزب را تا حدی متلاشی کنند. آنان دکتر بقائی را با اتهام ناروای قتل افشار دوست ترور شخصیت کردند و در روزهای مرداد ۳۲ عملاً در مجلس متحصن بود و سرانجام بازداشت شد.

این تجربه باعث شد در جریان انقلاب و نظامی که باید به وجود بیاید، اندیشه تشکیل یک حزب نیرومند در ذهن پیشگامان این جریان اتفاق افتاد. آیت هم بسیار به این فکر پایبند و معتقد بود که در برابر گروهک‌ها که پایگاهی در جامعه ندارند، حزب نیرومندی به وجود بیاید که در حقیقت از اندیشه‌های ملی و ایرانی تبعیت کند. به هر حال تفکر مذهبی، تفکر عامه مردم ایران بود، ضمن اینکه دیگر احزابی مثل حزب توده و گروهک‌های حرکت‌های مسلحانه نتوانند به جایگاه اصلی دست یابند. البته این فکر اصیل بود، چون امروزه در کشورهای دیگر می‌بینیم که این احزاب هستند که کشورهایی مثل انگلستان، فرانسه، آلمان، سایر کشورهای اروپایی و آمریکا را اداره می‌کنند، بنابراین آیت تلاش زیادی برای سرمایه‌گذاری روی این حزب انجام داد، اما با چالش‌هایی که هیچ‌وقت در تاریخ ایران متوقف نشد، روبرو بود.

آیت در سمت و سو دادن به افکار و آرای اعضای حزب چقدر نقش داشت؟ چون خیلی‌ها در خاطراتشان می‌گویند ما چند نفر متفکر در حزب داشتیم و باقی اعضا گوش می‌کردند و عملاً بین آن چند تفکر تصمیم نهائی اتخاذ می‌شد. به عبارتی چالش بین چند تفکر بود. سخن او عملاً چقدر در حزب تأثیر داشت؟

در حقیقت افکار آیت چون همان تفکر آیت‌الله کاشانی بود و وابستگی کامل با روحانیت داشت و از طرف توده‌های مردم پذیرفته شده بود. می‌توانم بگویم اکثریت اعضای شورای مرکزی حزب که در آن سال‌های اولیه من هم بودم، نسبت به افکار آیت گرایش مثبت داشتند؛ به‌خصوص روحانیون حزب که خیلی به افکار ایشان نزدیک بودند. به‌ویژه در جریان تشکیل مجلس خبرگان، آیت را از اصفهان کاندیدا کردند و ایشان نقش خیلی بارزی در مجلس خبرگان ایفا کرد، یا در انتخابات دوره اول مجلس که ایشان مجدداً انتخاب شد و در مجلس هم نقش مؤثری داشت، بنابراین می‌توانم بگویم که آیت تا حدود زیادی در مرکزیت تفکر و اندیشه‌های سیاسی و حزبی در سال‌های اولیه انقلاب قرار داشت و از همین رو توانست به معنی واقعی تأثیرگذار باشد. بسیاری از تجارب شکست نهضت ملی ایران، در سال‌های اولیه تأسیس جمهوری اسلامی ایران به کار گرفته شد و وارد قانون اساسی گردید. باید در این زمینه‌ها نقش آیت را بی‌بدیل بدانیم. برای نمونه این را می‌گویم که در جریان نهضت ملی یکی از عوامل اصلی این بود که ملت ایران را سانسور اطلاعاتی کردند و مردم از حقایق و واقعیت‌ها غافل شدند. رادیو در اختیار مصدق قرار گرفته بود، همان‌طور که گفتیم در اسناد موجود در آن زمان، یعنی در اعلامیه‌های آیت‌الله کاشانی و اعلامیه‌های فراکسیون آزادی که گروه‌های اپوزیسیون دولت در مجلس هفدهم بودند، به‌طور آشکار وجود دارد. حتی نکته جالب این است که در آن زمان شخصیت‌هایی مثل دکتر بقائی و حائری‌زاده

این تجربه را درک می‌کرد، چون در سال‌های ۱۳۴۰ و ۵۷ مطالعات گسترده‌ای در این زمینه انجام داد. وقتی فضای سیاسی کشور در سایه تحولات انقلاب تا حدی باز شد، آیت سخنرانی‌های زیادی در شهرستان‌ها و تهران انجام داد. تشکیلات حزب جمهوری مجالی بود که او بهتر بتواند افکار و عقاید خود را مطرح کند، به همین دلیل هم وقتی حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد، وی یکی از پایه‌گذاران حزب بود و بعد به‌عنوان دبیر سیاسی حزب از طرف سران حزب، به‌ویژه آقای بهشتی تعیین شد.

آیا شهید بهشتی از قبل با دکتر آیت ارتباط داشت که جزو اولین کسانی بود که از او دعوت کرد؟

آیت از سال‌های خیلی دور، احتمالاً حدود سال‌های ۱۳۴۰-۴۱ با مرحوم بهشتی ارتباط داشت و بحث‌های مربوط به تاریخ نهضت ملی را این‌طور که برای من یاد می‌کرد با ایشان در میان می‌گذاشت. در بعضی از قسمت‌ها دیدگاه‌های مختلفی داشتند، ولی به هر حال اوضاع نهضت ملی ایران بسیار پیچیده بود و من به جرئت می‌توانم بگویم هنوز هم مسائل نهضت ملی ایران آن‌چنان که باید حتی برای اهل فن هم شناخته نشده است، بنابراین در آن زمان این یک امر طبیعی بود، ولی ارتباطات اندیشه‌ای و عاطفی بین آنها وجود داشت و از این جهت بود که با تشکیل حزب، فعالیت تنگاتنگی را با هم آغاز کردند.

در بدو تشکیل حزب، آیت در ایجاد نهادهای مرتبط به حزب و سر پا شدن این تشکل چقدر نقش داشت و چقدر برای آن وقت می‌گذاشت و چه امیدهایی به آن بسته بود؟

کلاً حزب جمهوری اسلامی نهاد و اصلی بود که از دوران نهضت ملی ایران گرفته شده بود. در دوران نهضت ملی، حزب زحمتکشان حزب مورد تأیید آیت‌الله کاشانی بود و عمدتاً گروه‌های مذهبی این حزب را بر پا کرده بودند. گرچه افراد نفوذی هم مثل توده‌های سابق به انگیزه منحرف و متلاشی کردن این حزب وارد آن شده بودند، اما پایه و اساس حزب زحمتکشان اندیشه‌های مذهبی بود، به همین جهت شعار این حزب این آیه قرآن «نصر من الله و فتح قریب» بود که روی بیانیه‌ها و پرچم حزب نقش بسته بود، بنابراین این روحیه مذهبی در حزب وجود داشت

بودم، در این باره چندان اطلاعی نداشتم.
انجا که بودید با ایشان ارتباطی داشتید؟

موقعی که من در فرانسه بودم، ایشان یک سال به پاریس آمد و به دانشکده پاریس شماره ۱۰ که اسمش دانشگاه نانته است، رفت و برای اینکه دوره دکترایش را بگذرانند، در آنجا ثبت‌نام کرد و تا حدی هم کارش را شروع کرد، ولی چون دبیر آموزش و پرورش بود و در دانشکده علوم قضائی قم هم تدریس می‌کرد، ناچار شد موقتاً به ایران برگردد تا بتواند کارهایش را جمع و جور کند و برای ادامه تحصیل به پاریس برود، ولی جریانات انقلاب پیش آمد و درگیر این رویدادها شد.

قبل از اینکه وارد بحث‌های مربوط به حزب شویم که فصل جداگانه‌ای است، شاهدهیم که هر چه انقلاب رو به پیروزی می‌رفت، شهید روی قدرت گرفتن جریان‌های موسوم به ملی‌گرایان حساس‌تر می‌شد و معتقد بود به هیچ‌وجه نباید به اینها مجال و میدان داده شود. این حساسیت از چه چیزی نشئت می‌گرفت و چگونه این حساسیت را به رهبران انقلاب منتقل می‌کرد؟

گروهک‌هایی که به سیاست‌های خارجی وابستگی داشتند، همیشه در ایران صاحب امکانات گسترده‌ای در روزنامه‌ها و جمعیت‌ها بوده‌اند و هر وقت کشور به صورت استبدادی اداره می‌شد، اینها مشغول کار و زندگی و کسب و کار خودشان بودند. فرض کنید دکتر سنجابی که خود را یکی از سران گروهک جبهه ملی می‌دانست، به‌قدری روابطش با رژیم شاه نزدیک بود، با اینکه استاد دانشکده حقوق بود، ولی از وزارت علوم حقوق دریافت می‌کرد، ضمن اینکه کاری هم انجام نمی‌داد. یکی از دوستانم خاطره‌ای را در این باره تعریف می‌کرد که او چگونه هم از دانشکده حقوق و هم از وزارت علوم حقوق می‌گرفت! غرض این است که هر وقت در کشور مردم در سایه مبارزه، تلاش، کوشش و

تجربه نهضت نفت باعث شد در جریان انقلاب و نظامی که باید به وجود بیاید، اندیشه تشکیل یک حزب نیرومند در ذهن پیشگامان این جریان اتفاق بیفتد. آیت هم بسیار به این فکر پایبند و معتقد بود که در برابر گروهک‌ها که پایگاهی در جامعه ندارند، باید حزب نیرومندی به وجود بیاید که در حقیقت از اندیشه‌های ملی و ایرانی تبعیت کند. آیت تلاش زیادی برای سرمایه‌گذاری روی این حزب انجام داد، اما با چالش‌هایی که هیچ‌وقت در تاریخ ایران متوقف نشد، روبرو بود.

از خودگذشتگی فضای سیاسی به وجود می‌آوردند، اینها بلافاصله بر سر این سفره حاضر می‌شدند و دنبال این بودند که این مسیر را از راه طبیعی خود خارج کنند. به عبارت دیگر، اینها نه طرفدار آزادی هستند و نه طرفدار حکومت قانون. بهترین نمونه‌اش دوران مصدق است که بزرگ‌ترین صدمه به آزادی و حکومت قانون در کشورمان در آن دوران زده شد. آیت بیش از همه

ظاهراً شما خاطره‌ای از گفتگو با آقای مطهری دارید و ایشان به شما گفته بودند که امام هم از این بساطی که سر قبر مصدق گرفتند ناراضی بودند.

بله، این هم داستان مهمی بود، چون ترور شخصیت آیت‌الله کاشانی در سال ۳۲ چنان گسترده و شگفت‌انگیز بود که همان طور که گفتیم عامه مردم فریب خورده بودند و این وضعیت تا حتی سال‌های بعد از انقلاب ادامه داشت؛ بنابراین روحانیون قدرت و جرئت این را نداشتند که به دفاع از آیت‌الله کاشانی بپردازند، ولی مرحوم مطهری این شهامت، آزادی و درک صحیح را از تاریخ داشت و در آن زمان کمک بزرگی کرد که مراسم بزرگداشت آیت‌الله کاشانی در ۲۳ اسفند برگزار شود و این جمله او را فراموش نمی‌کنم که گفت: «روحانیت باید بداند که تجلیل از آیت‌الله کاشانی باعث احترام به روحانیت و شخصیت روحانیت در کشور می‌شود».

نقش حزبی آیت بسیار مهم است و جای سؤال دارد. دکتر آیت به‌رغم اینکه عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود و عملاً از تئوریسین‌های حزب محسوب می‌شد، چندان به تصمیمات حزبی پایبند نبود و اگر جایی احساس می‌کرد تصمیم حزب مطابق نظرش نیست، بلادرنگ بر اساس نظر خودش عمل می‌کرد که امر نامتعارفی است. مثلاً خود شما به‌طور مشخص در دوره اول ریاست جمهوری برای کاندیداتوری آقای بهشتی تلاش می‌کردید و آن داستان پیش آمد و ایشان کاندید نشد، حزب جلال‌الدین فارسی را آورد که آن هم به ترتیبی رد شد، بعد حبیبی را آوردند و در لحظات آخر حزب از حبیبی حمایت کرد. با وجود این، آیت رفت و کاندید شد، یعنی برای خودش مستقل بود و این موجب ناخشنودی بعضی از اعضای حزب شد. البته مورد دیگر تصمیم اعضای حزب برای وزارت خارجه میرحسین موسوی بود که باز هم دکتر آیت گفت من به هیچ وجه به این قضیه پایبند نیستم و هر بلایی بیاید من آن روز می‌روم و در مجلس نطق می‌کنم. این رفتارها چگونه با التزام حزبی جور در می‌آید؟ آیا خود شما بدان اعتقاد داشتید؟

در جریان تشکیل مجلس خبرگان، آیت را از اصفهان کاندیدا کردند و ایشان نقش خیلی بارزی در مجلس خبرگان ایفا کرد، یا در انتخابات دوره اول مجلس که ایشان مجدداً انتخاب شد و در مجلس هم نقش مؤثری داشت، بنابراین می‌توانم بگویم که آیت تا حدود زیادی در مرکزیت تفکر و اندیشه‌های سیاسی و حزبی در سال‌های اولیه انقلاب قرار داشت و از همین رو توانست به معنی واقعی تأثیر گذار باشد.

پیروزی انقلاب هم این تحریف شخصیت ایشان ادامه پیدا کند. شادروان دکتر بهشتی با قطب‌زاده که آن موقع رئیس سازمان صدا و سیما بود گفتگو کرد. قطب‌زاده به من تلفن کرد و گفت: «من یک ساعت وقت تلویزیون را به شما می‌دهم»، در حالی که من شخصاً دنبال این نبودم که خردم صحبت کنم. ترجیح می‌دادم جریان آیت‌الله کاشانی و مصدق یک جریان شخصی نباشد. آیت که در این زمینه اطلاعات فراوانی داشت، داوطلب شد تا در این برنامه شرکت کند. در منزل ما نطقش را آماده کرد و در سیما سخنرانی بسیار جالبی را عرضه کرد که مورد توجه مردم قرار گرفت.

خاطرم هست بخش‌های زیادی از اعلامیه‌های آیت‌الله کاشانی را در تلویزیون خواند که برای مردم خیلی شگفتی‌ساز بود که مشابهتی بین رویدادهای آن دوران و وقایع سال ۵۷ مشاهده می‌کردند. به هر حال این هم تجربه‌ای بود. البته گروهک‌ها یک ساعت سخنرانی آیت در تلویزیون را تحمل نکردند و سیل تهمت‌ها و تبلیغات را علیه وی در روزنامه‌های خود آغاز کردند. این نشان می‌دهد که این گروهک‌ها که ادعای آزادی و اصلاح‌طلبی می‌کنند، تحمل عقاید دیگران را حتی در حد یک بحث تاریخی هم ندارند. البته آیت هم در مقام پاس‌خگویی به آنها بر آمد و چون دستش پر و دست آنها خالی بود، همیشه پیروزی با آیت، یعنی پیروزی با حقیقت و واقعیت‌های تاریخی بود.

از آیت‌الله کاشانی که در آن زمان رئیس مجلس بود، درخواست کردند مذاکرات مجلس از رادیو پخش شود. آیت‌الله کاشانی هم در سندی که وجود دارد، بی‌درنگ به مصدق نامه‌ای نوشت و از او خواست مذاکرات مجلس را از رادیو پخش کنند. در حقیقت این امر تحول زنده‌ای است که در سال ۳۲ انجام شد.

برای اطلاع‌رسانی سیاسی...
جالب اینجاست که مصدق و تشکیلات بهانه آورد و گفت، امکانات رادیویی ما اجازه پخش مستقیم مذاکرات مجلس را نمی‌دهد که البته این یک بهانه بود و من در یکی از سرمقاله‌های یکی از روزنامه‌ها، دیدم که ابوالحسن عمیدی نوری آنالیز جالبی کرده و گفته که این یک دروغ و دست‌انویز است، والا امکانات رادیو آن چنان پیچیده نیست که نتواند به مجلس بیاید و مذاکرات آن را منعکس کند.

چطور جاهای دیگر می‌توانست برود و اینجا نمی‌توانست!

در آن زمان تنها کاری که مصدق سرانجام کرد این بود که موافقت کرد صورت جلسات مذاکرات مجلس ضبط و در رادیو بازپخش شود که این امر، هدف اصلی را تأمین نمی‌کرد، ولی در مورد همین قضیه هم یک یا دو جلسه بیشتر از رادیو پخش نشد و چون پخش این مذاکرات از رادیو به زیان برنامه‌های بیگانگان بود، عملاً مجلس را تعطیل کردند، به این صورت که در خرداد و تیر سال ۳۲ طرفداران مصدق جلسه مجلس را ترک می‌کردند و مجلس را از اکثریت می‌انداختند، بنابراین ادامه مذاکرات متوقف می‌شد. این تجربه باعث شد اصل ۱۷۵ وارد قانون اساسی شود. در این اصل دو نکته آمده است: اول اینکه باید مذاکرات به‌طور مستقیم از رادیو پخش شود که از اول انقلاب تا به حال با همه کاستی‌هایی که کار رسانه‌های ما دارد، یک نقطه مثبت بود. نکته دوم این بود که صدا و سیما را از کنترل دولت خارج کردند. در حقیقت این دستاوردی بود که آیت کارگردانی آن را به دلیل تجربه‌ای که از دوران نهضت ملی داشت، کرد.

از جمله سدشکنی‌هایی که آیت پس از انقلاب کرد، همان رویکرد انتقادی به مصدق بود که در تلویزیون کلید زد و بعد از آن برنامه‌های تلویزیونی زیادی هم از آن تقلید شد. خاطره آن جریان چه بود؟

بله. آن جریان هم از نظر تاریخی جریان مهمی است. گفتند در تلویزیون بازتاب‌هایی داشت و صدای آنها را هم در آورد.

درست است. در ۱۴ اسفند گروه هواداران مصدق لشکرکشی و از شور و هیجان مردم بهره‌برداری کردند و جمعیت طرفداران انقلاب را به احمدآباد کشاندند. در آنجا سخنرانی‌هایی هم کردند که این سخنرانی‌ها هم ثبت شد و تا حدی نشان‌دهنده گرایش‌های کسانانی بود که در آن جلسه سخنرانی کردند. البته جریانی که آن زمان در احمدآباد اتفاق افتاد، نوعی فریب افکار عمومی بود و برای خیلی‌ها خوشایند نبود. از این جهت این فکر مطرح شد که برای آیت‌الله کاشانی هم برنامه‌ای در تلویزیون بگذارند. در این زمینه با مرحوم آقای دکتر بهشتی صحبت کردم و گفتیم آیت‌الله کاشانی با این سوابق طولانی که در تاریخ مبارزات ایران داشته است، در دوران نهضت ملی ایشان را سانسور و ترور شخصیت کردند، نباید اجازه داده شود در دوران



ببینید اصولاً حزب یک جریان استبدادی نیست. حزب یک جریان اندیشه و افکار گروهی است که در محوری گرد می‌آیند و مجموعه‌ای از برنامه‌های سیاسی را پیش می‌برند. غالباً در احزاب گرایش‌های گوناگونی وجود دارد. اگر شما مثلاً تجارب حزبی را در فرانسه یا انگلستان ببینید، مکرراً به چنین نتایجی برخورد می‌کنید. مثلاً در حزب سوسیالیست فرانسه مکرر دیده شده است که گروهی از اعضای برجسته حزب با تصمیم اکثریت هماهنگی نشان نمی‌دهند و راه مستقلى را در پیش می‌گیرند یا در حزب کارگر در انگلستان در شرایطی که تونی بلر، نخست‌وزیر انگلستان و نخست‌وزیر منتخب حزب کارگر بود، گروهی در برابر او ایستادند و او را وادار کردند که از نخست‌وزیری استعفا بدهد، بنابراین در جریان احزاب غالباً باید گرایش‌های مختلف فرصت

اندیشه‌ها و اقدامات آیت ابتکارات شخصی او بود و در جامعه هم پذیرفته می‌شد. به دلیل اینکه او از یک خانواده مذهبی بود و در حزب جمهوری هم وجهت داشت و مورد علاقه عموم مردم بود، زمینه انتخاب او به وجود آمد، در حالی که گروهک‌ها و حتی گروهک‌های وابسته به جبهه ملی پایگاهی نداشتند. اینها غالباً به وسیله امکانات رسانه‌ای و یا به دلیل زد و بندهای سیاسی حرفشان را می‌زدند.

ابراز وجود داشته باشند.

در این میان تعهد حزبی چه معنائی پیدا می‌کند؟

تعهد حزبی عموماً به اعتقادات، باورها و اندیشه‌هایی که افراد حول محور آنها گرد آمده‌اند، مربوط می‌شود. در مورد انتخابات دوره اول ریاست جمهوری باید نکته‌ای را به شما بگویم که شاید تا به حال گفته نشده است و آن اینکه در دوره اول ریاست جمهوری و پس از کنار رفتن آقای فارسی نامزد اصلی حزب، فردی از نزدیکان به شخص بازرگان و نهضت آزادی نامزد ریاست جمهوری شده بود و عده‌ای هم در حزب به دلیل اینکه شناخت واقعی از او نداشتند، جریانی را برای حمایت از او به وجود آوردند. این جریان را عمدتاً میرحسین موسوی کارگردانی می‌کرد. او عملاً روزنامه حزب جمهوری اسلامی را به ارگان گروهک نهضت آزادی تبدیل کرده بود. در چنین شرایطی حسن آیت هم برای خود این حق را قائل بود که نامزد انتخابات ریاست جمهوری شود. اتفاقاً در آن دوره جاذبه سخنرانی‌هایی که در تلویزیون کرد، بسیار زیاد بود و از همه نامزدها گیرائی بیشتری داشت. البته یک مقدار تحت فشار عده‌ای از دوستان، آن هم به خاطر اینکه وحدت حزب حفظ شود، از نامزدی انصراف داد، ولی این کارش به اعتقاد من اشتباه بود. من اعتقاد داشتم که او باید تا آخر این راه را ادامه می‌داد تا مردم فرصت پیدا کنند می‌داد به گرایش‌های مختلف رأی بدهند. به‌ویژه که آن زمان روی بنی‌صدر سرمایه‌گذاری کرده و از او یک شخصیت کاذب ساخته بودند و آیت هم رقیب واقعی او بود. به نظر من آن جریان در جای

خود اصالت داشت و تخلفی از مرام و اصول حزبی هم تلقی نمی‌شد.

بسیاری از کسانی که در سال‌های اخیر نوعی فرافکنی می‌کنند، می‌گویند دکتر آیت به نمایندگی از دکتربقائی برای از میدان به در کردن ملیون، ولایت‌فقیه را به هر ترتیبی که بود در قانون اساسی گنجانند تا دکتربقائی از این طریق با مخالفین خود که ملیون و مصدقی‌ها بودند تسویه حساب کند، چون می‌دانست با آمدن ولایت‌فقیه و تضاد و تضادمی که بین اندیشه ولایت‌فقیه و حامیانش با مصدق و مصدقی‌ها وجود داشت، آنها حذف خواهند شد و خودش و روحانیون می‌ماند و روحانیون را به ترتیب دیگری حذف می‌کرد و مجدداً قدرت را به دست می‌گرفت. عیار این انگاره را چقدر می‌دانید؟

اینها داستان‌سرایی است و غالباً گروهک‌هایی که منزوی هستند و همیشه می‌خواهند بر حقایق سرپوش بگذارند و در فضای سیاسی کشور گرد و غبار ایجاد کنند، این روش‌ها را در پیش می‌گیرند و عموماً برای ایجاد ابهام در شخصیت آیت این کار را می‌کردند. والا دکتربقائی اصلاً در جریان انقلاب فعال نبود. آن طور که در وصیت‌نامه سیاسی خود در یک سخنرانی جالب و آزاد بیان کرده بود، ضمن اینکه با فکر ولایت‌فقیه هم موافق نبود، ولی آیت دنبال این فکر بود و این فکر و اندیشه را از شکست نهضت ملی ایران به دست آورده بود و با تمام وجود دنبال می‌کرد.

با توجه به وضعیتی که آیت‌الله کاشانی پیدا کرد، آیت دید باید برای فقیه و شخصیت مذهبی یک جایگاه قانونی پیدا کند که آنها بتوانند به آن صورت عمل کنند.

دقیقاً این واقعیت است. اندیشه‌ها و اقدامات آیت ابتکارات شخصی او بود و در جامعه هم پذیرفته می‌شد. به دلیل اینکه او از یک خانواده مذهبی بود و در حزب جمهوری هم وجهت داشت و مورد علاقه عموم مردم بود، زمینه انتخاب او به وجود آمد، در حالی که این گروهک‌ها و حتی گروهک‌های وابسته به جبهه ملی هم پایگاهی نداشتند. اینها غالباً به وسیله امکانات رسانه‌ای و یا به دلیل زد و بندهای سیاسی حرفشان را



تیر ۱۳۵۹، نطق آیت‌الله شهید در مجلس شورای اسلامی.

می‌زدند و وقتی یکی از آنها به قدرت می‌رسید، تمام تلاششان را می‌کردند که گروهشان را وارد قدرت کنند، ولی آیت با اندیشه سیاسی خاص خود وارد صحنه سیاسی شد و برای عقاید و اندیشه‌های خودش بیش از هر چیز ارزش قائل بود. او مطلقاً دنبال مقام و پست دولتی و این مسائل نبود؛ نه قبل از انقلاب او به پستی دسترسی پیدا کرد و نه بعد از انقلاب به فکر گرفتن پست دولتی بود.

از جمله مستندات این افراد، پیشنهادی است که به اسم حزب زحمتکشان به مجلس خبرگان رسیده بود، چون هر یک از گروه‌ها در تدوین قانون اساسی پیشنهادهای خودشان را می‌دادند، اما ظاهراً افراد از این نکته مطلع نیستند یا خودشان را به غفلت می‌زنند که پیشنهادی که به اسم حزب زحمتکشان داده شده بود، از طرف جریان انقلابی یا حزب‌اللهی یا دخیل در انقلاب حزب زحمتکشان بود، نه پیشنهادنامه دکتربقائی!

من الان خاطر من نیست دقیقاً آن پیشنهادها چه بودند، ولی تا جایی که حافظ‌ام یاری می‌کند، شاید خود حزب دکتربقائی و افرادش چنین پیشنهادهایی را دادند و باید الان این پیشنهادها وجود داشته باشد. یک جریان سیاسی مثل حزب دکتربقائی مجاز بود تا نظراتشان را مطرح کند، ولی یقین دارم آیت در جریان آن پیشنهادها نبود. او دنبال مسیر خودش و چهارچوب فعالیتش در حزب جمهوری اسلامی بود.

خود شما چقدر مذاکرات مجلس خبرگان را پیگیری می‌کردید و شهید آیت در پیگیری بعضی از اصول تا چه حد با شما مشورت می‌کرد؟ احياناً خاطراتی از نقش وی در روزهای مجلس خبرگان دارید؟

در آن زمان جریان مجلس خبرگان جریانی مهم و بیشتر تحت تأثیر فضای سیاسی موجود ناشی از انقلاب بود. البته راجع به قانون اساسی عقاید و باورهای دیگری داشتم که هنوز هم دارم. همیشه اعتقاد این بوده است که قانون اساسی باید یک سند پایدار و مبتنی بر اصول پذیرفته شده جهانی از قبیل اصل تفکیک قوا، اصل انتخابات آزاد و استقلال قوه قضائیه باشد. این اصول تا حدودی وارد قانون اساسی شد، و به هر حال این محصول فکر مجلس خبرگان و در جای خود مثبت و قابل احترام بود.

در دوران حضور آیت در مجلس شاهد مبارزه بسیار نفس‌گیر بین او و بنی‌صدر بودیم؛ آن هم در شرایطی که بسیاری از دوستان حزبی که از مخالفین بنی‌صدر هم به‌شمار می‌رفتند، چنین رویارویی را با بنی‌صدر به مصلحت نمی‌دانستند و به آن شدت و صراحت برخورد نمی‌کردند. ایشان هم هر فرصتی را برای بیان دیدگاه‌هایش مغتنم می‌شمرد. داستان آن نوار معروف از مصادیق آن بود. به نظر می‌رسید ایشان هم در این زمینه بسیاری از الزامات حزبی را رعایت نمی‌کرد، چون به نظر می‌رسید حزب بعد از روی کار آمدن بنی‌صدر بنا داشت (از رفتار آقای بهشتی معلوم بود) تا مدتی به او فرصت بدهد که خودش را نشان بدهد و این را به صلاح نمی‌دانستند که از فردای روی کار آمدن بنی‌صدر تویخانه برقرار شود، اما آیت گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود و در مجلس حملاتی را به بنی‌صدر شروع کرد. او در بنی‌صدر چه دیده

وحشتناکی رخ داده بود در دلهره به سر می بردند. آن شب به منزل مرحوم آیت تلفن کردم، تلفنش جواب نمی داد. از اخباری که از حزب جمهوری اسلامی می رسید، چنین برداشت می شد که بسیاری از اعضای حزب شهید شده اند. تا صبح کسی نمی دانست واقعیت ها چیست. به تدریج اخبار منتشر شد. صبح زود روز ۸ تیر مجدداً به منزل آیت تلفن کردم، خود ایشان گوشی را برداشت. برای من جای خوشحالی بود که متوجه شدم ایشان زنده است. همان روز دیداری با او کردم و جریان رویداد شب گذشته را در محل شورای مرکزی حزب تعریف کرد. در آن جریان اختلاف نظر بر سر نامزدی میرحسین موسوی بود که ایشان ایستادگی کرده بود. آن طور که ایشان تعریف می کرد، پاره ای از اعضای حزب هم در این زمینه با او همفکری نشان دادند.



مثلاً؟ از جمله شهید عباس پور که متأسفانه همان شب در جریان آن انفجار ناجوانمردانه ای که در حزب روی داد به شهادت رسید. متأسفانه حافظه ام یادآوری جزئیات آن شب یاری نمی کند، اما ایشان جریان دقیق

برایم جای تأسف بود که چنین شخصیتی که آغاز شکوفایی و باروری او بود و می توانست وزنه نیرومندی برای کارهای سیاسی در کشور باشد، به ویژه نقش مؤثری که در مجلس می تواند داشته باشد، با آن ترور ناجوانمردانه از دست ملت ایران گرفته شد. در جریان تشییع و خاکسپاری او در بهشت زهرا سخنرانی ای کردم که نمی دانم در جایی ضبط شده است و وجود دارد یا نه؟

این جلسه را برایم تعریف کرد. آخرین دیداری که با آیت داشتید، کی بود و آخرین خاطره ای را که از ایشان دارید، بفرمائید. آیت چهل روز بعد از رویداد ۷ تیر به شهادت رسید. در این چهل روز چند دیدار با او داشتم. یادم هست بعد از اینکه از لاهه برگشته بودم، دیداری با مرحوم رجائی داشتم و گزارشی از چند و چون جریان دیوان داوری با ایشان در میان بگذارم. در همین محل نخست وزیری با ایشان دیدار کردم.

با آیت؟ بله. اتفاقاً همین بحث هم مطرح شد که ایشان در تأیید من گفت در جلسات حزب مطالبی را مطرح کرده بودند و نمی خواهم وارد بحث و جزئیاتش شوم، چون به خودم مربوط می شود. دیدارهای دیگری هم با ایشان انجام دادم و برایم جای تأسف بود که چنین شخصیتی که آغاز شکوفایی و باروری او بود و می توانست وزنه نیرومندی برای کارهای سیاسی در کشور باشد، به ویژه نقش مؤثری که در مجلس می تواند داشته باشد، با آن ترور ناجوانمردانه از دست ملت ایران گرفته شد. در جریان تشییع و خاکسپاری او در بهشت زهرا سخنرانی ای کردم که نمی دانم در جایی ضبط شده است و وجود دارد یا نه؟ ■

می گویند «آدم مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد»، چون آیت شناخت ریشه داری از رویدادهای نهضت ملی ایران داشت و از نقش اینها در برنامه ریزی و نفوذ در جامعه ما آگاهی کامل داشت، متوجه بود که این جریان در شخص مصدق خلاصه نشده است، بلکه جریانی است که تکرار می شود؛ به ویژه در جریان بحث هایی که در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی انجام می شد، عملاً وابستگی میرحسین موسوی به تفکر مصدق و آن گروه آشکار شده بود، بنابراین آیت در این زمینه هم خطری را پیش بینی می کرد. باید به این نکته توجه داشت که سیاست کلی غربی ها این است که مهره های خودشان را در پست های کلیدی منصوب می کنند. اینها که در سطح جامعه قدرت و نفوذی ندارند، ولی وقتی مهره هایشان را در پست های کلیدی، سازمان ها، دولت و مجلس جاسازی کردند، می توانند جریان ها را به سمت اهداف خودشان منحرف کنند، بنابراین جامعه ما باید همیشه در این زمینه در حال هشدار به سر ببرد و هیچ فکر انحرافی را تحمل نکند. از این رو آیت در آن زمان به این نکته رسیده بود که وقتی بساط بنی صدر جمع می شود، مهره های دیگری وارد صحنه می شوند و آیت در یکی از سخنرانی هایی که در روزنامه اطلاعات انجام داد و چاپ هم شد، این قضیه را به خوبی تشریح کرده است، بنابراین باید بگوئیم او در شناخت میرحسین موسوی نقش پیشگام را داشت و از همان هنگام هم ولو اینکه با احتیاط با او برخورد کرد، به وزارت خارجه او روی خوش نشان نداد و موافقت نکرد، اگر چه عده ای او را برای این پست نامزد کرده بودند.

ظاهراً همان روز ۷ تیر مشاجره ای بین ایشان و برخی از سران حزب در گرفته بود و قبل از شبی که حزب منفجر شد، داستان با دکتر آیت محل بحث بود. آیا شما در این باره خاطره ای دارید؟ مدتی بود که در جلسات حزب حضور نمی یافتم، ولی شبی که انفجار اتفاق افتاد، همه از اینکه چنین حادثه

بود که به رغم این انتقادات و تمام مشکلاتی که سر راهش قرار می گرفت، کار خودش را انجام می داد؟ باید قدری شخصیت ها را با توجه به شرایط روز تجزیه و تحلیل کنیم، ولی امروز برای تجزیه و تحلیل کردن خیلی دیر است. در اوضاع و احوال سیاسی، فردی که می خواهد پیشگامی نشان بدهد، باید تیزی داشته باشد و از قضا و فرصت ها استفاده کند و تصمیم به موقع بگیرد. اولاً بنی صدر برخلاف تظاهراتی که می کردند و لقب دکترائی که به او می دادند و کتاب های پی سر و تهی که نوشته بود، فرد بی سواد بود. او کلاً در مدت طولانی که در فرانسه بود، حتی نتوانسته بود یک مدرک فوق لیسانس بگیرد، چه برسد به مدرک بالاتر! ثانیاً او وابستگی ریشه داری به سیاست های خارجی داشت و به نظر من حضور طولانی مدت او در کشورهای خارجی، بدون حمایت و پشتیبانی مالی این کشورها امکان پذیر نبود. اگر به او فرصت داده می شد، می خواست راه مصدق را دنبال کند و عملاً این نیت خود را بروز داد. در جریان ۱۶ اسفند ۱۳۵۹ در عمل از جریان کلی مردم فاصله گرفت، اما آیت او را شناخته بود و به بی لیاقتی او در اداره جنگ پی برده بود و این حق را برای خود قائل بود که نقش اپوزیسیون را بازی کند. این با مرام حزب هم ناسازگار نبود، چون سران حزب هم چندان اعتقادی به بنی صدر نداشتند.

بله. آن اوایل سکوت می کردند. ولی اگر زمان می گذشت و او در موقعیت حساس فرماندهی کل قوا و با داشتن امکانات ریاست جمهوری باز می توانست کشور را همان طور بلا تکلیف نگه دارد، کشور از نظر امنیت نظامی در معرض خطر قرار می گرفت. او اگر آدم لایقی بود، نیروهای نظامی را از مناطق جنگی به مرکز منتقل نمی کرد و زمینه پیشرفت ارتش عراق را فراهم نمی آورد. نباید فراموش کرد که در دوران رژیم شاه، صدام حتی در خیال خود هم فکر تجاوز به ایران را نمی پروراند، ولی با اخلاقی که بنی صدر و گروهی از افراد مشکوک در اوضاع نیروهای مسلح ایران در مناطق مرزی به وجود آوردند، شیرازه ارتش را از هم پاشیدند و اندیشه تجاوز را در اذهان عراقی ها پرورش دادند. همه اینها خطراتی بود که امنیت کشور را تهدید می کرد و لازم بود هر چه زودتر بساط او برچیده شود، بنابراین باید بگوئیم آیت در این زمینه فکر درستی داشت و در پیشگامی مخالفت با بنی صدر، کار منطقی و درستی انجام داد.

یکی از مسائلی که در حزب بازتاب زیادی پیدا کرد، مخالفت آیت با وزیر خارجه شدن میرحسین موسوی بود که این برای خیلی ها در حزب قابل قبول نبود و منشاء اختلافات گسترده ای شد. البته قبلاً اصطکاک آیت و موسوی در جریان اختلاف نظری که در نحوه اداره روزنامه جمهوری اسلامی داشتند، آشکار شده بود، چون ظاهراً آیت نامه ۲۷ مرداد آیت الله کاشانی را در روزنامه جمهوری اسلامی چاپ کرد و فردای آن میرحسین موسوی نوشت، ایشان نظرات خود را گفته و این نظر روزنامه نیست. آیت به موسوی به عنوان نماد یک جریان نگاه می کرد. به نظر شما چرا در صورتی که جامعه شناختی از موسوی نداشت و بسیاری از چهره های باوجه هم از او حمایت می کردند، باز هم آیت در مخالفتش با او استوار بود؟



به تمام معنا مؤمن و هدفدار بود

«بینش و سلوک سیاسی شهید آیت»

در گفت و شنود شاهد باران با مهندس احمد کاشانی

و انگیزه دارد. او آدمی به تمام معنا مؤمن و هدفدار بود که بعدها این ویژگی ظهور بسیار برجسته‌ای پیدا کرد؛ اما اینکه پرسیدید رابطه ما از چه مقطعی جدی‌تر شد، من در سال ۵۱ یک محکومیت و بازداشت داشتم که از مهر ۵۱ تا آخر اسفند همان سال طول کشید.

علت دستگیری شما چه بود؟

فعالیت‌های دانشجویی آن سال‌ها و خواندن کتاب امام حسین (ع) احمد رضائی...

راه حسین (ع)...

اسمش راه حسین (ع) بود، اما آن موقع می‌گفتند کتاب امام حسین (ع) که به صورت پلی‌کپی بود. در دانشکده، یکی از دوستان این پلی‌کپی را داده بود و خواننده و درباره‌اش صحبت کرده بودم و به خاطر همان قضیه دستگیر شدم. از زندان که بیرون آمدم، رفت و آمدم با مرحوم آیت بیشتر شد.

چرا؟

چون می‌خواستم بیشتر در جریان مسائل سیاسی و مبارزات قرار بگیرم و قضایا را دنبال کنم و ایشان یکی از افراد مطلع و شاخص و با انگیزه و با روحیه و معتقد به مبارزه بود. در سال ۵۲ به سربازی رفتم. دوره آموزشی را در پادگان فرح‌آباد گذراندم و قرار شد برای دوره افسری، به مرکز پیاده شیراز بروم و با ایشان رفت و آمد و گفتگو داشتم.

درباره فعالیت‌هایش در ارتش هم صحبت می‌کرد یا حرف‌هایتان فردی بود؟

فردی بود، البته ایشان می‌گفت که فکر و تز و راهش چیست و از مسئله ورود افسرها به ارتش حرف می‌زد، منتهی درباره اینکه با چه کسانی صحبت کرده و چه کسانی در این مسیر قرار گرفته‌اند، صحبتی نمی‌شد. من هم خودم کنج‌کاوی نمی‌کردم. آن شش ماهه زندان این فایده را برآیم داشت که بدانم آدم

در دوره نوجوانی می‌خواستم بیشتر در جریان مسائل سیاسی و مبارزات قرار بگیرم و قضایا را دنبال کنم و ایشان یکی از افراد مطلع و شاخص و با انگیزه و با روحیه و معتقد به مبارزه بود. در سال ۵۲ به سربازی رفتم. دوره آموزشی را در پادگان فرح‌آباد گذراندم و قرار شد برای دوره افسری، به مرکز پیاده شیراز بروم و با ایشان رفت و آمد و گفتگو داشتم.

نباید بیخودی دنبال اطلاعاتی باشد که نمی‌خواهد از آنها استفاده کند. صرف گردآوری اطلاعات به چه دردی می‌خورد؟ شاخصه اصلی رفت و آمدهای ما این بود که آیت به دوره انتقال فکر می‌کرد، به این معنی که با توجه به اینکه نهضت ملی واقع شد و به توفیقاتی هم رسید، اما ادامه پیدا نکرد، علل آن را دقیقاً بررسی کرده و همیشه نگران مهره‌های بدلی در صحنه بود، به همین دلیل با اینکه صحبت نفوذ در ارتش و آماده کردن سلسله نیروها بود، اما من معتقدم هر کسی که می‌گوید آیت دنبال مبارزه مسلحانه بود، برداشت درستی از رویکرد او ندارد. این موضوع، گوشه‌ای از ذهنش را تشکیل می‌داد، ولی نکته‌ای که عمده ذهنش را پر کرده بود، این بود که قدرت‌های سیاسی به این سادگی‌ها نمی‌گذارند ملت حاکمیت پیدا کند و به همین دلیل باید با تدبیر و آرامش و در طول زمان به فکر ایجاد نهادهای اصیل برای حفظ حاکمیت ملت بود.

یادم هست ۶ ماهه آموزشی من که تمام شد، در اواخر سال ۵۲ یا اوایل ۵۳ می‌خواستم به کرمان بروم. باید این نکته را هم ذکر کنم که چون سابقه سیاسی داشتم، به من درجه افسری ندادند و مرا با همان سردوشی دانشجویی به پادگان سراسیاب در کرمان فرستادند. وقتی به آنجا رفتم، دیدم تقریباً همه کسانی را که سابقه سیاسی داشتند، مثل تبعید شده‌ها به آنجا فرستاده‌اند. در آنجا بودم که حدود ۴۰ روز یا ۲ ماه بعد دوباره مرا گرفتند (سال ۵۳) و به زندان فرستادند که این دوران تا انقلاب طول کشید.

درآمد

تأثیر بارز شهید آیت در کسانی که در پی مبارزات اصیل و بی‌سر و صدا بودند، از نکات جالب شیوه‌های مبارزاتی تاریخ معاصر ایران است. او که بزرگ‌ترین اقدامات را با کمترین جلوه‌های بیرونی انجام می‌داد، هرگز با بی‌فکری خود و دیگران را به خطر نینداخت و با درایت بسیار از مهلکه‌های رژیم طاغوت جان به در برد. در این گفتگو گوشه‌هایی از این شیوه‌ها تبیین شده‌اند.

اولین بار شهید آیت را چگونه شناختید و چه ویژگی‌های شخصیتی بارزی را در او مشاهده کردید؟

من اولین بار ایشان را در منزل آیت‌الله کاشانی دیدم. فکر می‌کنم داشتند با برادرم، دکتر باقر از منزل به طرف مسجد می‌رفتند، چون منزل و مسجد به هم نزدیک بود. من ۹، ۱۰ سال بیشتر نداشتم و آن چیزی که یادم هست، این است که مرحوم آیت را دیدم که لباس ارزان قیمت و ساده‌ای به تن داشت و کفش معمولی که پاشنه آن را خوابانده بود و مرتب با اخوی ما حرف می‌زد. احساس می‌کردم با شور و هیجان خاصی حرف می‌زند. اینکه چه می‌گفتند و چه می‌شنیدند، از کجا آمده بودند و به کجا می‌رفتند، نمی‌دانم، فقط همان لحظه عبور از در منزل را به یاد دارم.

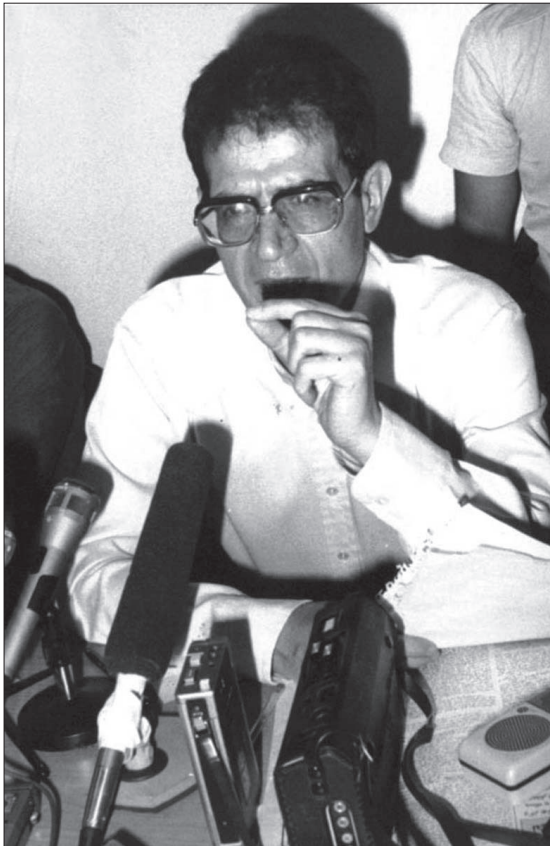
از چه زمانی دوستی و آشنائی شما جدی شد؟

در دوره دبیرستان یا اوایل دانشکده بودم (سال‌های ۴۶) که یکی دو بار ایشان به منزل قدیمی خود ما آمده بودند. در انتهای راهروی آن منزل اتاق کوچکی بود و یادم هست دکتر محمود آیت و دکتر جاسبی نشسته بود و حرف می‌زدند و من هم گاهی می‌رفتم و جای می‌بردم و حرف‌هایشان را می‌شنیدم.

یادتان هست چه می‌گفتید؟

اجمالاً یک چیزهایی یادم هست. مسائل سیاسی روز و جریاناتی که در منطقه در حال وقوع بودند و قضیه فلسطین و اوضاع داخلی و طبعاً نهضت ملی، منتهی جزئیاتش یادم نیست.

در خلال بحث‌ها سطح درک و بینش آیت را چه جور دیدید؟ چطور آدم یک لاقبائی که از شهرستان به تهران آمده بود، این بینش را کسب کرده بود؟ طبیعی است که بینش ریشه در ایمان و اعتقاد حقیقی



تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که اینها از نظر سیاسی و اعتقادی تربیت‌های ویژه‌ای داشتند. شهید آیت سعي کرد اینها را از نظر سیاسی، طرفدار امام بار بیاورد و از نظر تاریخی خط و ربط آیت‌الله کاشانی را به آنها آموزش بدهد و افراد مؤمن و معتقد مذهبی را انتخاب کند.

آیا از جلساتی که شهید آیت با آنها تشکیل می‌داد، اطلاع داشتید؟

من قبل از انقلاب، نه هیچ یک از این افراد نظامی را می‌شناختم، نه اسمشان را شنیده و نه آنها را دیده بودم. آن قدر هم از این بابت خوشحال هستم که حد ندارد، چون در زندانی که از سال ۵۳ تا سال ۵۷ رفتم و یک سال از آن را در کمیته مشترک بودم، شرایط فوق‌العاده دشواری حاکم بود و افراد زیادی پشت سر هم زبان باز کردند و مثل بلبل حرف زدند. دانستن این اطلاعات، انسان را زیر آن فشارها و آن شرایط، فرسوده می‌کرد، بنابراین هنوز هم دارم سیاسی کاری می‌کنم و می‌گویم هیچی نمی‌دانستم.

یعنی می‌دانستید؟

نه، نمی‌دانستم. می‌خواهم بگویم شرایط تا این حد بد بود و اطلاعات الکی تا این حد مضر بودند. به نظر من همیشه هم همین طور

است، یعنی کسانی که به همه جا سرک می‌کشند، برایشان مشکل‌ساز می‌شود و خیلی هم در جامعه مفید فایده نمی‌شوند. اما بعد از انقلاب کم‌کم با این دوستان آشنا شدم.

اشاره کردید موقعی که در سال ۵۳ برای سربازی به کرمان می‌رفتید، یکی از کتاب‌هایی که شهید آیت برای مطالعه به شما داد، کتاب «چه کسی منحرف شد؟» دکتر بقائی بود و حال آنکه برحسب اسناد و مدارک، دکتر آیت انتقادات جدی نسبت به عملکرد دکتر بقائی در حزب زحمتکشان داشت و حداقل آن نامه ۱۰۰ صفحه‌ای دکتر آیت به دکتر بقائی نشان‌دهنده این انتقادات جدی است. مضافاً بر اینکه در اواخر، دکتر آیت هر جا صحبت از حزب زحمتکشان می‌شد، از کلمه مرحوم به نشانه مردن تفکر حزب استفاده می‌کرد. بعد از انقلاب مشاهده می‌کنیم که آیت متهم به ارتباط با حزب زحمتکشان و لابی‌گری با شخص دکتر بقائی است و حتی گفته می‌شد که دکتر بقائی با ترفندهایی، نظرات خود را از طریق دکتر آیت به کرسی نشاند. واقعا ارتباط دکتر آیت با دکتر بقائی در چه حد بود؟ و این دروغ چگونه ابطال می‌شود؟

مرحوم آیت در آغاز آموزش سیاسی خود را در حزب زحمتکشان دید و رفتارهای دکتر بقائی و کاری که به عنوان رهبر یک حزب انجام داد، در تربیت سیاسی او بسیار مؤثر بود، چون مدیریت یک تشکیلات فعال حاضر در صحنه کار ساده‌ای نیست. استفاده از آن تجربیات توسط شهید مرحوم آیت غیرقابل انکار است و خودش هم هیچ وقت این را تکذیب نمی‌کرد.

شهید نامجو، جناب سرهنگ کتیبه، شهید کلاهدوز و ... هرکدام در اول انقلاب، نقش‌های ویژه‌ای را ایفا کردند. مثلاً شهید نامجو انصافاً دانشکده افسری را در اختیار گرفت و تشکیلات خوبی ساخت. خود من در اولین گزینش دانشجویی آنجا با ایشان همکاری داشتم. فکر بسیار بلندی داشت و با اینکه در اول انقلاب، تنگ‌نظری به بهانه انقلابی بودن یا واقعاً به تصور انقلابی بودن، خیلی برای خودش جا باز کرده بود، ایشان ابداً آدم تنگ‌نظری نبود. آن روزها به خصوص در امر گزینش‌ها، سئوال‌ات و حرف‌های نامربوطی مطرح می‌شد. من شخصاً از این اندیشه دور بودم. هم سن و سالم از آن بچه‌ها بیشتر بود و هم شهید نامجو می‌گفت نباید سختگیری کرد. تعبیرش این بود که ما در این دانشکده، آنها را می‌سازیم.

به نظر من اگر مرحوم آیت نگاهی به ارتش داشت، به خاطر این بود که از خود می‌پرسید اگر فردا در این مملکت انقلابی شد، مملکت را چه کسانی باید اداره کنند و نیروهای مسلح آن باید دست چه کسانی باشد؟ و واقعا همین طور هم شد و شهید نامجو بعد از انقلاب وزیر دفاع شد که متأسفانه در سقوط هواپیما کشته شد.

مکانیسم نفوذ آیت در ارتش و ارتباط‌گیری او با چهره‌های مفید و مؤثر آن چگونه بود؟

افراد سعی می‌کردند از دوره دانشکده به صورت ساده وارد ارتش بشوند. اکثر آنها و کسانی که بعدها با آنها ارتباط داشتم، بسیار جوان بودند، یعنی معلوم بود که اینها از دوره دانشجویی با مرحوم آیت ارتباط برقرار کرده بودند.

آیا اینها با انگیزه نفوذ می‌رفتند؟

موقعی که مرحوم آیت را دیدم و خداحافظی کردم که به کرمان بروم، ایشان دو تا کتاب به من دادند. یکی استیضاح دوره پانزدهم و یکی هم محاکمات دکتر بقائی در دادگاه نظامی که بعدها تحت عنوان «چه کسی منحرف شد» نشریافت. این محاکمات جالبند. در دادگاه نظامی سال ۴۰، دکتر بقائی را به بهانه از بین بردن صمیمیت نیروهای مسلح محاکمه کرده بودند! در این محاکمات، پرونده مصدق و جبهه ملی، خیلی خوب باز شد. این نشان می‌دهد که به رغم همه صحبت‌هایی که درباره مبارزات روز می‌کردیم که چه باید کرد و چه نباید کرد، ولی همه چیز به این برمی‌گشت که آخرش چه می‌شود، یعنی موضوع تحول، براندازی، نهضت، انتقال قدرت یا هر چیز دیگری، از نظر مرحوم آیت، بخش ساده قضیه بود. از نظر ایشان مرحله مهم، مرحله تثبیت و حاکمیت با وجود قدرت‌های بیگانه و مهره‌های ظاهرالصلاح آنها در داخل کشور است. این نشان می‌دهد آن چیزی که پهنه ذهن ایشان را می‌پوشاند، موضوع حاکمیت ملت بود و علی‌الاصول چنین آدمی نمی‌تواند به عملیات حاد و زودگذر دل ببندد. حتی خود من که جوان‌تر و بی‌تجربه‌تر بودم، خیلی حوصله این را نداشتم که بروم جریانات تاریخی را خیلی گسترده و عمیق مطالعه کنم. مطالعه می‌کردم، ولی نه در حد مرحوم آیت، پس نتیجه می‌گیرم که او بیشتر روی این موضوع فکر می‌کرد و به آن بها می‌داد و نمی‌توانست دلش را به این خوش کند که در جایی گلوله‌ای شلیک شود و یا کسی را از بین ببرند. خودش هم اهل این کارها نبود و به رغم چهره‌ای که از او درست کرده‌اند، شیوه مسالمت‌جویانه‌ای داشت.

عملاً به کاری هم که کرد نمی‌شود اطلاق مبارزه مسلحانه کرد، بلکه نوعی نفوذ در ارتش و خنثی‌سازی بضاعت نظامی رژیم گذشته بود.

هم می‌شود گفت خنثی‌سازی و هم اینکه این را احتمالاً از دکتر بقائی یاد گرفته بود که در دستگاه‌های مختلف با افراد به درد بخور ارتباط برقرار کند و از آنان اطلاعات دقیق و صحیح را بگیرد، چون بدون اطلاعات صحیح نمی‌توان مبارزه درستی را پیگیری کرد. مرحوم آیت برای ارتباطات - البته به طور اخص در ارتش - اهمیت زیادی قائل بود. به نظر من آنچه که اتفاق افتاد و شاید در دورنمای دید ایشان هم بود، این بود که برای روزی که تحولی به وجود خواهد آمد، باید نیروهای کیفی شناسائی و سازماندهی بشوند که در واقع از آنها استفاده درستی هم شد.

چیزی که برای من سؤال و اعتراض بود این بود که چرا هیچ کس به آیت نگفت با این تجربه‌ها و دانش وسیع و به خصوص با اخلاصی که در مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی نشان دادی، این قسمت مؤثر و مهم را تو به عهده بگیر و اداره کن. هیچ جا پست به آن معنا که اسمش را می‌گذاریم به او ندادند.

دو تا مسئله را باید از هم تفکیک کرد. یکی اینکه شروع دکتر آیت از حزب زحمتکشان بود و این حزب به او ورزیدگی فکری زیادی داد، ولی چندان هم تحت تأثیر افکار دکتر بقائی نبود. دکتر بقائی با انقلاب مخالف بود، با تغییر رژیم و کارهایی که آیت در ارتش انجام داد و جنابعالی شمائی از آن را ترسیم کردید، مخالف بود. شاید ورزیدگی فکری شهید آیت مربوط به آن دوره باشد، ولی او مکتب فکری دکتر بقائی را به طور مطلق قبول نداشت و بعضی از کارهایی که کرد، کاملاً برخلاف عقاید دکتر بقائی بود و به همین دلیل هم بقائی او را از حزب بیرون انداخت.

اینکه می‌گوئید به طور مطلق قبول نداشت، یعنی به طور نسبی قبول داشت؟

بله، آموزش‌هایی را دیده بود، ولی با راه‌حل‌های دکتر بقائی که انقلاب و نفوذ در ارتش و ولایت فقیه را قبول نداشت، مخالف بود.

این بحث پیچیده‌ای است. کسی در مطالب «چه کسی منحرف شد» تشکیک نمی‌تواند بکند که عالی‌ترین ارائه اختلافات در جریان نهضت ملی بود... آن کتاب در واقع ادعای علیه دکتر مصدق است.

آیت در این مورد که هیچ بحثی نداشت و همه این حرف‌ها را قبول داشت. تا سال‌های ۴۱ و ۴۲ غیر از شیوه‌های سیاسی‌ای که حزب زحمتکشان در پیش

ما دنبال براندازی نیستیم و مبارزات قانونی مسالمت‌آمیز را دنبال می‌کنیم، در حالی که آیت به مبارزات قانونی اعتقاد نداشت. البته اینکه از دکتر بقائی فاصله گرفته بود، منافاتی با خواندن کتاب «چه کسی منحرف شد» ندارد، چون این کتاب ادعای علیه دکتر مصدق است و آیت تا آخر هم فکر ضد مصدقی داشت.

اینکه می‌گوئید آیت به مبارزه قانونی اعتقاد نداشت، در دوران قبل وقوع انقلاب، از شهید آیت و دوستان و یارانش، کار غیرقانونی و انقلابی سر نزد که بگوئیم جدا شده بودند تا حرکات غیرقانونی مسلحانه انجام بدهند.

فرآیند نفوذ اینها در ارتش، در غایت هدفش براندازی نظام بود و این با فکر دکتر بقائی نمی‌خواند.

اینکه هدف آنها در نهایت براندازی رژیم بود، یک مسئله است و اینکه در نهایت کار غیرقانونی کرده باشند، مسئله دیگری است.

نفوذ در ارتش، حرکت براندازانه و ضد رژیم نبود؟ اگر شاخک‌های اطلاعاتی رژیم تیزتر بود و اینها را می‌گرفتند که به صلابه‌شان می‌کشیدند! در اینکه مواضع دکتر آیت و دکتر بقائی مخالف یکدیگر است، بحثی نیست. نکته این است که شبهه‌ای که

بعد از انقلاب برای اتهام زدن به دکتر آیت مطرح کردند این بود که او و دکتر بقائی با هم ارتباط



داشتند. این موضوع چقدر صحت دارد؟ به نظر من بهترین بیان موضوع را خود شهید آیت در دفاع از اعتبارنامه‌اش در مجلس کرده و لزومی به زیاد و کم کردن آن نیست.

بر اساس خاطرات شخصی، آیا آیت اصلاً ارتباطی با دکتر بقائی داشت؟

با خود بقائی ارتباطی نداشت، ولی دوستان بقائی اغلبشان تربیت‌شدگان صحنه سیاست و بعضی از آنها هم آدم‌های شدیداً مذهبی بودند، بعضی‌ها البته خیلی مذهبی نبودند...

البته بدنه حزب زحمتکشان غالباً مذهبی بود و به

این باید سؤال جامعه باشد که چرا در شورای انقلاب، همه تپیی از جمله بنی‌صدر، بازرگان، حتی میر حسین موسوی که نه دانشی و نه دلبستگی‌ای به این ملت و کشور داشتند، در آن مقطع حساس عضو هستند، ولی امثال آیت با آن اطلاعات وسیع و شجاعت و اخلاص، عضو نیستند؟ شورای انقلاب در حقیقت مجلس کوچکی بود که با حضور این عناصر، تصمیمات بسیار حساسی هم گرفت. آیت را به شورای انقلاب راه ندادند، در حالی که استحقاقش را داشت.

ندرت توده‌ای‌ها و لاییک‌ها رفتند...

همین طور است. موقعی که بقائی اعلامیه مرجعیت امام را می‌دهد، نشان‌دهنده این موضوع است. دیگری که حتی تابلوی مذهبی هم بالای سرشان بود، از جمله نهضت آزادی که این کار را نکردند. حالا یا جرئتشان را نداشتند و یا اساساً اعتقاد نداشتند...

آنهاکه اصلاً امام را قبول نداشتند و دنبال مرجعیت آقای شریعتمداری بودند...

همین طور است. راجع به ارتباط با شخص دکتر بقائی، آیت نه فرصتش را داشت، نه ضرورتی می‌دید...

و نه اعتقادی داشت...

شهید آیت در دفاع از اعتبارنامه‌اش طوری صحبت کرد که به قول آقای سیف‌زاده مردانه بود...

بقائی خودش هم در خاطراتش نوشته که آیت می‌توانست دو تا فحش به من بدهد و خودش را نجات بدهد، ولی ایستاد و از من دفاع کرد و من هیچ وقت این موضوع را فراموش نمی‌کنم.

من این را ندیده‌ام، ولی بسیار عالی است. به نظر من صحبت‌های مرحوم آیت در آنجا بهترین سند است. آنهائی هم که در جریان اعتراض به اعتبارنامه آیت از این شاخه به آن شاخه پریدند و هنوز هم، به نظر من مزدورانی هستند که پایشان به هیچ جا بند نیست. اگر بخواهیم از اینها تعریفی را به دست بدهیم این است که اینها فقط به یک چیز می‌اندیشند و آن هم اینکه دو باره این ملت به بند کشیده شود. تنها هنری که شجره مصدق‌السلطنه دارد این است که ملت را کت بسته تسلیم قدرت بیگانه کند. هیچ کار دیگری از اینها ساخته نیست. هیچ وجودی ندارند.

کار خاصی هم نکرده‌اند...

در دوره اول مجلس چند تن از سران اینها: آقای بازرگان، یزدی، سجابی، صباغیان و ... نشسته بودند. عین این مطلب را می‌توانید از مشروح مذاکرات مجلس در بیابورید. آیت در یک جلسه‌ای می‌گوید من یک‌تنه حاضرم با همه آقایان در مناظره‌ای شرکت و در باره جریان نهضت ملی و اختلافات آیت‌الله کاشانی و مصدق بحث و ثابت کنم که مصدق خیانت کرد. هیچ یک دم بر نمی‌آورند. من در جاهای مختلف گفتم که اینها به مصدق هم اعتقادی ندارند.

پس به چه چیز اعتقاد دارند؟

به مجلس بفرستد تا او وظیفه‌اش را درست انجام بدهد، آن وقت تشکیلات سیاسی بیاید و فرد را از جایگاه خود منزعز کند و بگوید تو کار خودت را انجام نده؟

یا به عبارت دیگر، تشکیلات سیاسی برای رشد و ریشه‌دار کردن موازین اخلاقی در جامعه است و نمی‌تواند بیاید و ریشه اصلی‌ترین موازین اخلاقی افراد را بزند و بگوید تو برو و برخلاف سوگندت در فلان موضع سکوت کن.

به پیروزی انقلاب و حضور آیت در حزب رسیدیم و اینکه کم‌کم آیت پست‌هایی را هم احراز کرد. چرا وارد دستگاه حکومتی شد و شغل گرفت؟

منظورتان را دقیق متوجه نمی‌شوم.

بعضی‌ها هستند که در مبارزات نقش اساسی ایفا کردند، اما بیشتر ترجیح دادند مرجعیت سیاسی و فکری‌شان را حفظ کنند تا اینکه بیایند و نقش آفرین سیاسی بشوند و عملاً در صحنه باشند. آیت چنین ظرفیتی را داشت که به عنوان یک نظریه‌پرداز بنشیند و نیرو تربیت کند و با واسطه در حکومت دخالت کند. چرا تصمیم گرفت در صحنه حضور پیدا کند؟

این سؤال را از شما دارم که ایشان چه پستی گرفت؟

هم نماینده مجلس خبرگان قانون اساسی و هم نماینده مجلس شد و مهم‌تر از همه، از فعالین سیاسی‌ای بود که خیلی توی چشم می‌آمد و حال آنکه خیلی‌ها نظریه‌پردازان قوی‌ای هستند، اما چندان آشکار نیستند. آیت در حالی که ظرفیت این را داشت که نیروهایی را تربیت کند و به میدان

احزاب رعایت شوند. آیت انصافاً خودش یکی از پایه‌گذاران اصلی حزب جمهوری بود و از همان ابتدا نقش تعیین‌کننده داشت.

حتی در اعلامیه ایجاد حزب هم اسم دکتر آیت هست.

به نکته جالبی اشاره کردید، بنابراین داستان حزب جمهوری با حزب زحمتکشان فرق می‌کند، چون او در تأسیس حزب جمهوری نقش داشت. نمی‌دانم در آن جلسه استیضاح آیت چه گذشت، ولی می‌دانم حزب نباید افراد را در زمینه اصول و اعتقاداتی که به شخصیتشان برمی‌خورد، مقید کند...

پس چرا حزب زحمتکشان این کار را با او کرد؟ این دو تا خیلی با هم متفاوتند. استراتژی حزب زحمتکشان مبارزه مسالمت‌آمیز بود. در خاطرات بعضی از دوستان می‌خواندم که بقائمی می‌گفته من طرفدار روش مهاتما گاندی هستم. یک کسی می‌گوید من این روش را قبول ندارم، یکی می‌گوید حزب را قبول ندارم. این فرق می‌کند با آنچه که در جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اتفاق افتاد. پس اختلاف آیت با حزب زحمتکشان اصولی‌تر بود.

اساساً استراتژی متفاوتی بود، در حالی که در حزب جمهوری می‌گوید این فرد را که می‌خواهد بیاید و در مجلس معرفی و وزیر شود، قبول ندارم، چون در آنجا سوگند نمایندگی خورده‌ام...

به نظر شما سوگند نمایندگی مقدم بر تعهد حزبی است؟

صد در صد مقدم است. اتفاقاً اشاره به این نکته ضروری است که آیا این سوگند، سوگند تعهدآوری است؟

ظاهراً می‌گویند اعتقاد داریم، ولی عملاً ندارند...

من در نامه‌ای که چند سال پیش خطاب به رئیس مجلس وقت نوشتم، پرسیدم بگویند که آیا این سوگند، سوگند تعهدآور هست یا از مقوله لغو در سوگند است که قرآن می‌گوید. اگر از این مقوله است، به مردم اعلام کنید تا بیچاره‌ها وضو نگیرند و بروند پای صندوق‌های رأی و نماینده انتخاب کنند. اگر تعهدآور است، این کارهای شما برخلاف آن سوگند است. کسی نمی‌توانست به شهید آیت بگوید تو چون عضو حزب هستی، وظیفه نمایندگی‌ت را انجام نده. هر کسی که گفته باشد، به نظر من آن تشکیلات اشکال دارد و به درد نمی‌خورد...

چون تشکیلات سیاسی تشکیل می‌شود که نماینده

به هیچ چیز. اینها خودشان می‌دانستند که مصدق کیست و چه کرده، یکی از دوستان می‌گفت چرا این آقایان این همه از امام و ملت استفاده می‌کنند، ولی باز...

باجش را به مصدق می‌دهند...

نمک می‌خورند و نمکدان می‌شکنند. گفتم شما اشتباه می‌کنید. اینها می‌دانند آنچه را که دارند، از حمایت بیگانه دارند و اگر آنها نبودند، اینها عدد و رقمی نبودند که بتوانند نمادی آفتاب کنند و بیایند در صحنه

- اولین کاری که قبل از پیروزی انقلاب
- شد، تأسیس حزب بود و در تأسیس
- حزب، آیت را شناخته بودند که کنار خودشان قرارش دادند. با اطلاعات و دانش و نقشی که آیت در مبارزات قبل از انقلاب داشت، سزاوار بود که بگویند بیا که همفکری کنیم و کارها را پیش ببریم. معتقدم یک عامل منفی وجود داشت که سر و کله آیت در مراکز مهم تصمیم‌گیری مثل شورای انقلاب پیدا نشود.

و وجودی را بروز بدهند. اینها هیچی نیستند. این بیگانگان هستند که با شبکه‌ای که در داخل کشور و در قسمت‌های مختلف، به خصوص رسانه‌های تبلیغاتی ما راه انداخته‌اند - رادیو تلویزیون ما و مافیای رسانه که دست آنهاست - هم نقاط ضعف اینها را می‌دانند و هم از آنها حمایت می‌کنند. اینها خوب می‌دانند که اگر بیگانگان یک لحظه دستشان را از پشتشان بردارند، از بین می‌روند؛ در نتیجه سرسپرده و تسلیم اراده آنها هستند و هیچ وقت به آنها پشت نمی‌کنند. اینها خودشان خوب می‌دانند که اگر مثل داستان بنی‌صدر، امام صد بار هم از آنها حمایت کند و مردم هم به آنها رأی بدهند، رأی خود را از کجا آورده‌اند.

اولین کاری که آیت بعد از انقلاب کرد، عضویت در حزب جمهوری و ریاست دفتر سیاسی حزب است. آیت در طول زندگیش نشان داده بود که عملاً چندان تربیت حزبی را بر نمی‌تابد. این تجربه، هم در حزب زحمتکشان اتفاق افتاد و هم بعد از انقلاب در حزب جمهوری اسلامی. چرا خودش حزب تشکیل نمی‌داد و به سراغ احزابی می‌رفت که آئینه تمام‌نمای افکارش نبودند و بعد با آنها اصطکاک پیدا می‌کرد؟

در مورد حزب زحمتکشان، او یک جوان کم سن و سال و حزب یک درخت تناور بود و او به آن پیوست و فعالیت خود را شروع و در آن رشد کرد. از هرچه هم که آن حزب داشت، به خوبی بهره‌برداری کرد. برای هر فردی یک سری مسائل اصولی وجود دارد که نمی‌تواند تحت‌الشعاع اراده حزب قرار بگیرد. احزاب همیشه می‌گویند اگر ما یک مرکزیت داریم، ولی دموکراتیک برخورد می‌کنیم. این جنبه‌ها باید در



۱۳۵۸. مراسم ازدواج احمد کاشانی، در تصاویر شهید دکتر آیت و حسین شریعتمداری دیده می‌شوند.

تابستان ۱۳۵۹، شهید آیت قبل از آغاز سخنرانی در محفل بسیجیان اصفهان.



در واقع شما معتقدید که نقش اصلی در عدم راهیابی آیت به مراکز مهم رهبری جامعه را مصدقی‌ها ایفا کردند...

احسن است! یعنی در حقیقت بیگانگان این نقش را ایفا کردند. با توجه به اینکه در شورای انقلاب مباحث بسیار مهم حقوقی مطرح بودند، چرا مثلاً به دکتر محمود کاشانی نگفتند بیا؟ چرا نباید از نیروی ایشان استفاده می‌شد؟ آدمی که هم انتساب خانوادگیش معلوم است و هم تحصیلات و مبارزات و روحیاتش. اتفاقاً من روی این نکته تأکید دارم که جریان در کشور ما بود و هست که افراد اصیلی که مواضع سازش‌ناپذیر دارند، به مراکز تصمیم‌گیری راه پیدا نکند. خود شهید آیت تعبیرش این بود که برخی نشستند و قانون‌گذاری‌های کیلویی می‌کنند. او در باره همه آن مصوبات نظر داشت، اما خودش که نمی‌توانست برود و اصرار کند که او را به آن جلسات راه بدهند.

خود او در این زمینه که چه کسانی مانع از ورودش به مراکز حساس تصمیم‌گیری می‌شدند، حرفی داشت؟

نه، من الان چیز مشخصی در ذهنم نیست. اگر هم چیزی گفته شده بود، من نشنیدم، اما این تعبیر ایشان نشان‌دهنده مخالفت با روندی بود که در شورای انقلاب جریان داشت. آن طور که از ایشان شنیده بودم، شورای انقلاب به کمیسیون‌هایی تقسیم شده بود که راجع به مسائل مهم کشور مثل کشاورزی، بانک‌ها، صنایع و امثال اینها تصمیمات قانونی می‌گرفتند. ملی شدن بانک‌ها در دولت موقت و دوره شورای انقلاب صورت گرفت که محل بحث بسیار زیادی بود یا قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران در دولت موقت تصویب شد. اینکه شورای انقلاب هم به آن مهر زد یا نزد، یادم نیست، ولی آنچه که از شهید آیت یادم هست این است که بگذارید مجلس تشکیل شود، دیگر سیستم تصمیم‌گیری پشت درهای بسته وجود نخواهد داشت. این به‌خصوص از نقطه امیدهای او بود که مجلس تشکیل شود.

تشکیل مجلس خبرگان و نوشتن قانون اساسی، امر بسیار مهمی بود. از زمینه‌های کاندیداتوری آیت، اعم از زمینه‌های مردمی و سیاسی و حزبی که وجود داشتند و او از این زمینه‌ها استفاده کرد و استقبالی که از او شد چه خاطراتی دارید؟ چه شد که تصمیم گرفت به خبرگان بیاید؟

مرحوم آیت اساساً داعیه‌دار مسئولیت در اداره کشور بود، یعنی قبل از انقلاب و از زمانی که مبارزات را شروع کرد، معتقد بود که باید آمد و مسئولیت گرفت و مملکت را اداره کرد. این موضوع را که به تعبیر شما فقط یک نظریه پرداز باشد، قبول نداشتم و می‌گفتم باید مسئولیت به عهده گرفت. در زمان خبرگان من درگیر کارهای دوران انقلاب بودم و از دور نظاره

می‌کردم. انتخابات بود و حزب کاندیدا می‌داد و برای مردم همین تأیید حزب کافی بود که به کاندیدای آن رأی بدهند، هر چند کاندیداهای حزب در تهران برای ما ناچسب و ناراحت‌کننده بودند و به اکثر آنها هم رأی ندادیم، چون نمی‌شد به بنی‌صدر و سبحانی و منیره گرجی و عرب و ... رأی داد. آیت هم از اصفهان کاندید شد.

مجلس اساساً پست تلقی نمی‌شود، چون نماینده مجلس عضوی از جامعه است که از طرف مردم مأموریتی به او واگذار می‌شود، به همین دلیل نماینده مجلس باید از هر تعرضی مصون باشد و حدود اختیاراتش هم به هیچ مقامی وابستگی ندارد. او این اختیارات را از مردم گرفته و اگر نماینده واقعی مردم باشد، چه در مجلس شورا و چه در مجلس مؤسسان، باید در چهارچوب قراردادش با مردم انجام وظیفه کند و کسی که روزی اهل مبارزات سیاسی بوده، شایسته است که در این مسیر، قدم پیش بگذارد و اگر شهید آیت در این مسیر قدم جلو نمی‌گذاشت...

قانون اساسی به سمت و سوی دیگری می‌رفت... این یک موضوع است. در مجلس شورا هم اگر قدم پیش نمی‌گذاشت، چه جوابی برای مردم داشت که بگوید من عمری مطالعه و تحقیق کردم، ولی در برابر جریان‌های انحرافی موضع‌گیری نکردم. مجلس شورا به‌خصوص جانی است که اگر فردی واقعاً نماینده مردم باشد و داعیه احساس مسئولیت و تعهد داشته باشد، می‌تواند وظیفه‌اش را انجام بدهد و رسالت ملی واقعی خود را عملی کند.

مرحوم آیت در مقام عضوی از هیئت رئیسه در کنار شهید بهشتی و آقای منتظری بسیار هوشمندانه عمل

از لحاظ سیاسی و تاریخی و نقش خطرناکی که دولت‌های غربی با لابی‌هایشان در کشور ما ایفا می‌کردند، مرحوم آیت به این نتیجه رسیده بود که رأس حکومت باید دور از دسترس آنها باشد. روحانیت در مجموع در طول تاریخ از سلامت بالائی برخوردار بوده و اگر عناصری هم این وجهه غالب روحانیت را نداشتند، زود شناخته و طرد شدند. منتهی از لحاظ حقوقی مسائلی مطرح می‌شدند که ایشان جواب می‌داد و دفاع می‌کرد و این کار را با اعتقاد هم انجام می‌داد.

و به‌موقع صحبت می‌کرد. این یکی از نقش‌های بارز او بود و خیلی هم لیبرال‌ها را عصبانی می‌کرد. او در تأکید بر اصل ولایت فقیه حتی از فقهای حاضر در مجلس هم جلو افتاده بود. چه عاملی موجب شد که آیت این همه روی این اصل پافشاری کند و به آن اعتقاد داشته باشد؟ چون همین اصرار برای لیبرال‌ها تبدیل به سنووال شده بود که چطور خود صاحب عله ساکت است و

این تعبیری بود که شهید آیت داشت. من مسئول ستاد ایشان بودم. آقای فارسی به دلیل همان موضوع افغانی الاصل بودن که گروه‌های دیگر مطرح کردند، کنار رفت و مرحوم آیت جزو ۹ نفر باقیمانده ماند و آمد و نطق‌هایی کرد که یکی از آنها در تلویزیون بود.

بضاعت تبلیغاتی شما برای آیت چطور بود؟ کسی هزینه کرد؟

بسیار ضعیف و محدود. ما دو تا پوستر سیاه و سفید چاپ کردیم. دائماً نطق‌های رادیویی او را گوش می‌کردم که بسیار افشاگرانه بودند، به‌خصوص در مورد بنی صدر بی‌آنکه اسم بیاورد، می‌گفت در بین نامزدهای ریاست جمهوری کسی وجود دارد که در مجلس خبرگان با اصول قانون اساسی و اصل ولایت فقیه مخالف بود و حالا آمده و نامزد ریاست جمهوری شده است. یکی از خبرنگاران به من می‌گفت که بنی صدر گفته که من با اصل ولایت فقیه مشکل ندارم.

بله، برای اینکه رأی جمع کند، منکر شد، ولی در مجلس خبرگان رأی نداده بود.

یک کسی که به قانون اساسی رأی نداده، باید خیلی وقیح باشد که بیاید و این‌گونه حرف بزند. به هر حال تبلیغات شهید آیت در همین حد بود و یکی هم در نطق رادیویی.

اطرافیان در باره او سخنرانی و تبلیغ نکردند؟

اصلاً فرصتی نبود، ضمن اینکه انتخابات ریاست جمهوری چون گستره بسیار وسیعی دارد، غیر از رادیو و تلویزیون، هیچ رسانه‌ای نمی‌تواند نقش چندان مهمی ایفا کند و فایده‌ای ندارد. اما آنچه که از لحاظ تاریخی می‌تواند اهمیت داشته باشد این است که پس از کنار گذاشته شدن آقای فارسی، جامعه مدرسین به اتفاق - غیر از یک یا دو نفر - به مرحوم آیت اقبال نشان دادند. با توجه به اینکه اساساً حافظه تاریخی ما خیلی خوب کار نمی‌کند و یا این مسئله مطرح نشده، من هم روی این موضوع به تردید

نمایندگان می‌ایستاد و جواب می‌داد...

اما این طور نیست که بگوئیم دیگران نمی‌خواستند یا امام نمی‌خواست و مرحوم آیت با اصرار دنبال این قضیه بود. چندی پیش خاطراتی را خواندم که از قول شهید آیت نقل شده بود من چیزی را که وجود داشت، قانونی کردم. این طور نیست که من اصل ولایت فقیه را ابداع و اختراع کرده باشم، بلکه چیزی را که وجود داشت، دنباله‌اش را گرفتم. من تصورم این است که بیشترین محاسبه ایشان در دفاع از این اصل، یک محاسبه تاریخی بود.

به خاطر وضعیتی که آیت‌الله کاشانی پیدا کرده بود...

بله، از لحاظ سیاسی و تاریخی و نقش خطرناکی که دولت‌های غربی با لابی‌هایشان در کشور ما ایفا می‌کردند، مرحوم آیت به این نتیجه رسیده بود که رأس حکومت باید دور از دسترس آنها باشد. روحانیت در مجموع در طول تاریخ از سلامت بلائی برخوردار بوده و اگر عناصری هم این وجهه غالب روحانیت را نداشتند، زود شناخته و طرد شدند. منتهی از لحاظ حقوقی مسائلی مطرح می‌شدند که ایشان جواب می‌داد و دفاع می‌کرد و این کار را با اعتقاد هم انجام می‌داد.

از جمله اینکه ضرورت ندادد فرماندهی کل قوا با یک نظامی باشد و باید این فرماندهی را به ولی فقیه داد.

این نکته یادم نبود، خوب شد که اشاره کردید. این سؤال را مطرح کردند که وقتی از حکومت ملی صحبت می‌کنید، آیا حضور ولی فقیه در رأس حکومت، منافاتی با این حرف ندارد؟ مرحوم آیت دفاع کرد و گفت: ولی فقیه هم منتخب مردم است که در حرکت اول با حرکت میلیونی مردم انتخاب شده و در حرکت بعدی به واسطه مجلس خبرگان که اعضای آن هم منتخب مردم هستند، انتخاب می‌شود. در دوره‌ای که در مجلس نقش آفرینی می‌کرد، با دوستان بیرون از مجلس هم لابی داشت؟

فکر نمی‌کنم، چون من خودم دو سه بار به مجلس رفتم و با او درباره اوضاع سیاسی کشور و مسائلی که وجود داشتند، گفتگو کردم. چیزی به نظر نمی‌آید که از بیرون مطلبی گرفته و منعکس کرده باشد.

از آغاز و انجام کاندیداتوری ایشان برای ریاست جمهوری چه خاطراتی دارید؟

ایشان در خیابان سوم اسفند ستادی داشت که شاید دوستانی چون شهید نامجو برایش جور کرده بودند. تا زمانی که آقای فارسی کاندید بود، حزب کاندیدای مشخصی داشت و همه نیروها هم دنبال او بودند و مرحوم آیت هم حرفی نداشت.

شهید آیت با آقای فارسی مشکلی نداشت؟

نه، هر چند فارسی هم مصدقی بود. من یک بار به آیت گفتم شما که در حزب از ایشان برای این مسئولیت حمایت کردید، با توجه به مصدقی بودن او چه توجیهی دارید؟ چون آیت و مصدقی‌ها مثل جن و بسم‌الله بودند. گفت ایشان قضایا را نمی‌داند و اینها را نمی‌شناسد و از روی عناد، مصدقی نشده است.

این طور تأکید نمی‌کنند، اما آیت خودش را جلو انداخته است؟

اولاً آیت در همان ابتدای امر در مجلس خبرگان نقش بسیار مهمی را ایفا کرد و این هم به خاطر سیاسی بودنش بود. ابتدا به این نکته اشاره کنم که توصیف این گروه تحت عنوان «لیبرال» صحیح نیست، چون مفهوم آن متناسب با عملکرد خیانتبار این افراد نیست. اتفاقاً به شما بگویم که اینها از این اصطلاح استقبال می‌کنند و از اینکه لیبرال تلقی بشوند، خیلی هم راضی هستند، در حالی که اینها در هیچ زمینه‌ای - نه زمینه‌های اقتصادی و نه زمینه‌های سیاسی - هیچ بونی از آزادی و آزادگی نبرده‌اند و لذا من اصطلاح «لیبرال» را برای آنها به کار نمی‌برم. بهترین اصطلاحی که می‌توانم برای آنها به کار ببرم «ملی‌نما» است. ملی‌نماهایی که در مجلس خبرگان حضور داشتند، برای هیئت رئیسه مجلس خبرگان لیستی را تهیه کرده و در رأس آن آقای طالقانی را گذاشته بودند. آقای بهشتی را هم گذاشته بودند، چون نه قابل نفی کردن بود و نمی‌شد او را کنار گذاشت و نه می‌شد از مدیریتش چشم‌پوشی کرد، اما بقیه تیپ‌هایی مثل سبحانی، شده بودند هیئت رئیسه مجلس خبرگان. شهید آیت در مقابل آنها لیستی را تهیه کرد و آقای منتظری را گذاشت. در آن دوره آقای منتظری برای مجلس اعتباری بود، اما این واقعیت، غیرقابل انکار است که مدیریت مجلس به عهده آقای بهشتی بود. این روزها داشتم فکر می‌کردم که اگر برای هر کسی یک ویژگی برجسته را بخواهیم تعریف کنیم، به نظر من مدیریت آقای بهشتی در مجلس خبرگان و تصویب قانون اساسی، از لحاظ اهمیت قانون اساسی در هر کشوری، برجسته‌ترین خروجی زندگی ایشان بود. سایر اعضای هیئت رئیسه مجلس خبرگان، تقریباً هیچ کدام از آن باند نیستند و گرایش طبیعی اکثریت آنها به سمت حزب‌الله و فقه‌ها و روحانیت بود و به این لیست رأی دادند. به هر حال کار مهمی که مرحوم آیت کرد، ارائه این لیست بود که در اداره مجلس خبرگان و روند کار آن بسیار مؤثر بود. اما در مورد سئوالی که کردید، درست است. مرحوم آیت دفاع از اصل ولایت فقیه را به عهده گرفت و آقای بهشتی سئوال‌ها و اعتراضات نمایندگان را در این زمینه به او ارجاع و دکتر آیت هم جواب می‌داد.

از تریبون هیئت رئیسه هم پائین می‌آمد و در جایگاه

- همین مسکوت ماندن سی ساله آیت
- نشانه فعالیت جریاناتی است که در
- کشور ما خواهان سلطه بیگانگان و
- هدایت سرنوشت کشور به سمت
- اراده غربی‌ها بودند و طبیعی است
- که روی این حقیقت خاک بپاشند.
- جریانات انتخابات و وقایع پس از آن،
- دست خیانتی را که آیت در آن روزها
- با آن مخالفت کرده بود، نشان داد و
- طبیعی است کسانی که حقایقی را
- می‌دانستند، آنها را بیان کردند.

از پوسترهای تبلیغاتی آیت‌الله بنی‌صدر در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری.



برای تکمیل، استقلال، آزادی و شکوفایی فرهنگ ملی
به دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر
رای دهیم * انجمن مطمین ایران

افتادام، اما این جزو معلومات ذهنی من است. رابطه شهید آیت با جامعه مدرسین خیلی خوب بود و درس‌هایی از تاریخ ایران و نقد مصدق را هم برای جلسه‌های قم تدریس می‌کرد، اما اینکه جامعه مدرسین به آیت اقبال نشان داده باشد، دست کم از اطلاعات آشکار نیست.

اکثر اعضای جامعه مدرسین در مجلس خبرگان حضور داشتند و آیت را با این ویژگی‌ها شناخته بودند. آنچه که از مسلمات ذهن من هست و می‌شود در باره آن تحقیق کرد این است که بعد از کنار رفتن فارسی، ۲۲ تن از ۲۳ نفر جامعه مدرسین از آیت حمایت کردند، اما با اینکه مرحوم آیت در صحنه بود، حزب حمایتی نکرد. چند تن از افراد حزب به قم می‌روند و با جامعه مدرسین نشست می‌دارند و به این نتیجه می‌رسند که جامعه مدرسین از آقای حبیبی حمایت کند. بعد از شهادت آیت، در مجلسی که سخنرانی داشتم، این مطلب را به صراحت گفتم. البته جامعه مدرسین قطعاً آیت را بهتر از حبیبی می‌شناختند و رابطه آیت هم با روحانیت خوب بود.

خیلی هم خوب بود. با آقای منتظری و امثال ایشان رابطه بسیار صمیمی‌ای داشت. به احتمال زیاد این ماجرا را خود آیت برایم تعریف کرد که عده‌ای از آقایان حزب جمهوری به قم می‌روند و از جامعه مدرسین می‌خواهند که از حبیبی حمایت کنند. نمی‌خواستند بنی‌صدر بی‌رقبب بماند، ولی خود حزب هم از حبیبی حمایت زیادی نکرد.

چه انگیزه‌ای داشتند که بروند و نظر جامعه مدرسین را عوض کنند، ولی خودشان از حبیبی حمایت نکنند؟ البته حزب در لحظات آخر حمایت بی‌مقیمی از حبیبی کرد که در روزنامه جمهوری اسلامی هست، ولی حمایتش کالعدم بود.

در صحنه سیاست چیزی که خیلی عبرت‌آموز است، این است که کسانی که با سیاست برخورد اصولی ندارند، خیلی اوقات ضرر همه جانبه می‌کنند. به هر حال همین حمایت ضعیف به قول شما کالعدم، ضرر همه جانبه‌ای هم داشت، چون گروه خون حبیبی به گروه خون حزب جمهوری نمی‌خورد و برای حزب ارزشی نداشت که بخواهد روی او سرمایه‌گذاری کند.

در مقایسه با تبلیغات پر حجمی که حزب در مورد جلال‌الدین فارسی کرد، برای حبیبی سرمایه‌گذاری چندانی هم نکرد. به هر حال، چه شد که مرحوم آیت کنار رفت؟

ما عملاً دیدیم که قضیه بردی پیدا نکرد. جو، جو، شور و انقلابی‌گری و تبلیغات به قول مرحوم آیت «تبلیغات پودر لباسشویی» یعنی تبلیغات کاغذی و دیواری و غیره که در اختیار او نبود، دیدیم ظاهراً زمینه‌ای برای رأی آوردن آیت وجود ندارد. مرحوم امام هم آن روزها مطلبی به این مضمون گفته بودند که اگر کسانی می‌بینند رأی ندارند، بهتر است کنار بروند.

خود شهید آیت هم با توجه به شرایط تمایل داشت

کسانی که زخم خورده بودند، از اینکه چنین عنصری از میان برداشته شد، نفس راحتی کشیدند. به اعتقاد من قتل شهید آیت به عهده کسانی است که در پس تعبیر لیبرال، در واقع فاشیست‌هایی هستند که با توسل به لجن پراکنی، سعایت و ترور شخصیت، زمینه را برای چهار تا بچه‌ای که قادر به تشخیص هیچ موضوع و مسئله‌ای نیستند فراهم و آنان را به این کارها وادار می‌سازند و دیده‌بانان صادق و امین مردم را از سر راه برمی‌دارند.

کنار بکشد.

ایشان از نظر روحی خیلی ناراحت بود که دوستانش با او همراهی نکردند. بالاخره هر کسی ظرفیتی دارد. انسان خودش بهتر از هر کسی خودش را می‌شناسد. وقتی ببیند این طور خلاصاً مخلصاً به صحنه آمده و با دشمن مبارزه کرده و از سوی کسی حمایتی نمی‌بیند، طبیعتاً مأیوس می‌شود. دشمن را اگر نزن، او تو را می‌زند، تردیدی در این وجود ندارد. انسانی که با دشمن مبارزه کرده، مزدش این نیست که از دوستان بی‌مهری ببیند. یادم هست که یک مقداری افسرده و ناراحت بود. هر کسی وقتی ببیند این همه مایه گذاشته و فعالیت کرده و هیچ کس متوجه تلاش‌های او نیست، ناراحت می‌شود. الان هم این نکته را به ضرس قاطع می‌گویم که مرحوم آیت به هیچ‌وجه دنبال پست و مقام نبود، بلکه برای خودش نوعی رسالت اجتماعی، دینی، اخلاقی و انسانی قائل بود و دنبال آرمان و ایده خود می‌رفت. به نظر من آقای فارسی حداقل از نظر خط و ربط سیاسی و قدرت تحلیل سیاسی با آیت قابل مقایسه نبود...

فارسی روی اندیشه دینی کار زیاد کرده و آثار ارزشمندی هم دارد، اما قدرت سیاسی آیت خیلی بیشتر بود.

آیت در زمینه شناخت تاریخ ایران کم‌نظیر بود. به نظر من کسی که تاریخ نداند، حق ندارد ادعای سیاسی داشته باشد. انسان باید تاریخ بداند که متوجه شود

از کجا آمده است و به کجا دارد می‌رود و آیت انصافاً تاریخدان بود، حافظه بسیار قوی‌ای داشت و من هر وقت یادم می‌افتد، می‌گویم کسانی را که مرتکب این جنایت شده‌اند، باید در یک محکمه ملی به محاکمه جدی کشید که کشتن یک سرمایه ملی چه توجیهی دارد؟ من شک ندارم که آن بچه‌هایی که این کار را انجام دادند، آلت فعل بی‌ارزشی بودند و عاملین اصلی کسان دیگری بودند

که باید به موقع خودش درباره آن بحث و گفت‌وگو شود.

اما در مورد علت انصراف، با توجه به فضا و شرایط زمانی، ایشان به این نتیجه رسید که انصراف بدهد و ما هم موافقت کردیم، اما بعدها من خودم را به شدت سرزنش کردم. این را می‌گویم تا در تاریخ بماند که انسان در صحنه سیاست مطلقاً نباید به برد و باخت مقطعی فکر کند. خود ایشان همیشه تعبیرش این بود که ما برای ثبت در تاریخ حرف می‌زنیم و این یک تعبیر درست و یک امر واقع‌گرایانه است و یک موضوع تخیلی نیست، چون حافظه ملت، همواره گذشته‌ها را پشت سر می‌گذارد، جلوتر می‌آید، تجزیه و تحلیل و سره را از ناسره جدا و اصل را از انتخاب می‌کند.

در آن مقطع حساب کردیم که ایشان برنده نخواهد بود و بهتر است کنار برود که به نظر من چنین محاسباتی صد در صد غلط است. گاهی اوقات انسان با شکست‌هایی روبرو می‌شود که عین پیروزی است. در آن صحنه‌ای که بنی‌صدر و حبیبی و امثال اینها کاندیدا بودند، باید آدمی مثل آیت در صحنه می‌ماند و به مردم می‌گفت درست است که به من رای نمی‌دهید، ولی من در صحنه می‌مانم تا بگویم که این آقایان را قبول ندارم و صالح نمی‌دانم، چون اگر صالح می‌دانستم، نمی‌آمدم و در مقابل آنها کاندید نمی‌شدم.

آیت که در حزب آمد و از نامزدی آقای فارسی حمایت کرد، یک محاسبه مهمش این است که بنی‌صدر رئیس جمهور نشود و می‌دانست آقای فارسی، بنی‌صدر نیست، در حزب است و با حزبی‌ها همکاری می‌کند و آن طور برای مملکت مسئله‌ساز نخواهد بود، بنابراین برای مقام و پست به صحنه نمی‌آید. ای کاش آیت می‌ماند و کناره‌گیری نمی‌کرد.

این نکته را باید از نظر تاریخی در نظر داشت که عده‌ای در جامعه، اصولگرا هستند. اصولگرا یعنی کسی که حاضر نیست خط فکری و سیاسی خود را تغییر بدهد و مصلحت‌گرایانه انتخاب خود را عوض کند، بلکه به دنبال اصول است، یعنی می‌خواهد حق



آقای حسن بنی‌صدر پس از آرزای ریاست جمهوری در حلقه محافظان خود.

بدی برای جامعه داشت. مرحوم آیت هوشیار بود و می‌دانست که بُرد حقیقت در جامعه بشری زیاد است، منتهی نمی‌گذارند آشکار شود. خاک روی آن می‌ریزند و با ترور، زندان و سانسور جلوی آن را می‌گیرند. اینها حربه‌های این جماعتی است که تأکید می‌کنم به آنها نباید گفت لیبرال...

چون این نوع برخوردها با لیبرالیسم نمی‌خوانند...
اشاره کردید که آنها در ۱۴ اسفند ۵۷ رفتند و آیت در ۲۳ اسفند آمد و صحبت کرد. یادم هست که صحبت‌هایش فوق‌العاده جاذبه داشت و خیلی هم با شجاعت و شهامت حرف زد. مطلبی که دلم می‌خواهد در اینجا بیاورید و زنده کنید، مقاله علی اصغر حاج سید جوادی علیه صحبت‌های آیت بود تحت عنوان «به تاریخ دروغ نگوئید»...

البته آقای خسروشاهی جواب مفصلی به این مقاله داد تحت عنوان «و البته به تاریخ دروغ نگوئید» که حاج سید جوادی چاپ کرد، بعد دو باره جواب داد، ولی جواب دوم آقای خسروشاهی را چاپ نکرد.

و مرحوم آیت از آن به بعد همیشه ذکر «علی اصغر خان حاج سید جوادی» را به مناسبت‌های مختلف می‌کرد که یعنی اینها این جور هستند و این ماهیت را دارند. اما در مورد قضیه ۱۴ اسفند، خود امام هم علیه آنها صحبت کوبنده‌ای کردند.

حالا برسیم به مجلس. شما و همفکرانی که به نوعی ریشه در افکار آیت‌الله کاشانی و جریان مذهبی نهضت ملی داشتید، آیا در مجلس شبه فراکسیونی داشتید یا نه و همکاری‌های شما با یکدیگر به چه نحو بود؟ چون شما و شهید آیت همدست و هم‌پیمان بودید. این هماهنگی‌ها چگونه و بر چه محورهایی پیش آمد؟

بعد از برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس اول، یادم هست قبل از اینکه مجلس تشکیل شود، مجلسی در گمانم مدرسه رفاه تشکیل شد تا در باره هیئت رئیسه مجلس بحث شود. در ذهنم هست که آقای باهنر حضور داشت. دیگران را یادم نمی‌آید. صحبت از این بود که چه کسی رئیس مجلس بشود. من واقعا فکر می‌کردم کسی که شایستگی داشته باشد خوب است که رئیس مجلس باشد و در آنجا دکتر آیت را پیشنهاد کردم.

خود دکتر آیت هم بود؟

به نظرم نبود، جالب این است که به محض اینکه بلند شدم برای صحبت بروم، خیلی‌ها ابراز احساسات کردند.

یعنی پیشنهاد شما را تأیید کردند؟

نه، نسبت به شخص من ابراز احساساتی صورت گرفت، هم به دلیل انتساب خانوادگی و هم از این نظر که می‌دانستند تازه از زندان بیرون آمده‌ام. صحبت من این بود که همه نظر دکتر آیت را نسبت به روحانیت می‌دانند، در مجلس خبرگان هم نقش مؤثر و خوب ایشان را دیده‌اند. حسن دیگرش هم این است که روحانی نیست که بگویند حکومت، حکومت آخوندی خواهد بود و چه بهتر از این؟ تصورم این بود که آقایان رأی مثبت خواهند داد. به



حمایت آیت‌الله کاشانی از اعضای زندانی حزب توده و جلوگیری از اعدام آنها، در تاریخ ما مطلب کوچکی نیست و بسیار مسئله بزرگی است. کسانی که بدترین توهین‌ها و بی‌مهری‌ها را به آیت‌الله کاشانی کردند، ایشان وساطت کرد و از اعدام نجاتشان داد، چون آقا درک کرده بود که این بیچاره‌ها گناهی نکرده بودند که کشته شوند و اگر هم کشته می‌شوند، عوارض بدی برای جامعه داشت.

ما یک زبان و قلم داریم که می‌گوید و سخنرانی می‌کند و می‌نویسد و یک زبان حال مردمی را داریم که ساکنند. این مردم طرفدار آیت‌الله کاشانی و کسانی بودند که جریان دینی را دنبال می‌کردند. من چون در زندان رژیم گذشته بودم، بر این امر واقفم که ساواک در کارگردانی و حتی ایجاد اکثر گروهک‌های سیاسی - از جمله حزب توده، چریک‌های فدائی، مجاهدین خلق، نهضت ملی، جبهه ملی و امثالهم نقش داشت و جالب اینجاست که این طیف که از چپ چپ شروع و به راست راست ختم می‌شد، همگی مصدقی بودند! وجدان جامعه ما به عنوان یک موجود زنده، این را می‌فهمید و مرحوم آیت این را درک کرده بود که اگر حقیقت به مردم گفته شود، خیلی زود، کنه و اصل مطلب را درک می‌کنند.

حمایت آیت‌الله کاشانی از اعضای زندانی حزب توده و جلوگیری از اعدام آنها، در تاریخ ما مطلب کوچکی نیست و بسیار مسئله بزرگی است. کسانی که بدترین توهین‌ها و بی‌مهری‌ها را به آیت‌الله کاشانی کردند، ایشان وساطت کرد و از اعدام نجاتشان داد، چون آقا درک کرده بود که این بیچاره‌ها گناهی نکرده بودند که کشته شوند و اگر هم کشته می‌شوند، عوارض

را به هر شکلی که هست محقق کند. خود من بعد از کنار رفتن آیت، دیگر نامزدی برای انتخاب نداشتم و امثال من زیاد بودند.

شاید اگر می‌ماند، رأی بدی هم نمی‌آورد.

احتمال داشت، ولی ماندنش درس‌های زیادی هم می‌توانست داشته باشد، از جمله اینکه آی مردم! آیت در صحنه بود. شما چه کردید که او را رها کردید و رفتید و به بنی صدر رأی دادید؟ آی دوستان! شما چه محاسبه‌ای کردید که از آیت حمایت نکردید و یک نمره منفی در کارنامه شما ثبت شد.

در مجلس اول همه دار و دسته بازرگان بودند و در همان‌جا هم ماهیت خود را بروز دادند، چون مجلس جای زیرآبی رفتن نیست. فرقی با شورای انقلاب این است که در شورا پشت درهای بسته تصمیم می‌گرفتند، اما در مجلس همه چیز علنی است و هر کسی هر چیزی که باید، ارائه می‌کند. به هر صورت امثال بنده در تشویق آیت به کناره‌گیری از کاندیداتوری ریاست جمهوری اشتباه کردیم. باید قاطعانه می‌ایستادیم و به آیت می‌گفتیم در صحنه بماند، چون هر تعداد رأی‌ای که می‌آورد، نماینده یک عده آدم اصولگرا بود که دنبال برد و باخت نیستند، بلکه دنبال حقیقت هستند و دقیقاً همین‌ها هستند که سرنوشت تاریخ را رقم می‌زنند. کسانی که حمج‌الرها هستند و...

و اتباع کل نافع...

اینها کف‌های روی آب هستند که قرآن بهترین تعبیر را درباره آنها دارد، اما این اشتباه را کردیم و دوستانی هم که نزدیک بودند و امکاناتی داشتند، سزاوارتر بود که از او حمایت می‌کردند و به برد و باخت نمی‌اندیشیدند.

شهید آیت کسی بود که نقد مصدق را در سخت‌ترین شرایط تاریخی انجام داد و هنگامی که در سال ۵۷، ده‌ها هزار تن را بر مزار مصدق جمع کردند تا از او تجلیل کنند، کلید زد و در آن برنامه تلویزیونی که قطب‌زاده به اخوی شما و دکتر آیت وقت داد و اخوی وقتشان را به شهید آیت دادند، او آن صحبت‌های عجیب را کرد که مثل بمب در جامعه صدا کرد. کار بسیار شجاعانه‌ای بود که در اوج چهره‌سازی و اسطوره‌سازی از مصدق، یک کسی آمد و با اسناد و مدارک محکم افشاگری کرد. از آن ماجرا چه خاطره‌ای دارید؟

آنها کسی که طبل توخالی هستند، یعنی یک اقلیت پرمده‌ای زبان‌دراز که تعبیر شهید آیت در مجلس شورا در باره اینها به اعتقاد من عالی‌ترین تعبیر بود و گفت: «مَثَل اینها مَثَل آن عربی است که از راه رسیده و در دیگ در حال طبخ موشی انداخته است و می‌گوید انا شریک. بدیهی است که صاحب دیگ می‌گذارد و می‌رود، چون غذا نجس شده، اما این نجاست خوار است و برایش مهم نیست که غذای حاضر و آماده، نجس شده باشد.» این اقلیت سر و صدا کردند، اما شهید آیت نکته‌ای را خوب می‌دانست و آن اینکه وجدان تاریخی ملت، شیوه او را می‌پسندد. حق و حقوق مؤمنین و متدینینی که در نهضت ملی فداکاری کرده بودند، پایمال شده بود.

● شهید آیت به لحاظ شناخت تاریخ،
● یا بقیه تفاوت داشت. هیچ کدام از
● آنها شناخت ریشه‌ای او را نسبت
به قضایای تاریخ ایران و این جریان
سیاسی نداشتند. بهترین دلیل هم
اینکه وقتی مسئله اعتبارنامه آقای
آیت مطرح می‌شود، دست آقای
سلامتیان و دوستانش بالا می‌رود و
راجع به سایرینی که حضور داشتند
اعتراضی نمی‌شود.

نگاه اصولی داشت و در نگاه اصولی غیرممکن است که تیر انسان به خطا برود. بنی‌صدر اصلاً نیامد در مجلس صحبت کند، ولی واقعیت این است که رئیس جمهور، نماد یک ملت است و حق دارد بیاید و حرف بزند، اما یک عده به خیال خام خودشان به دنبال این بودند که به او تریبون ندهند و او را محدود کنند. تصمیمات مجلس آن قدر مهم نیستند که مکانیسم و جریان مذاکرات و گفتگوها. اینها هستند که به درد دنیا و آخرت ملت می‌خورند و علنی بودن مذاکرات به همین دلیل است که ملت در جریان قرار گیرد. اگر علنی بودن مذاکرات حذف شود، مجلس مشروعیت خود را از دست می‌دهد و حالا که علنی است، باید محتوا داشته باشد و محدود کردن زمان مذاکرات یعنی از بین بردن مجلس.

یکی از ایرادهایی که به آیت می‌گیرند این است که بسیاری از افراد از ماهیت بنی‌صدر مطلع بودند، منتهی با توجه به ظرفیت ۱۱ میلیون رأی‌ای که پشت سر او قرار گرفته بود، این نحوه مواجهه خشن آیت با بنی‌صدر را تا حدودی زود هنگام و این را یکی از مصادیق تندروی آیت می‌دانند.

تحلیل شما چیست؟

به هیچ وجه زود هنگام نبود. مسئله برخورد اصولی با مسائل است. وقتی انسان انحرافی را می‌بیند، باید واکنش نشان بدهد. آنچه که به انسان شهامت و جسارت می‌دهد و ترس را از وجود انسان دور می‌کند، آگاهی و بصیرت اوست، چون ریشه ترس در جهل است. شناختن ریشه‌ای یک سوژه خیلی مهم است. فرق زیادی است بین اینکه انسان بداند فردی آدم خوبی نیست و اینکه بداند به چه دلایلی آدم خوبی نیست. آیت ریشه این جریان سیاسی را که در پی براندازی و پایمال کردن حقوق مردم و لگدمال کردن استقلال کشور است، می‌شناخت.

یعنی کس دیگری نمی‌شناخت؟ این نحوه تند و بی‌ملاحظه از نظر شما زود هنگام نبود؟

مطلقاً! وظیفه یک دیده‌بان همین است. هر کسی در جامعه به اندازه‌ای که قدرت دید دارد، دیده‌بان است. نمایندگان مردم دیده‌بان‌های خط مقدم جامعه هستند و باید دیده‌بانی خود را صادقانه انجام بدهند. در جایی که اعتبارنامه آیت مطرح شد، قضیه شدت و حدت پیدا کرد، یعنی آنها این ماجرا را شروع کردند. اگر آقای احمد سلامتیان با اعتبارنامه شهید آیت مخالفت نمی‌کرد، آن مذاکرات به وجود نمی‌آمد، بنابراین خیلی بی‌انصافی است که انسان حرکات شرم‌آور جریانی را

ولی با اکثریت قاطعی رأی آورد.

اعضای وزین مجلس به او رأی مثبت دادند. فقط حاج شیخ فضل‌الله محلاتی واقعاً در تشخیص خود اشتباه کرد که بعد از بحث عدم کفایت بنی‌صدر آمد و به اشتباهش اعتراف کرد.

در مورد آیت؟

نه، در مورد خط و ربطی که باعث این اشتباه شد. در مجلس علی‌الاصول باید آرا علنی باشند تا معلوم شود فراکسیون‌ها چگونه عمل می‌کنند. به نظر من اتفاق فاجعه‌باری که پیش آمده این است که آئین‌نامه داخلی مجلس را به قدری زیر و رو کرده‌اند که دچار دگردیسی شده و آرا را برعکس آنچه که در آئین‌نامه مشروطیت وجود داشت، غیر علنی و مخفی اخذ می‌کنند.

آیت به‌رغم اینکه با رای بالائی اعتبارنامه گرفت، اما در مجلس در یک حالت غربت و انفراد به سر می‌برد. حتی همان‌هایی هم که به او رأی داده بودند، چندان اعتنائی به او نمی‌کردند. خطرات شخصی شما از این حالت او چیست؟

مرحوم آیت روحیه‌اش خوب بود و کارش را انجام می‌داد، منتهی سمپاشی، سعایت و بدگویی، کار خودش را انجام می‌دهد و افراد را وادار می‌کند که جانب احتیاط را نگه دارند و به چنین افرادی خیلی نزدیک نشوند. مثلاً یادم هست کسانی را که کمی به آیت نزدیک بودند، دیگران سعی می‌کردند آنها را بایکوت و یسا حتی حذف کنند. مثلاً آقای دکتر مدنی که به نظر من یکی از شایسته‌ترین افراد بود، برای شورای نگهبان معرفی شد. ایشان هم کار قضایی کرده بود، هم حقوقدان، هم تاریخدان بود و هم از نظر نجابت و وقار، فردی استثنائی بود. در مجلس اول به او رأی ندادند، چون می‌دانستند با آیت دوست است و افکار و اندیشه‌های آیت‌الله کاشانی را قبول دارد. به نظر من می‌آید که محمد علی هادی در این زمینه نقش عمده‌ای داشت که به او رأی ندهند.

مرحوم آیت به حقیقتی رسیده بود و از ابراز آن هم ابائی نداشت و کار خودش را انجام می‌داد و لذا توسط همان گروه پرمدعائی که اشاره کردم مورد هجوم و سعایت و سمپاشی دائمی بود.

آیت کم حرف می‌زد، ولی محکم و قاطع...

اما به شدت از صحبت کردن نمایندگان دفاع می‌کرد. شاید بعد از ۷ تیر و شهادت آیت که مجلس ضربات کاری خورد، این تلاش برای محدود کردن نمایندگان صورت گرفت. از جمله نکاتی که بد نیست در اینجا به آن اشاره کنم این است که وقتی برای بحث عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر آئین‌نامه نوشته می‌شد، یک عده می‌گفتند وقت محدودی برای رئیس جمهور بگذاریم که بیاید و دفاع کند، ولی مرحوم آیت می‌گفت اصلاً نباید محدودیت قائل بشویم. به قضایای یک

قول شاعر: «عارفان در مقام معزولی / همه شیعی و بایزید شوند / چون بر سر مقام آیند / همه با شمر و با یزید شوند» این پیشنهاد را که دادم، دیدم همه روی‌ها در هم کشیده شد، درحالی که من حقیقتی را گفته بودم و الان هم اگر پیش بیفتد، می‌گویم که این معیارها، معیارهای خوبی هستند. تنها کسی که در تیپ مسلمان‌های مجلس اول، پارلمان را می‌شناخت، دکتر آیت بود، چون همه مذاکرات مجالس گذشته را مطالعه کرده بود و می‌دانست. آ شیخ قدرت‌الله نجفی که می‌گفت موقع افتتاح مجلس اول، هیچ کدام نمی‌دانستیم باید چه کار کنیم. فقط آیت بود که گفت باید برویم و برای اداره مجلس، آئین‌نامه تهیه کنیم. بعد آمدیم در مجلس و دیدیم از این خبرها نیست و در برابر بازرگان و دیگران، به آقای هاشمی رأی دادیم. ما به آیت گفتیم که نایب رئیس باشد، همان نقشی که در مجلس خبرگان هم داشت، ولی باندبازی موجود در مجلس، این را هم اجازة نداد که اتفاق بیفتد، چون وجودش در هیئت رئیسه می‌توانست بسیار مفید باشد. اشاره به فراکسیون کردید، واقعاً چنین فرصتی پیش نیامد، چون عمر نمایندگی شهید آیت هم بیش از یک سال و نیم نبود. بیشتر شورای مشورتی در باره امور جاری مجلس داشتیم و اغلب جلسات هم در منزل ما تشکیل می‌شدند.

چه کسانی در این جلسه شرکت می‌کردند؟

من، دکتر آیت، شهید دیلمه، آقای رشیدیان...

از حواشی جلسه طرح اعتبارنامه چه خاطراتی دارید؟

رأی‌گیری برای اعتبارنامه، غیر علنی است، ولی مرحوم آیت تقاضای رأی علنی کرد و این خیلی موضع مهمی بود. برای اهل تحقیق و دانشجویان یک سرمایه است که ایشان تقاضای رأی علنی کرد.

با وجود اینکه بحث را تا خصوصی‌ترین زوایای زندگی او کشیدند و برایش شایعه درست کردند،



فکری آدم فاسدی می دانست و معتقد بود که او نفوذی است.

اینها در شورای مرکزی حزب جمهوری با هم بودند. اشخاص فارغ از جنبه‌های سیاسی و موضع‌گیری‌های مختلف، شخصیت خود را هم بروز می‌دهند. گاهی می‌شنوید که می‌گویند فلانی آدم بی‌صفتی است. این ویژگی فارغ از گرایش‌های سیاسی فرد است، یعنی روی او نمی‌شود حساب کرد و هر طرف که اقتضا کند، می‌گلتد. مرحوم آیت سرعت انتقال فوق‌العاده بالائی داشت و خیلی تیز بود و می‌فهمید هر کسی دنبال چیست. آیا دنبال طعمه است یا آمده که رسالتی را انجام بدهد و لذا از این جهت، موسوی را شناخته بود. آیت شهید شد و رفت، ولی با توجه به مقاله‌هایی که موسوی در هنگام سردبیری روزنامه جمهوری اسلامی در باره مصدق می‌نوشت، به نظر من هیچ یک از روزنامه‌های منتسب به مصدق نمی‌نوشتند.

فکر نمی‌کنید این فریبی بود برای اینکه حربه مصدق را از دست جریان ملی‌گرا بگیرند و یک مقدار آنها را بی‌اثر کنند و یا از روی اعتقاد می‌نوشتند؟

قبلاً هم اشاره کردم که اینها به مصدق اعتقاد نداشتند، چون خیلی خوب می‌دانستند که مصدق چه جرثومه فساد است و انتساب مصدق به سیاست‌های بیگانه بود که برایشان اهمیت و ارزش داشت. هرگز به یاد ندارم که روزنامه‌ای در تمجید از مصدق به اندازه روزنامه جمهوری اسلامی غلو کرده باشد، از جمله پادم هست که موسوی، مصدق را با شهدای کربلا مقایسه کرده بود! شما از این مقاله چه تعبیری می‌کنید؟

چیزی که در وجود مصدق وجود نداشت، فرهنگ شهادت‌طلبی بود.

به نظر من هیچ کسی را نمی‌شود با شهدای کربلا مقایسه کرد. این مقاله را در مجلس هم خواندیم که وجدان حضرات را به چالش بکشیم که شما از این مقایسه چه تفسیری دارید؟ حتی روزنامه انقلاب اسلامی و میزان هم از این تندروی‌ها نداشتند. میرحسین موسوی به عنوان سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی چرا این را می‌نویسد؟ این سؤال بسیار مهمی است که باید جواب داده شود. قدیم‌ها بچه‌های معدودی دوچرخه داشتند، به همین خاطر کسی که دوچرخه داشت، خیلی احتیاط می‌کرد و دوچرخه را با حساب و کتاب می‌راند و آن را توی دست‌انداز نمی‌انداخت تا سالم بماند. گاهی بچه‌های دیگری می‌آمدند و دوچرخه را قرض می‌گرفتند و چون مال خودشان نبود، پدر دوچرخه را در می‌آوردند. انسان با اموال دیگری هر کاری دلش می‌خواهد می‌کند. این آقا آن قدر نفوذی بود که برای آبروی حزب و جمهوری اسلامی هم کمترین ارزشی قائل نبود و ابائی نداشت که این چیزها را هم بنویسد.

چرا در حزب ممانعتی نمی‌شد؟

آقایان هم خیلی گرفتار بودند و هم در این مسائل عمیق نمی‌شدند که این حرف‌ها چه معنائی دارد و چرا این کارها صورت می‌گیرند. اگر شهید آیت عکس‌العمل نشان می‌دهد و دیگران عکس‌العمل نشان نمی‌دهند، گناه او نیست.

می‌گویند به نظر من کاستی‌های خود را می‌پوشانند. منی که امروز دارم این حرف‌ها را می‌زنم، ظرفیت و توانائی شهید آیت را برای بیان آن مطلب نداشتم. چه عیب دارد که انسان به ناتوانی‌های خود اعتراف کند؟

آیا واقعا دعوی آیت و بنی‌صدر، دعوی آیت و بنی‌صدر بود یا دعوی آیت و مصدق؟ آیا شهید آیت، بنی‌صدر را صاحب تشخیص می‌دانست یا به دلیل اینکه نماینده تفکر مصدق بود او را می‌کوبید؟

بنی‌صدر آدم بی‌سواد، فاسد، پشت هم‌انداز و ساخته و پرداخته سیاست بیگانه برای اشغال این پست بود و همه زوری هم که در مجلس خبرگان برای افزایش اختیارات ریاست جمهوری زد، در واقع برای خودش بود تا بتواند نقش براندازی را ایفا کند. نقطه مقابل او شهید آیت بود که می‌گفت روزی که در مجلس خبرگان با اختیارات بالای ریاست جمهوری مخالفت می‌کردم و می‌گفتم بخشی از این اختیارات باید به رهبر داده شود، خودم هم آدمی نبودم که نخواهم در صحنه حضور داشته باشم و یا داوطلب ریاست جمهوری نشوم، اما این را نکردم که اختیارات بالائی را برای رئیس جمهور بخواهم که فردا نصیب خود من بشود. او معتقد به تفکیک قدرت و عدم تمرکز آن بود، چون فکر می‌کرد تمرکز قدرت منجر به فساد می‌شود. شهید آیت شخص بنی‌صدر را می‌شناخت و دیده بود که او از همان شجره فاسدی است که انگلیسی‌ها در ایران کاشته‌اند و حجت برایش همه جانبه تمام بود. من بارها در سخنرانی‌هایم گفته‌ام که مصدق، شاپور بختیار، بازرگان و میرحسین موسوی، همه از یک ریشه روئیده‌اند و می‌بینم که کثیف‌ترین کارها از آنها سر می‌زند که این آخری از همه وقیح‌تر و بدتر است. یعنی آدم حاضر شود اعتباراتی را که از راه فریب ملت به دست آورده، علیه ملت به کار بگیرد. حرکات فتنه‌گرانه و انقلابی‌گری و براندازی به نظر من کثیف‌ترین حرکتی است که امکان دارد از یک رجل سیاسی سر بزند.

آیت از نظر شخصیتی بزرگ‌تر از آن بود که بخواهد خود را با میرحسین موسوی در بیندازد. سابقه مبارزاتی و سیاسی آیت به دهه ۳۰ برمی‌گردد. میرحسین موسوی تا پیروزی انقلاب تنها سابقه‌ای که دارد این است که یک نمایشگاه نقاشی به نام موش و گربه به راه انداخت، ولی آیت با جدیت یقه او را چسبید. از او چه دیده و فهمیده بود که دیگران ندیده بودند؟

مرحوم آیت دیده بود که او از کدام شجره است و می‌دانست که او برای هر کاری آمادگی دارد و سرسپرده تام و تمام آن نیروی مافیائی است که از او حمایت می‌کند و او را بالا می‌برد. اگر در آن دوره‌ها بر اثر تبلیغات و عوام‌فریبی اجازه ندادند ماهیتش برای عامه مردم روشن شود، در جریان انتخابات و مسائل بعدی آن قضیه روشن شد. آیت این موضوع را فهمیده بود.

شهید آیت ظاهراً اطلاعات دقیقی از هویت فکری و کاری میرحسین موسوی داشت و او را از نظر

که ادعای احترام به حریم خصوصی و دموکراسی دارد و همه اینها را نقض می‌کند، نبیند و روی دفاع طرف مقابل انگشت بگذارد و بگوید تند رفتی و کند رفتی و جلو رفتی و عقب ماندی. من معنی جلو رفتن و عقب رفتن را نمی‌فهمم.

مسئله این است که وقتی اعضای یک جبهه سیاسی با یکدیگر هدفی را دنبال می‌کنند و می‌خواهند بر طرف مقابل بشورند، باید هدفمند، مرحله به مرحله و مصوب حرکت کنند، وگرنه نیروهای جبهه خودی در اثر تک روی‌ها هدر می‌روند. خیلی‌ها با بنی‌صدر مخالف بودند، اما مترصد فرصت بودند. شهید آیت با بقیه تفاوت داشت. هیچ کدام از آنها شناخت ریشه‌ای او را نسبت به قضایای تاریخ ایران و این جریان سیاسی نداشتند. بهترین دلیل هم اینکه وقتی مسئله اعتبارنامه آقای آیت مطرح می‌شود، دست آقای سلامتین و دوستانش بالا می‌رود و راجع به سایرینی که حضور داشتند اعتراضی نمی‌شود. من خودم در دور دوم مجلس در معرض این قضیه قرار گرفتم و آیه‌ای از قرآن را خواندم و شکر کردم. شهید آیت هم در دفاع از اعتبارنامه‌اش گفت که من خدا را شاکرم که اینها با من مخالف هستند. اگر آنها با اعتبارنامه آیت مخالفت نمی‌کردند، آن مباحث هم در مجلس به وجود نمی‌آمد، اما مجلس جای صراحت و جای بیان حقایق است. تعارف ندارد. آن آرای بالا نشانه حمایت از اندیشه و فکر آیت بود، در حالی که این آقایان هرچه را که در جنته داشتند، در ضدیت با آیت بیرون ریختند.

من خاطرات حاج احمدآقا را خوانده‌ام و از آنجا پی

- هرگز به یاد ندارم که روزنامه‌ای در تمجید از مصدق به اندازه روزنامه جمهوری اسلامی در زمان ریاست موسوی، غلو کرده باشد، از جمله پادم هست که موسوی، مصدق را با شهدای کربلا مقایسه کرده بود! شما از این مقاله چه تعبیری می‌کنید؟

بردم که امام چه دل خونی از این جریان داشته‌اند. به اعتقاد من هر فرد مؤمنی که علاقه به امام دارد، باید دست آیت را ببوسد که زمینه را برای عزل بنی‌صدر فراهم کرد. به نظر من اگر آیت نبود، بدون شک و تردید، مسیری که برای بنی‌صدر فاسد به تمام معنا به وجود آمد، به وجود نمی‌آمد. آیت باید این‌گونه عمل می‌کرد. آزادی بیان و قلم برای گفتن همین حقایق است.

مرحوم آیت به قدری آدم با شخصیت و مؤمنی بود که به هیچ‌وجه دنبال برخورد شخصی با بنی‌صدر نبود. او در دفاع از اعتبارنامه‌اش جمله بسیار بارزشی دارد و می‌گوید اگر آقای بنی‌صدر به قانون پایبند باشد، من آیت از او حمایت می‌کنم و به این ترتیب نشان داد که با او مسئله شخصی ندارد. کسانی که این سخن را

گناه دیگران است...

گناه آنها هم نیست. هر کسی بر اساس دید خودش حرکت می‌کند. دیده‌بان را که نباید به دلیل صدق دیده‌بانیش سرزنش کرد. چیزی که اصلاً برای من قابل هضم نبود، این بود که در روز ۷ تیر در حزب آن فاجعه اتفاق بیفتد و در روز ۱۴ تیر این آقا بیاید و از خون آن شهدا ارتزاق کند و وزیر شود. فضای بدی بود. ما هم حرف زدیم، ولی به نتیجه نرسیدیم. آیت خودش را با فرد طرف نکرد، بلکه با یک جریان سیاسی و با مسئولیت بزرگی که این آدم، داوطلبش بود طرف کرد. آیت می‌گفت حداقل مخالفت ما جلوی نخست‌وزیر شدن او را می‌گیرد، چون می‌دانست که دارد کجا می‌رود.

در بازکاوی پیشینه میرحسین موسوی، مخالفت شما و دکتر آیت از فصول درخور مطالعه و بررسی و از اسناد مهم است. آیا شما با مرحوم آیت لابی کردید که در آن شرایط ملتهب بعد از ۷ تیر و شهادت دکتر بهشتی، این مخالفت می‌تواند هزینه سنگینی داشته باشد؟ احیاناً تقسیم کاری کردید، چون صحبت مسوط را شما کردید و بعد دکتر آیت به اختصار و به قول خودش برای ثبت در تاریخ به نکاتی اشاره کرد.

گفتگو داشتیم. دیگرانی هم قرار بود صحبت کنند، منتهی من خودم در این قضیه بسیار قاطع بودم که این صحبت را بکنم، چون اصلاً قابل گذشت نبود. باور امروز من، آن روز هم وجود داشت که این آدم، آدم خطرناکی است. با آیت صحبت کرده بودیم و قرار بود آقای فواد کریمی هم صحبت کند که کنار کشید.

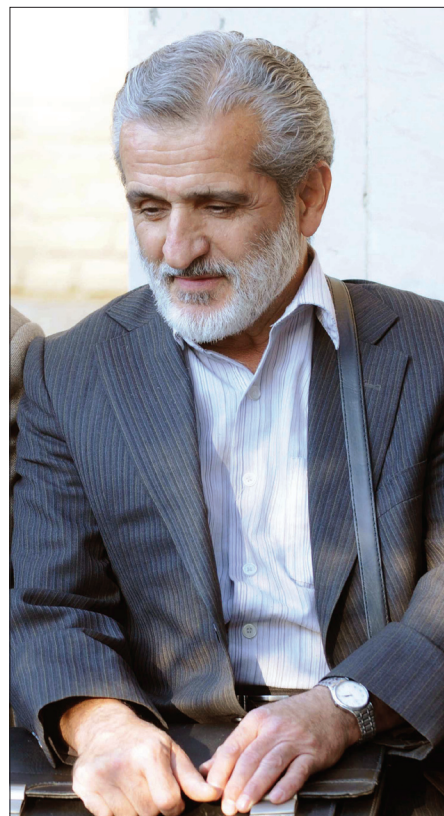
به خاطر این تصمیم چقدر شمامت شدید؟

بدیهی است که بی‌مهری به وجود آمد و عده‌ای تظاهر به مخالفت با ما کردند. سعی داشتند این برخورد و بی‌مهری را به هیچ وجه پنهان نکنند. در همان جلسه محمدعلی هادی که به نظر من عنصر عجیبی است و باید بالاخره دید که دارد چه مسیری را می‌رود، در آنجا تعریض بسیار زشتی به شهید آیت داشت، در حالی که آیت خیلی کوتاه و فوق‌العاده مؤثر و کافی صحبت کرد و همان صحبت‌ها برای اثبات اینکه میرحسین موسوی ربطی به نظام و انقلاب و حتی به حزب ندارد، کافی بود. نکته مهم این بود که آیت پرسید تو حرف‌های امام را قبول داری یا این چیزهایی را که نوشتی؟ چون این آقا همیشه نان حمایت امام از خودش را خورده. اما او جواب نمی‌دهد و این هم یکی از آن سؤالاتی است که باید جواب داده شود که او چرا به این سؤال شهید آیت که نکته بسیار ظریف و عمیقی در آن مستقر است، جواب نمی‌دهد؟ آیت می‌دانست که او جواب نخواهد داد. اما دلیل اینکه چرا ایشان جواب نداد این است که هر آدمی خودش را وابسته به حامیان واقعی خود می‌داند و سرسپرده کسانی است که از او حمایت مالی کرده‌اند. او قدرتش را از آنها می‌گیرد و لذا در برابر آنها احساس وظیفه می‌کند. آقای موسوی نزدیکی را که از آن بالا رفت، از حمایت بیگانگان به دست آورد. رسانه‌های خبری و عناصری که آنان در جاهای مختلف دارند، این گونه افراد را بالا می‌برند. آقای بنی‌صدر یک نمونه‌اش بود.

در رژیم گذشته، کتاب‌های بنی‌صدر را به زندان‌ها می‌فرستادند که زندانیان سیاسی بخوانند! آن هم کسی که در خارج است و ادعای اپوزیسیون بودن می‌کند.

اگر امام به بنی‌صدر می‌گوید منافقین را رها کن، من خیر تو را در این می‌بینم و او گوش نمی‌کند، به خاطر این است که نمی‌تواند گوش کند، چون اگر دستی که پشت او بود، کنار می‌رفت، سقوط می‌کرد و از بین می‌رفت. اگر موسوی هم می‌خواست بیاید و بگوید همان طور که امام گفته، مصدق مسلم نبود و اگر می‌ماند سیلی به اسلام می‌زد، باید به حامیان خودش پشت می‌کرد که بدیهی است به قدرتی که او را تا اینجا آورده، پشت نمی‌کند. شهید آیت با نهایت هوشمندی و آینده‌نگری این را می‌فهمید و می‌گفت. آیا حق نبود که سایرین همان جا عبرت بگیرند؟ به این شسته و رفته‌گی موضوع را روی صحنه گذاشته که آقا بگو تو آن هستی یا این؟ برای اکثریتی که در مجلس دم از امام می‌زدند، سؤال از این واضح‌تر؟ فضای مجلس پس از شنیدن خبر شهادت آیت چه بود؟

خیلی یادمان نیست. شلوغ بود و عده‌ای هم خوشحال بودند. کسانی که زخم خورده بودند، از اینکه چنین عنصری از میان برداشته شد، نفس راحتی کشیدند. به اعتقاد من قتل شهید آیت به عهده همین رجال صحنه سیاست است که از هیچ لجن پراکنی، تهمت و سعایتی علیه او خودداری نکردند و زمینه را برای ترور او فراهم کردند، چون اگر این زمینه فراهم نمی‌شد، این ترور معنی نداشت. اینها در پس تعبیر لیبرال، در واقع فاشیست‌هایی هستند که با توسل به لجن پراکنی، سعایت و ترور شخصیت، زمینه را برای چهار



نقطه مقابل نظام انگیزه قدرتمندی داشت که نگذارد شخصیت و تفکرات آیت مطرح شود. دلیل خاص آن هم غیر از مسائل عمومی این بود که هنوز آقای موسوی در آب نمک بود تا در سال ۸۸ چنین فتنه‌ای را رقم بزند که خوشبختانه ملت هوشیاری به خرج داد. البته نباید از کنار قضایای سال ۸۸ و عاملین آن به سادگی عبور کرد.

تا بچه‌ای که قادر به تشخیص هیچ موضوع و مسئله‌ای نیستند فراهم و آنان را به این کارها و ادار می‌سازند و دیده‌بانان صادق و امین مردم را از سر راه برمی‌دارند. آن روز جنازه را با آن وضعیتی که تیربارانش کرده بودند، آوردند و وسط مجلس گذاشتند. واقعا تأثیربرانگیز بود که چگونه چنین سرمایه بزرگی را از ملت گرفتند و در واقع مظلوم‌کشی کردند. آیت واقعا به دنبال به دست آوردن هیچ موقعیت و مقامی نبود، جز اینکه از موقعیت موجود در جهت افشای حقایق استفاده کند.

سی سال پس از انقلاب، آیا نسل کنونی می‌تواند چیزی را از آیت بیاموزد و آیت حرفی برای این نسل دارد؟

اگر ما مبارزه حق و باطل را یک مبارزه مستمر بدانیم که این‌گونه هم هست، اگر مظهر باطل را شیطان بدانیم، شیطان این سوگند را خورده که از انسان دست برنمی‌دارد و مظهر حق‌طلبی را هم خداخواهی قرار بدهیم که ازلی و ابدی است، این تنازع همواره وجود دارد و در نتیجه چنین روحیه و اندیشه‌ای برای بشر لازم است که ساده‌گزینی را کنار بگذارد و باور کند که در کالبد انسان می‌تواند شیطانی نهفته باشد که درصدد تجاوز به حقوق بشر و پایمال کردن حقوق مردم است و به هر ابزاری و وسیله‌ای که برایش کار برداشته باشد، متشبث می‌شود.

مسکوت ماندن آیت در این ۳۰ سال و نیز زنده شدن او را در اثر مشخص شدن صحت تشخیص در باره میرحسین موسوی چگونه ارزیابی می‌کنید؟ البته این تشخیص در برابر هشدارهای دیگری که آیت داد، نکته چندان مهمی نیست، ولی آیا اثبات صحت تشخیص او در این مورد باعث نمی‌شود که انسان به سایر هشدارهای او نیز توجه کند و به این نتیجه برسد که شاید آنها هم درست باشند؟

همین مسکوت ماندن سی ساله نشانه فعالیت جریان‌اتی است که در کشور ما خواهان سلطه بیگانگان و هدایت سرنوشت کشور به سمت اراده غربی‌ها بودند و طبیعی است که روی این حقیقت خاک بپاشند. جریان‌ات انتخابات و وقایع پس از آن، دست خیانتی را که آیت در آن روزها با آن مخالفت کرده بود، نشان داد و طبیعی است کسانی که حقایقی را می‌دانستند، آنها را بیان کردند. سی سال هم زمانی طولانی است، ولی هنوز هم آن طور که باید و شاید کاری صورت نگرفته است. ■



درآمد

جریان موسوم به ملی‌گرایی و انحرافات حاصل از مواضع آن، مبحث مفصلی در تاریخ معاصر ایران است که کمتر ریشه‌یابی و تبیین شده و در نتیجه سوء برداشت‌ها و افراط و تفریط‌های ناشی از عدم آگاهی دقیق به پیشینه این جریان و عملکرد حقیقی آن، راه را بر نقدهای دقیق و علمی در این زمینه بسته است. دکتر مجتبی سلطانی بر اساس پژوهش‌های گسترده و عمیق خویش و با نگاهی دقیق به رویکرد شهید آیت‌به‌مباحث تاریخی، ضمن بررسی جریان ملی‌گرایی، به نکات بدیع و جالبی در نحوه نگرش وی، به واکاوی و نقد دقیق این مسئله پرداخته است.

«شهید دکتر آیت‌وسنجش نقداوبه جریان ملی‌گرا» در گفت و شنود

شاهد یاران با دکتر مجتبی سلطانی

ضمیمه کردن آیت به بقایی برای حذف او بود

صحبت و هرکدام تاریخچه‌ای را برای خود مطرح می‌کنند. گرگ می‌گوید من همان گرگ زمان حضرت یوسف(ع) هستم و شتر هم سابقه خودش را به ناکه حضرت صالح(ع) می‌رساند و هرکدام برای خودشان تاریخچه‌ای درست می‌کنند. شیر در آن میان جستی می‌زند و طعمه را بر می‌دارد و می‌گوید من تاریخی مثل شماها ندارم، ولی زورم از شما بیشتر است و این حق من است. از این زاویه، ملی‌گراها در فضای اول انقلاب، آن را یک طعمه می‌دیدند و می‌خواستند برای خودشان حقیقی‌تر و بیشتر و برتر از دیگران قائل باشند و طعمه انقلاب را تصاحب کنند.

اتفاقاً خود شهید آیت در این باره صحبت کرده و گفته اینها درصدد چهره‌سازی و رهبرسازی در برابر امام هستند و با همان عملکرد و شیوه‌ای که در نهضت ملی به کار بردند و آن نهضت را منحرف کردند، می‌خواهند این نهضت را هم منحرف کنند و این یک احساس خطر منطقی بود.

این اتفاق رخ داده بود و فقط هم نظر ایشان نبود. جالب است اشاره کنم خیلی‌ها که الان وقایع اول

که آیا طرح این نقد در آن شرایط مناسب بود یا نه؟ و اینکه این دیدگاه تا چه حد در شکل‌گیری جریان‌های بعدی و تأثیرگذاری بر جریان‌های مؤثر نقش داشت؟ مسلماً دیدگاه‌های ایشان با فاصله زمانی‌ای که ما الان نسبت به زمان وقوع داریم و بحث می‌کنیم، می‌تواند از انواع عیار برخوردار باشد، یعنی زمانی هست که واقعه را در زمان خود و بعد واقعه را بیرون از زمان و از منظر الان نگاه می‌کنیم و یا از نگاه یک فعال سیاسی یا پژوهشگر تاریخی. اینها متفاوتند، یعنی فعل در زمان برای خودش یک آثار و عیاری دارد و برون از زمان و از منظر الان و به عنوان داوری ما نسبت به گذشتگان آثار و عیار دیگری دارد.

رفتار سیاسی دکتر آیت در زمان خودش در تبیین ریشه‌های عناد جریان‌ات مدعی ملی‌گرایی با جریان اسلامی از جهات مختلف، مثبت و قابل دفاع است. باید گفت که ایشان در این موضوع، آغازگر نبود، چون متأسفانه من دیده‌ام که بعضی‌ها حتی از موضع طرفداری از امام و انقلاب، به گونه‌ای آیت و دوستان و همفکران ایشان را زیر سؤال می‌برند که اینها با این مباحثشان، یک جریان تفرقه و اختلاف را آغاز کردند یا به آن دامن زدند و تعبیرشان این است که اینها اختلافات دوران نهضت ملی شدن نفت را به زمان حال کشیدند و به زیان وحدت در نظام اسلامی، آن اختلافات را باز تولید کردند، درحالی که این طور نبود. در بین نیروها و جریان‌های فعال در عرصه انقلاب اسلامی، جریان‌های زیادی بودند که از این میراث تغذیه و به این میراث استناد می‌کردند و اساساً با آن پرچم حضور داشتند، یعنی ابتدا به ساکن، این شهید آیت یا نیروهای اسلامی نبودند که به ضرورت نقد مصدق یا جبهه ملی و وقایع نهضت ملی شدن نفت واقف شدند، بلکه گروه‌های دیگری برای اینکه خودشان را دارای ریشه‌های تاریخی قوی‌تر و غنی‌تری نشان بدهند و هویت خود را بر سایر هویت‌ها برتری بدهند، به این میراث استناد کردند.

حتماً شما آن حکایت را در مثنوی شنیده‌اید که شتر و گرگ می‌نشینند و از سابقه و عمر خودشان

مرحوم شهید آیت از جمله شخصیت‌هایی بود که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب، از طریق ارائه یک سلسله درس‌ها و سخنرانی‌ها به نقد جریان ملی‌گرایی پرداخت که شاید از این جهت پیش‌تاز باشد، چون زمانی که مراسم سالگرد مصدق در ۱۴ اسفند در احمدآباد برگزار شد، موجب اعتراض بعضی از عناصر سیاسی‌ای شد که به آیت‌الله کاشانی نزدیک بودند. قطب‌زاده اعلام کرد که ما حاضریم یک ساعت تلویزیون را به شما بدهیم که ببانید و حرف‌هایتان را برزنید. او در همان دوره آمد و برای اولین بار در مذمت مصدق صحبت کرد که بازتاب زیادی هم داشت. اولین فرد معترض حاج سید جوادی بود. هنوز هم آثارش هست که می‌گویند اولین قدم انحراف همین بود که هنوز انقلاب پیروز نشده، یک نفر آمده و این طور حرف زده. خود شما از منتقدین جریان ملی‌گرایی هستید و طبعاً این مسئله را در همان مقطع هم به تناسب ذوق و علاقه‌ای که داشتید تعقیب می‌کردید. نقد دکتر آیت در کارکرد این جریان در دوران نهضت ملی و نیز کارکرد شخص دکتر مصدق دارای چه ویژگی‌هایی است؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. این مطلبی که شما در باره جایگاه دکتر آیت در طرح و نقد جریان موسوم به ملی‌گرایی و یا جریان مدعی ملی‌گرایی مطرح کردید، قابل تأمل است. نسل جدید ممکن است از اصطلاح ملی‌گرایی، معنای مثبتی را برداشت کند، ولی در ابتدای انقلاب و در دهه ۶۰ ملی‌گرایی به عنوان آلترناتیو اسلام‌گرایی و وسیله‌ای برای مقابله با نظام اسلامی مطرح می‌شد و نه به عنوان عاملی برای تشجیع روحیه وطن‌پرستی و لذا برای اینکه این اصطلاح در ذهن مخاطب تعبیر و تفسیر غلطی پیدا نکند، من ترجیح می‌دهم از اصطلاح جریان مدعی ملی‌گرایی یا جریان موسوم به ملی‌گرایی استفاده کنم. نقدی که شهید آیت به عنوان یکی از برجسته‌ترین افراد در این زمینه بر ملی‌گرایی وارد کرد، از زوایا و ابعاد مختلفی قابل تحلیل است. یک وجه آن این است

● خیلی‌ها که الان وقایع اول انقلاب را به صورت ناقص نقل می‌کنند، مسئله طرح آلترناتیو مصدق در برابر امام را به گونه‌ای مطرح می‌کنند که گوئی این دغدغه، فقط دغدغه خاص حلقه دوستان شهید، آیت بوده است، درحالی که این طور نیست. خود نهضت آزادی در ابتدای انقلاب اطلاعیه داد و به این نکته اشاره کرد که طرح مصدق، مشکوک و به قصد تفرقه و تشتت است و آوردن نام کسی که الان حضور و نقشی در انقلاب ندارد، بزرگ‌ترین اشتباه است!

شد. در ماجرای تجاوز صدام به ایران هم گروه‌های ناسیونالیست نقش مهمی داشتند. جالب است! مصداق مفهوم واقعی ناسیونالیسم وارداتی را در اینجا می‌شود پیدا کرد.

پس این جریان شروع شده بود و یک خطر جدی بود. در ابتدای انقلاب اسلامی به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی، دو خط عمده خودشان را نشان دادند. یکی خطر جریانات چپ بود، به دلیل اینکه اتحاد جماهیر شوروی طولانی‌ترین مرز آبی و زمینی را با ایران داشت و صاحب قدرت سیاسی و ایدئولوژی بسیار مؤثری در دنیا بود و از ابتدای دهه ۲۰ در ایران، سابقه فعالیت حزبی و تشکیلاتی برای ترویج مارکسیسم داشت. در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، یک خطر بزرگ جریان مارکسیسم یا جریانات متمایل به شوروی یا اصولاً بلوک شرق، اعم از طرفداران چین و یا حتی طرفداران آلبانی و به هر حال مجموعه گروه‌های مارکسیست بودند. این خطر خیلی آشکار و برجسته بود، چون در جریان وقایع قبلی از جمله نهضت میرزا کوچک‌خان و کودتای ۲۸ مرداد مردم خاطرات تلخی از خیانت گروه‌های چپ داشتند و خطر نفوذ اتحاد جماهیر شوروی، محسوس و آشکار بود، بخش عمده‌ای از توجهات، متوجه خطر جریان چپ بود. حتی جریانات غرب‌گرا هم در تشدید و دامن زدن به این خطر برای رسیدن به اهداف خود نقش داشتند، ضمن اینکه جریانات ولانی و اسلامی هم واقعا برای حفظ اصالت انقلاب اسلامی، نسبت به این مسئله، حساس بودند.

در کنار این جریان، جریان ناسیونالیست و غرب‌گرا از ناسیونالیسم سکولار لیبرال تا لیبرال‌های التقاطی فعال و دارای سابقه تاریخی و تشکیلات بودند و به موازات جریان چپ فعالیت می‌کردند، اما خطرشان برای نیروهای اسلامی به اندازه خطر جریانات مارکسیستی و الحاد آشکار و ملموس نبود. در ماه‌های اول انقلاب با نوعی غفلت روبرو هستید.

یا تسامح...

یعنی رهبران با این تلقی که نیروهای ناسیونالیست به مردم پیوسته‌اند و استقلال کشور را دوست دارند، در عالم توری فرض بر این بود که اینها حداقل برای دفاع از وطن، با نظام برآمده از انقلاب همکاری خواهند کرد و لذا اینها را به عنوان خطری که استقلال کشور یا عقیده مردم را تهدید کند، تلقی نمی‌کردند، چون اولاً ملحد نبودند، ثانیاً مدعی دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشور بودند، اما جریانات مارکسیستی و چپ‌گرا، هم ملحد بودند، یعنی دین را مستقیماً زیر سؤال می‌بردند و به آن حمله می‌کردند، هم اترناسیونالیست بودند و اساساً اعتقادی به حفظ استقلال کشور نداشتند و معتقد بودند که ایران باید به بلوک شرق بپیوندد و تبدیل به بخشی از بین‌الملل کمونیسم جهانی شود.

بنابراین ضدیت و خطر جریان کمونیسم و جریان چپ‌گرا برخلاف جریان ملی‌گرائی، برای استقلال کشور و دین مردم، خیلی ملموس و آشکار بود، درحالی که همین خطرات را جریان ملی‌گرائی هم داشت، اما خطرش پنهان بود، یعنی جریان مدعی ملی‌گرائی، هم در ریشه‌های تاریخی و در باطن خودش، استقلال ایران را بر باد و ایران را در مدار غرب قرار می‌داد،



امام، عکس مصدق را هم بیاورند و جالب است که خبرنگاران خارجی دنبال شکار این تصاویر بودند و در تصاویری که در رسانه‌های خارجی منتشر می‌شد، برخی از اوقات عکس مصدق در فیلم‌ها و عکس‌ها برجسته‌تر بود تا بگویند حرکت انقلاب مردم ایران، ادامه همان جریان و در واقع متأثر از ایدئولوژی ناسیونالیستی است و همان کسانی که همفکران و یاران مصدق بودند، رهبران انقلاب هستند تا به این ترتیب انقلاب اسلامی را به نفع خودشان صادره کنند.

این حرکت از قبل از پیروزی انقلاب به اشکال مختلف شروع شد و بعدها هم با چاپ کتاب‌ها و اطلاعیه‌های مختلف و سازماندهی گسترده این گروه‌ها بعد از انقلاب ادامه پیدا کرد. در میدان انقلاب روبروی ساختمان ژاندارمری، ساختمان بزرگ و مفصلی بود که جبهه ملی آن را تصاحب کرده و در آنجا مستقر شده بود. ده‌ها ساختمان دیگر هم در تهران بود که جبهه دموکراتیک ملی و حزب ایران و گروه‌های مختلف ناسیونالیست، تصرف کرده بودند و در کنار گروه‌های چپ و گروه‌های دیگر به شدت فعالیت می‌کردند و کاملاً مشخص بود که از امکانات لجستیکی و مالی و انتشاراتی خیلی خوبی هم برخوردارند. آنها با تولید انبوه نشریه و مجله و کتاب سعی داشتند شخص مصدق و تفکر او را در برابر اندیشه و شخصیت امام در جامعه ترویج کنند. می‌دانید که این جریانات از همان ابتدا با قانون اساسی نظام و با خود عنوان جمهوری اسلامی به مخالفت پرداختند و با اینکه مدعی ناسیونالیسم و ملی‌گرائی بودند، در بعضی از جاها همکاری‌های پنهان و آشکاری حتی با گروه‌های تروریست و تجزیه‌طلب هم داشتند، یعنی به دلیل عداوتشان با جمهوری اسلامی، رسماً با دشمنان تمامیت ارضی کشور همکاری می‌کردند؛ کما اینکه بختیار که جزو شورای مرکزی جبهه ملی بود و با نظر خود جبهه ملی پذیرفته شده بود - که البته به شکل تصنعی و تظاهر اعلام کردند که از جبهه ملی اخراج شده است - بعداً رفت و با صدام اتحاد کرد و تامین‌کننده گروه‌های تجزیه طلب در غرب کشور

انقلاب را به صورت ناقص نقل می‌کنند، این مسئله را به گونه‌ای مطرح می‌کنند که گویی این دغدغه، فقط دغدغه خاص حلقه دوستان شهید آیت بوده است، درحالی که این‌طور نیست. جالب اینجاست که خود نهضت آزادی، به عنوان جریانی که مشروعیت و موجودیتش را از تأیید مصدق می‌گرفت و به عنوان یک گروه مصدقی از درون جبهه ملی در آمده بود، در ابتدای انقلاب اطلاعیه داد و به این نکته اشاره کرد که طرح مصدق، مشکوک و به قصد تفرقه و تشتت است و آوردن نام کسی که الان حضور و نقشی در انقلاب ندارد، بزرگ‌ترین اشتباه است. یعنی بخشی از نهضت آزادی که خارج از دولت بود و اطلاعیه می‌داد، ناخواسته در بیانیه‌های آن زمان خود، به یک سری از واقعیت‌ها اعتراف کرده است، از جمله همین موضوع. واقعیت به قدری روشن بود که حتی گروهی مثل نهضت آزادی هم در ابتدای انقلاب اعتراض می‌کنند که چرا این گروه‌ها این‌قدر اصرار دارند که مصدق را مطرح کنند و چرا این‌گونه؟...

مهندس سبحانی هم می‌گفت که الان دیگر جای این حرف‌ها نیست.

گروهی که بیانیه می‌نوشتند، عزت سبحانی و همفکرانش بودند.
که بعد جدا شدند.

آن زمان هنوز به اسم نهضت آزادی بیانیه می‌نوشتند. منظور این است که این موضوع کاملاً در زمان خودش روشن بود که طرح نام مصدق، یک طرح انحرافی است و مطرح کردن او نه به قصد تقویت جبهه انقلاب، بلکه در جهت تضعیف آن است. جالب اینجاست که در طول ماه‌های آخر پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از آن، رادیوی بی.بی.سی و رسانه‌های خارجی امریکائی تلاش می‌کردند که چهره‌سازی و مصدق و میراث فکری او را به عنوان ایدئولوژی جایگزین برای ایدئولوژی انقلاب اسلامی مطرح کنند و به گونه‌ای پیشسازی جریانات سیاسی در انقلاب اسلامی را به سمت جریان ناسیونالیستی و جریان مصدقی تغییر بدهند، یعنی این یک پروژه بود. دائماً بی.بی.سی و نشریات خارجی سعی می‌کردند در تصاویری که از ایران منتشر می‌کنند، عکس بزرگ مصدق را بیاورند و او را به عنوان رهبر نهضت ملی مطرح کنند. بعضی از این افراد و گروه‌ها بودند که آرم سازمانشان را می‌آوردند و اغلب هم مردم اعتراض می‌کردند که نباید آرم گروه‌ها باشد، ولی بارها خود من در تظاهرات شاهد بودم که افرادی به صورت سازماندهی شده سعی می‌کردند در کنار عکس

● شهید آیت از معدود کسانی بود که
● به موقع این هشدار و نهییب را به
● نیروهای انقلابی ارائه و وجهات را به
این نکته جلب کرد که ما نیاپیستی به
دلیل شدت هجوم جریان‌های چپ
و درگیر شدن با آنها فراموش کنیم
که جریان ناسیونالیستی وجود دارد
و خطرش هم بیشتر است، چون
واقعیت دیدگاه‌هایشان مستتر و
پنهان است.

● شهید بهشتی با توجه به جایگاه و نقش خودش، عمل می‌کرد، نه اینکه اختلاف مبنائی با شهید آیت داشته است. حداقل اطلاعات من نشان نمی‌دهد که شهید بهشتی با شهید آیت اختلاف مبنائی یا بنیادی داشته است. بر خلاف فرزندان شهید بهشتی که سعی می‌کنند این جور القا کنند، از رفتار سیاسی شهید بهشتی در آن زمان نمی‌توان این گونه برداشت کرد و بعداً هم این گونه برداشت نشد. الان هم ما نمی‌شود و اتفاقاً برعکس، قرائن زیادند.

لیبرال سعی نمی‌کردند از ایدئولوژی مصدق‌گرا و ناسیونالیسم یک آترناتیو و رقیب برای نظام اسلامی ایجاد و با استفاده از آن، در برابر نظام ایستادگی کنند، شاید این اتفاقات هم نمی‌افتاد. من معتقدم اگر این اتفاق رخ نمی‌داد، امام هم داوری نهائی خود را درباره مصدق ابراز نمی‌کردند، یعنی ضرورتی نمی‌دیدند که این داوری را ابراز کنند، چون لازم نیست که انسان هر راستی یا هر مطلبی را عنوان کند. آنچه که باعث شد که امام داوری قلبی و نهائی خود را بگویند به خاطر این بود که مصدق وسیله سوءاستفاده دشمنان انقلاب شده بود و منشأ این سوء استفاده هم در درون شخص مصدق وجود داشت.

بعضی‌ها در جواب گفته‌اند مگر بعضی‌ها از قبیل خوارچ و گروه فرقان از قرآن سوءاستفاده نکردند؟ مگر طالبان از نام اسلام سوءاستفاده نمی‌کنند؟ حالا یک سری آدم منحرف هم آمده‌اند و از نام مصدق سوءاستفاده کرده‌اند. اینها تشبیه مغلطه‌آمیزی را به کار می‌برند. صحبت بر سر این نیست که کسانی با استناد به مشابهاهات مصدق، او را در برابر انقلاب قرار می‌دهند، بلکه با استناد به محکومات مصدق از او در برابر انقلاب اسلامی استفاده می‌کنند. معدل مجموعه مؤلفه‌های وجودی تفکر مصدق و رفتارهای سیاسی او به زیان جریان اسلام‌گرائی بوده و قابلیت این سوءاستفاده را داشته است. چرا ملی‌گراها با اینکه برای شهید مدرس احترام قائل بودند، چنین استفاده‌ای را نتوانستند از ایشان بکنند؟ ممکن است جواب بدهند که چون روحانی بود، اما سؤال اینجاست که اینها چرا دنبال افراد غیر روحانی بودند؟

میرزا کوچک‌خان هم همین‌طور. در وطن‌خواهی او که تردیدی نیست. مسئله این نیست که گروهی قصد سوءاستفاده از مصدق را داشتند، بلکه آنها واقعیت مصدق را همان‌گونه که بود، علم کرده بودند؛ بنابراین اینکه در تقریر یا توصیف این پدیده که بگوئیم گروهی از مصدق سوءاستفاده کردند، ما به ازای خارجی نداریم، یعنی کسانی که واقعا یاران و دوستان و میراث‌داران فکری و تشکیلاتی او هستند، به آنچه که او واقعا بوده استناد کرده‌اند، نه اینکه از نام او سوءاستفاده کرده باشند.

ما اگر بخواهیم این مدعای جنابعالی در نمونه اصلی یا نقلی را قبول کنیم، یک سؤال پیش می‌آید. معمولاً در برابر هر سوءاستفاده‌ای، یک حسن

معتقد نیستیم که هزینه‌اش خیلی بالا بود، اما بستر و زمینه پذیرش کمتر بود.

صرف‌نظر از اینکه امام در مواجهه با این جریان چه دیدگاهی داشتند - که باید در جای خودش تبیین شود - بسیاری از چهره‌ها از جمله مرحوم آیت‌الله طالقانی، شهید دکتر بهشتی و خیلی‌ها به این جریان خوش‌بین بودند و شهید بهشتی در حزب جمهوری تاحدی با جریان مخالف مصدق اصطکاک داشتند، یعنی اساساً یک نوع جمهور نزدیک به اجماعی از نیروهای دخیل در انقلاب از جریانات مختلف، نه تنها با اندیشه ملی‌گرائی چالشی نداشتند، بلکه نوعی خوش‌بینی هم به آن داشتند.

به آن اندیشه، این خوش‌بینی که بیان کردید، وجود نداشت. در این قضیه، یکی بحث شخص مصدق مطرح بود و یکی بحث میراث تشکیلاتی و سیاسی‌ای که به نام مصدق عمل می‌کرد. شخص مصدق در آن زمان تبدیل به یک سمبل و نهاد و به تعبیر امروزی‌ها ICON شده بود. مصدق در اثر تبلیغات به عنوان نماد مبارزه با انگلیس جا افتاده بود، بنابراین این نهاد می‌توانست در خدمت انقلاب اسلامی و در خدمت تقویت ابعاد ضد استعماری و استقلال‌خواهانه آن قرار بگیرد و به نوعی بر این نکته تأکید کند که ما همان آرمان شکست‌خورده نهضت نفت را در انقلاب اسلامی به ثمر رساندیم.

بعضی‌ها می‌گویند آرمان شکست‌خورده نهضت مشروطیت در مردم‌سالاری و آرمان شکست‌خورده نهضت نفت، در استقلال همراه با آرمان جامع و کامل اسلامی کردن نظام محقق شد. در این دید تا زمانی که مصدق این قابلیت را داشت که در خدمت آرمان‌های مردم باشد و به تقویت جبهه انقلاب کمک کند، تدبیر بدی تلقی نمی‌شد، اما نکته این است که مصدق را در عالم واقع نمی‌شد از میراث تشکیلاتی و سیاسی جریان ملی‌گرائی تفکیک و خود واقعی او را مطرح کرد، یعنی ما یک تصویر برساخته و تبلیغاتی و رتوش شده مصنوعی از مصدق داشتیم که با واقعیت شخص مصدق خیلی فاصله داشت و تصویر دلنشینی هم بود؛ بنابراین خیلی‌ها دوست داشتند این تصویر دلنشین از مصدق حفظ شود و دیگر کند و کاو نکنند و نروند ببینند اصل قضیه چیست. در زبان فارسی داریم که از گذشتگان به نیکی یاد کنید و در روایت داریم: «فاذکروا موتاکم بالخیر: مرده‌ایتان را به نیکی یاد کنید.» این تمایلی که انسان باید از درگذشتگان به نیکی یاد کند و از آن طرف اگر آدمی به امر مستحسنی شهرت پیدا کرده که آن امر می‌تواند موجب تشویق و تقویت آن کار شود، نباید آن را خراب کنیم، در بسیاری وجود دارد؟

مصلدق به عنوان نماد و چهره استعمارستیز و استقلال‌خواه خوب بود. من بارها گفته‌ام که اگر چنین مصدقی وجود می‌داشت یا الان وجود داشته باشد، همه ما حاضریم به او اقتدا کنیم و حداقل مصدق را هم در زمره یاران انقلاب قرار بدهیم! بعداروشن شد که این تصویر و چهره با واقعیت شخصیت او فاصله دارد. اما در آن زمان خیلی‌ها تمایل داشتند که آن تصویر از مصدق وجود داشته باشد. اگر جریانات ناسیونالیست به میدان نمی‌آمدند و جریانات

دین‌ستیزی‌شان هم پنهان بود و به همین دلیل به‌ویژه در برابر خطر مارکسیست‌ها تحت‌الشعاع قرار گرفته بود، یعنی خیلی‌ها در آن زمان اولویت را به این داده بودند که ما باید خطر مارکسیست‌ها را دفع کنیم. حجم کتاب‌های منتشره مارکسیست‌ها خیلی زیاد بود و چون شعارهای عدالت‌خواهانه می‌دادند که خیلی جذاب بودند، جوان‌ها را جذب می‌کردند. در دنیا هم فضای بین‌المللی به سمت جنبه‌های چریکی تمایل داشت و اساساً خود انقلاب اسلامی را متأثر از حرکت‌های چپ می‌دانستند، کما اینکه بازرگان و لیبرال‌ها معتقد بودند که انقلاب اسلامی در ریشه خودش، متأثر از جریان چپ است، یعنی این قدر جریان چپ به لحاظ تبلیغاتی در جهان سوم هژمونی داشت.

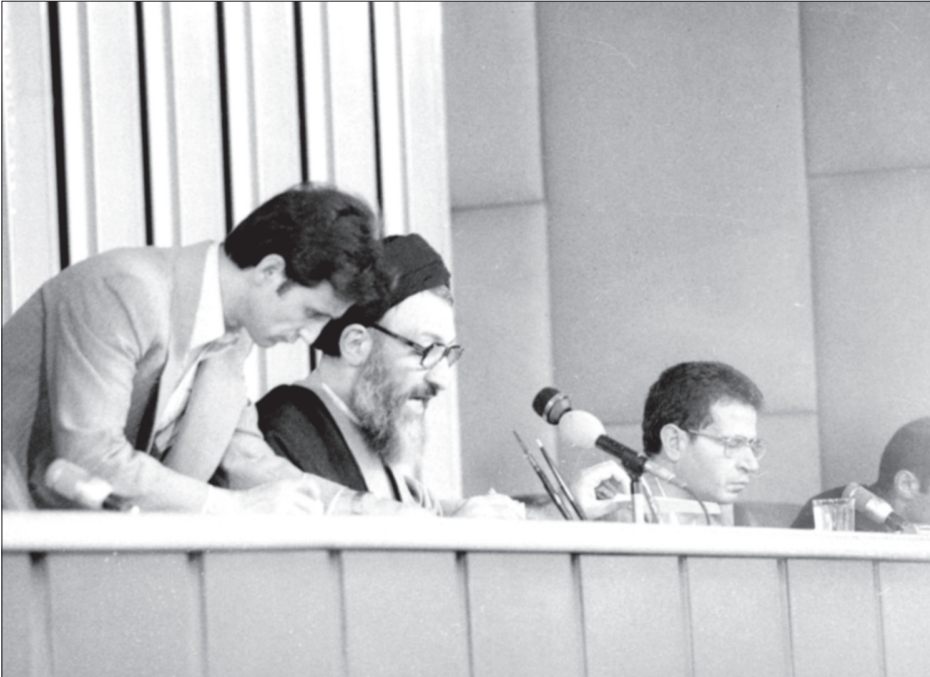
این سیطره تبلیغاتی جریان چپ، خطر آنها را خیلی عمده کرده بود که باز این هم به نفع جریان لیبرالی و ناسیونالیستی می‌شد. در آن زمان اینکه یک فردی این بیدارباش و هشدار را بدهد و توجهات را به این نکته جلب کند که ما که در انقلاب اسلامی می‌گوئیم نه شرقی نه غربی، یک وقت فقط در مسئله نه شرقی گرفتار نشویم، بلکه غربی آن را هم ببینیم، همان طور که مصدق نفوذ و صدمه زدن به اصل نه شرقی شدن انقلاب، جریان چپ بوده، مصدق ضربه زدن به نه غربی انقلاب اسلامی و زمینه‌سازی برای استعمار غرب یا نفوذ انگلیس و امریکا در ایران جریانات ناسیونالیست و لیبرال هستند، کار هوشمندانه و بزرگی می‌کرد.

شهید آیت از معدود کسانی بود که به موقع این هشدار و نهيپ را به نیروهای انقلابی ارائه کرد و در واقع توجهات را به این نکته جلب کرد که ما نیاستی به دلیل شدت هجوم جریانات چپ و درگیر شدن با آنها فراموش کنیم که جریان ناسیونالیستی وجود دارد و خطرش هم بیشتر است، چون واقعیت دیدگاه‌هایشان مستتر و پنهان است.

در آن شرایط در افتادن با جریانات ملی‌گرائی واقعا هزینه داشت. اولاً چهره‌های شاخص ملی‌گرا، همه دارای نوعی وجاهت شده بودند و خود بازرگان به عنوان بخشی از جریان ملی‌گرائی مورد اعتماد امام بود و خیلی از چهره‌های وابسته به این جریان در پست و مسند بودند که همین مسئله می‌توانست دهن‌ها را ببندد که شما چرا دارید از جریانی انتقاد می‌کنید که مورد اعتماد امام قرار گرفته است. ثانياً اینکه از نظر تبلیغاتی هم دست بالا را داشتند و فضا به گونه‌ای نبود که بشود به راحتی باب انتقاد از این جریان را باز کرد. در آن فضا غیر از دکتر آیت چه کسانی این خط شکنی را انجام دادند و همزمان با او متوجه این خطر شدند؟

البته این فضای سنگین در مورد جریان چپ هم بود. آن روزها شعار نیروهای انقلابی این بود که: چپ و راست نابود است / اسلام پیروز است. مصدق تعبیر چپ و راست تا مدت‌ها دشمنان تفکر اسلامی در جناح ناسیونالیست و لیبرال و در جناح مارکسیست و التقاطی و چپ بود. منظور این است که مخالفت با جریان چپ هم هزینه داشت، اما در عرصه سیاسی، این نکاتی که شما اشاره کردید، شاید یک مقدار هزینه بر خورد با ناسیونالیسم را افزایش داد. البته من

پاییز ۱۳۵۸. مجلس خبرگان قانون اساسی، شهید دکتر آیت در کنار شهید آیت‌الله بهشتی.



که بیاید و به انقلاب اسلامی بپیوندد. در آن مقطع شما ابتدا به ساکن نباید میهمان را آزرده‌خاطر کنید. نمی‌شود که کسی را به میهمانی دعوت کنید و بعد یکی یکی عبویش را بشمارید؛ بنابراین در زمینه رفتار سیاسی در مقطعی که ما اینها را به عنوان میهمان به درون انقلاب دعوت کردیم، بعضی حرکت‌ها تندروی بود. آن موقع نشریه‌ای از طرف شهید منتظری در می‌آمد به نام «پیام شهید». ممکن است الان کسانی به آرشیو آن نشریه مراجعه کنند و بگویند حرف‌های درستی زده، چون بعداً در عمل ثابت شده، ولی آن حرف در غیر زمان خودش زده شده و زمانی بوده که انقلاب اسلامی، این جریان‌ها را به میهمانی خودش دعوت کرده بود. سفره انقلاب آماده بود و اینها دعوت شده بودند تا نمک‌گیر انقلاب بشوند، خود را اصلاح کنند و در دامن انقلاب بمانند.

اما این میهمان‌ها آداب میهمانی را چندان به جا نمی‌آوردند.

وقتی که به جا نیاوردند، بله باید برخورد می‌شد. اولین اقدامشان هم در ۱۴ اسفند ۵۷ بود که کاملاً نشان دادند قصد دارند از مصدق در برابر امام رهبرسازی کنند. کار دکتر آیت هم دقیقاً واکنش به این اقدام آنها بود.

کارگردان آن جریان، متین دفتری، نوه مصدق از جبهه دموکراتیک ملی بود. در آن زمان بعضی‌ها از این ماجرا فاصله گرفتند، چون جبهه دموکراتیک ملی متین دفتری با سنجابی و جبهه ملی اختلاف داشت، بنابراین ناسیونالیست‌های قدیمی از این فتنه فاصله گرفتند. انقلاب هنوز این فرصت را برایشان قائل بود که اینها خودشان را از این فتنه‌گری‌ها جدا کنند، حتی نشریه جبهه ملی خیلی ملامت پیش آمد. از رفراندوم جمهوری اسلامی بود که یک مقدار مخالف‌خوانی‌هایشان را شروع کردند و در قضیه مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی در بیان عقاید خودشان علیه انقلاب اسلامی، به سمت رادیکالیسم رفتند.

آشکار شد، شروع می‌کند به تخریب بنیادهای انقلاب اسلامی، بنیاد اسلامیت، بنیاد استقلال‌خواهی و اینها را موربانه‌وار و از ریشه می‌خورد و مثل غده سرطانی عمل می‌کند و صدمه می‌زند.

در ابتدای انقلاب وضعیت این گونه بود و فرضاً اگر در شورای مرکزی حزب، شهید بهشتی معتقد بود که باید این نماد را حفظ کرد، فکر می‌کنم بشود از دیدگاه وی دفاع کرد، چون در مبحث سیاست، یک بحث نظری و روشنگری داریم و یک بحث رفتار و فعالیت سیاسی. شهید بهشتی از موضع رفتار سیاسی در مقطع سال ۵۸، ۵۹ معتقد بود که ما باید از این نیروها برای تقویت پایه‌های انقلاب بهره بگیریم و تا زمانی که خیانت نکرده‌اند و همراهی می‌کنند، آنها را در درون نظام نگاه داریم؛ نباید تحریکشان کنیم و آنها را به طرف جبهه مقابل هل بدهیم.

ولی نشانه‌هایی وجود دارد که شهید بهشتی نسبت به این جریان خوش‌بین بود.

خیلی مختصر. خوش‌بینی شهید بهشتی ابتداً قابل مقایسه با خوش‌بینی آیت‌الله طالقانی نیست. سعه صدر شهید بهشتی در جذب گرایش‌های مختلف فکری و اصلاح آنها شیوه یگانه‌ای داشت و در نهایت معتقد بود که ما باید نهضت آزادی‌ها و التقاطی‌ها را جذب و اصلاح و از آنها استفاده کنیم و رشدشان بدهیم. حتی در شورای انقلاب که بحث شده بود، ایشان گفته بود که از همه گروه‌ها نماینده بیاورید، اما این به معنای خوش‌بینی محض و ندیدن انحرافات و نفاق آنها نیست. ایشان به اصلاح آنان خوش‌بین بود، کما اینکه امام هم این فرصت را به آنها داد. شاید در مورد شهید بهشتی به جای تعبیر خوش‌بینی، باید از تعبیر سعه صدر و امکان دادن برای اصلاح و ماندن در مسیر انقلاب استفاده کرد.

در مورد شهید آیت، باید بین مباحث روشنگری سیاسی و تحلیل تاریخی و رفتار سیاسی تفکیک قائل شد. یک زمان هست که شما بنا به واقعیات و مصالح، از جریان‌هایی که طرفدار ناسیونالیسم است، دعوت کرده‌اید

استفاده هم وجود دارد. ما چگونه می‌فهمیم که مثلاً طالبان دارد سوءاستفاده می‌کند؟ خوارج از قرآن سوءاستفاده کردند؟ فرقان از قرآن سوءاستفاده کرد؟

چون در مقابل آن ملاک و اصالتی وجود دارد و این اصالت واکنش نشان می‌دهد و می‌گوید این جعلی است. جریان اسلامی وجود دارد و با استناد و استدلال می‌گوید طالبان دارد دروغ می‌گوید. در مقابل جریان سوءاستفاده چی از مصدق آیا جریان مدعی اصیلی وجود داشت که بگوید نه، مصدق واقعی این است؟ وجود نداشت و ندارد. اگر جریانی وجود می‌داشت که مدعی مصدق اصیل می‌شد و می‌گفت همان طور که مدعی هستیم مصدق ضد انگلیسی است، ما هم باید ضد انگلیس و ضد امریکائی و طرفدار استقلال باشیم و باید از رزمندگان حمایت کنیم، می‌گفتیم پس یک جریان اصیل وجود دارد، ولی برعکس است. هر کس که **dose** مصدقی بودنش بیشتر است، احتمال انگلیسی شدن و امریکائی شدنش بیشتر است. حتی اگر کسی هم مدعی بشود که از نام و اندیشه مصدق سوءاستفاده شده، می‌گوئیم که شما در مقابلش کسانی را که مصدق واقعی و اصیل را می‌شناسند، بیاورید و شخصیت حقیقی او را مطرح کنید. آنها هم که می‌آیند و می‌گویند مصدق وطن‌خواه بوده و وطن‌خواهی او را مطرح می‌کنند، باز به گونه‌ای مؤلفه‌های تفکر او را مطرح می‌کنند که وطن‌خواهی تبدیل می‌شود به غرب‌گرایی، تبدیل می‌شود به هضم استقلال ایران در مدار گرایش به غرب. مارکسیست‌ها و چپی‌ها خیلی صریح و آشکار اترناسیونالیسم خود را مطرح می‌کردند، ولی اینها در لفافه مطرح می‌کنند. بنابراین اگر کسانی نسبت به مصدق حسن ظن داشتند، به خاطر قابلیت و واقعیتی بود که در نام مصدق وجود داشت، اما خیلی زود از واقعیت این

- شهید آیت در موضع روشنگری
- سیاسی، در بحث کردن، در طرح
- کردن خیلی خوب و مناسب عمل
- می‌کرد، ولی از فردی مثل او با آن نحوه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که مثل مجتهد جا افتاده‌ای چون شهید بهشتی که اقتضای نقش اجتماعی‌اش تأمل و وقار و نقش پدرا نه است، رفتار کند.

نماد، رونمایی شد و همان شخصیت‌هایی که علاقه داشتند احترام مصدق حفظ شود، بعداً به این نتیجه رسیدند که این نماد به مثابه یک ویروس عمل می‌کند؛ مثل ویروس‌های کامپیوتری که در زمان خاصی فعال می‌شوند و پدر کامپیوتر را در می‌آورند یا ویروس‌هایی که در بدن هستند و دوره کمون (نهفتگی) دارند، مثل ویروس ایدز که ممکن است کسی ده سال مبتلا باشد، ولی علائم آن بروز نکند.

این خطر را بعداً رهبران انقلابی و مسلمان که خوش‌بین بودند حس کردند که مصدق به مثابه ویروس عمل می‌کند و بعد از مدتی که باطنش

آیت عنصر دین و رهبری روحانیت و گرایش دینی در نهضت ملی یکی از ملاک‌های ارزیابی رفتارهای دکتر مصدق بود، در حالی که دکتر بقائی در این فضاها نبود و با طرازهای عرفی سیاست به تخطئه مصدق می پرداخت... حتی وقتی خاطرات دکتر بقائی را می خوانیم، با وجود اینکه رابطه نزدیکی با آیت‌الله کاشانی داشت، اما می بینیم سهمی که برای او قائل شده و نقشی که از او در نهضت ملی توصیف می کند، بسیار کم رنگ تر از چیزی است که وجود داشته است. دکتر بقائی اساساً به عناصر مذهبی اهمیت نمی داد، اما دکتر آیت

تفکر شهید آیت، خاص خود اوست و تحلیل‌های او هویت خاص خود را دارند و نمی شود این تحلیل را به رونوشت برداری و تقلید متهم کرد، اما شما کدام اندیشه را می توانید نشان بدهید که از اندیشه‌های قبل و معاصر خود بهره مند و مقتبس از دستاوردهای پیشینیان و افراد هم‌زمان خود نباشد؟ دکتر آیت هم از تحلیل‌های افراد مستقل استفاده کرده و هم خودش تحلیل مستقل دارد.

به عنصر دین و حضور روحانیت اصیل در به ثمر نشستن نهضت ملی، بسیار ارجح می نهاد. به نظر شما دکتر آیت در تحلیل نهضت ملی تا چه حد تحت تاثیر حزب زحمتکشان است و چقدر نگاه مستقل و خودبند دارد؟ آیا آنچه را که بیان می کند نتیجه اجتهاد خود اوست؟

به نکات خوبی اشاره کردید که به هر حال تفکر شهید آیت، خاص خود اوست و تحلیل‌های او هویت خاص خود را دارند و نمی شود این تحلیل را به رونوشت برداری و تقلید متهم کرد، اما شما کدام اندیشه را می توانید نشان بدهید که از اندیشه‌های قبل و معاصر خود بهره مند و مقتبس از دستاوردهای پیشینیان و افراد هم‌زمان خود نباشد؟ در همه عرصه‌های علمی این تاثیر و اثرهای متقابل وجود دارد، از جمله در حوزه تاریخ سیاسی. در تحلیل نقش سرمایه‌داری یا استعمار غرب، چه کسی می تواند بگوید که از تحلیل‌های مارکسیست‌ها در ایران استفاده نکرده است؟ چه کسی می تواند بگوید از تحلیل‌های جریان چپ جهانی در این مسئله استفاده نکرده. دکتر آیت هم از تحلیل‌های افراد دیگر استفاده کرده و هم خودش تحلیل مستقل دارد.

با این نحوه تفکر، پی هرکسی علیه امریکا حرفی زد و مطلبی نوشت، باید سابقه‌اش را در گروه‌های مارکسیست جستجو کرد و متأثر از آنهاست؟ کما اینکه بازرگان به روشی غیرمنطقی و نادرست، روحیه ضد امریکائی امام را به تاثیر پذیری او از مارکسیست‌ها و چپ‌گراها منتسب می کرد و حتی جالب است که در سال‌های آخر حتی فراموش می کند که امام از سال ۴۰ و حتی قبل از آن در کشف‌الاسرار علیه استعمار و نفوذ بیگانگان مواضع صریح و مشخصی داشته است

با انقلاب اسلامی سر آشتی ندارد، مگر اینکه جریان ناسیونالیسم، انحرافات و اشتباهات خود را اصلاح کند، اما به لحاظ روش و تاکتیک برخورد، ایشان هنوز معتقد به سعه صدر و تحمل و اغماض بیشتر و فرصت دادن بود، اما افرادی بودند که سریع تر عمل می کردند و امثال شهید آیت می گفتند که بی فایده است، ما اینها را می شناسیم و این اغماض شما بی فایده است و اینها سوءاستفاده می کنند و بزودی نیت خودشان را نشان خواهند داد. البته این را باید بگوئیم که هر چند شهید آیت در این پیش‌بینی محق بود، اما در انتظار و توقعش محق نبود، یعنی بایستی این پیش‌بینی در عمل رخ می داد تا اکثریت جامعه هم نسبت به این امر آگاهی پیدا کنند، چون آگاهی برخی از فعالین سیاسی در عرصه محدود نسبت به واقعیت یک امر نمی تواند ملاک رفتاری بشود که بازتاب عمومی دارد. تا زمانی که مردم نسبت به آن امر، آگاه نشوند، آن افکار می توانند به ضد خودشان تبدیل شوند یا نمادی از افراط و یا باعث شود که جریان مقابل مظلوم‌نمایی و از آن استفاده کند.

شهید آیت در موضع روشننگری سیاسی، در بحث کردن، در طرح کردن خیلی خوب بود و مناسب عمل می کرد، حتی اختلافاتی هم که با شورای مرکزی حزب داشت، طبیعت کار حزبی است. امروز عده‌ای بعضی از مطالب داخل جلسات را مطرح می کنند، ولی نمی شود از اینها از یک سو برای تضعیف شخصیت شهید آیت و از آن طرف برای تحریف دیدگاه‌های شخصیت شهید بهشتی و امثال ایشان استفاده کرد. هر دو تای این رویکردها غلط هستند. تفاوت نظرات و تحلیل‌ها با توجه به تفاوت نقش‌ها طبیعی است. حتی اینکه در آن زمان بعضی از دوستان شهید آیت را به تدروی متهم کردند، باز طبیعی است. هم تفاوت سنی وجود دارد و هم تفاوت تجربیات سیاسی، بنابراین از فردی مثل شهید آیت با آن نحوه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، نمی توانیم انتظار داشته باشیم که مثل یک مجتهد جا افتاده‌ای که اقتضای نقش اجتماعی‌اش تأمل و وقار و نقش پدرا نه است، رفتار کند.

روشننگری شهید آیت در مورد جریان ملی‌گرای و مصدق بازتاب‌های مختلفی داشت، اما بازتاب مخالف بسیار عیان و معلوم بود و به دلیل ارتباطی که زمانی شهید آیت با حزب زحمتکشان داشت، عده‌ای معتقد بودند دکتر بقائی حرف‌هایی را که در شرایط کنونی نمی تواند بزند، از طریق دکتر آیت بیان می کند. این یک رویکرد قدیمی است که مصدقی‌ها هر کسی را که از آنها انتقاد می کند، بلافاصله به شکلی به حزب زحمتکشان منتسب می کنند و حال آنکه منتقدین مصدق با تمام تفاوت‌هایی که دارند، در مواقعی حرف‌هایشان به هم شبیه و نزدیک است، چون اشتباهات مصدق بسیار آشکار است و افراد با گرایشات مختلف، طبیعتاً در این مورد تحلیل‌هایشان به هم شبیه می شود. علاوه بر این ما می بینیم در نگاه شهید آیت نسبت به جریانات نهضت ملی با نگاه دکتر بقائی تفاوت‌های آشکاری وجود دارند. اولاً شهید آیت، آنچه که می گفت کاملاً مستند به روزنامه‌ها و مطبوعات بود. از سوی دیگر تفاوت اساسی نگاه دکتر آیت با دکتر بقائی این بود که در نگاه دکتر

بنابراین در روزهای اول بسیاری از اینها به دلایل مختلفی باطن عقاید خود را آشکار نکرده بودند یا مدعی بودند که ما به انقلاب پیوسته‌ایم. مدیریت انقلاب هم منتظر بود رجلی که به اینها گرایش داشتند، در درون اقبانسوس انقلاب هضم یا تطهیر شوند و به تعبیر درست تر غسل کنند، اما نشد. می خواهم بگویم می توانیم بعضی از موضع‌گیری‌ها، به خصوص موضع‌گیری‌های تند در غیر زمان خودشان نتیجه مطلوب نمی دهند، ضمن اینکه بعضی موضع‌گیری‌های یک نماینده مجلس یا سخنرانی که فاقد مسئولیت سیاسی است، ممکن است آثار و بازتاب‌های خاصی نداشته باشد و به عنوان یک اظهارنظر شخصی تلقی شود.

اما رئیس یا دبیر شورای انقلاب یا رئیس قوه قضائیه باید در اظهارنظرهای خود محدودیت‌ها و ملاحظات بیشتری را در نظر داشته باشد. آنچه که به عنوان اختلاف نظر در شورای مرکزی حزب یا بعد از آن یاد مطرح می شود، بخشی به تفاوت نقش‌ها برمی گردد. یعنی اختلاف بنیادی وجود نداشته، بلکه مصلحت زمان و جایگاه افراد در موضع‌گیری‌هایشان مدنظر بوده است. دبیرکل حزب به طور طبیعی باید جمع‌کننده آرا و نظرات باشد. فراقسیون‌های مختلف طبیعتاً با هم اختلاف نظر دارند. دبیرکل حزب که نمی تواند عضو یک فراقسیون باشد، بنابراین طبیعی است مثلاً ما موضع شهید بهشتی را این‌گونه تعبیر کنیم که ایشان با توجه به جایگاه و نقش خودش، عمل می کرد، نه اینکه اختلاف مبنائی با شهید آیت داشته است. حداقل اطلاعات من نشان نمی دهد که شهید بهشتی با شهید آیت اختلاف مبنائی یا بنیادی داشته باشد.

اتفاقاً وقتی جلوتر آمدیم، صابون این جماعت به تن شهید بهشتی هم خورد.

از ابتدا و از همان زمانی که شهید بهشتی عملاً ریاست مجلس خبرگان را به عهده داشت، نشریه جبهه ملی در کنار سایر گروه‌ها، از جمله اولین نشریاتی بود که بدترین حملات و اهانت‌ها را به شهید بهشتی می کرد. سنجابی در خاطراتش می نویسد: «هنگامی که نمایندگان منافقین نزد او می روند که او را به حمایت از خودشان دعوت کنند، به نحوه رفتار آنها و مشی مسلحانه‌شان انتقاد می کند، ولی می گوید از خیر کشته شدن بهشتی خوشحال شدم، چون این آدم به سزای اعمالش رسید!» آدمی مثل سنجابی حتی نتوانسته کینه خود را نسبت به شهید بهشتی پنهان کند و بعد از شهادت ایشان هم کینه‌اش را ابراز کرده است. ملی‌گراها با اینکه در آن زمان اختلاف تاکتیکی با منافقین داشتند، اما از اینکه می دیدند منافقین دارند این کارها را می کنند، خوشحال بودند.

ولی با این همه شهید بهشتی در میان نیروهای خودی بیش از دیگران به خوش‌بینی به ملی‌گراها معروف بود. خاطرات برخی از اعضای حزب جمهوری اسلامی موبدین مسئله است.

این قابل مناقشه است و دلایل بسیار محکم تری لازم است تا معلوم شود که شهید بهشتی با شهید آیت اختلاف مبنائی داشته است. اختلاف روشی و تاکتیکی داشتند، اما اختلاف راهبردی نداشتند. یعنی از لحاظ مبنا و راهبرد، شهید بهشتی می دانسته که ناسیونالیسم



۱۳۵۸. سخنرانی شهید آیت‌الله بهشتی قبل از ایراد خطبه‌های نماز جمعه تهران.

بعضی از حرف‌های درست بقائنی شبیه دیدگاه‌های فردی است، به این مفهوم نیست که کسی مسئولیت حرف‌های نادرست بقائنی را هم به عهده بگیرد و جوابگوی آن حرف‌ها هم باشد. آن یکی می‌گفت فلانی اصلاً سواد ندارد و جاهل است، تو چرا با او مباحثه می‌کنی یا با او درس می‌خوانی؟ گفت اگر من بخواهم به خاطر ندانسته‌های او پای درش بنشینم که فاتحه‌ام خوانده است. من به خاطر دانسته‌هایش پای درس او می‌نشینم. انسان در رفاقت، همکاری سیاسی، در ائتلاف‌های سیاسی به نقاط مشترک اعم از کم یا زیاد می‌اندیشد، روی نقاط منفی و افتراق که نمی‌توانید همکاری کنید.

از لحاظ تاریخی روشن است که شهید آیت ارتباط مقطعی با حزب زحمتکشان و دکتر بقائنی داشته و گرایش و تفکر دینی او و ارتباطش با روحانیت، هویت دینی او اظهر من الشمس است و با بقائنی فاصله‌ای پرناشدنی و کاملاً بعید و روشنی دارد، اما شباهت‌ها وجود دارد. شما ممکن است بعضی از دیدگاه‌های آیت‌الله طالقانی را هم شبیه بعضی از دیدگاه‌های بقائنی یا حزب توده یا جبهه ملی بدانید، اما آیا می‌توانید بگویید که آیت‌الله طالقانی یک زمانی توده‌ای بوده؟ یک زمانی آیت‌الله پسندیده به صورت مکتوب و رسمی و صریح نوشته که بقائنی به عنوان یکی از مدافعین راستین استقلال و آزادی کشور است، درحالی که همه می‌دانند آیت‌الله پسندیده از لحاظ سیاسی نسبت به جبهه ملی و نهضت آزادی خوش‌بین بوده و الان هم اینها به او علاقه دارند و بعضی از فرزندان ایشان با اینها همکاری می‌کنند.

از این نوع مثال‌ها زیاد می‌شود آورد، بنابراین این قابل اثبات نیست و درست هم نیست، یعنی دیدگاه‌های شهید آیت کاملاً متفاوت است، اما تأثیرپذیری او از تحلیل‌های بقائنی و بعضی از خطوط و آدرس‌هایی که او می‌داده، به شهید آیت کمک کرده و اینکه او این تأثیر را پذیرفته، غیرقابل انکار است. مخالفین شهید آیت منتظرند که به طور اندک هم شده اعترافی از شما بگیرند که نشان بدهند که شهید آیت از بقائنی تأثیر پذیرفته و به این ترتیب به گمان خودشان به هدفشان رسیده‌اند. این را نمی‌شود انکار کرد، ولی تأثیرپذیری او از بقائنی، مثل تأثیرپذیری هر محقق و هر پژوهشگری هست. البته او چون در تشکیلات حزب زحمتکشان بود، دیدگاه و نظراتش پذیرفت که بخشی از زمینه‌ها و بستر کینه شهید آیت نسبت به نهضت ملی در حزب زحمتکشان شکل گرفته. من معتقدم که نمی‌شود منکر این واقعیت شد، اما این فی‌نفسه عیب و اشکال نیست. چرا؟ بقائنی از حیث سکولار بودن و سلطنت‌طلب بودن و رفتار مشکوکش قابل انتقاد است و نفی می‌شود، اما از حیث بعضی از دیدگاه‌ها واقع‌بینانه به عنوان یک فعال سیاسی نسبت به نهضت ملی شدن نفت که قابل نقد نیست، کما اینکه بقائنی جزو بنیانگزاران جبهه ملی و جزو یاران اولین مصدق است. در مجلس پانزدهم فراکسیون اقلیت که مانع تصویب قرارداد گس - گلشائیان که منجر به نهضت ملی شدن نفت شد، از بازیگران اصلی این عرصه بوده و در خود قانون ملی شدن امضا دارد، یعنی جزو فراکسیون جبهه ملی بوده است. بقائنی از زمانی مطرود شد که با مصدق مشکل پیدا

تحلیل‌ها و تفکرات شهید آیت را هم بیاورید و اینها را با هم تطبیق بدهید، ما می‌گوییم بسیار خوب! سلیمان و حرف شما را قبول داریم. اگر ضدیت با مصدق است، ضدیت با او در انحصار بقائنی نبوده و بقائنی هم اولین کس یا آخرین کس نبوده است. افراد بی‌شماری از چپ و راست با گرایش‌های مختلف با مصدق مشکل داشتند. شاه به نوعی با مصدق مشکل داشت، چون می‌ترسید که مصدق به او خیانت کند و برود و با انگلیسی‌ها بسازد. او می‌دانست که مصدق با انگلیسی‌ها و امریکائی‌ها ارتباط دارد و نگران بود که مبادا به کمک آنها، او را از سلطنت خلع کند. از آن طرف هم به خاطر مجبوری که مصدق در جهان پیدا کرده بود، نسبت به او مشکل داشت، ولی با بسیاری از کارهای مصدق مشکل مبنائی نداشت. حزب توده و جریان چپ یک زمانی مخالف مصدق بود، یک زمانی دوست مصدق بود، یک زمانی معترض مصدق، یک زمانی دشمن مصدق و در ماه‌های آخر هم کاملاً جزو متحدین مصدق بود. دوستان قبلی مصدق هم از ابتدا با او بودند و هر کدام به دلیلی، از جمله دلایل شخصی و فکری از او جدا شدند. جریان اسلامی هم به دلیل فکری و نقض عهد مصدق و اسلام‌ستیزی گروه و اطرافیان مصدق و مماشیات او با دشمنان نهضت ملی، با او مخالف شدند، بنابراین با طیفی از مخالفین مصدق مواجه هستیم که هیچ کدام را نمی‌توانیم مشابه و مساوی هم قرار بدهیم. اگر شهید آیت مدتی در یک دوره با بقائنی و حزب زحمتکشان نبود، ممکن بود او را به حزب توده یا به شاه و سلطنت و یا گروه‌های دیگری که وجود داشتند، منتسب کند.

این انگ زدن و مارک زدن با این عنوان، فاقد قرائن و دلایل کافی برای تطبیق دیدگاه‌های آیت و بقائنی است، ولی شباهت وجود دارد، چون بقائنی به عنوان یک فعال سیاسی، به هر حال حرف‌های درست و نادرست زیادی را مطرح کرده است، همان طور که مصدق حرف‌های درست و نادرست زیادی دارد، همان طور که قوام حرف‌های درست و نادرست داشته و همان طور که هر رجل سیاسی‌ای همین‌طور است. حالا اگر

و این قضیه از زمانی که به جلسات شهید مدرس رفت و آمد می‌کرد و جوان بود تا بعدها ادامه داشت. ریشه تفکر استعمارستیزی و بیگانه‌ستیزی امام بسیار اصیل است. هم‌زمانی‌ها و تشابهاتی ممکن است میان بسیاری از مواضع امام و جریانات چپ و راست در مورد امریکا و انگلیس و اسرائیل دیده شود، اما هیچ کدام نمی‌تواند جامعیت و اصالت اندیشه امام را زیر سؤال ببرد.

اما در مورد دیدگاه شهید آیت اینکه بگوییم از احزاب و گروه‌های پیش از خود متأثر بوده است، محل اشکال نیست. در کار سیاسی برای اینکه امکان برداشت منطقی و معقول را از مخاطب سلب با یک مارک و برچسب، تکلیف یک عقیده را مشخص کنند، روش «انگ زدن» وجود دارد؛ بنابراین در برابر تفکر شهید آیت هم از همان ابتدا شروع به مارک زدن و انگ زدن کردند و به ایشان برچسب بقائنی‌چی بودن زدند تا کسی به استدلال‌ها و استنادهای ایشان نپردازد. ابتدا با درست کردن یک هیولا از بقائنی و او را وابسته به بیگانه و دشمن نهضت ملی معرفی کردند، او را تبدیل به علامت منفی می‌کنند تا بعد هر کسی را که به او نسبت می‌دهند، دیگر کسی نمی‌آید پرسد حرف حساب و منطق و استدلال چیست؟ همین که بگویند از بقائنی گرفته، حکم محکومیتش را صادر می‌کنند.

این یک روش سیاسی شناخته شده است و در همه جای دنیا هم به کار می‌رود. همه گروه‌های سیاسی انگ می‌زنند و در عرصه‌های تبلیغاتی که این یک روش مرسوم و متداول است. به هر حال این هم انگ بود که به شهید آیت زدند. علتش هم این بود که به شهید آیت در دوره کوتاهی عضو این گروه بوده یا با اینها ارتباط داشته است. ما هم نمی‌توانیم بگوییم که شهید آیت نباید این هزینه را بپردازد، کما اینکه با شهادت خود بالاترین هزینه را پرداخت. یکی از هزینه‌هایی هم که شهید آیت پرداخت، همین جنگ روانی‌ای بود که علیه او راه انداختند و وی را ادامه دهنده یا تکرارکننده مواضع بقائنی معرفی کردند.

البته ما هیچ تعصبی روی آیت نداریم. اصراری هم نداریم که بگوییم که اگر کسی این حرف را بزند، مردود است. ما می‌گوییم دلیل بیاورید. اجزا و مؤلفه‌های تفکر بقائنی را طرح کنید، مؤلفه‌های

- خط گرفتن آیت از بقائنی تنها یک
- تهمت و مارک است، ولی شباهت
- وجود دارد، چون بقائنی به عنوان یک
- فعال سیاسی، به هر حال حرف‌های درست و نادرست زیادی را مطرح کرده است، همان طور که مصدق و قوام و هر رجل سیاسی دیگری. حالا اگر بعضی از حرف‌های درست بقائنی شبیه دیدگاه‌های فردی است، به این مفهوم نیست که کسی مسئولیت حرف‌های نادرست بقائنی را هم به عهده بگیرد و جوابگوی آن حرف‌ها هم باشد.

روش‌ها و تاکتیک‌ها و موضع‌گیری‌هایشان را نقد می‌کند و لذا نقد او یک نقد درون‌گفتمانی است. به‌نوعی می‌توان گفت که ناسیونالیست‌ها بقائی را مرتد می‌دانند، مرتدی که بایستی به بدترین وجه به او حمله شود تا آئینه عبرت دیگران شود که دیگر کسی جرئت نکند از درون جبهه ناسیونالیسم بیرون بیاید و یا از درون جبهه ناسیونالیسم، علیه آنها انتقاد کند. به همین دلیل عرض کردم که در عرصه تاریخ‌نگاری، در عرصه کتب و نشریات در زمان خود رژیم پهلوی، یعنی از دهه ۳۰ تا دهه ۵۰، جریانات چپ و ناسیونالیست و لیبرال بر فضای سیاسی سیطره دارند و آن هیولائی را که اشاره کردید، را در طی این سال‌ها از دکتر بقائی می‌سازند.

با وجود اینکه می‌گویند دولت کودتا، اما جالب است که در دولت کودتا، به دلایل خصلت‌های شخصی یا اشتباهات تاکتیکی دکتر بقائی هیچ تلاشی در جهت احیای او نشد و حداقل اینکه تحویلش نگرفتند. بقائی در دوران پهلوی گوشه‌نشینی و منزوی بود و از ثمرات کودتا به او بهره‌ای نرسید. بسیاری از اعضای جبهه ملی به مقاطعه‌کاری‌ها و به مناصب و مدیریت برنامه‌ریزی‌ها رسیدند. آنها در رژیم شاه حتی پاسپورت سیاسی داشتند، وام‌ها و امتیازات کلان می‌گرفتند، اما حتی یک درصد کوچک از همین امتیازاتی را که به طرفداران جدی مصدق دادند، به مخالفین او ندادند، درحالی که ظاهراً باید به اینها بیشتر می‌رسیدند. می‌بینیم که بقائی این بهره‌مندی‌ها را نداشت. بقائی با همه عیبی که به او وارد است، اما اینها توانستند و نمی‌توانند این جور موارد را در موردش مطرح کنند.

البته من مناسب نمی‌دانم که در این مصاحبه به صورت حاشیه‌ای در باره بقائی صحبت شود، چون در باره او باید مفصل صحبت کرد. به هر حال این واقعیتی است که در طول زمان از بقائی هیولائی ساختند و چون بقائی سکولار هم بود و رفتارش هم به گونه‌ای بود که در بین جریان اسلامی حسن شهرت نداشت، در فضای به‌شدت دینی بعد از انقلاب اسلامی، لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها خواستند او را از سر راه بردارند. خود مارکسیست‌ها یا توده‌ای‌ها یا جبهه ملی‌ها ملزم

از لحاظ تاریخی روشن است که شهید آیت‌ار تباط مقطعی با حزب زحمتکشان و دکتر بقائی داشته است اما تفکر دینی او و ارتباطش با روحانیت و هویت دینی او اظهر من الشمس است و با بقائی فاصله‌ای پرناشدنی و کاملاً بعید و روشنی دارد، اما شباهت‌ها وجود دارد. شما ممکن است بعضی از دیدگاه‌های آیت‌الله طالقانی را هم شبیه بعضی از دیدگاه‌های بقائی یا حزب توده یا جبهه ملی بدانید، اما آیا می‌توانید بگوئید که آیت‌الله طالقانی یک زمانی توده‌ای بوده؟

البته با شروع این بحث، از شهید آیت‌فاصله می‌گیریم.

تا تکلیف نقش بقائی معلوم نشود، نمی‌توانیم کاملاً آزادانه درباره شهید آیت‌حرف بزنیم.

به دلیل اینکه عرصه تاریخ‌نگاری معاصر و فعالیت سیاسی، در سیطره جریانات ناسیونالیست و لیبرال و چپ بود، ضدیت با بقائی اصل مشترک این هر سه جریان بود. جالب است بدانید حزب توده همان‌گونه در باره بقائی تحلیل می‌کند که جبهه ملی و لیبرال‌ها! بقائی به دلیل اینکه در زمان خودش، یک رجل قدرتمند سیاسی بوده که در برکشیدن مصدق و در تضعیف او نقش مهمی داشته، به‌نوعی نماد دشمنان مصدق تلقی و شاید هم دشمن او تلقی شد، چون به لحاظ تئوریک و سابقه و جایگاهی که داشت، قدرت و توان این کار را داشت. از آن طرف هم به‌شدت ضد کمونیست بود و لذا حزب توده هم با او دشمنی شدیدی داشت، ضد لیبرال هم بود، البته نه ضد لیبرال سکولار، بلکه مخالفتش تاکتیکی بود.

با جبهه ملی...

بله، با جبهه ملی. دقت کنید. مثلاً بقائی در تحلیل‌ها و دیدگاه‌هایش هیچ‌گاه مبانی ایدئولوژیک ناسیونالیست‌ها و لیبرال‌ها را زیر سؤال نمی‌برد، فقط

کرد. اگر با او اختلاف پیدا نکرده بود، همین حالا دوستان مصدق، او را به عرش اعلا می‌رساندند. به عنوان یک واقعیت تاریخی، سابقه بقائی از لحاظ فعالیت برای ملی شدن نفت از مصدق بیشتر است، یعنی حضور بقائی بسیار قوی‌تر و پررنگ‌تر است و بقائی و دوستانش بودند که مصدق را وارد ماجرا کردند. شاید هم این تحلیل را بشود کرد که یکی از نکاتی که باید بررسی شود این است که اگر اینها این کار را نمی‌کردند، اصالت اسلامی جریان حفظ می‌شد، ولی در آن زمان که مراجعه می‌کنیم می‌بینیم هیچ رجل سیاسی شناخته شده‌ای در این سطح را غیر از مصدق نمی‌شد پیدا کرد که ضمناً شهرت ناسیونالیستی هم داشته باشد. معمولاً در آن زمان رجل سیاسی در آن سطح نبودند که بتوانند کاندیدا شوند. شاید هم آنها ناچار بودند به سمت مصدق بروند که از طریق او بتوانند به اهدافشان برسند.

اما در اینکه بقائی برای پیشبرد پروژه نفت و اهداف سیاسی خودش به مصدق نگاه ابزاری داشت و به سراغ او رفت و بعد که اختلاف پیدا کرد، از مصدق عبور کرد، تردیدی نیست، ضمن اینکه نگاه او به آیت‌الله کاشانی و مذهبیون هم نگاه ابزاری بوده. بقائی همان‌طور که دوست نیمه راه مصدق بود، دوست تاکتیکی و نیمه راه جریان اسلامی هم بود. درست است که بقائی تا زمان حیات آیت‌الله کاشانی با ایشان مخالفت نکرد، اما در مقابل کودتا با آیت‌الله کاشانی همراهی نکرد و آیت‌الله کاشانی بعد از مدتی کوتاهی مغضوب شد و حتی سخنگوی دولت کودتا هم مصاحبه کرد و گفت: «این شیخ کاشی این حرف‌ها چیست که می‌زند؟»

سید کاشی...

نه اتفاقاً جالب همین است که مثل اینکه سخنگوی کودتا اشتباه کرده و گفته بود شیخ کاشی، اما بقائی محفوظ ماند و راه او بعد از کودتا عملاً از آیت‌الله کاشانی تفاوت داشت، یعنی اتحاد بقائی با مصدق، به مراتب راهبردی‌تر و ایدئولوژیک‌تر از اتحاد او با آیت‌الله کاشانی بوده است، یعنی ما می‌توانیم بگوئیم که ائتلاف بقائی با آیت‌الله کاشانی یک ائتلاف تاکتیکی بوده، ولی ائتلافش با مصدق، یک ائتلاف استراتژیک و ایدئولوژیک بوده، چون در سکولار بودن و ناسیونالیست بودن، مصدق و بقائی با هم هیچ اختلافی نداشتند، بلکه بعداً در شیوه‌ها و روش‌ها با هم اختلاف پیدا کردند، ولی با آیت‌الله کاشانی قضیه بر عکس هست، یعنی بقائی با ایشان ائتلاف و اشتراک روش پیدا کرد، ولی از لحاظ استراتژیک با مبانی آیت‌الله کاشانی و جریان اسلامی فاصله داشت. پس اینکه از میراث سیاسی بقائی یاد می‌شود، ما می‌توانیم روی این نکته تأکید کنیم که بقائی ضمن دارا بودن بسیاری از نکات منفی و قابل انتقاد، مثل همه رجل سیاسی، نکات مثبتی هم در عرصه تاریخ سیاسی داشته است.

شما چه نگاهی به بزرگ‌نمایی نقش منفی بقائی برای کوبیدن جریانات منتقد ملی‌گرایی بعد از پیروزی انقلاب دارید و این حربه چقدر کارگر افتاد و این ابوالهول درست کردن از بقائی تا چه حد موجب غفلت محققینی شد که باید یا بی‌طرفی و انصاف به قضایا نگاه می‌کردند؟



مظفر بقایی کرمانی.



فعالیتی که می‌کرد به اندازه جایگاهی بود که داشت، اما این طور نبود که تأثیر او از موضع قدرت ایدئولوژیک او باشد. اکثریت اعضای مجلس خبرگان و چهره‌های برجسته مجلس، به این اصل اعتقاد داشتند و این کار باید پیش هم می‌رفت، منتهی فرض کنید مقدم مراغه‌ای در مجلس خبرگان حرفی را می‌زد و به جای اینکه آیت‌الله بهشتی جواب او را بدهد، آیت جواب می‌داد، شاید هم در شأن آیت‌الله بهشتی نبود که بخواند جواب مقدم مراغه‌ای را بدهد. شهید آیت به عنوان سرباز یک سردار بزرگ در مجلس خبرگان، تحت فرماندهی شهید بهشتی و بزرگان مجلس خبرگان، در تصویب ولایت فقیه نقش چشمگیری دارد، اما متأسفانه، هم دوستان ایشان و هم مخالفین شهید آیت در تأثیر نقش او اغراق می‌کنند، گانه اگر آیت نمی‌بود، این پیشنهاد مطرح نمی‌شد و به تصویب هم نمی‌رسید. این غلط است. ما می‌گوئیم اگر شهید آیت هم در مجلس خبرگان نمی‌بود، اصل ولایت فقیه تصویب می‌شد.

هشتاد نفر مجتهد که اکثرشان در حد مرجعیت بودند در آنجا حضور داشتند.

طیب‌الله! من همین را می‌خواهم بگویم، پس بنابراین دوستان شهید آیت نباید در سهم ایشان در تصویب ولایت فقیه اغراق کنند. تصویب اصل ولایت فقیه بسته به وجود او یا تشکیلات حزبی او نبوده است. در آن زمان همه افراد و گروه‌ها پیشنهادات خودشان را در مورد قانون اساسی به مجلس خبرگان می‌فرستادند. اگر روزنامه‌های آن زمان را ببینید، خیلی‌ها اعم از روشنفکرها و نویسندگانش تا مردم عادی پیشنهادات خود در قانون اساسی را می‌نوشتند. در این سیل پیشنهادات، یکی هم مربوط به حزب زحمتکشان بوده، منتهی اینها رفته و خاک‌ها را کنار زده‌اند و به‌زور پیشنهاد حزب زحمتکشان را بیرون کشیده و بالا گرفته‌اند. چرا؟ چون با آن هیولانی که قبلاً از بقائی ساخته بودند، سعی می‌کردند اصالت اصل ولایت فقیه را زیر سؤال ببرند. اولین بار هم نهضت آزادی که مخالف ولایت فقیه بود، این کار را

به آدابی نبودند، اما از سوء شهرت بقائی برای نفی مخالفینشان در انقلاب اسلامی استفاده می‌کردند. در داستان اعتبارنامه شهید آیت هم سعی کردند برای خود او هم چیزهایی را علم کنند، درحالی که خودشان به شدت مبتلا به آن آلودگی‌ها بودند.

شهید آیت در جلسه اعتبارنامه با قدرت تمام گفت من بقائی را عامل امریکا می‌دانم، ولی اینها به خاطر بدی‌هایش او را نمی‌گویند، بلکه به خاطر خوبی‌هایش با او مخالفت می‌کنند.

بله، شهید آیت تصریح می‌کند که بقائی در خط امریکاست.

شهید آیت بسیار مقتدرانه وارد شد و مخصوصاً در فضای به‌شدت دو قطبی مجلس و فضا سازی‌هایی که موجب شد حتی عده‌ای از خودی‌ها هم به او رأی منفی بدهند، به التماس نیفتاد.

جالب است که اینها موقعی که می‌خواهند اصل ولایت فقیه را زیر سؤال ببرند، عنوان می‌کنند که آیت آن را از حزب زحمتکشان الهام گرفته، در حالی که دکتر بقائی به شکلی مبنائی با آن مخالف است و این دو نظر کاملاً با هم متعارض است، چون بقائی نه به موضوع ولایت فقیه و نه به مصداق آن، یعنی شخص امام، اعتقاد نداشت. او سکولار و اساساً با ولایت فقیه مخالف بود.

اینها می‌گویند در دوره تصویب اصل ولایت فقیه، بقائی آیت را به مجلس فرستاد که بتواند منتقدین ملی‌گرا را از طریق ولایت فقیه حذف کند و بعد خودش بماند و روحانیون که معامله کردن با آنها را بلد بود، یعنی منطق اینها این است که دکتر بقائی هم اصل ولایت فقیه را قبول نداشت، اما با این ترفند وارد شد و حال آنکه کسانی که پیشنهادات حزب زحمتکشان به قانون اساسی را نوشتند، جریان حزب‌اللهی حزب زحمتکشان بودند. بقائی خودش را کنار کشیده بود و می‌گفت من به کل این چیزها بی‌اعتقادم.

به کل نظام جمهوری اسلامی بی‌اعتقاد بود.

کسانی که موجب شدند بقائی از حزب زحمتکشان استعفا بدهد و به تعبیری او را اخراج کردند، همان جریان حزب‌اللهی حزب بود که پیشنهاد ولایت فقیه را به مجلس خبرگان قانون اساسی دادند.

ولی نکته مهم این است که اصل ولایت فقیه که ابداع و اختراع اینها نبود. کتاب ولایت فقیه متعلق به دهه ۴۰ است. اصل ولایت فقیه هم که در روایات و فقه اسلامی ریشه هزارساله دارد، بنابراین نقش شهید آیت در گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی، نقشی در کنار سایر نقش‌ها بود. البته چون عضو هیئت رئیسه مجلس خبرگان بود - اگر اشتباه نکنم یکی از منشی‌های هیئت رئیسه بود - و نقش او در فعالیت‌های اجرائی تصویب قانون اساسی به چشم می‌آمد، زحمات او در کنار شهید بهشتی، خود را نشان داد، اما اغراق در این مورد هم درست نیست. حالا چون ایشان شهید شده، بعضی‌ها از زاویه شهید شدن ایشان در این زمینه اغراق می‌کنند.

ولی واقعیت این است که دکتر آیت در زمینه تصویب اصل ولایت فقیه خیلی فعال بود، یعنی هر کس در مخالفت با این اصل صحبت می‌کرد، پشت تریبون می‌آمد و پاسخ می‌داد.

کرد، بعداً دیگران آمدند و آن راه را ادامه دادند، یعنی بنیانگذار این داستان طرفداران بنی‌صدر و نهضت آزادی بودند که برای توجیه مخالفانشان با ولایت فقیه، این طور مطرح کردند که در پیش‌نویس اول نبوده و توسط آیت تصویب شده و آیت از کجا آورده؟ از حزب زحمتکشان!

جالب است. ته این قضیه این است که می‌خواهید بگویند بقائی آمریکایی است؟ خب! شما هم که طرفدار آمریکا هستید. من اسم این جور تحلیل‌ها را می‌گذارم تحلیل کارتونی. اینها معمولاً زیاد کارتون تماشا می‌کنند. ما می‌گوئیم که اگر اساساً این تحلیل درست باشد که امریکائی‌ها از طریق دکتر بقائی، اصل ولایت فقیه را تصویب کرده‌اند، شما که طرفدار آمریکا هستید، باید برای پیشبرد پروژه امریکائی، این اصل را تقویت می‌کردید. شما می‌گوئید بقائی می‌خواسته به وسیله اصل ولایت فقیه، ملی‌گراها را کنار بزند و از آن طرف هم می‌گوئید عامل امریکا بوده، پس ماموریت داشته مخالفین امریکا را کنار بزند. شما هم که دارید همین کار را می‌کنید، پس باید می‌رفتید و با او متحد می‌شدید یا دست کم سکوت می‌کردید که پروژه امریکا خراب نشود، چون از نظر شما پروژه امریکا یعنی استقرار دموکراسی و مدرنیته، شما که هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ سیاسی دنبال پروژه امریکا هستید، پس بقائی داشته زحمت شما را کم می‌کرده است! این خیلی مضحک است که کسی که با امام مخالف بوده، با اصل مفهوم جمهوری اسلامی مخالف بوده و با ولایت فقیه موافق بوده باشد.

و آن قدر هم مرد بود که نفاق نداشت و آمد و اینها را صراحتاً گفت.

منتهی سیاست تبلیغات گویلیزی است که دروغ هرچقدر بزرگ‌تر باشد و بیشتر تکرار شود، بیشتر تأثیر می‌گذارد. یک دروغ بزرگ را بسا اینکه هیچ مبنائی ندارد و هیچ عقل و منطقی آن را نمی‌پذیرد،

● شهید آیت به عنوان سرباز یا یک
● سردار بزرگ در مجلس خبرگان،
● تحت فرماندهی شهید بهشتی و
● بزرگان مجلس خبرگان، در تصویب
● ولایت فقیه نقش چشمگیری دارد،
● اما متأسفانه، هم دوستان ایشان و
● هم مخالفین شهید آیت در تأثیر
● نقش او اغراق می‌کنند، گانه اگر آیت
● نمی‌بود، این پیشنهاد مطرح نمی‌شد
● و به تصویب هم نمی‌رسید. این غلط
● است. ما می‌گوئیم اگر شهید آیت
● هم در مجلس خبرگان نمی‌بود، اصل
● ولایت فقیه تصویب می‌شد.

سیاست تبلیغات گوبلزی است که دروغ هر چقدر بزرگ تر باشد و بیشتر تکرار شود، بیشتر تاثیر می‌گذارد. یک دروغ بزرگ را با اینکه هیچ مبنائی ندارد و هیچ عقل و منطقی آن را نمی‌پذیرد، آن قدر تکرار کردند تا جا افتاد. حتی خود ما هم در قالب همین سئوال کردن‌ها و جواب‌دادن‌ها باعث ترویج این تفکر شدیم. دروغ‌های گوبلزی در انقلاب ما زیاد گفته شده‌اند که یکی از برجسته‌ترین آنها همین است که اصل ولایت فقیه ناشی از بقائی و حزب زحمتکشان و شهید آیت بوده است! در حالی که اگر شهید آیت بود، هیچ تغییری در نتیجه پدید نمی‌آمد. ایشان نقش ذاتی و تعیین‌کننده نداشت.

سمبل جریان اسلامی در برابر جریان ناسیونالیستی و لیبرالیستی می‌دانستند و روی او متمرکز شدند؛ البته این تمرکز هم توسط بنی‌صدر کلید زده شد. اگر بنی‌صدر ماجرای نوار آیت و آن جنگ روانی را درست نکرده بود، شاید حملات به لحاظ تبلیغاتی به این شدت روی شهید آیت متمرکز نمی‌شد. در واقع بعد از ماجرای نوار آیت بود که این جریان راه افتاد. قبل از نوار آیت، در عرصه اجتماعی مخالفت با دیدگاه‌های ایشان را می‌بینیم، اما به آن شکل نبود و فقط در حد اینکه یک متفکر عضو حزب جمهوری و یک نماینده مجلس مطلب می‌گوید، نسبت به او واکنش نشان داده می‌شد.

البته پشت پرده شناخته شده بود. اما شدت حملات بعد از قضیه نوار پیش آمد. آنها شهید آیت را شناخته بودند، منتی آن موقع این حملات در عرصه عمومی کلیه زده شد. درست است.

جریان ملی‌گرایی به‌مرور ضعف‌های خود را نشان داد، ولی نقد این جریان جز توسط یکی دو نفر چندان جدی گرفته نشد. شهید محمد منتظری از سال‌ها قبل از انقلاب در خارج از کشور عناصری مثل قطب‌زاده و وابستگان به این جریان را می‌شناخت و روی آن سابقه ذهنی که از اینها داشت، این کار را می‌کرد.

از حیث ارتباطات و تشکیلات بله، اما نگاه تاریخی دقیقی به این مسئله نداشت.

به لحاظ خصلتی اینها را می‌شناخت... و از همین طریق به شناخت درست نزدیک می‌شد. اما دکتر آیت شناخت و تحقیقات تاریخی داشت و از این منظر به قضایا نگاه می‌کرد. بعد که ملی‌گراها به‌مرور ماهیت خود را نشان دادند، یک نوع انزجار عمومی نسبت به آنها به وجود آمد، اما نقد عالمانه و دقیق آنها چندان جدی گرفته نشد، جز یکی خود شما که کتاب «خط سازش» را نوشتید، و گرنه کار علمی و تئوریک و پژوهشی در این مورد وجود نداشت و متاسفانه جریانی که توسط شهید آیت

که دیدند منافعشان توسط ولایت فقیه به خطر افتاد، آن وقت مخالف او شدند. پس بنابراین جایگاه و نقش آیت در تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی، جایگاهی ارزنده و قابل تقدیر و به لحاظ شکلی در زمان خودش چشمگیر بوده، اما حیاتی نبوده است، اما چون شهید شده و دوستش داریم و دشمنان انقلاب ۶۰ تا گلوله به ایشان زده‌اند و الان هم ایشان در اعلی‌ترین سطح است، نباید به گونه‌ای اغراق کنیم که کانه اگر ایشان نمی‌بود، ولایت فقیه در قانون اساسی تصویب نمی‌شد.

اتفاقاً بد نیست شما یک وقتی این محاجه را شروع کنید که از کسانی که مدعی این حرف هستند، پرسید که آیا شما به همه لوازم و تبعات این حرفتان ملتزم می‌شوید یا نه؟ وقتی می‌گوئید منشاء قضیه این بوده، چگونه بوده؟ چه لوازمی دارد؟ چه تبعاتی دارد؟ و تا آخر هم پای آن بایستند. این طور نیست و این داستان در اثر همین تکرار، مطرح شده و هیچ دلیل تاریخی در مورد این مسئله وجود ندارد، منتی خیلی از فعالین سیاسی انقلابی اسلامی هم که ضعف مطالعات تاریخی دارند، فریب بسیاری از این شنیده‌های سیاسی را خورده‌اند. بسیاری از افراد معنون و فعال که تخصصی در تاریخ ندارند و مطالعات و اطلاعاتشان عمدتاً حاصل مطالب شفاهی است که در جلسات از این و آن شنیده‌اند. این مسئله بقائی متاسفانه در میان بسیاری از نیروهای اسلامی که ضعف بنیه تاریخی داشتند، ترویج شد که کانه آیت ادامه دهنده راه بقائی است و آنهایی که خیلی بخواهند تخفیف بدهند می‌گویند بازی خورده بقائی است، در حالی که تشکیلاتی که شهید آیت و دوستانشان قبل از انقلاب در دانشگاه و بخش‌های نظامی درست کرده بودند، تشکیلات عجیب و گسترده‌ای بودند که هم اسناد آنها موجود است، هم شهادت بزرگان انقلاب و هم کسانی که در آن مجموعه بودند، گواه صادق و محکم آن است..

مثلاً در مورد مرحوم وحید دستگردی که با یکی از روحانیونی که در اینجا نمی‌خواهم نام ببرم - چون بحث جدیدی باز می‌شود - بستگی داشت، چون جزو دوستان شهید آیت بود، کمی تخفیف دادند و شهید نامجو، شهید کلاهدوز، شهید صیاد شیرازی و ... همه در این مجموعه بودند. اینها شهید آیت را

آن قدر تکرار کردند تا جا افتاد. حتی خود ما هم در قالب همین سئوال کردن‌ها و جواب‌دادن‌ها باعث ترویج این تفکر شدیم. دروغ‌های گوبلزی در انقلاب ما زیاد گفته شده‌اند که یکی از برجسته‌ترین آنها همین است که اصل ولایت فقیه ناشی از بقائی و حزب زحمتکشان و شهید آیت بوده است! در حالی که اگر شهید آیت بود، هیچ تغییری در نتیجه پدید نمی‌آمد. ایشان نقش ذاتی و تعیین‌کننده نداشت.

آن هم با حضور آن همه مجتهد جامع‌الشرایط معتقد به ولایت فقیه که حتی در زمان شاه هم در آثار فقهی‌شان از ولایت فقیه حرف زده بودند.

حتی نهضت آزادی، ولی فقیه را نایب ولی معصوم معرفی می‌کند. اگر قضیه این طور است که می‌گویند، اول از همه بازرگان و دوستانش باید جواب بدهند. بازرگان و سحابی درس‌های ولایت فقیه را که به صورت جزوه و تکه تکه می‌آمد، دریافت می‌کردند و پیگیر این جزوات بودند. جالب است که درس ۷، ۸ که می‌آید و تا درس بعدی فاصله می‌افتد، بازرگان این طرف و آن طرف سراغ درس ۹ را می‌گرفته که چرا نیامده؟ چرا تأخیر شده؟ من می‌خواهم بخوانم. یعنی در آن زمان، اینها خودشان یکی از مشتری‌های پروپاقرص جزوات ولایت فقیه بودند و بعد هم اعلام اعتقاد کردند، منتی نمی‌دانستند وقتی ولایت فقیه محقق بشود، مانع جاه‌طلبی‌های سیاسی و انحرافات آنها می‌شود. تصور می‌کردند که ولایت فقیه یک جایگاه حکومت می‌شود و قدرت را تحویل اینها می‌دهند و خودش یک موقعیت جنت مکانی و تشریفاتی پیدا می‌کند، والا اگر از همان ابتدا می‌دانستند که ولایت فقیه در عمل چه خواهد شد، شاید از اول آن کار را نمی‌کردند و در عمل مانع جاه‌طلبی‌های سیاسی ولی فقیه می‌شدند، چون اینها این حرف را می‌زنند که ما فکر می‌کردیم ولایت فقیه، کشور را بهشت می‌کند، اما در عمل دیدیم این کار را نکرد. بهشتی که در نظر آنها هست، این است که روحانیت و امام حکومت را تحویل آنها بدهند و از نظر آنها چنین وضعیتی، وضعیت بهشتی بود. ولایت فقیه خوب می‌بود اگر حکم می‌داد و اینها را وزیر و کیل و نخست‌وزیر بکند و در این صورت طبق سند رسمی نهضت آزادی می‌شود نایب امام معصوم! وقتی



پاییز ۱۳۵۸، مجلس خبرگان قانون اساسی، شهید دکتر آیت در کنار شهید آیت‌الله بهشتی.



تیر ۱۳۵۸، نقل پیش از دستور در مجلس شورای اسلامی.

سرمایه‌ها یا به نقطه مقابل می‌رفت یا صرف مسائل فرعی تر می‌شد است. ایشان بارها روی تاریخ معاصر و تاریخ پهلوی و تاریخ انقلاب تأکید کردند که باید تحلیل و تبیین و نقد خوبی از آنها ارائه شود، اما جالب اینجاست کسانی که مخاطب فرمایش آقا بودند، در عمل اغلب کار شایسته‌ای انجام ندادند و نفوذی‌ها توانستند مانع شوند و جلوی هدایت بسیاری از امکانات را به سمت این جور تحقیقات بگیرند. اینکه می‌پرسید چرا کار نشد، بخشی به این موضوع برمی‌گردد که شبکه آدم‌های نفوذی که برای استحاله نظام کارهای سیاسی می‌کردند، یکی از کارهایشان جلوگیری از ایجاد موج تاریخ‌نگاری صحیح در باره لیبرال‌ها و ناسیونالیست‌ها بوده است.

میراث شهید آیت در نقد جریان ملی‌گرائی، امروز چقدر مجدداً قابل طرح و اقتباس هست و با توجه به گذشت ۳۰ سال، چقدر می‌شود این نقدها را در معرض دید و داوری قرار داد و از آنها بهره‌برداری مناسب کرد؟

از نظر قابل استفاده بودن کتاب‌هایی که ۴۰، ۵۰ سال پیش در باره تاریخ سیاسی یا عمومی نوشته شده‌اند، باید به این نکته اشاره کرد که دارند تجدید چاپ می‌شوند و استقبال خوبی هم از آنها می‌شود، چون بسیاری از نسل جدید، آثار آن دوره را ندیده و نخوانده. در اینکه این آثار قابل استفاده هست و یا باید تجدید چاپ شوند، حرف‌های گفتنی و مفید زیادی برای مخاطبین امروزی دارد، شکی نیست. از آن طرف هم این ارزش را دارند که تکمیل شوند، چون به نظر من پروژه شهید آیت یک پروژه ناتمام است و باید تکمیل شود.

خودش هم وعده داده بود که آن را تکمیل کند.

چون این پروژه، ناتمام است، ارزش این را دارد که مجموعه کارها و رویکرد تاریخی ایشان با نگاه علمی و پژوهشی و اصلاح و توفیق شود. البته چون شهید آیت در فضای درگیری سیاسی، دیدگاه‌های خود را مطرح می‌کرد، بیان چندان علمی نبود، یعنی همراه با احساسات و سهو و اشتباهات بوده، جامع و همه

و جریان‌هایی که در فتنه اخیر فعال بودند، یکی از پروژه‌هایی که می‌گرفتند، این بود که از هر وسیله‌ای که می‌توانند استفاده کنند و منتقدین و مخالفین لیبرال‌ها و ناسیونالیست‌ها را ساکت و خفه و حتی با آنها برخورد کنند، به همین دلیل دنبال فرصت مناسبی بودند و یا نگران بودند که رفتارشان به نوعی تبدیل به رفتار مخالفت با مصلحت انقلاب و نظام بشود، چون آنها به کسانی که در این ماجرا فعال بودند، فوری یک مارکی را می‌چسباندند تا فرد را متهم به مخالفت با امام و نظام و شرایط جنگی بکنند. از آن طرف در وزارت ارشاد کتاب‌هایی را در تأیید این جریان منتشر می‌کردند، اما با سیاستی مانع از نقد اصولی این جریان می‌شدند.

چون بدنه فرهنگی رسمی کشور حامی جریان مصدقی بود.

درست است و اگر قرار بود کتابی در نقد این جریان منتشر شود، آن را سانسور می‌کردند و جلوی آن را می‌گرفتند.

کتاب شما چطور منتشر شد؟

آن کتاب را سازمان تبلیغات اسلامی منتشر کرد که از بعضی محدودیت‌ها معاف بود. این کتاب در سال ۶۷ منتشر شد و بعد هم در محاق فرو رفت، ولی آنها از سال ۶۶ و ۶۷ انتشار کتاب‌هایشان را شروع کردند. خیلی‌ها هم به من گفتند تو با بد جریانی در افتاده‌ای. خیلی‌ها تهدیدم کردند و پیغام دادند که داری آینده خودت را نابود می‌کنی و آنها خود کار و صاحب کار و ناشر آن را به انزوا خواهند کشید. بعدها شواهدی به دست آمد و معلوم شد یکی از کسانی که در ماجراهای سال اخیر نقش اصلی را داشت، پیگیر این قضیه بوده است.

این مصاحبه جای بحث درباره کسانی که سکوت، تشویق یا تهدید کردند، نیست و بحث مفصل خودش را می‌خواهد، اما بد نیست به این نکته اشاره کنم که دولت وقت سیاست‌هایی را در عرصه فرهنگی اعمال می‌کرد که نه تنها موجب تشویق نقد این جریان نمی‌شد، بلکه آن را سانسور و منزوی می‌کرد. تاریخ‌نگاری حزب توده و جبهه ملی و نهضت آزادی با یارانه‌های دولتی و حمایت‌های پشت پرده تقویت می‌شد و به همین دلیل بخش عمده ذخائر تاریخی منتشره در طول این ۲۰، ۳۰ سال و به‌خصوص در دوران دولت ۸ ساله بعد از جنگ و ۸ ساله بعد از دولت سازندگی، به طرز وحشتناکی بیت‌المال را صرف تاریخ‌نگاری به نفع مصدق و ناسیونالیسم کردند.

طبیعی است که در چنین فضائی اگر کسی می‌خواست وارد کار نقد این جریان شود، هم احساس خطر و هم احساس غربت می‌کرد و ممکن بود مشکل پیدا کند. شاید به همین دلیل خیلی‌ها تشویق نشدند این کار را انجام بدهند و دستگاه‌های فرهنگی و صالح ما هم دیر احساس ضرورت کردند. اگر دقت کنید خود آقا هم بارها در دیدار با مسئولین از دغدغه‌هایشان در باره تاریخ‌نگاری معاصر و انقلاب سخن گفته و به اهمیت موضوع اشاره کرده‌اند، اما دریغ از اینکه از آن طرف عمل شود و جالب است که در عمل برعکس بوده! یعنی آقا تأکید می‌فرمودند و خیلی جاها به جای اینکه سرمایه‌گذاری و حمایت شود، برعکس بودجه‌ها و

کلید زده شد، به شکل بسیار محدودی دنبال شد و همین موجب گردید که جریان ملی‌گرائی بتواند به حیات خودشان ادامه بدهد و تا امروز همچنان طلبکار بماند و خودش را پیش‌تاز بداند و مبارزات نیم قرن اخیر را به نفع خود صادره کند و بگوید ما بودیم. این عدم پیگیری طریقی که شهید آیت و امثال او در آغاز انقلاب در نقد مستدل ملی‌گرائی و اشاعه آن در جامعه در پیش گرفته شد، چقدر به نظام لطمه زد؟

البته باید شرایط جنگ را هم در نظر بگیرید.

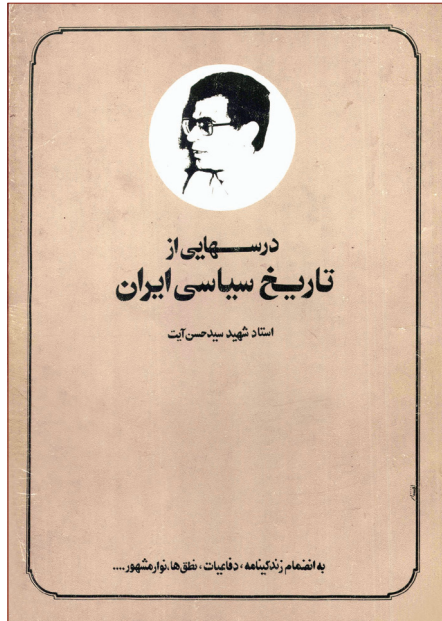
در شرایط جنگ که اینها خراب‌تر کردند.

نه، از این جنبه که این نوع بحث‌ها خیلی زمینه نداشت یا تقویت و تشویق و یا شنیده نمی‌شد، چون از سال ۶۰، ۶۱ گروه‌ها به محاق رفتند و فضای جنگ، فضای سیاسی و عمومی جامعه را تحت الشعاع قرار داد. در آن دهه احساس می‌شد که طرح این نوع بحث‌ها چندان ضرورتی ندارد. البته کارهای خوبی انجام شد، از جمله کارهای خود شهید آیت یا دوستان او که در تیراژهای خیلی وسیع در جاهای مختلف و حتی به صورت کتاب‌های درسی تدریس می‌شد، منتهی طبیعی است که یک جریان اقلیت، هم از فرصت، هم از تمرکز بیشتری برخوردار است که بنشینند و تاریخ‌نگاری و هویت خود را بازسازی و بازتولید کنند، بنابراین اقلیت اپوزیسیون، در بازتولید هویتش، بخش عمده‌ای از توان خود را روی کارهایی گذاشت که مربوط به نهضت ملی شدن نفت و ناسیونالیست‌ها و مصدق می‌شد. از آن طرف هم محافل و مراکز خارج از کشور هم در این زمینه بودجه صرف کردند، چون یکی از اصول راهبردی برای استحاله نظام جمهوری، ترویج اندیشه‌های ناسیونالیستی و چهره‌سازی از مصدق بود. همین الان هم جالب است که در خارج از کشور، وجه مشترک سلطنت‌طلب و مارکسیست و کمونیست و توده‌ای و بنی‌صدری و منافقین، مصدق است. حتی منافقین هم آرم شیر و خورشید را روی پرچمشان گذاشته‌اند! یعنی الان همه تروریست‌ها و ضد انقلابیون، مصدق را رهبر سیاسی خود را می‌دانند.

از طرف دیگر در محیط‌های روشنفکری و علمی و سیاسی، هزینه نقد جریان ناسیونالیسم را خیلی بالا برده‌اند. متأسفانه در دوره‌ای از سلاح‌های نامشروع و سوءاستفاده‌های از قدرت سیاسی و امنیتی هم در این کشور صورت گرفت، یعنی جریان‌های نفوذی

جایگاه و نقش آیت در تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی، جایگاهی ارزنده و قابل تقدیر و به لحاظ شکلی در زمان خودش چشمگیر بوده، اما حیاتی نبوده است، اما چون شهید شده و دوستش داریم و دشمنان انقلاب ۶۰ تا گلوله به ایشان زده‌اند، نباید به گونه‌ای اغراق کنیم که کانه اگر ایشان نمی‌بود، ولایت فقیه در قانون اساسی تصویب نمی‌شد.

مجموعه تحلیل‌های شهید دکتر آیت از نهضت ملی ایران که در قالب کتاب «درسهایی از تاریخ سیاسی ایران» تدوین و منتشر شده است.



● برای بسیاری از نیروهای انقلابی که ضعف بینه تاریخی داشتند، ترویج شد که کانه آیت ادامه دهنده راه بقائنی است و آنهایی که خیلی بخواهند تخفیف بدهند می‌گویند بازی خورده بقائنی است، در حالی که تشکیلاتی که شهید آیت و دوستانشان قبل از انقلاب در دانشگاه و بخش‌های نظامی درست کرده بودند، تشکیلات عجیب و گسترده‌ای بودند که هم اسناد آنها موجود است، هم شهادت بزرگان انقلاب وجود دارد.

شهید آیت را تکرار کنیم و یا آن را کامل بدانیم. قطعا انتقاداتی از حیث بیان و روش تحلیل به شهید آیت وارد هست، اما نقاط قوت و آموزنده و کلیدی بسیار خوب و تیزبینی‌ها و ژرف‌نگری‌های بسیار ارزنده‌ای در آثار شهید آیت وجود دارد، اما این منافات ندارد با اینکه بگوئیم انتقاداتی هم به مطالب ایشان چه از لحاظ محتوایی و چه از نظر شکل وارد است.

مضافاً بر اینکه در تحلیل‌های جدید، باید از نگاه افشاگرانه فاصله بگیریم یا نگاه ایدئولوژیکی که توده‌ای‌ها و جبهه‌ملی‌ها در ایران ترویج کردند، یعنی نوعی تاریخ‌نگاری که وقایع را تحریف می‌کند. ما الان در شرایطی هستیم که مثلاً وقتی می‌خواهیم درباره بنی‌صدر حرف بزنیم، هم می‌توانیم خوبی‌هایش را بگوئیم، هم بدی‌هایش را. منافقین هم همین‌طور، چون شیطان از کلمه الحق و یزاد بالباطل استفاده می‌کند، باطل همیشه با آمیختگی با حق است که به میدان می‌آید. لزومی ندارد که یکسره همه اینها را باطل بدانیم.

یک زمانی هست که شما با یک رقیب و فعالی مواجه هستید، لزومی ندارد همه چیز را بگوئید و لزومی هم ندارد که دروغ بگوئید، چون ممکن است سخنی بگوئید که به سوءاستفاده دشمن یا رقیب منتهی شود، اما در تاریخ نگاری ضمن اینکه این دغدغه کماکان وجود دارد که دشمن ممکن است از مواردی سوءاستفاده کند، نسبت به موضوعات مربوط به نهضت ملی، این مسئله خیلی کم شده. مثلاً اگر شما در دهه اول انقلاب انتقادی را در مورد آیت‌الله کاشانی مطرح می‌کردید، واقعا مورد سوءاستفاده دشمن قرار می‌گرفت. درباره فدائیان اسلام اگر انتقادی را مطرح می‌کردید، مورد سوءاستفاده دشمن قرار می‌گرفت، ولی الان این طور نیست. الان اگر ما با نهضت ملی مواجه می‌شویم، تحلیلی از ما مؤثرتر و به صواب نزدیک‌تر است که انتقادات وارد بر آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام و جریان اسلامی را هم در کنار انتقاد بر جریان ناسیونالیستی و لیبرالی عرضه کنیم. اگر یکسره بگوئیم هرچه آن موقع بوده، خوب بوده، نتیجه درستی نمی‌گیریم.

امام در یکی از صحبت‌هایشان گفتند من به آیت‌الله کاشانی گفتم که نباید جنبه اسلامی شما تحت الشعاع جنبه سیاسی قرار بگیرد، چون می‌دانید نقطه عطف مسائل سیاسی آیت‌الله کاشانی از دوره ریاست مجلسی ایشان شروع می‌شود. آنها هم با تدبیر این کار را کردند که ایشان را در موضع و درگیری قرار

تاریخ‌نویسی، شما رویدادهایی را هم که با نظرتان مخالف می‌نویسید، اما در تاریخ‌نویسی افشاگرانه یا ایدئولوژیکی از هر نکته‌ای که موضعی را که در ذهن شماست، در ذهن مخاطب، متزلزل کند یا به سود طرف مقابل تمام شود، حداقل اینکه نادیده می‌گیرید و حتی بعضی جاها هم ممکن است تعبیر منفی کنید. مثلاً چون ما می‌گوئیم برآیند کار اینها منفی و ضد اسلام بوده، حرف‌های خوبشان را هم تعبیر منافقانه و منفی می‌کنیم و کارهای خوبشان را هم به نوعی خراب جلوه می‌دهیم. این رویه در افشاگری روی می‌دهد، لذا قابل بحث هم هست که تا چه حد درست یا غلط و مشروع یا نامشروع است. به هرحال بخشی اجتناب‌ناپذیر است و یک بخشی هم به اخلاق علمی و سیاسی افراد برمی‌گردد و اینکه در مجموع به عنوان یک مسلمان مجاز نیستیم که در تاریخ تحریف کنیم، بخش‌هایی را نادیده بگیریم یا تأویل غرض‌ورزانه داشته باشیم.

اما اگر در شرایط پرشور و شر و در کنش و واکنش رخ بدهد و نوعی اعمال نظر داشته باشیم که از نظر دشمنان، به غرض‌ورزی تعبیر شود، باید تصحیح کنیم، نه اینکه آن دیدگاه را تداوم بدهیم. خود حضرت امام این اجازه را به حاج احمدآقا و صدا و سیما داده بودند که در میان صحبت‌هایشان

اگر سهوی رخ می‌دهد، آن را بردارند. من خودم چند مورد را از نزدیک شاهد بودم که بعضی از مطالبی را که امام در حسینیه فرمودند، ضبط شد، ولی پخش نشد. در جایی هم ثبت نشد، چون امام با جمعی صحبت می‌کردند و تعبیری را به کار می‌بردند یا از اصطلاحی استفاده می‌کردند که در آن جمع و فضا فهمیده می‌شد، اما اگر همین مطلب از تلویزیون و در سطح جهان پخش می‌شد، نتایج منفی داشت.

به نظر من لزومی ندارد که ما شیوه

جانبه نبوده و تمرکز فقط روی وجوه منفی بوده است. یکی از دلایلی که از آثار و دیدگاه‌های شبیه شهید آیت استقبال چندانی نمی‌شود این است که نسل جدیدی که از آن درگیری‌ها فاصله پیدا کرده، از متنی استقبال می‌کند که یک مقدار اعتدال و جامعیت در آن وجود داشته باشد. نگاه یکجانبه و داوری‌های همراه با احساسات و خشونت کلامی در ذائقه مخاطب امروزی ناخوشایند است.

در نوشته‌ها و صحبت‌های شهید آیت، با توجه به شرایط زمانی خودش، این موارد را می‌بینیم. یک جاهایی در لحن ایشان تندیهایی می‌بینیم که باید تعدیل پیدا کند و برای نسل جدید باز تولیدهای متناسب داشته باشیم، ضمن اینکه خود آن آثار باید به طور خالص بمانند و حفظ شوند، چون روایتگر دوران خاصی هستند، می‌توانیم برای تکمیل و باز تولید این دیدگاه‌ها این کار را بکنیم و می‌توانیم خیلی از آن نکاتی را باعث می‌شود مخاطب با آن رابطه مناسبی برقرار نکند، کنار بگذاریم یعنی ادبیات آن را تغییر بدهیم، بعضی از قسمت‌های ناگفته را اضافه کنیم و با الهام از آثار ایشان کارهایی را عرضه کنیم که ضمن اینکه نکات مثبت و تیزبینی‌های شهید آیت در آن مندرج است، از انتقادات شکلی و محتوایی به دور باشیم و روش علمی‌تر باشد.

این رویکرد البته شامل همه کارها می‌شود. کارهایی که در شرایط سیاسی و اجتماعی روز نوشته می‌شوند، طبیعتاً متأثر از فضا و شرایط زمانی خودش هست و طبیعی است که نسل بعدی نتواند علت و ضرورت این بیان را درک یا از آن انتقاد کند که چرا این قدر تند و یکجانبه و منفی بیان شده است. ایشان نگاه آسیب‌شناسانه داشته و لذا از نکاتی شروع کرده که فقط اشکال بوده و نیامده از ابتدا همه ابعاد و طرفین ماجرا را بگوید و اینکه چه می‌شود که یک جریان سرانجام به این مسیر می‌افتد، بنابراین ممکن است این نتیجه را بدهد که نسل جوان بگوید این یک نوع تاریخ ایدئولوژیکی است.

خود شهید آیت هم ادعا نمی‌کند که بی‌طرف است.

البته تاریخ ایدئولوژیکی با تاریخ بی‌طرف فرق دارد. منظور این است که معتقد بود که ملی‌گراها دارند خود را به نظام تحمیل می‌کنند و قصد افشاگری داشت.

افشاگری با تاریخ‌نویسی متفاوت است. در

تیم کامل نوار سخنان امروز | رئیس جمهور: آنچه چاپ شده، متن کامل نوار است

واکنش رئیس جمهور، حزب جمهوری اسلامی و شخصیت‌های سیاسی درباره نوار سخنان آیت

پروژه از افسران فراوی رژیم شاه در میان پیشروگان حزب دموکرات هستند

یادنامه سو من سال گذشته در تهران
شهیدان و روحانیان در عتبات کربلا
خدا را یاد چگونه زبانش را آید
بیاموز، چگونه مردن را خود
خواهم آموخت

کمیته ستاد
شماره ۱۵۰
۱۳۶۲ - ۱۳۶۱ - ۱۳۶۰ - ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۲ - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۰ - ۱۳۴۹ - ۱۳۴۸ - ۱۳۴۷ - ۱۳۴۶ - ۱۳۴۵ - ۱۳۴۴ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۲ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۰ - ۱۳۳۹ - ۱۳۳۸ - ۱۳۳۷ - ۱۳۳۶ - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۴ - ۱۳۳۳ - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۰ - ۱۳۲۹ - ۱۳۲۸ - ۱۳۲۷ - ۱۳۲۶ - ۱۳۲۵ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۲ - ۱۳۲۱ - ۱۳۲۰ - ۱۳۱۹ - ۱۳۱۸ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۶ - ۱۳۱۵ - ۱۳۱۴ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۱ - ۱۳۱۰ - ۱۳۰۹ - ۱۳۰۸ - ۱۳۰۷ - ۱۳۰۶ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۴ - ۱۳۰۳ - ۱۳۰۲ - ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰ - ۱۲۹۹ - ۱۲۹۸ - ۱۲۹۷ - ۱۲۹۶ - ۱۲۹۵ - ۱۲۹۴ - ۱۲۹۳ - ۱۲۹۲ - ۱۲۹۱ - ۱۲۹۰ - ۱۲۸۹ - ۱۲۸۸ - ۱۲۸۷ - ۱۲۸۶ - ۱۲۸۵ - ۱۲۸۴ - ۱۲۸۳ - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۱ - ۱۲۸۰ - ۱۲۷۹ - ۱۲۷۸ - ۱۲۷۷ - ۱۲۷۶ - ۱۲۷۵ - ۱۲۷۴ - ۱۲۷۳ - ۱۲۷۲ - ۱۲۷۱ - ۱۲۷۰ - ۱۲۶۹ - ۱۲۶۸ - ۱۲۶۷ - ۱۲۶۶ - ۱۲۶۵ - ۱۲۶۴ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۲ - ۱۲۶۱ - ۱۲۶۰ - ۱۲۵۹ - ۱۲۵۸ - ۱۲۵۷ - ۱۲۵۶ - ۱۲۵۵ - ۱۲۵۴ - ۱۲۵۳ - ۱۲۵۲ - ۱۲۵۱ - ۱۲۵۰ - ۱۲۴۹ - ۱۲۴۸ - ۱۲۴۷ - ۱۲۴۶ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۴ - ۱۲۴۳ - ۱۲۴۲ - ۱۲۴۱ - ۱۲۴۰ - ۱۲۳۹ - ۱۲۳۸ - ۱۲۳۷ - ۱۲۳۶ - ۱۲۳۵ - ۱۲۳۴ - ۱۲۳۳ - ۱۲۳۲ - ۱۲۳۱ - ۱۲۳۰ - ۱۲۲۹ - ۱۲۲۸ - ۱۲۲۷ - ۱۲۲۶ - ۱۲۲۵ - ۱۲۲۴ - ۱۲۲۳ - ۱۲۲۲ - ۱۲۲۱ - ۱۲۲۰ - ۱۲۱۹ - ۱۲۱۸ - ۱۲۱۷ - ۱۲۱۶ - ۱۲۱۵ - ۱۲۱۴ - ۱۲۱۳ - ۱۲۱۲ - ۱۲۱۱ - ۱۲۱۰ - ۱۲۰۹ - ۱۲۰۸ - ۱۲۰۷ - ۱۲۰۶ - ۱۲۰۵ - ۱۲۰۴ - ۱۲۰۳ - ۱۲۰۲ - ۱۲۰۱ - ۱۲۰۰ - ۱۱۹۹ - ۱۱۹۸ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۶ - ۱۱۹۵ - ۱۱۹۴ - ۱۱۹۳ - ۱۱۹۲ - ۱۱۹۱ - ۱۱۹۰ - ۱۱۸۹ - ۱۱۸۸ - ۱۱۸۷ - ۱۱۸۶ - ۱۱۸۵ - ۱۱۸۴ - ۱۱۸۳ - ۱۱۸۲ - ۱۱۸۱ - ۱۱۸۰ - ۱۱۷۹ - ۱۱۷۸ - ۱۱۷۷ - ۱۱۷۶ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۴ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۲ - ۱۱۷۱ - ۱۱۷۰ - ۱۱۶۹ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۶ - ۱۱۶۵ - ۱۱۶۴ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۲ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۰ - ۱۱۵۹ - ۱۱۵۸ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۶ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۴ - ۱۱۵۳ - ۱۱۵۲ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۰ - ۱۱۴۹ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۷ - ۱۱۴۶ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۱ - ۱۱۴۰ - ۱۱۳۹ - ۱۱۳۸ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۵ - ۱۱۳۴ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۲ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۰ - ۱۱۲۹ - ۱۱۲۸ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۳ - ۱۱۲۲ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۰ - ۱۱۱۹ - ۱۱۱۸ - ۱۱۱۷ - ۱۱۱۶ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۲ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۰ - ۱۱۰۹ - ۱۱۰۸ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۵ - ۱۱۰۴ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۲ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۰ - ۱۰۹۹ - ۱۰۹۸ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۳ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۰ - ۱۰۸۹ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۷ - ۱۰۸۶ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۲ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۰ - ۱۰۷۹ - ۱۰۷۸ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۵ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۰ - ۱۰۶۹ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۳ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۰ - ۱۰۵۹ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۰ - ۱۰۴۹ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۰ - ۱۰۳۹ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۰ - ۱۰۲۹ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۰ - ۱۰۱۹ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۰ - ۱۰۰۹ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۰ - ۹۹۹ - ۹۹۸ - ۹۹۷ - ۹۹۶ - ۹۹۵ - ۹۹۴ - ۹۹۳ - ۹۹۲ - ۹۹۱ - ۹۹۰ - ۹۸۹ - ۹۸۸ - ۹۸۷ - ۹۸۶ - ۹۸۵ - ۹۸۴ - ۹۸۳ - ۹۸۲ - ۹۸۱ - ۹۸۰ - ۹۷۹ - ۹۷۸ - ۹۷۷ - ۹۷۶ - ۹۷۵ - ۹۷۴ - ۹۷۳ - ۹۷۲ - ۹۷۱ - ۹۷۰ - ۹۶۹ - ۹۶۸ - ۹۶۷ - ۹۶۶ - ۹۶۵ - ۹۶۴ - ۹۶۳ - ۹۶۲ - ۹۶۱ - ۹۶۰ - ۹۵۹ - ۹۵۸ - ۹۵۷ - ۹۵۶ - ۹۵۵ - ۹۵۴ - ۹۵۳ - ۹۵۲ - ۹۵۱ - ۹۵۰ - ۹۴۹ - ۹۴۸ - ۹۴۷ - ۹۴۶ - ۹۴۵ - ۹۴۴ - ۹۴۳ - ۹۴۲ - ۹۴۱ - ۹۴۰ - ۹۳۹ - ۹۳۸ - ۹۳۷ - ۹۳۶ - ۹۳۵ - ۹۳۴ - ۹۳۳ - ۹۳۲ - ۹۳۱ - ۹۳۰ - ۹۲۹ - ۹۲۸ - ۹۲۷ - ۹۲۶ - ۹۲۵ - ۹۲۴ - ۹۲۳ - ۹۲۲ - ۹۲۱ - ۹۲۰ - ۹۱۹ - ۹۱۸ - ۹۱۷ - ۹۱۶ - ۹۱۵ - ۹۱۴ - ۹۱۳ - ۹۱۲ - ۹۱۱ - ۹۱۰ - ۹۰۹ - ۹۰۸ - ۹۰۷ - ۹۰۶ - ۹۰۵ - ۹۰۴ - ۹۰۳ - ۹۰۲ - ۹۰۱ - ۹۰۰ - ۸۹۹ - ۸۹۸ - ۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۵ - ۸۹۴ - ۸۹۳ - ۸۹۲ - ۸۹۱ - ۸۹۰ - ۸۸۹ - ۸۸۸ - ۸۸۷ - ۸۸۶ - ۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۸۳ - ۸۸۲ - ۸۸۱ - ۸۸۰ - ۸۷۹ - ۸۷۸ - ۸۷۷ - ۸۷۶ - ۸۷۵ - ۸۷۴ - ۸۷۳ - ۸۷۲ - ۸۷۱ - ۸۷۰ - ۸۶۹ - ۸۶۸ - ۸۶۷ - ۸۶۶ - ۸۶۵ - ۸۶۴ - ۸۶۳ - ۸۶۲ - ۸۶۱ - ۸۶۰ - ۸۵۹ - ۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۵۶ - ۸۵۵ - ۸۵۴ - ۸۵۳ - ۸۵۲ - ۸۵۱ - ۸۵۰ - ۸۴۹ - ۸۴۸ - ۸۴۷ - ۸۴۶ - ۸۴۵ - ۸۴۴ - ۸۴۳ - ۸۴۲ - ۸۴۱ - ۸۴۰ - ۸۳۹ - ۸۳۸ - ۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۵ - ۸۳۴ - ۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۳۱ - ۸۳۰ - ۸۲۹ - ۸۲۸ - ۸۲۷ - ۸۲۶ - ۸۲۵ - ۸۲۴ - ۸۲۳ - ۸۲۲ - ۸۲۱ - ۸۲۰ - ۸۱۹ - ۸۱۸ - ۸۱۷ - ۸۱۶ - ۸۱۵ - ۸۱۴ - ۸۱۳ - ۸۱۲ - ۸۱۱ - ۸۱۰ - ۸۰۹ - ۸۰۸ - ۸۰۷ - ۸۰۶ - ۸۰۵ - ۸۰۴ - ۸۰۳ - ۸۰۲ - ۸۰۱ - ۸۰۰ - ۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۲ - ۷۹۱ - ۷۹۰ - ۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۸۵ - ۷۸۴ - ۷۸۳ - ۷۸۲ - ۷۸۱ - ۷۸۰ - ۷۷۹ - ۷۷۸ - ۷۷۷ - ۷۷۶ - ۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۷۳ - ۷۷۲ - ۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۶۹ - ۷۶۸ - ۷۶۷ - ۷۶۶ - ۷۶۵ - ۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۶۲ - ۷۶۱ - ۷۶۰ - ۷۵۹ - ۷۵۸ - ۷۵۷ - ۷۵۶ - ۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۵۳ - ۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۵۰ - ۷۴۹ - ۷۴۸ - ۷۴۷ - ۷۴۶ - ۷۴۵ - ۷۴۴ - ۷۴۳ - ۷۴۲ - ۷۴۱ - ۷۴۰ - ۷۳۹ - ۷۳۸ - ۷۳۷ - ۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۳۴ - ۷۳۳ - ۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۲۹ - ۷۲۸ - ۷۲۷ - ۷۲۶ - ۷۲۵ - ۷۲۴ - ۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۷ - ۷۱۶ - ۷۱۵ - ۷۱۴ - ۷۱۳ - ۷۱۲ - ۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۹ - ۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۰۶ - ۷۰۵ - ۷۰۴ - ۷۰۳ - ۷۰۲ - ۷۰۱ - ۷۰۰ - ۶۹۹ - ۶۹۸ - ۶۹۷ - ۶۹۶ - ۶۹۵ - ۶۹۴ - ۶۹۳ - ۶۹۲ - ۶۹۱ - ۶۹۰ - ۶۸۹ - ۶۸۸ - ۶۸۷ - ۶۸۶ - ۶۸۵ - ۶۸۴ - ۶۸۳ - ۶۸۲ - ۶۸۱ - ۶۸۰ - ۶۷۹ - ۶۷۸ - ۶۷۷ - ۶۷۶ - ۶۷۵ - ۶۷۴ - ۶۷۳ - ۶۷۲ - ۶۷۱ - ۶۷۰ - ۶۶۹ - ۶۶۸ - ۶۶۷ - ۶۶۶ - ۶۶۵ - ۶۶۴ - ۶۶۳ - ۶۶۲ - ۶۶۱ - ۶۶۰ - ۶۵۹ - ۶۵۸ - ۶۵۷ - ۶۵۶ - ۶۵۵ - ۶۵۴ - ۶۵۳ - ۶۵۲ - ۶۵۱ - ۶۵۰ - ۶۴۹ - ۶۴۸ - ۶۴۷ - ۶۴۶ - ۶۴۵ - ۶۴۴ - ۶۴۳ - ۶۴۲ - ۶۴۱ - ۶۴۰ - ۶۳۹ - ۶۳۸ - ۶۳۷ - ۶۳۶ - ۶۳۵ - ۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۳۲ - ۶۳۱ - ۶۳۰ - ۶۲۹ - ۶۲۸ - ۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۲۵ - ۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۲۲ - ۶۲۱ - ۶۲۰ - ۶۱۹ - ۶۱۸ - ۶۱۷ - ۶۱۶ - ۶۱۵ - ۶۱۴ - ۶۱۳ - ۶۱۲ - ۶۱۱ - ۶۱۰ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۰۷ - ۶۰۶ - ۶۰۵ - ۶۰۴ - ۶۰۳ - ۶۰۲ - ۶۰۱ - ۶۰۰ - ۵۹۹ - ۵۹۸ - ۵۹۷ - ۵۹۶ - ۵۹۵ - ۵۹۴ - ۵۹۳ - ۵۹۲ - ۵۹۱ - ۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۸۸ - ۵۸۷ - ۵۸۶ - ۵۸۵ - ۵۸۴ - ۵۸۳ - ۵۸۲ - ۵۸۱ - ۵۸۰ - ۵۷۹ - ۵۷۸ - ۵۷۷ - ۵۷۶ - ۵۷۵ - ۵۷۴ - ۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۷۱ - ۵۷۰ - ۵۶۹ - ۵۶۸ - ۵۶۷ - ۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۶۴ - ۵۶۳ - ۵۶۲ - ۵۶۱ - ۵۶۰ - ۵۵۹ - ۵۵۸ - ۵۵۷ - ۵۵۶ - ۵۵۵ - ۵۵۴ - ۵۵۳ - ۵۵۲ - ۵۵۱ - ۵۵۰ - ۵۴۹ - ۵۴۸ - ۵۴۷ - ۵۴۶ - ۵۴۵ - ۵۴۴ - ۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۴۱ - ۵۴۰ - ۵۳۹ - ۵۳۸ - ۵۳۷ - ۵۳۶ - ۵۳۵ - ۵۳۴ - ۵۳۳ - ۵۳۲ - ۵۳۱ - ۵۳۰ - ۵۲۹ - ۵۲۸ - ۵۲۷ - ۵۲۶ - ۵۲۵ - ۵۲۴ - ۵۲۳ - ۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۹ - ۵۱۸ - ۵۱۷ - ۵۱۶ - ۵۱۵ - ۵۱۴ - ۵۱۳ - ۵۱۲ - ۵۱۱ - ۵۱۰ - ۵۰۹ - ۵۰۸ - ۵۰۷ - ۵۰۶ - ۵۰۵ - ۵۰۴ - ۵۰۳ - ۵۰۲ - ۵۰۱ - ۵۰۰ - ۴۹۹ - ۴۹۸ - ۴۹۷ - ۴۹۶ - ۴۹۵ - ۴۹۴ - ۴۹۳ - ۴۹۲ - ۴۹۱ - ۴۹۰ - ۴۸۹ - ۴۸۸ - ۴۸۷ - ۴۸۶ - ۴۸۵ - ۴۸۴ - ۴۸۳ - ۴۸۲ - ۴۸۱ - ۴۸۰ - ۴۷۹ - ۴۷۸ - ۴۷۷ - ۴۷۶ - ۴۷۵ - ۴۷۴ - ۴۷۳ - ۴۷۲ - ۴۷۱ - ۴۷۰ - ۴۶۹ - ۴۶۸ - ۴۶۷ - ۴۶۶ - ۴۶۵ - ۴۶۴ - ۴۶۳ - ۴۶۲ - ۴۶۱ - ۴۶۰ - ۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۵۷ - ۴۵۶ - ۴۵۵ - ۴۵۴ - ۴۵۳ - ۴۵۲ - ۴۵۱ - ۴۵۰ - ۴۴۹ - ۴۴۸ - ۴۴۷ - ۴۴۶ - ۴۴۵ - ۴۴۴ - ۴۴۳ - ۴۴۲ - ۴۴۱ - ۴۴۰ - ۴۳۹ - ۴۳۸ - ۴۳۷ - ۴۳۶ - ۴۳۵ - ۴۳۴ - ۴۳۳ - ۴۳۲ - ۴۳۱ - ۴۳۰ - ۴۲۹ - ۴۲۸ - ۴۲۷ - ۴۲۶ - ۴۲۵ - ۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۲۲ - ۴۲۱ - ۴۲۰ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۱۳ - ۴۱۲ - ۴۱۱ - ۴۱۰ - ۴۰۹ - ۴۰۸ - ۴۰۷ - ۴۰۶ - ۴۰۵ - ۴۰۴ - ۴۰۳ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۰۰ - ۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۹۷ - ۳۹۶ - ۳۹۵ - ۳۹۴ - ۳۹۳ - ۳۹۲ - ۳۹۱ - ۳۹۰ - ۳۸۹ - ۳۸۸ - ۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۴ - ۳۸۳ - ۳۸۲ - ۳۸۱ - ۳۸۰ - ۳۷۹ - ۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۷۶ - ۳۷۵ - ۳۷۴ - ۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۹ - ۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۴ - ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۶۰ - ۳۵۹ - ۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۳۵۵ - ۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۹ - ۳۴۸ - ۳۴۷ - ۳۴۶ - ۳۴۵ - ۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۴۱ - ۳۴۰ - ۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۷ - ۳۳۶ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۲۹ - ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۱۹ - ۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۱۴ - ۳۱۳ - ۳۱۲ - ۳۱۱ - ۳۱۰ - ۳۰۹ - ۳۰۸ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۵ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ -



«در تکاپوی آزادی» را در جواب «خط سازش» نوشت. محورهای آن را به اضافه یک سری محورهای دیگر گرفتند و این پروژه‌ای بود که بعد از آن سامان دادند به اسم اینکه زندگی‌نامه است، ولی یکی یکی آن محورها را بدون اشاره به اسم جواب دادند. خودشان هم گفتند که اگر اسم بیاوریم، باعث شهرتش می‌شود و توجهات به سمت او جلب می‌شود، اما محتوای آن را گرفتند و جواب را دادند. بعد هم نجاتی در تاریخ ۲۵ ساله، کلیات آن را پیش برد. یا مثلاً «تاریخ ملی شدن نفت» که نجاتی در آورد، در واقع در واکنش به کارهای شهید آیت و امثال او بود. «نگرشی بر جنبش ملی شدن نفت» بعد از به میدان آمدن شهید آیت و امثال او منتشر شد.

در سال ۶۵

بله، چون دقیقاً می‌بینیم که می‌خواهد پاسخ شهید آیت و شهید دیالمه را بدهد، منتهی آنها در تظاهر به اینکه کارشنان علمی و آکادمیک و بی‌طرف است، مهارت دارند، مثلاً در آن کتاب یک جایی از فدائیان اسلام هم تعریف می‌کند، از آیت‌الله کاشانی هم تعریف می‌کند، اما در نهایت مصدق و جبهه ملی و همه اینها را قهرمان اصلی معرفی می‌کند و بغض خودش را نسبت به آیت‌الله کاشانی و فدائیان فرو می‌برد. کتاب «نهضت ملی شدن نفت» خیلی با زرنگی نوشته شده، ولی همین باعث می‌شود که مخاطب فریب بخورد و بگوید که او انصاف به خرج داده است. چرا؟ چون آنجایی هم که آیت‌الله کاشانی این حرف را زده، آورده. آنجا هم که فدائیان اسلام این حرف را زده‌اند، آورده. مثل عزت‌الله سبحانی که یک روز یک مقال از فدائیان اسلام تعریف می‌کند، بعد مثلاً صد من از مصدق که وقتی می‌خوانید بگویند اینکه دارد از فدائیان اسلام تعریف می‌کند و بی‌انصافی و غرض‌ورزی او پنهان می‌شود.

ما بالعکس با یکجانبه طرح کردن مسائل، در بسیاری از موارد خودمان را در مظان اتهام بی‌انصافی و غرض‌ورزی قرار می‌دهیم. از حالا به بعد هم همین است. ما باید از تاریخ‌نویسی شهید آیت یا مدنی یا حتی کارهای خودم، به سمت تاریخ‌نگاری بی‌طرفانه و علمی برویم. خود من هم در آن فضا حتی گاهی اسم افراد را نمی‌آوردم، چون می‌گفتم مثلاً اگر اسم پیمان یا علی‌اصغر حاج سید جوادی و متین دفتری و کاتوزیان و ... را بیاورم، باعث ترویجشان می‌شود و بعد سراغ آنها می‌روند. در متن اسم طرف را نمی‌آوردم و می‌گفتم در یک کتابی گفته شده است و شما اگر اهل تحقیق بودید می‌رفتید و می‌دیدید که چه کسی این حرف را زده، ولی بسیاری از مردم عادی فقط متن را می‌خوانند. یادم هست که این ملاحظات را داشتیم که اسم بعضی از افراد را نیاوریم یا به بعضی از وقایع توجه نکنیم و بسیاری از انتقادات را به آیت‌الله کاشانی، به جریان اسلامی، به فدائیان اسلام وارد ندانیم و یکسره آنها را خوب معرفی کنیم، یا مثلاً نسبت به کمیته‌ها و امثالهم، خیلی از انتقاداتی که بازرگان و نهضت آزادی می‌کردند، یک جور بی‌بانی کنیم که انگار این انتقادات از اساس غلط بوده‌اند، اما الان می‌توانیم بگوئیم که در بسیاری از مواقع کلمه الحق و یزاد بالباطل هست. این انتقاد درست است، ولی اینکه با چه تصدی بیان شده، باید تحلیل شود، یعنی تاریخ‌نگاری امروز ما باید متفاوت باشد. ■

بدهند و ایشان در جایی باشند که بتوانند به او حمله و سنگ‌اندازی کنند و ایشان را در کاخ شیشه‌ای نشانند تا بتوانند حسابی آن را سنگباران کنند، کاری که نسبت به منزل ایشان هم کردند.

یک زمانی برای خیلی‌ها سخت بود که در مورد بعضی از مواضع فدائیان اسلام و یا طیف‌هایی که در درون فدائیان اسلام وجود داشته و یا آن مدت طولانی که شهید نواب صفوی و یارانش در زندان بودند و فدائیان اسلام در بیرون این جریان را اداره می‌کردند، بحث کنند.

و ترور فاطمی یکی از مسائل آن بود.

این یکی از مسائل بود، اما مسائل زیادی پیش آمد. الان زمانی است که اگر بخواهیم می‌توانیم نقد ناسیونالیسم و نقد مصدق را در کنار ضمن ابراز احترام و ارادت به آیت‌الله کاشانی و شهید نواب صفوی، در عین حال انتقادات وارد به رفتار و مواضع سیاسی آنها هم بیان کنیم و این کار را باید بکنیم، اما شهید آیت آن موقع و در آن فضا نمی‌توانست این کار را بکند، در واقع تحلیل سیاسی او در استخدام رفتار و اقدام سیاسی برای مقابله با دشمنان انقلاب و برای افشای توطئه بوده است.

خودش هم مدعی تاریخ‌نگاری نبود.

درس‌هایی در تاریخ دارد که در همان‌ها هم یکجانبه تحلیل کرده است.

اطرافانش می‌گویند که می‌گفت بعد از کشته شدن شرب‌بنی صدر می‌خواهم بنشینم و روی تاریخ کار کنم. این تاریخ، نوعی تاریخ واکنشی بود نسبت به بزرگ‌نمایی‌هایی که بنی‌صدر و دیگران در مورد مصدق می‌کردند.

ایشان اگر در همان زمان هم یک مقدار حوصله به خرج می‌داد و مثبت نگاه می‌کرد، شاید تأثیرش بیشتر می‌شد.

ولی چه دید نافذی داشته و چه نقدهایی از مصدق کرده.

ولی فضا، فضای بازی بوده. مثلاً فرض کنید کتاب زندگی مصدق السلطنه را بهمن اسماعیلی در زمان شاه چاپ کرده و همان مچ‌گیری‌ها را کرده. خود بقائی در دو سه کتابی که دارد که یکی از آنها گمانم اسمش هست «چه کسی منحرف شد؟» خیلی از حرف‌ها را زده.

اما هیچ کدام رویکرد دینی و مذهبی با محور

اگر بنی‌صدر ماجرای نوار آیت و آن جنگ روانی را درست نکرده بود، شاید حملات به لحاظ تبلیغاتی به این شدت روی شهید آیت متمرکز نمی‌شد. در واقع بعد از ماجرای نوار آیت بود که این جریان راه افتاد. قبل از نوار آیت، در عرصه اجتماعی مخالفت با دیدگاه‌های ایشان را می‌بینیم، اما به آن شکل نبود و فقط در حد اینکه یک متفکر عضو حزب جمهوری و یک نماینده مجلس مطلب می‌گوید، نسبت به او واکنش نشان داده می‌شد.

روحانیت را نسبت به موضوع ندارند.

همین طور است. تحلیل شهید آیت غنی شده است، اما متأسفانه چون تحلیل‌های بقائی یکجانبه‌گرایانه و به قصد ضربه زدن به حریف بوده، آن گرایش امتداد پیدا کرده. کتاب آقای مدنی هم همین طور.

آقای مدنی هم در همان دوره نوشته و بعد تجدید چاپ شده است.

اگر در همان زمان آقای مدنی و شهید آیت یک مقدار متعادل‌تر می‌گفتند، نگاهشان عمیق‌تر جا می‌افتاد، به این دلیل که خیلی از درس‌های شهید آیت و کتاب آقای مدنی را که خیلی‌ها خوانند، بعداً مخالف همان‌ها شدند. در دانشگاه افسری و دانشگاه تدریس کردند، ولی چون یکجانبه بود، بعداً که طرف می‌آمد و سندی و تحلیلی می‌دید که خلاف آن موارد بود، نسبت به بقیه دعای آنها هم فاصله پیدا می‌کرد و اساس این تاریخ‌نگاری زیر سؤال می‌رفت، به همین دلیل به‌رغم اینکه صدها هزار از تاریخ سیاسی چاپ شد، ولی متأسفانه در بخش خاکستری جامعه به اندازه تاریخ ۲۵ ساله نجاتی اثر نکرد، درحالی که در این کتاب تحریفات و انحرافات تاریخی زیادی وجود دارد. این کتاب با اینکه تیراژش از تاریخ سیاسی معاصر شهید آیت خیلی کمتر است، اما تأثیرش در ماجرای دوم خرداد و در میان جوان‌ها تأثیرش خیلی بیشتر بود. اعتقاد من این است که ما نباید فقط برای همدیگر حرف بزنیم. خیلی از حرف‌های شهید آیت، شهید دیالمه، کتاب جلال‌الدین مدنی و صحبت‌های من و شما دیالوگ بین خودمان است. در واقع داریم با همدیگر گپ می‌زنیم و اثرش از مخاطبین حزب‌اللهی و هم عقیده خودمان فراتر نمی‌رود.

اثرش فقط این نیست. ما داریم توپسی را درباره شبهات جدید در باره آنها در زمین حریف می‌اندازیم و آنها دائماً باید بنشینند و این حرف‌ها را جواب بدهند.

این در صورتی است که حرف‌های ما را بشنوند و ببینند.

آنها شاخک‌هایشان خیلی تیز است.

ببینید بنیاد بازرگان پول داد و اشکوری دو جلد کتاب

تحلیلگر بسیار مطلعی بود

«شهید دکتر آیت از تعامل تا تقابل با حزب زحمتکشان»
در گفت و شنود شاهد یاران با حمید سیف زاده

استفاده کند، به دقت درباره اش تحقیق می کرد. با آقای کاشانی هم ارتباط داشت و احتمالاً اطلاعات دینی خود را از ایشان می گرفت. شاید هم از منزل آقای کاشانی به حزب کشیده شد.

آیا مرحوم آیت از منش و سیره آیت الله کاشانی و ارتباطی که با ایشان داشت چیزی نقل می کرد؟

بله، آیت از تبعید آیت الله کاشانی در سال ۲۷ یا ۲۸ خاطراتی داشت. می گفتم شما که سنتان به آن موقع نمی رسد. می گفت همان هفت هشت سالی را که با ایشان در ارتباط بودم، این مطالب را شنیدم. به منزل آیت الله کاشانی رفت و آمد داشت و خود من چند بار با او به آنجا رفتم.

چه سالی؟

فکر می کنم سال ۳۴ به بعد و پس از نهضت نفت بود. من هر وقت به تهران می آمدم به منزل آقای کاشانی می رفتم و در آنجا مرحوم آقای قوانینی را می دیدم که افرادی را که آنجا بودند به من معرفی می کرد، ولی من توجهم بیشتر به آقای کاشانی بود تا ببینم با مردم چگونه رفتار می کند و جلوه او برایم مهم بود.

یادم هست یک بار پای منبری در منزل آیت الله کاشانی بودیم. کسی بود به نام کشمیری که از عتبات به قم آمده بود و با آقای کاشانی هم خیلی ارتباط داشت و هر چند ماه یک بار از قم به تهران و نزد آقای کاشانی می آمد و مدتی در منزل ایشان می ماند. او ما را کاملاً می شناخت، چون در تابستان ها به روستای اشنوه در نزدیکی قم می آمد.

مرحوم آیت الله بروجردی هم تابستان ها به اشنوه می آمدند. آقای کشمیری با مرحوم آتشخ عباس صفائی که از بستگانش بود، منزلی را اجاره می کرد و ما همگی در آنجا جمع می شدیم و بعد از ظهر به امامزاده اشنوه می رفتیم. من آقای کشمیری را در منزل آقای کاشانی دیدم. آقای آیت را دفعه دوم و سوم که به منزل آقای کاشانی رفتم، دیده بودم و با هم آشنائی عمیق نداشتیم. آقای آیت از من پرسید این کیست؟ گفتم آقای کشمیری. رفتم و آیت را معرفی کردم و گفتم ایشان اصفهانی است و قدری با هم صحبت کردند. لهجه آقای کشمیری یک قدری غلیظ بود. مرحوم آیت پرسید: «شما در

درآمد

نحوه ورود آیت به حزب زحمتکشان، نحوه تعامل او با دکتر بقائی و سرانجام اخراج او از حزب، هنوز هم نکات مبهمی دارد که در گفتگو با یکی از قدیمی ترین اعضای حزب، به بخش هایی از آنها پاسخ داده شده است.

به دست آوردن پست و مقام نبود، چه تحلیلی دارید؟

ایشان متولد نجف آباد و با یکی از علما مربوط بود، مضافاً بر اینکه خودش هم از خانواده ای مذهبی بود. در صحبت هایی که می کردیم، آیت از صفویه تعریف می کرد و برای من سؤال برانگیز بود که چرا؟ می گفت: «صفویه، ایران را شیعه بکدست کرد و این برای حفظ استقلال ایران خیلی مهم بود» می پرسیدم: «چرا؟» می گفت: «اگر ایران شیعه نشده بود، با عثمانی رفته بود». بعدها که خودم تحقیق کردم، دیدم مطلب درستی است. من هم انگیزه های مذهبی داشتم و این باعث شد که ما بیشتر با هم مانوس شویم.

چقدر اهل مطالعه بود و در زمینه های مذهبی چقدر اطلاعات داشت؟

خیلی اهل مطالعه بود. نمی توانم بگویم که ایشان اختصاصاً در زمینه های مذهبی چقدر مطالعه داشت، ولی هر موضوعی را که لازم بود در زمان از آنها

در سال ۴۳ حزب زحمتکشان ایران در دفاع از آیت الله خمینی جزوه ای را چاپ کرد که خیلی صدا کرد، چون ساواک بردن اسم امام را

قدغن کرده بود که نوشته یا گفته شود و حتی منبری ها به صورت

کنایه اسم ایشان را می بردند. در چنین فضائی، در حدود ۴۰ صفحه

در ۵۰۰۰ نسخه توسط حزب چاپ شد و من و آیت مامور بخش آنها

شدیم.

از چه تاریخی با مرحوم آیت آشنا شدید و چگونه؟

فکر می کنم مرحوم آیت متولد ۱۳۱۷ بود. ایشان مرد خودساخته ای بود. من در سال ۱۳۴۳ که از قم اجباراً به تهران منتقل شدم، بعد از اینکه در بانک مستقر شدم و جای من معلوم شد، به دفتر حزب زحمتکشان در خیابان شیخ هادی رفتم. اولین کسی را که در آنجا شناختم، مرحوم عبدالله شکرری بود که همشهری ما بود. ایشان با مرحوم آیت خیلی صمیمی بود و طبعاً من هم با ایشان آشنا شدم و خیلی زود الفتی بین ما پیدا شد. من در خیابان امیریه نزدیک منبریه اتاق محقری گرفته بودم. مرحوم آیت و شکرری بیشتر به آنجا می آمدند و با هم صحبت می کردیم و من می دیدم که مرحوم آیت معلومات خیلی زیادی دارد.

در اوایل آشنائی، کدامیک از ویژگی های شخصیتی شهید آیت او را از دیگران متمایز می کرد؟

آیت خیلی حساس بود، خیلی دقیق بود، خیلی پشتکار داشت، در عین حال که آدم فقیری بود و شاید لباس هایش از نظر ظاهر مطلوب نبود، ولی احساس حقارت نمی کرد و این نکته مهمی بود که برای من خیلی جاذبه داشت. در حزب هم صاحب نظر بود و از همان اوان وقتی دید من هیچ اطلاعاتی از داخل حزب ندارم، تک تک افراد را به من معرفی کرد که هر کس چه جور است و چه مراسمی دارد. یکی از افرادی را که آیت می گفت او آدم فرصت طلبی است، هنوز زنده است. آیت اصولاً گرایش مذهبی داشت.

در باره گرایش مذهبی آیت، آن هم در دوره ای که گرایش مذهبی داشتن چندان هم زمینه ساز

آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی.



روی پرچم حزب هم بود. بله، ولی بیشتر بالای روزنامه شاهد بود. دکتر بقائی مقاومت می‌کرد و می‌گفت این عقیده ماست و هیچ منافاتی با دموکراسی و عقاید حزبی ما ندارد. ما هر کسی را از هر دینی که باشد می‌پذیریم. از اسلام هم باید از مزایایش استفاده کنیم. این بهترین جمله‌ای است که مردم می‌شناسند.

غیر از خلیل ملکی، چه در آن زمان چه همین حالا، برآیند اعضای حزب زحمتکشان مذهبی هستند. بله، کسی ضدیتی با دین نداشت. منتهی یکی بیشتر با دین انس داشت، یکی کمتر بستگی به تربیت خانوادگی و جامعه‌اش داشت.

هم صحبت می‌کردند که قرار است چنین کاری بشود، بعد توافق می‌کردند که چه مطالبی را بگویند در استخوانبندی کار معلوم می‌شد، بعد سه چهار نفر مامور می‌شدند که این را تهیه کنند، بعد از تهیه، در جلسه آتی مورد بررسی قرار می‌گرفت و خوانده می‌شد، اگر لازم بود اصلاحاتی را انجام می‌دادند و بالاخره تصویب می‌شد، نمی‌شود بگوئیم که کار یک نفر بود. ولی مرحوم قوانینی یکی از کسانی بود که این جزوه را تهیه کرده بود. این مطلب را به اصفهان فرستادند در آنجا گفتند در نهایت اختفا انجام شود و در یکی از چاپخانه‌های تهران وانمود کردند که حزب دارد در آنجا چیزی چاپ می‌کند. مطلب مختصری را هم به آنجا بردند که این طور تصور شود که جزوه را دارند در تهران چاپ می‌کنند. وقتی این جزوه‌ها در اقصی نقاط کشور از جمله کرمان، دزفول، آبادان، اصفهان، قم و ... پخش شدند.

دکتر بقائی به ما گفت تصور نکنید مصونیت دارید. نهایت تلاششان را بکنید که دستگیری نشوید، اما اگر دستگیر شد پنهان نکنید و بگوئید که اینها را از من گرفته‌اید. هنوز غروب نشده بود که به قم رسیدیم. آن موقع می‌شد داخل مدرسه فیضیه رفت. ما جزوه‌ها را داخل چمدانی گذاشته بودیم و آن را به خانه‌ای بردیم و آنجا گذاشتیم و مقداری کمی از آنها را در چمدان کوچکی گذاشتیم و همراه با دو سه چیز دیگر پخش کردیم و من با برادر کوچکم و مرحوم آیت قرار گذاشتیم که یک ساعت بعد از اذان مغرب که فکر می‌کنم ساعت ۷ و ۸ شب می‌شد، قرار شد که در یکی از دالان‌های مدرسه فیضیه همدیگر را ببینیم و بعد در میان جمعیت پخش شویم. قرارمان شد که اینها را در جای خلوتی با هر چه زور که داریم به نقطه دورتری پرت کنیم و فوری جا را خالی کنیم و جای دیگری برویم. شاید حدود ۷۰۰ تا جزوه بود که پخش کردیم و ما قرار

مرحوم آیت به جد معتقد به استفاده از تجربه‌های کسانی بود که وارد فاز مسلحانه شده بودند و شاید سرکوب ۲۸ مرداد او را متقاعدتر کرده بود که با این رژیم نمی‌توان از راه‌های مسالمت‌آمیز و قانونی رفتار کرد. آیا این ذهنیت بعد از ۲۸ مرداد در او ایجاد شد یا از روز اول به دنبال نفوذ در ارتش و حرکت‌های مسلحانه بود؟

به نظرم در روزهای اول این طور نبود. بعد از آنکه تحصیلاتش را انجام داد. در سال ۴۳ که من از قم به تهران آمدم و با ایشان صمیمی بودم، فکر می‌کنم بعد از تحصیلات بود که به این فکر افتاد و این روش را برای خودش انتخاب کرد. در حزب روی جریانی که پیش می‌آمد، اظهار نظر و اعتراض می‌کرد. گاهی صحبت می‌کرد. یک مرتبه من به قم رفته بودم. بعد از دستگیری اول امام بود و جزوه‌ای که حزب نوشته بود، دکتر بقائی من و مرحوم آیت را خواست و گفت شما با فلان کس به قم بروید و تعدادی از این جزوه‌ها را می‌برید. قرار بود امام یکی دو شب بعد در مدرسه فیضیه صحبت کنند. یادم هست حاجتی کرمانی در جشن آزادی ایشان صحبت کرد. ما دو تا مأمور شدیم که برویم و این جزوه را در آنجا پخش کنیم. حزب زحمتکشان ایران در دفاع از آیت‌الله خمینی این جزوه را چاپ کرده بود. چاپ آن جزوه در دستگاه خیلی صدا کرد، چون ساواک بردن اسم امام را قذغن کرده بود که نوشته یا گفته شود و حتی منبری‌ها به صورت کنایه اسم ایشان را می‌بردند و مآذون نبودند اسم ایشان را ببرند. آن وقت در چنین فضائی، در حدود ۴۰ صفحه در ۵۰۰۰ نسخه توسط حزب چاپ شد.

این بیانیه به قلم چه کسی بود؟

نمی‌توانم مشخصاً بگویم چه کسی بود. شاید چند نفر می‌شدند. اول معمولاً اعضای هیئت اجراییه با

عتبات بوده‌اید؟» و ایشان گفت: «بله من از آنجا آمدم.» پرسید: «خاطراتی از دورانی که متفقین در عراق بودند و آقای کاشانی با آنها مبارزه می‌کردند، دارید؟» گفت: «آنها خیلی مفصل است و در یکی دو جلسه نمی‌شود بیان کرد.»

آیا آیت‌الله کاشانی شخصاً مرحوم آیت را می‌شناخت و یا ایشان صرفاً از پامنبری‌های آقای کاشانی بود؟

مرحوم آیت ذات‌الجالتی بود. به‌رغم اینکه اهل تحقیق بود و صراحت لهجه داشت، اما بسیار مأخوذ به حیا بود. اگر بخواهم نمونه‌اش را بگویم، موقعی است که بنی‌صدر و مجاهدین، آن برنامه را برایش درست کردند. هر کس دیگری بود می‌رفت خدمت امام و جریان را می‌گفت. ایشان منتظر بود که امام ایشان را بخواهد تا توضیح بدهد. رویش نمی‌شد برود و به نظر من این نقطه ضعفش بود. خود من هم این جور هستم. در ادارات که کار می‌کردم چیزهایی را که می‌دیدم، نمی‌رفتم به رئیس بگویم و منتظر می‌ماندم او بگوید و معتقد بودم وقتی درباره من نطامی می‌شود، او باید از من سؤال کند، نه اینکه بپذیرد، درحالی که این طور نبود. معمولاً افراد چیزهایی را که می‌شنوند، به تناسب ۵۰ درصد ، ۶۰ درصد یا ۸۰ درصد قبول می‌کند و فرصتی برای پرسش پیدا نمی‌کنند. این حالت مأخوذ به حیا بودن مرحوم آیت موجب می‌شد که گاهی اوقات حقش ضایع شود. به همین دلیل هم در آن قضیه ضربه خورد.

اشاره به گرایش‌های مذهبی آیت کردید، این

آیت خیلی حساس و دقیق بود و پشتکار عجیبی داشت، در عین حال که آدم فقیری بود و شاید لباس‌هایش از نظر ظاهر مطلوب نبود، ولی احساس حقارت نمی‌کرد و این نکته مهمی بود که برای من خیلی جاذبه داشت. در حزب هم صاحب‌نظر بود.

گزارشات در تعامل با دیگر اعضای حزب زحمتکشان که برخی چندان هم گرایش‌های دینی نداشتند، چقدر موجب تعارض و اختلاف می‌شد؟

آن روزها مذهبی بودن از نقطه نظر سیاسی بود، یعنی جهت‌گیری‌های سیاسی را با مذهب وفق می‌دادند و از مذهب برای پیشبرد نظریاتی که موافق مذهب بود استفاده می‌کردند. هیچ وقت چنین تصویری نبود که مذهب حاکم شود و حکومت را در دست بگیرد. به همین جهت کسی تعارضی نداشت، خصوصاً بعد از اخراج خلیل ملکی که معتقد بود آیات «نصر من الله و فتح قریب» و «بشر عبادی الذین یستمعون اقول و یتبعون الاحسنه» از روی نشریه «شاهد» برداشته شود.

۱۳۴۲. قم، امام خمینی پس از آزادی از زندان در جمع مردم.



و چه عواملی سبب تشدید این اصطکاک شد. تا جایی که به اخراج آیت منتهی شد؟

فکر می‌کنم سال ۴۴ بود که کنگره حزب در اصفهان تشکیل شد و من به عنوان منتخب حزب در قم - هنوز مسئول نشده بودم و به عنوان عضو ارشد به کنگره دعوت شدم. بانک مثل یک دستگاه امنیتی و ارتش به گونه‌ای بود که بعد از ۵ سال کار در آنجا، به من مرخصی استحقاقی دادند. و مقررات اصولاً اجرا نمی‌شد و می‌گفتند دلیل ندارد که تقاضای مرخصی کنید. بیشتر هم رئیس مسئول بود. او اگر آدم با کفایتی بود می‌توانست ترتیبی بدهد که مقررات اجرا شود، ولی او مامور بود که کارمند را هرچه می‌تواند سرکوب کند.

من از رئیس اداره نظام و وظیفه قم شکایت کرده بودم. برادر من لکه‌ای در چشمش بود و علی‌القاعده معاف از خدمت بود، منتهی هر ۶ ماهی که موقع اعزام می‌شد، به سراغ او می‌آمدند و او را دو سه روزی نگه می‌داشتند و از کار بی‌کارتش می‌کردند و بعد آزادش می‌کردند. من به دادرسی ارتش شکایت کردم که اداره نظام وظیفه، برادر مرا توقیف غیرقانونی کرده و تقاضای تعقیب و رسیدگی دارم. اداره نظام وظیفه از دادرسی ارتش توضیح خواست و آنها به رئیس بانک فشار آوردند که چه کسی این کار را کرده و این حرف‌ها را زده و او

بعد از ظهر بود. من وارد شدم و سلام کردم و دیدم دکتر بقائی چندان سرحال نیست. جواب سلام مرا یا نداد یا نشنیده گرفت. نشستم و آیت آمد پهلوی من نشست. وسط کار دکتر بقائی بلند شد و رو کرد به من و آیت و یک نفر دیگر که شاید سعید پارسی بود و گفت: «شما رفته و کوشش کرده بودید که بین من و آقای خمینی ملاقاتی انجام شود؟» گفتم: من چنین کوششی نداشتم. فقط با کسی صلاح و مصلحت کردم تا بعد خدمت شما بگویم. گفت: شما گفته بودید که از دوستان دکتر بقائی هستم. البته شما دوست من هستید، ولی نباید با این عنوان مطلبی را بگوئید، مگر اینکه دستور باشد. این را مخصوصاً تذکر می‌دهم که دوستان دیگر هم که می‌خواهند اقداماتی کنند، توجه داشته باشند.

این صحبت ما بود و بعد به مرحوم آیت گفتم: «چه کسی این حرف را به دکتر رسانده؟» گفت: «چیزی نیست آنجا که حتی چه کسانی بودند؟» گفتم: «محمود بروجردی هم بود» گفت: «ایشان با وحیدی دوست است و به او گفته.» گفتم: «من آنجا نگفتم که دوست دکتر بقائی هستم.» گفت: «این را وحیدی اضافه کرد.» ایشان برادر آیت‌الله وحیدی بود. آیت گفت: «حالا متوجه شدی که اشتباه کردی؟»

نامه‌ای که مرحوم آیت به دکتر بقائی نوشته، نشان‌دهنده اصطکاک فکری آیت با تفکر حاکم بر حزب هست. این اصطکاک بعداً به حدی شدید شد که دکتر بقائی او را از حزب اخراج کرد. اولین نشانه‌های این اصطکاک را کی دریافتید

داشتیم که بعد از آن دم در مدرسه بیایم و در آنجا یک گیشه مطبوعاتی بود و در آنجا منتظر شدیم و سه نفری رفتیم شام خوردیم و به خانه رفتیم و استراحت کردیم و ساعت ۴ صبح با اتوبوس برگشتیم.

بعد از چندی با آیت و آقای قوانینی و مرحوم دکتر یوسفی‌زاده صحبت کردیم که خوب است دکتر بقائی به دیدن امام برود. مثل اینکه آقای قوانینی با دکتر صحبت کرده بود و ایشان مصلحت ندانسته بود.

چرا؟

علتش را بعد عرض می‌کنم. به آقای یوسفی‌زاده گفتم. ایشان گفت یکی از کارهای ما این است که بتوانیم با افراد صاحب نفوذ تماس پیدا کنیم. هنوز نمی‌دانستیم که آقای قوانینی با دکتر بقائی صحبت کرده. آقای یوسفی‌زاده گفت اگر شما می‌توانید با روحانیون با نفوذ ارتباط بگیرید، این کار را بکنید. من با آقا ورامینی از طریق خاله‌زاده که آقای آل طاها آشنا بودم. یک روز از آزادی اولیه امام به قم رفته بودم. شاید نزدیک سخنرانی کاپیتولاسیون امام بود. با آقای محمود بروجردی داماد امام هم ارتباط داشتم. جلوی منزل امام دیدم که ایشان تشریف آوردند که داخل منزل بروند. جمعیت زیاد بود. من تواضع کردم. آقای ورامینی هم با ایشان بود. من عباى ایشان را گرفتم و گفتم با شما کار دارم. گفت برمی‌گردم. بعد از مختصری، آقای بروجردی آمد. سلام و علیک کردیم و گفت اینجا چه می‌کنی؟ گفتم منتظرم آقای ورامینی بیاید، با ایشان کار دارم. گفتند اگر کاری هست به من بگو، گفتم: نه، با خود ایشان کار دارم. وقتی آقای ورامینی آمدند، گفتم: «شما صلاح می‌دانید دکتر بقائی بیاید و با امام ملاقات کند؟» کمی فکر کردند و گفتند: «الان فکر نمی‌کنم صلاح باشد.» آقای بروجردی یا این را شنیده و یا از آقای ورامینی پرسیده بودند. آقای بروجردی با آقای حسن وحیدی که عضو حزب بود، آشنا و دوست بودند. به ایشان گفته بودند که فلان کس آمده بود و چنین نظری داشت.

یک روز در حزب و در جلسه چهارشنبه‌های



۱۳۳۱. نمایی از یکی از جلسات حزب زحمتکشان ایران با حضور مظفر بقائی، حسین فاطمی و حسین مکی.

آیت با اخراج از حزب از دکتر بقائی رنجش پیدا نکرد، همان طور که دکتر بقائی هم از آیت رنجش پیدا نکرد. در مصاحبه‌ها وارد از دکتر بقائی می‌پرسند که آیا واقعا آیت را اخراج کردید یا خودش رفت؟ دکتر بقائی جواب می‌دهد: بله، اخراجش کردیم. ایشان مرد شرافتمندی بود، ولی ما از نظر سیاسی اختلاف نظر داشتیم و همکاری ما انقطاع پیدا کرد.

را ساکتش کنید. رئیس بانک مرا خواست. من گفتم آقا شما چه می‌گوئید؟ حقوق من که به اندازه‌ای نیست که کفاف یک خانواده را بدهد. من یک مادر و دو پسر و یک دختر را با خودم باید اداره کنم و فقط این برادرم می‌تواند کار کند. اینها نه او را اعزاز می‌کنند و نه معافش می‌کنند و فقط هر ۶ ماه یک بار می‌آیند و او را می‌گیرند و کارش را از دست می‌دهد و دوباره باید مدتی دنبال کار جدید برود. گفت شما بیا و رضایت بده. گفتم نمی‌دهم. رئیس بانک رفت عمومی مرا دید خلاصه یک روز مرا به اداره نظام وظیفه خواستند. دیدم برادر اویسی که با من همکلاسی بود، آنجاست. آن موقع سروان بود. لابد کار داشت، چون آنجا نشسته بودم من تسبیح دستم بود و با تسبیح رفتم و به او برخورد و گفتم: شما خیلی بی‌نزاکت هستید. گفتم: چرا؟ اهمیت تخلف غیرقانونی بیشتر است و خلاف بیشتری دارد یا تسبیح دست گرفتن و یا بی‌نزاکت صحبت کردن. درحالی که من با بی‌نزاکتی صحبت نکردم که شما چنین نسبتی به من می‌دهید. اویسی با من آشنائی نداد. گفتم: با من کاری داشتید؟ گفتم: می‌خواستم بگویم صلاح شما این است که بروید و شکایتتان را پس بگیرید و قضیه را تمام کنید. گفتم: هر وقت تکلیف برادر مرا معلوم کردید که آماده به خدمت، یا معاف از خدمت است، شکایتم را پس می‌گیرم. این حرف را زدم و آمدم بیرون. قضیه را به آیت گفتم و او گفت باید با اینها همین رفتار را کرد و همین برخورد نشان می‌دهد که طرز تفکر آیت چه بود.

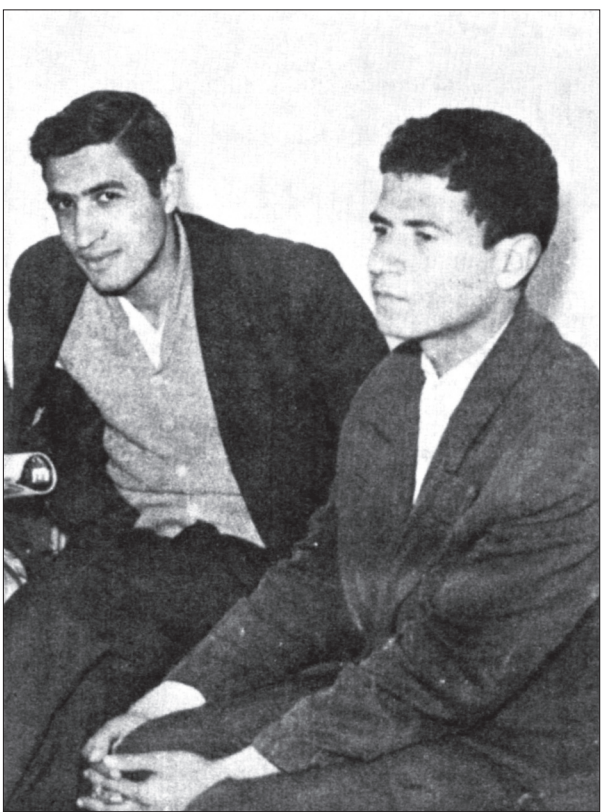
ولی اینکه اصطکاک آیت با حزب از کجا شروع شد، از کنگره بود. جناح مذهبی در کنگره، آیت

می‌دیدم که آیت صحبت‌های خاصی می‌کند و می‌گوید باید با جنگ مسلحانه، حکومت را تغییر داد، با توجه به مرامنامه حزب که خلاف قانون اساسی نباید حرکت کرد، برایم عجیب بود و می‌گفتم ما که نمی‌توانیم این کار را بکنیم. خوب است که در هیئت اجرائیه به کسی بگوئیم که این قضیه را مطرح کند.

بود و آقای شریف و شیرازیان و چند نفر دیگر که می‌دانم انگیزه مذهبی‌شان قوی بود و هر طرفی کوشش می‌کرد که انتخابات حزبی را به خود و طرفداران جناح خود اختصاص بدهد و بین گروه مذهبی و کمتر مذهبی حزب رقابت بود. در حزب فرد غیرمذهبی نداشتیم آیت آن طور که می‌خواست نتوانست در حزب توفیق پیدا کند و از اینجا یک قدری نارضایتی‌اش شروع شد.

بعد ما شنیدیم که شکری که جزو گروه مذهبی بود، در یکی از جلساتی که من نبودم، با مرحوم دیوشلی اصطکاک پیدا کرده بود. شکری یک قدری آدم سرکشی بود. او هم وسع مالی نداشت و پدرش در قم کار مشکلی داشت و به سختی معاش خانواده را تأمین می‌کرد و شکری در حین تحصیل روزنامه‌فروشی می‌کرد. وقتی که دکتر بقائی برای افتتاح حوزه حزب در قم آمد، مرحوم قوانینی، شکری را معرفی کرد و گفت به حزب بسیار علاقمند است و با فروش روزنامه‌های نهضتی، مخصوصاً «شاهد» و «باختر امروز» هزینه تحصیلش را فراهم می‌کند...

دکتر بقائی برای او مقرر تعیین کرد تا بتواند درسش را ادامه بدهد. موقعی که شکری به تهران آمد، در دورانی که در دانشگاه درس می‌خواند، به حزب هم می‌آمد و سر موضوعی و سئوالاتی با مرحوم دیوشلی مجادله بینشان ایجاد شده بود که این نظر صحیح نیست و به این دلیل این طوری است. دیوشلی ذاتاً خیلی عصبانی بود. معلوماتش هم در سطح خیلی عالی بود و قبول نمی‌کرد کسی به صحبت‌هایش اعتراض بکند. یکی دو جلسه‌ای به هم بی‌اعتنائی کردند و بعد سر جریانی شکری را تویخ کردند. ایشان هم ناراحت شد و با اینکه به حزب می‌آمد، از مرحوم دیوشلی سئوال نمی‌کرد، اگر هم سئوال می‌کرد، او جواب نمی‌داد. یک بار شکری درباره کویت که تازه استقلال پیدا کرده بود، سئوال کرد و مرحوم دیوشلی جواب نداد. من به نحو دیگری همان سئوال را مطرح کردم و مرحوم دیوشلی خیلی مفصل جواب داد و همه کسانی که



بودند، از جمله آیت خیلی استفاده کردند. بعد از آیت پرسیدم چرا وضع این جور است؟ گفت که شکری با ایشان درگیری داشته.

بعد از آن کنگره، این طور تصور شد که آیت دارد شکری را تقویت می‌کند و من هم جزو اینها هستم، درحالی که من فکر می‌کردم رفتارم عادی است. اما چون در بانک به من مرخصی ندادند و نتوانستم به کنگره بروم چنین ذهنیتی تقویت شده بود.

می‌دیدم که آیت صحبت‌های خاصی می‌کند و می‌گوید باید با جنگ مسلحانه، حکومت را تغییر داد، با توجه به مرامنامه حزب که خلاف قانون اساسی نباید حرکت کرد، برایم عجیب بود و می‌گفتم ما که نمی‌توانیم این کار را بکنیم. خوب است که در هیئت اجرائیه به کسی بگوئیم که این قضیه را مطرح کند.

آیا با شما راحت افکارش را در میان می‌گذاشت؟ آیا خیلی رادیکال بود؟

بله، این را نشان نمی‌داد و آن موقع هم نمی‌شد از حرف‌هایش چنین چیزی را فهمید، ولی بعد که جریانات دیگری را می‌دیدم، نتیجه موضوعاتی که می‌گفت و صحبت‌هایی که می‌کرد، همان‌هایی بود که پیش آمد. دکتر بقائی و مرحوم دیوشلی از این مطلب مطلع شدند، چون اعضا در همه حوزه‌ها وقتی از مطالبی مطلع می‌شدند، هم باید می‌نوشتند و اطلاع می‌دادند یا گاهی مطالبی که آیت می‌گفت در گزارشات حزبی نمی‌آمد که این خودش تردید ایجاد می‌کرد و از ایشان توضیح خواستند که ظاهراً ایشان بعد از این توضیحات، نامه‌ای را به بقائی نوشته و موانع موجود بر سر راه حزب را توضیح داده بود.

پس این نامه در واقع پاسخی بوده به آنچه آنها به مرحوم آیت گفته بودند، نه اینکه بی‌مقدمه نوشته شده باشد.

بله، آنها شفاها از مرحوم آیت توضیح خواسته بودند و او هم کتبی جواب داده بود. این نامه در جلسه هیئت اجرائیه مطرح شد و گفته بودند که ایشان در فکر تشکیل یک کمیته مخفی در خارج حزب است. ما هیچ کار مخفی نداریم، ولی ایشان دنبال این کارهاست. دکتر بقائی نامه را گرفته و گفته بود صبر کنید ببینیم چه می‌شود، اما آیت بعد از نوشتن این نامه بی‌مهاباتر و صریح‌تر حرف می‌زد. بعد از آن هیئت اجرائیه تصمیم گرفت آیت را مستعفی کند.

ایا آیت با وجود حرف‌هایی که می‌زد تمایل داشت در حزب بماند و آنها او را مستعفی شناختند یا خودش هم تمایل به استعفا داشت؟

نه حزب می‌خواست ایشان را دفع کند یا ایشان می‌خواست از حزب برود، چون آن موقع چیزی بهتر از حزب زحمتکش‌شان برای ما نبود که فعالیت سیاسی بکنیم و آیت هم در حزب با موقعیتی که داشت می‌توانست نظرش را پیش ببرد و زمینه برایش مهیا بود. موقعی که برای ۶ ماه اخراج شد، دیگر نیامد. اطلاعات هم می‌آمد که ایشان بیشتر دنبال کار مسلحانه مخفی است و از حزب

اخراجش کردند.

چه سالی بود؟

سال ۴۷.

واکنش ایشان در برابر اخراج چه بود؟

در آن موقع ما گاهی می‌رفتیم و می‌آمدیم و رابطه‌مان حفظ بود. من تا اوایل انقلاب نمی‌دانستم که آیت از حزب اخراج شده.

اخراج به صورت محرمانه صورت گرفته بود؟

نه، من اطلاع نداشتم، من خیلی گرفتار بانک بودم و خیلی کم به حزب می‌رفتم و فعالیت حزبی من خیلی کم بود و فقط کسی که حق عضویتش را پرداخت می‌کرد، عضو حزب حساب می‌شد. در حوزه‌ها خیلی علنی نمی‌توانستیم شرکت کنیم. چون ساواک مخمل کار بود. اگر کمیته‌هایی هم تشکیل می‌شد، به صورت مخفیانه و در منازل بود و فقط افرادی که خیلی مورد اطمینان بودند، در آن جلسات شرکت می‌کردند. من چون تازه از قم آمده بودم، در حزب نظر صریحی برای من نداشتند، خصوصا که من با آیت و همفکران او صمیمی بودم.

هنوز انقلاب نشده بود و در سال ۵۶ یک قدری پول کم شده بود و زدن بانک‌ها و ترورها زیاد شده بود و بانک‌ها را می‌زدند...

کار مجاهدین بود...

آن موقع کسی نمی‌دانست که چه کسی این کارها را می‌کند و موضوع چه هست. بعضی از کارمندان بانک‌ها هم با آنها تباخی و همکاری می‌کردند. من پیشنهاد دادم که بعد از سرویس بانک، نگهبان و تحویلدار با ماشین به بانک‌های مناطق بروند و آنها پول‌ها را در کیسه‌های پلمپ شده تحویل بدهند و اینها را می‌آوردیم و صبح دوباره می‌بردیم و تحویلشان می‌دادیم. اگر پول اضافه داشتند یا پول اضافه می‌خواستند، می‌گرفتم و به حساب می‌گذاشتم یا به آنها می‌دادیم.

یک روز در خیابان آزادی خیابان نواب مشغول این کار بودیم و من دیدم آیت از نواب به خیابان آزادی

متأسفانه بعد انقلاب من به خانه‌اش نرفته بودم. اگر خانه‌اش را دیده بودم، وادارش می‌کردم به خانه من بیاید و من به خانه او بروم و آنجا بنشینم، چون امنیت خانه من بیشتر بود. حیف شد که رفت. هم قابلیت اجرایی بالائی داشت، هم درک بالائی داشت. گویا سه تا لیسانس ادبیات و جامعه‌شناسی و الهیات داشت.

و به طرف توحید می‌آید. او پیاده بود و من به راننده گفتم نگه دار، او پلیس بود و وقتی نگه داشت، از ماشین پائین آمد و جلوی در ماشین ایستاد و من پیش آیت رفتم و سلام کردم و گفتم بدم هیچ مقاومتی بی‌سروصدا تشریف ببرید داخل ماشین. این بیچاره قضیه را جدی گرفت و رنگش زرد شد. گفتم: نترس. شوخی کردم. گفت: داری چه کار می‌کنی؟ گفتم: پول می‌برم برای شعب. گفت فعلا خداحافظ، خداحافظی کردیم و این آخرین باری بود که قبل از انقلاب او را دیدم.

از سال ۴۷ تا ۵۷ که از حزب اخراج شده بود، این اخراج چقدر روی نگاه او به دکتر بقائی تأثیر داشت؟ چون اول انقلاب وقتی دوباره اعتبارنامه‌اش در مجلس سروصدا کردند، بلند شد و گفت اینهایی که به دکتر بقائی فحش می‌دهند، به خاطر بدی‌هایش نیست، بلکه به خاطر خوبی‌های اوست. مگر ذهنیتش به دکتر بقائی تغییر کرده بود که به بدی‌هایش اشاره کرد؟

یکی از بدی‌های دکتر بقائی از نظر آیت شاید یکی این بود که فکر می‌کرد او مذهبی عبادی نیست، ولی دکتر بقائی‌ای که من همیشه کنجکاو بودم و می‌شناختم، واقعا به امام حسین (ع) خلوص داشت و بعضی جاها هم گفته است که من سه نفر را به رهبری قبول دارم: ارسطو، امام حسین (ع) و گاندی که آنها را تحسین می‌کنم و در سیاست از آنها درس می‌گیرم و به خدا هم اعتقاد قلبی داشت. مثلا در مواقع اضطرار و در زمان مصدق و اتهام قتل افشار طوس، از نمایندگی کرمان استعفا داد و از تهران روحی را انتخاب کردند و به مجلس بردند. در چنین وضعی مرحوم کاشانی، مرحوم مکی و رفقای دیگر دکتر بقائی به او می‌گویند که از کرمان استعفا نده. می‌گوید در مسجد خدا قسم خورده و به مردم قول داده‌ام که به هیچ وجه شخص سوم را نگذارم که بیاید و به نام مردم کرمان نماینده شود و من برخلاف قولم عمل نمی‌کنم. ده روز فرصت داشت، حالا قطعی می‌شد و قطعا مصدق اعدامش می‌کرد. ایشان ده روز مخفی شد که مجبورش نکنند استعفایش را پس بگیرد، چون بعد از ده روز دیگر نمی‌شد استعفا را پس گرفت. به رغم فشار دولت مجلس تصمیم گرفت نمایندگی کرمانی را دوباره بررسی کنند و روی اعتبارنامه دکتر بقائی نظر بدهند و نظر دادند که طبق آئین‌نامه، ایشان نماینده کرمان است، به همین جهت واقعا وقتی

انسان آن اتفاقات را می‌خواند، حس می‌کند که این یک روحیه اعتقادی است که کسی این کار را بکند.

آیت با اخراج از حزب از دکتر بقائی رنجش پیدا نکرد، همان طور که دکتر بقائی هم از آیت رنجش پیدا نکرد. دکتر بقائی می‌گفت عقیده او این است، عقیده من هم این است. تا به حال با هم کار کرده‌ایم، از حالا به بعد نمی‌توانیم کار کنیم. در مصاحبه‌ها روایت از دکتر بقائی می‌پرسند که آیا واقعا آیت را اخراج کردید یا خودش رفت؟ دکتر بقائی جواب می‌دهد: بله، اخراجش کردیم. ایشان مرد شرافتمندی بود، ولی ما از نظر سیاسی اختلاف نظر داشتیم و همکاری ما انقطاع پیدا کرد، ولی او آدم صحیح‌العملی بود. و خوب می‌دانست ما برای اعتقادی که داریم، کار می‌کنیم و نمی‌توانستیم با هم یک نظر داشته باشیم و فکر نمی‌کنم آزرده‌گی شخصی در میان بوده باشد. بعد می‌پرسند که آیا بعد از آن اخراج با همدیگر برخوردی داشتید و همدیگر را دیدید؟ می‌گوید یک بار جلسه‌ای بود و من از دور ایشان را دیدم.

مخالفین نظام و ولایت فقیه و قانون اساسی چند سالی است دارند در این بوق می‌دمند که دفاع آیت از ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی و مطرح کردن آن به تحریک دکتر بقائی و فریب دادن آقای منتظری و جمع کثیری از مجتهدین مجلس خبرگان بوده و دکتر بقائی با تحریک آیت موفق به این کار شده است.

نظریه فقهی آقای منتظری همین بود و آیت از نظر فقهی و سیاسی با نظر آقای منتظری موافق بود و شاید بعد از انقلاب، آیت محل شورای آقای منتظری هم بود. بعضی از اعضای حزب زحمتکش‌شان در اوایل با اصل ولایت فقیه موافق بودند، از جمله وحیدی، فارسی، الشریف، هرچند خود دکتر بقائی موافق نبود. یکی از دوستان ما در اصفهان به نام آقای واعظی به من گفتند دکتر در اصفهان بود که سعید پارس و آقای الشریف پیش‌نویس قانون اساسی را پیش دکتر آوردند. و دکتر ولایت فقیه را اصلاح کرده و نوشته بود در موارد خاص با کسب نظر و اجازه ولی فقیه یا مجتهد اعلم. آقای الشریف همان جزوه اولی و بدون اصلاح دکتر بقائی را چاپ و پخش کرد. وقتی پخش کردند و همه امضای دکتر بقائی را زیر آن دیده بودند، مسئولیت را به گردن گرفته بود که ولایت فقیه باشد. دکتر بقائی اصل را پذیرفت، منتهی محدود و به این صورت که طبق قانون، اختیارات ولی فقیه معلوم باشد و با قید و شریط خودش. می‌گفت نباید مخالف قانون باشد. بعد که وصیت‌نامه سیاسی را گفت، به کلی مخالفت کرد. دکتر بقائی فکر می‌کرد که راهی که دیده‌اید اوست، وضعیتی را ایجاد خواهد کرد که دین و ملیت هر دو به موازات هم پیش می‌روند و بعد سکوت کرد و گفت اگر بخواهم مخالفت کنم، مخالفینی تقویت می‌شوند، در حالی که هیچ کدام صلاحیت رهبری ندارند و لذا سیاست سکوت را در پیش می‌گیرم، منتهی کسانی که در محاق بودند،



۱۳۳۰ شهید دکتر سعید حسن آیت

این سکوت را تحمل نمی‌کردند و این سکوت را حمل بر مخالفت دکتر بقائی می‌کردند.

ظاهراً این نظریه دکتر بقائی در خود حزب هم طرفدار چندانی نداشت و اغلب اعضای حزب طرفدار همان دیدگاهی بودند که آیت در مجلس خبرگان ابراز می‌کرد.

درست است، به همین جهت دکتر بقائی در وصیت‌نامه‌اش گفت که من می‌بینم اکثر اعضای حزب نظر دیگری دارند. ما تا به حال با هم بودیم و با هم کار می‌کردیم. حالا شما عقیده دیگری دارید و من هم عقیده دیگری دارم. من نمی‌توانم از عقیده‌ام عدول کنم و به شما هم اصرار ندارم و آیه‌ای هم خواند که مضمون آن این بود که از هم وداع می‌کنیم. امیدوارم شما همیشه موفق باشید و حزب هم برقرار باشد. شما مثل فرزندان من هستید و اگر فردا یا جمعا مشاوره خواستید، آنچه را که به نظرم می‌رسد، به شما خواهم گفت و اصرار هم ندارم که انجام بدهید، اما آماده‌ام.

قبل از ترور، مرحوم آیت را کی دیدید و آیا خطره‌ای دارید؟

گهگاه تلفنی با آیت صحبت می‌کردم. جلسه‌ای در روزنامه اطلاعات داشت که در آنجا صحبت می‌کرد و من و چند نفر از رفقای بانکی‌ام به آنجا می‌رفتیم و جزو حضار آنجا بودم و با هم هیچ تلاقی‌ای نکردیم و فقط همدیگر را دیدیم. گمانم سئوالی هم کردم و این آخرین دیدار من با او بود.

متأسفانه من به خانه‌اش نرفته بودم. اگر خانه‌اش را دیده بودم، وادارش می‌کردم به خانه من بیاید و من به خانه او بروم و آنجا بنشینم، چون امنیت خانه من بیشتر بود. حیف شد که رفت. هم قابلیت اجرایی بالائی داشت، هم درک بالائی داشت. گویا سه تا لیسانس ادبیات و جامعه‌شناسی و الهیات داشت.

بعضی‌ها می‌گویند که بعد از پیروزی انقلاب دکتر بقائی تلاش کرد با امام ملاقات کند. از سوی دیگر شما داستانی را در این باره نقل کرده‌اید که مایلیم با ذکر جزئیات در اینجا نقل کنید.

در تابستان ۵۸ من با چند نفر از اعضای هیئت اجراییه صحبت کردم و به آقای یوسفی‌زاده گفتم اگر بخواهید ملاقاتی بین دکتر و امام صورت بگیرد، من امکان ترتیب دادن این ملاقات را دارم. آقای یوسفی‌زاده گفت این منتهای آرزوی ماست.

● در مجلس خبرگان هم اگر اول آیت مسئله ولایت فقیه را مطرح کرد، دلیل نمی‌شود که جلوتر از آقای منتظری عمل کرده باشد. شاید قبلاً توافق کرده بودند، چون آقای منتظری رئیس مجلس خبرگان بود، ولی خود ایشان گفته بود آقای بهشتی مجلس را اداره کند، چون می‌دانست به اندازه مرحوم بهشتی بر این کار تسلط ندارد.

گفتم احتیاج به بررسی ندارد؟ گفت: نه مثل دفعه قبل باز هم با دکتر بقائی هماهنگ نکردید؟

خیر، من به قم رفتم. مرحوم پسندیده نسبت به من لطف و عنایتی داشت و به آقای آل طاهای گفته بود: آقای سیف‌زاده چه کاره شماست؟ گفته بود: پسرخاله من است. ایشان گفته بود من به دو نفر رأی داده‌ام، یکی آقای یزدی و یکی هم به ایشان. من وقتی به قم می‌رفتم، ایشان در هر وضعی که بودند مرا می‌پذیرفتند.

معروف بود که آقای پسندیده طرفدار مصدق است. با این رویکرد، نگاه ایشان به دکتر بقائی چگونه بود؟

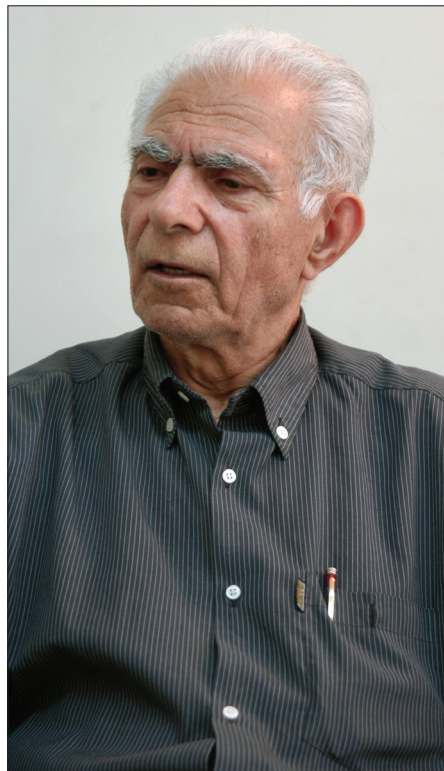
آقای پسندیده از جزوه‌ای که توسط حزب در طرفداری از مرجعیت امام منتشر شده بود، اطلاع پیدا کرده و به اطلاع امام هم رسانده بود و با نظر امام یا بدون نظر ایشان، یک روز در تهران به منزل دکتر بقائی در پشت مجلس سپهسالار در خیابان ایران آمده و از ایشان تشکر کرده بود.

با توجه به مخالفت دکتر بقائی با دکتر مصدق، چه نظری نسبت به او داشت؟

ایشان به نهضت علاقمند بود نه با شخص دکتر که حتی با مکی هم ارتباط شخصی داشت. یک وقتی ایشان در انتخابات، مکی را دعوت کرده بود به خمین و او به منزل آقای پسندیده رفت و مدتی آنجا بود. دکتر بقائی نوشته بود که آقای پسندیده آمدند و از او تشکر کردند و حسن نظری پیدا شد. وقتی در سال ۵۹ دکتر بقائی را در کرمان دستگیر کردند، من نزد آقای پسندیده رفتم.

قضیه آن ملاقات را می‌گفتند.

بله، من رفتم و برای ملاقات با امام از آقای پسندیده



نامه گرفتم. ایشان نوشت آقای دکتر بقائی، من گفتم همراه با اعضای هیئت اجرایی حزب زحمتکش‌شان. ایشان خطاب به آقای توسلی نوشتند. برای آقای دکتر بقائی که از مبارزین نهضت هستند، وقتی را تعیین کنید.

تعبیر از مبارزین نهضت جالب است.

بله، نامه را گرفتم و نزد آقای توسلی رفتم و برای رای یک روز دوشنبه ساعت ۴ بعدازظهر به ما وقت دادند. روز شنبه به تهران و نزد آقای دکتر یوسفی‌زاده برگشتم و گفتند وقت دادند. ایشان با دکتر بقائی صحبت کرده بود. من در قم بودم که مرا از قم خواستند و به تهران آمدم. عصر شنبه بود. دکتر بقائی، دیوشلی، فارسی، قوانینی، شیرازیان و من بودیم. دکتر گفت: چطور شد که رفتید این نامه را گرفتید؟ گفتم من به آقای یوسفی‌زاده گفتم و ایشان گفتند این کار آرزوی ماست و بعد رفتم و به آقای پسندیده که به من لطف دارد، گفتم و ایشان هم موافقت کردند و این مطلب را نوشتند. دکتر بقائی گفت من نامه‌ای می‌نویسم و می‌دهم. شما قبل از اینکه بخواهید خدمت امام بروید، این نامه را همگی می‌خوانید و هر جای آن را که خواستید عوض کنید، با رای اکثریت عوض می‌کنید. اگر هم عوض نشد که مطلبی نیست. تغییرات را بدهید و امضای مرا زیر آن بزنید.

دکتر بقائی علت نیامدنش را نگفت؟

گفت اگر من ببایم و با آقای خمینی ملاقات کنم، حداقل یکی از ما دو نفر را می‌کشند و این نهضت از بین می‌رود و مصلحت نیست که من به ایشان نزدیک شوم. موقعی که می‌خواستیم خدمت امام برویم، آقای توسلی تصور کرد آقای غنائیان، دکتر بقائی است. اتفاقاً خود دکتر بقائی هم گفت وقتی خدمت آقای خمینی می‌روید، لدی‌الورود ممکن است ایشان فکر کند آقای غنائیان، من هستم. به آقای توسلی گفتم آقای دکتر بقائی نتوانستند بیایند و یک نامه دادند که خدمت امام بدهیم. با تعجب پرسید چطور ایشان نیامده؟ گفتیم به عرض امام برسانید. ایشان رفت و برگشت و ما خدمت امام رفتیم. سعید پارسی جلو رفت و نامه را به امام داد. ایشان پاکت دستشان بود و آنجا آن را نخواندند. آقای پارسی گفت: آقای دکتر خدمتتان سلام رساندند و شمه‌ای از ارتباط حزب با مرحوم ایت‌الله کاشانی و فعالیت‌های آن گفت. بعد هم تک تک افراد را معرفی کرد، منتهی آقای قوانینی را به عنوان آقای علویان معرفی کرد. اگر نام قوانینی را گفته بود، آقای خمینی او را می‌شناختند، چون دوست صمیمی مرحوم مصطفی خمینی بود. خود قوانینی تعریف می‌کرد که مرحوم مصطفی چند روزی قهر کرده و به منزل پدر بزرگش رفته و آقای خمینی سراغ او را از آقای قوانینی گرفته و به او گفته بودند: اشیک محمد! می‌دانی مصطفی کجاست؟ گفته بود: به تهران رفته. آقای خمینی گفته بودند: خب! پس تو اطلاع داری.

به هر حال امام فرمودند: ایشان چطورند؟ جواب دادیم که ایشان از سیاست کنارند. ■



در حزب با نگاه غیر دینی موافق نبود

«شهید دکتر آیت، از تعامل تا تقابل با حزب زحمتکشان»
در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر حسین واعظی

درآمد

حضور شهید دکتر آیت در حزب زحمتکشان، اخراج او از آن و نیز برخوردهای بعدی او با حزب و شخص دکتر بقائی، همواره محل بحث و مناقشات فراوان بوده است. در این گفتگو نکات روشنگرانه زیادی در این باره مطرح شده‌اند که برای پژوهشگران تاریخ معاصر مفید تواند بود. با سپاس از جناب دکتر حسین واعظی که وقتی نسبتاً مدید را به این گفتگو اختصاص دادند.

شما مرحوم آیت را از کی شناختید و قدیمی‌ترین خاطراتی که با او دارید، کدام است؟
بنده بعد از ۲۸ مرداد با آیت ارتباط پیدا کردم.
در نجف‌آباد یا در تهران؟

در تهران، به تهران رفته و عضو حزب زحمتکشان شده بود و بعد وقتی آمد اصفهان، طبیعتاً با ما تماس می‌گرفت، ولی بعد از انقلاب با اینکه می‌توانستیم خیلی از لحاظ سیاسی و مذهبی به هم نزدیک باشیم، اما با او ارتباطی نداشتیم. آیت نوه دختری مرحوم آیت الله آسید علی نجف‌آبادی است که از اعظم فقها و بسیار مرد فقیه، متقی و زاهدی بود. من خودم به مسجد ایشان و پای منبرش می‌رفتم. عقاید بسیار تندی داشت. هیچ روضه‌خوانی جرئت نداشت وقتی ایشان پای منبر نشست، روی منبر حرف بی‌ربط بزند، چون او را از منبر می‌کشید پائین. من خودم دو سه بار پای منبر ایشان بودم که گفت احمق‌ها! به جای ائتلاف وقت بروید سواد یاد بگیرید. این دعاهائی که می‌خوانید، اگر معنی‌شان را ندانید، به مفت نمی‌ارزد. من یک راه یادتان می‌دهم. کتاب دعا را بردارید و بگوئید خدایا! هرچه توی این نوشته به ما بده. این بهتر از این است که اینها را بخوانید و نفهمید چه می‌خوانید.

پس مرحوم آیت از لحاظ صراحت و شجاعت به پدربزرگش رفته بوده.

همین‌طور است. خیلی رک و صریح بود. آیت یک مذهبی خشک نبود. وقتی به اصفهان می‌آمد، در جلسات حزب که اینجا داشتیم، می‌آمد و سر می‌زد و با دوستان صحبت می‌کردیم. اختصاصاً من با او نزدیک‌تر از بقیه بودم. وضع مالی خوبی نداشت و در کمال تنگدستی زندگی و به شدت

صرفه‌جویی می‌کرد که از افتخارات اوست. با این توصیف فوق‌العاده اهل مطالعه و بسیار شجاع بود. مجموعه‌ای که او از نظر اطلاعات سیاسی و اسناد و مطبوعات داشت، گمان نمی‌کنم در ایران کسی داشته باشد.

بهترین خاطره‌ای که از مرحوم آیت دارم، در کنگره سال ۴۰، ۴۱ اصفهان است، چون صحنه گردان کنگره، اصفهانی‌ها بودند. من هم مسئول امور مالی کنگره بودم و شاید کنگره‌ای که درست کردیم، در تاریخ این مملکت شاید بی‌نظیر باشد. یک بیابان را که هیچ وسیله‌ای ندارد، برای چنین کاری آماده کردیم.

در آن کنگره، یکی از فعالیت‌های مهم ما این بود که در کمیته مرانامه و اساسنامه نفوذ کنیم تا بتوانیم عقاید خودمان را در آنجا اعمال کنیم.

منظورتان نسل جوان حزب بود که شما و دکتر آیت جزو آنان بودید؟

بهتر است اسمش را نسل مذهبی حزب بگذاریم، چون آنهایی که حزب را به طرف گرایش مذهبی بردند، اصفهانی‌ها بودند. من خودم در کمیته مرانامه بودم و آقای آیت در کمیته اساسنامه بود. در کمیته مرانامه وقتی قوانین مملکتی مطرح شدند، پیشنهاد کردیم که قوانینی که مورد حزب است، باید با توجه به قوانین مقدس اسلام باشد و این برای قدیمی‌های حزب خیلی سنگین بود، مثلاً امثال آقای دیوشلی، آقای وحیدی، پارسا...

اینها که مذهبی بودند و لامذهب نبودند... اینها آن چنان مذهبی نبودند، نمی‌خواستند حزب خیلی مذهبی شود.

● خیلی رک و صریح بود. آیت یک

● مذهبی خشک نبود. وضع مالی

● خوبی نداشت و در کمال تنگدستی

● زندگی و به شدت صرفه‌جویی

می‌کرد که از افتخارات اوست که با

این توصیف فوق‌العاده اهل مطالعه

و بسیار شجاع بود. مجموعه‌ای که

او از نظر اطلاعات سیاسی داشت،

گمان نمی‌کنم در ایران کسی چنین

کلکسیون‌ی داشت.

خود دکتر بقائی چگونه؟

خواهم گفت. کار بالا گرفت و بالاخره هم گفتند برویم از دکتر پرسیم. دکتر در جایی که برایشان درست کرده بودیم، استراحت می‌کردند. دو نفر یکی از مخالفین و یکی از موافقین پیش دکتر بقائی رفتند و این پیشنهاد را بردند. دکتر بقائی با این کار مخالف بود، منتهی سیاستمدار بود و گفت حالا فرض کنید که این را در مرانامه حزب هم آوردید، من به شما قسول می‌دهم که حتی یک نفر هم به خاطر این ماده عضو حزب ما نمی‌شود!

پس قبول کرد...

بله، قبول کرد و ما هم آوردیم و در اساسنامه گذاشتیم. آیت و بقیه در کمیته اساسنامه هم یک مقداری دستکاری‌هایی کردند و بعد تماسشان با ما زیاد شد و بعد ۱۵ خرداد اتفاق افتاد و آیت فعلاً در آن شرکت کرد.

بحث در خور توجهی در اینجا هست. آیت بعد از قضیه ۱۵ خرداد و تجربه اینکه فعالیت‌های قانونی جواب نمی‌دهد، از حزب فاصله گرفته و گرایش هم به کارهای فرا حزبی و مبارزات مسلحانه و نفوذ در ارتش و امثالهم پیدا کرده بود. شما چون خودتان در قضایای ۱۵ خرداد فعال

۱۳۴۰. دادگاه، نظامی دکتر بقایی، دکتر آیت در ردیف‌های آخر دیده می‌شود.



و فعالیت کنید، مطابق همین قوانین، شما را می‌گیرند، کما اینکه این کار را کردند. آیت این را قبول نداشت و متأسفانه روز به روز از حزب فاصله بیشتری گرفت و ما بعدها فهمیدیم که آن نامه را به دکتر بقائی نوشته. این نامه در زمانی که آیت عضو حزب بود، منتشر نشد. البته ما فعلاً در حوادث ۱۵ خرداد و قبل و بعد از آن شرکت داشتیم و در اصفهان فعالیت‌های خیلی گسترده‌ای کردیم.

شما هم مذهبی بودید، هم انقلابی، به روحانیت علاقه داشتید و در حزب زحمتکشان، طیف عمده‌ای را تشکیل می‌دادید. وجود شما چقدر حزب را دچار دوگانگی کرد؟
به طرف مذهب رفتن طیفی در حزب زحمتکشان، هم‌اکنون کار اصفهانی‌ها بود و ما در هیچ جای ایران، در کرمان و حتی در خود تهران، عضو مذهبی به این شکل نداشتیم. بعد از آنکه در کمیته مرکزی یک عده فوت کردند و یک عده هم رفتند، اصفهانی‌ها تقریباً صاحب یک اقلیت قوی شدند، یعنی از اصفهان چهار نفر عضو کمیته مرکزی حزب بودند، البته در کمیته اجرائی نه، ولی در کمیته مرکزی بودیم.

در عاشورای ۱۵ خرداد دسته‌ای در اصفهان به راه می‌افتاد که برخلاف دستجات مرسوم، در کمال نظم و بدون شعار بود. خیلی مرتب از مسجد شاه راه می‌افتاد و به مسجد چهارباغ ختم می‌رفت. ما سه سال این کار را کردیم و صحنه‌گردان اصلی قضیه هم شاخه مذهبی حزب بود. در اصفهان تقریباً همه مذهبی بودند و غیر مذهبی در اصفهان نداشتیم. اصلاً افراد غیرمذهبی نمی‌توانستند وارد حزب شوند، چون آقای میرعمادی که مسئول حزب و عضو کمیته شهرستان بود، آدم فوق‌العاده مذهبی و متعصبی بود و بعد از سخنرانی دکتر بقائی هم یک مقداری از حزب فاصله گرفت. در جریان ۱۵ خرداد من رفته بودم مشهد و بعد آمدم تهران که بروم و آنجا بمانم. یادم هست مرحوم آقای فلسفی منبر می‌رفت و آن منبر شدید و پر شور معروف را رفت...

منظورتان منبر استیضاح است؟
بله، اینها به من تلفن زدند که ما می‌خواهیم در اصفهان دسته راه بیندازیم و هیچ کس هم نیست و بلند شو و بیا. اتفاقاً آن شب ما با آقای غنائیان پای منبر آقای فلسفی بودیم.

آیت در آن ایام دیگر عضو حزب نبود. افکارش در این مقطع چگونه بود؟

آیت حزبی بود، منتهی می‌خواست حزب را به طرف خودش ببرد. حتی وقتی آقای دکتر بقائی آن اعلامیه را در دفاع از آیت‌الله خمینی منتشر کرد، آیت تا مدتی راضی شد، چون آن اعلامیه کمال مطلوب او بود. من به آیت گفتم می‌روم اصفهان. گفت خوب است که بروید و فعالیت کنید. دکتر بقائی گفته بود که من در ایران حادثه‌ای را پیش‌بینی می‌کنم که یک انقلاب کور را به وجود می‌آورد و اگر کسی در آن جریان کشته هم بشود، من در جلسه ختم و تشییع او شرکت نمی‌کنم.

به هر حال شما آمدید اصفهان...

بله، آمدیم اصفهان و آن سال دسته در کمال آرامش راه افتاد و هیچ خبری هم نشد. البته بعد از آن با گزارش شهرپزایی که اینها اصفهان را به خاک و خون می‌کشند، با اینکه در ۱۵ خرداد و بعد از آن در اصفهان خبری نبود، ما را که ۷ نفر بودیم گرفتند و یک ماه در ساواک نگه داشتند که خاطرات مفصلی دارد.

این قضیه بود تا روزی که دکتر بقائی آن اعلامیه را در دفاع از آیت‌الله خمینی نوشت و آیت آمد اصفهان. تمام فعالیت‌های ما با تماس با مذهب‌یون از جمله آقای خادمی، آقای منتظری و همه عواملی که به نحوی طرفدار آیت‌الله خمینی بودند، صورت می‌گرفت. قرار بود ما این جریان را تقویت کنیم. در جلسات دعوتشان می‌کردیم، جلسات روضه که برگزار می‌کردیم آنها را می‌گفتیم که ببینند اگر کسی روی منبر اسمی از آیت‌الله خمینی نمی‌برد، منبرش را بایکوت می‌کردیم و خلاصه فعلاً شرکت می‌کردیم.

در همان دوره آیت به اصفهان آمد و گفت آقای بهشتی به اصفهان آمده و بهتر است که جلسه‌ای با او داشته باشیم. گفتیم اشکال ندارد. آقای بهشتی در آن زمان چندان مطرح نبود، ولی چون خیلی آراسته و آداب‌دان و اهل معاشرت بود، برای ما جوان‌ها جذابیت داشت. در جلسات مذهبی که اغلب ما می‌رفتیم، اگر آقای بهشتی بود، فوق‌العاده با ما گرم می‌گرفت.

دکتر آیت در نامه‌ای که به دکتر بقائی نوشته، آورده که اطراف دکتر بقائی را عده‌ای از قدیمی‌ها گرفته‌اند و اجازه نمی‌دهند جوان‌هایی که افکار جدیدی دارند و می‌خواهند حزب را

بدنه حزب نه از اخراج آیت ناراحت شد، نه با آیت بد شد. این خیلی نکته حساسی است و کاملاً نشان می‌دهد که این اخراج یک تاکتیک بوده است. همه زحمتکشان با او ارتباط داشتند و رابطه‌شان هم خوب نبود، اما نتوانست کسی را جزو گروه خودش ببرد، اما هیچ کس هم به حزب اعتراض نکرد که چرا آیت را اخراج کردید. هیچ کس هم با آیت بد نشد که چرا از حزب اخراج شده.

شعارهایمان را به سمت اقبال و علم می‌بریم. ما باید شاه را هدف قرار بدهیم، ولی دکتر بقائی عقیده داشت که اگر می‌خواهیم مبارزه کنیم، باید در دل شعارهایمان مصونیت حزب را حفظ کنیم.

دکتر بقائی ابتدا دنبال مصونیت سیاسی بود و بعد فعالیت سیاسی.

حرف ما با مخالفین هم همین بود. می‌گفتیم اگر شما شعار مبتنی بر قانون اساسی بدهید، ممکن است به مناسبات دیگر، شما را تحت فشار قرار بدهند، اما هیچ وقت شما را به خاطر اینکه طرفدار قانون اساسی هستید، تحت فشار قرار نمی‌دهند؛ ولی اگر از اول بخواهید علیه سلطنت شعار بدهید



۱۳۴۰. کنگره حزب زحمتکشان ایران در اصفهان. شهید دکتر آیت در ردیف اول دیده می‌شود.

شهید آیت‌الله دکتر بهشتی



که این اخراج یک تاکتیک بوده است. ارتباط ما با آیت خوب بود. البته آیت تلاش می‌کرد یک عده را از حزب با خودش همراه کند، ولی کسی نرفت. روی خیلی‌ها در شاخه اصفهان کار کرده بود که ما بعد فهمیدیم، اما موفق نشد. همه اعضای حزب زحمتکشان با او ارتباط داشتند و رابطه‌شان هم خوب نبود، اما نتوانست کسی را جزو گروه خودش کند. کسی هم به حزب اعتراض نکرد که چرا آیت را اخراج کردید. رفتار آیت، حزب را در تنگنای قانونی قرار می‌داد.

پس حزب با اصل اعتقاد و رفتار آیت مخالفت نداشت و به خاطر این که حزب ضربه نخورد، بیرونش کردند، یعنی مصلحت حزب این بود که به خاطر ادامه فعالیتش، آیت را بیرون کند. این هم نه. خوب‌تر این بود که آیت در حزب می‌بود و این افکار را نداشت.

پس با افکارش هم مخالف بودند!

با افکارش مخالف بودند، اما خود آیت آن قدر جاذبه داشت که اشکال نداشت انسان با مخالف خود هم دوستی کند. در اصفهان، توده‌های هائی بودند که ما به آنها سر می‌زدیم و با آنها بحث می‌کردیم، اما دعوا نداشتیم و شب که می‌شد، می‌رفتیم و با هم فالوده بستنی می‌خوردیم. منش شخصیتی افراد غیر از عقاید سیاسی آنهاست. منش آیت جوری بود که جاذبه داشت.

نکته مهم این است که تمام اعضای حزب زحمتکشان در جریان انقلاب و بعد از انقلاب حاضر بودند با آیت با همان افکاری که داشت و طرفداری قاطعی که از جمهوری اسلامی می‌کرد، همکاری کنند.

آیت دو جنبه داشت. یکی جنبه مذهبی که اکثر افراد حزب با آن موافق بودند، یکی جنبه سیاسی و قضیه او با سلطنت و شاه که موافق نبودند. البته ممکن بود عده‌ای ته ذهنشان از این جنبه هم خوششان می‌آمد، ولی مصلحت نمی‌دانستند که حزب آن را مطرح و آشکار کند. قضیه آیت کاملاً روشن و در نوع خود بی‌ظنیر است که آیت را از

درست کرده بود... بله، باندی در ارتش درست کرده بود، ولی دیگر طرفدار چپ‌ها نبود. هیچ سندی از او به جا نمانده که نشان بدهد طرفدار چپ‌ها بوده. وقتی بحث سیاست خارجی می‌شد، گرایشش به روس‌ها زیاد بود.

قبل از انقلاب یا بعد از آن؟

قبل از انقلاب، ولی بعد از انقلاب این مسئله تعدیل شد.

چرا؟

با صحنه‌هایی که دیده بود و کارهایی که چپ‌ها کرده بودند.

هنگام گفتگو با بسیاری از اعضای حزب زحمتکشان درباره آیت، اخراج آیت از حزب را موجب بدبینی آنها به آیت ندیدم، یعنی آنها تا آخر عمر با او دوست بودند و هنوز هم دوستش دارند. ارتباط شما با آیت که قاعدتاً بر محوریت حزب شکل گرفته بود، چگونه ادامه پیدا کرد؟

اخراج آیت یک اخراج تاکتیکی بود، یعنی به خاطر مصلحت حزب این کار را کردند. حزب با براندازی موافق نبود و می‌گفتند شعار براندازی، حزب را در معرض خطر و هجوم رژیم شاه قرار می‌دهد.

بدنه حزب چگونه؟

اتفاقاً به نکته حساسی اشاره کردید. بدنه حزب نه از اخراج آیت ناراحت و نه با آیت بد شد. این خیلی نکته حساسی است و کاملاً نشان می‌دهد

آیت دو جنبه داشت. یکی جنبه مذهبی که اکثر افراد حزب با آن موافق بودند، یکی جنبه سیاسی و قضیه او با سلطنت و شاه که موافق نبودند. البته ممکن بود عده‌ای ته ذهنشان از این جنبه هم خوششان می‌آمد، ولی مصلحت نمی‌دانستند که حزب آن را مطرح و آشکار کند.

شاهی از روینده‌های دا خرداد ۱۳۴۴ در تهران.



به روز کنند، حرفشان را به گوش دکتر بقائی برسانند و حزب را پیش ببرند و بعد هم از چند نفر اسم می‌برد.

دکتر بقائی شنونده خوبی بود، هرکسی حرف می‌زد، می‌شنید، اما عمل‌کننده خوبی نبود و هیچ‌کس نمی‌توانست روی او تأثیر بگذارد. کسانی که می‌گویند پیشرفت حزب به مناسبت افکار جوان‌ها بود، این طور نیست. علل عدم پیشرفت حزب در جای دیگری است که اگر بحثش پیش بیاید، اشاره خواهم کرد. در هر حال آیت به عرصه رفتارهای رادیکال افتاد. محور این فعالیت‌ها هم دو چیز بود، یکی حمله به شاه و هرچند هنوز از گرایشات مسلحانه او کسی چیزی نمی‌دانست، ولی چپ‌روی‌هایش مشخص بود و دکتر بقائی نمی‌توانست این نوع برخوردها را تحمل کند.

وقتی اخراجش کردند شما در تهران بودید یا در اصفهان؟

من عضو کمیته مرکزی بودم و از طرف کمیته مرکزی اخراج شد.

شما در آن جلسه بودید؟

بله،

علت اخراجش چه بود؟ آیا مدافعی داشت؟

نه، هیچ‌کس از او دفاع نکرد. حتی گروه اصفهان که قاعدتاً باید از آیت حمایت کنند.

یک بار موقتاً اخراج شد و بعد دائم؟

بله، همین طور است. دکتر بقائی می‌گفت من از آیت بدم نمی‌آید، ولی مصلحت حزب نیست که او بیاید و برود، برای اینکه کاری می‌کند که ما گرفتار می‌شویم. بقائی خیلی برای سلامت حزب اهمیت قائل بود و می‌گفت آنهاست که به حزب می‌روند، برای حفظ سلامت حزب، نباید مواضع تند بگیرند. می‌گفت من در حزب تضمین سلامت سیاسی افراد را کرده‌ام - و واقعاً هم این کار را کرد - اما وقتی نگهبانان آزادی را درست کرد، می‌گفت هر کسی که می‌آید، باید کار سیاسی کند و خودش هم پای کارش بایستد.

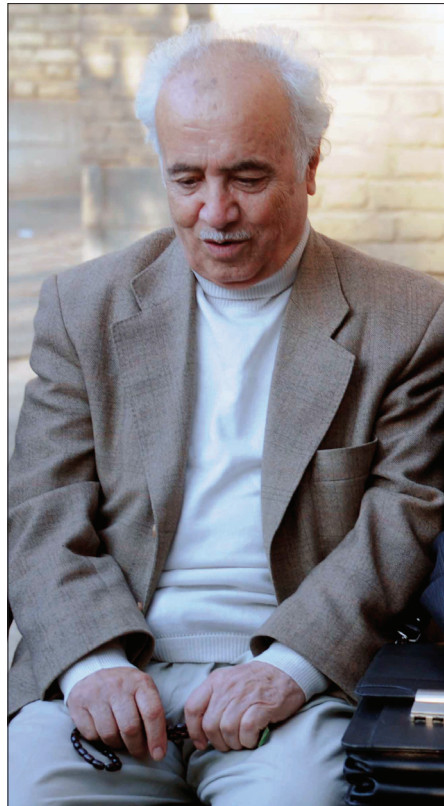
قضایا گذشت و انقلاب پیروز شد و آیت وکیل شد. در آن مقطع، یک جلسه با

دکتر بقائی ملاقات کرد که من حضور داشتم.

مذاکراتشان چه بود؟

حرف خاصی نزدند. ملاقات در منزل مهندس نورائی بود. وسط حرف‌هایشان من به مهندس گفتم بلند شو برویم بیرون و نیم ساعتی آنها را تنها گذاشتیم. در آن نیم ساعت نمی‌دانم چه گفتند. آیت یکی از خصوصیاتش این بود که بعد از اینکه در صحنه‌های انقلاب قرار گرفت، از چپ‌روی دست برداشت.

پشت صحنه بسیاری از مبارزات جدی، خودش بود، مثلاً باندی که در ارتش



که آیا به آن رای بدهیم یا نه؟ یک عده گفتند که طرفداری از آن اعلامیه بدهیم. دکتر بقائی گفت اگر همه دنیا هم جمع شوند، من می گویم نه. دکتر بقائی تا وقتی هم که زنده بود، احتمالاً نفهمید که این را الشریف نوشته و ما هم به او نگفتیم. تصور می کرد آیت این کار را کرده! این قضیه را فقط من می دانستم و من هم نمی خواستم به کسی بگویم. نقل می کنند که وقتی استعفای دکتر بقائی منتشر شد، آیت گفت این آخرین اشتباه دکتر بقائی بود! آدم سیاسی به این صراحت حرفش را نمی زند و دست خودش را باز نمی کند. البته آیت هنگام دفاع از اعتبارنامه خود در حق دکتر بقائی جوانمردی کرد...

بله، در آنجا به مخالفین گفت چیزهایی که شما به خاطرشان به دکتر بقائی حمله می کنید، خوبی های اوست، نه بدی هایش. دکتر بقائی، آیت را قلباً دوست می داشت و یک کلمه هم پشت سرش حرف نزد و عملش را تخطئه نکرد. اخراج آیت از حزب یک تاکتیک بود. چاره ای نمانده بود. وقتی آیت مرتباً به شاه و سلطنت حمله می کرد، حزب در معرض خطر قرار می گرفت و دکتر نمی خواست این اتفاق بیفتد.

می گویند اصفهانی های حزب زحمتکشان با شنیدن وصیت نامه دکتر بقائی ناراحت شدند و گریه کردند.

نه، هیچ کس گریه نکرد. من نتوانستم بروم، ولی چند نفر رفته بودند. فقط آقای حاتم زاده یک خرده اوقات تلخی کرده بود، چون خیال کرده بود دکتر می ماند و او سمی چیزی می گیرد و یک کاره ای می شود.

آخرین خاطره ای که از شهید آیت قبل از ترور دارید کدام است؟ و خبر ترور را چگونه شنیدید؟

آخرین دیدار ما، همان دیدار در منزل آقای مهندس نورائی بود که دکتر بقائی هم بود و ناهار دعوت بودیم.

از اختلاف نظرهایشان هم صحبتی کردند.

آیت در نامه اش به دکتر بقائی اختلافات تاکتیکی را مطرح می کند و استراتژیک نیست.

آیت در فرآیند قانون اساسی افتاده بود و عملاً با دکتر بقائی قهر بود.

در آن جلسه مطلقاً به چنین چیزی اشاره نشد و گفتگوهای معمولی بود. بیشتر آیت صحبت می کرد و حرف هایش راجع به مجلس و کثافتکاری های بود که بعضی ها می کردند. می دانست دکتر از شنیدن این چیزها خوشش می آید. از ساخت و پاخت ها حرف می زد. مخصوصاً روی موسوی فوق العاده حساس بود.

درباره او چه می گفت؟

آیت به هیچ وجه به موسوی خوش بین نبود. این سندی که داشت می برد به مجلس که بعد از ترور از ماشینش دزدیدند، مربوط به موسوی بود. موسوی داشت وزیر امور خارجه کابینه باهنر می شد و آیت به شدت مخالف بود. می گفت اسنادی دارم که اثبات می کند که او عامل است. ■

حزب اخراج کردند و هیچ کسی هم به این قضیه اعتراض نکرد، ولی ضمناً همه هم با او رفیق بودند! تمام کسانی که در کمیته مرکزی بودند، به اتفاق آرا حکم به اخراج آیت دادند، ولی همه آنها هم بعدها با آیت دوست بودند.

در جریان انقلاب هم آیت به هر کدامشان زنگ زد که برای کمک بروند و به او کمک کنند، این کار را کردند.

البته ما هیچ اطلاعی نداشتیم که آیت در ارتش نفوذ کرده. بعداً فهمیدیم که با کلاهدوز و نامجو و در اصفهان با پرورش ارتباط داشته و از این طریق، آنها را جذب کرده بود.

بعد از اخراج از حزب هنوز رابطه داشتید و همدیگر را می دیدید؟

ارتباط که نه، فقط همدیگر را می دیدیم و سلام و علیک می کردیم. با بقیه اعضای حزب حرف می زد و جذبشان می کرد، ولی از ما سران حزب ناامید بود و سعی در قانع کردن ما نداشت.

اتهامی که متوجه حزب زحمتکشان است، این است که حزب و دکتر بقائی سعی کردند از طریق آیت مسئله ولایت فقیه را در مجلس خبرگان مطرح کنند و بعد که دیدند از این طریق منافعیشان تأمین نشد، دکتر بقائی در وصیت نامه اش به ولایت فقیه و امام حمله کرد. مرحوم سبحانی در آخرین مصاحبه اش به ما گفت آقایان ملی گرا نمی دانستند دارند از کجا می خورند. تصور می کردند دارند از روحانیت می خورند و نمی دانستند پشت صحنه، در واقع دعوای مصدق - بقائی است که به این صورت باز تولید شده.

هیچ یک از اینها واقعیت ندارند. من از اصل واقعیت خبر دارم. دکتر بقائی از این قضیه نه خبر داشت، نه دخالت کرد...

ولی پیشنهاد نامه حزب را به ایشان نشان داده بودند و گفته بود من قبول ندارم.

اصلاً کاری به پیشنهاد حزب نداشت. دکتر بقائی در سخنرانی وصیت نامه اش هم اشاره می کند و می گوید که حزب کمیته درست کرد و پیش نویس را اصلاح کرد. دو نفر یعنی آقای سعیدی پارسی و آقای وحیدی به کرمان می روند و با دکتر بقائی ملاقات می کنند و پیش نویس را به او می دهند. دکتر

- آیت به هیچ وجه به موسوی خوش بین نبود. این سندی که داشت می برد به مجلس که بعد از ترور از ماشینش دزدیدند، مربوط به موسوی بود. موسوی داشت وزیر امور خارجه کابینه باهنر می شد و آیت به شدت مخالف بود. می گفت اسنادی دارم که اثبات می کند که او عامل است.

در آن زمان خیلی مایوس بود. در آن پیشنهاد اصل ولایت فقیه نبود؟ نه، پیش نویس اصلی را در فرانسه نوشته بودند و یک قانون اساسی نسبتاً لائیک بود. من در اصفهان مدیر بهداری بودم و با اینها نرفتم. آقای الشریف با آقای حاتم زاده رفتند مشهد و به من هم گفتند تو هم بیا و من گفتم نه، گرفتاری دارم و نمی توانم بیایم. آقای الشریف می رفت مشهد و آنجا ماند و در آنجا فراغت بالی پیدا کرد و یک قانون اساسی نوشت که در آن ولایت فقیه گذاشت و آمد اینجا و آن را آورد و داد به من. من خواندم و پرسیدم به دکتر نشان دادی؟ گفت نه. گفتم نشان نمی دهی؟ گفت نه، دکتر با این موافق نیست. می خواهیم این را ببریم تهران.

به اسم حزب زحمتکشان؟

نه، آنچه که به آنجا ارائه شد، مال آقای الشریف است و ربطی به حزب زحمتکشان ندارد. الشریف یک روز به من گفت بیا برویم تهران. گفتم من پنجشنبه می توانم بیایم. رفتیم و تلفن زدیم به آیت. آیت در مجلس خبرگان بود و آمد آنجا. الشریف پیش نویس را داد به آیت که خواند و خوشش آمد.

دکتر بهشتی هم دنباله کار را گرفت.

این تمام کار است. روح دکتر بقائی هم از این قضیه اطلاع نداشت. نه تنها او که حزب هم اطلاعی نداشت. درست یک هفته بعد در کمیته مرکزی، دکتر آن سخنرانی را کرد که در وصیت نامه اش به آن اشاره می کند، چون این قضیه در کمیته مرکزی مطرح شد.

بعد از تصویب قانون اساسی؟

بعد از تصویب و تغییرات، این موضوع مطرح شد

مصباح زاده در دانشگاه درس می‌داد و قیافه چپي هم به خودش گرفته بود. عباس مسعودی به خاطر جلب مشتری، این جریان را ایجاد و دکتر امینی هم از او حمایت کرد. دو نفر از جبهه ملی‌ها به آن هیئت آمدند، به علاوه رجب‌علی اعتمادی یا همان ر. اعتمادی به نمایندگی از طرف عباس مسعودی می‌آمد و نظارت می‌کرد.

چون ریاست آن جلسه دور می‌گشت، در نتیجه در هر پنج نوبت، سه نوبت ریاست جلسه با ما زحمتکشانی‌ها بود و در این سه نوبت توانستیم موضوعات زیادی را مطرح کنیم. کار به جایی رسید که مسعودی صدایش درآمد که: «حکایت شما شده دلبر جانان من برده دل و جان من / برده دل و جان من دلبر جانان من. شما دائما دارید می‌گوئید مصدقی‌ها این‌طور و آن‌طورند و آنها هم دائما دارند دفاع می‌کنند. حرف دیگری بزنید». ما هم می‌گفتیم: «تا تاریخ را روشن نکنیم، حرف دیگری نداریم بزینم. چیز دیگری هم نمی‌توانیم بگوئیم. ما اگر همین حالا

اول را با دقت کامل می‌دانست و حلاجی می‌کرد و باورتان نمی‌شد که یک جوان ۲۴، ۲۵ ساله است که این حرف‌ها را می‌زند و اینها را از روی کتاب خوانده، بلکه فکر می‌کردید تقی‌زاده است که دارد با شما صحبت می‌کند! یا خود مصدق است که در متن و بطن کارها بوده است. خدا نکند!

مصدق هزار و یک عیب داشت، حسن هم داشت. به قول حافظ: «عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگویی». آیت ذهن بسیار دقیق و وقادی داشت و انسان فکر می‌کرد کاملا در متن جریانات بوده است. ویژگی دیگرش این بود که به هیچ وجه اهل تقیه نبود و تظاهر نمی‌کرد. در دانشکده حقوق که بودیم، تعداد ما در مقابل جبهه ملی‌ها خیلی کم بود. جبهه ملی تمام جو و فضا را گرفته بود.

شما با مرحوم آیت همدرس بودید؟

بله، سه چهار سال با او و مرحوم فریدونی روی یک نیمکت می‌نشستیم.

بعد از جریان ۲۸ مرداد فضای دانشگاه‌ها دست هواداران دکتر مصدق یا چپ‌ها بود. مصدقی‌ها در آن زمان و در میان دانشجویان، چهره‌های مترقی و پیشرویی محسوب می‌شدند و لذا جبهه‌گیری علیه جبهه ملی و طرفداری از حزب زحمتکشان و آیت‌الله کاشانی در آن فضا کار سختی بود. مرحوم آیت به چه شکل این کار را انجام می‌داد؟

ممکن است بعضی‌ها با این حرف من مخالف باشند، ولی دکتر امینی فضائی را با کمک عباس مسعودی در روزنامه اطلاعات ایجاد کرد و ما هم از آن فرصت نهایت استفاده را کردیم. او کرسی آزاد دانشجویی را تأسیس و ایجاد کرد، به این صورت که دانشجویان هفته‌ای یک شب - اگر اشتباه نکنم شب‌های دوشنبه

- در سالن اجتماعات روزنامه اطلاعات در خیابان ویلا جمع می‌شدند و بحث می‌کردند. ما سه نفر، یعنی من و آقای آیت و آقای مرتضوی از حزب زحمتکشان در هیئت مدیره این کرسی آزاد روزنامه اطلاعات بودیم.

هیئت مدیره کلا چند نفر بودند؟

پنج نفر.

پس حضور سه نفر از حزب زحمتکشان در آن فضا موفقیت بزرگی بوده!

جبهه ملی توسط دانشجویان تا حدودی روزنامه اطلاعات را تحریم کرده بود و همه آنها طرفدار روزنامه کیهان شده بودند، چون

پیوستن شهید آیت به حزب زحمتکشان، اعتراضات او به مشی حزب و سرانجام اخراج او، همواره مورد ستیوال بسیاری از پژوهشگران تاریخ معاصر بوده است. دوستان حزبی او که بعدها از زمره نزدیک‌ترین یارانش بودند، بهتر از هر کسی می‌توانند در این باره سخن بگویند، لذا این گفتگو سرشار از نکاتی ناگفته در این زمینه است که بسیار در شناخت شخصیت واقعی شهید آیت مؤثر خواهد بود.

آغاز آشنائی شما با مرحوم آیت از چه مقطعی بود و چگونه بسط پیدا کرد؟

در سال ۳۹ انتخابات بود و سه گروه وارد دعوا شده بودند: گروه امینی که متشکل از سید جعفر بهبهانی و محمد درخشش و خود دکتر امینی بود و کم و بیش خلعتبری هم می‌آمد و می‌رفت. من در دو سه تا از سخنرانی‌های آنها، از جمله سخنرانی دکتر امینی در خیابان فخرآباد و منزل سید جعفر بهبهانی در خیابان آمل بودم. در همان موقع دکتر بقائی اعلام تشدید فعالیت «نگهبانان آزادی» را کرد. این سازمان از مدت‌ها قبل از دوره دکتر مصدق به نام «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات» فعالیت خود را شروع کرده و یکی دو تا ابطال انتخابات را از همان جا و در مدرسه سپهسالار شروع کرده بود.

من بعد از اینکه چند بار به جلسات سخنرانی دکتر امینی و سید جعفر بهبهانی رفتم، به سازمان «نگهبانان آزادی» رفتم و در آنجا بود که پسرعمویم، آقای آیت و آقای سلطان محمد فریدونی را دیدم که آن موقع کارمند مجلس بود.

در برخوردهای اولیه با مرحوم آیت، چه ویژگی‌هایی را در او بارز دیدید؟

مرحوم آیت ذهن بسیار وسیع و حافظه بسیار خوب و در تحصیل و مطالعه پیگیری و کوشش فوق‌العاده‌ای داشت. ایشان سه تا لیسانس داشت، لیسانس ادبیات از دانشسرای عالی که همزمان در رشته حقوق هم مشغول تحصیل بود و فوق لیسانس جامعه‌شناسی هم می‌خواند. مدتی بعد هم لیسانس روزنامه‌نگاری گرفت. هیچ کدام از اینها را هم با نمرات ده و ناپلثونی قبول نمی‌شد و نمرات خوبی می‌گرفت. نشان می‌داد که حسابی درس می‌خواند و علاقه دارد.

مطلب دیگر اینکه تاریخ بعد از مشروطه و پهلوی

- ذهن بسیار وسیع و حافظه
- بسیار خوب و در تحصیل و
- مطالعه پیگیری و کوشش
- فوق‌العاده‌ای داشت. لیسانس
- ادبیات از دانشسرای عالی داشت
- و همزمان حقوق و فوق لیسانس
- جامعه‌شناسی هم می‌خواند و
- لیسانس روزنامه‌نگاری هم گرفت.
- در تمام آنها هم نمرات عالی
- می‌گرفت.



از جوانی به ملیون مشکوک بود

« شهید دکتر آیت از تعامل تا تقابل با حزب زحمتکشان » در گفت و شنود

شاهد یاران با سید حسین میردامادی

تاریخ بعد از مشروطه و پهلوی اول را با دقت کامل می‌دانست و حلاجی می‌کرد و باور تان نمی‌شد که یک جوان ۲۴، ۲۵ ساله است که این حرف‌ها را می‌زند و اینها را از روی کتاب خوانده، بلکه فکر می‌کردید تقی‌زاده است که دارد با شما صحبت می‌کند! یا خود مصدق است که در متن و بطن کارها بوده است.

از آقای درخشش انتقاد کنیم، سازمان امنیت می‌آید و ما را می‌گیرد، در نتیجه حرف دیگری نداریم بزنیم». ما از این موقعیت توانستیم به‌نحو احسن استفاده کنیم. یکی دیگر از کسانی که آن موقع دانشجویی دانشسرای عالی بود و واقعا صمیمانه و فداکارانه کار کرد و چندین مرتبه توسط عوامل سازمان امنیت و جبهه ملی‌ها در دانشگاه کتک خورد، آقای عبدالله شکر بود.

نحوه مواجهه مرحوم آیت با مصدقی‌هایی که در دانشگاه کم‌هم نبودند، چگونه بود و چطور توانست حرفش را به کرسی بنشانند؟

خوشبختانه نحوه برخورد ما با جبهه ملی‌ها برخلاف نحوه برخورد دوستان آقای شکر می‌هیچ موقع به صورت دعوا و جدال فیزیکی نبود. ما احترام همدیگر را خیلی داشتیم و با آنها صحبت می‌کردیم. وقتی مسئله فراندوم پیش آمد، یکی از آقایان جبهه ملی به نام آقای مجلسی آمد و شروع به صحبت کرد. یکی از دوستان ما که پیرمردی بود او را صدا زد و گفت: «بیا اینجا بنشین. آن موقع که فراندوم مصدق صورت گرفت، تو ده سال بیشتر نداشتی، اما من ۲۵ سال داشتم. آن روز صندوق‌ها را از هم جدا کردند و روی آنها کلمات موافق و مخالف را واضح نوشتند. تو که حقوق خواندی، در کجای دنیا دیدی که صندوق موافق و مخالف را از هم جدا کنند؟»

و مخالفین را هم تهدید کنند...

و شروع کرد به توضیح دادن. آن جوان که ۲۰ ساله بود، نگاه کرد و دید که یک آدم بالای ۴۰ سال دارد این حرف‌ها را می‌زند و گفت: «یکی مرا صدا می‌زند، باید بروم، خداحافظ!»

با اینها صحبت که می‌کردیم، هیچ وقت اهانت و توهین پیش نمی‌آمد، منجمله مورد آقای شاپور بختیار بود که یکی از طرفدارانش با من صحبت می‌کرد. گفتم: «ایشان در سال ۱۹۴۸ در کنفرانس ژنو نطقی کرده. شما این نطق را خوانده‌اید که دارید از او دفاع می‌کنید؟ اصلا می‌دانید چه کاره بوده؟» گفتم: «نه». برایش توضیح دادم که شاپور بختیار از شرکت نفت ایران و انگلیس مستمری می‌گرفته. معاون اداره کار خرمشهر و آبادان بوده. آقای محمدی در آن کنفرانس از مظالم شرکت نفت صحبت می‌کند و برای شاپور بختیار تلگراف آمده بود که علیه ما نطقی کرده‌اند و برو جوایشان را بده. قصه‌اش مفصل است، ولی این تکه از شاپور بختیار جالب است که به عنوان نماینده

ایران جواب می‌دهد و می‌گوید: موقعی که نماینده کارگران شرکت نفت داشت صحبت می‌کرد، من در چنان بهت و حیرتی فرو رفتم که نمی‌دانم این ایرانی که ایشان دارد در باره‌اش صحبت می‌کند، همان ایرانی است که من نماینده‌اش هستم و می‌گویم این جریانات نبوده؟ یا ایرانی که ایشان دارد در باره‌اش صحبت می‌کند، کشور دیگری در یک گوشه دیگر دنیا است؟ و حالا این آدم شده بود وزیر کار آقای مصدق! می‌پرسم آقا! این را چه کسی و برای چه گذاشته؟

یا صحبت مهندس بازرگان شد و حرف از مدیرعامل شرکت نفت پیش آمد. گفتم: «مهندس بازرگان استاد دانشکده فنی بوده، آدم مبارزی بوده، رئیس دانشکده فنی بوده. صلاحیت او برای رئیس شرکت نفت شدن بیشتر است یا آقای بیات؟ آقای بیات فقط به این دلیل رئیس شرکت نفت شده که قوم و خویش مصدق است.» وقتی این حرف‌ها را می‌زدیم، نمی‌توانستند جوابمان را بدهند و بلند می‌شدند و می‌رفتند، ولی موقع پخش اعلامیه، می‌خواستند به ما حمله کنند. اعلامیه خیلی مهمی که منجر به دستگیری من و آیت شد، اعلامیه‌ای بود که در ۳۰ تیر ۴۲ به طرفداری از امام خمینی در ده هزار نسخه چاپ شد.

اعلامیه حزب در طرفداری از مرجعیت امام؟

مرحله اول آن اعلام جرمی بود که دکتر بقائی به دادستانی کرده بود.

جزوه را می‌گوئید؟

این جزوه بعدا تکمیل شد. این جزوه چند مرحله داشت. یک مرحله استفتاها بود، یک مرحله اعلام جرمی بود که دکتر بقائی برای دستگیری امام به دادستانی کرده بود. برای اولی اعلامیه پخش کردیم. **آیت در طول مدتی که با شما در دانشگاه تحصیل می‌کرد و این فعالیت‌ها را انجام می‌داد، در بین دانشجویان چه جایگاهی پیدا کرده بود و چقدر موفق شد فکر خود را بسط بدهد و کسی را جذب کند؟**

متأسفانه تبلیغات خیلی شدید بود و ما هم از دو طرف تحت فشار بودیم، یکی فشار خود دستگاه - کما اینکه دکتر بقائی را گرفته بودند و در زندان بود و برایش حکم اعدام صادر شده بود و باید در آن زمینه کار می‌کردیم که حکم اعدام از بین برود -

یکی هم آقایان جبهه ملی که خیلی سمپاشی کرده بودند و فضای بسیار سنگینی بود و بردن نام دکتر بقائی و آیت‌الله کاشانی خیلی دشوار شده بود. حسین مکی که قبلا به او لقب «سرباز فداکار» داده بودند، حالا «سرباز خطاکار» صدایش می‌زدند و یا مثلا به دکتر بقائی می‌گفتند «لیدر ۱۲۰ کیلویی!» از این حرف‌ها بود.

کاری که ما توانستیم بکنیم این بود که به کسانی که می‌فهمیدند گفتیم یک مقدار بیشتر فکر کنند. به آنهایی که اهل خواندن کتاب بودند، گفتیم این جریانات را هم ببینند که مصدقی که همیشه با دادن هر نوع اختیاری به دیگران مخالفت کرده بود، حالا که نوبت به خودش رسیده بود، گفته بود همه اختیارات را به من بدهید. آن وقت چطور می‌شود گفت که او آدم دموکراتی است؟

این حرف‌ها و فعالیت‌ها چقدر تاثیر داشت؟

نهایت ۵ درصد یا ۱۰ درصد، چون توده‌ای‌ها و جبهه ملی‌ها و دستگاه همگی مخالف ما بودند.

اسناد و شواهد نشان می‌دهند که آیت به‌رغم حضور در حزب زحمتکشان، با مناسبات درون حزب چندان موافق نبود، چون او آدم پرشور و باتحرکی بود، ولی مشی حزب زحمتکشان، مبارزات مسالمت‌آمیز در چهارچوب قانون اساسی بود. او در نامه‌ای که به دکتر بقائی نوشت، اشاره کرد که شما به خاطر این شور و هیجانی که من دارم، به من لقب مغرب داده‌اید. مگر آیت در حزب چه می‌کرد که دکتر بقائی به او چنین لقبی داد؟

آیت در حکومت هویدا، تمایلاتی به مبارزه مسلحانه پیدا و افرادی را هم دور خودش جمع کرد، از جمله آقای نامجو، آقای دیالمه، آقای کلاهدوز، آقای صیاد شیرازی. آن موقع حزب زحمتکشان زیر فشار عجیبی بود. حوزه‌ها به‌سختی تشکیل می‌شدند و سازمان امنیت در همه آنها افراد نفوذی گذاشته بود. هر بار هم اینها را عوض می‌کرد تا امکان شناسائی آنها نباشد. ساواک حتی ملاقات‌های خصوصی دکتر بقائی را نیز تحت نظر داشت. در حزب به آیت گفتند ما تحت فشار هستیم و وقتی صحبت از مبارزات مسلحانه می‌کنی، ممکن است هم برای خودت و هم برای ما خطراتی را در بر داشته باشد. ما به دانشگاه رفت و آمد می‌کردیم، خطرات زیادی تهدیدمان می‌کرد و وضعمان با کسی که مثلا در یک اداره کار می‌کرد، فرق داشت. کافی بود دو تا دانشجو توی سر ما پاره آجر بزنند، تمام می‌شد و می‌رفت و معلوم هم نمی‌شد چه کسی این کار را کرده، به همین خاطر به او گفتند این کارها را نکن و کنار بگیر، ولی او زیر بار نرفت. انتقاداتی هم به بعضی از افراد حزب و



تابستان ۱۳۵۹، سخنرانی در جمع بسیجیان اصفهان.

مشغول جمع‌آوری‌شان بود، به این نتیجه رسیدند که مبارزه به سبک گاندی که دکتر بقائی مطرح می‌کرد و مبارزه در چهارچوب قانون اساسی و پارلمان‌تاریسم، کارساز نیست. البته آیت خود را از حزب جدا نکرد تا زمانی که حکم اخراج او از حزب صادر شد. **آیت در جریان ۱۵ خرداد ۴۲ و فعالیت‌هایی که در داخل و خارج حزب اتفاق افتاد، چقدر فعال بود؟**

آیت فعالیتش مثل من در حد پخش جزوه حمایت از مرجعیت امام بود که ده هزار تا چاپ شد. اعلام جرم دکتر بقائی علیه دستگیری امام را من و آیت دادیم چاپ کردند و هزینه‌اش را هم مرحوم حاج قاسم حاج ملا بابا داد. ماموران امنیتی به منزل کوچک آیت‌الله کاشانی ریختند و من و آیت را گرفتند و بردند و خوشبختانه تمام اعلامیه‌هایی را که از ما گرفتند و ما مجبور بودیم به زحمت بین افراد پخش کنیم، در همان لحظات اولیه بین ماموران شهربانی و امنیت دست به دست گشت!

شما برای این کارها از منزل آیت‌الله کاشانی استفاده می‌کردید؟

نه، ولی چون دکتر محمود کاشانی با چاپخانه برای چاپ آن صحبت کرده بود، بنا شد بیاورند و آنجا تحویل ما بدهند. آن موقع من یک فورد تانوس آلمانی داشتم. ماشین را گذاشته بودم آنجا که به محض اینکه اعلامیه‌ها را گرفتیم، داخل ماشین بگذاریم و ببریم پخش کنیم که ما را گرفتند.

گرفتن استفتا برای مرجعیت امام و تماس با افرادی چون آقای نجفی و آقای میلانی هم کار آسانی نبود. آیت در این عرصه هم تا حدی فعال بود. مثلا آن اعلامیه‌ای که مال اصناف تهران است، بخشی از امضاها را من رفتم و از آقایان بازاری جمع کردم. آیت از این مرحله به بعد دیگر به مبارزه منفی حزب اعتقاد نداشت و به سمت مبارزات مسلحانه گرایش

● معقول به نظر نمی‌رسد که آیت
● بیاید و از حزبی به عنوان پوشش
● استفاده کند که خیلی جاها با
● قاطعیت، مشی آن را محکوم
● می‌کند و جلوی آن می‌ایستد.
● امکان دارد یک مقداری به او
● این دلیل که نمی‌خواست به او
● انگ کمونیست و مارکسیست
● اسلامی بودن بچسبانند، در حزب
● زحمتکشان مانده بود.

پیدا کرد، ولی البته هنوز با حزب رفت و آمد داشت. او تا سال ۴۷ در حزب بود و بعد از آن هم رفت و آمدش را با افراد حزب داشت، کما اینکه با شخص خود من تا روز قبل از ترورش، رفت و آمد و ارتباط تلفنی داشت و خیلی با هم تبادل افکار داشتیم. **به نظر می‌رسد که حزب زحمتکشان برای آیت پوششی برای مبارزه بود، وگرنه مشی آن را مدل**

طول مدت فعالیت خود و بعد از آن و افرادی که در آن عضو بودند، این افتخار را دارند که این حزب هیچ وقت بنگاه کارگشایی نشد. شما هیچ یک از اعضای رده‌های بالا و میانی و پائین حزب زحمتکشان را نمی‌توانید پیدا کنید که فلان زد و بند را با دولت وقت کرده و فلان مقاطعه را برده یا فلان کالا را وارد کرده یا پسرعمویش را سر فلان کار گذاشته باشد.

هر تپیی در حزب بودند، اما امثال شما و آیت که دستتان به این چیزها نمی‌رسید. ساواکی‌ها هم

در حزب زحمتکشان بودند.

بله، ولی ساواکی‌ها حسابشان جداست. به عنوان مثال مرحوم دیوشلی جزو ۵۳ نفر توده‌ای‌ها بود، بعد از آنها برید و به حزب زحمتکشان آمد و یکی از بهترین محققان ادبی ایران بود و با مرحوم دهخدا و مرحوم معین کار می‌کرد، اما هیچ وقت از شغل پژوهشگری خود ترفی نکرده. دکتر حسن یاسری «قهرمان بیت حلی» عنوان گرفت و مبارزات بسیار شدیدی با انگلستان کرد، اما تا آخر عمر در شرکت نفت به عنوان یک کارمند باقی ماند.

به نظر می‌رسد حوادث سال ۴۲، به نوعی شرایط را باب طبع آیت جوان بوده که چندان هم به شیوه مبارزه حزب زحمتکشان اعتقاد ندارد، اما فعلا آن را بهترین جا برای ادامه مبارزه می‌داند. آیت اساساً به مبارزات پارلمان‌تاریستی اعتقاد نداشت و دنبال چنین جریانی بود. در آن جریان چقدر فعال بود؟
در آن زمان کنگره حزب زحمتکشان در اصفهان تشکیل و صحبت‌هایی هم مطرح شد. این همان موقعی بود که اسدالله علم نخست‌وزیر شده بود. دکتر بقائی در اصفهان اعلام کاندیداتوری برای نخست‌وزیری کرد و در اصفهان تقریباً یک راه‌پیمایی هم صورت گرفت. دکتر بقائی به شاه اولتیماتوم داد و گفت: «ادامه حکومت علم، مناسب شما نیست و دورنیست روزی که مردم بگویند: جمله این کارها از شه بود / گرچه با دستور اسدالله بود.»

در آن موقع باور آیت و همفکرانش این بود که شاهی که نتوانسته حکومت امینی را که خیلی از بقائی کندروتر بود، برتابد، مسلماً حکومت او را هم قبول نمی‌کند و این اشتباه محض است که تصور کنیم شاه، بقائی را نخست‌وزیر خواهد کرد. تجربه نشان داد که که شاه دیکتاتوری مطلق‌العنان خود را شروع کرد و علم و پس از آن هم دیگرانی بود که مطلقاً در خدمت او بودند.

پس تجربه نشان داد که تحلیل آیت درست بوده. بله، همین طور است. شاه به دنبال دیکتاتوری رفت و دیدیم که به هویدا رسید که تبدیل شده بود به یک ماشین اتومات. از همان موقع آیت و افرادی که



بعضی از رفتارهای خود حزب داشت. چه انتقاداتی به رفتارهای حزب داشت؟

هیچ حزبی را نمی‌شود گفت مدینه فاضله است. افرادی در حزب بودند که اخلاقیات مختلفی داشتند. بعضی‌ها بسیار منزه و مطهر بودند و بعضی‌ها بر عکس آنها بودند. آیت می‌گفت افراد غیر منزه را باید پاکسازی کرد، ولی عملاً این کار شدنی نبود. بالاخره اعتقاد آیت به مبارزه مسلحانه و تحت فشار بودن حزب و انتقادات صریح و شدید او از حزب باعث شد که رابطه‌اش با حزب قطع شود.

آیت عمیقاً مذهبی و دارای مطالعات وسیع دینی و از خانواده‌ای روحانی بود. چه میزان از انتقادات او نسبت به حزب از منظر دینی بود؟

ایشان نوه مرحوم آسید علی نجف‌آبادی بود که در ردیف مراجع تقلید زمان بود. آیت انسان بسیار معتقد، اما آزاداندیشی بود. بیشتر انتقاداتش متوجه افرادی بود که به روحانیت و بعضی از افراد روحانی حمله می‌کردند. آیت معتقد بود که این کار، صحیح نیست و می‌گفت این کارها را نکنید. البته این حملات توسط کسانی صورت می‌گرفت که از نظر سابقه مبارزاتی از او ارشدتر بودند، در نتیجه صدایش به جایی نمی‌رسید، ولی اهتمام خودش را داشت و واقعیتش را هم بخواهید حق به جانب آیت بود. می‌گفت من با تمام مخالفتی که با شخص شما دارم، حق ندارم بعضی از فضائل شما را زیر سؤال ببرم، اما حرفش به جایی نمی‌رسید، این بود که مدام خودش را می‌خورد.

یکی دیگر از انتقادات مرحوم آیت به حزب زحمتکشان این بود که مشی حزب به جای اینکه برآیند تفکرات افراد قدیم و جدید باشد، نتیجه لابی چند نفر است که دکتر بقائی را احاطه کرده‌اند. انتقاد دوم او هم این بود که حسادت، زیر آب‌زنی و اتهام‌زنی در حزب بسیار بالا گرفته بود.

این در هر حزب سیاسی‌ای هست. من حسادت و زیرآب زنی را در هیچ حزب و ارگان و حتی مؤسسه خیریه‌ای انکار نمی‌کنم. این حقیقت وجود دارد. هیچ حزبی مدینه فاضله نیست، اما حزب زحمتکشان در

مناسبتی برای مبارزه نمی‌دانست، یعنی می‌دید این حزب خیرالموجودین است، ولی با مبارزه در چهارچوب قانون اساسی و ادامه سلطنت موافقت نداشت.

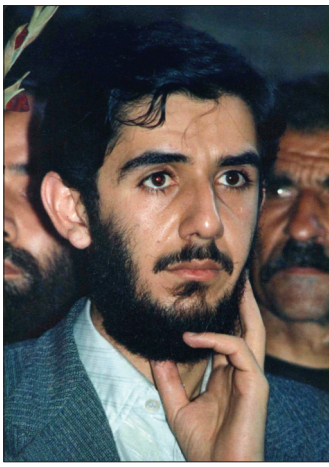
این را کاملاً نمی‌توانم تأیید کنم که او از حزب به عنوان یک پوشش استفاده می‌کرد، چون به خاطر خانواده‌اش و تحصیلاتش، از پوشش روحانیت خیلی راحت‌تر می‌توانست استفاده کند، ولی معقول به نظر نمی‌رسد که بیاید و از حزبی به عنوان پوشش استفاده کند که خیلی جاها با قاطعیت مشی آن را محکوم می‌کند و جلوی آن می‌ایستد. امکان دارد

افرادی هم که با آیت بودند، هیچ کدام کمونیست نبودند و تمایلات کمونیستی نداشتند، نمونه‌اش آقایان نامجو و کلاهدوز و صیاد شیرازی. شما یک جا نمی‌توانید پیدا کنید که مثلاً آقای کلاهدوز گفته باشد که مارکس آدم خوبی بوده، آقای دیالمه در هیچ جا نگفته که انگلس آدم خوبی بوده، بنابراین روش آیت متأثر از تعالیم حزب هم بود.

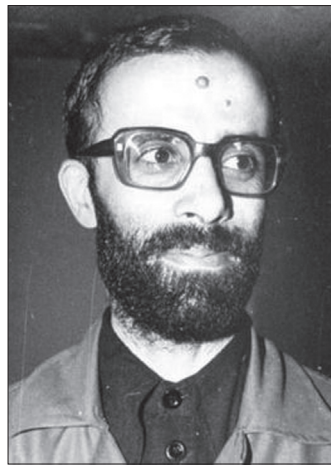
آیت عمیقاً مذهبی بود و اساساً نمی‌توانست به کمونیسم معتقد باشد. ایشان به دلیل اعتقاد به مبارزه مسلحانه، در ارتش شبکه‌ای را درست کرده بود. این شبکه چقدر توانست نفوذ پیدا کند و مؤثر

امام در پاریس پیغام می‌دهد که مراقب اینهائی که دارند به آنجا می‌آیند، باشید، چون اینها آدم‌های نابابی هستند و یا از طریق هشدارهای شخصی دانما فعالیت می‌کرد که جلوی نفوذ ملیون را در حکومت بگیرد. چه چیزی موجب این حساسیت شده بود؟

این صحبتی که می‌کنید، برمی‌گردد به شناختی که همه ما نسبت به عناصر جبهه ملی، و نه افراد ملی‌گرا داشتیم. من بین فرد ملی‌گرا، عقیده ملی‌گرائی و فردی که می‌خواهد از ملی‌گرائی سوء استفاده کند... به تعبیری ملی‌نما...



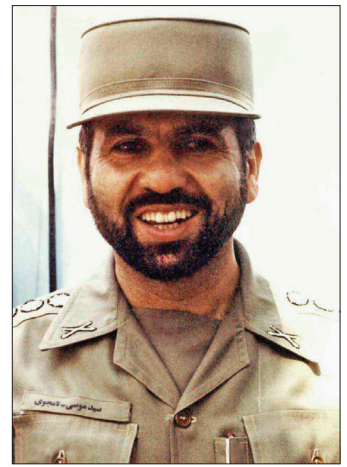
شهید عبدالحمیددبالمه



شهید یوسف کلاهدوز



شهید علی صیادی شیرازی



شهید موسی نامجو

باز آدم ملی‌نما بهتر است و نمونه‌های خویش را داریم. من بین فردی که می‌خواهد از ملی‌گرائی سوءاستفاده کند و فردی که ملی‌نماست، اما واقعا ملی‌گرا نیست، تفاوت قائل هستم. این آقایانی که دور امام جمع شدند، از آقای سنجابی گرفته تا شایگان و احمد سلامتیان و ابراهیم یزدی...

و قطب‌زاده...

قطب‌زاده باز از آنها کمتر بد است. اینها به ملیت اعتقادی نداشتند و همگی چشم به قبال وزارت دوخته بودند. آقای شایگان به خاطر پست و مقام پیش امام رفت. ایشان استاد دانشگاه حقوق بود، بعد آمد و با حزب توده ائتلاف کرد تا از او حمایت کنند و وزیر بشود، بعد دو باره با قوام‌السلطنه ضد توده‌ای و دموکرات روی هم ریخت، بعد دوباره مصدقی شد. دو سال کم و بیش در زندان ماند و نامه غلط کردم و فدایت شوم به شاه نوشت، بعد سر از فرنگ در آورد. این از آقای شایگان! آقای سنجابی به نحو دیگری، و آقای شاپور بختیار که با آن سوابق درخشان، ادعای ملی‌گرائی هم می‌کند. هیچ یک از اینها را درد وطن نداشتند. اینکه می‌گفتند زنده باد ملت، وسیله‌ای بود برای اینکه در ماشین بیرق‌دار بنشینند.

چه خاطره شخصی‌ای از تقابل ملی‌گراها با آیت دارید؟

مهم‌ترین خاطره من مخالفتی است که اینها در مجلس با اعتبارنامه آیت کردند و برایش پرونده‌های عجیب و غریب و ننگینی ساختند، مثلاً اینکه وقتی آیت در دامغان دبیر بوده، چنین و چنان کرده، منجمله آقای یزدی و صباغیان و به دنبال آنها آقای خلخال بدون

واقع شود؟

آن شبکه خیلی نفوذ پیدا کرد. البته به خاطر مخفی‌کاری بسیار زیادی که آیت در فعالیت‌هایش داشت، کسی از آن شبکه اطلاع پیدا نکرد. او حتی دفترچه تلفن نداشت و همه تلفن‌ها را حفظ کرده بود و به افراد دیگر هم می‌گفت دفتر تلفن نداشته باشید و تلفن‌ها را حفظ کنید و لذا شبکه‌اش مخفی بود، کما بعد معلوم شد ترور افسران گارد در لویزان هم توسط شبکه او انجام شده است. هیچ کدام از ما با تمام صمیمیتی که با او داشتیم و اوقات زیادی را با

● اگر آیت به هر انگیزه‌ای از اصل ولایت فقیه دفاع نمی‌کرد، شاید کار کندتر پیش می‌رفت، چون آقایان دیگر سکوت اختیار کرده بودند، اما این دلیل نمی‌شود که او به تحریک دکتر بقائی این کار را کرده باشد.

هم می‌گذرانیدیم، مطلع نشدیم چه کسانی با او بودند، اما شبکه او نفوذ خود را پیدا کرده بود و دیدیم که پیروز هم شد. شبکه‌ای که کار را در ارتش پیش برد، شبکه آیت بود، نه شبکه چریک‌ها و مجاهدین.

در آستانه پیروزی انقلاب و پس از آن، مرحوم آیت حساسیت شدیدی را نسبت به نفوذ ملیون در حکومت جدید نشان می‌دهد و به اطرافیان

یک مقداری به این دلیل که نمی‌خواست به او انگ کمونیست و مارکسیست اسلامی بودن بچسبانند، در حزب زحمتکش ماند.

ولی به هر حال جریانات نشان داد که آیت خط مشی حزب را نمی‌پسندد. آیا اخراجش کردند یا خودش بیرون آمد؟

این قضیه طرفینی است، چون مدرکی وجود دارد که تشکیلات حزب دستور داده که ایشان اخراج است و دیگر نباید بیاید. در مورد او محاکمه و اخراج صورت نگرفت، اما محترمانه به او گفتند دیگر به حزب نیاید و او هم محترمانه گفت قبول و مثل آقای خلیل ملکی از قبال شما دکان باز نمی‌کنم. این توافق طرفینی اگر مکتوب و رسمی هم نبود، اما عملاً ایجاد شد و آیت دیگر به حزب نیامد، اما روابطش را با افراد حزبی حفظ کرد، احترام حزب را هم نگه داشت، اما راه خودش را رفت.

آیت طرفدار مبارزات مسلحانه بود و به همین دلیل هم از حزب بیرون آمد. در عین حال می‌بینیم که در آن مقطع گروه‌های مختلفی چون مجاهدین خلق به مبارزه مسلحانه روی آورده بودند. چه شد که به‌رغم اعتقاد به این نوع مبارزه به دام آنها نیفتاد و کار خود را مستقلاً پیش برد؟

آیت تحت تأثیر تعالیم حزب زحمتکش‌ان مبنی بر مبارزه با کمونیسم بود و به همین دلیل به گروه‌های چپ تمایل پیدا نکرد. او یک ضد کمونیسم واقعی بود و به هیچ‌وجه تمایلات کمونیستی نداشت، درحالی که مجاهدین کمونیست‌هائی بودند که می‌خواستند کمونیسم را به اسم اسلام پیاده کنند.

بسیار سختی بود. حتی اعضای حزب جمهوری اسلامی که مخالفشان با بنی صدر اظهر من الشمس بود، جرئت نمی کردند با او دست به یقه شوند. چه علتی موجب می شد که مرحوم آیت یقه بنی صدر را رها نکنند؟ مگر در او چه دیده بود؟

آقای بنی صدر همان طور که گفتم جزو کسانی بود که می خواست از ملیت سوء استفاده کند، کما اینکه موقعی که دانشکده را تمام کرد، افرادی را دور خودش جمع کرد، گفته بود که من اولین رئیس جمهور ایران هستم. ایشان موقعی که از فرانسه آمد، سخنرانی هائی در دانشکده اقتصاد و جاهای دیگر کرد که جز عوام فریبی چیزی نبود. آیت بنی صدر را هم از دوره مؤسسه اجتماعی که دکتر صدیقی مؤسس آن بود، می شناخت، هم از زمانی که به فرانسه رفت، اطلاعاتی را در باره او از طریق اساتیدی که در فرانسه بودند، به دست آورد. در اینجا هم اطلاعاتی را کسب کرد و لذا معتقد بود آقای بنی صدر در پوشش ملیت و ریاست جمهوری برای سوءاستفاده آمده و سوءاستفاده چی است و لذا از هیچ نوع حمله ای به او دریغ نمی کرد، کما اینکه به آقای موسوی هم انواع و اقسام حمله ها را کرد و بعدها دیدیم که پیش بینی هایش درست از کار در آمد.

موسوی را چگونه به این خوبی شناخته بود و چرا از مبارزه با او کوتاه نمی آمد؟

موسوی در آن زمان که شخصیت مهمی نبود. او دانشجوی رشته معماری بود و شرکتی به نام شرکت



۱۳۵۸. بنی صدر در یکی از سخنرانی ها، در تصویر مهدی بازرگان، عزت الله سعیدی و علی اکبر معین فردی دیده می شوند.

سمنان - اگر اشتباه نکنم - درست کرده بود. بعد یکدفعه در آن هیاهو، بوقی به دستش افتاد و گفت انا شریک! شخصیت آن چنانی نبود. بعد یکمرتبه خواستند او را بزرگ کنند و چون ظرفیت و لیاقت این بزرگ شدن را نداشت، آیت با او به مقابله برخاست. بعضی ها معتقدند که او فراماسونر بود، ولی من معتقدم او کسی نبود که فراماسونری بخواهد رویش سرمایه گذاری کند و او را بپذیرد.

این روزها به بعضی از اسناد که برمی خوریم، می بینیم آقای محسن فروغی، پسر ذکاءالملک فروغی، فراماسونر معروف، می گوید دکتر مصدق مرا برای فراماسونری معرفی کرد! در صورتی که

آیت جامعه شناسی و حقوق و روزنامه نگاری را خوب می دانست و آدم جامعی بود، به همین دلیل لزومی نمی دید که برود پای سخنرانی دیگران بنشیند و یا برای کارهایش از کسی اجازه بگیرد. خیلی به خودش متکی بود.

روشن کرد و آنها هم رأی دادند.

آیا منطقی است که ۵۰، ۶۰ نفر عالم مجتهد که عده ای از آنها در آن زمان مرجع یا در حد مرجعیت بودند و بعدها برخی از آنان مرجع شدند، عقلشان را به دست آیت بدهند و به خاطر حرف های او به اصل ولایت فقیه رأی بدهند؟

مسئله اصلی همین است که مثلاً آقای صافی، آقای مکارم و سایر آقایان علما به حرف آیت گوش می دهند؟ واقعا حرف بی اساس و پایه ای است. بدیهی است که این حرف ها توسط به مسائل بی پایه برای لطمه زدن به یک فرد و کوبیدن اوست. از قدیم گفته اند که «الغریق یتشبث بکل حشیش: انسان در حال غرق شدن به هر خس و خاشاکی چنگ می زند».

از اول ریاست جمهوری خاتمی این حرف ها شروع شد.

خیر، از اول انقلاب این حرف ها را می زدند و من در متن آنها بودم. خدا رحمت کند دوستی داشتیم به اسم منوچهر آزمون که از متخصصین خوب نساجی در اصفهان بود. بعد هم به خاطر گرفتاری هائی که برایش پیش آمد، مغازه ساعت فروشی باز کرد. من و آیت با او رفت و آمد داشتیم. آقایان ملیون برداشتند و نوشتند که آیت با منوچهر آزمون، وزیر اوقاف شاه رفت و آمد داشته است.

آقای آزمون برداشت از اصفهان نامه نوشت که من منوچهر آزمون هستم، مغازه ام فلان جاست و با آن منوچهر آزمون فرق دارم و من هستم که با آیت رفت و آمد دارم. اینها برای کوبیدن افراد از هر وسیله ای استفاده می کنند. یادم هست که دکتر بقائی بعد از جریان ۳۰ تیر بیمار شد و به بیمارستان رفت. اول گفتند سوزاک گرفته، بعد گفتند با چاقو او را زده اند. البته این کارها را توده های می کردند و این ترور شخصیت همیشه وجود داشته است.

مرحوم آیت در دورانی با بنی صدر در افتاد که او متکی به ۱۱ میلیون رأی بود و بین مردم و حتی علما محبوبیت داشت و تا اواخر سال ۵۹ هم ظاهراً مورد تأیید امام بود و طبعاً رویارویی با او کار

اینکه شناختی از آیت داشته باشند، آن مزخرفات را به او نسبت دادند. اصلاً خلخال نمی دانست آیت را با «الف» می نویسند یا با «ع» و آن وقت آمد و در بوق اینها دمید. یا آقای بنی صدر که وقتی دانشکده را تمام کرد، عده ای از جوان ها را دور خودش جمع کرد و همان موقع ادعا کرد که من اولین رئیس جمهور ایران هستم! این را به دانشجویها گفته بود! یکی از مخالفین شدید آیت، همین آقای بنی صدر بود که سرانجام کارشان در مجلس به آنجا کشید که می دانید.

اگر اشتباه نکنم پیش نویس قانون اساسی را آقای حبیبی تهیه کرد و به امام داد. موقعی که این پیش نویس به ایران آمد تا مطرح شود، چهار نقد بر آن نوشته شد. یکی نقدی بود که دکتر کاتوزیان که در آن موقع طرفدار «جنبش مسلمانان» بود، بر آن وارد کرد. نقد دیگر از حزب زحمتکشان بود. یکی را آیت و کسانی که حزب زحمتکشان را رها کرده و در حزب جمهوری مشغول فعالیت شده بودند، ارائه دادند و یکی را هم عده ای از روحانیون از جمله مرحوم منتظری دادند. دو تا نقد دیگر هم صورت گرفت و به همین دلیل چیزی که به عنوان قانون اساسی تصویب شد با پیش نویس اولیه خود تفاوت های اساسی داشت.

مخالفین امروز در آن زمان از ولایت فقیه طرفداری و در باره آن تبلیغ می کردند، اما امروز که به هر دلیلی با اصل ولایت فقیه زاویه پیدا کرده اند، این طور وانمود می کنند که آیت با تحریک و توصیه دکتر بقائی، برای حذف ملیون، اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی گنجانند. این حرف تا چه حد مبنا و پایه درستی دارد؟

این حرف هم راست است هم دروغ. موضوع ولایت فقیه به زمان صفویه برمی گردد که آقای محقق کرکی و عده ای دیگر روی آن کار کردند. بعد از آن امام خمینی در کتاب حکومت اسلامی و حتی در تحریر الوسیله مقداری وارد این بحث شدند و این بحث توسط آقای منتظری هم پیگیری شد. آقای منتظری و امام کسانی نبودند که آیت بتواند آنها را تحریک کند، اما آیت از اصل ولایت فقیه دفاع کرد. اگر آیت از این اصل - به هر انگیزه ای اعم از اینکه دکتر بقائی هم او را تشویق کرده یا نکرده باشد - دفاع نمی کرد، شاید کار کندتر پیش می رفت، چون آقایان دیگر سکوت اختیار کرده بودند، اما این دلیل نمی شود که او به تحریک دکتر بقائی این کار را کرده باشد....

دکتر بقائی اساساً به ولایت فقیه اعتقاد نداشت، البته بدنه حزب زحمتکشان قبول داشتند و لذا آن انشعاب پیش آمد....

این نهایت کوچک مغزی است که انسان تصور کند کسی به خاطر حذف بازرگان و ابراهیم یزدی و صباغیان و احمد سلامتیان، می آید و یکی از اصول مهم قانون اساسی را تاسیس میکند! درست مثل ضرب المثل آتش زدن قیصریه به خاطر یک دستمال است! واقعا حرف بی پایه و بی اساس و مسخره ای است، ولی بدیهی است که آیت آمد و در باره این اصل حرف زد و از آن دفاع کرد و ذهن عده ای از نمایندگان را که تصور درستی از قضیه نداشتند،



با او صحبت و سفارش یکی از فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی را که با رتبه الف قبول شده بود و الان هم شش ماه در فنلاند و شش ماه در انگلیس فیزیک پزشکی تدریس می‌کند، به او کردم. به آیت گفتم: «او این مشخصات را دارد و آقایان دارند جلوی پای او سنگ می‌اندازند و بورس تحصیلی‌اش را نمی‌دهند. از تو می‌خواهم پیگیری کنی.» گفت: «پشت تلفن این حرف‌ها را نزن، چون ممکن است آن را برایم دستک دنیک کنند.» گفتم: «ایرادی ندارد. من فردا در شرکت نفت ایران و ایتالیا هستم. نه تو به خانه ما بیا نه من به خانه شما می‌آیم. یک جانی در همان شرکت نفت قرار بگذاریم.» گفت: «پس من به ساختمان سازمان نگهبانان آزادی در خیابان شیخ هادی می‌آیم.»

یادم هست هوا تقریباً گرم بود. آمد و با هم در خیابان قدم زدیم و من موضوع را برایش تشریح کردم. گفت: «بگو فردا بیاید دانشکده علم و صنعت و من به فلانی می‌گویم کارش را درست کند.» خوشبختانه کار آن دانشجو درست شد و رفت و من هم دو روز بعد به آیت تلفن زدم و از او تشکر کردم. ما شب‌ها و روزهای زیادی را با هم گذرانده بودیم و یادم هست وقتی تشکر کردم، گفت: «ما که با هم این صحبت‌ها را نداریم.» به شوخی گفتم: «فعلاً تو سواره‌ای و ما پیاده. باید هوای تو را داشته باشیم.»

چقدر احتمال ترور او را می‌دیدید؟

هیچ، ابتدا تصورش را هم نمی‌کردم.

با آن همه فتنه‌ای که در مملکت بود و با اعتراضات شدیدی که مرحوم آیت می‌کرد، چطور احتمال نمی‌دادید؟

هیچ احتمال نمی‌دادم، کما اینکه او نه پاسداری داشت و نه محافظی. منزلش ۲۰۰ قدم پائین‌تر از منزل ما بود. غالباً از جلوی منزلش رد می‌شدم و می‌دیدم که هیچ کس از آنجا مراقبت نمی‌کند. آیت ماشین پیکانی داشت و با همان رفت و آمد می‌کرد. آن روزها نمایندگان مجلس دو تا پاسدار داشتند که می‌آمدند و آنها را به مجلس می‌بردند، ولی جلوی منزل او کسی را ندیدم که مراقبت کند.

از خبر شهادتش چگونه با خبر شدید؟

من آن موقع در شرکت نفت ایران و ایتالیا بودم. کارمندی داشتم که پسر تیمسار وره‌رام، استاندار ارومیه و سناتور بود. من رئیس آمار و اطلاعات آنجا بودم. او آمد و گفت: «آیت ترور شد.» به محض اینکه این حرف را زدم، من از روی صندلی پائین افتادم و دیگر هیچ چیزی را نفهمیدم. بعد از بیست دقیقه نیم ساعت که به هوش آمدم، دیدم دو سه نفر از کارمندان آمده‌اند و شربت بیدمشک و این‌جور چیزها را به خورد من می‌دهند. دکتر هم آورده بودند. پرسید: «چه شده؟» گفتم: «چیزی نیست.»

آدمم و پشت میزم نشستم که آقای قوانینی به من

فروغی رئیس دانشکده هنرهای زیبا و برای خودش شخصیت مهمی بود. آقای موسوی به دلیل نداشتن ظرفیت برای احراز مشاغل مهم و کلیدی مورد حمله آیت قرار می‌گرفت. به اعتقاد من اگر همسر ایشان، زهرا ره‌نورد نبود، آقای موسوی در همین حد هم پیش نمی‌رفت و جلوه نمی‌کرد.

شما تا روزهای آخر با مرحوم آیت همراه بودید. در روزهایی که او از همه طرف تحت فشار و مورد حمله بود، چه حالتی داشت؟

در اعتقاداتش محکم بود، ولی یک حالت پرخاشگری پیدا کرده بود و حتی در مجلس بر خلاف ادب ذاتی‌اش که همیشه حفظ می‌کرد، حرف می‌زد. موقعی که گفتند قانونی از مجلس بگذرانیم که رئیس جمهور به موجب آن موظف باشد مصوبات مجلس را اجرا کند؛ آیت فریاد زد: «این مردک اصل قانون اساسی را قبول ندارد، شما می‌خواهید با قانون عادی مجبورش کنید؟» یک مقداری عصبانیت پیدا کرده بود، اما سعی می‌کرد خونسردی خود را حفظ کند. بعد از انفجار حزب جمهوری هم به او تهمت زدند که او و آقای هاشمی رفسنجانی اطلاع داشتند که این کار انجام می‌گیرد و برای همین به آنجا نرفتند.

به شما نگفت که چرا از جلسه ۷ تیر حزب بیرون آمد؟

در این مورد با من صحبتی نکرد، اما آیت اگر خودش را از خیلی‌ها بالاتر نمی‌دید، دست‌کم هم‌ردیف می‌دید.

در حزب؟

هم در حزب، هم در مجلس، هم در هیئت دولت و به حق می‌توانم بگویم که هم از جنبه سیاسی هم از جنبه علمی، اگر از مرحوم بهشتی بالاتر نبود، پائین‌تر هم نبود.

البته نه از نظر فقهی، چون تا حد سطح خوانده بود.

جامعه‌شناسی و حقوق و روزنامه‌نگاری را خوب می‌دانست و آدم جامعی بود، به همین دلیل لزومی نمی‌دید که برود پای سخنرانی دیگران بنشیند و یا برای کارهایش از کسی اجازه بگیرد. خیلی به خودش متکی بود.

آخرین بار او را کسی دیدید و چه حرف‌هایی بین شما رد و بدل شد؟

من دو سه روز قبل از اینکه ترور بشود، تلفنی

- او نه پاسداری داشت و نه محافظی. منزلش ۲۰۰ قدم پائین‌تر از منزل ما بود. غالباً از جلوی منزلش رد می‌شدم و می‌دیدم که هیچ کس از آنجا مراقبت نمی‌کند.
- آیت ماشین پیکانی داشت و با همان رفت و آمد می‌کرد. آن روزها نمایندگان مجلس دو تا پاسدار داشتند که می‌آمدند و آنها را به مجلس می‌بردند، ولی جلوی منزل او کسی را ندیدم که مراقبت کند.

تلفن کرد و گفتم: «آیت را ترور کردند» گفتم: «اطلاع دارم» موقعی که به منزل آیت رفتم، آقای جاسبی را دیدم که آن روزها رئیس سازمان امور اداری بود. او شروع کرد به شکوه و شکایت که: «ما به خاطر مشاغلیمان باید محافظ و پاسدار داشته باشیم و من بارها این موضوع را مطرح کرده‌ام، ولی کاری صورت نگرفته است» همراه دوستان حزبی و عده‌ای دیگر رفتیم به دیدن خانم مرحوم آیت که خیلی بی‌تابی می‌کرد. قبلاً هم به خاطر مسئله‌ای که در ۷ تیر پیش آمده بود، خیلی ناراحت بود. از واکنش دکتر بقائی نسبت به شهادت دکتر آیت چیزی نشنیدید؟

او به خاطر بلاهائی که به سرش آمده بود، گرگ باران دیده شده بود. ناراحت بود، ولی واکنش خاصی نشان نداد. او در خاطراتی که در آمریکا نوشته، از آیت به خوبی یاد کرده است، منتهی بقایئ قبلاً زهری را از دست داده و تحمل کرده بود و لذا این را هم می‌توانست تحمل کند.

چرا هویت کسانی که آیت را ترور کردند به درستی معلوم نشد؟

همان موقع دو مسئله مطرح شد. یکی حملاتی بود که به مجاهدین می‌کرد. اگر به کتاب «تاریخ سیاسی معاصر» او توجه کرده باشید، در آن حملات شدیدی به بسیاری از اعضای جبهه ملی و به بسیاری از اعضای حکومت وقت می‌کند و لذا ترور او در هاله‌ای از ابهام فرو رفت که آیا او را چریک‌های فدائی زدند؟ مجاهدین زدند؟ ملیون سوءاستفاده‌چی زدند؟ دستگاه هم به سکوت برگزار کرد. آن روزها وضعیت به گونه‌ای بود که هر روز تروری صورت می‌گرفت و شاید رسیدگی سریع به همه آنها میسر نبود. ■

دکتر بقائی به لائیک‌های حزب زحمتکشان گرایش داشت، ولی هیچ وقت ضد مذهب صحبت نکرد. او تنها کسی بود که بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی که هواداران هر یک از آقایان سعی می‌کردند، مرجع خود را مطرح کنند و بر منبر بنشانند، جزوهای در مرجعیت و رهبری امام خمینی چاپ و پخش کرد. این جزوه حتی طرفداران آیت‌الله شریعتمداری را هم به واکنش وادار کرد.

چندانی به شکل و روش مبارزه حزب زحمتکشان ندارد و صرفاً آنجا را به عنوان تنها مکانی که می‌توان در آن مبارزه کرد، می‌دید یا بعدها متوجه این مسئله شد؟

خود ما هم که به حزب آمدیم، مذهبی بودیم و مثلاً آقای وحیدی نمازش ترک نمی‌شد. پسرعمه من آقای حسینی هم که شاید مذهبی بود و نمازش ترک نمی‌شد، ولی بعد از خفقان سال ۳۲ و کودتای زاهدی تا آمدن اقبال که فضای سیاسی کمی باز شد، کسی جزئت فعالیت سیاسی علنی نداشت. مبارزینی هم که در چهارچوب قانون اساسی فعالیت می‌کردند، دنبال چراغ سبز آمریکا بودند و می‌دانستند که سیاست‌های شاه ملهم از سیاست‌های امریکاست. گمانم کندی روی کار بود که گفته بودند یک مقدار فضا را باز کنید تا مردم در فعالیت‌های سیاسی مشارکت کنند و در آن فضا جبهه ملی و گروه‌های دیگر شروع به فعالیت کردند. ما در محل حزب در خیابان شیخ هادی می‌دیدیم که بعضی‌ها به زبان، از آیت‌الله کاشانی دفاع می‌کنند، اما پنهانی مسیر دیگری را می‌روند، منتهی چاره‌ای نبود و این تنها بستری بود که ما برای انجام فعالیت‌هایمان در اختیار داشتیم. نوشته‌هایی هم که می‌گرفتیم و پخش می‌کردیم چیزهای بدی نبودند و در چهارچوب قانون و علیه شاه و علم و اقبال نوشته شده بودند. آقای دکتر آیت هم به همین دلیل در آنجا مانده بود و فعالیت می‌کرد. می‌دانید که در آن روزها توده‌های اهانت‌های بسیار زشتی به مرحوم آیت‌الله کاشانی می‌کردند.

با دکتر آیت، هرگز خطای مذهبی از او ندیدیم. در اداره جلسات باسوادتر از او کسی را ندیدیم. همیشه هم مدافع آیت‌الله کاشانی و مذهب بود، در حالی که اغلب افراد از چپ بریده و لائیک شده بودند.

مرحوم آیت به منزل آیت‌الله کاشانی رفت و آمد هم داشت؟

بله، وقتی در حزب بحثی منطقی علیه آیت‌الله کاشانی می‌شد، بزرگ‌ترین مدافع ایشان آیت بود که با زبانی منطقی و مستدل دفاع می‌کرد. من خودم چون مذهبی بودم، از روزنامه‌های سال ۳۴ مطلبی را پیدا کرده بودم که آیت‌الله کاشانی در آن مثل مرحوم مدرس نوشته بود: «دیانت ما عین سیاست ماست و شما هیچ وقت به صورت لائیک نمی‌توانید پیروز بشوید» و این را داده بودم توی تابلوی اعلانات سازمان نگاهبانان آزادی بزنند که تا همین اواخر هم بود. این کار هم با راهنمایی مرحوم آیت انجام شد.

منظور اینکه ایشان صددرصد مذهبی بود. از سال ۴۲ به بعد هم که رابطه‌اش با حزب قطع شد و دیگر نمی‌آمد. بعدها فهمیدیم که فعالیت‌هایی در ارتش می‌کند و گویا از همکاران شهید محمد منتظری هم بود. من از مقطع ۴۲ به بعد، دیگر مرحوم آیت را ندیدم تا روزهایی که مراکز توسط شهید بهشتی در میدان انقلاب به وجود آمد و مرحوم آیت را آنجا دیدم و سلام و علیک و عرض ارادتی کردیم. اخوی بنده حقوق خوانده است. از ایشان سؤال کردم که آیت چه می‌کرد؟ گفت ظاهراً دنبال خواندن حقوق بود.

همین قدر می‌توانم بگویم که مرحوم آیت مثل ما به این دلیل در حزب زحمتکشان بود که جبهه ملی‌ها به آیت‌الله کاشانی بد و بی‌راه می‌گفتند و ما نمی‌توانستیم در آنجا حضور داشته باشیم. یاد هست که حتی وقتی با زحمت فراوان اعلامیه‌ها را تهیه می‌کردیم و به بعضی از آقایان بازاری می‌رساندیم، آنها را پاره می‌کردند و دور می‌ریختند و از این جور کارها زیاد می‌کردند.

اسناد نشان می‌دهند که آیت جوان و پرشور، به هیچ وجه حزب زحمتکشان را بستر سیاسی مناسبی برای انجام فعالیت‌های سیاسی خود نمی‌دید و در واقع حزب زحمتکشان را خیرالموجودین تلقی می‌کرد. شما از کی متوجه این مسئله شدید؟ یعنی از اول معلوم بود که اعتقاد

از چه مقطعی با مرحوم آیت آشنا شدید و چه ویژگی‌های شخصیتی را در او بارز یافتید؟

در سال ۱۳۳۸ از مشهد به تهران آمدم، عده‌ای از اقوام ما، از جمله آقای وحیدی از طرفداران آیت‌الله کاشانی و حزب زحمتکشان بودند. ما با آقای وحیدی فامیل بودیم و مهمان اینها شدیم و بعد هم در خیابان بوذرجمهری خانه گرفتیم. پدر من مذهبی و سیاسی بود و لذا من هم به سیاست گرایش پیدا کردم. سال ۱۳۳۸ مصادف شد با نخست‌وزیری دکتر اقبال و دکتر خانلری هم در میدان بهارستان در قیام معلمین گلوه خورد و ما وارد سیاست و «سازمان نگاهبانان آزادی» شدیم که طرفدار آیت‌الله کاشانی و دکتر بقائی بودند و عصرهای جمعه در زمینی در خیابان شیخ هادی جمع می‌شدند.

سازمان نگاهبانان آزادی چقدر جدی بود؟

اینها و جبهه ملی‌ها و حتی آقای بازرگان می‌خواستند در چهارچوب قانون اساسی فعالیت کنند. آن موقع حتی خود امام هم دستور مقابله مستقیم نمی‌داد و از سال ۴۱، ۴۲ بود که ایشان با صراحت حملات خود را آغاز کرد و تا روز آخر هم دستور قیام مسلحانه نداد و گفت که مردم همگی باید به میدان بیایند. ما در همان زمان هم که عضو این سازمان بودیم، تابع صددرصد نبودیم، چون در میان آنها آدم‌های لائیک هم بودند، منتهی ما جایی را پیدا نمی‌کردیم که حرکت و فعالیت کنیم.

لائیک‌ها چند درصد از سازمان را تشکیل می‌دادند؟ و خود دکتر بقائی بیشتر به کدام طیف گرایش داشت؟

دکتر به لائیک‌ها گرایش داشت، ولی هیچ وقت ضد مذهب صحبت نکرد. او تنها کسی بود که بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی که هواداران هر یک از آقایان سعی می‌کردند، مرجع خود را مطرح کنند و بر منبر بنشانند، جزوهای در مرجعیت و رهبری آیت‌الله خمینی چاپ و پخش کرد. این جزوه حتی طرفداران آیت‌الله شریعتمداری را هم به واکنش وادار کرد. من آن جزوه‌ها را به قم بردم و مرا در مدرسه فیضیه دستگیر کردند و شبانه به اداره ساواک، پشت پارک دانشجو آوردند. ما هم ادعا کردیم که رفته بودیم زیارت و یک کسی این اعلامیه‌ها را داد دستمان. البته ما در آنجا یک محملی هم داشتیم که گفتیم در جبهه ملی هستیم و بالاخره بعد از اینکه ده‌ها امضا و شناسنامه‌مان را گرفتند، آزادمان کردند.

فعالیت مرحوم آیت تا چه حد در جمعیت نگاهبانان آزادی جدی بود؟

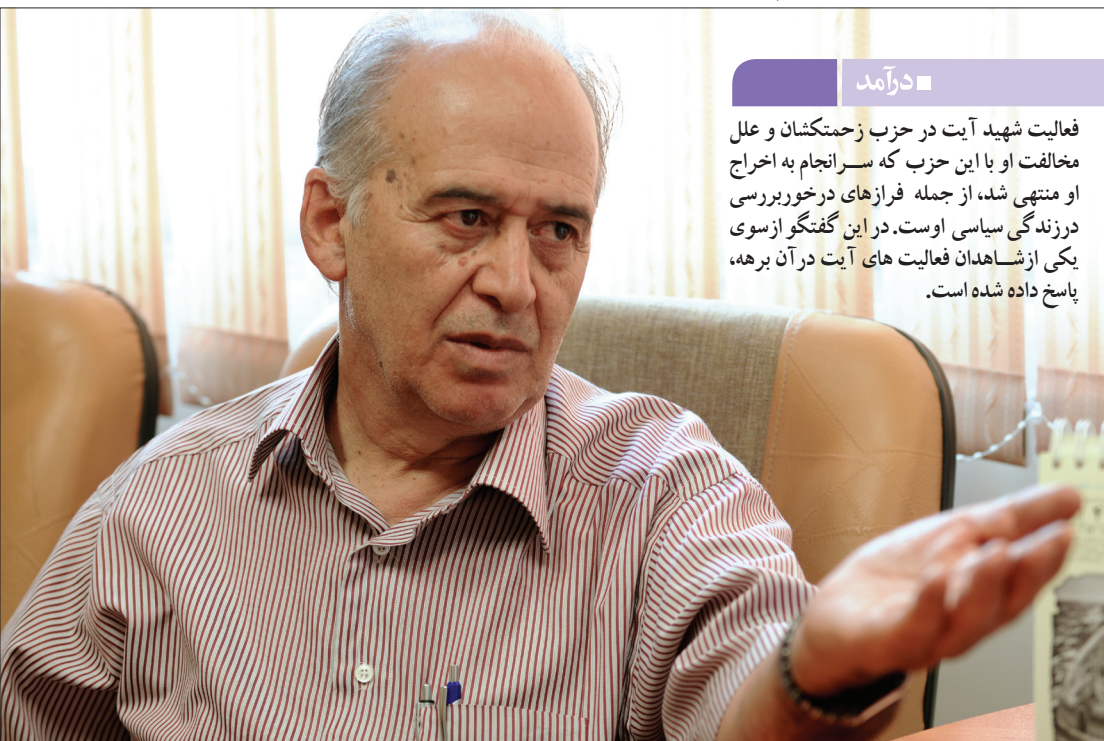
دکتر آیت دریای معلومات بود. در مجلس خبرگان از لحاظ سیاسی، کسی را مثل آیت نداشتیم که تاریخ سیاسی ۱۰۰ سال اخیر را حفظ باشد. به همین دلیل هم آقای منتظری و دکتر بهشتی بخش زیادی از پاسخ‌گویی به شبهات را به عهده او گذاشته بودند. من در تمام طول مبارزات و آشنائی

حزب زحمتکشان برای فعالیت‌های او ضیق بود

«شهید دکتر آیت از تعامل تا تقابل با حزب زحمتکشان»

در گفت و شنود شاهد باران با

میر احمد صفی‌زاده



درآمد

فعالیت شهید آیت در حزب زحمتکشان و علل مخالفت او با این حزب که سرانجام به اخراج او منتهی شد، از جمله فرازهای درخوربررسی در زندگی سیاسی اوست. در این گفتگو از سوی یکی از شاهدان فعالیت‌های آیت در آن برهه، پاسخ داده شده است.



جبهه ملی‌ها هم آنهایی که مذهبی بودند، حرف نمی‌زدند، ولی چندان موافقتی هم با آیت‌الله کاشانی نداشتند، آنهایی هم که مذهبی نبودند که پا به پای توده‌های‌ها به توهین‌هایشان ادامه می‌دادند.

آیت جثه کوچکی داشت و در آن دوره بسیار فقیر بود، ولی دریای معلومات بود. صدای بم زیبایی داشت و ما شیفته می‌شدیم. تا مرد سخن نگفته باشد/عیب و هنرش نهفته باشد. یک حزب متاسفانه مثل یک سازمان اطلاعاتی است و ما در بازار، مسجد لرزاده، مسجد ترک‌ها و همه جا سرک می‌کشیدیم. اولین جلسه افتتاح نهضت آزادی (در خیابان کاخ) را خود من رفتم و مرحوم بازرگان صحبت می‌کرد. آقای کتیرائی هم صحبت کرد. من چون به کار سیاسی علاقه داشتیم، حرف‌هایشان عین نوار در ذهنم نقش بسته است. ما به جلالیه (پارک لاله فعلی) رفتیم که دکتر سنجابی دعوت کرده بود و می‌گفتند دویست هزار نفر جمعیت آمده است. هفت تیر و تیراندازی هم نبود، ولی باتوم‌ها که بلند شدند، همه فرار کردند. آن وقت شما مبارزین سال ۵۷ را هم ببینید که چه کار کردند. اصلاً قابل قیاس نیستند. ما می‌خواستیم در چنین بستری حرکت کنیم.

انتقادات مرحوم آیت به روند سیاسی حزب زحمتکشان چه بود و از چه زمانی با دکتر بقائی اصطکاک پیدا کرد؟

ما که نیروهای پیاده حزب بودیم. من یک جوان ۲۱، ۲۲ ساله بودم و در کمیته مرکزی حضور نداشتم که بدانم در این سطوح چه می‌گذرد. کسانی که این چیزها را می‌دانستند مرحوم دکتر یوسفی زاده و مرحوم آقای وحیدی و مرحوم آقای قوانینی بودند که این چیزها را به ما بروز نمی‌دادند و ما عملاً دیدیم که مرحوم آیت دیگر به آنجا نمی‌آید، ولی از این چیزها حرفی نمی‌زد. برداشت من این است که شیوه حزب را نتیجه‌بخش نمی‌دانست، نه اینکه چیزی بگوید.

طبیعتاً در سال ۴۲، مرحوم آیت با فضای مبارزاتی متفاوت با فضای حزب زحمتکشان روبرو شد...

اصلاً حزب به ما دستور داد که نروید، ولی ما رفتیم و سر از زندان در آوریم. می‌گفتند که این ماجراها ابهام دارد. سیاست‌های کل دولت را می‌دانستند و مطمئن بودند که راحت آدم می‌کشد. خبر داشتند، گفتند نروید، ولی ما به لحاظ عقاید مذهبی که داشتیم، یکی دو روز قبلش رفتیم مسجد حاج ابوالفتح، از آنجا رفتیم مخبرالدوله و بعد دانشگاه. روز عاشورا همه می‌رفتند دنبال آش خوری، ولی ما ساعت ۳ رفتیم مسجد شاه و از شوق و ذوقی که داشتیم، گرسنه برگشتیم خانه. هیئت‌های جاهل‌ها هم که آمدند جلوی این دسته را بگیرند، خجالت کشیدند و جلو نیامدند. ۱۷ خرداد با اخوی که الان وکیل دادگستری است و برادر کوچکم و پسرخاله‌ام که اصلاً سیاسی نبود، رفتیم بینیم پیسی کولا را چگونه تخریب کردند.

در رفتار دکتر بقائی نوعی دوگانگی به چشم می‌خورد.

- سیر تحولات سیاسی و اجتماعی
- که در ایران تند می‌شود، همیشه
- مردم جلو هستند و سیاسیون پشت
- سر آنها می‌دوند. الان هم همین
- طور است. الان هم مردم می‌گویند:
- «بچه! دعوا نکن.» آقا هم می‌گویند:
- «آقایان! بصیرت‌تان کجا رفته؟ به
- خاطر یک دستمال که قیصر را
- به آتش نمی‌کشند.» ولی آقایان
- صدرنشین گوش شنوا ندارند.

هم که دیگر به حزب نمی‌رفتم.
در آستانه انقلاب چطور همدیگر را پیدا کردید؟

در آستانه انقلاب، من جزو مدیران جنرال موتورز بودم و اعلامیه‌هایی را که به دستمان می‌آمد، حتی جزوه حاج سید جوادی را با دستگاه زیراکسی که آنجا بود تکثیر می‌کردیم و در خانه توی پاکت می‌گذاشتیم و تمبر می‌زدیم و برای کسانی که می‌دانستیم علائق سیاسی دارند، می‌فرستادیم. آدرس فرستنده هم قلابی بود. در اوایل سال ۵۶ و ۵۷ یکی دو بار رفتم به خانه‌ای که اعضای حزب زحمتکشان در آنجا جمع می‌شدند و بعد دیدیم به قول مرحوم بازرگان اینها اصلاً نمی‌دانند چه خبر است؟ آقای بازرگان می‌گفت: «ما داریم دنبال مردم می‌دویم!» چنان توفانی به پا شده بود که آنها هم نمی‌دانستند چه خبر است. سیر تحولات سیاسی و اجتماعی که در ایران تند می‌شود، همیشه مردم جلو هستند و سیاسیون پشت سر آنها می‌دوند. الان هم همین طور است. الان هم مردم می‌گویند: «بچه! دعوا نکن.» آقا هم می‌گویند: «آقایان! بصیرت‌تان کجا رفته؟ به خاطر یک دستمال که قیصر را به آتش نمی‌کشند، ولی آقایان بزرگان گوش شنوا ندارند. مردم بالغند. اینها همان مردمی هستند که نادرشاه دید پیرمردی دارد شمشیر می‌زند، گفت: «وقتی محمود افغان آمد تو کجا بودی؟» گفت: «نادار! من بودم، تو نبودتی.» مردم وقتی رهبری مثل امام پیدا می‌کنند، طوفان به پامی‌کنند، کما اینکه کردند.

یک فاهیل توده‌های میلیون داشتیم که در سال ۵۷ می‌گفت: «ما می‌گفتیم حاضریم یک میلیون بدهیم که شاه برود.» یک میلیون آن روزها خیلی پول زیادی بود. حزب توده بزرگ‌ترین حزب کشور بود. می‌گفت: «حالا بین چه حکایتی شده!» حالا هم داستان همین است.

فضای حاکم بر جلسات حزب زحمتکشان در سال ۵۷ چگونه بود که شما احساس کردید خیلی از مرحله پرت هستند؟

آنها که هیچ، نهضت آزادی و جبهه ملی هم پرت بودند و باور نمی‌کردند که چنین امری محقق خواهد شد. به دکتر صدیقی و بختیار امید بسته بودند و می‌گفتند اگر نظام، گسسته شود، چگونه می‌توان به هم وصلش کرد؟ که امام گفت شما مثل اینکه به این مردم اعتقاد ندارید که می‌توانند همه اینها را جارو کنند و بریزند بیرون. شما فقط به خودتان فکر می‌کنید. ما می‌دیدیم اینها اصلاً در فضای جامعه نیستند. یا نگرانند یا گرفتار توهمات و مسائل دیگر و بنابراین دیگر دنبالشان نرفتیم.

دکتر آیت هم در آن جلسات بود؟

نه، یک روز که ایشان در حزب جمهوری جا افتاده بود، در جایی در اطراف میدان انقلاب سخنرانی می‌کرد و ما هم رفته بودیم. از در که بیرون آمد سلام و احوالپرسی کردیم و بعد هم ایشان به مجلس خبرگان رفت و دیگر دست ما به او نرسید. مشغله‌مان هم زیاد بود. گرفتار زن و بچه و کار و این مسائل بودیم تا وقتی که خبر شهادتش را شنیدیم. البته پیگیر کارهایش و صحبت‌هایی که در مجلس خبرگان می‌کرد و درگیری‌ای که با آقای موسوی داشت، بودیم. همان موقع هم از خودم می‌پرسیدم این دعوای چه معنی دارد؟ آقای خلخال می‌گفت همین که کسی شهادتین را گفت ما تکلیفی نداریم. بگذارید به مجلس بیایند تا خلافش ثابت شود که بعد متاسفانه آن داستان نوار آیت در آمد و ما فهمیدیم که بعضی‌ها چقدر پایبند و آیت چقدر مظلوم است. می‌دیدیم چه فشار سنگینی روی اوست. دشمن هم معمولاً چهره طرف را تخریب می‌کند و بعد هم شرایطی را به وجود می‌آورد که وقتی کشته می‌شود، همه می‌گویند خوب شد کشته شد. آیت خیلی مظلومانه کشته شد. ■

او از یک طرف به نفع مرجعیت امام اعلامیه می‌داد و از طرف دیگر اعضای حزب را از شرکت در تجمعاتی که به نفع امام تشکیل می‌شدند، منع می‌کرد. این دوگانگی چگونه قابل توجیه است؟

من موضوع را به این شکل نمی‌بینم. من این را می‌دانم که دکتر بقائی می‌دانست که آن روزها رژیم شمشیر را از رو بسته و می‌خواهد همه را سرکوب کند، چون دکتر بقائی خیلی سیاسی و با اطلاع بود. من هنوز هم نمی‌توانم به ایشان نسبت خیانت بدهم. شما بحث‌های سید حسن نصرالله را شنیده‌اید؟ می‌گوید: «ما چندین جور آدم داریم. یکی مسیحی است، اما لبنان را دوست دارد و نمی‌خواهد لبنان زیر دست استعمار باشد و دیگران هم به همین شکل. ما هم حاضریم برای آزادی لبنان جان بدهیم. درجه‌بندی داریم، اما همه‌مان باید با هم باشیم و از لبنان دفاع کنیم.» دکتر بقائی هم به اعضای حزب می‌گفت: «در پرسشنامه‌هایشان بنویسید که تا کجا می‌توانید بیایید؟ یعنی می‌توانید پول بدهید؟ اعلامیه پخش کنید؟ زندان بروید؟ درگیر شوید؟ یا کشته شوید؟» من خودم چون مذهبی بودم، نوشتم: «باید مرجع تقلید به من بگوید تا بروم کشته شوم. من برای شما اعلامیه پخش می‌کنم.» الان هم باید به این موضوعات به همین شکل نگاه کنیم. من دیدگاه آقای محسن رضائی را تأیید می‌کنم که گفت باید از همه نیروها استفاده کرد، به شرطی که علناً خائن نباشند و دشمنان در دست دشمن نباشند.

مرحوم آیت در ۱۵ خرداد چه کارهایی انجام داد که فراجزی بودند؟

در ۱۵ خرداد ما به زندان رفتیم و دو سه ماهی در آنجا بودیم، ولی ارتش ما را گرفته بود که خیلی بهتر از ساواک بود، برای همین تعهد دادیم و آمدیم بیرون. بعضی‌ها را ده پانزده سال برایشان بریدند. من نمی‌دانستم ایشان در آن قضا یا چه کرد، ولی جلسات تحلیل داشتیم. بعدها نهضت آزادی آمد و در این باره تحلیل داد.

بعد از اینکه از زندان بیرون آمدید با مرحوم آیت ارتباط داشتید؟

ما وقتی به مرکز حزب می‌رفتیم و در جلساتی که معمولاً در عصرهای جمعه تشکیل می‌شدند، شرکت می‌کردیم، ایشان را می‌دیدیم، ولی ارتباطمان تنگ‌تنگ نبود. یاد جلسه رسمی حزب شرکت می‌کردیم و یا به آنجا می‌رفتیم که جای بخوریم. تفریح که نداشتیم. بهترین تفریح چیست؟ لقلقه سیاسی! جاهای دیگر که خبری نبود. یکی فوتبال را دوست دارد، یکی هم دوست دارد بنشیند و اس.ام.اس بزند که چه خبر؟ بهترین سرگرمی و تفریح سیاست است که آدم بداند مملکت دارد به کدام سمت می‌رود و چه خبر است. شنیده بودم که مرحوم آیت دیگر به حزب نمی‌آید. خودم



روایت یک جدایی

■ آغاز و انجام تعامل شهید دکتر آیت با حزب زحمتکشان
در آئینه خاطرات مرحوم منوچهر نیرومند

■ درآمد

ماجرای جلسه پر سر و صدای تصویب اعتبارنامه شهید آیت یکی از وقایع مهم سال‌های نخست انقلاب است که موضع‌گیری نمایندگان مختلف، مقاصد حقیقی آنها را به خوبی آشکار کرد. شنیدن جزئیات آن رویداد از زبان کسی که در جریان ریز مسائل بوده است، شنیدنی است.

پرداخت. البته من در جریان جزئیات فعالیت‌های ایشان نبودم، چون بسیار دقیق و مخفی این کار را انجام می‌داد و فقط موقعی که با هم صحبت می‌کردیم، از ارتباطش با مرحوم محمد منتظری صحبت می‌کرد و می‌گفت آیت‌الله منتظری پسری دارد با این مشخصات که بسیار شجاع و مبارز و مقاوم و پیگیر مبارزات مسلحانه است.

به هر حال وقتی آیت دنبال این نوع مبارزات رفت، این کارش طبیعتاً در حزب بازتاب داشت. در نوبت اول، موقتاً از حزب اخراج شد، ولی چون به شیوه خود ادامه داد، در نوبت بعد با دستور دکتر بقائی به طور دائم کنار گذاشته شد. بعدها از دکتر بقائی شنیدم که می‌گفت اگر آیت به خاطر این کار به من فحش هم می‌داد، ناراحت نمی‌شدم، پس قاعدتاً به آیت حق می‌داد و از این اقدام او عصبانی نشده بود.

وقتی آیت از حزب اخراج شد، بالطبع ارتباطش با افرادی از حزب که منش آنها را نمی‌پسندید، قطع شد، از جمله آقای دیوشلی، آقای پارسی و آقای وحیدی؛ اما با عده‌ای از دوستان حزبی از جمله خود من رابطه‌اش را حفظ کرد و حتی بیشتر هم شد. البته این رابطه کاملاً فراحزبی بود.

آیت جدی و خشک به نظر می‌رسید، ولی در رفاقت بسیار پایبند و وفادار بود. حتی خاطر من هست در مواردی که احساس می‌کرد برخی از مدارک و اسنادی که در منزل دارد و ممکن است برایش اشکال ایجاد کند، آنها را به منزل ما منتقل می‌کرد. عکس این هم اتفاق افتاد و من هم در مواردی چیزهایی را به او می‌دادم که نگه دارد.

این ارتباط تا بعد از پیروزی انقلاب هم بین ما وجود داشت تا جریان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش آمد. طبعاً مرحوم آیت دنبال عملی کردن افکار سیاسی و دینی خود و گنجاندن آنها در قانون اساسی بود که ولایت فقیه جزء اصلی آن به شمار می‌رفت. ایشان در گفت‌وگوهای که با هم داشتیم، برای این کار چند دلیل را ذکر می‌کرد. او ضمن اینکه نگران تکرار تجربه ملی شدن نهضت نفت بود که در آن مرحوم آیت‌الله کاشانی و جناح مذهبی نهضت را کنار گذاشتند، معتقد بود ولایت فقیه موجب نوعی انسجام در خود روحانیت هم خواهد شد، چون تجربه مشروطه نشان داد که بسیاری از علمای اعلام ایران و عراق از هم جدا شدند و در نتیجه تفرقه شدیداً به وجود آمد. او معتقد بود که وجود یک رأس هرم برای روحانیت

نمی‌توان به قانون‌شکنی‌ها و دیکتاتوری‌های رژیم شاه پایان داد، چون حزب اصرار داشت بر مدار قانون مشروطه حرکت کند و مرحوم آیت بر این باور بود تا زمانی که این شاه وجود داشته باشد، نه قانون اساسی مشروطه اجرا می‌شود و نه هیچ یک از آزادی‌های مطرح شده در آن، محقق خواهند شد. البته شاه هم از سال ۳۸، ۳۹ نشان داده بود که عملاً زیر بار قانون اساسی و رعایت حقوقی که در آن برای ملت در نظر گرفته شده بود، نمی‌رود.

ماجرای ۱۵ خرداد چنین عزمی را در آیت به وجود آورد و موجب نوعی تجدید نظر در همه، منجمله خود من هم شد، چون من هم در روز ۱۵ خرداد به خاطر درگیری‌هایی که با شرکت نفت داشتم، در تهران بودم و ماوقع را از نزدیک مشاهده کردم و تا حدی این احساس در من تقویت شد که با بهره‌گیری از نیروی مذهب و رهبری امام، بسیار بهتر می‌شود در مقابل دستگاه ایستادگی کرد.

به این ترتیب مرحوم آیت به فعالیت‌های فراحزبی روی آورد که در آن مقطع منحصراً مبارزه مسلحانه با رژیم تلقی می‌شد. تئوری ارائه شده امام خمینی مبنی بر مبارزه مسالمت‌آمیز و حضور مردم در خیابان‌ها برای براندازی رژیم در آن برهه برای بسیاری از مبارزین قابل فهم نبود و سر در نمی‌آوردند که محتوای آن چیست و به چه شکل عملی خواهد شد.

نکته قابل ذکر این است که مرحوم آیت در مبارزه مسلحانه به هیچ وجه به همکاری با گروه‌های مطرح آن دوره، از جمله مجاهدین گرایش پیدا نکرد و صرفاً به مهره‌چینی در ارتش و ارتباط‌گیری با بعضی از افسران

در مورد این ذهنیت که القامی کنند که او با الهام از دکتر بقائی چنین کاری کرد، باید بگویم این حرف صددرصد خلاف واقع است. تا آنجا که من اطلاع دارم دکتر آیت و دکتر بقائی بعد از انقلاب، جز یک بار همدیگر را ندیدند و در آن دیدار هم مسائل سیاسی مطرح نشدند. آیت در آن مقطع اساساً خود را نوعی لیدر تلقی می‌کرد که نه تنها مستقل از بقائی که مستقل از هر جریان دیگری بود.

آشنائی من با مرحوم دکتر آیت از سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و در جریان تشکیل سازمان نگهبانان آزادی شروع شد. می‌دانید که شاه در مورد مجلس بیستم ادعای آزادی انتخابات را کرده بود و دکتر بقائی هم گفته بود ما به جد در این انتخابات فعال خواهیم شد که یا عملاً با استفاده از آزادی‌ای که وعده‌اش داده شده، بتوانیم حرف‌های خودمان را بزنیم و به مجلس برویم و یا ثابت کنیم که این ادعا درست نیست.

دکتر آیت حدود ۸ سال از من کوچک‌تر بود و در آن مقطع فکر می‌کنم حدود ۲۴ سال داشت، ولی از نظر ششم سیاسی، مطالعات و بینش، در سطح بالائی بود و از فعالیت پیگیر و مداوم و پرانگیزه او هم همه تعریف می‌کردند.

البته ایشان تا زمانی که در حزب بود، در حد سخنگوی یکی دو حوزه پیش رفت، اما به مدارج بالای حزب نرسید، چون معمولاً در کمیته مرکزی افراد بالاتر از ۳۲ تا ۴۰ سال و یا حتی ۵۰ سال بودند. به طور مشخص در کنگره اصفهان که در سال ۱۳۴۰ برگزار شد، افرادی با همین سطح سنی انتخاب شدند.

مرحوم دکتر آیت معتقد بود عده‌ای اطراف دکتر بقائی را گرفته‌اند و اجازه نمی‌دهند کسی به او نزدیک شود و از این طریق زمینه تحولی را در حزب ایجاد کنند. این مسئله علل متفاوتی داشت، اما به طور مشخص که سه نفر از کسانی که سعی می‌کردند خودشان را به دکتر بقائی نزدیک نگه دارند، فکر می‌کردند ایشان چهره مطرحی است و ممکن است چه از طریق سیستم موجود، یعنی حکومت شاه و حتی از طرف انقلابیون، دعوت به کار و پذیرش نخست‌وزیری بشود و اینها می‌خواستند از همان زمان سهم خودشان را در حکومت آینده حفظ کنند.

شنیدم دکتر بقائی در موردی گفته بود خوب شد که من چه در حکومت گذشته، چه در حکومت فعلی کاره‌ای نشدم، وگرنه این افراد برای من آبرو باقی نمی‌گذاشتند. مرحوم دکتر آیت در نامه‌ای که به دکتر بقائی نوشت، اسامی این افراد را به اشتباه ذکر کرد، یعنی آن افرادی که واقعا این نقش را ایفا می‌کردند، کسان دیگری بودند، ولی چون دکتر آیت به محافل خصوصی‌تر دکتر بقائی رفت و آمد نداشت، تصور کرده بود افراد دیگری چنین نقشی را ایفا می‌کنند.

مرحوم آیت قبل از ۱۵ خرداد قائل به فعالیت جدی‌تر و پرشورتر حزب بود، اما تجربه ۱۵ خرداد موجب شد که او به این باور برسد که اساساً با شیوه حزب زحمتکشان



وقتی این پیشنهاد تدوین و آماده ارسال شد، دکتر بقائی در کرمان بود. آقای پارسی متنی را پیش دکتر بقائی برد و او هم آن را جدار رد کرد و گفت: «نه این مجلس به حرف شما گوش می‌دهد و نه من می‌خواهم در این مسئله دخالت کنم»، بنابراین ارائه پیشنهاد به مجلس خبرگان، هیچ ربطی به دکتر بقائی نداشت و مربوط به جناح انقلابی حزب زحمتکشان بود و دقیقاً به دلیل ادامه همین اصطکاک بین جناح انقلابی و دکتر بقائی، جریان وصیت‌نامه سیاسی ایشان پیش آمد. فکر می‌کنم دو سه هفته قبل از سخنرانی وصیت‌نامه سیاسی بود که در یکی از جلسات چهارشنبه حزب، عده‌ای به دکتر بقائی اعتراض کردند که چرا در قبال جمهوری اسلامی، موضع‌گیری دقیق و روشنی نمی‌کند و بر اساس تحولات پیش نمی‌رود. یکی از آقایان حضار که گمان می‌کنم آقای قناد بود، گفت: «ما پاتیلیمان در رفته است!»

این مسئله خیلی به دکتر بقائی برخورد و گفت: «من همه حرف‌هایم را در عصر یکشنبه ۲۰ دیماه ۵۸ خواهم زد و همه شما هم جمع شوید و بشنوید». این موجب شد که اعضای شاخص حزب و سرگروه‌های حوزه‌های تهران و اصفهان که حدود ۷۰ تا ۱۰۰ نفر می‌شدند، در دفتر آب‌سردار جمع شوند. دکتر بقائی در آن جلسه در یک سخنرانی که حدود سه ساعت و نیم طول کشید، صراحتاً نظرات شخصی خود را بیان کرد. البته در آن جلسه با اینکه اکثر حضار با سخنان ایشان مخالف بودند، به احترام دکتر بقائی در وسط سخنرانی او اعتراضی نکردند، اما بعد از آن تا جایی که یادم هست دعوا شد، خصوصاً کسانی که از اصفهان آمده بودند، بسیار ابراز نارضایتی کردند.

آیت قبل از ۱۵ خرداد قائل به فعالیت جدی تر و پرشور تر حزب بود، اما تجربه ۱۵ خرداد موجب شد که او به این باور برسد که اساساً با شیوه حزب زحمتکشان نمی‌توان به قانون‌شکنی‌ها و دیکتاتوری‌های رژیم شاه پایان داد. مرحوم آیت بر این باور بود تا زمانی که این شاه وجود داشته باشد، نه قانون اساسی مشروطه اجرا می‌شود و نه هیچ یک از آزادی‌های مطرح شده در آن، محقق خواهند شد.

حتی یادم هست که عده‌ای توی سر خودشان زدند که این چه حرف‌هایی بود که دکتر بقائی زد؟ عده‌ای هم اشک در چشم‌هایشان جمع شده بود.

بعد از این جلسه چند نفری هم پشت سر دکتر بقائی به او فحش دادند که البته از مذهبی‌ها و انقلابیون نبودند، بلکه از همان فرصت‌طلب‌هایی بودند که تصور می‌کردند برای دکتر بقائی آینده‌ای متصور است و آن آینده را با این سخنان ایشان از دست رفته می‌دیدند. بعد از پخش نوار این سخنرانی، دکتر آیت پیغام داد که این

هم یکی دیگر از اشتباهات سیاسی دکتر بقائی بود. به هر حال این گذشت و انتخابات مجلس هم برگزار و دکتر آیت به عنوان نماینده مردم تهران وارد مجلس شد و از طریق ایراد سخنرانی‌ها، آن هم به شکل جدید و بدون تأثیرپذیری از فضا سازی‌ها و مشکلاتی که سر راهش وجود داشت، درگیری شدیدی را با بنی‌صدر در مجلس و در خارج از مجلس شروع کرد.

یک بار در دبیرستانی سخنرانی می‌کرد و عده کمی در حدود ۲۰، ۳۰ نفر آمده بودند، اما ایشان اصلاً جا نخورد و به عنوان مقدمه صحبتش گفت: «امام حسین (ع) هم با عده کمی قیام کرد، ما هم با همین عده‌ای که شنوای حرفمان هستیم، مبارزه با ملی‌نماها را شروع می‌کنیم». بعد که این سخنرانی‌ها ادامه پیدا کردند، مستمعین زیادی به جلسات سخنرانی او می‌آمدند.

جبهه ملی پس از پیروزی انقلاب در خیابان ۳۰ متری سابق (کارگر جنوبی کنونی) دفتری را گرفته بود و بعد از اینکه جبهه ملی غیرقانونی شناخته شد، این دفتر را از آنها گرفتند. مرحوم آیت در آنجا سلسله سخنرانی‌هایی را ایراد کرد که تصور می‌کنم مجموعه کتاب «درس‌هایی از تاریخ معاصر» هم برگرفته از همان سخنرانی‌هاست. به خاطر دارم عده زیادی با انگیزه در آن جلسات شرکت می‌کردند. البته جبهه ملی و جریانات موسوم به ملی‌گراها هم عده‌ای را می‌فرستادند که جلسات را به هم بریزند. در یکی از جلسات دو سه نفر آمده بودند تا یک جلسه ۲۰۰ نفری را با فحش دادن به آیت و داد زدن به هم بریزند که چندان موفق نشدند.

باید گفت این حضرات به‌رغم ظاهر دموکراتیکی که از خودشان نشان می‌دهند، اگر دستشان باز باشد و بتوانند بد طولانی در به هم ریختن جلسات و انجام این سنخ رفتارهای غیر دموکراتیک دارند. قاعدتاً اطلاع دارید که اینها در سال ۳۲ به منزل آیت‌الله کاشانی ریختند و یک نفر را هم کشتند و بارها جلسات سخنرانی آقای فلسفی را هم به هم ریختند و لذا اگر دستشان برسد، از این کارها می‌کنند.

با این حال آیت با جدیت زیاد کار خود را پیش برد که در مجموع نتیجه هم داد و به عزل بنی‌صدر منتهی شد. اگر در فضای مبارزه آیت با بنی‌صدر بوده باشید، به خاطر دارید که این مبارزه، اساساً مبارزه آیت و بنی‌صدر تلقی می‌شد تا مبارزه مرحوم بهشتی با بنی‌صدر، به همین دلیل هم بود که وقتی بنی‌صدر آن سرنوشت را پیدا کرد، عمدتاً به آیت تبریک می‌گفتند و این را یک موفقیت سیاسی برای او می‌شمردند.

از همان زمان افشای اینها و به‌ویژه بعد از موفق شدن مرحوم آیت در کاری که انجام داد، به شدت دنبال ترور او بودند. همه به او توصیه می‌کردند که دقت بیشتری در رفت و آمدهایش بکنند و به جنبه‌های امنیتی توجه بیشتری داشته باشند، اما او بارها می‌گفت زندگی من اجازة نمی‌دهد که ده نفر را به عنوان محافظ خودم بیاورم، نه پولش را دارم و نه مجالش را و عملاً با توکل به خدا کارهایش را انجام می‌داد. در روزهای آخر خیلی هم به آینده انقلاب خوش‌بین شده بود و می‌گفت ملی‌نماها و مجاهدین را کنار گذاشتیم، امام هم که از سلامتی برخوردارند؛ بعد از ایشان هم آقای منتظری و آقای مشکینی هستند. بعد از پالایشی که در سال ۶۰ انجام شد، خیلی امیدوار شده بود که انقلاب بتواند به اهداف خود برسد. بالطبع دشمنان هم بیکار ننشستند و او را به طرز فجیعی در مقابل منزلش ترور کردند که موجب تأسف همه دوستان او شد. ■



آیت مظهر شجاعت و عنصر نشان گذار

دکتر محمد حسن سالمی

آری شخصی که می‌گویند مورد حمایت و تائید امام خمینی بوده، امروز به خاطر جاه و مقام، علیه خط و نظام جمهوری اسلامی جبهه گرفته و در تظاهرات اجازه می‌دهد که تمثال او، در جوف عکس مصدق جلوه کند، یعنی همان کسی که امام خمینی زد سخنرانی‌هایش گفته بود: «مصدق به اسلام سیلی زد و اگر مانده بود، اسلام را هم برده بود».

این شهامت شهید آیت بود که در همان زمان، پتیه بنی‌صدرها و میرحسین موسوی‌ها، یزدی‌ها و بازرگان‌ها را روی آب انداخت و پس از ترور ناجوانمردانه‌اش، ماران خوش خط و خال از نو جان گرفتند تا مانند پیشوای کهنه‌کارشان، مردم را به بی‌راهه بکشاند و عجیب هم

بعد از شهادت دکتر آیت کمتر کسی شهامت او را داشت که با افشاگری‌هایش جلوی کج‌روی‌ها را بگیرد! هنوز اطلاعات امر امام را رعایت نمی‌کند! کتاب‌های مدارس مملو از دروغ‌های تاریخی است! با این سم‌پاشی‌ها چگونه از فریب خورده‌ها انتظار و توقع داریم که زیر علم موسوی‌ها سینه نزنند؟

جان باخت: «من جرب المجرّب حلت به الندامه»
ابراهام لینکلن می‌گوید: «اگر پیروز شوی، احتیاجی نیست که برای حقانیت خودت مدرکی را ارا نه کنی، ولی اگر شکست بخوری، حتی گواهی ده ملک مقرب هم در اثبات حقانیت تأثیری نخواهد داشت».

بدیختانه بعد از شهادت دکتر آیت کمتر کسی شهامت او را داشت که با افشاگری‌هایش جلوی کج‌روی‌ها را بگیرد! اگر افشاگری‌های آیت ادامه یافته بود، امروز امثال موسوی‌ها با آن کارنامه سیاه، در جراید برون مرزی، منجی خلق ایران نمی‌شدند. جای امیدواری است که حق‌گوئی‌های آیت، امروز از پس ابرهای تیره تبلیغات بدخواهان جلوه‌گری می‌کند و حقانیتش ثابت می‌شود.

روانش شاد و نامش به بزرگی پایدار باد.
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمند ره‌روی که عمل بر معجز کرد

هنوز صدای دکتر فاطمی در گوشم هست که هنگام پائین رفتن از پله‌های منزل مصدق به علت عدم آگاهی مردم به وسیله رادیو، فریاد می‌زد که این پیر مرد، همه ما را به کشتن خواهد داد!

در این مقاله شهید آیت از نویسنده این سطور و نامه زنده یاد آیت‌الله کاشانی در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، پاسخ یک خطی مصدق به کاشانی برای اولین بار منتشر شد. همین آقای میرحسین موسوی در همان جریده نوشت که این مطالب از ما نیست و مختص خود آیت است! من به ایشان نوشتم شما که در مقابل ارزشمندترین سند تاریخ معاصر ایران، بی‌هیچ دلیلی این گونه قضاوت می‌کنید، پس گفته‌های دکتر آیت مقرون به حقیقت است که شما و امثال شما دارید انقلاب را به ترکستان می‌برید! حضرت ایشان پاسخی ندادند، ولی گذشت زمان، صحت گفتار آیت را بر ملا نمود!

مردی از تبار راستی و درستی را ترور کردند به گمان اینکه با نابودی او پیش‌گوئی‌هایش جامه عمل نمی‌پوشد. مگر خورشید زیر ابر می‌ماند؟

روزهای او انقلاب، زنده یاد دکتر حسن آیت در روزنامه جمهوری اسلامی، در اولین یادمان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تیشه به ریشه دروغ‌پداری‌ها و تحریف تاریخ زد و نشان داد که مصدق خود عامل اصلی آن رویداد بود و با لطائف‌الحیل، شخصیت‌های اول نهضت ملی را ترور و جبهه، مجلس را بی‌مسما، شاه را کیش کرد و حزب توده را که برای تحریک دولت‌های غربی علیه خودش، بال و پر داده بود در روز ۲۸ مرداد به عنوان اینکه دولت بر اوضاع مسلط است، تا آخرین لحظه که به آنها گفت همه به من خیانت کردند، گول زد و به احزاب طرفدارش اجازه به صحنه آمدن در آن روز را نداد و به قول زیرک زاده در خاطراتش با عنوان «پرسش‌های بی‌پاسخ»

جمهوری اسلامی

تحلیلی مستند از کودتای ۲۸ مرداد

پس از گذشت ۳۰ سال از آن واقعه، هنوز در ذهن ما این سوالات باقی مانده است: چرا کودتای ۲۸ مرداد رخ داد؟ چه عواملی در وقوع آن نقش داشت؟ مصدق چه نقشی در آن ایفا کرد؟

این مقاله به بررسی مستند و تحلیلی این واقعه تاریخی می‌پردازد و تلاش می‌کند تا با استناد به اسناد و مدارک معتبر، تصویری روشن از وقایع آن روزها ترسیم کند.

کوناگون

این مقاله به بررسی سوابق و زمینه‌های تاریخی کودتای ۲۸ مرداد می‌پردازد. از شرایط داخلی و خارجی کشور در آن زمان، تا نقش‌های کلیدی افراد و نهادهای مختلف در وقوع این حادثه.

نویسنده تلاش می‌کند تا با تحلیل دقیق اسناد و مدارک، به دنبال علل عمیق و عوامل محرک این واقعه باشد.

مصدق آیت

در این بخش به بررسی شخصیت و جایگاه دکتر مصدق در جامعه ایران می‌پردازیم. از دیدگاه مردم و هم‌عصران او، مصدق چه تصویری بود؟

این بخش به بررسی نقش مصدق در تحولات سیاسی و اجتماعی کشور در آن زمان می‌پردازد.

اسناد و مدارک

در این بخش به بررسی اسناد و مدارک معتبر استفاده شده در این مقاله می‌پردازیم. از اسناد دولتی تا اسناد شخصی افراد درگیر در این واقعه.

این اسناد به ما کمک می‌کند تا به درستی و با استناد به مدارک معتبر، وقایع آن روزها را بازسازی کنیم.

مقاله تحلیلی شهید آیت درباره رویداد ۲۸ مرداد در روزنامه جمهوری اسلامی

حدود سال شاید ۵۲ بود که آیت رسماً از حزب اخراج شد و دیگر با من هم تماس نداشت، ولی شرافت خیلی زیادی از خودش نشان داد، چون کسی که عضو حزب بوده و با امضای من اخراج شده، حقاً باید از دست من عصبانی باشد و علیه من صحبت کند. او باید خیلی آدم با انصافی باشد که به من حق بدهد و راجع به من سکوت بکند.

بالاخر از همه اینها اینکه وقتی اعتبارنامه‌اش در مجلس مطرح شد و خلخال و دیگران او را متهم به عضویت در حزب زحمتکشان و طرفداری از من کردند، مردانه از من دفاع کرد، در صورتی که اگر فقط سکوت می‌کرد یا چهار تا فحش می‌داد، از لحاظ سیاسی به نفعش بود، ولی او خیلی شجاعانه و مردانه از من دفاع کرد که این خیلی با ارزش است و شخصیت او را نشان می‌دهد. آیت خیلی زحمت کشیده و کتاب خوانده بود، مطلع و شجاع بود و به این جهت هم در حزب جمهوری اسلامی تقریباً رقیب بهشتی شده بود و معلوم بود که اگر دور دستش بیاید، دور را از دست همه می‌گیرد.

این تشکیلاتی که کارهای تروریستی می‌کرد و ایشان با آن همکاری می‌کرد، اسمی هم داشت؟ تشکیلات تروریستی نبود، اسمی هم نداشت، ولی آیت توی ارتشی‌ها و غیر ارتشی‌ها عده‌ای را داشت و فعال بود. فکر نمی‌کنم که اهل ترور بوده باشد، ولی برای تهیه مقدمات مبارزه مسلحانه شدیداً فعالیت می‌کرد.

آن وقت شغلش چه بود؟

دبیر بود، بعداً دکترای حقوق هم گرفت.

با آقای نخشب هم ارتباط داشت؟

نخشب قابل چیزی نبود. خوب شد این را گفتید

دکتر آیت جوانی بود اهل نجف آباد اصفهان و موقعی که دانش آموز بود جزء تشکیلات ما در اصفهان شده بود. بعداً هم که آمده بود تهران برای ادامه تحصیل، عضو حزب بود. یک جوانی بود خیلی زحمتکش. امکانات مالی‌اش هم خیلی محدود بود و خیلی با ایمان و در حزب هم خیلی فعال.

که این خاطره یادم آمد. در اوایل سال‌های مبارزه ده دوازده نفر از جوان‌ها دور هم شده و گروهی را تشکیل داده بودند. اسمشان الان خاطرلم نیست. بالاخانه‌ای را در چهار راه سرچشمه گرفته بودند و مرکزشان آنجا بود. این البته مال خیلی پیش، یعنی قبل از جریان نهضت ملی و اینهاست. یک بار هم از من دعوت کردند و رفتیم. همین نخشب بود و رازی و یک دکتری که اسمش یادم نیست. می‌گویم ده دوازده نفر بودند...

اینها قبلاً جزو حزب ایران بودند؟

نه، نبودند. ■

درآمد

آنچه در پی می‌آید بررسی است از خاطرات دکتر مظفر بقایی کرمانی، که طی آن به برخی از خاطرات و تحلیل‌های خود درباره شهید دکتر آیت اشاره کرده است. اهمیت این خاطرات در آن است که نوع نگاه بقایی به آیت و میزان ارتباط و تداوم رابطه او با حزب زحمتکشان را نمایان می‌سازد.



مظفر بقایی کرمانی از دکتر آیت می‌گوید

رسماً از حزب اخراج شد!

دکتر آیت که بود؟

دکتر آیت جوانی بود اهل نجف‌آباد اصفهان و موقعی که دانش‌آموز بود جزء تشکیلات ما در اصفهان شده بود. بعداً هم که آمده بود تهران برای ادامه تحصیل، عضو حزب بود. یک جوانی بود خیلی زحمتکش. امکانات مالی‌اش هم خیلی محدود بود و خیلی با ایمان و در حزب هم خیلی فعال. بعد از قضایای ۱۳۴۰ او معتقد به مبارزه مسلحانه شد و چون گوینده دو تا از حوزه‌ها هم بود، در حوزه‌ها این موضوع را تبلیغ می‌کرد. طرز کار حوزه‌ها این است که از مذاکراتی که می‌شود خلاصه‌برداری و صورت‌مجلس می‌شود، این گزارش‌ها به تشکیلات حزب داده و رسیدگی می‌شود. او مرتباً راجع به این موضوع تبلیغ می‌کرد، در صورتی که شعار مبارزه ما حفظ نظم و سکوت در چهارچوب قانون بود. یک بار به او تذکر داده شد که تبلیغ نکنند، ولی او اعتنا نکرده و باز ادامه داده بود. یک بار دیگر به او تذکر داده شد، باز هم اعتنا نکرد و سخت به این مسئله معتقد بود. این ممکن بود برای حزب یک نقطه ضعف باشد، برای اینکه دستگاه همیشه در صدد بود یک بهانه‌ای پیدا و حزب ما را منحل کند. ما هم نمی‌گذاشتیم این بهانه را پیدا کند. حالا یک چیز دیگر یادم آمد راجع به سرهنگ مولوی و اختطاری که به حزب کردند که جلسه تشکیل نشود.

در هر حال تذکرات که به جانی نرسید، تصمیم گرفته شد، یعنی اول با او صحبت شد که از این عقیده‌اش باید عدول کند، ولی او حاضر نشد و مطابق مقررات حزب محکوم به اخراج موقت از حزب شد.

در موارد مشابه این مسئله پیش‌بینی شده بود در صورتی که در آن مدتی که شخص اخراج شد، تغییر عقیده داد، دوباره می‌تواند برگردد، اگر نداد آن وقت اخراج دائم می‌شود. دکتر آیت به اخراج موقت یک



● شهید آیت از جمله شخصیت‌هایی است که بایستی هوش و تدبیر سیاسی او را تمجید کرد. او در عرصه مبارزات سیاسی ایران، در جریان ملی شدن نفت از پیش از پیروزی تا قبل از شهادت، از آیت‌الله کاشانی دفاع می‌کرد و در واقع اگر بستر همه این فعالیت‌ها را نهضت ملی شدن نفت بدانیم، ایشان از جمله افراد یا معدود اشخاص و چهره‌های مشخص و شاخص سیاسی است که در جریان مبارزه، از ابتدا از جریان حرکت اسلامی دفاع می‌کرد.

جمع دانشجویی. مرحوم آیت همچنین با برخی آقایان در دانشگاه علم و صنعت ارتباط نزدیک داشت. این باعث شده بود که تا حلقه ارتباطی نزدیک و تماس و گفتگو و اینکه چه باید کرد برقرار شود.

در آن یکی دو سال قبل از انقلاب، ویژگی خاصی در نحوه مبارزاتی مبارزه شهید آیت دیدید که نظراتان را جلب کرده باشد؟

ایشان در جریانات سیاسی مثل حزب زحمتکشان سابقه داشت، اگر چه ایشان فعالیت نزدیک با این آقایان را از قبل قطع کرده بود و حتی دفعه اول که من با ایشان راجع به جریان حزب زحمتکشان صحبت کردم گفت که ارتباط خاصی ندارد. قاعدتاً فکر می‌کنم آنچه را که می‌شود ویژگی نام نهاد، تسلط و احاطه‌ای بود که هم به جهت رشته تحصیلی و هم به جهت تدریسی که در رشته خودشان داشتند. ایشان در مسائل سیاسی بسیار پخته شده بودند به طوری که نسبت به رهبران سیاسی آن زمان که ممکن بود از آنها هم جوان‌تر به نظر برسد، بسیار پخته‌تر بود و خیلی عجیب و بعید بود که بشود از این منظر با ایشان برخوردی صورت بگیرد.

به هر حال بخشی از فعالیت ایشان در آن جریان مخفی و زیرزمینی که داشتند بعداً روشن شد که در واقع ناگشوده و دور از چشم ساواک بود. عمده فعالیت ایشان در محیط آموزش بود و این فعالیت‌ها هم بسیار ظریف و همراه با لطافت بود، یعنی بیشترین دایره انتقادات بر محور قانون اساسی و مباحث حقوقی بنا گذاشته

کار و فعالیت مشترک و نزدیک داشتیم. ایشان از جمله شخصیت‌هایی است که بایستی هوش و تدبیر سیاسی او را تمجید کرد. از شخصیت‌هایی است که در عرصه مبارزات سیاسی ایران، در جریان ملی شدن نفت از پیش از پیروزی تا قبل از شهادت، از آیت‌الله کاشانی دفاع می‌کرد و در واقع اگر بستر همه این فعالیت‌ها را نهضت ملی شدن نفت بدانیم، ایشان از جمله افراد یا معدود اشخاص و چهره‌های مشخص و شاخص سیاسی است که در جریان مبارزه، از ابتدا از جریان حرکت اسلامی دفاع می‌کرد. در مجلس خبرگان هم مواضعش در بحث ولایت فقیه و مسائل مربوط به آن بسیار روشن است. در حزب جمهوری اسلامی هم مواضع بسیار روشنی بر اساس این دیدگاه داشت. مشخصاً از چه سالی با ایشان مرتبط شدید؟

۵۵، ۵۶، ولی عمده فعالیت مشترکمان از سال ۵۷ شروع شد.

اینکه فرمودید در سال‌های ۵۵، ۵۶ در مورد احزاب و جریانات مربوط به جبهه ملی تحقیق می‌کردید تا رسیدید به حزب زحمتکشان و مرحوم شهید آیت، دنبال چه بودید؟

ما در دانشگاه فعالیت جریانی و گروهی داشتیم، یعنی کسانی که در آن دانشکده شاگردان ایشان بودند.

شما خودتان هم شاگرد ایشان بودید؟

نه، ما با آن جمع که از شاگردان ایشان بودند، فعالیت مشترک داشتیم.

تحت چه عنوانی؟

انجمن اسلامی. ولی آن دوستانی که با ما فعالیت می‌کردند نه، بلکه به عنوان یک جریان و گروه طرفدار حضرت امام در قضایای مختلف سال‌های ۵۶-۵۷ نقش داشتند حتی در حوادث قم و تهران. جریان بسیار فعالی بودند. یک جمع تقریباً ۴۰-۳۰ نفره که با شهید آیت ارتباط داشتند. ما جمعی بودیم فراتر از آنها و این یکی از حلقه‌های ارتباطی ما بود که البته منحصر به همین نبود. من کار پژوهشی - تحقیقاتی می‌کردم، هم در دانشگاه تهران تاریخ می‌خواندم و هم تدریس می‌کردم.

در مدرسه عالی علوم اداری فعالیت درسی نداشتید؟

خیر، بنده را دو سه بار به آنجا دعوت کردند. یک جلسه در قبل از انقلاب، برای مناظره حاضر شدم، یک جلسه هم برای صحبت در

لطفاً در ابتدا از نحوه آشنایی خودتان با مرحوم شهید آیت بفرمائید.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. مستحضر هستید که ایشان دو قسم فعالیت آموزشی داشت. یک قسم فعالیت در دانشگاه تهران و یک قسم فعالیت در دبیرستان‌های جنوب تهران. دوستان مشترکی بودند که سبب ارتباط در هر دو زمینه بودند، مضافاً بر اینکه از سال‌های ۵۵، ۵۶ در مورد احزاب و جریانات مربوط به جبهه ملی، من شخصاً تحقیقاتی می‌کردم و وقتی به حزب زحمتکشان رسیدم، به شهید آیت برخوردیم. بنابراین سه چهارم موضوع سبب شد که در واقع این ارتباطات دور و نزدیک از قبل از انقلاب پیدا شود. به خصوص جریاناتی که مربوط به مدرسه عالی علوم اداری قم بود که در واقع بخشی از دانشگاه تهران محسوب می‌شد و ایشان در آنجا تدریس می‌کرد. همچنین جریانات دانشجویی و انجمن اسلامی وقت که این هم پل دیگری برای ارتباط ما بود.

اما بخش عمده ارتباطات و فعالیت‌ها برمی‌گردد به روزهای اول پیروزی انقلاب اسلامی و در واقع کار در دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی که مسئول اول آن ایشان بود. البته من چند روزی بیشتر آنجا نبودم، آن هم به این علت که علاقمند بودم در شاخه کارگری حزب جمهوری اسلامی فعالیت کنم. البته ایشان اصرار داشت ما در دفتر سیاسی فعالیت کنیم. چند روزی هم در خدمتشان بودیم، حتی چند جا هم از موضع دفتر سیاسی حزب برای سخنرانی رفتیم.

خودتان سخنرانی می‌کردید؟

بله.

به دعوت شهید آیت؟

آن موقع که اول انقلاب بود، از طرف حزب سخنرانی می‌کردم. ایشان معلوم می‌کرد که چه کسانی از دفتر حزب بروند. به هر حال ارتباط بسیار نزدیک و صمیمانه‌ای در حزب جمهوری اسلامی و به طور طبیعی هفته‌ای یکی دو جلسه و با هم سر و کار داشتیم. غیر از این هم در مباحث زیادی مثل قضایای مربوط به بنی‌صدر با هم



ستاره درخشان بحث‌ها بود

«سلوک سیاسی شهید دکتر آیت»
در گفت و شنود شاهد یاران با علیرضا محجوب

درآمد

سلوک سیاسی شهید آیت و موضع‌گیری‌های تند او علیه جریانات لیبرالی و نیز بنی‌صدر و مهندس موسوی، محل بحث و شایعه‌پراکنی‌های متعدد است و گاه قصد و نیت او را به کلی وارونه جلوه می‌دهد. گفتگویی که فراروی خود دارید، تبیین دقیق و مفصّل از سلوک سیاسی شهید آیت و نقد این برداشت‌هاست.

■ تابستان ۱۳۵۹، در حال حضور محفل بسیجیان برای سخنرانی.



بودیم. ایشان با دقت عمل می‌کرد و در موقع کنار گذاشتن افراد هم در عین حفظ احترام، لحظه‌ای تردید نمی‌کرد. در قضیه کنار گذاشته شدن شهید محمد منتظری از شورای مرکزی حزب، شهید آیت در جلسه برکناری، از او دفاع کرد. **عده‌ای معتقدند که شهید محمد منتظری اساساً عضو حزب نبود و حتی کدورت‌هایی هم بین او و شهید بهشتی پیش آمد که بعدها رفع شد و شهید محمد منتظری وارد حزب شد و در جریان هفتم تیر همراه شهید بهشتی به شهادت رسید؟**

محمد منتظری در ابتدا بنا به پیشنهاد شهید آیت عضو شورای مرکزی حزب بود. ما با هم بودیم. او بعداً مجله‌ای را منتشر می‌کرد که به‌رغم اینکه عضو شورای مرکزی حزب جمهوری بود، در آن به سران حزب، خصوصاً شهید بهشتی حمله می‌کرد. افرادی مثل مقام معظم رهبری با محمد منتظری صحبت و از او سؤال کرده بودند که آیا حزب را قبول دارید؟ گفته بود: بله. پرسیده بودند شورای مرکزی را چطور؟ پاسخ داده بود: بله. پرسیده بودند: پس چرا این مطالب را نوشته‌ای؟ گفته بود: به نظرم شما از مسیر حزب منحرف شده‌اید. **یک بار نوشت یا چند بار؟** چند بار و تذکر هم به او داده شد.

اسم مجله چه بود؟

نمی‌دانم شهید بود یا الشهید. البته بعداً متوجه اشتباه خود شد و دو باره به حزب برگشت. عرض کردم در آن جلسه که از شورای مرکزی حزب کنار گذاشته شد، شهید آیت علاوه بر اینکه از او دفاع کرد، نقدهایی را هم به او وارد کرد. در آن جلسه با وجود تنهایی محمد منتظری، شهید بهشتی با مهربانی و لیخنند با او برخورد و آن قدر با او مهربانی کرد که در آخر جلسه، محمد منتظری از آن حرارت اولیه عقب‌نشینی کرد. وقتی از شهید بهشتی حرف می‌زنیم، باید بدانیم شاهکار ایشان کشف بود و شهید آیت قطعاً از کشف‌های ایشان بود. اشاره به وسعت دید و نظر شهید بهشتی کردید و اینکه برای عضویت در حزب از افرادی مثل بازرگان و بنی‌صدر هم دعوت کرده بود. شنیده شد که حتی از مسعود رجوی هم دعوت کرده بود؟

بله، در جلسه حزب شهید بهشتی اسم هم برد. آن جلسات مناسبانه ضبط نمی‌شد و فقط صورتجلسه نوشته می‌شد.

شهید آیت در مقابل این تفکر شهید بهشتی ایستاد و گفت: آقا! من بازرگان و بنی‌صدر و پیمان را می‌شناسم. اینها اگر بیایند در حزب، کار را از دست شما در می‌آورند؟

ما هم مخالفت کردیم. این باور در افرادی غیر از آیت هم وجود داشت، ولی شهید بهشتی گفتند من دعوت کردم که البته بعضی‌هایشان مثل بنی‌صدر یک جلسه هم آمد، ولی بعداً دیگر نیامد.

برخی هم نپذیرفتند؟

بازرگان نپذیرفت. رجوی هم آمد و خصوصی مذاکره

شوید، به این دلیل که ما از قبل از انقلاب یک گروه بودیم، نگاه کنید در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی که من از اردیبهشت ۵۸ در آن حاضر بودم، دکتر محمود کاشانی بود- که فکر می‌کنم به توصیه شهید آیت دعوت شده بود و دکتر شیبانی هم بود. شما در خبرگان دیدید که شهید بهشتی ایشان (آیت) را در جایی مؤثر هیئت رئیسه آورد و استفاده کرد و هم در حزب جمهوری اسلامی جزو دعوت‌های رسمی بود. البته اشتغالات سخنرانی و درگیری‌های دانشگاهی به شهید آیت اجازه نداد انتظاری را که شهید بهشتی در حزب جمهوری اسلامی از ایشان داشت، بتمامی محقق بشود.

برداشت شهید بهشتی راجع به شهید آیت این بود که او از آگاهان و دانشمندان سیاست در ایران است، بنابراین کسی را مناسب‌تر از او برای دفتر سیاسی حزب نمی‌دانست. شاید هم اگر تخصص بکنید مثل مرحوم شهید آیت و با معلومات و تحصیلات و سوابق او، مشکل بتوانید کسانی را پیدا کنید. او جزو نادرترین افراد بود. ترتیب ورود به حزب هم این بود که معمولاً شهید بهشتی بعد از تشکیل هیئت مؤسس، افرادی را شناسایی و با آنها مذاکره می‌کردند و یا اینکه مثلاً ۴ نفر را پیشنهاد می‌کردند و اگر قبول می‌شد، اضافه می‌کردند. شهید آیت از افراد دستچین شده بود. هم آیت از دعوت شهید بهشتی استقبال کرد و هم جمع او را پذیرفت و نه فقط خود او که کسانی را هم که پیشنهاد می‌کرد- مثل شهید محمد منتظری یا دکتر جاسبی و یا دکتر محمود کاشانی- مورد استقبال واقع می‌شدند.

روحیه شهید بهشتی این طور بود که اگر کسی را پیشنهاد می‌کردند، بررسی می‌کرد و اگر مطلوب تشخیص می‌داد، فوراً اقدام می‌کرد. حتی وقتی کاظم بجنوردی و سرحدی‌زاده و دو سه نفر دیگر پیشنهاد شدند، فوراً آنها را دعوت کرد. مرحوم آیت را کسی پیشنهاد نکرد، بلکه خودش پیشنهاد دهنده بود. بنابراین اگر کسانی گفته‌اند که ایشان در ردیف مؤسسين حزب بوده، از این منظر گفته‌اند که در بین مؤسسين صاحب نفوذ کلام بود و به همین دلیل وقتی کسی را پیشنهاد می‌کرد، فوراً می‌پذیرفتند. البته همه ما و حتی مؤسسين اولیه حزب هم با همه بزرگی و احترام، همه در حقیقت متأثر از شناسایی، تحقیق و ملاک‌گرایی شهید بهشتی

شده بود با استدلال و بنیان‌های حقوقی. یا در عرصه روابط خارجی بیشتر یادآوری از منافع ملی می‌شد. در رابطه با اسلام و ظرافت‌های اسلامی تکیه ایشان روی آیت‌الله کاشانی و افکار ایشان بود و همین، حساسیت‌ها را از روی شهید آیت کم می‌کرد. به هر حال همه اینها دلایل متعدد و مقتضی بود برای بیرون ماندن از این آسیبی که بعضی با حرارت می‌آمدند و وارد می‌شدند، حرارتشان سوزان بود، خیلی زود همه رادارهای ساواک و دستگاه‌های امنیتی را متوجه خود می‌کردند. شهید آیت فاقد این حرکت‌های سوزناک بود، به خاطر اینکه می‌دانست مبارزه سیاسی برای یک شب و یک روز یا یک ماه و یک سال نیست و همواره این امکان وجود دارد که تلاش‌های انسان به نتیجه نرسد؛ بنابراین یک ورزشکار و دوندۀ خوب، همه انرژی‌اش را همان دقیقه اول صرف نمی‌کند. ایشان یک مبارز مبرز سیاسی بود که نمی‌شود او را با شخص دیگری مقایسه کرد، بلکه باید با خودش مقایسه شود.

از نحوه شکل‌گیری حزب جمهوری اسلامی و اینکه چگونه مرحوم شهید آیت در ردیف بزرگان حزب و مصادر امور قرار گرفت بفرمائید؟

آیت‌الله شهید بهشتی اندیشه بسیار سیال و فعالی داشت. مراتب هوشیاری و هوشمندی ایشان در عرصه سیاسی بر هیچ کس پوشیده نیست. ایشان می‌خواست در قالب حزب جمهوری اسلامی عملاً جبهه وسیعی درست کند و از شهید آیت دعوت کرد و ایشان هم استقبال کرد. شاید از اولین نفراتی باشد که دعوت شد. از بنی‌صدر هم دعوت و حتی از دکتر پیمان و مهندس بازرگان هم دعوت شد.

این دعوت را خود شهید بهشتی کردند؟

بله، خود ایشان شخصاً انجام داد. یک موقع از امام حسین (ع) راجع به دعوت ایشان از خوارج در جنگ با معاویه پرسیدند. حتی معاویه کسانی را واداشته بود که بگویند آقا اینها پدرتان را کشته‌اند درست نیست. امام فرموده بود ما می‌خواهیم همه اهل قبله را جمع کنیم. اگر خود معاویه هم بیاید، می‌تواند بیاید، اینجا لشکر اهل قبله است. بنابراین در شرایطی که احزاب چپ به‌شدت مشغول بودند، شهید بهشتی همه اهل قبله را فرا خواند. هیچ کس را نمی‌توانید پیدا کنید که بگوید ما دعوت نشدیم. حتی خود ما هم توسط ایشان دعوت شدیم و ایشان قید کرد که شما گروهی وارد

- بنی‌صدر قربانی هیچ کس نبود.
- درست است که حزب جمهوری اسلامی منتقد او بود، ولی بنای حزب جمهوری اسلامی و بنای شخصیت‌هایی مثل شهید آیت، تحمل او تا پایان دوره ریاست جمهوری‌اش بود. از این طرف دسته‌چینی نبود، بلکه دسته‌چینی مرتباً از طرف بنی‌صدر بود. نوار درست می‌کرد، در سخنرانی‌های رسمی حمله می‌کرد. در ۱۴ اسفند ۵۹ آن غائله را خود بنی‌صدر درست کرد. در دور بازبگویی افتاده بود تا رقبای او از گردونه حذف کنند. یعنی ایستاده بود که یا حذف کند یا حذف بشود.

کرد، منتهی گفته بود ما چنین و چنان هستیم. مرحوم بهشتی هر کسی را که مارک اسلامی داشت، دعوت می کرد.

برای شما قابل هضم بود؟

ما مخالف بودیم، اما عرض من این است که شما امروز دارید به این قضیه نگاه می کنید. آن روز در گرماگرم حوادث قطعاً نظر دیگری داشتیم. مثلاً من به حذف شهید منتظری رأی ندادم، ولی رأی آورد.

نقش شهید آیت را در مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی چگونه می بینید؟

یک سرفصل جدا از تاریخ ایران مبحثی است که او و آقای منتظری در بحث ولایت فقیه در پیش گرفتند. شاید مرحوم منتظری فقط متوجه ابعاد فقهی آن بود. به عکس، آیت ابعاد تاریخی، سیاسی و حقوقی آن را باز کرد. شما می بینید در بحث ولایت فقیه در مجلس خبرگان، آیت تنهای تنهاست و استدلال می کند و حسب استدلال اوست که دیگران می پذیرند. مجلسی که به هر حال برخی از کسانی که آنجا نشسته بودند، بعداً مرجع شدند و از مجتهدین دوران بودند. بسیاری نیز از منتقدین سیاسی بودند. در مجلس خبرگان از همه تیره ای بود. از مقدم مراغه ای تا بسیاری از جریانات رنگارنگ و نظراتشان را هم می دادند. بنی صدر هم بود. البته بنی صدر در آن مجلس مخالف ولایت فقیه نبود.

به اذعان یکی از اعضای خبرگان که هم اکنون نیز زنده است، هنگام رأی گیری برای بحث ولایت فقیه، بنی صدر از صحن مجلس خارج شده بود؟

به هر حال جزو مخالفین آشکار نبود.

ظاهراً ابراز مخالفت عملی و علنی نکرده بود؟

با اینکه من یک کتاب مقاله در مخالفت با بنی صدر نوشتم (با خنده)، در این مورد من تردید دارم. او آنجا می نشست و موعظه می کرد که ولی فقیه باید شصت و چند علم داشته باشد امام همه آنها را دارد و من هم ۱۶ تای آنها را دارم (با خنده)، بنابراین این حرف را که او مخالف بود، خیلی صحیح نمی دانم. حداقل آن موقع چیزی از خودش بروز نمی داد که هیچ، از این طرف، بیشتر با موافقین همراهی می کرد. نمی شود اگر کسی را رد می کنیم، همه چیزش منفی باشد یا همه چیزش مثبت. من جزو منتقدین صریح بنی صدر بودم. هم حضوری از او انتقاد کردم و هم مقالات مفصل و تندی علیه او نوشتم که بنی صدر اینها را برداشت برد پیش امام و شهید بهشتی و از نویسنده مقاله صریحاً گله و شکایت کرد. حتی یکی دو تا را آوردند در دفتر سیاسی حزب و با حضور خود من و علیه من رسیدگی کردند و گفتند این را چه کسی نوشته و گفتم من.

شما از آیت هم تندتر می نوشتید؟

آن موقع بله. بنی صدر بیشتر از آنکه مواضعش او را دچار مشکل کند، جاه طلبی اش او را دچار مشکل کرد. اگر جاه طلب نبود و برخلاف کتابی که در مورد کیش شخصیت نوشته بود، کیش شخصیتش ضعیف بود، قطعاً در آن موضع واقع نمی شد. ممکن بود رئیس جمهور نشود، ولی می توانست همواره شخصیت مورد احترامی باشد. به هر حال شناخت سیاسی اش قابل ملاحظه بود، اما کیش شخصیتش اجازه نمی داد درست تصمیم بگیرد.

بنابراین در خبرگان، ستاره ممتاز مباحث مربوط به ولایت فقیه، به گواهی مشروح مذاکرات، شهید آیت است و هیچ جایی نیست که ایشان در این مورد

حساسیت و واکنش نشان دهد و اصرار نکند. در این زمینه از هیچ کوششی فروگذار نبود. ولایت فقیه یکی از اعتقادات سرشته شده در او بود و قطعاً از زمانی که امام کتاب ولایت فقیه را نوشته بودند، او همواره این مبحث را به طور ضمنی توصیه و دنبال کرده بود. بنابراین می دانست چه می گوید و باید به کدام سمت برود. او با شخصیت هایی مثل بنی صدر که برای نزدیک شدن به امام همراهی نشان می دادند، تفاوت می کرد و یا حتی با بعضی از روحانیون که در این باب از روی احترام به امام مطالبی می گفتند. مرحوم آیت از روی علم، آگاهی، ایمان و دانش در این مورد صحبت می کرد و هیچ کس مثل او چنان با اعتقاد بحث نمی کرد.

براهینی که شهید آیت به کار می برد، احتمالاً بیشتر از باب بنیان های سیاسی و حقوقی بوده اند تا فقهی، چون در آن مجلس نزدیک به ۶۰ فقیه طراز اول و صاحب نظریه حضور داشتند که قاعداً تا احتیاجی به استدلال فقهی برایشان نبود.

نه این طور نبود. نصف آن مجلس، از مجتهدان طراز اول و در عین حال مخالف اصل ولایت فقیه بودند. یعنی این آقایان بر اساس براهین و استدلال های شهید آیت ولایت فقیه را پذیرفتند؟ استدلال های شهید آیت مؤثرترین و برانگیزترین شمشیر این جنگ است.

آقای منتظری و شهید بهشتی هم در این سلک اند؟ آنها هم در دفاع از این اصل استدلال می کردند، اما هیچ کس به اندازه آیت و با زیبایی تمام، این همه فصول را به هم وصل نکرد. برای اقناع فقط یک طرف موضوع کافی نیست، بلکه باید همه ابعاد را در نظر گرفت. وقتی ایشان حرف می زد، چون نماینده جریان دانشگاهی و سیاسی بود، تاثیر چشمگیری داشت. ایشان صرفاً صحبت نمی کرد، بلکه ایمانش را بیان می کرد.

در مشروح مذاکرات تقریباً هیچ ایراد و ابهامی از آقایان علما وجود ندارد. تنها کسی که می گوید مخالف نیستم، ولی سوال و ابهام دارم آقای حجتی کرمانی است.

در صحن علنی، بعضی از مواقع، مخالف و موافق



خیلی آشکار نیستند. این طور که شما می گوئید نیست. اگر نطق های پیش از دستور را ببینید، تا حدی این مخالفت ها منعکس است. از همه مهم تر کمیسیون های تخصصی است. من این مباحث را مستقیماً و صریحاً به خاطر مباحث خودمان که به کمیسیون ها رفت و آمد می کردم، می شنیدم. تعجب می کنم که می گوئید مشروح مذاکرات را خوانده ام. شهید آیت از همان جلسه اول بسیار طوفانی شروع کرد. اگر مخالفتی وجود ندارد، چرا باید بحثش را طوفانی شروع کند؟ حداقل ۳۰ نفر در آنجا با این بحث مخالف بودند. ۳۰ تا کم نبود.

ولی در بین علما نبودند؟

در بین علما هم بودند. آقا. اصلاً بودن و نبودن، رای دادن یا ندادن در اینجا ملاک نیست. او ستاره درخشان این بحث بود.

در مجلس خبرگان هم مواضعش در بحث ولایت فقیه و مسائل مربوط به آن بسیار روشن است. در حزب جمهوری اسلامی هم مواضع بسیار روشنی بر اساس این دیدگاه داشت.

این تعبیر شما خیلی بلند و زیباست، ولی برخی می گویند با وجود آیت می مثل منتظری، بهشتی، جوادی آملی، مکارم شیرازی، سبحانی و ... احتیاجی نبود که بیایند مثلاً استدلال های آن چنانی بکنند. این کار هر چند مأجور است، اما برخی از مخالفین، همین را پیراهن عثمان کرده اند که تصویب اصل ولایت فقیه کار آیت بود و نه شخص دیگری تا اینکه منظور غلط خودشان را جا بیندازد؟

خیلی هم غلط نمی گویند. من که گفتم، کار تنها آیت نبود. مرحوم منتظری در این زمینه مباحث فقهی داشت و کسی نمی تواند منکر شود. شهید بهشتی هم از موضع مدیریت مجلس، خیلی سعی نمی کرد در مباحث جدی مستقیماً وارد شود، هر چند جزو معتقدین به این بحث بود. خب ما نظراتشان را از نزدیک می دیدیم و می شنیدیم، اما بالاخره یک کسی باید پهلوان این دعوا باشد. اینکه افرادی قائل به این نظر بودند و علاقه داشتند که کافی نیست. باید دید چه کسی در این میدان شمشیرزنی می کرد.

اما مخالفین نتیجه گیری دیگری می کنند؟

این چیزی که می گوئید تازگی ندارد و همان موقع هم می گفتند. این را برمی گرداندند به جریان مظفر بقایی من اینها را می دانم.

خب شما همین را بگوئید. آقای عزت الله سبحانی مصاحبه کرد و گفت آیت این را از مظفر بقایی گرفته است؟

مظفر بقایی که علیه ولایت فقیه بیانیه رسمی داد.

خب پس چرا آقای سبحانی یک چنین حرفی زد؟

آقای سبحانی این حرف ها را از روی عدم اطلاع کافی زد. عرض کردم که بقایی علیه ولایت فقیه بیانیه رسمی داد.

بقایی در یک سخنرانی رسمی ۲ ساعته که مشهور به وصیت نامه سیاسی اوست، گفته که من ولایت فقیه و جمهوری اسلامی را قبول ندارم؟

من شاید نزدیک به ۲۰ جلسه پیش مظفر بقایی رفتم

استراتژیک نبود. اگر بود که به جدایی نمی کشید. اولاً دو آدم قدرت طلب، آن هم در این حد، هرگز با هم نمی سازند. درست مثل دو پادشاه هستند که در یک اقلیم نمی گنجند. بازرگان که هیچ وقت به مجاهدین روی خوش نشان نداد، برای همین آنها در صف مقدم زدن پنبه شورای انقلاب و دولت موقت بودند. اینها از قدیم روابطشان با هم تیره بود و بعد از انقلاب هم ادامه پیدا کرد.

می توان گفت این اختلافات آن موقع بروز و ظهوری نداشته است؟



در حاشیه یکی از جلسات مجلس شورای اسلامی، در حال گفتگو با آیت الله موسوی اردبیلی.

اصلاً جریان بازرگان وزنی نداشت که بروز بدهد. پس مرحوم آیت وزن بسیار بالایی داشت که بنی صدر روی او تمرکز کرد و هر روز نامش را در روزنامه‌ها می آوردند؟ قطعاً همین طور است. هیچ وقت نمی گفتند بازرگان کودتاگر، ولی می گفتند آیت کودتاگر؟

منظورشان حزب جمهوری اسلامی و شهید بهشتی بود، منتهی رویشان نمی شد صریح بگویند. آیت را سیبل گرفته بودند به خاطر اینکه خطوط مشترک با بازرگان پیدا کنند. این نکته دقیقاً هوشمندانه اختیار شده بود. از این منظر که جریانات مقابل حزب، همه را به نوعی یک کاسه قلمداد کنند. می گفتند این شخصیت ضد مصدق است و می خواهد جریانی را که اسم مصدق را یدک می کشد، حذف کند، پس نهضت آزادی تو هم بهوش باش که هدف هستی. البته به این معنا نیست که نهضتی‌ها هم همین تفکر را داشتند. آنها رقمی نبودند و وزنی نداشتند، ولی ما حق نداریم بگوئیم به دلیل اینکه ساکت بودند و چیزی نمی گفتند، پس با بنی صدر بودند. اصلاً بنی صدر یکی از متلاشی‌کنندگان جریان نهضت آزادی و بازرگان بود. علت موافقت بنی صدر با جریان لانه جاسوسی دقیقاً برای این بود که این جریان را حذف کند.

موافقت بنی صدر با جریان لانه جاسوسی که مقطعی و سوءاستفاده‌گرانه بود.

قطعاً همین طور است. او اصلاً اعتقادی به این جریان نداشت و معتقد به یک جریان لائیک بود. به نظر من بازرگان مطلوب‌تر از بنی صدر بود، چون بنی صدر به‌رغم تماس‌هایی که با امام داشت، هرگز نتوانست ارتباطش را با لائیسیت‌های که از اول به آن گرایده بود، قطع کند. از لحاظ پندار و برداشت سیاسی کاملاً لائیک

شورای مرکزی حزب و شهید آیت را نمی شناسند و چشمشان را می بندند و رأی می دهند. معنای رأی مردم این بود که مواضع حزب را می شناسند و از آنها حمایت می کنند. در عمل هم وقتی کار بنی صدر بالا گرفت و او بیش از حد از خود کیش شخصیت نشان داد، این قضیه معلوم شد.

البته بنی صدر قربانی هیچ کس نبود. درست است که حزب جمهوری اسلامی منتقد او بود، ولی بنای حزب جمهوری اسلامی و بنای شخصیت‌هایی مثل شهید آیت، تحمل او تا پایان دوره ریاست جمهوری نبود. از این طرف دسته‌چینی نبود، بلکه دسته‌چینی مرتباً از طرف بنی صدر بود. نوار درست می کرد، در سخنرانی‌های رسمی حمله می کرد. در ۱۴ اسفند ۵۹ آن غائله را خود بنی صدر درست کرد. در دور بازیگری افتاده بود تا رقبا را از گردونه حذف کند. یعنی ایستاده بود که یا حذف کند یا حذف بشود. ریاست جمهوری را وقتی مطلوب می دانست که بتواند رقبا را حذف کند. آن قدر فشار آورد که شهید بهشتی آمد و استعفای ۱۲ صفحه‌ای‌اش را در حضور ما خواند. بنی صدر می خواست بدون رقیب ریاست جمهوری و در واقع قدرت را قبضه و یکه‌تازی کند. می دانست در مجلس اکثریت ندارد و می خواست مجلس را مرعوب خودش کند. شخصیت‌هایی مثل آیت مجلس را تکان می دادند. نقش او در مجلس اول، کمتر از مجلس خبرگان نیست. این بار او در موضع پاسداری از ولایت فقیه بود نه در موضع قانون‌گذاری.

شما به برخی از دسیسه‌های بنی صدر اشاره کردید. برمی گردیم به قبل از انتخابات مجلس اول. وقتی بنی صدر رئیس جمهور شد، به حزب جمهوری اسلامی گفت من با شما همکاری می کنم، به شرط اینکه آیت در لیست شما نباشد. بنی صدر مشکوکش فراتر از اینها بود. او در واقع به دنبال حذف کل مخالفین از بازرگان تا حزب جمهوری اسلامی بود.

یعنی اگر می توانست بازرگان و امثال او را هم مانند سران حزب جمهوری اسلامی ترور می کرد؟ من هرگز اعتقاد ندارم که بنی صدر اگرچه با مجاهدین خلق رفاقت و شرکت کرد، به ترورهایی که مجاهدین انجام دادند اعتقادی داشت.

ولی بعد از این ترورها با آنها در خارج از ایران و فرانسه همکاری کرد.

مگر کسی می تواند چشم بر روی اینها ببندد؟ من گفتم به‌رغم حرف‌ها. ببینید این از همان ظرافت‌هایی است که ما باید بشناسیم. داشتن یک تاکتیک مشترک، لزوماً و همواره نمایانگر یک استراتژی مشترک نیست. در دفتر بنی صدر کسانی بودند که برای حزب جمهوری اسلامی اطلاعات می آوردند و ما در جریان ریز رفت و آمد و مذاکراتشان بودیم. حتی بعدها به واسطه حضورشان در دفتر بنی صدر، آنها را گرفتند و زندانی کردند و ما رفتیم و گفتم که اینها برای ما کار می کردند. قطعاً با اطلاع کامل به شما عرض می کنم که همکاری‌های آنان

و نظراتش را ریز به ریز می دانم. پیش مکی هم رفتیم. هر کسی را که زنده بود، به خاطر یک کار پژوهشی به سراغش رفتیم. آن قدر رفته‌ام که نظراتشان را به صورت ریز می دانم. قطعاً آقای بقایی از ظهور یک جریان اسلامی خوشحال بود، اما خودش یک شخصیت لائیک بود و هرگز خودش را یک شخصیت اسلامی نمی دانست. تظاهر به نماز خوانی و دینداری هم نمی کرد، ولی به شدت به آیت‌الله کاشانی علاقه داشت. حتی به اسلام و جریان اسلامی هم بی‌علاقه نبود. اگر کسی بخواهد منصفانه حرف بزند، باید همه چیز را بگوید.

شما دلیل رأی بسیار بالای مردم تهران به شهید آیت در اولین دوره مجلس شورای اسلامی را با وجود آن همه تبلیغات منفی جریان بنی صدر علیه او در چه می دانید؟

جلال‌الدین فارسی چندان پذیرای مسئولیت‌های سیاسی نبود و در واقع منزوی بود و او را به خاطر علم شدن بنی صدر در انتخابات ریاست جمهوری به میدان آوردند. شهید آیت از بدو ورود با جریان بازرگان و جریان بنی صدر مخالف بود. البته آیت اعتقاد ویژه‌ای به آیت‌الله کاشانی داشت و مخالف شدید مرحوم مصدق بود و معمولاً می گفت مصدق السلطنه. البته آن قدری هم که او را مخالف افراطی مصدق نشان می دادند، حرف ناروایی بود. مخالف او با مصدق از این جهت بود که او را یک شخصیت لیبرال و علت شکست او را هم همین می دانست. آیت معتقد بود که اگر مصدق دور و بر خود را جمع می کرد و این همه به دیگران باج نمی داد و فقط به شخصیت‌های لیبرال میدان نمی داد، این طور نمی شد. از باب همین تحلیل بود

● شخصیتی جاذب، بسیار آرام و متین و صریح و شفاف بود. بنی صدر و سلامت‌یاری شخصیتی از آیت درست کردند که عصبانی و تند است و در نوار چنین می گوید، چنان می گوید. اینها همه‌اش داستان سازی بود. آیت با بنی صدر و بازرگان مخالف بود، ولی اینها ربطی به شخصیت او ندارد.

که با بازرگان هم موافق نبود. ماها شاید در مخالفتان با بازرگان و بنی صدر از آیت هم تندتر بودیم. همان طور که شخصیت بنی صدر برای عده‌ای جاذبه داشت، شهید آیت هم برای گروهی جذاب بود. نباید تصور کرد که جامعه ما یک قطبسی نگاه می کرد، چون همان مردمی که به بنی صدر رأی دادند، به مجلسی رأی دادند که بیش از ۲۰۰ نفر نمایندگان آن از حزب جمهوری اسلامی بود.

کاندیدای حزب جمهوری اسلامی برای ریاست جمهوری حسن حبیبی، کسی بود که پیش‌نویس قانون اساسی را تدوین کرده بود، اما نتوانست بیش از ۶ میلیون رأی بیاورد، ولی همین حزب جمهوری اسلامی در مجلس غلبه دو سوم بر جریان مقابلش داشت. ما داریم در مورد حزب جمهوری اسلامی‌ای حرف می‌زنیم که از ۲/۱ میلیون تقاضایی که برای عضویت جمع شده بود، بخش قابل ملاحظه‌ای از آن متعلق به تهران بود، بنابراین نمی توانستید بگوئید مردم تهران

بی‌اعتماد نبودیم که مثلاً مشورت نشود. ایشان حتی مرا هم تشویق به مخالفت کرد. این ملاحظات که افراد به هم چیزی نگویند، الان باب شده است.

این راحتی و دوستی که می‌گویید ناشی از چه بود؟
اول انقلاب بود و همه راحت در حضور هم صحبت می‌کردند. اینکه می‌گویم اول انقلاب به خاطر این است که منظر همه ما با امروز تفاوت داشت. اصولاً شهید آیت برداشت و ذائقه تاریخی داشت. برداشت‌های سیاسی‌اش حتماً نتیجه برداشت‌های تاریخی او بود. در این مورد تردید ندارم. ما چون با شهید بهشتی رابطه خیلی صمیمانه داشتیم، به ما توصیه می‌شد که برویم ایشان را در مورد مهندس موسوی توجیه کنیم. البته من همان موقع برای ایشان توضیح دادم.

یعنی شما هم با آقای موسوی مخالف بودید؟
نه. من مخالف نبودم.

مثلاً بروید به شهید بهشتی چه بگوئید؟

دکتر آیت در واقع می‌خواست استدلال کند و من قانع شوم و بروم با شهید بهشتی در مخالفت با مهندس موسوی صحبت کنم. من هم اول و هم بعداً به دفتر سیاسی دعوت شدم، ولی بعد گفتم دیگر در اینجا کار نمی‌کنم. فقط به عنوان عضو جلسات، آن هم فقط در

شخصیتی کاملاً متعادل و منعطفی داشت. آدم مأخوذ به حیاتی بود و فقط در جاهایی که ایمان داشت به میدان می‌آمد و الا اصلاً اهل ستیز نبود. اگر تن صدایش را در خبرگان یا سخنرانی‌هایش بشنوید، شاید بگوئید عصبی است، ولی اصلاً این طور نبود.

مقطعی، شرکت می‌کردم، بنابراین چون بعد از ظهر آن روز قرار بود در دفتر سیاسی در این مورد تصمیم‌گیری شود و من هم عضو جمع تصمیم‌گیرنده بودم، با من صحبت کرد.

مرحوم شهید آیت تا لحظه شهادت دبیر سیاسی حزب بود؟

خیر، رها کرده بود.

بعد از ایشان چه کسی بود؟

مهندس موسوی و بعد هم دکتر جاسبی

منش و روش اخلاقی شهید آیت را چگونه دیدید؟
ایشان یک شخصیت جاذب، بسیار آرام و متین و صریح و شفاف بود. بنی‌صدر و سلامتیان شخصیتی از آیت درست کردند که عصبانی و تند رو است و در نوار چنین می‌گوید، چنان می‌گوید. اینها همه‌اش داستان‌سازی بود. آیت با بنی‌صدر و بازرگان مخالف بود، ولی اینها ربطی به شخصیت او ندارد. او شخصیتی کاملاً متعادل و منعطف داشت. آدم مأخوذ به حیاتی بود. مثلاً ما می‌گفتیم بعضی از افراد در دفتر سلیمی نباشند تا دفتر رونق بگیرد، ایشان قبول می‌کرد ولی نمی‌رفت به او بگوید مثلاً از فردا نیا. برخلاف تبلیغاتی که علیه‌اش می‌کردند، چنین شخصیتی داشت. او فقط در جاهایی که ایمان داشت به میدان می‌آمد و الا اصلاً اهل ستیز نبود. اگر تن صدایش را در خبرگان یا سخنرانی‌هایش بشنوید، شاید بگوئید عصبی است، ولی اصلاً این طور نبود. ■

داشت. شهید آیت منتقد بود و کمی هم دایره‌اش بیش از اینهایی بود که گفتم. این مسائل بارها در جلسات هم مطرح شده بود که حداقل برای ما که تازگی نداشت. چه بسا ممکن بود جای دو طرف در این قضیه عوض شود. من تصور نمی‌کنم شما بتوانید در آن مقطع، دنبال علت خاصی یا بگردید. به هر حال مرحوم آیت هر کسی را که این طور فکر می‌کرد، برای تصدی امور سیاسی دارای ششم سیاسی کافی نمی‌دانست.

از طرف دیگر خودش را متخصص امور سیاسی می‌دانست. بالطبع با آن تبصره‌ای که در اول به شما گفتم، این موضع باید یک موضع کارشناسانه تلقی شود تا هر موضع دیگری. بارها بین شهید آیت و مهندس موسوی و یا با دکتر شیبانی بگومگو شد. اینها صورت‌جلسه شده است.

ما بالاخره متوجه نظر شما نشدیم؟

می‌خواهم بگویم جریانات آن روزها ربطی به مسائل امروز ندارند.

شما چه بخواهید و نخواهید این موضوع ۲۸ ساله پیش اتفاق افتاده است؟

بله و دلیلش را هم گفتم.

آقای موسوی مصدقی بود و شهید آیت هم هر کسی را که مصدقی بود برای نظام مفید نمی‌دانست؟

لزوماً این کلمه هر کسی قشنگ نیست. آقای دکتر شایان‌فر که در زمان آقای هاشمی رفسنجانی مدیرکل روابط عمومی وزارت کشور بود، از اعضای سابق جبهه ملی و شش‌دیدا هم مصدقی بود. یک روز در شوروی مرکزی حزب جمهوری اسلامی، بحث شورای انقلاب مطرح بود. تصدی‌گری آقای هاشمی به عنوان سرپرست وزارت کشور تمام شد و بحث معرفی وزیر برای کابینه پیش آمد. آقای دکتر شیبانی، دکتر شایان‌فر را پیشنهاد کرد و آقای دکتر آیت هم دفاع کرد (با خنده). بعد همه حضار جلسه خندیدند، چون این موضع به قدری تکرار شده بود که باعث شد همه بخندند. بعد آقای هاشمی رفسنجانی گفت که خوب شد روی موضوعی با هم به نقطه مشترک رسیدیم و بعد ادامه داد: آقای دکتر آیت! من با آقای شایان‌فر کار کرده‌ام. ایشان همان اداره کل روابط عمومی را هم نمی‌توانست خوب بچرخاند. دکتر آیت گفت: آقای هاشمی! اشتباه می‌کنید. نهنگی را انداخته‌اید توی حوض و انتظار دارید شنا کند. جلسه کلاً دگرگون شد. این شوخی را برای اینکه گفتید هر کسی، گفتم، نه، مطلق نبود. من چون به هر دو نفر نزدیک بودم، این مطلب را عرض کردم. چیزی بیش از این بین آنها نبود. شما که شهید آیت را ندیده‌اید. من از نزدیک با او ارتباط داشتم. ایشان هیچ وقت چیزی غیر از این مطالبی که برایتان گفتم، نمی‌گفت و من هم چیزی بیش از این احساس نمی‌کردم. شاید به دیگران چیزی گفته باشد، ولی به من همین‌ها را می‌گفت. دکتر آیت در مورد مهندس موسوی می‌گفت او معمار است و بهتر است کار معماری‌اش را بکند، نشنیدم که چیز دیگری بگوید.

یعنی فقط از لحاظ توانمندی‌های علمی و اجرایی وی را ناتوان می‌دانست؟

من بیش از این چیزی نشنیدم. چیزی را که نشنیده‌ام که نمی‌توانم بگویم. شهید آیت قبل از اعلام مخالفتش به طور خصوصی با من صحبت کرد. من بیشتر از این چیزی دستم نیامد که به شما بگویم. ما رابطه نزدیکی با هم داشتیم و راحت با هم حرف می‌زدیم، به هم

بود و به جریان اسلامی تظاهر می‌کرد. **موافقتش با بحث ولایت فقیه هم در مجلس خبرگان همین طور بود؟**

دقیقاً و کاملاً تاکتیکی بود. استراتژی بنی‌صدر چیز دیگری بود. برای همین می‌گفتم خطرناک است و علیه او می‌نوشتیم.

در جلسه بررسی اعتبارنامه آیت که یک جلسه جنجالی بود، می‌بینم کسانی علیه آیت رأی دادند و صحبت کردند که به نوعی وابسته به خط موسوم به خط امام بودند، کسانی مثل آقای حاجتی کرمانی، مرحوم خلخالی و ... نظر شما در این مورد چیست؟

آقای خلخالی که اصلاً زمینه نداشت، اما آقای حاجتی کرمانی در این مورد زمینه داشت. بعضی از کسانی که صحبت کردند و رأی دادند، الان نیستند که بشود خیلی در موردشان صحبت کرد و عمیق شد. فقط می‌شود گفت برایشان متأسفیم.

کسانی هم هستند که هنوز هستند مثل آقای خاتمی که رأی مخالف داد؟

بله، باید متأسف بود.

اینها همه تحت تاثیر بودند؟

به هر حال طیفی که معتقد بودند آیت در مخالفت با مصدق افراط می‌کند، ممکن است با آیت مخالفت کرده باشند، ولی به هر حال برای همه کسانی که در آن جریان شناخته یا ناشناخته اقدام کردند، باید متأسف بود.

مگر آقای خاتمی طرفدار مصدق بود که با مخالف مصدق مخالفت کرد؟

بحث طرفداری نیست.

شما مصدق را معیار قضاوت در این جلسه قرار دادید؟

دقیقاً، به خاطر اینکه بعضی‌ها از این موضع و اینکه آیت را تند تشخیص می‌دادند، مخالفت کردند. چیزی که شهرت پیدا کرد، همین موضوع بود. بنابراین بسیاری موافقت‌ها و مخالفت‌ها حول این موضوع بود. بهتر است جزئیاتش را از خود افراد بپرسید.

دفاع آیت را در آن جلسه چطور دیدید؟

نکته واضح و روشن این است که با یک مرد سیاسی روبرو بودیم و از یک مرد سیاسی، تأمل و در عین حال هجوم به بخش‌هایی دروغ و بین انتظار می‌رود. من فکر می‌کنم این مبحثی که شهید آیت مطرح کرد، هم داغ بود و با بیان خاص و ویژه‌ای ایراد شد. شاید بتوان نامش را یک دفاع جانانه گذاشت.

بعد از حادثه هفتم تیر و پس از کش و قوس‌های فراوان، مهندس میرحسین موسوی به عنوان وزیر امور خارجه به مجلس پیشنهاد شد و شهید آیت سخت با او مخالفت کرد. با توجه به هم حزبی بودن آنها، علت این مخالفت چه بود؟

امیدوارم این حرف‌ها را به جریانات امروز یا پیش‌بینی و این طور چیزها تعبیر نکنید. روشن است که در آن مقطع این صف‌بندی خیلی آشکار نبود. روزنامه جمهوری اسلامی جز یکی دو تا مطلب که من در تمجید از آیت‌الله کاشانی نوشتم و مفصل هم هست، عمدتاً در مسیری غیر از این واقعیت‌ها بود، یعنی عموماً موضعی غیر از این داشت. این موضوع همواره مورد انتقاد شهید آیت بود و چنین کشاکش و فاصله‌ای از قبل روی مواضع روزنامه جمهوری اسلامی وجود



در افشای چهره نفاق، پیشگام و تنها بود

«ناگفته‌هایی از مبارزات سیاسی شهید دکتر آیت»

در گفت و شنود شاهد یاران با هادی جعفری

درآمد

یار دیرین و صمیمی شهید دکتر آیت در بیان خاطرات فراوانش از دوست، تلگرافی سخن می‌گوید، البته با اشاراتی که می‌توان به نیکویی از فحوای آنها به رفتارهای سیاسی آیت پی برد. در پی روشن‌گری‌هایی که دوستان شهید آیت پس از فتنه سال گذشته انجام دادند، خوشبختانه زمینه بحث در باره تفکر و رویکرد وی فراهم آمده است و این گفتگو فرصت مغتنمی برای شناخت اوست.

شما از چه مقطعی و چگونه با شهید دکتر آیت آشنا شدید و چه ویژگی‌هایی را در وجود ایشان دیدید؟

در پاسخ به شما باید بگویم زمانی که آقای آسید اسماعیل طباطبائی مأموریت پیدا کردند که شاخه ورامین حزب زحمتکشان ورامین را تشکیل بدهند...

چه سالی؟

سال ۱۳۲۹. ما عضو سازمان جوانان حزب زحمتکشان شدیم. برای آقای طباطبائی نوعی پرونده‌سازی کرده بودند و بنده هم با ایشان هم‌پرونده بودم.

اجمالاً چه اتفاقی برای ایشان افتاد؟

انتخابات هیئت مدیره شرکت برق بود و تقلب آشکاری در این انتخابات شد. ایشان در اواخر شمارش آرا متوجه این تقلب شد و در نتیجه، از سوی طرفین درگیری پیش آمد. ایشان به عنوان اعتراض همراه ۱۵ نفر به پاسگاه ژاندارمری رفتند و با آن وضعی که با مالکین داشتند، تقریباً همان جا در دام افتادند. یعنی آنها صحنه و صورت قتل را ترتیب دادند که مالکین از شهر ری تا گرمسار، کمیته مالکین تشکیل داده بودند و در ضعف عجیبی بودند، مخصوصاً که حزب توده هم در آنجا از بین رفته بود. ما همراه ایشان تقریباً با پای خودمان رفتیم و در دام افتادیم، چون دیگر نگذاشتند از آنجا بیرون بیاییم. متأسفانه در آن درگیری یک نفر کشته شد و بهانه خوبی به دست مالکین افتاد و گفتند قتل صورت گرفته است! آقای طباطبائی در ۴ دادگاه به اعدام محکوم شد و بعد تبدیل به حبس ابد شد و بعد هم ۱۵ سال زندان کشید و بعد آزاد شد.

این درگیری در سال ۳۴ روی داد و من در سال

۳۵ از زندان آزاد شدم. وقتی از زندان بیرون آمدم، دیگر در ورامین، تشکیلات حزب نبود، به همین دلیل من منشی یک حوزه از حزب زحمتکشان در تهران و با دکتر آیت در آنجا آشنا شدم، البته آشنائی در این حد که همدیگر را می‌دیدیم، ولی صحبت و آشنائی بیشتر در سال ۴۲ اتفاق افتاد، چون قبل از آن محصل و هر یک مشغول فعالیت‌های درسی خود بودیم.

در سال ۳۵ که با آیت آشنا شدید و او در حزب زحمتکشان فعالیت داشت، رفتارش از نظر پیگیری مطالعات در عرصه‌های گوناگون و نیز شور فعالیت‌های سیاسی چگونه بود؟

چون دانشجویان در حوزه دانشجویان حزب خیلی پرشور فعالیت می‌کرد، به طوری که در این زمینه، انگشت‌نما بود. در دانشگاه سخنرانی و با مطبوعات مصاحبه می‌کرد و داشت در شورای مرکزی حزب هم نقشی پیدا می‌کرد. من گرفتار تحصیل بودم و فقط موقع جلسات حزب از ورامین به تهران می‌آمدم. این داستان بود تا اینکه در سال ۴۲ از دامغان منتظر خدمت شد.

چرا؟

در سراسر ایران نفری ۱۰ تومان از حقوق معلم‌ها کم می‌کردند که قرآن آریامهری بخرند! ایشان شکایت کرد که بدون وکالت کتبی یک کارمند، نمی‌شود از حقوق او کسر کرد. این اقدام ایشان خیلی برای مسئولین تعجب‌آور بود، چون شجاعت خاصی را می‌طلبید. به طور مشخص ساواک دخالت کرد و ایشان کارش به دیوانعالی کشور کشید و در نهایت

● در حوزه دانشجویان حزب
● خیلی پرشور فعالیت می‌کرد،
● به طوری که در این زمینه،
● انگشت‌نما بود. در دانشگاه
● سخنرانی و با مطبوعات
● مصاحبه می‌کرد و داشت در
● شورای مرکزی حزب هم نقشی
● پیدا می‌کرد.

حاکم شد و ۱۰ تومان را پس گرفت! این قضیه برای ساواک دامغان گران تمام شد. آنها به تلافی این شکست، برنامه‌ای را که اصلاً به گروه خون آیت نمی‌خورد طراحی کردند. آنها سعی کردند تا شایع کنند که او سر کلاس دخترانه، دختری را بوسیده است! احمد سلامتیان در روز رأی اعتماد به اعتبارنامه آیت در مجلس، همین قضیه را علم کرد! به هر حال من در ۱۵ خرداد ۴۲ متواری بودم و در تابستان سال ۴۲ دائماً با هم بودیم که از آن دوره

خاطره‌های مخصوصی دارم.

در فعالیت‌های مبارزاتی مربوط به جریان ۱۵ خرداد ایشان چقدر سعی و مجدّد دیدید و در فعالیت‌های حزب در آن مقطع، از جمله اعلام مرجعیت امام، مرحوم آیت چقدر نقش داشت؟

۳۲ روز بعد از ۱۵ خرداد بود که اعلامیه حزب در حمایت از مرجعیت امام خمینی نوشته شد، این درحالی بود که عده‌ای از مراجع و روحانیون به شهر ری آمده بودند و تقریباً نتیجه‌ای نگرفته بودند. خاطرم هست آقای حاجتی کرمانی می‌گفت یا ۲۵۰ یا ۴۰۰ نفر به عنوان اعتراض به شهر ری آمدیم، ولی تا چند ماه نه جلسه‌ای تشکیل نه چیزی نوشته شد و اولین قلم را حزب زحمتکشان و این قدم را حزب شما بود که برداشت.

می‌دانید که علم ۱۵ نفر از مراجع و روحانیون را دستگیر کرد و معنای این دستگیری می‌توانست اعدام هم باشد و این مطلب در حزب جرقه‌ای را

وظیفه در روزهای اوج انقلاب است؟
 بله، من از جزئیات آن جریان خبر نداشتم، اما این حرف را از شهید نامجو شنیدم. فکر می‌کنم طراحی این ماجرا با نامجو و کلاهدوز بود. اتفاق بزرگی هم بود، چون می‌گفتند گارد جاویدان، از افسران قسم‌خورده شاه تشکیل شده و نکته مهم این بود که این اتفاق در آنجا روی داد. از بسیاری از مشکلات و حتی خونریزی‌های بعدی جلوگیری کرد.
 شواهد نشان می‌دهند که مرحوم آیت از سال ۴۲ به بعد به فکر مبارزات مسلحانه بود. از طرفی تا سال ۴۷ هم در حزب زحمتکشان بود، بنابراین در مقطعی هم که در حزب زحمتکشان بوده، بر خلاف مشی حزب مبنی بر قبول نداشتن مبارزه مسلحانه، به فکر نفوذ در ارتش و مبارزه مسلحانه



بوده است. به نظر شما شبکه‌ای که در ارتش توسط ایشان به وجود آمد، چقدر در تسریع روند انقلاب نفوذ و تأثیر داشت؟
 خاطریم هست که آخر اسفند سال ۴۲، دکتر بقائی اعلامیه داد حالا که مدرسه فیضیه این طور مورد حمله واقع شده و فقر و گرسنگی و بدبختی هست، ما امسال عید نداریم و به عنوان اعتراض، یک روبان قرمز به شمع‌های سر سفره هفت‌سین می‌بندیم! چند روز بعد آیت گفت: «هزار سال هم که روبان قرمز ببندیم، چه خواهد شد؟» هر چند در آن روزها ظاهراً در حزب بود، اما عملاً از آن به بعد از حزب رفت. بعد هم که با آن نامه نود و چند صفحه‌ای که برای دکتر بقائی نوشت و اعتراضاتی که کرد، رسماً از سال ۴۶ از حزب رفت.
 در سال‌هایی که مشغول ایجاد شبکه مخفی در ارتش بود، به ما گفته بود که نباید دفتر تلفن داشته باشیم، چون اگر به دست مأمورین می‌افتد مشکل ایجاد می‌شود. می‌گفتند خودش ۳۰۰ تا شماره تلفن را حفظ بود. او از همان مقطع، ساختار قانونی نظام جدیدی را که بعد از رژیم پهلوی روی کار خواهد آمد، تنظیم کرده بود و ۱۴ ماده اعتراضی را در باره

یک شب دو نفر نزد او می‌آیند. من آن شب در مشهد، اما مهمان کس دیگری بودم. آنها از طرف آیت یک نشانی می‌آورند و می‌گویند: «اگر یک بچه مسلمان سراغ دارید معرفی کنید که یک وقتی که ما می‌آئیم، اگر این دکان بسته باشد، گرفتار مسافرخانه‌ها نشویم.» ایشان هم آنها را به من احاله داد. آن دو نفر شهیدان نامجو و کلاهدوز بودند! بعد از پیروزی انقلاب بود که این دو نفر را شناختیم، در حالی که قبل از آن با هم در ارتباط بودیم. قبل از انقلاب من در خانه آیت ۵۰ تا صبحانه با نامجو خورده بودم، اما نمی‌دانستم که او ارتشی است! آقای دکتر اسرافیلیان معرف کلاهدوز شده بود و ایشان و آیت هر دو همفکر و نجف‌آبادی بودند. آیت مرحوم کلاهدوز و مرحوم نامجو را تشویق کرده بود که به ارتش بروند و مدارج را به سرعت طی کنند.

این خاطره مشهد من مربوط به ۱۰ سال بعد از زمانی است که آیت گفت باید بچه مسلمان‌های خوب را داخل ارتش فرستاد. آن موقع محسن، پسر کلاهدوز که سر جنازه پدرش سخنرانی کرد، هنوز نوزاد بود. یادم هست که پستانک او گم شده بود و بی‌قراری می‌کرد و مجبور شده بودند نصف شب بروند داروخانه و برایش بخرند!

اشاره کردید که شهیدان کلاهدوز و نامجو را زیاد در خانه آیت می‌دیدید. آیا از نوع همکاری آنها هم اطلاع دارید؟

من به‌طور مشخص مرحوم نامجو را زیاد در منزل آیت می‌دیدم. یک بار ظهر عاشورای سال ۵۷ در منزل آیت نشستیم بودیم و ناهار می‌خوردیم. رادیو روشن بود و پارازیت داشت. نامجو یکمتر به ما را ساکت کرد و گفت: «ناهارخوری لویزان بود.» از طریق پارازیت رادیو به او اعلام اولیه شده بود که بخشی از برنامه‌ها اجرا شد. نامجو مسئول گارد جاویدان بود، یعنی تا این حد پیش رفته بود. این پارازیت را دوستان آیت در رادیو انداخته بودند تا به این وسیله خبر بدهند که در پادگان لویزان عملیاتی که مورد نظر بود، انجام شده است.

منظورتان به رگبار بسته شدن فرماندهان ارتش در ناهارخوری پادگان لویزان توسط افسران

در سال ۴۲، در سراسر ایران نفری ۱۰ تومان از حقوق معلم‌ها کم می‌کردند که قرآن آریامهری بخرند! آیت شکایت کرد که بدون وکالت کتبی یک کارمند، نمی‌شود از حقوق او کسر کرد. این اقدام شجاعت خاصی را می‌طلبید. ساواک دخالت کرد و کار او به دیوانعالی کشور کشید و در نهایت حاکم شد و ۱۰ تومان را پس گرفت!

ایجاد کرد. آیت از آموزش و پرورش دامغان منتظر خدمت شده بود و من هم متواری بودم و لذا شب و روز با هم بودیم. خاطریم هست یک نامه با مرکب بنفش دست آیت بود و گفت می‌خواهم ببرم مشهد و بدهم آقای میلانی امضا کند.

اعلامیه حمایت مرجعیت امام؟

بله، چند نفر امضا کرده بودند و آیت برای گرفتن امضای آقای میلانی می‌خواست به مشهد برود. من هم که محل زندگی‌ام لورفته بود و دائماً با مأمورین جنگ و گریز داشتم. در جریان ۱۵ خرداد، من این فعالیت را از ایشان دیدم.

به گفتگوهای که در جریان ۱۵ خرداد با ایشان داشتید، اشاره کردید. این اتفاق چه تأثیری در فکر و اندیشه سیاسی آیت گذاشته بود و از آن گفتگوها چه خاطراتی دارید؟

چیز زیادی نیست، همین قدر می‌دانم که ایشان به خاطر نامه مصونیت دادن به امام دائماً در فعالیت بود. ضمن اینکه کم‌کم داشت به این نتیجه می‌رسید که با این رژیم جز با زبان زور نمی‌شود سخن گفت. این را در آن روزها و متأثر از شرایط موجود بارها ابراز می‌کرد و بعدها علنی شد. شواهد نشان می‌دهند که مرحوم آیت فضای سازمانی حزب زحمتکشان را پاسخگوی شور و تحرک خودش برای مبارزه با رژیم نمی‌دید. در همین راستا نامه‌ای به دکتر بقائی نوشته و نیز سخنانی که از او نقل می‌شود، این نکته را نشان می‌دهد.

چه شد که به تدریج آیت با تفکر حاکم بر حزب زحمتکشان زاویه پیدا کرد که نهایتاً هم به بیرون رفتن یا اخراج او منتهی شد؟

در بیان علل این تصمیم این با من خصوصی‌تر از دیگران بود. عید سال ۴۳ در بالکن حزب نشسته بودیم و من تازه از زندان آمده بودم. گفت: «باید یک برنامه ۲۰ ساله ریخت» گفتم: «۲۰ سال؟!» گفت: «پیش ۲۵۰۰ سال، یک لحظه است» پرسیدم: «به چه شکلی؟» به من به خاطر پرونده طباطبائی اعتقاد داشت، چون من مطمئن بودم که طباطبائی قتل نکرده و در فرمانداری نظامی، با آنکه ۱۶ سال بیشتر نداشتم، آن قتل را گردن گرفتم! آیت یک مقدار شیفته این ایثار من شده بود و می‌خواست مرا برای تشکیلات زیرزمینی ارتش عضوگیری کند. قبلاً یک بار در مقاله‌ای نوشته بودم که: طفلی ۱۰ ساله علیه مصدق وارد مبارزه شده... که منظورش من بودم و به هر صورت بر اساس این سوابق به من اعتماد خاصی داشت و فکر کرد من می‌توانم عضو تشکیلات محرمانه‌اش در ارتش باشم. پرسیدم: «به چه شکلی؟» گفت: «از طریق ارتش می‌شود. اگر رفقای خوبی داری که دارند دیپلم می‌گیرند، معرفی کن تا آنها را بفرستیم داخل ارتش.»

در همین حد صحبت کرد. خیلی از این حد جلوتر نمی‌رفت. من خیلی‌ها را به ایشان معرفی کردم. بعضی‌ها از ابتدا پذیرفته نشدند و یا بعد از ورود به ارتش به درد آیت نخوردند. ما در مشهد یک دوست همکار فرهنگی به نام دلارام داشتیم که او هم منتظر خدمت شده و یک مغازه باز کرده بود.

نقاطی که در تشکیلات رژیم باید دستخوش تحول شوند، نوشته بود که ما در گوشه کنار کتاب‌هایمان نوشتیم. این ۱۴ ماده در مجلس خبرگان در قانون اساسی گنجانده شد. یکی از آن مواد این بود که امکان اصلاحات اساسی نیست، مگر با در دست گرفتن قدرت سیاسی. قدرت سیاسی از نظر او عبارت بودند از رادیو، تلویزیون و ارتش. بسیاری از اینها هم به صورت رمزی نوشته می‌شدند، مثلاً نوشته بود باید قانون سازمان ملل درست شود و ما می‌دانستیم سازمان ملل یعنی مجلس شورای ملی. البته حالا می‌گوئیم مجلس شورای اسلامی. ایشان در برنامه‌ریزی‌هایش به این نتیجه رسیده بود که انقلاب در سال ۶۳ پیش می‌آید و لذا وقتی در سال ۵۷ انقلاب شد، می‌گفت که ۵ سال زودتر به ثمر رسید! و اشکالاتی هم که پیدا شد به همین دلیل بود.

نامه دکتر آیت به دکتر بقائی که محرمانه بود، پس اعضای حزب زحمتکشان چگونه متوجه شدند که او از حزب رفته است؟

به من به خاطر همان اتفاقی که در نوجوانی افتاد، اعتماد داشت و لذا قبل از اینکه نامه را به دکتر بقائی بدهد، نصفش را برای من خواند. گاهی اوقات هم حرف‌های جالبی می‌زد و مثلاً می‌گفت قضیه خیلی ساده است و توی این هفته می‌شود شاه را زد، اما وکلا و فرماندارها و مسئولینی که باید عهده‌دار امور شوند، هنوز حاضر به قبول و انجام مسئولیت نیستند. برای انجام عملیات زدن شاه دو نفر را انتخاب کرده بود، یکی من و یکی هم دلارام که در مشهد بود، از رفتارشان متوجه شدیم ما دو نفر را برای زدن شاه انتخاب کرده! معتقد بود بر اساس برنامه‌ای که طراحی کرده، اگر اوضاع به همان شکل پیش برود، می‌شود بدون آنکه کسی کشته شود، شاه را کنار گذاشت.

او با همه مبارزین خوشنام و مسلح آشنائی و همکاری نزدیک داشت. خاطرم هست سه روز بعد از انقلاب بود که من و آقای دلارام و یک

آقای دیگری در منزل دکتر آیت بودیم و گفتیم می‌خواهیم برویم ورامین. گفت من هم تا میدان کنسلی با شما می‌آیم. نزدیک چهارراه قصر که رسیدیم، گفت من پیاده می‌شوم و بعداً خودم می‌روم. وقتی پیاده شد، گفت: «اگر می‌خواهی شیخ محمد را ببینی، اینجا است.»

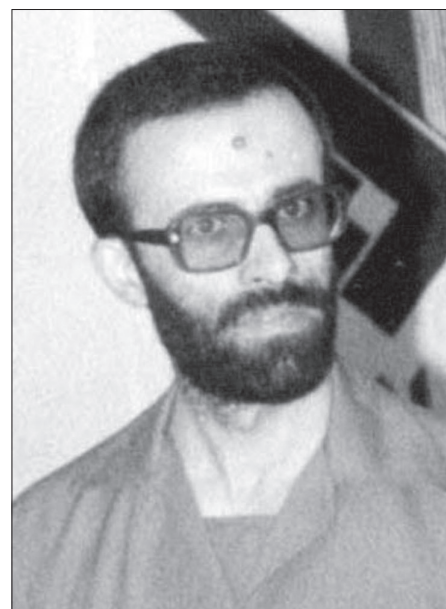
شهید محمد منتظری؟

بله. همگی پیاده شدیم و همراهش رفتیم و به ساختمانی رسیدیم که چند اتاق بزرگ با درهای تو در تو داشت و صدای شیخ محمد می‌آمد که داشت برای عده‌ای از جوان‌ها سخنرانی می‌کرد.

مقرش بود؟

نه، آن روز جلسه سخنرانی در آنجا برگزار شده بود. یک عده از بچه‌های سازمان‌های آزادیبخش مثل مصر و لبنان و بقیه جاها را از طریق بندرعباس آورده بود تهران و حالا برای جا روی دستش مانده بودند! من رئیس تربیت معلم در جاده پارچین بعد از دانشگاه ابوریحان بودم. محمد منتظری نامه‌ای به من نوشته بود که برای اینها فکر جایی کن. من هنوز آن نامه را دارم. من آنجا را دادم به محمد منتظری. تا ده سال بعد هم که به آنجا رفت و آمد می‌کردم، یک تابلوی سرمه‌ای رنگ را می‌دیدم که روی آن نوشته بودند حوزه علمیه! گاهی هم بچه‌های سیاه‌پوستی را می‌دیدم که کتاب دستشان است و وسط درخت‌ها راه می‌روند. مثل یک حوزه علمیه بود، آنها تقریباً همان‌هایی بودند که آن روز شیخ با خودش آورده بود.

بعد از سخنرانی محمد منتظری همراه دکتر آیت رفتیم طبقه دو یا ساختمانی در چهار راه قصر رفتیم و آیت رفت پشت تریبون. هفت هشت نفری آنجا بودند، ولی کم‌کم حدود ۱۰۰ نفر وارد این سالن شدند. دوست من به من گفت: «متوجه شدی؟ کوچک‌ترینشان سرگرد بود!» یک نفر آمد و با دوست من سلام و احوال‌پرسی کرد و گفتم: «شناختی؟» همانی است که ۱۰ سال پیش در مشهد آمد به سراغت». پرس و جو که کردیم، دیدیم سرهنگ



شهید یوسف کلاهدوز



شهید موسی نامجو

نامجوست. آیت واقعاً تشکیلات حساب‌شده‌ای را در ارتش راه انداخته بود. بعد آمدیم و کاری که با شیخ محمد داشتیم انجام شد.

در نامه دکتر آیت به دکتر بقائی هست که بقائی به او لقب «خودسر» و «مخرب» داده بود. دلیل بقائی برای دادن چنین القابی به مرحوم آیت چه بود؟

در نامه دکتر آیت خطاب به دکتر بقائی هست که با آنکه عده‌ای در حزب شرب خمر می‌کنند و بی‌بند و بار هستند و در فلان تاریخ در فلان دار و دسته

● **مرحوم نامجو را زیاد در منزل آیت می‌دیدم. یک بار ظهر عاشورای سال ۵۷ در منزل آیت نشسته بودیم و ناهار می‌خوردیم. رادیو روشن بود و پارازیت داشت. نامجو یکمرتبه ما را ساکت کرد و گفت: «ناهار خوری لویزان بود». از طریق پارازیت رادیو به او اعلام اولیه شده بود که بخشی از برنامه‌ها اجرا شد.**

بوده‌اند و الان هم نفوذی هستند، باز هم من شما را انتخاب کردم! کسانی که حزب را از بین خواهند برد، این رفقا هستند و این اسباب شرمندگی شده. هنوز هم چند تا از رفقا می‌گویند که آیت اسم ما را هم نوشته بود. دو عامل، دلیل مخالفت آیت با مشی حزب زحمتکشان بود. یکی اینکه دکتر بقائی اصطلاحاً می‌گفت ما با شیشه شکستن مخالف هستیم و رهبر من گاندی است. منظورشان مخالفت با مبارزه مسلحانه و حرکت در چهارچوب قانون اساسی موجود بود. دکتر آیت می‌گفت به این شکل به نتیجه نمی‌رسیم و باید رادیو و تلویزیون و ارتش را تصرف کرد. دیگر اینکه همه رفقای حزب آدم‌های پایبندی نبودند و این مسئله، آیت را آزار می‌داد، چون آیت آدم متدینی بود و به همین دلیل به این رفتارها و بعضی از تصمیمات حزب انتقاد داشت. در نامه به دکتر بقائی هم نوشته که فلانی مشروبخوار است و آن یکی این کارها را می‌کند و لذا حزب جای اینها نیست. از افراد بالای حزب هم نام برده بود.

یکی از ایرادات دکتر آیت به دکتر بقائی در آن نامه این است که او توسط یک عده افراد متملق احاطه شده و به نیروهای جوان و خلاق اجازه داده نمی‌شود که فضای حزب را به روز کنند و فضا را تغییر بدهند. آیا شما با این نظر موافقت می‌کنید؟ دکتر آیت به همین دلایل رفت، منتهی دکتر بقائی تقریباً به همه حرف‌ها گوش می‌داد. خودش تقریباً نفوذی‌های ساواک در حزب را می‌شناخت و مثلاً می‌دانست که آن یکی مأمور ساواک است، دیگری



نوشته شده بود که عید سعید باستانی را تبریک می‌گوئیم. ورقه را دست به دست گردانیدیم. دکتر سبحانی بود و مهندس بازرگان و شیخ مصطفی رهنما که گفت این عکس ۳۰ هزار فرانک می‌ارزد. آقای طالقانی گفت: «بده بینم این چیست که این قدر ارزش دارد؟» آقای طالقانی نگاهی به آن انداخت و گفت: «یک ریال هم نمی‌ارزد!» آقای بازرگان پرسید: «چرا حاج‌آقا؟» آقای طالقانی گفت: «ما تا به حال ندیده‌ایم که آقای خمینی حتی یک بار بگوید مصدق و ندیده‌ایم که مصدق حتی یک بار بگوید دین!».

از زندان که بیرون آمدم، این ماجرا را برای آیت تعریف کردم. بعد از انقلاب یک روز به من گفت: «فهمیدی چه شده؟ این جماعت رفتند احمدآباد سر قبر مصدق و آقای طالقانی گفت مصدق مرد دین و سیاست! مگر تو به من نگفتی توی زندان سر سفره این طوری گفت؟».

بعد از انقلاب ملیون می‌خواستند این گونه القا کنند که انقلاب عملاً ادامه راه مصدق است و در واقع قصد داشتند امام را دور بزنند. آنها با ماشین‌های واحد دولتی بلند شدند و رفتند احمدآباد و مراسم برگزار کردند و بعد هم نام خیابان پهلوی را گذاشتند مصدق. آیت می‌گفت من اینها را رها نمی‌کنم و افشا خواهم کرد. می‌گفت اینها خیلی دارند سعی می‌کنند قضیه ۲۸ مرداد را کودتا بنامند، در حالی که مصدق عملاً مجلس را در روز ۲۴ مرداد از حیز انتفاع خارج کرد و در غیبت مجلس که از اکثریت افتاده بود، دست شاه را برای عزل نخست‌وزیر باز گذاشت. مهم‌تر اینکه اغلب افرادی را که در قضیه ۳۰ تیر مورد اتهام بودند، در مناصب مهم نشانند، از جمله سرتیپ ریاحی و سپهبد بختیار که وضعیتش معلوم بود. آیت در سخنرانی‌های خود به این نکته اشاره کرده بود که کتاب‌هایی خیانت‌های این جماعت را به‌زودی منتشر خواهد کرد.

به دنبال این افشاگری‌ها طرف مقابل علیه او تبلیغات شدیدی به راه انداخت. این جنجال در موعد بررسی اعتبارنامه او به اوج رسید. به خواست آیت جلسات بحث در باره اعتبارنامه وکالت او علنی برگزار شد. پس از افشاگری‌های آیت در باره پایمال شدن خون شهدای ۳۰ تیر و قضیه فرارندوم

بود: نصر من الله و فتح قریب، ما با شاه مبارزه می‌کنیم و از این حرف‌ها. به قول دکتر اسرافیلیان یک صندوقچه آهنی داشت که تمام بریده جراید و مطالب مورد نظرش را در آن جمع می‌کرد و هر جا که می‌رفت این صندوقچه همراهش بود. به نظر من چون آن گروه‌ها یا چپ بودند یا گرایش‌های چپی داشتند، آیت با آنها همکاری نکرد. او نسبت به چپ‌گرایی و الحاد حساسیت زیادی داشت. او

حتی از آیت‌الله طالقانی هم به خاطر دفاعی که قبل از انقلاب از مجاهدین می‌کرد، دلگیر بود. اساساً تمامی گروه‌های چپ در تاریخ معاصر مأمور به جاسوسی بوده‌اند. یک روز هم دیدید که بالاخره کیانوری بعد از ۴۰ سال گفت که من جاسوس بوده‌ام. آیت در تشخیص مسائل آینده خیلی عجیب بود.

آیت در مواجهه با بنی‌صدر در مجلس خبرگان و بیشتر در مجلس شورای اسلامی بسیار جدی پیگیر و بی‌پروا بود. علت آن را در چه می‌دانید؟ آن روزهایی که اوج محبوبیت و بیا بروی بنی‌صدر بود، آیت علیه او حرف‌های تندی می‌زد، طوری که حتی رفت و آمد ما هم که دوست آیت بودیم بسیار دشوار شده بود و به قول آیت‌الله خزعلی کار به جایی رسیده بود که در مجلس، جواب سلام آیت را دادن هم جرم بود! آیت در آن شرایط فشار عجیب که همه از بنی‌صدر طرفداری می‌کردند، در پاسخ به سؤال من گفت: «چندان دور نیست روزی که بنی‌صدر فرار کند و برود. هر کار دیگری که بکنیم تبدیل به قهرمان و اسطوره می‌شود. باید صبر کرد تا خودش فرار کند و برود. این واقعه در مجموع به نفع انقلاب تمام می‌شود». این حرف را در زمانی می‌زد که پایه‌های قدرت بنی‌صدر کاملاً محکم به نظر می‌رسیدند و راستش را بخواهید حتی در آن لحظه خود من هم فکر کردم که تعادل روحی او به هم خورده! به قدری دقیق بود که می‌گفت بنی‌صدر به نام اتحادیه انجمن‌های

بی‌قید و بند است و امثالهم. اینها مسائلی نبودند که بقائی نداند. یک بار هفت هشت ده نفر بودیم و دکتر بقائی گفت: «آدم به حرف‌ها گوش می‌دهد. هر چه را دوست داشت، بر می‌دارد و هر چه را که دوست نداشت، دور می‌ریزد».

ظاهراً اعتقاد او این بوده که من می‌دانم این مأمور است، ولی اگر او را بیرون کنم، معلوم نیست مأمور بعدی را که در حزب نفوذ می‌دهند بشود به این آسانی‌ها تشخیص داد. دست‌کم حالا می‌دانیم چه کسانی مأمور هستند.

همین طور است. دائماً در اطراف او مأمورانی بودند که رفتارها و گفتارها را گزارش می‌دادند. بعدها که آیت دیگر به حزب نمی‌رفت، می‌گفت که دکتر بقائی خیلی هم از این نفوذی‌ها استفاده می‌کرد و بعضی حرف‌ها را که عمداً می‌خواست منتشر و شایع کند، به این افراد می‌سپرد که به کسی نگویند!

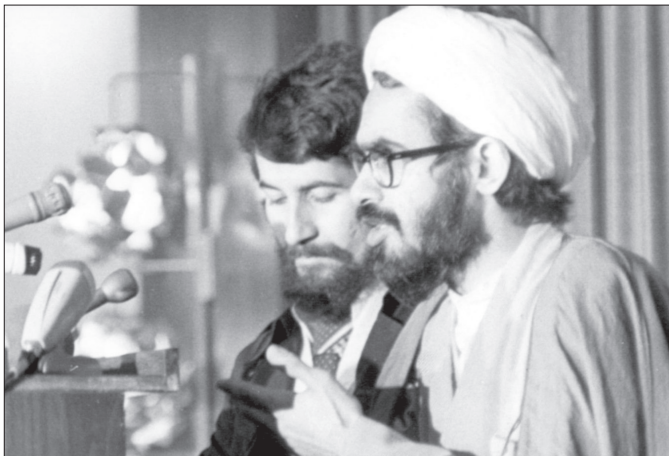
آیا بی‌تفاوتی دکتر بقائی به این مأمورانی که خبر می‌بردند مورد انتقاد آیت بود؟

- در سال‌هایی که مشغول ایجاد شبکه مخفی در ارتش بود، به ما گفته بود که نباید دفتر تلفن داشته باشیم، چون اگر به دست مأمورین می‌افتاد مشکل ایجاد می‌شد. می‌گفتند خودش ۳۰۰ تا شماره تلفن را حفظ بود.

این هم یکی از دلایل بود، ولی خیلی دلیل پررنگی نبود. مخالفت اصلی آنها این بود که دکتر بقائی مطلقاً شیشه شکستن و تخریب و مبارزات مسلحانه را قبول نداشت.

هنگامی که آیت از حزب زحمتکشان بیرون آمد، تنها راه نجات ایران را مبارزات مسلحانه می‌دانست. در آن زمان هم گروه‌هایی بودند که مشی مسلحانه داشتند؛ از قبیل مجاهدین و فدائیان خلق چطور آیت به یکی از این گروه‌ها ملحق نشد؟

آیت عمیقاً مذهبی بود و این مسئله هم قبل از هر چیز ریشه خانوادگی داشت. او در کلاس سوم ابتدائی یک روزنامه دیواری درست کرده و نوشته



۱۳۵۸. کنفرانس مطبوعاتی شهید محمد منتظری.

مصدق و عزل او و... هنگامی که او به رغم تمام سپاهی‌ها از مجلس رأی اعتماد گرفت، ملیون در صدد توجیه رأی‌های کیود خود برآمدند، از جمله دکتر یزدی گفت من چون رئیس کمیسیون تحقیق بودم، به دامغان رفتم و فهمیدم که علت منتظر خدمت شدن ایشان در آنجا همان چیزی بوده که آنها عنوان کرده‌اند!

این افشگری‌ها و مخصوصاً تأکید او بر اینکه اسناد و تحلیل‌های مربوط به نهضت ملی چاپ و ارائه خواه شد، بدیهی است که او را از طرف ملی‌گراها در معرض خطر قرار داد. به نظر من آیت در این مورد عجله کرد. آیت زرنگ‌تر از این حرف‌ها بود و نباید این طور آشکارا اعلام می‌کرد که اینها منتشر خواهد شد.

یکی از بهتان‌هایی که به دکتر آیت می‌زنند این است که حزب زحمتکشان و مشخصاً دکتر بقائی از طریق او اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی گنجانند تا به این ترتیب با ملیون تسویه حساب کنند و بعد هم خودشان بمانند و روحانیت به نظر شما این سخن مبنا و پایه‌ای دارد؟

این حرف بی‌اساس‌تر از آن است که نیاز به پاسخ دادن داشته باشد. اتفاقاً من این را از آیت پرسیدم و گفت: «حزب و دکتر بقائی که هیچ، ولایت فقیه حتی اختراع و ابداع من هم نبود و من فقط این نظریه را تبلیغ کردم». آقای برقی از همراهان امام در نجف می‌گفت که امام ۱۲ سال قبل از انقلاب، امام این کتاب را در عراق تدریس و ما آن را تکثیر

کردیم.
در دوره‌ای که مرحوم آیت در مجلس خبرگان در باره اصل ولایت فقیه فعالیت می‌کرد، آیا با دکتر بقائی تماسی داشت؟ چه خاطراتی از آن دوره دارید؟

مطلقاً. بعد از سال ۴۷ دیگر هرگز او را در حزب ندیدم. در باره این مسائل با ما زیاد صحبت نمی‌کرد. همان طور که دکتر بقائی در خاطراتش گفته او از سال ۴۷ از حزب اخراج شده بود.

از تهدیدهایی که می‌شد خاطره‌ای دارید؟
هر وقت به او می‌گفتم که پیش تو بمانیم یا همراهت بیائیم، می‌گفت انسان نباید با دست خود، خودش را نشان کند! هر چه محافظ بیشتر باشد، جان انسان بیشتر در معرض خطر قرار می‌گیرد. ولی با راهی که در برابر نهضت آزادی‌ها و مجاهدین در پیش گرفته بود معلوم بود که چه بر سرش خواهد آمد.

از ترور وی چه خاطره‌ای دارید؟
خاطره مشخص من آن پوشه‌ای است که از شب قبل و هنگام خواب زیر سرش گذاشته، موقع صبحانه کنار دستش بوده و بعد با خودش به ماشین برد و بعد از ترور گم شد! محتوای این پوشه مربوط به مخالفت او با وزارت خارجه میرحسین موسوی بود. کسی نفهمید در آن پوشه چه بود؟

خانمش می‌گوید پوشه را کنار سفره صبحانه گذاشت و گفت: «امروز با این تکلیف مملکت معلوم می‌شود».

چگونه از خبر شهادت ایشان آگاه شدید؟

سه چهار روز قبل از شهادتش به مشهد رفتم. در پمپ بنزین بودم که یکباره شنیدم رادیو اعلامیه آقای منتظری را به مناسبت شهادت آیت خواند. همیشه وقتی به یاد او می‌افتم، این شعر در خاطر من نقش می‌بندد: گفت آن یار که از او گشت سر دار بلند/ جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد.

برای اینکه بتوانم در باره دغدغه‌های واپسین روزهای حیاتش به شیوه مستندتری سخن بگویم، نطق کوتاه او را در مجلس و در مخالفت با میرحسین موسوی عیناً برایتان می‌خوانم:

بسم الله الرحمن الرحيم
من با اینکه اسم نوشته بودم، در این شرایط حساس، در این شرایطی که هم ملت عزادار است و هم موفقیت‌هایی را به دست آورده است، نمی‌خواستم صحبت کنم، اما در محظور هم بودم. یکی همین شرایط حساسی که ممکن است مخالفت من باعث سوء استفاده بشود و از طرفی هم هنوز بوی خون پاک شهدا از دفتر حزب جمهوری اسلامی به مشام می‌رسد و هنوز مرکب عزل رئیس جمهور بی‌کفایت خشک نشده است. از این جهت که بعداً تاریخ قضاوت بدی نکند، تمام مطالبم را در این خلاصه

می‌کنم که در دولت قبلی به ما می‌گفتند که نظریات آقای موسوی در باره آقای مصدق مربوط به گذشته است. کاری نداریم که این گذشته سال ۵۸ و یا سال نزدیک به ما و سال ۵۹ است، اما اگر ایشان الان هم به این سؤال من پاسخ بگویند، شاید مسئله حل شود. آیا ایشان مصدق و امام را قبول دارند؟ امام می‌فرمایند مصدق به اسلام سیلی زد، مصدق مسلم نبود، در زمان مصدق به چشم سگ عینک زدند و روی آن نوشتند آیت‌الله. در زمان مصدق روزنامه «شورش» که مورد تأیید مصدق بود، تصویر آیت‌الله کاشانی را به صورت سگ و مار و عقرب می‌کشید. آیا ایشان این مصدق را قبول دارند یا مصدق سرمقاله ۲۸ تیرماه ۱۳۵۸ و ۱۴ اسفند ۱۳۵۸ و یا مقاله اخیری را که تحت عنوان خیابان مصدق نوشته‌اند؟ ایشان صریحاً بگویند پس از آن بیانات امام، کدامیک از این دو مصدق را قبول دارند؟ آیا رفراندوم مصدق را در سلسله مقالاتی که «حمام» نامی در روزنامه جمهوری اسلامی نوشته و آن را یک عمل ضد امپریالیستی قلمداد کرده، قبول دارند و یا رفراندومی را که امام فرمودند تقلبی و به منظور تحمیل قانون اساسی امریکائی بوده و روی سر یک الاغ رأی بسته و در صندوق مخالفین انداخته بودند و همین طور سایر خطوط که اشاره شد. مطلب زیاد است، ولی من شرایط کنونی را مناسب برای طرح این مسائل نمی‌دانم، اما دلم می‌خواهد که ایشان به این سؤال من صریحاً جواب بدهند. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

این متن نشان می‌دهد که او در آینده سیاست این مملکت چه می‌دید. الان فرصت خوبی است تا معلوم شود داوری او در باره آنچه در آینده اتفاق افتاد تا چه حد درست بوده است. من در صد

● **او ساختار قانونی نظام جدیدی**
● **را که بعد از رژیم پهلوی روی کار**
● **خواهد آمد، تنظیم کرده بود و ۱۴**
● **ماده اعتراضی را در باره نقاطی که**
● **در تشکیلات رژیم باید دستخوش**
● **تحول شوند، نوشته بود.**

مطلق کردن شخصیت و فکر آیت نیستم، زیرا در مورد هیچ کس هم نمی‌توانم این کار را بکنم، اما در مرور کارنامه عمر هر کس نکاتی هست که اوج تیزهوشی و دقت آنها را نشان می‌دهد و این فراز از کارنامه آیت، نمایانگر همین مسئله است. او بسیاری از افراد را با همین شَم تیز سیاسی می‌شناخت و آینده آنها را پیش‌بینی می‌کرد. او می‌دانست که با این نطق، خودش را در خیلی جاها از جمله حزب جمهوری اسلامی درگیر می‌کند، اما به عواقب آن فکر نکرد و آنچه را که درست تشخیص می‌داد، انجام داد. این الگویی برای مسئولان است که بیش از هر چیزی به حقیقت متعهد باشند و از عوارض آن هم هراسی نداشته باشند. به نظر من الگویی رفتاری آیت موارد قابل اقتباس فراوانی دارد. ■



● در قضیه ریاست جمهوری روی دیوارها نوشته بودند مرگ بر آیت. گفتم آقای دکتر می بینید؟ می گفت اگر میلیاردها خرج می کردم، مردم مرا نمی شناختند، اما اینها لطف کردند و باعث شناخت من شدند (با خنده) یا این کار، مردم الان می فهمند آیت کیست!

شد. یک روز ترابی از بچه‌های واحد کارگری حزب که بعدا هم شهید شد، به شهید بهشتی گفت: حاج آقا چه کار کنیم، بنی صدر این طور گفته است. ایشان گفت بنویسید این نظر شخصی آقای آیت است و به حزب ربطی ندارد... آقای بهشتی این را گفت. من آنجا بودم.

شما احتمالا شهید بهشتی و شهید آیت را با هم زیاد دیدید. روابطشان با هم چگونه بود؟

من سلام و علیکشان را دیده بودم، ولی صحبت‌هایشان اصلا وارد نمی‌شدم. دو نفر که می‌خواستند صحبت کنند من می‌آمدم بیرون که گوش ندهم. من قبل از انقلاب سرباز اطلاعات ارتش بودم و اینها را یاد گرفتم، چون ممکن بود بعدها آن اطلاعات منتشر شود و مسئله درست کند، آن وقت می‌پرسیدند کار کیست و بعد شاید انگشت اتهام به سوی من نشانه می‌رفت، به همین دلیل وارد مباحث نمی‌شدم و از اتاق خارج می‌شدم.

شما که از صبح تا شب با شهید آیت بودید، چیزی به شما نمی‌گفت؟ با شما حرف نمی‌زد؟ خصوصا هنگام درگیری‌هایش با بنی صدر؟

زمانی بود که رجایی نخست‌وزیر شده بود، آقای آیت می‌گفت باید از آقای رجایی پشتیبانی کرد. این را در ماشین که می‌رساندمش به من می‌گفت. راستش را بخواهید من اصلا دنبال این قضایا نبودم، اینکه مثلا سوال کنیم و اینها، اصلا. بعدها بود که راه افتادیم و سوال می‌کردیم.

شما به آن معنا دنبال اخبار نبودید؟

به فقط حفاظت فکر می‌کردم. حفاظت را به من سپرده بودند. منافقین مدام در خیابان‌ها مشغول زدن مردم بودند، تظاهرات می‌کردند، همه کاری می‌کردند. همه تلاش من این بود که در کارم کوتاهی نکنم. من شب‌ها منزل مرحوم آیت می‌ماندم و در راه پله می‌خوابیدم. این طور

رفتم خیابان کوه نور در خیابان مطهری که فرمانداری آنجا بود. هم مدرک آقای آیت را گرفتم و هم مدرک آقای رجایی را.

از درگیری میان آیت و جریان بنی صدر چه چیزی در ذهن دارید؟

ایشان در یک جایی صحبت کرده بود و آن را ضبط کرده بوده‌اند، همان نوار معروف.

این نوار را شما خبر دارید کجا ضبط شده بود؟

فکر می‌کنم در خیابان استاد نجات‌اللہی که دفتر حزب آنجا بود و الان دفتر روزنامه رسالت است. آیت ماشین نداشت و او را با یک پیکان کهنه جا به جا می‌کردم. می‌رفت به دفتر سیاسی حزب. شهید بهشتی هم می‌آمد آنجا و کلاسی در اقتصاد اسلامی داشت. جاسی هم تازه آمده بود و اتاقش کنار اتاق آیت بود. من همان پائین ساختمان نجات‌اللہی می‌نشستم و دیگر بالا نمی‌رفتم. آن موقع حفاظت ریاست جمهوری به عهده شهربانی بود. افسری آنجا بود که من او را می‌شناختم. با لباس شخصی آمد و رفت پیش مرحوم آیت. من رفتم به اتاق شهید آیت. این مربوط به زمانی است که جنجال نوار پیش آمده بود. دیدم دارند در باره نوار صحبت می‌کنند. به مرحوم آیت گفتم این فلانی است و در فلان جا با هم کار می‌کنند. حواست جمع باشد. یک روز امام در سخنرانی فرمودند نوار علیه شخص کودتا نمی‌کند. بنی صدر می‌گفت حسن آیت می‌خواهد علیه من کودتا کند. امام هم فرموده بود نوار علیه شخص کودتا نمی‌کند، شخص علیه شخص کودتا می‌کند.

برای چه به دکتر آیت گفتید که مواظب آن افسر باشد؟ احتمال می‌دادم آدم بنی صدر باشد و یک جنجال دیگر مثل نوار درست شود. چون در مورد نوار هم صحبت می‌کرد. من همان جا در اتاقی نشستم که دکتر جاسی هم آنجا نشسته بود. اتاق‌ها به هم وصل بودند.

این آقای که مخفیانه نوار را از مرحوم آیت پر کرده بود چگونه وارد دفتر آیت شده بود؟

نمی‌دانم، شاید داخل بوده و قبلا او را در دفتر می‌شناختند و نفوذی بوده مثل کلاهی.

این فرد ظاهرا قبلارفته بود پیش آقای موسوی تبریزی که آنجا هم همین کار را بکند. ظاهرا یک چهره آشنا بوده است.

من الان در ذهنم نیست، شاید قبلا در دفتر و همان بالا بوده است. یادم هست وقتی نوار پخش شد، جنجال درست

لطفاً در ابتدا بفرمائید از چه زمانی و چگونه با شهید دکتر آیت آشنا شدید؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. بنده چهل و یکمین نفر هستم که تاریخ ۵۷/۱۲/۹ وارد سپاه شدم. قبل از آن، روبروی سفارت انگلیس در پاساژ افشار، کارگاه عتیقه و چینی‌سازی داشتم. همه اینها را فقط به خاطر حرف امام بوسیدم و گذاشتم کنار. بعد از یکسری کش و قوس قرار شد محافظ عبدالمجید معادیخواه شوم. همه زندگی او را من از قم آوردم تهران. من را هم آن موقع آیت‌الله خامنه‌ای فرستادند. حفاظت سپاه هم آن موقع یک اتاق بیشتر نداشت. وقتی جریان انتخابات ریاست جمهوری شروع شد، آقای آیت دو تا محافظ داشت یکی به نام بهنام آزاد، یکی هم به نام انصاری که بعدها روحانی شد. آقای آزاد هم فکر می‌کنم رفت ارشاد. به ما گفتند آقا شما معادیخواه را رها کن و بیا برو پیش آقای حسن آیت.

برای شما حکم زدند که بیا برو محافظ آیت بشو؟

آن موقع حکم نمی‌زدند.

خب بالاخره باید مسلح می‌بودید و تجهیزات می‌داشتید؟

مسلح بودیم، داستان این است که اسلحه هم نداشتند، به من یک ویزور ۲۲ دادند که فشنگ‌های کوچکی داشت. بعدها نه خشاب داشت و نه فشنگ. ما رفتیم اصفهان و آنجا خشاب پیدا کردیم. من با آیت تنها بودم یک پیکان هم از سپاه آورده بودم، ماشین نداشتیم.

صبح تا شب با او بودید؟

بله، شب می‌رفتم منزلشان و همان جا می‌ماندم. آن اواخر یک نفر به نام جوادی را که اهل اسفراین بود فرستادند پیش ما و شددیم دو نفر. مدتی با ژ. ۳ محافظت می‌کردم. البته زمان معادیخواه، آیت را با کلت محافظت می‌کردم. وقتی آمدیم مجلس حفاظت یواش یواش درست شد و از آنها کلت گرفتیم.

پس از انتخابات ریاست جمهوری محافظ آیت شدید؟

بله، و بعد که نماینده مجلس شد، هر روز هم می‌آمدم مجلس. صبح‌ها تا ظهر مجلس بود. ناهار را می‌خورد و ما هم در مجلس ناهار می‌خوردیم. بعد از ظهر هم می‌رفت حزب. کار ما از صبح تا شب این بود. یادم هست می‌خواستیم بروم مدرک اعتبارنامه آیت را بگیرم. یک صندوق قدیمی بود که آقای رجایی روی آن نشسته بود. مرا که دید گفت آقا جواد برای من هم بگیر بیا (با خنده).

اهل دستور دادن نبود

«منش اخلاقی و سلوک فردی شهید دکتر آیت»
در گفت و شنود شاهد یاران با جواد خردبار

دروآمد

معمولاً محافظان شخصیت‌ها به دلیل ویژگی‌های شغلی و نیز برخورداری از هوشیاری‌های خاص، در زندگی آنان متوجه نکاتی می‌شوند که دیگران از آنها غافل می‌مانند، به همین دلیل روایت آنان از منش و شخصیت این افراد حاوی نکات بدیع و جالبی است که در این گفتگوی شیرین به بسیاری از آنها اشاره شده است.



یوزی و کلت توی آن کیف است، گرفتم و یک راست بردمش پادگان جمشیدیه. جواد منصوری هم آن موقع آنجا بود. خودم شخصا طرف را بردم پیش جواد منصوری و جریان را برایش توضیح دادم. جواد منصوری به او گفت اینها را از کجا آورده‌ای؟ گفت از خود سفارت. گفت: از کجای سفارت؟ گفت توی کانال کولر بود.

یعنی این قدر بی‌در و پیکر بود؟

بله، بی‌در و پیکر بود. طرف، اول نمی‌گفت از کجا اسلحه‌ها را آورده، ولی بعدا گفت از کانال کولر سفارت در آورد. ظاهراً مامورهای سفارت اسلحه‌ها را داخل کانال کولر پنهان کرده بودند. این بابا هم در انگلیس دانشجوی بود و بعد از انقلاب آمده بود ایران. نفهمیدم چه کارش کردند.

شما که در مجلس بودید در صحن علنی هم رفت و آمد داشتید؟

یک موقع‌هایی آن بالا می‌نشستم.

جلسه بررسی اعتبارنامه آیت را یادتان هست؟

آن جلسه خیلی شلوغ بود. خود آیت که برای آن جلسه و برای پاسخ دادن به برخی از اتهاماتی که سلامتیان مطرح کرده بود روزنامه‌های قدیمی را آورده بود. بعد من به گفت از آرشیو حزب مثلاً فلان روزنامه را بیاور.

چه کسانی می‌گفتند؟

سلامتیان، غضنفرپور ما که در مجلس بودیم سلامتیان گیوه می‌پوشید می‌آمد که رد بشود ما ردیف می‌ایستادیم، یکی همین مجید صادقی محافظ موسوی خونینی‌ها بود، این سلامتیان که از در رد می‌شد ما بلند می‌گفتیم اللهم صل علی محمد و آل محمد و ۳ دفعه صلوات می‌فرستادیم بعد سلامتیان ۳ متر جلو تر برمی‌گشت با یک حالت خاصی می‌گفت مرگ بر آمریکا مرگ بر آمریکا.

این کار را برای اذیتش می‌کردید؟

(با خنده) بله، چون وی مجلس را اذیت می‌کرد و غضنفرپور کارها را می‌پیچاند، ما هم این طوری اذیتش می‌کردیم. به او توهین نمی‌کردیم. او هم می‌خواست به ما در چیزی نگوید و می‌گفت مرگ بر آمریکا.

با شخص دیگری هم این کار را می‌کردید؟

نه، ولی یک بار یکی از بچه‌ها با غضنفرپور درگیر شد. این دوست ما بچه آبادان بود که همان موقع هم شهید شد. اسلحه کشید که غضنفرپور را بزند، نمی‌دانم بین آنها چه گذشته بود که برای او اسلحه کشید. من ایستادم جلوی

آیت می‌رفت دانشکده افسری که در آنجا کلاس داشت. با شهید نامجو خیلی رفیق بود. آنجا افسرها می‌آمدند در کلاس او شرکت می‌کردند. حتی شکرریز که بعدها آمد دانشگاه آزاد، آنجا بود، او سرهنگ تمام بود. من می‌رفتم در آن کلاس می‌نشستم. بابت تدریس برای شهید آیت ۳۰۰ تومان چک می‌نوشتند برای بانک سپه. خودش می‌گفت ۲۰ سال دویدم تا این خانه را خریدم.

شهید کلاه‌دوز چطور؟

بله، کلاه‌دوز هم می‌آمد. یک خاطره دیگر از برخورد با منافقین بگویم. آن اوایل در سفارت اسرائیل منافقین ۳ نفر را به عنوان نیرو گذاشته بودند، من هم ۳ تا نیرو آنجا گذاشته بودم. این حسین جباری که پیش اقامت می‌آمدن به من می‌گفت آقا جواد بیا با هم برویم سراغ پادگان جمشیدیه غذا بیاوریم. غذاهای باقیمانده در پادگان جمشیدیه را می‌بردیم جنوب شهر و بین مستضعفین پخش می‌کردیم. همان کپرنشین‌ها، چادرنشین‌ها، حلبی‌آباد و... یک ماشین سیم‌خاموشی می‌گرم آمده بود که شیشه هم نداشت. تمام تیر خورده بود و درب و داغان بود. با سربازها قابل‌همه‌ها را

دکتر آیت همه کارهایش را خودش می‌کرد. در خانه که می‌نوشت، خودش تایپ می‌کرد. بعد می‌داد به من می‌گفت مثلاً این را ببر روزنامه اطلاعات، روزنامه جمهوری اسلامی و ...

می‌گذاشتیم توی آن و می‌بردیم. حسین جباری هم با من می‌آمد. حسین جباری بعد از من وارد سپاه شد.

آن ۳ منافقی که گفتید در سفارت اسرائیل (فلسطین)

چه کار می‌کردند؟

پست می‌دادند، خودشان برای خودشان نیرو پخش می‌کردند.

مگر حساب و کتاب نداشت که اینها برای خودشان نیرو

پخش کرده بودند و پست می‌دادند؟

هیچی نداشت، همین طوری است که شما می‌گویید. بچه‌ها به من گفتند یک نفر هست هر روز یک ساک دستش است و می‌آید و می‌رود داخل سفارت. قد بلندی هم داشت. ما او را گرفتیم. گفتیم ساک را باز کن، دیدم

از او حفاظت می‌کردم. تا زمانی که سید رضا جوادی را بغرستند، من تنها بودم، حدود ۱۵ روز این طوری بود.

چرا محافظها را ۲ نفر کردند، تهدیدش کردند؟

نه، قانون این بود، بعد من هم که دیگر نمی‌توانستند هر روز از او محافظت کنم ۲۴ ساعت او بود، ۲۴ ساعت من. اتفاقاً جوادی منزلش در سمنگان در همان نزدیکی‌ها بود و با خودش کلاشینکف می‌آورد، کلت نداشت کلاش را می‌انداخت پشتش و در خیابان راه می‌افتاد، می‌رفت در قهوه‌خانه به همان شکل چای می‌خورد. (با خنده) الان هم دنبالش می‌گردم... ۴ تومان به او بدهکارم.

الان هست؟

نمی‌دانم، ۲۰ سال است دنبالش می‌گردم و پیدایش نکردم. تا زمانی که انفجار حزب رخ داد، با ما بود، ولی بعد از آن نمی‌دانم چه شد. جوادی را برداشتند و کسی به نام شکوری را فرستادند. افراد زیادی عوض شدند. می‌آمدند و می‌رفتند. بعضی از اینها بعد فرامانده هم شدند.

فقط شما تا آخرین لحظه بودید؟

بله من تا آخرین لحظه، یعنی یک روز قبل از شهادت آیت بودم. ما ۲ نفری در مجلس پست را تحویل می‌گرفتیم.

اشاره کردید که منافقین مدام در خیابان‌ها مشغول

تظاهرات و ترور بودند. از آن طرف شهید آیت به دلیل

درگیری‌های سخت با بنی‌صدر و رجوی حتماً زیاد

مورد تهدید قرار می‌گرفت. آیا تا قبل از شهادت مرحوم

آیت، پیش آمد که در خیابان به شما حمله شود و مثلاً

شما اسلحه بکشید؟

در خیابان طالقانی درگیری بود و منافقین با چاقو و اسلحه مشغول اغتشاش بودند و بنده در آن شلوغی با پیکان مرحوم آیت را عبور می‌دادم. دو تا کلت داشتم که می‌انداختم گردنم و همیشه آماده و مسلح بود. وقتی با ایشان برای جلسات سخنرانی می‌رفتیم، دو سه تا بسیجی را پیدا می‌کردم، خودم جلوی تریبون می‌ایستادم و به بسیجی‌ها می‌گفتم تو آنجا بایست، تو اینجا بایست و این طور مراقبت می‌کردم. دست تنها البته آن بسیجی‌ها هم خوشحال می‌شدند و کیف می‌کردند که چنین کاری بکنند. در یک سخنرانی یکی بلند شد و علیه آیت داد زد، مناقق بود. بچه‌ها سریع بلند شدند و او را گرفتند و از مسجد بیرونش کردند.

این اتفاقات زیاد می‌افتاد؟

خیلی، آیت پائین شهر سخنرانی می‌کرد مثلاً هفت چنار، کمیل، جیحون، منافقین هم می‌ریختند و سخنرانی‌اش قیامت می‌شد.

شهید آیت در این وضعیت تا آخر به سخنرانی ادامه

می‌داد؟

بله تا آخر صحبت می‌کرد و وقتی می‌گفت والسلام رحمه‌الله و برکاته، از در پشتی سریع او را بیرون می‌بردیم و سوار پیکان می‌کردم. این طوری از او محافظت می‌کردم که همه‌اش لطف خدا بود.

پس شما نمی‌گذاشتید سخنرانی را به هم بزنند؟

بله، اجازه نمی‌دادم. همین بچه بسیجی‌ها دور و بر ماشین را می‌گرفتند و آیت را سریع داخل ماشین می‌کردیم و می‌رفتیم.

خود آیت چه حالی داشت؟ نمی‌ترسید در آن شلوغی

برایش اتفاقی بیفتد؟

اصلاً، در قضیه ریاست جمهوری روی دیوارها نوشته بودند مرگ بر آیت. گفتیم آقای دکتر می‌بینید؟ می‌گفت اگر میلیاردها خرج می‌کردم، مردم مرا نمی‌شناختند، اما اینها لطف کردند و باعث شناخت من شدند (با خنده) با این کار، مردم الان می‌فهمند آیت کیست. یادم هست مرحوم



۱۳۵۹، مجلس شورای اسلامی، جواد خردیاد در کنار شهید دکتر آیت.



دوستمان و غضنفرپور در رفت.

از جلسه اعتبار نامه می گفتید؟

یکی از چیزهایی که آیت در دفاع از خودش گفت این بود که من در سال ۴۰ در مورد دو دانشجوی شهید چه گفته‌ام و در روزنامه آن موقع هم هست. بعد روزنامه را بلند کرد و نشان داد که من مثلاً فلان ایه را خواندم. اینها را با چشم خودم دیدم. خلاصه این طوری جواب اتهامات سلامتیان را مستند داد. بعد هم که رأی آورد. سلامتیان و غضنفرپور آدم‌های بنی صدر بودند و آیت هم از همه بیشتر بنی صدر را می شناخت و طبعاً بیشتر افشا می کرد.

شب هفتم تیر با آیت بودید؟

روز یکشنبه بود و ما بعد از ظهر آمدیم که برویم جلسه شورای مرکزی حزب. بچه‌ها به من گفتند ماشین را طوری پارک کن که ماشین‌های دیگر نیابند داخل، یعنی طوری مانع درست شود که ماشین‌ها نیابند جمع شوند. من هم دندانم خیلی درد می کرد، اصلاً گیج دندان بودم. همان روز رفتم ماشین را پارک کنم، دیدم جلسه است. همان آملی تانتر. دیدم دخترها همه با چادر مشکی نشسته‌اند. کلاس اخلاق آقای عسگراولادی بود. از آنجا من رفتم کوچه بنی هاشم، دندانپزشکی و دندانم را کشیدم و آدمم و نشستم دم در کنار بچه‌ها. کنار یک دیواری که کتابفروشی حزب هم بود. ساعت ۹ شب، شهید آیت آمد و گفت آقا برویم.

پس آیت در جلسه بود ولی آمد بیرون؟

بله، گفت آقا برویم. من ماشین را آوردم و سوار شدیم و رفتیم. رسیدیم منزل و من ماشین را گذاشتم توی حیاط. بعد از پله‌ها رفتم بالا. یکدفعه دکتر آیت گفت زنگ زدند و گفتند حزب منفجر شده است.

شما تا ساعت ۹ آنجا بودید، کلاهی را ندیدید؟ بعضی‌ها می گویند که او را دیده‌اند که از حزب خارج شده است؟

من حواسم نبود. یک پسر قد کوتاه زرد رنگ همیشه یک کت و شلوار قهوه‌ای شکلاتی می پوشید. موهایش هم یک مقدار بور بود و چشم‌های کم رنگ سبز داشت.

شما متوجه نشدید دکتر آیت برای چه از جلسه خارج شد و آمد بیرون؟

نه.

شاید خسته بوده، چون زیاد کار و فعالیت می کرد.

دکتر آیت همه کارهایش را خودش می کرد. در خانه که می نوشت، خودش تایپ می کرد. بعد می داد به من می گفت مثلاً این را ببر روزنامه اطلاعات، روزنامه جمهوری اسلامی و ...

آن شب وقتی متوجه انفجار شدید، برگشتید؟

نه، صبح رفتم و بچه‌ها گفتند چه شده است. بعد جواد

را برداشتند و قاسم ابوفاضلی را جایش پیش ما فرستادند که او هم با آیت شهید شد.

شما تا چه روزی با مرحوم آیت همراه بودید؟

من آن روزهای آخر مرخصی گرفته بودم، کار داشتم.

مرخصی گرفته بودید یا مرخصی فرستاده بودند؟

نه، مرخصی گرفته بودم، برگه به ما می دادند.

پس توطئه‌ای در کار نبوده است که مثلاً شما را کنار بگذارند و ایشان را راحت بکشند؟

اصلاً نه، من در قیامت باید پاسخ بدهم. اصلاً توطئه‌ای در کار نبود. دنبال ما می آمدند که ما را بزنند، اما نمی توانستند.

ببینید می گویند مثلاً شخصی مثل کلاهی در حزب نفوذ کرد و آن جنایت را رقم زد و یک کشمیری در نخست‌وزیری آن فاجعه را به بار آورد، ممکن است در حفاظت هم نفوذ کرده باشند.

خسروی وفا که جانباز هم هست آن موقع مسئول بود و هیچ وقت نمی آمد چنین کاری بکند.

دو محافظی که با او بودند چه کسانی بودند؟

یکی ابوفاضلی بود و آن یکی فکر می کنم شخصی به نام رضایی بود.

ابوفاضلی شهید شد؟

بله.

آن یکی زنده ماند؟

بله، او فقط پایش تیر خورد. ابوفاضلی آن روز شهید نشد، به نخاعش تیر خورده بود و ۴ سال بعد شهید شد. ظهر همان روز من رفتم بیمارستان از ابوفاضلی سؤال کردم که چی شد؟ گفت آدمم در را ببندم، طرف تیراندازی کرد، بعد تیر خورد به دیوار و کمانه کرد و خورد به نخاعم. نخاع ابوفاضلی را به کلی قطع کرده بود.

رضایی که فقط تیر به پایش خورده بود؟

بله.

پس فقط مرحوم شهید آیت را زده بودند و شهید شد؟

بله، با یوزی زده بودند. ماشینی که آیت را در آن زده بود، من پاک کردم. وقتی متوجه شدیم، بلافاصله رفتیم محل. ابوفاضلی را برده بودند بیمارستان تهران سر سید خندان.

آیت همان جا شهید شده بود؟

حتی تبری که به دندانش خورده و شکسته بود، در ماشین افتاده بود.

وقتی شنیدید چه حالی شدید؟

من همین طور مانده بودم. کنگ بسوم و گریه می کردم. اعصابم خرد شده بود. خب من خیلی با ایشان بودم. بعضی اوقات برای من از سختی‌هایی که کشیده بود، حرف می زد.

یک جورهایی دلم برایش می سوخت.

با او رفیق شده بودید؟

خب ببینید من ۵ صبح می رفتم سر کوچه می ایستادم تا ساعت ۷، در خانه را می زدم. در منزلشان یک دختری بود که فامیل خانمش بود. برای من یک چایی و مقداری نان و پنیر می آورد. من ایشان را داخل حیاط سوار ماشین می کردم. هیچوقت بیرون، سوارش نمی کردم.

پس مسائل ریز امنیتی را رعایت می کردید؟

آموزش دیده بودم. بعد از انقلاب یک سری از گارد جاویدان به سپاه ملحق شدند. شخصی به نام تیموری بود

که برایمان کلاس گذاشت و من در سال‌های ۵۸ و ۵۹ رفتم و تمام دوره‌ها را آموزش دیدم.

آخرین بار مرحوم آیت را کجا دیدید؟

همان مجلس که جنازه‌اش را آوردند و بعد بردند در قطعه‌ای که شهید بهشتی دفن بود، دفن کردند.

فکر نمی کنید با توجه به انفجار حزب جمهوری اسلامی و حساسیتی که منافقین روی شهید آیت داشتند، در مورد حفاظت و مراقبت از ایشان یک مقدار کم کاری شده است؟

ما نسبت به وظیفه خودمان تعهد داشتیم و تمام و کمال انجام می دادیم.

شما فکر می کنید باید افراد بیشتری را می فرستادید؟

آن موقع زمان جنگ بود و شاید کمبود نیرو داشتند.

افرادی که آیت را ترور کرده بودند دستگیر شدند؟

بله و اعدام شدند.

شما خودتان دیدید که اعدام شدند؟

خانواده آیت را بردم. من خودم ندیدم، خانواده‌اش گفتند که اعدام شدند. من تا مدت‌ها بعد هم در خانه شهید آیت بودم. به من گفته بودند از خانواده‌اش محافظت کنم. بالا پشت بام صندلی می گذاشتم و شب‌ها می نشستم. یکی از دوستان ما همین اواخر حدود ۴ سال پیش که در سپاه هست به من گفت یکی را در مرز گرفته‌اند گفته من در ترور آیت شرکت داشتم. به من گفت تو ببینی، می شناسی؟

گفتم چه می دانم او کیست. تازه الان بایستی بیشتر از ۵۰ سال داشته باشد. قیافه‌اش عوض شده و خیلی نمی شود دقیق شناسایی کرد.

یعنی پرونده ترور آیت هنوز باز است؟

نه، یک بار هم زمان آقای دری نجف‌آبادی به من گفت آقا یک وقتی تنظیم کن برویم خانواده آیت را ببینیم. من شماره تلفن نداشتم. رفتم دفتر مرکزی دانشگاه آزاد در پاسداران از آقای جاسبی شماره تلفن منزل خانم شهید آیت را گرفتم. تماس گرفتیم و هماهنگ کردیم که برویم که کاری پیش آمد و آقای دری هم یادش رفت و ما هم به

کم حرف. خیلی هم با کسی ارتباطی نداشت. اگر سؤال می کردی جواب می داد. اینکه بنشینند و داستان تعریف کند این تویی نبود. خیلی برخورد خوبی با ما داشت. عصبانیتی و یا اینکه دستور بدهد این کار را بکن و این کار را نکن، هیچ وقت از او ندیدم.

او نگفتم و دیگر نشد که برویم.

آقای دری خودش پیشنهاد داد که برویم سر بزینم؟

بله، آیت یک دختر کوچک داشت. پسرش محسن هم بود. من خیلی اینها را می بردم و می آوردم. ثبت نام مدرسه بچه‌ها با من بود.

پس در واقع با خانواده آیت زندگی کرده‌اید؟

بله، حتی خرید هم برایشان می کردم یا مثلاً کاری داشتند.

شخصیت آیت را چطور دیدید؟

کم حرف. خیلی هم با کسی ارتباطی نداشت. اگر سؤال می کردی جواب می داد. اینکه بنشینند و داستان تعریف کند این تویی نبود. خیلی برخورد خوبی با ما داشت. عصبانیتی و یا اینکه دستور بدهد این کار را بکن و این کار را نکن، هیچ وقت از او ندیدم. ■

الشهيد آيت روه

لشهادته حسن آيت مكانة خاصة في التاريخ المعاصر الإيراني بالنظر إلى نكاته الخارق والذي كان يثير تارة حفيظة حتى اصدقائه بالإضافة إلى إعدائه. كان الشهيد آيت قد ابصر النور في أسرة دينية وزراعية وكان جده والد أمه آية الله السيد علي نجف آبادي من رجال الدين المعروفين ومن كبارهم في عهده و فقهياً شهيراً. كما كان أبوه أيضاً رجل دين وكانت تعاني أسرته منذ البداية من شصف العيش وفي منتهى الفقر و الحرمان وكان يرتزق بخبر الحلال و بموارد الزراعة البسيطة، الأمر الذي جعل الشهيد آيت ان يتحسس قضايا مجتمعه و المشاكل التي يعاني منها بجلده و لحمه و قرر منذ حداثة التوجه نحو المطالعات الواسعة و تحليل القضايا السياسية و اكتشاف اسباب الفقر الواسع و الجهل العميق المنقشي في مجتمعه.

و درس الشهيد آيت العلوم الحوزوية إلى مستوى الفقه و الأصول في مدينة نجف آباد باصفهان ثم انتقل إلى طهران لمواصلة دراسته في دار المعلمين في فرع الآداب الفارسية و اصل بعد ذلك دراسته الجامعية في فرع علم الاجتماع و احرز بذلك الموقع الاول بين اقرانه . و على عكس ما كان معهودا و المتوقع ان يحصل على زمالة دراسية لمواصلة دراسته في الخارج لكنهم لم يمنحوه هذه الزمالة. و في عام ١٩٦٣ دخل كلية الحقوق بطهران و أمضى في الوقت نفسه دورة الصحافة في مؤسسة اطلاعات و بات ملماً إلى حد ما باللغتين العربية و الفرنسية.

و بالرغم من احراره المصادر العلمية الرفيعة تم نفيه إلى مدينة دامغان بالنظر إلى إصراره على محاربة نظام الشاه و كان يواصل التدريس لاعوام في اعداديات دامغان و بعد اعوام عاد إلى طهران و اخذ يدرس في اعداديات جنوب طهران. و الشهيد آيت بالنظر معرفته بالاحكام الاسلامية و التاريخ المعاصر كان يتابع و يحلل بشكل جيد التغييرات و التحولات التي نظراً على المجتمع في اعوام الكفاح لتحقيق حقوق الشعب في الحركة الوطنية. و كان بذهونه و قتاده و نكاته المنقطع النظير قد ادرك بشكل جيد اسباب فشل تلك الحركة العظيمة و موضحاً عوامل ذلك فكان تعمقه و تأمله الواسع جعله مدرراً لأحباب أعداء الثورة الاسلامية في الداخل و الخارج كان قد ادرك قبل غيره خطر اختطاف مكاسب الثورة من جانب اللبراليين و نوى التوجه الوطني و قد عمل بكل اصرار على فضح هذا التوجه و ضحى بماء وجهه و بحياته في سبيل مواقفه الشجاعة هذه.

و كان الشهيد آيت بذل كافة طاقاته و نكاته في سبيل الكفاح. و بعد نفي الامام إلى الخارج و في الظروف التي فقد امله تماماً من المجموعات السياسية و في الظروف التي كان يبرز الألاف من ابناء الشعب في سجون النظام بسبب مطالعتهم لكتاب او قرانهم لمنشور محظور توجه الشهيد آيت بنكاته و شجاعة المنقطعة النظير نحو ايجاد مجموعة سياسية سرية و استطاع بذلك استقطاب عدد كبير من العناصر المطلوبة ممن كانوا في نهج الامام نحو هذه المجموعة.

و بعد تصعيد كفاح الشعب الإيراني كان الشهيد آيت من الاوائل الذين عملوا في تبیین أسس الثورة الاسلامية و نهج الامام و لعب دوراً كبيراً في تنوير اذهان الجماهير.

و عمل الشهيد آيت منذ الايام الاولى للثورة في مواجهة العناصر المرتبطة بالغرب. و بالرغم من الأمل الذي كان يحمله عملاء الاستعمار حيال الجبهة الوطنية عمل نحو فضح هذا الحظ المنحرف.

و كان الشهيد آيت من المؤسسين الأوائل لحزب الجمهورية الاسلامية و عضواً في اللجنة المركزية لهذا الحزب. و بعد فترة تم انتخابه اميناً عاماً لهذا الحزب. و في انتخابات مجلس خبراء الدستور تم انتخابه من اصفهان في هذا المجلس و لعب الشهيد آيت دوراً منقطع النظير في المصادقة على مبدأ ولاية الفقيه. و استطاع لأول مرة في التاريخ السياسي لبلدنا وضع الدور الفريد لرجال الدين المناضلين في الدستور.

و قد حاز الشهيد آيت في الانتخابات النيابية لمجلس الشورى الاسلامي على ٦٤٪ من اصوات أهالي طهران. و اضاف بذلك من مساحة و عمق فضحه لرئيس الجمهورية آنذاك و من خلال فهمه للاوضاع السياسية و الاجتماعية لايران و متابعتة للحركات التحررية في الشرق الاوسط ازاح النقاب عن وجه النفاق بكلامه المستدل و بايمانه الراسخ و لعب دوراً فريداً في ازاحة بني صدر من السلطة من خلال كلامه التنويري. و كان الشهيد آيت يشعر بالقلق من توغل بعض البيادق في الثورة الاسلامية الذين أفلسوا الحركات التحررية السابقة للشعب الإيراني.

و اعتماداً على المبادئ التي كان يلتزم بها لم يتسامح قط حيال ذلك و بالرغم من استخدام اعدائه أسوأ التعابير فهو لم يجر على لسانه كلمة نابية و لم يخرج عن حدود الاخلاق الاسلامية في انتقاده للأخرين و في كفاحه. و كان يؤمن ايماناً عميقاً بالاسلام و بفاعليته في ادارة المجتمع و العالم و كان يقول ينبغي علينا عدم حصر الاسلام في الحدود الإيرانية و انما ينبغي التفكير بعولمة الاسلام عبر جهودنا. و كان يؤمن ايماناً قوياً بالخط اللاتشريقي و اللاغربي و لذلك كان طيفاً واسعاً من القوى اليسارية و اليمينية قد اتخذوا موقفاً مضاداً له.

و كان الشهيد آيت يحظى بارادة قوية و كثير العمل و الجهد و كان يمضي ساعات اوقاته بالتدريس و المطالعة و كان مؤرخاً و محللاً و مفسراً خاصاً في تحليل قضايا ايران و قضايا

العالم و بالرغم من التهديدات التي كان

يتعرض لها كان لا يؤمن بضرورة

الافادة من الحراسة و ركوب

السيارات المضادة للرصاص

و اخيراً اغتيل بشكل غادر و

هو في الثالثة و الاربعين من

عمره في ظروف كان كيانه

فواحاً بحب الشعب و الامام

و الثورة و استشهد في

صباحية الرابع عشر من

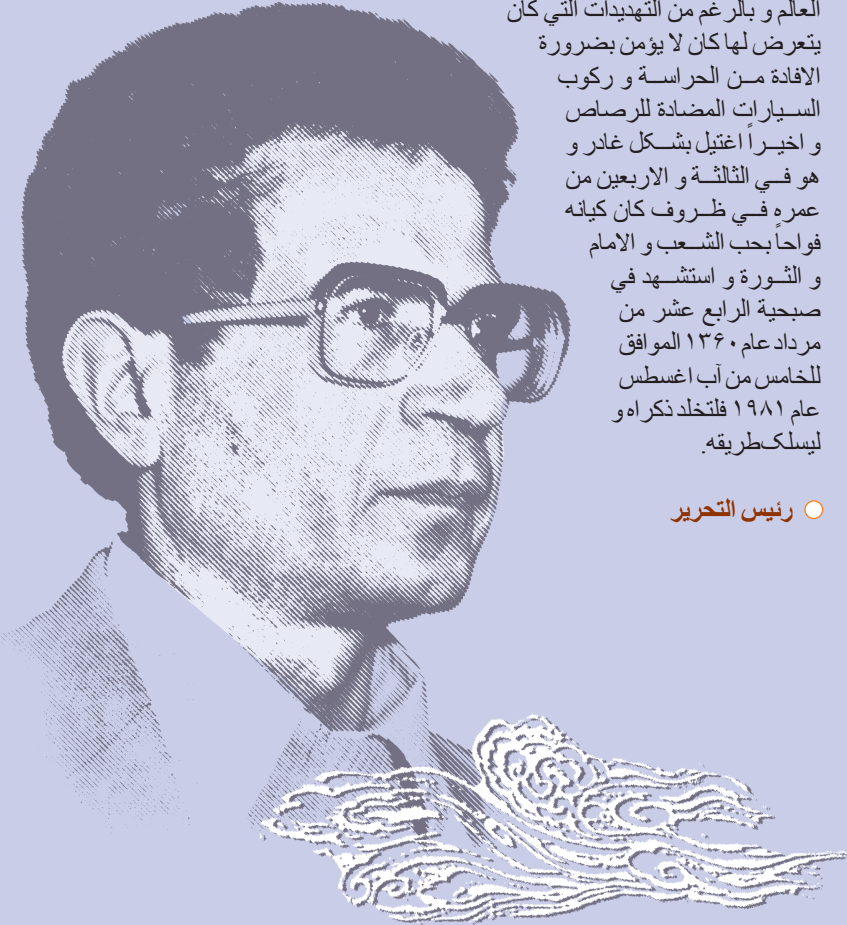
مرداد عام ١٣٦٠ الموافق

للخامس من آب اغسطس

عام ١٩٨١ فلتخالد ذكراه و

ليسلك طريقه.

● رئيس التحرير





Martyr Ayat

Martyr Hassan Ayat has a special position due to his amazing intelligence which made enemies to react against his brain and sometimes even friends also reacted. His grandfather, Ayatollah Seyed Ali Najafabadi was a great clergy man and leader in his time. His father was also clergyman and his family were so poor but lives proudly and getting their life through agriculture. In this way, martyr Ayat sensed the community with all his blood and he decided to research the reasons for poverty and analyzing the vast ignorance in the society.

Martyr Ayat studied religious lessons up to Feghh and Osoul (formal religious lessons) in Najafabad City near Isfahan then he left for Tehran to study Persian Literature at Daneshsaray Aali. Then he studied sociology and got the first grade in this field. He was not given foreign scholarship which he deserved. In 1952, he joined law faculty and studied a course in press at Etelaaat institute and studied French, English and Arabic languages. Despite his high education, he was exiled to Damqan city where he was studying in high school for some years. When he returned, Tehran, he had to teach in schools in southern parts of Tehran too. As he was familiar with Islamic ideas, he was analyzing the failures of the national uprisings in the society and having unique talent and mind, he deeply understood the reasons for the failures and knew the local and foreigner enemies' methods. When only few people could understand the risks of stealing the revolution outcomes by Liberals and Nationalists, he resisted strongly and devoted his life and honor in disclosing the realities.

He devoted all his talent and ability to fight against the Shah regime. After Imam Khomeini exile, and losing his hope in political groups, in 1966 while thousands of people were imprisoned just for reading a book or a note, he started a political group and could attract many potential people who were in Imam Khomeini way.

As, the revolution of the Iranian people sped up, Martyr Ayat was from the first people who delivered speech in universities and mosques to clarify the Islamic Revolution and had a distinctive role in lightening the people's minds. He faced the connected factors to West and disclosed the National Front despite the imperialism hope on them.

He was one of the founders of the Islamic Republic Party and he was a member in its central council as well. Then he was appointed at the political director for this party. In Khebreghan Council he was elected as the representatives of Isfahan people. He had a distinctive role in approving Velayate Faqih and could show the unique role of the combatant clergymen during political history for the first time.

He entered the parliament as a representative of Tehran people with 64 % of the people's votes and expanded his disclosures

of the president in that time and using his obsession on the political and social situations in Iran and following up the uprising in the middle east, and having a right logic and strong belief, he uncovered the mask of hypercriticism and played a unique role in dismissing Banisadr (formal president of Iran). He was always worried about the agents' penetrating in the Islamic revolution that had caused the previous uprisings to fall. He never neglected the principals that he believed on them. Although he was addressed with the worst titles he never used harsh expressions and never stepped out of Islamic morality.

He deeply believed in Islam and its potentiality to administrate the world. He used to say: "We shouldn't limit Islam in our borders, but we have to think on struggling and fighting to make Islam worldwide." He strongly believed in saying no to East and West (not to West and no to East) and because of this belief, left and right supporters were against him.

Martyr Ayat possessed a very strong will and was so hard working. He used to teach long hours and study and interpreted Iran and world issues perfectly.

Despite the huge treats to him, he never used body guards or bullet proof vehicles. At the age of 43, while his soul was full of the love of people and Imam, he was assassinated and was martyred on the morning of 5th August 1981.

His memory be glorified and his way be followed

○ Editor in chief



پیر

www.navidshahed.com

